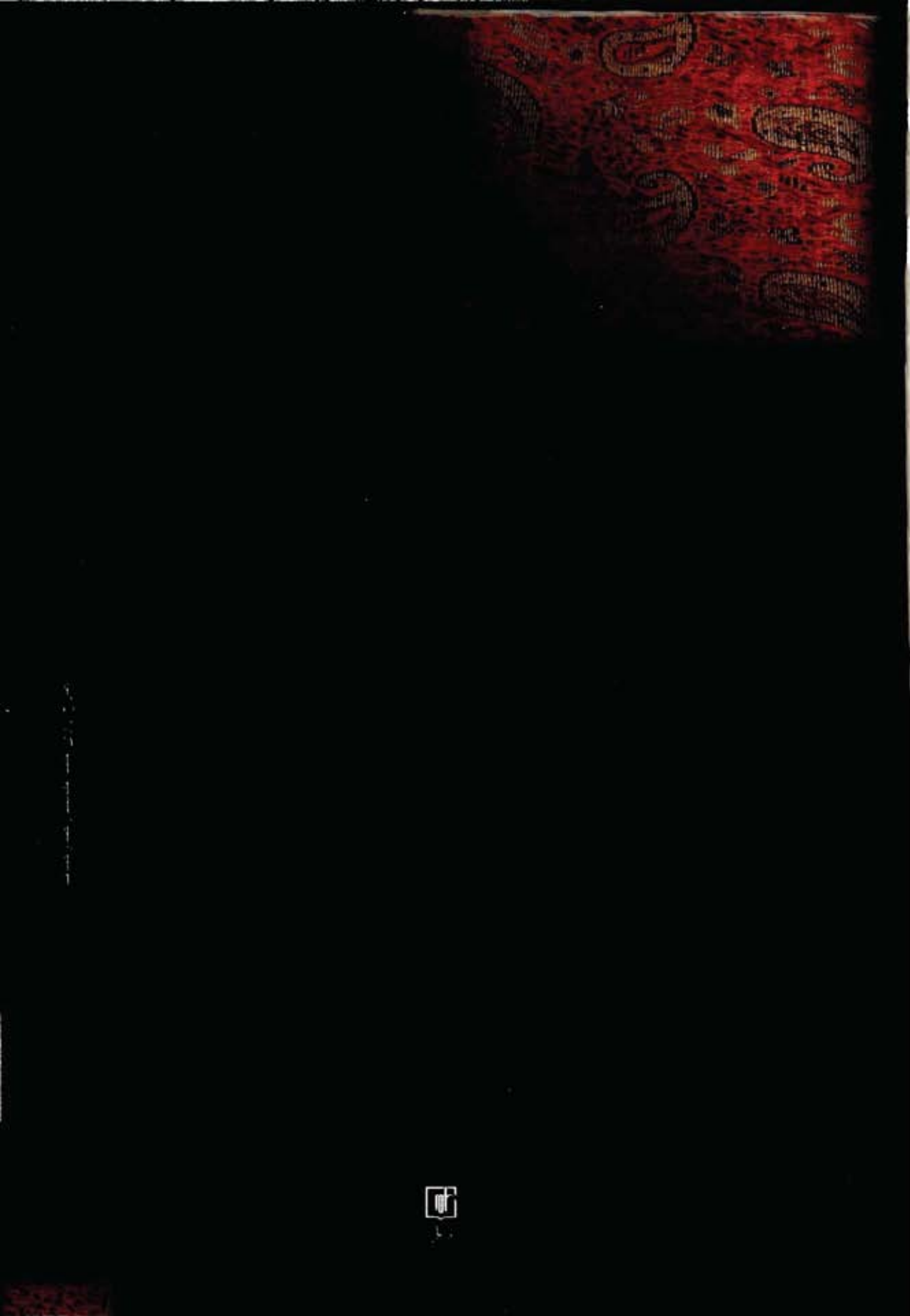


# تهران به روایت تاریخ

مسعود نوربخش





## به نام خداوند جان و خرد

پیشکش "راد" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## تهران به روایت تاریخ

پیشکش "راد" پہ تبہستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



# تهران به روایت تاریخ

پیشکش "راد" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

جلد اول

تهران از عهد باستان تا عصر ناصری

مسعود نوربخش

نوربخش، مسعود

تهران به روایت تاریخ / مسعود نوربخش. - تهران: علم، ۱۳۸۰.

۴ ج.: (۲۴۷۰ ص.) مصور، جدول.

ISBN 964-405-150-5 (دوره) .. ISBN 964-405-146-7: (ج. ۱) ..

ISBN 964-405-147-5: (ج. ۲) .. ISBN 964-405-148-3: (ج. ۳) ..

ISBN 964-405-149-1: (ج. ۴)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا

کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. تهران از عهد باستان تا عصر ناصری. -- ج. ۲. تهران در نیم

قرن سلطنت ناصرالدین شاه. -- ج. ۳. تهران در دوره سلطنت مظفرالدین شاه و استبداد

صغیر. -- ج. ۴. تهران از سلطنت احمدشاه تا انقراض قاجاریه.

۱. تهران -- تاریخ. الف. عنوان.

۹۵۵ / ۱۲۲

DSR ۲۰۷۹ / ۵۵۸۷ ن ۹

م ۸۰ - ۲۰۲۶۶

کتابخانه ملی ایران



نسخه

|                     |   |                                                                                              |
|---------------------|---|----------------------------------------------------------------------------------------------|
| نام کتاب            | : | تهران به روایت تاریخ - جلد اول: تهران از عهد باستان تا عصر ناصری                             |
| مؤلف                | : | مسعود نوربخش                                                                                 |
| حروفنگاری رایانه‌ای | : | فرحناز آینه‌ساز                                                                              |
| چاپ                 | : | اول - ۱۳۸۱                                                                                   |
| شمارگان             | : | ۲۲۰۰ نسخه                                                                                    |
| چاپخانه             | : | گلرنگ یکتا                                                                                   |
| ناشر                | : | نشر علم، تهران، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸، تلفن ۶۳۶۵۹۷۰-۶۳۶۰۶۶۷ |

حق چاپ محفوظ است

|      |   |                               |                                |
|------|---|-------------------------------|--------------------------------|
| شابک | : | ۹۶۴-۴۰۵-۱۴۶-۷ (جلد اول)       | ISBN: 964-405-146-7 (vol. 1)   |
| شابک | : | ۹۶۴-۴۰۵-۱۵۰-۵ (دوره چهارجلدی) | ISBN: 964-405-150-5 (4vol.set) |

تقدیم به روح پدر بزرگوارم شادروان  
حسن نوربخش که خود از شیفتگان تاریخ و  
فرهنگ ایران زمین بود.

www.tabarestan.info  
په تیرستان

پیشکش "راد" پہ تبہستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

اندیشه تدوین کتابی که اینک در چهار مجلد پیش روی شماست، حدود بیست و پنج سال پیش از این، در دیداری که به لطف دوست ارجمند جناب آقای غلامرضا کیامهر نویسنده و مترجم فرهیخته با ایران شناس و استاد بزرگ فرهنگ مردم ایران شادروان سیدابوالقاسم انجوی شیرازی دست داد، فراهم گردید. به این ترتیب می توان گفت که نگارش مجموعه چهارجلدی تهران به روایت تاریخ، خوب یا بد، حاصل تلاشی بیست و پنج ساله است که خود می تواند ادای دینی باشد به تاریخ و سرگذشت شهری که در گذر تاریخ به خصوص در طی دو سده اخیر، کانون حوادث بی شماری بوده است؛ تهران، روستای کوچکی در شمال شهر باستانی ری، تا حدود چهارصدسال پیش، و کلان شهری که امروز با بیش از دوازده میلیون جمعیت اکثرأ مهاجر، عنوان پایتخت ایران را یدک می کشد.

انگیزه ای که مؤلف را به تألیف و تدوین این کتاب ترغیب کرد به سال ۱۳۵۳ و به زمانی باز می گردد که نگارنده مسئولیت تدریس درس جغرافیای جهانگردی را، در دوره آموزش راهنمایان جهانگردی سازمان جلب سیاحان وقت برعهده داشت. دانشجویان آن رشته، به دلیل محدود بودن منابع در امر گردآوری اطلاعات مربوط به تاریخ و پیشینه شهر تهران که سخت مورد نیاز راهنمایان جهانگردی بود، با دشواری روبه رو بودند. در آن زمان، تعداد کتابهایی که درباره گذشته شهر تهران چاپ و منتشر شده بود از شمار انگشتان دست تجاوز نمی کرد و همین کمبودها، مؤلف را بر آن داشت تا با بهره گیری از محضر استادانی که متأسفانه اکثر آنها هم اکنون در قید حیات نیستند و نیز با مراجعه به

منابع و مآخذ پراکنده موجود در کتابخانه‌های معتبر، در این زمینه کتابی را تألیف و تدوین کند. دیدار با روانشاد انجوی شیرازی و تشویقها و رهنمودهای ارزشمندی که استاد پس از ملاحظه کتاب تهران در آن دیدار و ملاقاتهای بعدی به مؤلف عرضه داشت، نگارنده را در ادامه و تکمیل کاری که شروع آن تهیه و انتشار کتاب راهنمایی درباره شهر تهران بود، مصمم‌تر کرد، اما به دلیل مشغله شخصی و اجتماعی مؤلف، علی‌رغم گردآوری برگه‌ها و تدوین کتاب، کارهای تکمیلی آن چند سالی با تأخیر روبه‌رو گردید، تا آن که سرکارخانم نسریندخت عماد خراسانی که خود از صاحب‌نظران برجسته در امر پژوهشهای کتابداری و اطلاع‌رسانی است، با بزرگواری درخور تحسینی، مسئولیت نظارت بر آماده‌سازی و کنترل منابع و مآخذ و امور فنی کتاب را برعهده گرفته و در به سرانجام رساندن این مسئولیت، از هیچ کمک و مساعدتی در حق مؤلف دریغ نورزید.

در کتاب *تهران به روایت تاریخ*، که در چهار مجلد به دستداران سرگذشت این شهر پررمز و راز و علاقه‌مندان به تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین تقدیم می‌شود، به بررسی اوضاع و احوال تهران، در طول قرون و سده‌های گذشته از دیدگاههای مختلف پرداخته شده است. مطالب کتاب، در پنج فصل جداگانه و ده‌ها مدخل فرعی، با بهره‌گیری از اطلاعات موجود و پراکنده در چهارصد عنوان کتاب، نشریه و منابع و مآخذ دیگر که هر کدام شأن و اعتبار خاص خود را دارند، تدوین و تنظیم گردیده و با انطباق منابع و مآخذ کتاب، و فهرست مستند اسامی مشاهیر و مؤلفان (از انتشارات کتابخانه ملی ایران)، کار دانشجویان و پژوهشگران را در بهره‌گیری از مطالب کتاب تسهیل بخشیده است.

از دیگر ویژگیهای کتاب حاضر، وجود بیش از ۳۹۰۰ پانویس، ۶۷ جدول راهنما، عکسها، تصویرها و نقشه‌های گوناگون در ارتباط با مطالب و موضوعات و بهره‌گیری از نمایه و کتابشناسی کامل بیش از ۴۰۰ اثر معتبر در پایان جلد چهارم و فهرست مندرجات در هر یک از مجلدات این کتاب است.

تهران از عهدباستان تا عصر ناصری، تهران در نیم‌قرن سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار، تهران در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه و استبداد صغیر و تهران از سلطنت احمدشاه تا انقراض قاجاریه به ترتیب عناوین چهار مجلد کتاب را تشکیل می‌دهد که در زیر مجموعه

هر یک از این عناوین، پیشینه تاریخی و حوادث و رویدادهایی که تهران و تهران‌نشینان در گذر تاریخ شاهد و ناظر آن بوده‌اند به تصویر کشیده شده است.

مؤلف اذعان دارد با همه تلاشی که برای گردآوری، تدوین و تنظیم مطالب کتاب تهران به روایت تاریخ مصروف داشته و در پیمودن این مسیر دشوار، دوستان و استادان فرزانه و بزرگواری یار و مددکارش بوده‌اند، اثر حاضر با همه خصوصیات و ویژگیهای منحصر به فردی که بر آن مترتب است، مانند هر کار پژوهشی و تاریخی دیگری که دستمایه آنرا اطلاعات و مطالب استخراج شده از منابع و مآخذ گوناگون تشکیل می‌دهد، نمی‌تواند عاری از کمی و کاستی باشد. از این رو مؤلف امیدوار است خوانندگان فاضل و فرهیخته این اثر، وی را در شناخت این کاستی‌ها با رهنمودهای ارزشمند خود، یاری دهند.

در اینجا، بر خود واجب می‌دانم تا از همه دوستان، صاحب‌نظران و دانشوران شریف و بزرگواری که در طول سالیان گذشته در تمامی مراحل تدوین و آماده‌سازی کتاب حاضر یار و مددکار مؤلف بوده‌اند، صمیمانه تشکر و قدردانی کنم.

به‌ویژه مراتب سپاس و قدردانی خود را به سرکار خانم نسریندخت عماد خراسانی، به‌خاطر کمکها و مساعدتهای بی‌دریغشان در نظارت بر تهیه منابع و مآخذ، کتابنامه‌نگاری براساس کتاب گزارش‌نویسی اثر استاد فرزانه جناب آقای دکتر عباس حرّی، نمایه و امور فنی کتاب تقدیم می‌دارم.

ضمناً از سرکارخانم فرحناز آینه‌ساز نیز به‌خاطر دقت و حسن سلیقه در حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی رایانه‌ای کتاب که با شکیبایی بسیار در طول حدود سه سال همراهی و همیاری صمیمانه‌ای را ابراز نمود، و همچنین از آقای مجتبی سالک رضایی به‌خاطر اصلاح کیفی عکسها و تصویرها، تشکر و قدردانی می‌نمایم. به‌خصوص از نویسنده و روزنامه‌نگار فاضل و فرهیخته جناب آقای سیروس علی‌نژاد، و نویسنده و محقق فرزانه جناب آقای مسعود بهنود به‌خاطر معرفی اثر به ناشر محترم و هموار ساختن راه چاپ و نشر آن، و جناب آقای مهدی علمی مدیر مفخم نشر علم به پاس بذل مساعدتی که در قبول مسئولیت چاپ و انتشار این کتاب، نسبت به مؤلف ابراز داشتند سپاس فراوان دارم.

به همه نویسندگان، پژوهشگران، مترجمان و ناشران گرانقدری که آثار ارزشمند آنان پشتوانه خلق این اثر بوده است درود می‌فرستم.

ناگفته نماند که نقطه پایان کتاب حاضر انقراض قاجاریه نخواهد بود و مؤلف قصد دارد به لطف پروردگار و با بهره‌گیری دوباره از یاری و همفکری دوستان فرهیخته و فرزانه، ادامه این بررسی تاریخی که سرانجام آن به تهران بی‌هویت امروز منتهی شده است را پی‌گیری کند، یقین دارد نقش سیر وقایع و حوادث این مقطع از تاریخ معاصر تهران، به رغم کوتاهی زمان آن، در مقایسه با تاریخ طولانی گذشته، در تعیین سرنوشت این کلان شهر و تمامی ایران زمین و ملت ایران به مراتب حساس‌تر از همه دورانهای گذشته بوده است.

مسعود نوربخش

تهران - آبان‌ماه ۱۳۸۰



## فهرست مندرجات

### جلد اول

|                                                          |     |
|----------------------------------------------------------|-----|
| پیشگفتار .....                                           | هفت |
| فصل اول - تهران از عهد باستان تا عصر صفویه .....         | ۱   |
| ۱. تهران در عهد باستان .....                             | ۱   |
| ۲. اوضاع اجتماعی و سیاسی تهران عهد باستان .....          | ۶   |
| ۳. تهران بعد از اسلام .....                              | ۸   |
| ۴. محدثی از تهران .....                                  | ۱۰  |
| ۵. نام تهران در منابع تاریخی و جغرافیایی .....           | ۱۴  |
| ۶. وجه تسمیه تهران .....                                 | ۲۶  |
| ۷. املائی کلمه تهران .....                               | ۲۹  |
| ۸. ویرانی ری و رشد و گسترش تهران .....                   | ۳۳  |
| ۹. تهران در عصر تیموریان .....                           | ۳۶  |
| ۱۰. آثار تاریخی موجود در تهران از پیش از عهد صفویه ..... | ۳۹  |
| ۱۱. خانه‌های زیرزمینی تهران .....                        | ۵۰  |
| • میراث پنهان .....                                      | ۵۱  |

فصل دوم - تهران در عهد صفویه ..... ۵۳

۱. تهران در دوره شاه اسماعیل اول ..... ۵۳

۲. تهران در عهد شاه طهماسب اول ..... ۵۵

• بنای برج و باروی تهران ..... ۶۲

• دروازه‌های تهران ..... ۶۶

• نخستین معمار تهرانی ..... ۶۶

• بزرگان تهران ..... ۶۷

• بناهای دوره شاه طهماسب در تهران ..... ۶۷

حمام، تکیه و مدرسه خانم ..... ۶۸

۳. تهران در دوره شاه اسماعیل دوم ..... ۶۸

• قتل سلطان حسن میرزا در تهران ..... ۶۹

۴. تهران در عهد شاه عباس اول ..... ۷۱

• شاه عباس در تهران ..... ۷۲

• بیماری شاه عباس در تهران ..... ۷۳

• تهران از نظر نویسندگان عصر شاه عباس اول ..... ۷۴

• ایجاد چهارباغ تهران ..... ۷۵

• تعیین بیگلربیگی برای تهران و توابع ..... ۷۵

• جهانگردان در تهران عصر شاه عباس ..... ۷۶

• تهران از دیدگاه دلاواله ..... ۷۷

• توماس هربرت در تهران ..... ۷۹

۵. تهران در عهد جانشینان شاه عباس اول ..... ۸۱

• بنای نخستین کاخ سلطنتی در تهران ..... ۸۲

۶. تهران در دوره شاه سلطان حسین ..... ۸۲

• تهران پایتخت موقت ..... ۸۵

• برکناری صدراعظم در تهران ..... ۸۶

- سرانجام سردار پیروز..... ۸۸
- محاکمه صدراعظم در تهران..... ۸۹
- گریه شاه سلطان حسین..... ۹۴
- فرستادگان لزگی در تهران..... ۹۵
- سفیر عثمانی در تهران..... ۹۶
- ورود ایلچی سلطان عثمانی به تهران..... ۹۶
- بازگشت شاه سلطان حسین از تهران به اصفهان..... ۹۸
- محاصره و اشغال تهران..... ۱۰۱
- بنای ارگ تهران..... ۱۰۲
- پیوستن نادر به اردوی طهماسب میرزا..... ۱۰۳
- اولین نبرد نادر با اشرف افغان..... ۱۰۴
- کشتار بزرگان و رجال تهران..... ۱۰۵
- تهران مرکز اداری کشور..... ۱۰۵
- آزادسازی پایتخت..... ۱۰۵
- مقدمات خلع شاه طهماسب..... ۱۰۶
- اردوی نادر در تهران..... ۱۰۷
- ۷. معماری دوران صفویه در تهران..... ۱۰۸
- مسجد جامع قدیم..... ۱۰۹
- مدرسه جنب امامزاده سیدولی..... ۱۰۹
- مسجد و مدرسه حکیم هاشم..... ۱۰۹
- مسجد و مدرسه چال حصار..... ۱۱۰
- مدرسه رضاییه..... ۱۱۱
- ۸. شعر و ادب در تهران عصر صفوی..... ۱۱۱
- خواجه ابوالقاسم تهرانی..... ۱۱۲
- افضل سارانی..... ۱۱۲

- افضل نامی تهرانی ..... ۱۱۲
- مولانا امیدی تهرانی ..... ۱۱۳
- امین احمد تهرانی رازی ..... ۱۱۷
- ملاحالتی ..... ۱۱۷
- حسن بیک تهرانی ..... ۱۱۸
- خلقی تهرانی ..... ۱۱۸
- خموشی تهرانی ..... ۱۱۸
- حکیم خیری طبیب تهرانی ..... ۱۱۹
- رحیمی تهرانی ..... ۱۱۹
- مولانا سائلی تهرانی ..... ۱۲۰
- ملاسحری تهرانی ..... ۱۲۰
- سلیمای تهرانی (شیخ الاسلام) ..... ۱۲۲
- سلیم تهرانی ..... ۱۲۲
- آقاشاپور تهرانی ..... ۱۲۴
- شاکر تهرانی ..... ۱۲۵
- شریف ..... ۱۲۶
- شمس ..... ۱۲۶
- صبوری تهرانی ..... ۱۲۷
- میرصیدی تهرانی ..... ۱۲۷
- ضیاء تهرانی ..... ۱۲۸
- طاهری تهرانی ..... ۱۲۸
- عبدالقادر تهرانی ..... ۱۲۸
- عشقی تهرانی ..... ۱۲۹
- قاسم تهرانی ..... ۱۲۹
- خواجه لهراسب ..... ۱۲۹

|   |                            |     |
|---|----------------------------|-----|
| ● | مقیما تهرانی.....          | ۱۳۰ |
| ● | منصف تهرانی.....           | ۱۳۰ |
| ● | میرعطای تهرانی (منهی)..... | ۱۳۰ |
| ● | میرزانشیر تهرانی.....      | ۱۳۱ |
| ● | نویدی تهرانی.....          | ۱۳۱ |
| ● | وارد تهرانی.....           | ۱۳۲ |
| ● | وصلی تهرانی.....           | ۱۳۲ |
| ● | هجری تهرانی.....           | ۱۳۲ |

## فصل سوم - تهران در دوره سلسله افشاریه ..... ۱۳۵

|     |                                           |     |
|-----|-------------------------------------------|-----|
| ۱.  | قتل شاه مخلوع صفوی و فرزندانش.....        | ۱۳۵ |
| ۲.  | تشکیل کنگره حکام کشور در تهران.....       | ۱۳۸ |
| ۳.  | احضار رضاقلی میرزا از تهران.....          | ۱۳۸ |
| ۴.  | سوء قصد به نادر.....                      | ۱۳۹ |
| ۵.  | ملاقاتات سفیر روسیه با نادر در تهران..... | ۱۴۰ |
| ۶.  | نادرشاه و کیش تازه.....                   | ۱۴۱ |
| ۷.  | تهران در تیول رضاقلی میرزا.....           | ۱۴۲ |
| ۸.  | تهران بعد از نادرشاه.....                 | ۱۴۵ |
| ۹.  | اشغال تهران توسط الله یارخان ازبک.....    | ۱۴۶ |
| ۱۰. | تهران در دوره سلطنت عادلشاه افشار.....    | ۱۴۷ |

## فصل چهارم - تهران در دوران حکومت خاندان زند..... ۱۴۹

|    |                                      |     |
|----|--------------------------------------|-----|
| ۱. | نبرد با محمدحسن خان قاجار.....       | ۱۴۹ |
| ۲. | عقب نشینی کریم خان به سوی تهران..... | ۱۵۰ |
| ۳. | سر خان قاجار در تهران.....           | ۱۵۱ |

۴. جلوس کریم خان در تهران ..... ۱۵۴
۵. آقامحمدخان در حضور خان زند ..... ۱۵۴
۶. قتل عام افغانه در تهران ..... ۱۵۶
۷. اقدامات عمرانی کریم خان در تهران ..... ۱۵۷
۸. مسدود کردن دروازه شمالی ارگ ..... ۱۶۴
۹. سبزه میدان ..... ۱۶۴
۱۰. انتخاب حاکم برای شهر تهران ..... ۱۶۷
۱۱. تهران در زمان جانشینان کریم خان ..... ۱۶۷

## فصل پنجم - تهران در عهد قاجاریه ..... ۱۷۱

۱. تهران در دوره آقامحمدخان قاجار ..... ۱۷۱
- الف. تهران در محاصره نیروهای خواجه قاجار ..... ۱۷۲
- ب. محاصره دوباره و فتح تهران توسط آقامحمدخان قاجار ..... ۱۷۳
- پ. انتخاب تهران به پایتختی ایران ..... ۱۷۴
- ت. نقاط ضعف و قوت تهران به عنوان پایتخت ..... ۱۷۵
- ث. انتخاب باباخان به نیابت سلطنت ..... ۱۷۸
- ج. قتل جعفرقلی خان قاجار در تهران ..... ۱۷۸
- چ. مجازات لوطی صالح ..... ۱۸۱
- ح. آقامحمدخان و عارضه سکنه در تهران ..... ۱۸۲
- خ. آقامحمدخان در راه شیراز ..... ۱۸۲
- د. چگونگی اسارت و اعزام لطفعلی خان زند به تهران ..... ۱۸۵
- ذ. پاداش خیانت ..... ۱۹۲
- ر. تاجگذاری آقامحمدخان در تهران ..... ۱۹۳
- ز. سفیران فرانسوی در تهران ..... ۱۹۷
- ژ. اقدامات عمرانی آقامحمدخان در تهران ..... ۱۹۹

|                                                            |     |
|------------------------------------------------------------|-----|
| س. تهران شهر مهاجرپذیر.....                                | ۲۰۰ |
| ش. ماجرای تسلیم نامه خان ترکستان به خواهر شاه.....         | ۲۰۲ |
| ص. کشته شدن خواجه تاجدار.....                              | ۲۰۴ |
| ض. تشییع جنازه آقامحمدخان در تهران.....                    | ۲۰۵ |
| ۲. تهران در دوره فتحعلی شاه قاجار.....                     | ۲۰۶ |
| الف. ولیعهد در تهران.....                                  | ۲۰۷ |
| ب. جلوس باباخان بر تخت.....                                | ۲۰۹ |
| پ. بریدن زبان و کور کردن صدراعظم در تهران.....             | ۲۱۱ |
| ت. توقیف و قتل حسینقلی خان.....                            | ۲۱۳ |
| ث. انتخاب حاکم برای تهران.....                             | ۲۱۴ |
| ج. طاووس خانم گرجی در حرمسرای شاه قاجار.....               | ۲۱۴ |
| چ. سرایش پختر در تهران.....                                | ۲۱۹ |
| ح. جهانگردان و مسافران خارجی در تهران دوره فتحعلی شاه..... | ۲۲۲ |
| • یک ایرانی به سمت فرستاده انگلیس در تهران.....            | ۲۲۵ |
| چگونگی شرفیابی مهدعلی خان به حضور فتحعلی شاه.....          | ۲۲۸ |
| • جان ملوک در تهران.....                                   | ۲۲۹ |
| • دیپلمات ماهر و.....                                      | ۲۳۴ |
| • فرستادگان فرانسوی در تهران.....                          | ۲۳۵ |
| ژوبر در حضور شاه ایران.....                                | ۲۳۹ |
| تهران سال ۱۲۲۲ ه.ق.....                                    | ۲۴۳ |
| ژنرال گاردان در تهران.....                                 | ۲۴۴ |
| خروج هیأت سفارت فرانسه از تهران.....                       | ۲۴۵ |
| • تهران از نگاه جیمز موریه.....                            | ۲۴۶ |
| • گاسپاردروویل در ایران.....                               | ۲۵۰ |

- تهران از نظر کرپورتر ..... ۲۵۸
- تهران از دیدگاه فریزر ..... ۲۶۰
- خ. تهران عهد فتحعلی شاه از نظر نویسندگان ایرانی ..... ۲۶۵
- د. مراسم آتش‌بازی در قلعه توچال ..... ۲۶۸
- ذ. ماجرای چوب خوردن صدراعظم در دارالخلافه تهران ..... ۲۶۹
- ر. واقعه قتل وزیر مختار روسیه در تهران ..... ۲۷۴
- ز. فوت نایب السلطنه و مراسم عزاداری دربار در تهران ..... ۲۸۳
- ژ. توسعه شهر تهران در عهد فتحعلی شاه ..... ۲۸۸
- س. بناهای دوره فتحعلی شاه در تهران ..... ۲۸۹
۱. بنا و آثار فتحعلی شاه در داخل ارگ سلطنتی ..... ۲۸۹
- عمارت خورشید ..... ۲۹۰
- عمارت سروستان ..... ۲۹۱
- عمارت بهشت آیین ..... ۲۹۲
- عمارت عشرت آیین ..... ۲۹۲
- عمارت خروجی ..... ۲۹۵
- عمارت چشمه ..... ۲۹۹
- ایوان تخت مرمر ..... ۲۹۹
- عمارت عالی قاپو ..... ۳۰۳
- تالار الماس ..... ۳۰۶
- عمارت بادگیر ..... ۳۰۷
- کاخ بلور ..... ۳۰۹
- برج جهان‌نما ..... ۳۰۹
- تخت نادری ..... ۳۱۰
- توپ مروارید ..... ۳۱۲
۲. بناهای عهد فتحعلی شاه در داخل حصار تهران ..... ۳۱۴



|     |                                                                |
|-----|----------------------------------------------------------------|
| ۳۱۴ | • مسجد سلطانی.....                                             |
| ۳۲۱ | • مسجد سیدعزیزالله.....                                        |
| ۳۲۳ | • مدرسه و مسجد خان مروی (فخریه).....                           |
| ۳۲۷ | • مدرسه صدر.....                                               |
| ۳۲۹ | • مدرسه، مسجد و آب انبار حکیم.....                             |
| ۳۳۰ | • مدرسه و مسجد و تکیه رضاقلی خان.....                          |
| ۳۳۱ | • مدرسه میرزا صالح.....                                        |
| ۳۳۳ | • دارالشفاء.....                                               |
| ۳۳۷ | • آب انبار و مسجد و مدرسه قاسم خان.....                        |
| ۳۳۸ | • ایجاد زنبورک خانه.....                                       |
| ۳۳۹ | • بنای سفارت انگلیس در عهد فتحعلی شاه.....                     |
| ۳۴۰ | • کلیسای طاطاووس.....                                          |
| ۳۴۳ | • حمله به محله آرامنه و تخریب کلیسای آرامنه تهران.....         |
| ۳۴۴ | • چهار بازار و چهارسوق بزرگ و کوچک.....                        |
| ۳۴۵ | • گرز رستم در چهار سوق بزرگ تهران.....                         |
| ۳۴۵ | • تجدید بنای امامزاده زید.....                                 |
| ۳۴۷ | • بقعه چهل تن.....                                             |
| ۳۴۷ | • بقعه پیر عطاء.....                                           |
| ۳۴۷ | • باغهای درون حصار تهران.....                                  |
| ۳۴۸ | ۳. بناهای فتحعلی شاه در خارج شهر تهران.....                    |
| ۳۴۸ | • باغ و عمارت نگارستان.....                                    |
| ۳۵۴ | • نگارستان از دیدگاه جهانگردان دوره های بعد از فتحعلی شاه..... |
| ۳۶۷ | • مراسم عید قربان در میدان نگارستان.....                       |
| ۳۷۰ | • باغ لاله زار.....                                            |
| ۳۷۸ | • برج نوش.....                                                 |

- میدان مشق ..... ۳۸۰
- قصر قاجار ..... ۳۸۴
- باغ صبا ..... ۳۹۳
- میدان اسب‌دوانی ..... ۳۹۶
- باغ سردار ..... ۴۰۴
- عمارت جهان‌نما ..... ۴۰۶
- نقش برجسته فتحعلی‌شاه و سرسره‌کوه طبرک ..... ۴۰۶
- نقش برجسته چشمه علی ..... ۴۰۹
- مرگ فتحعلی‌شاه ..... ۴۰۹

### ۳. تهران در عهد محمدشاه قاجار ..... ۴۱۱

- الف. جلوس محمدشاه در تبریز ..... ۴۱۱
- ب. جلوس علی میرزا ظل‌السلطان در تهران ..... ۴۱۲
- پ. یک کشور و دو پادشاه ..... ۴۱۴
- ت. آخرین شب سلطنت علیشاه ..... ۴۲۲
- ث. محمدشاه در تهران ..... ۴۲۳
- ج. ظل‌السلطان در حضور محمدشاه ..... ۴۲۴
- چ. عاقبت محمدجعفرخان کاشی وزیر علیشاه ..... ۴۲۷
- ح. جلوس محمدشاه بر تخت طاووس و سرانجام ظل‌السلطان ..... ۴۲۸
- خ. قائم‌مقام، سلطان بی‌تاج و تخت ..... ۴۳۰
- د. عزل و قتل قائم‌مقام در تهران ..... ۴۳۳
- ذ. تهران بعد از قتل قائم‌مقام ..... ۴۳۹
- ر. حاج میرزا آقاسی برمسند قدرت ..... ۴۴۱
- ز. اقدامات دورهٔ صدارت حاج میرزا آقاسی ..... ۴۴۸
- دستور منع اذیت و شکنجهٔ متهمان ..... ۴۴۸

- انتشار اولین روزنامه در تهران ..... ۴۴۹
- احداث قورخانه در تهران..... ۴۴۹
- کفش آهنی برای پای شتران..... ۴۵۰
- اساتید معارف اسلامی در تهران ..... ۴۵۱
- قهر حاج میرزا آقاسی..... ۴۵۲
- مراسم جشن عروسی ولیعهد و کرامت حاج میرزا آقاسی..... ۴۵۲
- پیشگویی حاج میرزا آقاسی..... ۴۵۴
- چوب خوردن و تبعید میرزا آقاخان نوری از تهران..... ۴۵۵
- ژ. بیماری محمدشاه و توطئه تغییر سلطنت..... ۴۵۶
- س. املاک حاج میرزا آقاسی در تهران ..... ۴۵۹
- ش. مرگ محمدشاه و پایان کار حاج میرزا آقاسی..... ۴۶۱
- ص. میرزا آقاخان از قصر خورشید تا تحصن در سفارت انگلیس..... ۴۶۴
- ض. شیخ چغندر در دربار محمدشاه..... ۴۶۶
- ط. سیاحتگران خارجی در تهران عهد محمدشاه قاجار..... ۴۶۷
- سالتیکف در تهران ..... ۴۶۹
- سفیر فوق العاده فرانسه در تهران..... ۴۷۰
- فلاندن جهانگرد هنرمند در تهران..... ۴۷۷
- افسران فرانسوی در تهران..... ۴۸۴
- زنان فرانسوی در تهران ..... ۴۸۴
- مادام عباس گل ساز..... ۴۸۵
- تهیه نقشه تهران ..... ۴۸۸
- ریشارخان یا میرزا رضاخان ..... ۴۹۰
- ریشارخان در حضور محمدشاه..... ۴۹۳
- سوغات فرنگ ..... ۴۹۴
- شیوع وبا در تهران..... ۴۹۶

- دسته گل ریشارخان و تشریف به دین اسلام ..... ۴۹۷
- مناظری از تهران عهد محمدشاه در نقاشیهای ژول لورانس ..... ۴۹۹
- ظ. آثار و بناهای دوره محمدشاه در تهران ..... ۵۰۴
- ۱. بناهای داخل ارگ سلطنتی تهران ..... ۵۰۴
- ۲. بناهای دوره محمدشاه در داخل شهر ..... ۵۰۵
- کلیسای گئورگ ..... ۵۰۵
- مدرسه و مسجد حاج رجبعلی ..... ۵۰۷
- خانه قوامالدوله ..... ۵۱۰
- مجازات قوامالدوله ..... ۵۱۵
- باغ و عمارت معیر ..... ۵۱۷
- ناصرالدین شاه در باغ معیر ..... ۵۲۰
- بقعه سید اسماعیل ..... ۵۲۴
- دروازه محمدیه ..... ۵۲۶
- انتقال آب رودخانه کرج برای رفع کم آبی تهران ..... ۵۲۸
- ۳. بناهای دوره محمدشاه در خارج حصار تهران ..... ۵۳۲
- باغ ایلخانی ..... ۵۳۲
- عباس آباد ..... ۵۳۵
- عباس آباد پس از حاج میرزا آقاسی ..... ۵۳۵
- قصر یا قلعه محمدیه ..... ۵۳۷
- عباسیه ..... ۵۴۰
- باغ فردوس ..... ۵۴۴
- گچبریه‌های باغ فردوس ..... ۵۵۷

## فهرست شکلهای

### جلد اول

|     |                                                            |
|-----|------------------------------------------------------------|
| ۴۲  | لوحة کاشی فیروزه فام امامزاده یحیی (ع).....                |
| ۴۴  | در عتیقه منبت کاری داخل حرم سید اسماعیل (ع).....           |
| ۴۶  | در عتیقه منبت کاری بقعه امامزاده یحیی (ع).....             |
| ۴۹  | صندوق عتیقه امامزاده زید (ع) و کتیبه روی آن.....           |
| ۵۶  | شاه طهماسب اول صفوی.....                                   |
| ۶۴  | دورنمای شهر تهران با برج و بارو و حصار شاه طهماسبی.....    |
| ۸۰  | قدیمی ترین تصویر اروپایی از شاه عباس اول.....              |
| ۸۳  | شاه سلیمان صفوی.....                                       |
| ۱۰۰ | شاه سلطان حسین تاج شاهی را بر سر محمود افغان می گذارد..... |
| ۱۴۴ | نادر شاه افشار.....                                        |
| ۱۵۵ | کریم خان زند.....                                          |
| ۱۶۲ | حیاط و عمارت دیوانخانه.....                                |
| ۱۶۳ | تالار بزرگ دیوانخانه.....                                  |
| ۱۶۵ | خلوت کریم خانی و حوض جوش.....                              |
| ۱۶۶ | سبزه میدان سال ۱۲۶۵ ه. ق.....                              |

|     |                                                           |
|-----|-----------------------------------------------------------|
| ۱۸۹ | ..... تصویر یکی از شاهزادگان زند با کتاب                  |
| ۱۹۴ | ..... آقامحمدخان قاجار                                    |
| ۱۹۶ | ..... الماس دریای نور                                     |
| ۲۱۰ | ..... تاج کیانی                                           |
| ۲۱۶ | ..... تخت طاووس                                           |
| ۲۳۳ | ..... تصویر فتحعلی شاه در لباس رسمی دربار                 |
| ۲۶۴ | ..... منظره درونی یکی از خانه‌های قدیم تهران سده ۱۳ هـ.ق. |
| ۲۸۶ | ..... عباس میرزا نایب السلطنه                             |
| ۲۹۸ | ..... تالار عمارت خروجی (۱۲۸۰ هـ.ق.)                      |
| ۳۰۲ | ..... تخت مرمر                                            |
| ۳۰۴ | ..... میدان ارگ و سردر حیاط تخت مرمر                      |
| ۳۰۸ | ..... عمارت بادگیر                                        |
| ۳۱۳ | ..... توپ مروارید                                         |
| ۳۱۶ | ..... ایوان ورودی مسجد سلطانی                             |
| ۳۲۰ | ..... مناره‌های مسجد سلطانی                               |
| ۳۲۲ | ..... مسجد سیدعزیزالله                                    |
| ۳۲۶ | ..... مدرسه خان مروی                                      |
| ۳۲۸ | ..... سردر مدرسه صدر                                      |
| ۳۳۲ | ..... مناره مسجد پامنار                                   |
| ۳۴۱ | ..... نمایی از کلیسای طاطاووس                             |
| ۳۵۷ | ..... نمای داخل عمارت نگارستان                            |
| ۳۶۶ | ..... گچ‌بریه‌های طاقها و سرستونهای حوضخانه نگارستان      |
| ۳۶۹ | ..... مراسم قربانی شتر                                    |
| ۳۷۱ | ..... عمارت باغ لاله‌زار از سوی جنوب                      |
| ۳۸۳ | ..... سردر میدان مشق                                      |

|     |                                                     |
|-----|-----------------------------------------------------|
| ۳۸۶ | نمای کامل قصر قاجار.....                            |
| ۳۸۹ | برجهای هواکش قنات قصر قاجار.....                    |
| ۳۹۵ | نمای جنوبی ساختمان باغ صبا.....                     |
| ۳۹۷ | عمارت میدان اسب‌دوانی.....                          |
| ۳۹۹ | مجسمه ناصرالدین‌شاه در باغ شاه و مجسمه‌ساز آن.....  |
| ۴۰۱ | بنای کالسکه شکل باغ شاه.....                        |
| ۴۰۳ | برج منظر.....                                       |
| ۴۰۸ | نقوش برجسته ناتمام ساسانی و فتحعلی‌شاه قاجار.....   |
| ۴۹۱ | نقشه تهران ترسیم برزین.....                         |
| ۵۰۱ | منظره شهر تهران از بیرون دروازه حضرت عبدالعظیم..... |
| ۵۰۳ | منظره کنار خندق در گوشه جنوب شرقی ارگ تهران.....    |
| ۵۰۶ | کلیسای گئورک.....                                   |
| ۵۰۹ | مسجد حاج رجبعلی.....                                |
| ۵۱۱ | خانه قوام‌الدوله.....                               |
| ۵۱۹ | عمارت باغ معیر.....                                 |
| ۵۲۵ | بقعه امامزاده سید اسماعیل.....                      |
| ۵۲۷ | دروازه محمدیه.....                                  |
| ۵۳۰ | نقشه تهران دوره محمدشاه.....                        |
| ۵۴۲ | احتشام السلطنه.....                                 |
| ۵۴۶ | نمای شرقی ساختمان باغ فردوس.....                    |
| ۵۶۱ | نمای جنوبی ساختمان باغ فردوس.....                   |

پیشکش "راد" پہ تہرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



## فصل اول

### تهران از عهد باستان تا عصر صفویه

#### ۱. تهران در عهد باستان

تهران، شهری که امروز در جرگه پایتخت‌های مهم جهان قرار دارد و تکیه بر جای هگمتانه<sup>۱</sup>، شوش<sup>۲</sup>، پاسارگاد<sup>۳</sup>، تخت جمشید<sup>۴</sup>، تیسفون<sup>۵</sup>، نیشابور<sup>۶</sup>، زرنگ<sup>۷</sup>،

---

۱. هگمتانه (اکباتان/همدان)، در دوران حکومت مادها به پایتختی ایران انتخاب شد. در زمان هخامنشی‌ها، اشکانیان و ساسانیان پایتخت تابستانی بود. در دوران اسلامی نیز برای مدتی پایتخت حکومت‌های خاندان بویه و سلجوقی بود.

۲. شوش، پیش از استقرار آریایی‌ها در ایران پایتخت دولت عیلام بود که وسیله سپاهیان آشور بانیپال در سال ۶۴۰ پیش از میلاد ویران شد. بعدها برای مدتی در دوران هخامنشی پایتخت بود.

۳. پاسارگاد (پارسه کد/اردوگاه پارسیان/پارسه گرد/قلعه پارس)، توسط کوروش هخامنشی به پایتختی ایران انتخاب شد.

۴. تخت جمشید (پارسه/پرسپولیس)، داریوش علاوه بر بابل و هگمتانه و پاسارگاد که در زمان کوروش پایتخت اصلی او بود، شوش را که از لحاظ ارتباطی دارای اهمیت بود به پایتختی برگزید ولی به این پایتخت نیز اکتفا نکرد و در صدد برآمد مقر دیگری برای خود احداث نماید، این محل تخت جمشید بود.

۵. تیسفون (مداین)، این شهر پایتخت بزرگ اشکانیان و ساسانیان بود. خاقانی شروانی قصیده‌سرایی نامدار ایران پس از دیدن ویرانه‌های آن سوزدل و احساس درون خود را در قصیده «ایوان مداین» جاودانه ساخت:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظرکن هان      ایوان مداین را آینه عبرت دان

ری<sup>۸</sup>، سمرقند<sup>۹</sup>، بخارا<sup>۱۰</sup>، غزنین<sup>۱۱</sup>، مرو<sup>۱۲</sup>، خوارزم<sup>۱۳</sup>، سبزوار<sup>۱۴</sup>، تبریز<sup>۱۵</sup>، مراغه<sup>۱۶</sup>، سلطانیه<sup>۱۷</sup>، هرات<sup>۱۸</sup>، قزوین<sup>۱۹</sup>، اصفهان<sup>۲۰</sup>، مشهد<sup>۲۱</sup> و شیراز<sup>۲۲</sup> زده است، برخلاف نظر بعضی از شرق شناسان چون واسیلی ولادیمیر و ویچ بارتولد مستشرق بزرگ روسی که در تذکره جغرافیای تاریخی ایران نوشته است:

«تهران پایتخت کنونی ایران به اندازه‌ای جدید است که شرح و تعریف آن را نمی‌توان در جغرافیای تاریخی آورد نمود»<sup>۲۳</sup> شهری بی‌گذشته نبوده و پیوندهای مستحکم و درخشان با گذشته‌های دور دارد که بخشی از آن در

→

۶. نیشابور، در دوران طاهریان و صفاریان مدتی پایتخت بود.
۷. زرنگ (زرنج)، بزرگترین شهر سیستان در دوره صفاریان، مدتی پایتخت آنان بود.
۸. ری، در دوران خاندان بویه و سلجوقیان مدتی پایتخت بود. به طوری که نوشته‌اند در دوران حکومت اشکانیان، آژشکیه خوانده می‌شد و پایتخت بهاره آنان بود.
۹. سمرقند، در دوران سامانیان و امیر تیمور گورکانی پایتخت بود.
۱۰. بخارا، به روزگار سامانیان مدتی پایتخت بود.
۱۱. غزنین، در دوران سلطنت غزنویان سالیانی پایتخت بود.
۱۲. مرو، در زمان حکومت سلجوقیان مدتی پایتخت شد.
۱۳. خوارزم (گرجانج/جرجانیه/اورگنج)، در دوران خوارزمشاهیان پایتخت بود.
۱۴. سبزوار، پایتخت سرداران بود.
۱۵. تبریز، به روزگار اتابکان آذربایجان، ایلخانان مغول، چوپانیان، ایلکانیان، ترکمانهای قره قویونلو و آق قویونلو و صفویه سالیانی پایتخت ایران بود.
۱۶. مراغه، در دوره هلاکو خان مغول پایتخت بود.
۱۷. سلطانیه، در عهد سلطان محمد خدابنده ایلخان شیعی مغول و فرزندش ابوسعیدخان بهادر پایتخت بود.
۱۸. هرات، در دوران سلطنت گورکانان پایتخت آنان بود.
۱۹. قزوین، در دوران صفویه پس از تبریز پایتخت شد و در سال ۱۰۰۰ ه. ق. شاه عباس پایتخت را از آنجا به اصفهان انتقال داد.
۲۰. اصفهان، به عهد غزنویان و سلجوقیان مدتی پایتخت بود، اما اعتبار و عظمت آن مربوط به دوران صفویه است.
۲۱. مشهد، در دوره افشاریه پایتخت بود.
۲۲. شیراز، به روزگار اتابکان فارس و زندیه پایتخت ایران بود.
۲۳. و. بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور (تهران: توس، ۱۳۵۸)، ص. ۱۵.

رابطه با شهر باستانی ری است.

شهریار عدل در پژوهشی ارزنده به این مهم پرداخته و چنین نوشته است :  
تهران بی‌گذشته نیست، اما حکومت‌های پی‌درپی ایران که در آن استقرار یافته‌اند مانند ساکنان آن، از روی نادانی، به دلایل سیاسی یا مالی در اِمحای شواهد بصری پیشینیان چنان سرسختی ورزیده‌اند که شهر بر اثر آن از هر خاطره‌ای بری شده است. اکنون دیگر این شهر شبیه همان انسانهای ریشه‌کن شده بی‌خاطره‌ای شده که در آن سکونت دارند. تهران در گذشته با ری که روزی جزو آن بوده است شریک است. تهران از نظر زمانی ادامه ری و از نظر مکانی بخشی از آن است. مرکز این دو شهر که در گذشته حدود یک فرسنگ فاصله داشته، امروز به هم پیوسته است. تهران که دویست سال است پایتخت شده، اکنون کلانشهری است که جایگزین ری، این شهر باستانی شده که در عهد شکوفایی خود، قبل از هجوم مغولان، در اوایل قرن سیزدهم ام‌البلاد به شمار می‌آمده است.

آثاری که در قلب تهران قدیم بر وجود ساکنان نخستین آن در اعصار ماقبل تاریخ شهادت دهند، به فرض وجود، بر اثر توسعه شهر از میان رفته است. تا چند دهه پیش هیچ‌کس برای این آثار اهمیتی قایل نبود؛ به تازگی که برحسب اتفاق نشانه‌هایی از وجودشان پیدا شد، قبل از آن که خبر به گوش مقامات صلاحیت‌دار برسد آنها را شتابان از میان بردند. حتی اقدامات مسئولان آگاه به نتیجه نرسید و از مکانهای ماقبل تاریخی و گاه یادمانهای اخیر به دلیل مسایل مهم مالی و یا نظایر آن حفاظت نشد. برای مثال در سال ۱۳۶۷، هنگام حفرتونل‌های مترو تهران در نقطه‌ای نامعلوم از شهر آثاری با ماهیت ناشناس پیدا شد، اما از ترس آن که مبادا دخالت سازمان میراث فرهنگی ایران کارها را بکشد، این آثار را در دم از میان بردند.

به رغم ضعفها و بی‌لیاقتیهایی که ذکر شد، می‌توان گفت که زمینهای واقع در بین کوه توچال در شمال تهران و چشمه علی در ری باستان در اعصار ماقبل تاریخ نامسکون نبوده‌است؛ این سخن به دلایل باستان‌شناختی و شواهد توپوگرافی و اقلیمی متکی است.

در واقع، آبهایی که بر اثر ذوب برفهای قله توچال (به ارتفاع ۳۸۷۰ متر) جاری می‌شود و برف و بارانهایی که بر زمینهای بلند شمال شهر فرو می‌ریزد، به سوی جلگه پست تهران قدیم روان می‌شود. حوضه‌ای که به این

ترتیب تشکیل می‌شود و نیز خاک مرطوب، نخستین اقوام کشاورز را که در جستجوی محل‌های مناسب برای فعالیت‌هایشان بودند، هزاران سال پیش به سوی خود جلب کرد. این جماعات شکار را به تدریج رها کردند تا اسکان یابند و به کشاورزی بپردازند.

... کشفیات انجام شده در چشمه علی حکایت می‌کند نخستین جماعات حدود هشت هزار سال پیش بر تپه‌ای واقع در کنار چشمه‌ای دائمی، که در دوران اسلام به نام اولین امام شیعیان، چشمه علی نامیده شد، زندگی می‌کردند. شهر رگها یا راگس که تقریباً در ۶ کیلومتری جنوب تهران قرار داشت در عهد باستان در پای این تپه به سمت جنوب گسترش یافته بود. نخستین تمدن چشمه علی به ویژه در تولید سفالینه‌های سرخ، که با رنگ سیاه یا قهوه‌ای سیر تصاویری بر آنها نقش شده، پدیدار شد. تقریباً در همین دوران جماعات دیگری در طول همین رشته زمین‌های قابل کشت که در پای کوه البرز بین کوه و کویر<sup>۲۴</sup> واقع شده، اسکان یافتند. البته استقرار در ری به مراتب بیش از دیگر جاها و به گونه‌ای پایدار توسعه یافت، زیرا این شهر از موقعیت استراتژیکی خاصی برخوردار است.

احتمالاً از اوان هزاره ششم قبل از میلاد، جماعتی مشابه جماعات مستقر در چشمه علی در شمال شرقی تهران قدیم، در قیطریه مستقر شدند، چیزی از مسکن این جماعات ظاهراً بر جای نمانده است ولی براساس تکه سفالهایی که یافت شده حضورشان در آنجا مسلم گشته است. این سفالها مشابه سفالهای چشمه علی است، بسیار خوب پخته شده‌اند و رنگشان از قرمز متمایل به سیاه تا ارغوانی متفاوت است. نقوش هندسی و یا تصاویر ساده‌ای با رنگ سیاه بر آنها رسم شده است.

... با این همه به استناد آنچه باقی مانده است قیطریه در اساس تقریباً پنج هزار سال بعد در پایان هزاره دوم حدوداً بین ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ ق.م. (عصر آهن) اشغال شده است. این بار نیز اثری از خانه‌های تازه واردان کشف نشده است؛ این خانه‌ها قاعدتاً در خارج از محدوده‌ای که مورد بررسی باستان‌شناسهای مأمور کاوش بوده قرار داشته است. با این همه، بر اثر

۲۴. در زمانی که قسمت اعظم اروپا در زیر توده‌های عظیم یخ قرار داشت سرتاسر فلات ایران دوران بارانی را می‌گذرانید و در محل کویر مرکزی دریاچه وسیع و یا یک دریای داخلی بود که رودخانه‌ها به آن می‌ریختند. اولین تمدنهای ایرانی در اطراف این دریا و دریاچه شکل گرفتند.

بررسیهای آنها گورستان وسیعی که به نظر می‌رسد در زمینی به وسعت ۱۵۰۰۰ مترمربع قرار داشته کشف شده است. در این گورستان، اجساد را با لباس در عمق کمی دفن می‌کرده‌اند، به نظر می‌رسد که دفن آنها به همراه مواد غذایی و اشیای خاص سفر به جهان آخرت از هیچ قاعده دقیقی تبعیت نمی‌کرده، جز آن که صورت مردگان را به هنگام تدفین به سوی خورشید می‌چرخانده‌اند. ظروفي در اشکال گوناگون و ابزاری که تعدادشان از ۵ تا ۲۰ تغییر می‌کرده در اطراف جسد، به ویژه بالای سر یا پائین پای آن قرار می‌داده‌اند: ظروف لوله‌دار، دگمه‌های تزیینی و سنجاقها، در نزدیکی سرولگن، سه پایه و ابزاری که بیشتر از جنس برنز بوده‌اند، نظیر تیغها و پیکانها در کنار پاها قرار داشته است. در این قبور حتی آینه و دستبند نیز یافت شده است.

اکثر قریب به اتفاق ظروف کشف شده به رنگ خاکستری و نظیر آنهایی است که در درّوس، چیذر، خوروین، املش، طالش، حسنلوی چهار و در دوره B گوی تپه، اولین لایه تپه: ژیان یک، قبرستان A و B سیالک و نیز در تپه حصار دامغان به دست آمده‌اند.

بیست و هفت سال پیش از آن یعنی در ۱۳۲۱، کشفیات مشابهی در درّوس، در فاصله کمی از قیطریه انجام شده بود. این مسئله که اشیاء در چه شرایط و محیطی کشف شده‌اند، تقریباً بر ما نامعلوم است. با این همه، به یاری مقاله کوتاهی که صمدی منتشر کرده است می‌دانیم که سفالینه‌ها به هنگام انجام کارهای ساختمانی در شمال شرقی باغ مسکونی مهدیقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه) به دست آمده‌اند.<sup>۲۵</sup> این باغ در ضلع جنوب شرقی چهار راه قنات، در محل تقاطع خیابانهای دولت و شیبانی قرار داشته است. ده عدد از کوزه‌های سفالی به دست آمده در این خاکبرداریها از سوی حاج مخبرالسلطنه جمع‌آوری و به موزه ایران باستان<sup>۲۶</sup> تقدیم شده است. تمامی سفالینه‌های کشف شده به استثنای یکی از آنها، به رنگ خاکستری تیره است و با سفالینه‌هایی که از مقابر قیطریه به دست آمده و به هزاره دوم تا اوایل هزاره اول قبل از میلاد تعلق دارد همزمان است.

۲۵. علاوه بر آثار به دست آمده در قیطریه و درّوس، آثار مشابهی نیز در تپه‌های عباس‌آباد و خیابان سلطنت‌آباد کشف شده است.

۲۶. موزه ملی کنونی.

استثنا یک ساغر زردرنگ (آخرایی روشن؟) است. این ساغر ظرف مخروطی شکل دهان گشادی است به بلندی ۳۰ سانتیمتر. ته ظرف به شکل سه پایه‌ای است مزین به سر بز وحشی شاخدار، دیگر اشیای سفالی کشف شده از جمله چراغی لوله‌بلند، آبکشها و گلدانها، همان شکلهای معمولی خاکستری تیره سفالینه‌هایی را دارند که در دیگر مناطق ایران و افغانستان و آسیای مرکزی پیدا شده است. در خود تهران به معنای اخن کلمه اثری از قرون گذشته، حتی از دو هزار سال پیش به دست نیامده است.

## ۲. اوضاع اجتماعی و سیاسی تهران عهد باستان

بررسیهای انجام شده حاکی از آن است که ساکنان تهران در عهد باستان با جماعات مستقر در ری، کیش و آیین مشترکی داشتند. در ابتدا؛ به شرحی که گذشت مردگان خود را در خاک دفن می‌کردند، بعدها با ظهور زردشت و رواج زردشتیگری در این منطقه و باتوجه به این که در آیین مزبور خاک، عنصر مقدس بوده و آلوده کردن آن منع شده است، دفن اموات متوقف شد و از آن پس مردگان را در محلی مرتفع قرار می‌دادند تا گوشت آنها طعمه جانوران شود، سپس استخوان آنها را در استودان (دخمه) می‌گذاشتند. در دوران باستان، ری و دماوند از بزرگترین مراکز مذهبی کشور به شمار می‌رفت. مرکز روحانیون زردشتی، ری بود و جایگاه رییس آنها یا مسمغان در دماوند قرار داشت؛ و بی‌گمان در پهنه تهران نیز آیین مذهبی را به تبع ری و دماوند، رونق و رواجی کامل بوده است.

از میان ایزدان زردشتی، ناهید فرشته زن این آیین و معبود زنان و دختران بسیار موردتوجه بود و بدین لحاظ در این منطقه معابد متعددی برای پرستش او بنا شد که به جهت نذرهای مختلف دختران و زنان و اوقاف فراوان شاهان و بزرگان از غنی‌ترین معابد

۲۷. رک: شهریار عدل، «باغ مسکونی یا تهران در گذشته‌های دور از پیدایش تا عهد صفوی» ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم در تهران پایتخت دویست‌ساله (تهران: سازمان مشاور فنی و مهندسی شهر تهران؛ انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، ۱۳۷۵)، ص. ۹-۱۳.



روی زمین بود. بعدها در جنوبی‌ترین حد قصران در پهنه تهران بزرگ یکی از این معابد به آرامگاه بی‌بی شهربانو، دختر یزدگرد سوم ساسانی، همسر حضرت حسین بن علی (ع) پیشوای سوم شیعیان و مادر حضرت سجاد (ع) امام چهارم شیعیان شهرت یافت و عبادتگاه شیعیان گردید؛ در حالی که این ادعا پایه و اساس درستی نداشته و با واقعیتهای تاریخی مطابقت ندارد.<sup>۲۸</sup>

در چگونگی اوضاع سیاسی و اجتماعی تهران در عهد باستان اگرچه اسناد و مدارکی موجود نیست، اما از بررسی جریانهای سیاسی و اجتماعی ری به خوبی می‌توان از اوضاع اجتماعی تهران در دوران باستان آگاه گردید.

در دوره هخامنشیان، گنوماتای مغ که از بزرگان زردشتی بود و منصبی عالی در دربار هخامنشی داشت، می‌دانست کمبوجیه برادر خود بردیا را در نهان کشته است، پس به فکر آن افتاد از غیبت کمبوجیه که در آن هنگام به مصر لشکر کشیده بود استفاده کرده و به کمک دیگر زردشتیان خود را به پادشاهی برساند. در این راه فرورتیش حاکم ماد که در ری حکومت داشت اعلام استقلال کرد، با کشته شدن گنوماتا و روی کار آمدن داریوش؛ شورش منطقه ری و ماد فرونشاند و حکمران یاغی ماد گرفتار گردید. بی‌تردید این سرکشی و مقاومت موجب شده است تا لااقل برای مدتی ساکنان این منطقه ناملایمانی را تحمل نمایند.

می‌دانیم که اسکندر و جانشینان او از مخالفین سرسخت آیین زردشتی بودند و با آن به شدت مبارزه می‌کردند. از اینرو ری، تهران و دماوند در دوران حکومت آنها روزگار سختی را پشت سر گذاشتند.

اشکانیان توجه خاصی به ری داشتند، تا بدان حد که این شهر پایتخت بهاره آنها بود و در عمران و آبادی آن کوشش فراوان می‌شد. نواحی اطراف ری که تهران نیز در شمار آنها قرار داشت از این ترقی و اعتبار بی‌بهره نبود.

۲۸. ر.ک: حسین کریمان، تهران در گذشته و حال (تهران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۵)، ص. ۱۹؛

محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین (تهران: اشرفی، ۱۳۶۳)، ص. ۲۰، ۹۸.

در عهد ساسانیان مرزبانی ری با خاندان مهران از اهالی آبادی مهران، که هم‌اینک منطقه ضرابخانه در خیابان دکتر شریعتی جای آن را گرفته است، بود.

خاندان مهران خود را به دودمان اشکانی منتسب می‌دانند. معروفترین افراد این خاندان، بهرام چوبین است که در دوره هرمزد چهارم فرزند و جانشین انوشیروان سر به عصیان برداشت و پس از آن که هرمزد توسط دو برادر زن خود از سلطنت برکنار و زندانی شد و خسرو پرویز فرزندش به سلطنت فراخوانده شد با او به مقابله برخاست و بر او پیروز شد و برای مدتی در غیاب او به نام بهرام ششم بر تخت نشست.<sup>۲۹</sup>

در پی حمله اعراب به ایران و سقوط دولت ساسانی شهر ری و پهنه تهران در سال ۲۳ ه. ق. به دست اعراب افتاد.

### ۳. تهران بعد از اسلام

به هنگام گشوده شدن ام‌البلاد ری توسط سپاهیان عروقه بن زیدالخیل طایفی<sup>۳۰</sup> سردار عمر بن خطاب خلیفه دوم مسلمین، تهران همچنان قریه‌ای گمنام بوده و از تحولات سیاسی و مذهبی آن در دوره عمر و دیگر خلفای راشدین، بنی‌امیه، بنی‌عباس<sup>۳۱</sup> و

۲۹. ر.ک: حسین کریمان، ص. ۴۷-۵۲؛ محمدجواد مشکور، ص. ۹۷-۹۸.

۳۰. احمد بن یحیی البلاذری در کتاب فتوح البلدان این واقعه را چنین روایت کرده است: «عباس بن هشام کلبی، از پدرش و او از ابومخنف روایت کند که: عمر بن خطاب، دو ماه پس از جنگ نهاوند به عمار بن یاسر، عامل خویش در کوفه نامه نوشت که عروقه بن زیدالخیل طایفی را با هشت هزار مرد جنگی به ری فرست.» ر.ک: احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش (تهران: بنیاد فرهنگ ایران [بی‌تا]، ص. ۱۴۷).

۳۱. ژان شاردن جهانگرد مشهور فرانسوی که در دوران صفویه از ایران دیدن کرده‌است، تحقیقات و تئیماتی درباره گذشته ری انجام داده و عظمت و اعتبار این شهر در قرن سوم ه. ق. (سده نهم م.) را به روزگار محمدالمهدی خلیفه عباسی این‌گونه تصویر کرده است:

«... بلده ری به نود و شش بخش و ناحیه قسمت می‌شده است، و در هر یک از بخشها چهل و شش خیابان و در هر خیابانی چهارصد باب خانه باغچه و ده باب مسجد وجود داشته است. شش هزار و چهارصد باب مدرسه، شانزده هزار و ششصد گرمابه، پانزده هزار مناره مسجد، دوازده هزار آسیاب،



دیگران، پیروی کرده و به رشد و توسعه خود ادامه داده و چنین مقدر بوده است که روزی به پایتختی کشور باستانی ما برگزیده شده و نام آن بلندآوازه گردد. اولین رویداد تسخیر ری به دست اعراب، تغییر دین و آیین ساکنان ری بوده است. اما به نظر نمی‌رسد باتوجه به ریشه‌های عمیق دین زردشتی و موقعیت ممتاز مذهبی ری، تهران و دماوند، این تغییر به آسانی صورت گرفته باشد. چرا که در ابتدا مردم ری از قبول اسلام سرباز زده و پذیرفتند که همانند ذِمّیان جزیه و خراج بپردازند، با این وجود مکرر نقض عهد کرده و علیه مسلمانان طغیان نمودند تا بالاخره به دین اسلام گرویدند.

از این پس، آیین مقدس اسلام در این حدود نفوذ یافت و خردک خردک مسلمانان فزونی می‌گرفت و از شمار زردشتیان کاسته می‌گردید، لکن آیین زردشتی از میان نرفت، و در پهنه ری و تهران گروهی زردشتی تا قرنهای بعد باقی بودند.

در اوایل عهد اسلام که هنوز فرقه‌ها و شعبه‌های دینی زمان عباسیان پدید نیامده بود، مسلمانان این منطقه به طریق سنت و جماعت بودند. ظاهراً مذهب تشیع از اواخر نیمه دوم قرن اول و اوایل نیمه اول قرن دوم ه. ق. در این حدود رواج یافت و چون آل‌بویه به حکومت رسیدند اهمیت و عظمت آنها فزونی گرفت.

در عهد خلافت عباسیان چون مجتهدان فقه در سنت و جماعت بسیار بودند و ضمانت اجرای فتاوی فقهای ایشان با دولت عباسی بود، و به سبب اختلافاتی که در

→ هزار و هفتصد رشته آب چشمه، سیزده هزار باب کاروانسرا آبادی این سواد عظیم را تشکیل می‌داده. من جرأت نمی‌ورزیدم که شماره منازل و خانه‌های مسکونی شهر را ذکر کنم، زیرا تعداد نفوس این بلده را فقط بالغ بر نصف این شماره می‌توانم باور کنم، با وجود این علمای جغرافی اروپایی در این مورد به دعاوی نویسندگان شرقی اعتماد می‌کنند.

مورخین عرب نیز تأیید می‌کنند که در سده سوم ه. ق. یعنی درست در دوره مورد بحث، ری پرجمعیت‌ترین بلده آسیا بوده و مدعی هستند که در روی زمین غیر از بابل، هیچ شهری از لحاظ کثرت نفوس و یا از جهت ثروت و مکنّت، این قدر معظم نبوده است. به همین جهات در کتب تاریخی القاب و عناوین عالیه: ام‌البلاد / باب‌الابواب الارض / سوق‌العالم / بلده‌البلاد و دارالضرب برای بلده ری مشاهده می‌شود. ر. ک: ژان شاردن، سفرنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰)، ج. ۳، ص. ۵۵۵۴.

فتاوی پیدا می‌شد اجرای آنها برای عاملان حکومت دشوار بود، از این جهت دولت عباسی برای سهولت اجرای امر قضا در سرزمینهای اسلامی بر آن شد که از میان همه مجتهدان فقط چهار مجتهد؛ امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام حنبل را به رسمیت بشناسد، و فتاوی آنان را معتبر شمارد.<sup>۳۲</sup> از آن زمان بود که بخشی اهالی ری و تهران پیرو مذهب حنفی، برخی پیرو مذهب شافعی و گروهی نیز پیرو مذهب تشیع شدند، همین امر باعث مناقشات و جدالها و منازعات بی‌گیر مذهبی در این حدود گردید، و در قرون بعد چنان شدت پذیرفت که کار به قتلها و کشت و کشتارهای فجیع کشید.

#### ۴. محدثی از تهران

نام تهران برای نخستین بار از سال ۲۶۱ یا ۲۷۱ ه.ق. در شرح احوال ابو عبدالله محمد بن حماد تهرانی وازی از محدثین بزرگ ایرانی در برخی از منابع تاریخی به ثبت رسید و از آن پس نیز اخبار تهران در آثار تاریخ و جغرافی نویسان و جهانگردان درج گردیده است.

پیش از آن که منابعی را که از تهران نام برده و شرحی درباره آن به دست داده‌اند ذکر نمایم، تذکر این نکته ضروری است که در کتب تاریخی، علاوه بر تهران ری از تهران دیگری نیز در اصفهان نام برده شده است.

فرهنگ نظام به نقل از کتاب لغت عربی القاموس المحيط والقابوس الوسيط تألیف مجدالدین فیروزآبادی می‌نویسد:

تهران نام دهی است در اصفهان و دهی است در ری، قریه اصفهان تاکنون تیران گفته می‌شود و گویا طهران ری هم تیران بوده، چون پایتخت واقع گشت به همان نام معرب دفتری مشهور شده.<sup>۳۳</sup>

قدیمترین منابعی که به مناسبت بیان احوال ابو عبدالله محمد بن حماد حافظ تهرانی

۳۲. ر.ک: حسین کریمان، ص. ۵۷؛ محمدجواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم (تهران: اشرفی، ۱۳۵۵)، ص. ۱۰۰.

۳۳. محمدعلی داعی‌الاسلام، فرهنگ نظام (حیدرآباد: [بی‌نا]، ۱۳۵۱ ه.ق.)، ج. ۲، ص. ۳۴۱.

رازی از تهرانی نام برده‌اند عبارتند از:

تاریخ بغداد، الانساب، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، التدوین فی شرح علماء قزوین، المشترك وضعاً و المقترب صقماً، معجم البلدان، تذکرة الحفاظ، میزان الاعتدال، العبر فی خبر من غیر، لسان المیزان، شذرات الذهب.

دکتر حسین کریمان در کتابهای ری باستان<sup>۳۴</sup> و تهران در گذشته و حال<sup>۳۵</sup>، ترجمه احوال ابو عبدالله محمد بن حماد تهرانی را درج کرده‌اند که بر حسب ترتیب زمان به ذکر آنها می‌پردازیم:

۱. ابی بکر احمد بن علی خطیب بغدادی متوفی به سال ۴۶۳ ه. ق. در تاریخ بغداد از وی بدین تقریب یاد کرده است:

محمد بن حماد، ابو عبدالله رازی طهرانی از عبیدالله بن موسی و عبدالرزاق ابن‌همام (و دیگران) استماع حدیث کرد ... بسیار سفر بود، به ری و بغداد و شام حدیث بگفت. ابوبکر ابی‌الدنیا و احمد بن عبدالله بن نصر بن بحیر قاضی و دیگران از او روایت کنند. و عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی گفت: من با پدرم از وی در ری و بغداد و اسکندریه حدیث شنیدم. او راستگو و ثقة بود... محمد بن حماد طهرانی در عسقلان (شهری در شام)<sup>۳۶</sup> به سال دویست و هفتاد و یک<sup>۳۷</sup> درگذشت.<sup>۳۸</sup>

۲. سمعانی، ابوسعید (ابوسعید) عبدالکریم بن محمد بن منصور تمیمی مروزی شافعی فقیه و مورخ و حافظ حدیث معروف و ملقب به تاج الاسلام در کتاب الانساب از تألیفات سال ۵۵۵ ه. ق. و ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی در المشترك در ذکر طهران به تقریب چنین نوشته‌اند:

۳۴. حسین کریمان، ری باستان (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۹-۱۳۴۵)، ج ۲.

۳۵. حسین کریمان، تهران در گذشته و حال (تهران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۵).

۳۶. شام که امروز جمهوری عربی سوریه نامیده می‌شود در آسیای غربی در کناره شرقی دریای مدیترانه واقع و با کشورهای لبنان، عراق و ترکیه هم مرز است. پایتخت آن دمشق و شهرهای مهم آن حلب، حمص و طرابلس (شام) است. اکثریت مردم آن سنی مذهب‌اند.

۳۷. مورخین سال وفات محمد بن حماد طهرانی را به تفاوت ۲۶۱ یا ۲۷۱ ه. ق. ضبط کرده‌اند.

۳۸. احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۴۹ ه. ق.)، ج ۲، ص ۲۷.

ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی رازی بدانجا منسوب است. وی از عبدالرزاق بن همام و غیره استماع حدیث کرد. پیشوایان حدیث از وی روایت کنند. او پیشوایی فاضل و مشهور و اهل طلب و سفر و از معتمدان مسلمانان به شمار بود... طوف بلاد بسیار می کرد و به ری و بغداد و شام حدیث بگفت... عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی گفت: من با پدرم از وی در ری و بغداد و اسکندریه حدیث شنیدم. <sup>۳۹</sup> او راستگو و موثق بود... وفاتش در عسقلان سرزمین شام به سال ۲۶۱ ه. ق. اتفاق افتاد.

۳. عبدالرحمن بن علی بن جوزی متوفی به سال ۵۹۷ ه. ق. در المنتظم فی تاریخ الملوك والامم نوشته است:

ابو عبدالله طهرانی، در طلب حدیث رخت سفر بپوشید و از عبدالرزاق و دیگران استماع کرد، وی را فهمی بوده است، او منسوب به طهران، دیهی از دیه های ری است... ابن حماد در عسقلان در ربیع الآخر این سال [۲۶۱ ه. ق.] درگذشت. <sup>۴۰</sup>

عبدالرحمن بن جوزی در جای دیگر همان کتاب در شرح احوال ابو عبدالله طهرانی ذکر می کند:

ابو عبدالله رازی طهرانی، از عبدالرزاق و دیگران استماع حدیث کرد، وی کثیر سفر بود، در ری و بغداد و شام حدیث بگفت. ابن ابی الدنیا و غیره از او روایت کنند، وی راستگو و فقه بود، و در عسقلان در شب جمعه، هشت روز از ربیع الآخر این سال [۲۷۱ ه. ق.] مانده درگذشت. <sup>۴۱</sup>

۴. ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی متوفی به سال ۶۲۳ ه. ق. در التدوین فی شرح علماء قزوین به نقل از تاریخ بغداد احوال او را ذکر کرده است که از شرح آن خودداری می شود. <sup>۴۲</sup>

۳۹. عبدالکریم بن محمد سمعانی، الانساب (لیدن: ۱۹۱۲ م)، ص. ۳۷۴.

ابن عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی، المشترك وضمّاً والافتراق مقملاً (کوتنگن: ۱۸۴۶ م)، ص. ۲۹۸.

۴۰. ابی الفرج عبدالرحمن بن علی ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك والامم (حیدرآباد: ۱۳۵۷ ه. ق.)، القسم الثاني من الجزء الخامس، ص. ۳۱.

۴۱. همان، ص. ۸۳.

۴۲. رک: عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی، التدوین فی شرح علماء قزوین (تهران: کتابخانه ملی، بی تا)، نسخه عکسی، ص. ۸۶.

۵. یاقوت علاوه بر المشترك در اثر دیگر خود معجم البلدان نیز از او یاد کرده و قولش اکثر مشابه مطالبی است که در المشترك او درج شده است.<sup>۴۳</sup>

۶. شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبی مورخ مشهور متوفی به سال ۷۴۸ ه. ق. در تذکرة الحفاظ در احوال محمد بن حماد طهرانی چنین نوشته است:

محمد بن حماد طهرانی<sup>۴۴</sup>، محدث و حافظ و ثقة و جوال در آفاق، ابو عبدالله رازی بنده ای نیکوکار و نزیل عسقلان بود. از عبدالرزاق بن همام و عبيدالله بن موسی و عبدالله بن عبدالمجید حنفی و ابوعاصم تبیل و طبقه ایشان در عراق و شام و یمن استماع حدیث کرد.

ابن ماجه در سنن، و ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی ثابت، و عبدالرحمن بن ابی حاتم از وی روایت کنند [عبدالرحمن] گفت: وی ثقة است و من از وی در ری و بغداد و اسکندریه حدیث نوشتم، و دارقطنی گفت: او ثقة است. ابواحمد بن عدی گفت: از منصور فقیه شنیدم که می گفت: از شیوخ کسی را ندیدم که دوست داشته باشم در فضل چون او باشم مگر سه تن را، و نخستین ایشان محمد بن حماد طهرانی است. طهرانی در ماه ربیع الاخر سال ۲۷۱ در سن هشتاد و اند سالگی درگذشت.<sup>۴۵</sup>

قول ذهبی در باب محمد بن حماد در میزان الاعتدال والعبر نیز به همین تقریب و کوتاه تر است.<sup>۴۶</sup>

۷. ابی الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی متوفی به سال ۸۵۲ ه. ق. در لسان المیزان آورده است:

«محمد بن حماد طهرانی رازی ابو عبدالله حافظ، از یعلی بن عبید و ابی علی حنفی و ابی عاصم روایت کند، و ابن ماجه و ثقة ابن ابی حاتم از او روایت کنند.»<sup>۴۷</sup>

۴۳. ر. ک: ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی، معجم البلدان (تهران: کتابخانه اسدی، ۱۸۶۶ م)، ج. ۳، ص. ۵۶۴.

۴۴. در تذکرة الحفاظ به سهو الظهرانی چاپ شده است.

۴۵. محمد بن احمد ذهبی، تذکرة الحفاظ (هند، [بی نا]، ۱۳۳۳ ه. ق.)، ج. ۲، ص. ۱۶۸.

۴۶. محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال (مصر، [بی نا]، ۱۳۸۲ ه. ق.)، ج. ۳، ص. ۵۲۷.

محمد بن احمد ذهبی، العبر فی غیر من غیر (کویت: ۱۹۶۰-۱۹۶۳ م)، ج. ۲، ص. ۴۸.

۴۷. احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان (حیدرآباد دکن: مجلس دائرة المعارف النظامیه، ۱۳۲۹-۱۳۳۱ ه. ق.)، ج. ۶، ص. ۶۸۷.

۸. مورخ فقیه عبدالحی بن عماد متوفی به سال ۱۰۸۹ ه. ق. در مژذرات الذهب می نویسد:

«محمد بن حماد طهرانی رازی حافظ<sup>۴۸</sup>، یکی از کسانی است که به نزد عبدالرزاق رفت و در مصر و شام و عراق حدیث گفت و ثقه ای عارف و نبیل بود.»<sup>۴۹</sup>  
با این که به نوشته مورخین، تهران ری از تهران اصفهان مشهورتر بوده است لکن از منسوبین به آن تنها نام ابو عبدالله محمد بن حماد را ذکر کرده اند؛ در حالی که از محدثین معروف تهران اصفهان نام ده تن در کتب تاریخی ضبط شده است که یک نفر از آنها به نام ابوصالح عقیل بن یحیی طهرانی به سال ۲۴۸ ه. ق. وفات یافته است.<sup>۵۰</sup>

#### ۵. نام تهران در منابع تاریخی و جغرافیایی

برخلاف نظر بعضی از نویسندگان و محققین، در منابع جغرافیایی قدیم چون البلدان تألیف احمد بن ابی یعقوب ابن واضح یعقوبی، المسالک ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله خرداذبه، الاعلاق النفیسه تألیف احمد بن عمر، ابن رسته، البلدان و مختصر البلدان تألیف ابی بکر احمد بن محمد همدانی مشهور به ابن فقیه، المسالک و الممالک تألیف ابن اسحق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری، صورة الارض تألیف ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم تألیف شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر البناء المقدسی معروف به بشاری و حدود العالم من المشرق الى المغرب از مؤلفی نامعلوم، در ذکر روستاهای ری، و نیز در منابع تاریخی آن عهد مانند تاریخ طبری تألیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری، و ترجمه آن تاریخ بلعمی اثر ابوعلی محمد بلعمی،

۴۸. در نسخه استفاده شده الظهرانی درج شده.

۴۹. عبدالحی بن احمد بن عماد، مژذرات الذهب فی اخبار من ذهب (مصر: [بی نا]، ۱۳۵۰-۱۳۵۱ ه. ق.)، ج. ۲، ص. ۱۶۱.

۵۰. آقای عبدالمزیز جواهرکلام در کتاب تاریخ طهران به نقل از الانساب سماعی نام ده تن منسوبین به تهران اصفهان را ذکر کرده اند. چنانچه مایل به اطلاع از احوال آنها بودید به صفحات ۳ و ۴ آن کتاب رجوع نمایید.

اخبار الطوال تألیف ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، تاریخ یعقوبی تألیف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب کاتب معروف به ابن واضح اخباری، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء تألیف ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی، مروج الذهب و معادن الجواهر فی تاریخ تألیف ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی، غرر السیر یا غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم تألیف ابی منصور ثعالبی و... نامی از تهران برده نشده است. <sup>۵۱</sup> بنا براین، قول آنها که در نوشته های خود ادعا کرده اند که نام بهزان در آثار اصطخری، ابن حوقل و مقدسی ذکر شده، مستند نیست.

این اشتباه ظاهراً از آنجا ناشی شده که دوخویه <sup>۵۱</sup> مستشرق معروف هلندی و چاپ کننده کتابهای تاریخی و جغرافیایی قدیم از جمله المسالک اصطخری <sup>۵۲</sup>، در ذیل بهزان با نسخه بدل بهتان نوشته است: «شاید این کلمه را تهران باید خواند» به دنبال این احتمال مباحث بسیاری میان گروهی از دانشمندان و نویسندگان معاصر به میان آمد. مرحوم علامه محمد قزوینی در مقاله ای که در روزنامه کاوه چاپ برلین انتشار یافت در این باره چنین اظهار نظر نمود:

... چنان که علامه مستشرق دوخویه، طابع سلسله جغرافیایین عرب در حاشیه صفحه ۲۰۹ از همان کتاب یعنی اصطخری متعرض شده است از تهران اسمی برده است منتهی در بعضی نسخ به بهزان تصحیف شده و همان طور چاپ شده است و عین عبارتش این است: «و من رساتیقا [رساتیق ری] المشهورة قصران الدخل والخارج و بهزان [نسخه بدل بهتان] والسن و بشاویه الخ»

و دوخویه در حاشیه همانجا گوید «شاید این کلمه را تهران باید خواند» و تألیف اصطخری معلوم است که در حدود سنه ۳۴۰ ه.ق. است. و ابن حوقل (حدود سنه ۳۶۶) و مقدسی (حدود سنه ۳۷۵) نیز از رساتیق ری بهزان را نام برده اند که به احتمال قوی

51. M.J. de Goeje

۵۲. ابراهیم بن محمد اصطخری، المسالک والممالک (لیدن: ۱۹۷۲ م.)، ص. ۲۰۹. باتوجه به این که استخر یکی از بزرگترین شهرهای فارس در دوران قبل از اسلام و بعد از آن بوده و این دانشمند بزرگ منسوب به آن شهر بوده است و نام او باید با املای فارسی استخری نوشته شود، ظاهراً به دلیل آن که او به کرخی نیز مشهور است و کرخ محلی در عراق است نام او به صورت معرب نوشته می شود.



چون طابع اصطخری که اولین کتاب از حلقه جغرافیون عرب است در اصطخری بهزان چاپ کرده بود لابد شده طرداً للباب و اجراء للباب علی نسق واحد به قول صرفین، در ابن حوقل و مقدسی هم بهزان چاپ کند و سمعانی ابدأً اسمی از بهزان نبرده است ولی یاقوت گوید که بهزان شهری بوده است بر هفت فرسخی ری و اصل ری آنجا بوده و خراب شد اهل آن به ری انتقال کردند و این را به طور تعریض به لفظ «قالوا» ذکر می‌کند و ظاهر است که هیچ پروپایی این حرف در نظر خود یاقوت نداشته است.<sup>۵۳</sup>

مرحوم قزوینی در ادامه مقاله ذکر نام تهران را در آثار اصطخری و ابن حوقل و مقدسی قدری مشکوک دانسته است. اما مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی در یکی از مقالات خود این نظریه را پسندیده و مورد تأیید قرار داده است.<sup>۵۴</sup> از آن پس موضوع ذکر تهران ری در مسالک اصطخری، صورة الارض ابن حوقل و احسن التقاسیم مقدسی که از بهزان نام برده‌اند وسیله بعضی از نویسندگان و محققین مطرح شده است.

عبدالعزیز جواهرکلام در کتاب تاریخ طهران این احتمال را بی موضوع شناخته،<sup>۵۵</sup> و استاد محمدعلی جمالزاده در طی مقالاتی درباره ری و طهران در این مورد چنین نوشته‌اند: «... می‌توان به احتمال قوی آن را مهران دانست که چند فرسخ از طهران دورتر در سمت شمال واقع است.»<sup>۵۶</sup>

مرحوم استاد سعید نفیسی در مقاله‌ای تحقیقی در رد نظریه علامه قزوینی می‌نویسد: اگر عقیده آقای میرزا محمدخان را پیروی کنیم از قرن چهارم به بعد ذکری از طهران در کتب تاریخ و جغرافیا دیده می‌شود بدین قرار: نخستین کسی که به زعم محقق مزبور از طهران اسم برده است ابواسحق اصطخری فارسی است که کتاب او در حدود سال ۳۰۴ تألیف شده (طبع

۵۳. عبدالکریم جریرزدار، گردآورنده. مقالات قزوینی (تهران: اساطیر ۱۳۶۲)، ج. ۱، ص. ۱۲۸.

۵۴. ر.ک: ایران امروز (اسفند ۱۳۲۰)، ص. ۴.

۵۵. عبدالعزیز جواهرکلام، تاریخ طهران (تهران: کتابخانه منوچهری، ۱۳۵۷)، ص. ۲۵-۲۶.

۵۶. محمدعلی جمالزاده، «ری و طهران»، یغما، ۱۷ (۱۲) اسفند ۱۳۴۳، ص. ۵۵۶. اگر مایل به دانستن اطلاعات مفیدی درباره ری بودید نگاه کنید به سلسله مقالات ری و طهران استاد جمالزاده در مجله یغما، سال هفدهم، شماره‌های نهم و یازدهم، و همچنین ری باستان تألیف دکتر حسین کریمان.



لیدن ۱۸۷۰ م)....

پس از آن ابوالقاسم بن حوقل (طبع لیدن ۱۸۷۳) که در حدود سال ۳۶۶ ه. ق. کتاب خود را تألیف کرده و از آن پس المقدسی (طبع لیدن ۱۹۰۶ م) که در حدود ۳۷۵ ه. ق. تألیف خود را به پایان رسانده است، هر دو بهزان را از توابع ری ضبط کرده‌اند. عقیده آقای میرزا محمدخان آن است که در این دو موضع هم بایستی طهران بوده باشد. اما شگفت است که در سه کتاب مختلف که البته همیشه نساخ آنها یکتفر نبوده است تهران پیوسته به بهزان تحریف شده باشد، مثل این که کتاب همه درین باب مواضعه کرده‌اند که هرجا طهران بیابند بهزان نویسند!

شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی در کتاب معروف معجم‌البلدان که به سال ۶۲۱ ه. ق. تألیف یافته (طبع مصر ۱۳۲۳ ه. ق. ج. ۲، ص. ۳۱۴) می‌نویسد: «بهزان ... موضعی است نزدیک ری، گویند آنجا شهر ری بود و مردم آن به محل امروز ری آمدند و آنجا خراب شد و تا امروز آثار آن به جا است و میان آن و شهر ری شش فرسنگ است.» با آن که آقای میرزا محمدخان خود این روایت یاقوت را هم در مقاله خویش آورده است و شش فرسنگ را هم هفت فرسنگ نوشته باز در عقیده خود برپای است و این که یاقوت نوشته است: «گویند آنجا شهر ری بود و مردم آن به محل امروز ری آمدند و آن خراب شد» و شنیدن یاقوت این قول را از دهان مردم به عبارات بعد نیز عطف کرده و بر آن است که قول یاقوت سند نیست زیرا به مشافهه به او رسیده است و از افواه شنیده و حال آن که واضح است مراد از «گویند» یا «قالوا» همان نکته در باب انتقال مردم بهزان به ری است و نه جمله‌های بعد که «خرابه آن هنوز به جا است و میان آن و شهر ری شش فرسنگ است» پیدا است که علم داشته است در این که بهزان در زمان او خراب بوده و با شهر ری شش فرسنگ مسافت داشته؛ چنان که مؤلف مذکور در جای دیگر، در کتاب مراصدالاطلاع نیز که پس از تألیف معجم‌البلدان به سال ۶۲۱ ه. ق. و پیش از مرگ خود در سال ۶۲۶ ه. ق. تألیف کرده و آن اختصاری است از معجم‌البلدان همین نکات را عیناً آورده است (طبع طهران ۱۳۱۰، ص. ۸۶) از طرف دیگر مسلم است که بین تهران و ری فاصله شش فرسنگ نیست: یاقوت در معجم‌البلدان (ج. ۶، ص. ۷۴) و هم در مراصدالاطلاع (ص. ۲۶۸) مسافت این دو ناحیه را نزدیک به یک

فرسنگ ضبط کرده است. از رجوع به یک نقشه جغرافیایی جدید (نقشه ولایتی طهران از میرزا عبدالرزاق خان مهندس طبع طهران ۱۳۲۸) معلوم می‌شود که فاصله طهران به دولت‌آباد که در همان محل خرابه ری است از یک فرسنگ شش هزار ذرعی کمتر است و از نقشه دیگر (نقشه اطراف طهران از اشتاهل<sup>۵۷</sup> آلمانی طبع گوتا<sup>۵۸</sup> ۱۹۰۰ م.) برمی‌آید که این فاصله از پنج ورست و نیم روسی افزون نیست که معادل پنج هفتم فرسنگ باشد؛ اداره طرق و شوارع وزارت فوائد عامه در جواب استفسار من مطابق جدول ابعاد رسمی خود اطلاع می‌دهد که مسافت از طهران تا دولت‌آباد از شش کیلومتر متجاوز نیست که کمتر از یک فرسنگ است.

پس شکی نیست که بهزان غیر از طهران محلی دیگر بوده و دوحویه در حاشیه اصطخری به راه راست و رای صواب نرفته و استاد ما آقای میرزا محمدخان را هم به شبهه درافکنده است. باز اگر بهزان در کتب دیگر غیر از اصطخری به همین شکل ثبت نشده بود و یا معنی لغوی در زبان پارسی نداشت و اشتقاق آن معلوم نبود ممکن بود در تصحیح آن کوشیدن و قایل شدن که بهزان غلط و تهران صحیح است.

از این قرار بهزان شهری بوده است در شش فرسنگی ری که یا پنج فرسنگ از طهران فاصله داشته (بسته به این که در شمال یا مشرق و یا مغرب طهران بوده باشد) و یا هفت فرسنگ از طهران دورتر بوده (بسته به این که در جنوب طهران و در جنوب ری بوده باشد). اما تقریباً یقین است که در شمال طهران نبوده زیرا شهر طهران به فاصله دو الی سه فرسنگ از شمال به دامنه کوه‌های البرز منتهی می‌شود و در این دامن کوه در پنج و یا شش فرسنگی که به قتل جبال می‌رسد محلی نیست که گنجایش شهری را داشته باشد و نیز از طرف مشرق به فاصله سه الی چهار فرسنگ به تپه‌ها و کوه‌های شرقی که ابتدای ارتفاعات مشرق طهران است برمی‌خورد و آنجا نیز جای چنین شهری در شش فرسنگی نمی‌ماند. ظن غالب آن است که بهزان به فاصله هفت فرسنگ از جنوب طهران و شش فرسنگ از جنوب ری بوده است، چنان‌که اغلب آثار آبادانی قراء و قصبات در همان دشت وسیعی که در جنوب طهران است دیده می‌شود، یعنی بر سر راه ری به مشرق ایران که همیشه آبادترین ناحیه ایران

57. Stahl

58. Gotha

بوده است و در سر شاهراه بین مشرق و مغرب مملکت.<sup>۵۹</sup>

دلایل مستدل دکتر کریمان نیز در این مورد چنین است:

بهزان از رُستاق‌های ری بوده نه از قراء آنجا و حال آن که تهران دیه‌ی خرد بوده است و رُستاق در عهد باستان در عرف ارباب مسالک و جغرافی دانان بر دهستان و گاه شهرستان اطلاق می‌گردیده نه بر دِیّه. و بر قول یاقوت استناد کرده و می‌نویسد: پارسیان از رُستاق (روستاهای) هرجا را که در آن کشتزارها و دِیّه‌ها باشد اراده کنند... و این کلمه به نزد پارسیان به جای سواد به نزد بغدادیان است. و نیز: استان به چند رُستاق (روستا)، و رُستاق به چند طُسُوج، و طُسُوج به چند دِیّه تقسیم می‌شود.<sup>۶۰</sup>

و اصطخری نیز از ذکر رُستاق ری همین معنی را خواسته است:

«و من رستاق‌ها المشهورة قصران الداخل والخارج و بهزان والیسین<sup>۶۱</sup> و بشاویه و دنیاوند»<sup>۶۲</sup> و ترجمه آن چنین است:

«از روستاهای مشهور آن قصران داخل و خارج و بهزان و یسن و بشاویه و دنیاوند است.»

در صورة الارض ابن حوقل به جای بهزان، بهنان درج آمده بدین‌گونه:

«از روستاهای مشهور قصر داخل و خارج و بهنان»<sup>۶۳</sup>

در احسن التقاسیم مقدسی چنین نوشته شده است:

«از روستاهای قوسین، قصران داخل، قصران خارج، سر، بهزان... است»<sup>۶۴</sup>

یاقوت نیز در معجم البلدان در مورد بهزان نوشته است:

بهزان به سکون‌زا و الف و نون موضعی است به نزدیکی ری، گفته‌اند: شهری آنجا بوده و مردمش به موضع کنونی نقل مکان کرده‌اند، و آنجا خراب شده، و آثارش تاکنون بجاست، و میان آن و شهر ری شش فرسنگ فاصله است.<sup>۶۵</sup> بنابراین می‌توان نتیجه گرفت:

(الف) نام بهزان تنها در مسالک اصطخری درج نشده تا در آن کتاب احتمال

۵۹. مجله آینده، ۱۳۵۶، ج. ۲، ص. ۸۳-۸۶.

۶۰. یاقوت بن عبدالله یاقوت حموی، معجم البلدان، ج. ۱، ص. ۴۱.

۶۱. شاید ده همه بین امروز واقع در ۵ کیلومتری جنوب سرخ حصار باشد.

۶۲. ابراهیم بن محمد اصطخری، ص. ۱۲۳.

۶۳. ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه جعفر شمار (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵)، ص. ۱۲۲.

۶۴. محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (لیدن: ۱۹۰۶ م)، ص. ۳۸۶.

۶۵. یاقوت...، ج. ۱، ص. ۷۶۹.

تصحیف و تحریف از صورت تهران به بهزان برود، بلکه در ترجمه فارسی آن کتاب متعلق به یک دو قرن بعد، و نیز در احسن التقاسیم مقدسی و معجم البلدان یاقوت به همین صورت درج آمده و خاصه آن که یاقوت تصریح کرده است که این کلمه «به سکون زا و الف و نون» است، از اینرو احتمال تصحیف در آن به کلی منتفی است.

ب) بهزان نام شهرستان یا دهستان بوده است و از این رو قابل تطبیق با دژه کوچک تهران که جزء رُستاق قُضران بوده نیست.

ج) بهزان تا ری شش فرسنگ فاصله داشته در حالی که «تهران» در جوار ری واقع بوده است.

د) در بهزان آن طور که یاقوت نوشته است خرابه‌هایی باستانی وجود داشته که احتمال می‌داده‌اند آنجا ری باستان بوده است، لیکن تاکنون در هیچ منبعی دیده نشده است اشاره‌ای به این نکته رفته باشد که در تهران خرابه‌هایی بوده، و آن محل ری باستانی است.<sup>۶۶</sup>

حال بی‌مناسبت نیست منابع دیگری را که تا قبل از دوره شاه طهماسب صفوی و احداث برج و باروی تهران از آن نام برده و شرحی درباره آن درج کرده‌اند ذکر نماییم:

● فارستامه تألیف ابوزید احمد بن سهل بلخی معروف به ابن بلخی که به نام سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی در فاصله سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ ه. ق. نوشته شده است، در ذکر بلوک «کوار» از کوره اردشیر خوره فارس، انار آنجا را در خوبی به انار تهران تشبیه کرده و چنین نوشته است:

«... همه میوه‌های آنجا به غایت نیکوست، خاصه انار، کی مانند انار طهرانی است.»<sup>۶۷</sup>

● عجایب‌نامه تألیف محمد بن محمود بن احمد طوسی که به سال ۵۵۵ ه. ق. برای طغرل بن ارسلان بن طغرل نوشته شده، می‌نویسد: «ری شهری است معظم، نعمت‌ها آید از آنجا نیکو، پنبه و سنجد رازی و نار طهرانی.»<sup>۶۸</sup>

۶۶. ر. ک: حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، ص. ۹-۱۲.

۶۷. ابن بلخی، فارستامه (شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس، ۱۳۴۳)، ص. ۱۷۵.

۶۸. محمد بن محمود بن احمد طوسی، عجایب‌نامه (تهران: دانشگاه تهران، [بی‌تا])، نسخه عکسی، ورق ۳۹.

● سلجوقنامه تألیف ظهیرالدین نیشابوری متوفی به سال ۵۸۲ ه. ق. در این کتاب در شرح درگیری‌های اینانج با سلطان ارسلان مکرر از تهران نام می‌برد: «سلطان ارسلان روز شنبه یازدهم جمادی‌الاول سال ۵۶۱ ه. ق. از ری بیرون آمد و در دولا ب طهران نزول کرد.»<sup>۶۹</sup> و در جای دیگر می‌نویسد: «روز سه‌شنبه هفتم رجب همین سال مادر سلطان به عزم نخجوان از لشکرگاه حرکت کرد و بالای طهران فرود آمد.»<sup>۷۰</sup>

● راحة الصدور و آية السرور اثر ابی بکر محمد بن علی بن سلیمان بن محمد بن احمد بن حسین بن همت راوندی که به سال ۵۹۹ ه. ق. در تاریخ سلاجقه ایران تألیف شده است، در سلطنت ارسلان بن طغرل نوشته است:

روز سه‌شنبه هفتم رجب (سنه ۵۶۱) والده سلطان (ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک‌شاه) و امیر سپاه سالار کبیر مظفرالدوله والیدین قزل ارسلان از لشکرگاه (در ری) حرکت فرمودند بر عزیمت نخجوان و به بالای طهران فرود آمدند.<sup>۷۱</sup>

● تاریخ طبرستان تألیف بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب از آثار سال ۶۱۳ ه. ق.، در ذکر وقایع مربوط به پادشاهان پیشدادی و افراسیاب چنین نوشته است:

«افراسیاب آنجا که دولا ب و طهران است لشکرگاه کرد و هر روز بر منوچهر چیرگی می‌یافت، [منوچهر] بفرمود تا عمارت قلعه طبرک<sup>۷۲</sup> کنند و اول کسی که بنیاد آن قلعه فرمود او بود.»<sup>۷۳</sup>

۶۹. ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه (تهران: کلاله خاور، ۱۳۳۲)، ص. ۷۹.

۷۰. همان، ص. ۷۹.

۷۱. عبدالکریم جریده‌دار، ج. ۱، ص. ۱۳۰ به نقل از ورق ۱۱۸-۱۱۹ از نسخه وحیده پاریس.

۷۲. در جنوب تهران دو کوه کوچک دیده می‌شود که امروز کارخانجات سیمان تهران در کنار آن قرار دارد. این کوه، کوه یا کوهک نام دارد. کوه غربی را که امروز به نقاره‌خانه یا کوه برج یزید هم مشهور است در قدیم طبرک می‌خواندند. قلعه طبرک در کمرگاه این کوه ساخته شده بود. طغرل سوم سلجوقی در مورد این کوه گفته: «ماری دو سر را ماند که شکم گران کرده باشد» و نیز گفته‌اند که یک سر این مار در عراق و سر دیگر او به خراسان می‌باشد. بنای قلعه طبرک به درستی روشن نیست.

ر. ک: محمدعلی جمالزاده، «ری و طهران»، یغما، ۱۷ (۱۱) بهمن ۱۳۴۳، ص. ۵۱۳.

۷۳. محمد بن حسن بن اسفندیار، تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال (تهران: کلاله خاور، ۱۳۲۰)،

● معجم البلدان یاقوت که در سال ۶۲۱ ه.ق. تدوین گردیده است. یاقوت به سال ۶۱۷ ه.ق. بدان هنگام که از پیشاپیش لشکریان بی رحم و ویرانگر مغول می گریخت به ری آمد و از نزدیک آنجا را دید، ضمن اشاره به خرابی ری<sup>۷۴</sup> در مورد تهران نیز شرحی مفید از قول یکی از مردم ری نقل کرده است:

طهران به کسر و سکون را و نون در آخر. این کلمه عجمی است و ایشان تهران گویند، چون در زبان آنها «طاء» وجود ندارد. طهران از دیه های ری است و میان آن دو فاصله به مقدار یک فرسنگ است. مردی راستگو از ری مرا خبر داد که طهران دیهی بزرگ است، که در زیر زمین بنا شده است، و کسی را بدانجا جز به خواست ایشان راه نیست، و به کزات نسبت به حاکم وقت راه عصیان پیموده اند، و او را جز مدارای با ایشان راهی نیست. و در آن دیه دوازده محلت است که هر یک را با دیگری محاربه است، و مردم محلتی به محلت دیگر درنیایند. طهران دارای باغهای متداخل است، که مشبک وار بناها را در میان دارد که خود مانعی به وقت تهاجم است. آن مرد رازی گفت: اهالی آنجا با این وجود با گاوآهن کشت نمی کنند، و این کار را با بیل انجام می دهند، چون ایشان را از خودشان دشمن بسیار است و می ترسند که گاوهای یکی را دیگری به غارت ببرد.<sup>۷۵</sup>

● آثار البلاد و اخبار العباد اثر زکریا بن محمد بن محمود قزوینی که در سال ۶۷۴ ه.ق. به دوره سلطنت آباقاخان ایلخان مغول تألیف شده شرحی دارد در باب تهران، که آنرا با تاء منقوط و بعد از تبریز نوشته است:

۷۴. شرحی را که یاقوت در معجم البلدان نوشته چنین است:

«چون از پیش قوم تاتار می گریختم گذرم به ری افتاد. آنجا را خراب یافتم و از یکی سبب پرسیدم. گفت سبب حقیقی اراده خداست و لکن سبب ظاهری این است که در شهر ری سه طایفه ساکن بودند، یکی شافعیه که اندک بودند و حنفیه که بیشتر بودند و شیعه که از این دو بیش بودند، چه نیمی از ساکنان شهر و بیشتر روستاییان آن دیار شیعه بودند و قلیلی حنفی. نخست میان حنفیان و شیعیان منازعت افتاد و شافعیه و حنفیه بر شیعه غالب آمدند و ایشان را برانداختند و پس از آن نزاع میان شافعیه و حنفیه درگرفت و حنفی یکباره فانی و تباہ شد و این خرابه ها جای شیعیان و حنفیان و این محله صغیر محله شافعیان است.» ر.ک: محمدعلی جمالزاده، یغما، ۱۷ (۱۱)، بهمن ۱۳۴۳، ص. ۵۱۶.

۷۵. یاقوت...، ج. ۶، ص. ۵۶۴-۵۶۵.

تهران قریه بزرگی است از قرای ری دارای باغ و بستان زیاد، و درخت میوه فراوان دارد، و اهالی خانه‌هایشان در زیرزمین است، مانند لانه مورچگان<sup>۷۶</sup>، و هر وقت دشمنی به طرف آنها می‌آید، می‌روند در خانه‌هایشان در زیرزمین پنهان می‌شوند و دشمن نیز چند روزی آنها را محاصره می‌نماید و می‌رود، و اهل تهران از زیرزمین بیرون می‌آیند و بنای فساد و قتل و غارت و راهزنی را می‌گذارند و بیشتر اوقات به سلاطین یاغی هستند و هیچ چاره‌ای برای راه رفتن با آنها نیست مگر مذاار. تهران دارای دوازده محله است و هر محله با محله دیگری مشغول دشمنی و زدو خورد است، و هر وقت که بنای اطاعت به سلطان را می‌گذارند، مأمور اخذ مالیات می‌رود و ریش سفیدهای آنها را جمع می‌کند و طلب خراج می‌کند، و آنها هم قبول می‌کنند، ولی آنوقت یکی از اهالی مثلاً یک خروس می‌آورد و می‌گوید: این یک دینار می‌ارزد و دیگری کاسه‌ای می‌آورد و می‌گوید: این به جای یک دینار است و خراج به این ترتیب می‌پردازند، و الا دیگر اصلاً فایده‌ای از آنها به دست نمی‌آید، و مدام منتظرند که بهانه‌ای برای یاغی‌گری به دست آورند و حاکم هم همین‌قدر دلش خوش است که آنها بگویند مامطیع هستیم و خراجی بدهند. آنها کشت و کار با گاو نمی‌کنند، چون می‌ترسند در موقع یاغی‌گری گاوها را از آنها بگیرند و تمام کارهای زراعت را با بیل می‌کنند و گله و چهارپایان ندارند، چون که دشمنان زیاد دارند و می‌ترسند از دستشان بگیرند. تهران میوه‌های اعلی زیاد دارد و مخصوصاً انار که مثل آن در هیچ یک از شهرهای دیگر نیست.<sup>۷۷</sup>

#### ● عجایب البلدان قاضی عمادالدین ابویحیی زکریا ابن محمدابن محمود قزوینی

متوفی به سال ۶۸۲ ه. ق. در تألیف دیگر خود درباره تهران این‌طور نوشته است:  
 طهران قریه‌ای است معظم جزو ایالت ری، دارای باغات زیاد و در آن باغات اشجار میوه‌دار غرس شده و سکنه در خانه‌های سرداب مانند متوطن‌اند، همین که دشمنی به ایشان حمله آورد به آن خانه‌های تحتانی پناه جسته و هر قدر محصور بودن آنها امتداد یابد، به سبب کثرت آذوقه که از فرط احتیاط

۷۶. در بعضی از نسخه‌ها لانه کلاک‌موش (موش صحرائی) ضبط کرده‌اند.

۷۷. رک: محمدعلی جمالزاده، یغما، ۱۷ (۱۱) بهمن ۱۳۴۳، ص. ۵۵۷.

ذخیره کرده‌اند، آسوده‌اند و بیرون آوردن ایشان از آن اماکن غیرمقدور است و چون دشمن مأیوس شد و معاودت کرد از زیرزمین بیرون آمده اطراف و جوانب شهر بلکه طرق عامه و شوارع را که محل عبور و مرور قوافل و مترددین است فراگرفته و به راهزنی و قتل و غارت مشغول می‌شوند و دائماً بر سلطان عصر یاغی و با عساکر او در زدوخوردد و مالیات خود را به زر مسکوک نمی‌پردازند، بلکه در عوض نقود و وجوه رایج، خروس و مرغ می‌پردازند و با آنها باید به رفق و مدارا حرکت کرد نه تسلط و حکم، زراعت آنها با بیل است و با گاو زمین شخم نمی‌کنند، بلکه مطلقاً ذواب و اغنام و احشام نگه نمی‌دارند که مبادا وقت محصور شدن به غارت برند.<sup>۷۸</sup>

● جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله بن عمادالدوله ابی‌الخیرین موفق‌الدوله علی وزیر غازان خان از تألیفات سال ۷۱۰ ه. ق. در شرح جنگ ارغون‌خان با لشکریان الیناق از امرای سلطان احمد تکودار که در سال ۶۸۳ ه. ق. در حوالی آق خواجه از حدود قزوین به وقوع پیوسته آورده است:

«از آنجا (ارغون) به صوابدید امرا مراجعت نموده به طهران ری رسید.»<sup>۷۹</sup>

● جهان‌نامه حاجی خلیفه موسوم به مصطفی ابن عبدالله چلبی ملقب به کاتب، در کتاب خود موسوم به جهان‌نامه شرحی از تهران نوشته و اهالی آن را وحشی و بی‌رحم خوانده است. مندرجات این کتاب زیاد اطمینان‌بخش نیست.<sup>۸۰</sup>

● نزهة القلوب حمدالله بن ابی‌بکر بن محمد بن نصر مستوفی قزوینی تألیف سال ۷۴۰ ه. ق. از تهران چنین یاد کرده است:

«طهران قصبه‌ای معتبر است و آب و هوایش خوشتر از ری است و در حاصل مانند

۷۸. علی‌اکبر دهخدا، لغتنامه (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۶)، ش. ۳۵، حرف ط (۴)، ص. ۳۵۹.

۷۹. عبدالکریم جریزه‌دار، ج. ۱، ص. ۱۳۱.

۸۰. علی‌اکبر دهخدا، ش. ۳۵، حرف ط (۴)، ص. ۳۶۰.



آن، و در مقابل کثرتی عظیم داشته است.<sup>۸۱</sup>

● ظفرنامه تیموری تألیف شرف‌الدین علی یزدی متوفی به سال ۸۵۸ ه.ق. در شرح یورش هفت ساله تیمور از تهران نیز نام برده است:

«... شاهزاده بختیار و نوین نامدار در طهران ری بیست روز توقف کردند.»<sup>۸۲</sup>

● سفرنامه روی گونسالس د کلاویخو<sup>۸۳</sup> مربوط به سالهای ۸۰۶ تا ۸۰۹ ه.ق. (۱۴۰۳ الی ۱۴۰۶ م.)، فرستاده هانری سوم پادشاه اسپانیا به دربار تیمور، ورود خود را به تهران چنین ثبت کرده است:

«... یکشنبه ششم ژوئیه (۱۴۰۴ م. برابر با ۲۵ ذوالحجه ۸۰۶ ه.ق.) بعد از ظهر به شهری رسیدیم که تهران نام داشت. در آنجا باباشیخ را در انتظار خویش یافتیم، و در حقیقت وی به پیشواز ما آمده بود، و ما را به شهر به مهمانسرای برد که تیمور خود به هنگام گذشتن از این حدود در آن منزل می‌کرد، و در واقع بهترین خانه شهر بود.

دوشنبه یعنی فردای ورودمان باباشیخ کس فرستاد و ما را دعوت کرد که نزد او برویم. چون به سرای او نزدیک شدیم خودش به استقبال ما آمد و ما را دعوت و راهنمایی کرد و در شاه‌نشین نشاند، و خود نیز در کنار ما نشست. سپس برای دعوت سفرای سلطان قاهره که با ما همراه بودند کس فرستاد، و از آنان تقاضا کرد که نزد او بیایند. زیرا اینان نیز مأمور سفارت مصر و حامل پیشکشهایی برای تیمور بودند. خیافتی شاهانه برای ما ترتیب داده شده بود. در میان خوراکها اسبی بود که تماماً و با سرکباب شده بود. به مجرد آن که از سفره برخاستیم باباشیخ به ما گفت که فردای آن روز باید از تهران حرکت کنیم، و به محل مخصوصی که اردوگاه میرزا یا شاهزاده بزرگ بود، برویم.

۸۱. حمدالله بن ابی‌بکر بن حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران:

طهوری، ۱۳۳۶)، ص. ۵۹.

۸۲. شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه تیموری (کلکته: ۱۸۸۸ م.)، ج. ۲، ص. ۵۷۲.

83. Ruy Gonzales de claviyo

این شاهزاده داماد تیمور بود<sup>۸۴</sup>، و برحسب فرمان تیمور می‌بایست به حضور او می‌رفتیم. به هنگام حزیمت باباشیخ فرمان داد که باید مرا که روی گونسالس هستم خلعت زریفت بپوشانند و کلاهی بر سرم بگذارند. این کار را به فرمان تیمور ولینعت خویش همچون نشانه‌ای از احترام نسبت به پادشاه و ولینعت ما انجام داد.

شهر تهران محلی است بسیار پهناور و برگرد آن دیواری نیست، و جایگاهی خرم و فرح‌زاست که در آن همه وسایل آسایش یافت می‌شود. اما آب و هوای آنجا چنان‌که می‌گویند ناسالم و در تابستان گرمای آن بسیار زیاد است. تهران در ناحیه‌ای واقع است که به نام ری معروف است. این ناحیه فوق‌العاده پهناور و حاصلخیز است. این ناحیه در قلمرو حکومت داماد تیمور است...<sup>۸۵</sup>

### ع وجه تسمیه تهران

در باب وجه تسمیه تهران عقاید و نظریات متفاوتی اظهار شده است. مرحوم سعید نفیسی در این خصوص نوشته است :

وجه تسمیه‌ای که یاقوت در معجم‌البلدان آورده و قزوینی در آثارالبلاد تکرار کرده است بدین قرار است که مردم این ناحیه در هجوم خصم به زیرزمین پناه می‌برده‌اند و ایشان را تهران گفته‌اند، مشتق از تَه بمعنی زیر ران بمعنی راننده از فعل راندن، یعنی کسانی که به تَه می‌رانند(!) و پس از آن این اسم که بدو ابر اهالی اطلاق می‌شده است بدین ناحیه قرار گرفته است. می‌توان گفت که این وجه تسمیه به ذوق نمی‌نشیند و مخصوصاً اگر در اسامی قراء اطراف ری فحص کنیم می‌بینیم که لفظ ران در دنباله اسامی بعضی از قراء و محال دیگر مثل جماران، نیاوران، شمیران، قصران و طهران دیده می‌شود و از این قرار می‌بایست همه از فعل راندن مشتق شده باشد و حتی در نقاط دورتر از اطراف ری.

نکته دیگر آن است که طهرانی است از توابع اصفهان چنان‌که اشاره شد و اگر وجه تسمیه آن مانند وجه تسمیه طهران باشد بسیار شگفت و دور است که

۸۴. مقصود امیرسلیمان شاه است که به آن عهد از سوی تیمور حکومت ری و فیروزکوه را داشت.

۸۵. ر.ک: روی گونسالس د کلاویخو، سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: انتشارات

علمی و فرهنگی، ۱۳۳۶)، ص. ۱۷۵-۱۷۶.

مردم دو ناحیه که لااقل پنجاه فرسنگ دور از یکدیگرند عادت مشترکی داشته باشند و اگر وجه تسمیه این دو ناحیت یکسان نباشد طهران اصفهان را به چه تسمیه کرده‌اند؟

و آنکه در لفظ ران که دنباله اسامی ایرانِ امروز و ایرانِ زمان ساسانیان و ایران و آذربایجان و مکران و هاماوران و آران از توابع کاشان و استاد بران و اشکوران هر دو از دهات اصفهان و ترخوران از محال تفرش و نوبران در اطراف همدان و طاببران و خاوران و مازندران و نزدیک به بیست کلمه دیگر از اسامی جغرافیایی قدیم و جدید ایران است چه می‌توان گفت؟ آیا این اسامی همه از فعل راندن مشتق شده‌اند؟

اندک دقتی در اسامی جغرافیایی ایران مسلم می‌دارد که آن در آخر اسامی بسیار است و ظاهراً چنان می‌نماید که این دو حرف زاید است و بر آخر اسامی دیگر می‌افزایند که معنای ظرف مکان از آن برآید چنان که آن را در پی کلمات دیگر برای اراده ظرف زمان می‌افزایند چون بامدادان و صبحگاهان و غیره و چنانکه ستان در آخر اسامی نواحی و ممالک برآید و معنی محل از آن اراده می‌شود چون هندوستان و کوهستان در این صورت راء جزو این دو حرف زاید نیست و بالعکس جزو کلمه است، یعنی طهران از طهر و تیران از تیر مشتق شده است و مازندران از مازندر چنانکه کاشان از کاش و خاوران از خاور مشتق است.

در کلمه خاوران و قصران مخصوصاً به خوبی می‌توان پی به این نکته برد زیرا که خاور و قصر معنی مسلم دارد و اگر حرف زاید را ران بدانیم خاو و قص را معنی نخواهد بود و قص علیهذا.

پس دور می‌نماید که ران در کلمه طهران از فعل راندن آمده باشد و وجه تسمیه‌ای که ثبت کرده‌اند پذیرفتنی نیست و دور از قبول ذهن سلیم است. وجه تسمیه دیگری هست که آنرا در کتابی مسطور ندیده‌ایم ولی اغلب متخصصین زبان آن را به زبان آورده‌اند و آن این است که در طهران ته همان معنی زیر می‌دهد و ران که به معنی قسمت بالای پا باشد در اینجا به معنی دامنه و دامن کوه آمده است. پس طهران یعنی در ته دامنه کوه.<sup>۸۶</sup>

فرهنگ نظام، تهران را واژه‌ای فارسی دانسته و وجه نامگذاری آن را چنین ذکر کرده

است:

«تیران منسوب به تیر است که نام فارسی عطارد است، شاید ده مذکور به نام ستاره تیر که در ایران قدیم مقدس بوده بنا شده یا منسوب به شخص «تیرداد» نام بوده» و دلیل این نظریه را الف و نون آخر کلمه تیران آورده است، زیرا در ایران قدیم مرسوم بوده است که شهرها و دهات را به وسیله الحاق الف و نون تثبیت به نام سازنده آن نامگذاری می کردند. احتمال دیگری که این فرهنگ داده این است که چون در اوستا تیره نام قله ای است از البرز، شهر مذکور تیران را منسوب به آن قله دانسته و در هر صورت، طهران و تهران را غلط مشهور و نام صحیح تاریخی آن را تیران می داند.<sup>۸۷</sup>

به نظر می رسد قول مرحوم کسروی در مورد وجه نامگذاری تهران منطقی تر از دیگران باشد، او عقیده دارد:

تهران شهری است که از هزار سال بازمانده و اکنون تخته‌گاه کشور است. نام آن از دو بخش پدید آمده ته و وان - ته یا که اگرچه در فارسی کنونی معنایی ندارد، ولی در زبانهای بسیار کهن به معنای گرم بوده است، تمام دیه‌هایی که در زبان فارسی دارای بخش ته یا که هستند، مانند کهران<sup>۸۸</sup>، تهران، کهرم یا جهرم<sup>۸۹</sup> دارای هوای گرم بوده‌اند و وان نیز به معنای جا و مکان می باشد. از سوی دیگر شمی، سمی و زمی در زبان کهن به معنای سرد است و جاهایی که در نامشان بخش شمی یا سمی پدید آمده جاهای سردسیر است، مانند شمیرم و سمیرم<sup>۹۰</sup> و سمیران و شمیران، پس تهران یا کهران جای گرم (گرمسیر) و شمیران یا سمیران به معنای جای سرد (سردسیر) است. این نکته درخور توجه است که شمی یا سمی با کلمه زمی شباهتی دارد که در بعضی زبانها به معنای سرما و زمستان است. در زبان اوستایی زیما به معنی زمستان است که قسمت زم در زمستان و زمهریر<sup>۹۱</sup> هنوز هم باقی مانده.<sup>۹۲</sup>

۸۷. محمدعلی داعی‌الاسلام، ص. ۳۴۱.

۸۸. کهران نام دهی است از توابع شهرستان اهر واقع در شمال بخش هوراند.

۸۹. از شهرستانهای استان فارس.

۹۰. از شهرهای استان اصفهان.

۹۱. شدت سرما، سرمای سخت، جای بسیار سرد.

۹۲. احمد کسروی، نامه‌های شهرها و دیه‌های ایران (تهران: شرق: ۱۳۳۵)، ص. ۱۶-۶.

## ۷. املائی کلمه تهران

درخصوص املائی کلمه تهران نیز میان مورخان و محققان اختلاف نظر وجود دارد و حتی در سالهای گذشته در این موضوع مباحثی بین محققان و دانشمندان به میان آمد که تا مدتها ادامه داشت.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ابن بلخی در فارسنامه، محمدبن محمودبن احمدطوسی در عجایب نامه، سمعانی در الانساب، طهیرالدین نیشابوری در سلجوقنامه، عبدالرحمن جوزی در المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، راوندی در راحة الصدور و آیه السرور، اسفندیار کاتب در تاریخ طبرستان، یاقوت در المشترك، رافعی در التدوین، ذهبی در تذکرة الحفاظ، میزان الاعتدال والعبر، قاضی عمادالدین در عجایب البلدان، خواجه رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ، حمدالله مستوفی در نزهة القلوب، شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه تیموری، ابن حجر در لسان المیزان، عبدالحی بن عماد در شذرات الذهب، تهران را با طاء مؤلف و به صورت طهران ثبت کرده اند.

یاقوت در معجم البلدان با آن که آنرا با طاء ضبط کرده است اما می نویسد «... این کلمه عجمی است و ایشان تهران گویند» و پس از آن قزوینی در آثارالعباد آنرا به تاء منقوطة آورده است.

محمدحسن خان صنیع الدوله در کتاب مرآت البلدان درباره املائی درست کلمه تهران چنین نوشته است :

در نگارش احوال طهران دو چیز نگارنده را موجب تردید بود که آیا این لفظ را به طاء مؤلف و در ضمن آن حرف نگارد یا به تاء منقوطة و در این موضع ثبت نماید. یکی نگارش علمای جغرافی قدیم عرب و عجم و ارباب لغت که اغلب صریح به تاء منقوطة نوشته و آنهایی که به طاء مؤلف نگاشته باز اشعار کرده اند که به تاء منقوطة صحیح و وجه رجحانی هم برای تاء منقوطة ایراد کرده اند. دیگر فارسی بودن لفظ و کثرت تداول تاء منقوطة در لغت عجم، و دیری در این تردید بود، تا وجود استدراک مرجع را از نواب والا وزیر علوم، اعتضادالسلطنه<sup>۹۳</sup> العلیه العالیه، که اقوال حقیقت مآل ایشان

۹۳. علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه (۱۲۳۴-۱۲۹۸ ه. ق.). از گل پیرهن خانم گرجی پسر پنجاه و چهارم

سندی صحیح و معتمد علیه جمیع فضلای عصر است، تحریراً مشورت نمود، جوابی مرقوم فرمودند که همان موجب رجحان تاء منقوطه گردیده آن را اختیار کرد.

صنیع الدوله در کتاب مرآت البلدان عین پاسخ وزیر علوم دوران ناصری را به شرح زیر ثبت کرده است:

در باب طهران به تاء منقوطه نوشته‌اند و صحیح است. در آثارالبلاد بعد از بیهق که در ردیف باء است، تبریز را نوشته و بعد از تبریز، طهران را به تاء منقوطه نگاشته. در معجم البلدان نیز به تاء منقوطه متوجه شده. ... چون کتابی از معجم البلدان و آثارالبلاد معتبر نمی‌باشد دیگر لازم نیست به خود زحمت بدهید و به سایر کتب رجوع کنید به خصوص که کتاب شما فارسی است و تاء منقوطه هم در فارسی استعمال شده است، زحمت شما را دوستدار کم کرد.<sup>۹۴</sup>

علامه میرزا محمدخان قزوینی ضمن مقاله مفصلی که با عنوان طهران در روزنامه کاوه چاپ برلن منتشر نمود، املائی این شهر را با طاء مؤلف ذکر کرده است.<sup>۹۵</sup>

استاد سعید نفیسی املائی درست تهران را با تاء منقوطه دانسته و نوشته است: در کتابهای قدیم تهران را به فتح تاء یعنی تهران ضبط کرده‌اند و ترکها هم هنوز این کلمه را تهران تلفظ می‌کنند. می‌دانید که تهران در دامنه کوه توچال ساخته شده و ته به زبان فارسی به معنی انتهای گودال و چیز گود است و ران در بسیاری از جاهای ایران به معنی دامنه کوه و تپه استعمال می‌شود. چنان که ناحیه‌ای از گیلان هم که در دامنه کوه قرار گرفته رانکوه نام دارد. به نظر من اصل این کلمه همان طوری که در کتابهای قدیم نوشته‌اند تهران یعنی ته و انتهای دامنه کوه معنی می‌دهد و در زبان مردم کم‌کم ته‌ران، تهران شده است.<sup>۹۶</sup>

→ فتحعلی‌شاه از افاضل شاهزادگان قاجار بود و مردی با ذوق و صاحب تألیفاتی چند است. برای آگاهی از زندگی او نگاه کنید: مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران: قرن ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ هجری (تهران: زوار، ۱۳۴۷)، ج. ۳، ص. ۴۴۲-۴۴۸.

۹۴. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، به کوشش پرتو نوری علاء، محمدعلی سپانلو (تهران: اسفار، ۱۳۶۴)، ج. ۱، ص. ۵۹۳.

۹۵. رک: عبدالکریم جریزه‌دار، ج. ۱، ص. ۱۲۸.

۹۶. سعید نفیسی، تهران قدیم (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳)، ص. ۱۴-۱۵.

مرحوم سید ابوالقاسم انجوی شیرازی نیز در زمره طرفداران نگارش املائی تهران به تاء منقوطه بوده و معتقدند:

«تهران را از قدیم تهران می‌گفته و می‌نوشته‌اند نه طهران چنان‌که یاقوت در معجم البلدان نویسد: «تهران به کسر و سکون را و نون در آخر، این کلمه پارسی است و ایشان (یعنی مردم آنجا) تهران گویند زیرا که در زبان ایشان طاء وجود ندارد.»<sup>۹۷</sup>

مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی در مورد املائی تهران مقاله‌ای نوشته و طرفداران املائی تهران را با تاء فارسی دارای حس وطن‌پرستی جغرافیایی معرفی کرده است و یادآوری نموده که بایستی حروف اعلام نقطه‌دار را با حروف بی نقطه و من جمله تهران را به صورت طهران نوشت.<sup>۹۸</sup>

محقق محترم آقای ابراهیم صفایی معتقدند که تبدیل کلمه طهران با طاء مؤلف به تهران با تا منقوطه صحیح نیست و تلفظ حرف اول این نام در زبان پهلوی با تلفظ حرف ط نزدیک بوده و به همین سبب پس از تغییر الفباء پهلوی به الفباء فارسی نام طهران با ط ثبت شده و تا سالهای قبل از ۱۳۲۰ ه. ش. هم این املاء تقریباً در همه جا رعایت شده است و معتقدند اگر روزی قرار باشد این تغییر ثبت شود باید مراجع صلاحیت‌دار و فرهنگستان صحیح مرکب از اشخاص فاضل و عمیق و علاقه‌مند به زبان و فرهنگ ادب تشکیل شود و مشکلاتی که در راه خط و زبان داریم خردمندان از پیش بردارند.

مرحوم عبدالعزیز جواهر کلام تلفظ درست طهران را با طاء مؤلف دانسته و برای اثبات عقیده خود دلایل زیر را ذکر کرده‌اند:

۱. ضبط کلمه با طاء یا ثاء یا ذال و مانند آنها به زبان عربی که در زبان فارسی آنرا با ت یا س یا ز خوانده می‌شود و از مخرج اصلی عربی ادا نمی‌شود، بنابر قواعدی که لغت‌شناسان عرب برای ضبط لغات می‌نگارند دلیل بر درستی آن در زبان ادبی فارسی نخواهد شد زیرا که قواعد معنوی ضبط

۹۷. رک: جعفر شهری، گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی تهران قدیم (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، مقدمه انجوی شیرازی، ص. هشت.

۹۸. مجله ایران امروز (اسفند ۱۳۲۰)؛ محمد دبیرسیاقی، مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی شامل یکصد و یک مقاله (تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۰)، ص. ۵۴۱.

کلمات ولو این که اعجمی باشد اجازه در تصرف به ضبط اصلی آنها در نگارشات فارسی و لغت بیگانه نمی دهد و تنها در تلفظ روا می داند که موافق مخرج حروف آن لغت تلفظ شود. بنابراین کلمه طهران که ضبط قدیمی آن در عربی با طاء مؤلف است باید در نگارشهای علمی و ادبی زبان فارسی و غیره، همان طور با طاء مؤلف و صحیح ضبط شود اگرچه در تلفظ ناگزیر با تاء منقوطة تأدیه می گردد، با این وصف پاسخ مزبور مرحوم فرهاد میرزا معتمدالدوله<sup>۹۹</sup> به صنیع الدوله درخصوص نگاشتن کلمه طهران با تاء منقوطة یا طهران با طاء مؤلف (دیگر لازم نیست به خود رحمت بدهید الخ) کاملاً بی مورد خواهد بود و دلیل علمی بر مقصود نمی توان شمرد.

۲. ضبط صحیح و قدیمی این کلمه اعم است از این که طهران اصفهان یا طهران ری باشد و کلیه منسوبان به آن با طاء مؤلف آمده است نه با تاء منقوطة زیرا که در الانساب، فارسنامه، راحة الصدور و تاریخ طبرستان نام طهران را با طاء مؤلف آورده اند و یاقوت نیز طهران را با طاء مؤلف ضبط کرده است ولی گفتار وی (لفظ اعجمی است و عجم آن را به تاء منقوطة تلفظ می نمایند) به اشتباه انداخته و گمان برده اند که ضبط ادبی آن هم رواست که با تاء منقوطة باشد.

۳. ضبط زکریابن محمود قزوینی مؤلف آثارالبلاد طهران را با تاء منقوطة دلیل بر سخن ایشان نمی شود، زیرا که قزوینی کتاب خود را در سال ۶۶۴ یا ۶۷۴ ه. ق. تألیف کرده و مؤلفین مذکور بسیاری بر او سبقت دارند و گفتار آنان بیشتر سندیت دارد.

۴. گذشته از ضبط کلمه طهران ری با طاء مؤلف در کتابهای مزبور طهران اصفهان و همگی منسوبین به طهران ری و اصفهان با طاء مؤلف نیز آمده است و از نسبت صحیح محمد بن حماد طهرانی به طور یقین می دانیم که تلفظ و ضبط درست کلمه طهران از قرن سوم ه. ق. تا اواخر قرن هفتم ه. ق. که پایه و اساس شناسایی ضبط و تلفظ این کلمه در قرون بعد خواهد شد با طاء مؤلف نه با تاء منقوطة آمده است چنان که در تاریخ رشیدالدین

۹۹. آن طور که در صفحات پیش ملاحظه شد، منظور علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه است که به شرح احوالش مختصراً اشاره شد. فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر پانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه (۱۲۳۳-۱۳۰۵ ه. ق.) از شاهدگان از خودراضی و حیثیت دوست و فاضل قاجاریه به شمار می رفت. برای اطلاع بیشتر از احوال او نگاه کنید به مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۸۶-۹۲.



فضل الله (جامع التواریخ) در ضمن حوادث سال ۶۸۳ ه. ق. طهران را با طاء مؤلف ذکر کرده است و نیز مجدالدین محمدحسین اصفهانی،<sup>۱۰۰</sup> در کتاب زینت المجالس و حاج زین العابدین تمکین شیروانی، در کتاب بستان السباحه نام طهران را با طاء مؤلف ثبت نموده اند. با این وصف ضبط کلمه طهران با تاء منقوطه در کتاب آثار البلاد قزوینی و نزهه القلوب مستوفی و تذکره هفت اقلیم رازی با مدارک قدیمه سمعانی و بلخی و راوندی و ابن اسفندیار و ضبط علمای متأخرین که با طاء مؤلف نگاشته اند برابری نخواهد نمود و درست آن است که با طاء مؤلف تلفظ و تحریر گردد.<sup>۱۰۱</sup>

با این وجود املاى تهران با تاء منقوطه متداول است و به نظر می‌رسد دیگر کسی تهران را طهران ننویسد.

## ۸. ویرانی ری و رشد و گسترش تهران

آن‌طور که در کتب تاریخی مذکور است، پس از فتح شهر باستانی و آباد ری توسط مسلمین، این شهر تا سال ۱۳۰ ه. ق. تحت سلطه عاملان خلفای راشدین و بنی امیه اداره شد. در آن سال قیام ابو مسلم خراسانی<sup>۱۰۲</sup> و دعوت او برای عباسیان، ری را نیز به صحنه انقلابات سیاسی و مذهبی کشانیده و شهر شاهد خونریزی‌ها و لطمات فراوان گردید. همچنین تا سال ۵۸۸ ه. ق. از کشمکشها و لشگر کشیها در امان نبود، در این سال چنان وسیله سپاهیان طغرل بن ارسلان سلجوقی ویران شد که دیگر نتوانست عظمت و

۱۰۰. مجدالدین محمد حسینی صحیح است.

۱۰۱. ر. ک: عبدالعزیز جواهرکلام، ص. ۴-۶.

۱۰۲. ابو مسلم که مورخین اسلامی از او به نام عبدالرحمن بن مسلم یاد کرده‌اند، جوانی با لیاقت و دلیر و از مردم مرو به شمار می‌رفت. یاقوت در معجم الادبا نام فارسی او را بهزادان و نام پدرش را ونداد هرمزد ذکر کرده است. بعضی اصل ابو مسلم را اصفهانی و برخی نژاد او را کرد دانسته‌اند. منصور دومین خلیفه عباسی در سال ۱۳۷ ه. ق. او را به مکر و فریب بکشت. در همان زمان سنباد که از مردم نیشابور بود در ری خروج کرد و مردم را بر ضد اعراب بشورانید. منصور سرداری را با ده‌زار نفر به جنگ او فرستاد. سنباد شکست خورد و به طبرستان رفت و از سپهبد خورشید امیر طبرستان یاری خواست ولی بر اثر حادثه‌ای کشته شد. طغیان او هفتاد روز به طول انجامید.

شکوه دیرین را تجدید نماید.

بی‌تجربگی و خودخواهی سلطان محمد خوارزمشاه،<sup>۱۰۳</sup> سیل سپاهیان خونریز چنگیز<sup>۱۰۴</sup> را به ایران زمین سرازیر کرد و او در اولین برخورد با این سیل بنیان‌کن، توان خود را از دست داد و شهر به شهر از برابر سپاهیان بی‌امان مغول می‌گریخت.

محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۷ ه. ق. از نیشابور<sup>۱۰۵</sup> به بسطام<sup>۱۰۶</sup> و از آنجا به ری آمد و سپس به طارم گریخت. نتیجه آن شد که به دنبال نیشابور شهر آباد و پرنعمت ری با دادن هفتصد هزار کشته و اسیر، جولانگاه سربازان مغول شود، و در این میان تنها گروه معدودی از ساکنان آن توانستند با گریختن به ورامین و تهران که از ویرانی و نابودی در

۱۰۳. قطب‌الدین محمد خوارزمشاه فرزند علاءالدین تکش خوارزمشاه در سال ۵۹۶ ه. ق. به سلطنت رسید. در سال ۶۱۵ ه. ق. فرستادگان چنگیز را به حضور پذیرفت، اگرچه از این که چنگیز او را پسر خود خوانده بود برآشت، ولی سرانجام قرار بر این شد که طرفین از آن پس دوستان یکدیگر باشند. پس از این پیمان گروه کثیری از بازرگانان مغول با کالاهای گرانبهای خود به سوی ماوراءالنهر سرازیر شدند. به محض رسیدن این گروه به شهر آتوار واقع در کنار سیحون، غایرخان حاکم آن شهر که از خویشان ترکان خاتون مادر سلطان بود به مال آنها طمع کرد و همه آنها را به جز یک تن که موفق به فرار شد بکشت و اموال آنها را نیز ضبط کرد. متأسفانه محمد خوارزمشاه نه تنها به تقاضای چنگیز در مورد تحویل غایرخان و قعی نهاد، بلکه با کشتن فرستاده او گناهی نابخشودنی در تاریخ ایران مرتکب شد، و آن هجوم سیل‌آسای مغول در سال ۶۱۶ ه. ق. به ایران بود. سلطان محمد خوارزمشاه در حین فرار به جزیره آبسکون در دریای مازندران پناه برد و در شوال ۶۱۷ ه. ق. در آن جزیره درگذشت و چون همراهانش پارچه‌ای همراه نداشتند، از پیراهن یکی از ملازمانش برایش کفنی ساخته و او را به خواری در آن جزیره به خاک سپردند.

۱۰۴. تموچین که بعدها به چنگیزخان شهرت یافت پسر یسوکای بهادر خان قبیله قیات از قبایل مغول بود که در حدود سال ۵۲۹ ه. ق. در مغولستان دیده به جهان گشود. با لشکرکشی‌های متعدد سرزمینهای زیادی تسخیر کرد. درباره لشکرکشی‌های او گفته‌اند: آمدند، سوختند، کشتند، بردند و رفتند. چنگیز در سال ۶۱۹ ه. ق. به مغولستان بازگشت و در رمضان سال ۶۲۴ ه. ق. در هفتاد و دو سالگی درگذشت و جهان را از وجود وحشتبار خود آسوده کرد.

۱۰۵. از شهرهای تاریخی ایران محسوب می‌شود و از توابع استان خراسان است. شهر خوش آب‌وهوا و زیبایی است و براساس نوشته منابع تاریخی در دوره‌های اول اسلامی قریب یک میلیون نفر سکنه داشته است. این شهر در فتنه مغول خراب و ویران گردید.

۱۰۶. از بخشهای تابع شهرستان شاهرود است و در ۶ کیلومتری آن واقع شده است. از دیه‌های بسیار قدیمی کشور است که در گذشته فراوان داشته و در حمله مغول ویران شده است.

امان مانده بودند جان به سلامت برند.

نوشته یاقوت و دیگران حکایت از آن دارد که در آستانه ایلغار مغول، تهران از روستاهای معتبری بوده و توصیف باغها و محلات آن مبین آبادانی و شمار قابل توجه ساکنان آن در آن روزگار است.

در شرح یاقوت و قزوینی از تهران نکات قابل تأمل چندی ملاحظه می شود. نخست آن که تهران قریه‌ای بزرگ متشکل از دوازده محله بوده، و دیگر این که خانه‌های زیرزمینی آن در میان باغ و بستانهای بسیار و درهم تنیده و مشبکی شکل محصور و تودرتو ساخته شده است، که علاوه بر سرسبزی و صفا و شهرت میوه‌های گوناگون آن، امنیت ساکنان محله‌ها را نیز تأمین می کرده، به گونه‌ای که بدون رضایت اهالی، داخل شدن به محله و خانه‌ها ممکن نبوده است. با این وجود، مسلم می نماید که علاوه بر خانه‌های زیرزمینی، دست کم بزرگان محلات دارای ساختمانی هرچند مختصر در سطح زمین بوده اند. گذشته از آن، امنیت خانه‌های زیرزمینی و نفوذناپذیر بودن باغهای محصور، در تهرانیها اطمینانی به وجود می آورد که به آنها امکان می داد در مقابل حکام ایستادگی نموده و بر ضد آنان سر به شورش بردارند، و از پرداخت هرگونه مالیاتی سرباز زنند. حکام هم که عملاً کاری از دستشان ساخته نبود با آنها مدارا می کردند و به تفاهم می رسیدند و با تظاهر به قبول اطاعت از سوی آنها در وصول مالیات بر وفق نظرشان عمل می کردند. اما این که وجود خانه‌های زیرزمینی و نزاع ساکنان محلات آن را با یکدیگر دلیل بر یاغیگری و راهزنی آنان دانسته اند، نمی توان موجه تلقی کرد، زیرا بی تردید دامنه‌های اختلافات مذهبی ری<sup>۱۰۷</sup>، به تهران نیز کشیده شده و ناآرامیهای را بر آن حاکم کرده است.

۱۰۷. در سبب خرابی شهر ری در تواریخ آورده اند که :

«اهل شهر را بر سرسنگی با هم مخاصمت افتاد و زیادت از صدهزار آدمی به قتل آمدند و خرابی تمام به حال شهر راه یافت و سپس در فترت مغول به کلی خراب شد.» استاد جمالزاده در این باره می نویسد: «شاید بتوان احتمال داد که سنگ مقبره یکی از امامزاده‌هایی باشد که زیارتگاه شیعیان بوده است.» ر.ک: محمدعلی جمالزاده، یغما، ۱۷ (۱۱)، ص. ۵۱۶.

به خوبی روشن است که با فزونی جمعیت و مهاجرپذیری کم‌کم شکل و فرم مساکن تغییر کرده، چرا که همه مهاجران از آداب و عادات تهرانیها پیروی نکرده و با احداث خانه‌های معمولی و ایجاد معابر و بازار و غیره دگرگونی عمده‌ای را در تهران پدید آورده‌اند. از سوی دیگر دامنه اختلافات مذهبی نیز فروکش کرده و از سال ۷۴۰ ه.ق. که تقریباً تمامی اهالی پیرو مذهب شیعه بوده‌اند، آرامش بر تهران سایه افکنده و در پناه آن به روستای بزرگ باصفا و طراوتی تبدیل شده، و توجه امراء و سلاطین را به سوی خود جلب کرده است.

## ۹. تهران در عصر تیموریان

تیمور پس از تصرف عراق عجم به تهران التفاتی خاص داشت به گونه‌ای که فرمان داد در آن مهمانسرای نیکو و درخور پذیرایی از او برایش احداث نمایند. تردیدی نیست که برخی از بزرگان نیز از او پیروی کرده و در اوایل سلطنت امیر تیمور گورکان<sup>۱۰۸</sup> تهران به صورت شهر کوچک، زیبا و روبه توسعه‌ای درآمد است.

کلاویخو در گزارش سفرش در سال ۱۴۰۴ م. به تهران تصویر روشنی از تهران عصر تیموری به دست می‌دهد. او شهر را بسیار وسیع و دلپذیر یافته است. در آن زمان به تبع «شهرسازی» خاص تهران که از آرایش باغهای محصور ناشی می‌شده، شهر برج و بارو

۱۰۸. تیمور در ۲۵ شعبان سال ۷۳۶ ه.ق. در یکی از دیه‌های شهر گش که امروز به شهر سبز معروف است، در جنوب سمرقند متولد شد. تیمور نسب خود را به چنگیزخان رسانید، و نسب‌نامه جعلی او بر سنگ قبرش در سمرقند نوشته شده است. آغاز زندگی او به درستی مشخص نیست، همین قدر معلوم است که در سال ۷۶۲ ه.ق. در دستگاه حاجی برلاس از امرای ماوراءالنهر بود. در سال ۷۷۱ ه.ق. بر ماوراءالنهر مسلط شد و در فاصله سالهای ۷۷۳ تا ۷۸۱ ه.ق. چهاربار به خوارزم لشکر کشید و این سرزمین را تسخیر کرد و پس از آن طی چند یورش سه‌ساله (۷۸۸-۷۹۰ ه.ق.)، پنج‌ساله (۷۹۴-۷۹۸ ه.ق.) و هفت‌ساله (۸۰۱-۸۰۷ ه.ق.) ایران، قسمتی از روسیه، آسیای صغیر و بین‌النهرین و سوریه و لبنان را نیز به تصرف درآورد و هفدهم شعبان سال ۸۰۷ ه.ق. در حالی که قصد لشکرکشی به چین را داشت در سن ۷۱ سالگی درگذشت. اما سبب شهرت او به گورکان؛ گورکان لغتی است مغولی که به معنای داماد است. تیمور از هنگامی که اولجای ترکان آغا خواهر امیرحسین قرظی فرمانروای ماوراءالنهر را به زنی گرفت به این لقب معروف شد. (تاریخ ایران زمین، ص. ۲۴۹).

نداشته، اما همه نوع محصول داشته است. با این همه محلی ناسالم بوده و اهالی به انواع تبها مبتلا بوده‌اند. او به وجود خانه‌های زیرزمینی تهران اشاره‌ای نکرده، البته مسلم است که از مدتی پیش از این در شهر - باغ تهران بناهای بیرونی بوده است و از قرن هفتم هجری تعداد آنها با گذشت زمان و پس از ویران شدن ری به سال ۶۱۷ ه.ق. و افول ورامین در قرن هشتم هجری به یقین افزایش یافته است.

کلاویخو در تهران در مهمانسرای تیمور مسکن داده شده که بزرگترین بنای شهر بوده، و شهر دست‌کم دو قصر یا عمارت معتبر دیگر، یکی برای سکونت باباشیخ، همان کسی که از سوی تیمور مأمور پذیرایی از کلاویخو بوده، و دیگری اقامتگاه داماد تیمور، داشته است. اقامتگاه باباشیخ آن قدر بزرگ و خوب بود تا به افتخار سفیر اسپانیا و سفیر سلطان قاهره به دربار تیمور در آن ضیافتی برپا کند.

با آن که کلاویخو صراحتاً نمی‌گوید که این بنا با مصالح محکم ساخته شده است ولی هیچ دلیل ضمنی دیگر که ناقض این معنی باشد در نوشته او دیده نمی‌شود.

مهمانسرا - قصر نخستین بنای معظم تهران است که در متون از آن یاد شده است، اما محل و شکل آن ناشناخته مانده، اما تصور آن در محدوده طبیعی و شهری تهران، کار دشواری نیست. این بنا احتمالاً عمارت وسیعی بوده است که به ضرس قاطع آن را با آجر و در باغی وسیع که حصاری محکم داشته ساخته بودند. عمارت که دارای طبقه‌ای با بام مسطح بوده احتمالاً با کاشی مزین بوده است. باغ بی‌تردید پوشیده از گیاهان مختلفی بوده که در میان آنها چنارهای کهنسال از همه باشکوه‌تر بوده‌اند. چنان می‌نماید که ساختمانی که در عصر تیموریان وجود داشته با ملحقات خود در محل کنونی تخت مرمر و خلوت کریمخانی در کاخ گلستان در ارگ سلطنتی سابق تهران قرار داشته است. محل ارگ، یعنی دارالحکومه و قلعه بدون تردید همان محل پارک تیموری بوده است. اما پارک تیموری احتمالاً مساحتی کمتر از ارگ در عصر قاجار را اشغال می‌کرده است. پارک تیموری که احتمالاً در قسمت جنوبی ارگ قرار داشته، قاعدتاً زاویه شمال غربی مجتمع تهران آن زمان را تشکیل می‌داده است. فاصله‌ای که پارک تیموری را از ری جدا

می‌کرده، [تقریباً ۸ کیلومتر] مؤید نظری است که در ذیل به آن اشاره می‌شود. برحسب این نظر، این فضا در ضلع شمالی شهر تیموری قرار داشته، اما هیچ دلیلی در دست نیست تا بتوان به یقین گفت که این پارک در محل ارگ بوده یا این که ارگ جایگزین یکی از دو قصر تهران نشده باشد.

بقایای قدیمترین بناها که در عصر قاجار و پهلوی به طور اصولی بازسازی شده‌اند، اجازه می‌دهد که گسترش تهران را در قرن نهم هجری مشخص کنیم. این گستره براساس این واقعیت تعیین می‌شود که امامزاده‌ها و گورستانهایی که در کنار آنها بودند تقریباً همیشه در کنار مرزهای یک مجتمع شهری قرار داشتند.

منتهی الیه جنوب شرقی تهران در قرن نهم تقریباً در نزدیکی محلی بوده که در حال حاضر بقعه سید اسماعیل در آن قرار دارد؛ این بقعه از سال ۸۸۶ ه. ق. ساخته شده است. محله چاله میدان آتی به همراه امامزاده یحیی که بنا به نظر فوق، مرز شمال شرقی شهر را تعیین می‌کرده، کمی بعد جزئی از آن شده است. این مقبره که در سال ۸۹۵ ه. ق. وجود داشته قطعاً پیش از سال ۶۲۸ ه. ق. ساخته شده، زیرا کاشی تاریخ‌داری که در آن به دست آمده این موضوع را اثبات می‌کند.

اقامتگاههای زیرزمینی، خانه‌ها و بستانها با گردش به سمت غرب، تا آن سوی امامزاده یحیی امتداد می‌یافتند و تا محل کاخ کنونی گلستان پیش می‌رفتند. این بخش بدون تردید همان‌گونه که گفته شد، ضلع شمال غربی مجتمع شهری عصر تیموریان را تشکیل می‌داده و پارک و اقامتگاه دارای حصار بوده و از همان زمان، به هنگام حضور حاکم ولایت یا عبور پادشاه از محل نقش مرکز اداری را ایفا می‌کرده است. این مجموعه با این شرایط هسته ارگ سلطنتی آتی تهران را تشکیل داده است. این ارگ بعدها به شکلی کاملاً تکامل یافته‌تر طرح‌ریزی شد.<sup>۱۰۹</sup>

پس از مرگ تیمور در دوره سلطنت شاه‌رخ فرزندش ترکمانان قره قویونلو<sup>۱۱۰</sup> و ملک

۱۰۹. ر.ک: شهریار عدل، «باغ مسکونی...»، ص. ۲۰-۲۳.

۱۱۰. دسته‌ای از طوایف ترکمان بودند که پس از تیمور در ایران حکومت کردند. آن طایفه شکل گوسفند

سیاه را روی پرچم خود رسم کرده بودند و بدین جهت به آنها گوسفند سیاهان می‌گفتند.

گیومرث از خاندان بادوسپانان مازندران که به مذهب شیعه درآمده بود به ری و تهران حمله کرده و این منطقه را برای مدتی به تصرف خود درآوردند، اما شاهرخ ترکمانان قره قویونلو را شکست داد و ملک گیومرث نیز که در مقابله با سپاهیان تیموری خود را عاجز دید به رسم اعتذار تحف و هدایایی به دربار شاهرخ فرستاد، او عذرش را پذیرفت و بار دیگر ری و جنوب پهنه تهران به تصرف شاهرخ درآمد و دربند شمیران نیز در اختیار ملک گیومرث قرار داده شد.

با مرگ شاهرخ در سال ۸۵۰ ه.ق. حکومت تیموریان تضعیف شد و جهانشاه قراقویونلو<sup>۱۱۱</sup> با تصرف بخش وسیعی از ایران ری و تهران را نیز به تصرف خود درآورد. در سال ۸۷۲ ه.ق. اوزون حسن<sup>۱۱۲</sup> سلسله ترکمانان آق قویونلو را تأسیس کرد و در اندک زمانی آذربایجان، فارس، کرمان، عراق عرب و عجم را به تصرف درآورد. از این پس تاروی کارآمدن دولت مقتدر صفوی به مدت سی سال پهنه تهران در اختیار ترکمانان آق قویونلو بود.<sup>۱۱۳</sup>

## ۱۰. آثار تاریخی موجود در تهران از پیش از عهد صفویه

به شرحی که گذشت متأسفانه در محدوده تهران قدیم از پیش از عهد صفویه بنای تاریخی باقی نمانده است. با آن که امامزاده‌های تهران قبل از دوره صفویه موجود

۱۱۱. جهانشاه از بزرگترین پادشاهان قراقویونلو است. پس از مرگ شاهرخ همه ایران را به تصرف خود درآورد و تنها خراسان را برای سلطان ابوسعید تیموری باقی گذاشت. چون اندیشه جهانگیری او را راحت نمی‌گذاشت به فکر تسخیر دیار بکر که در تصرف اوزون حسن امیر آق قویونلو بود، افتاد و جان خود را در این لشکرکشی از دست داد. او پادشاهی شجاع، شاعر و هنرپرور و مشوق دانشمندان بود. از آثار عظیم او مسجد جهانشاه یا مظفریه است که به نام مسجد کبود و یا گوی مسجد معروف است و با وجود گذشت زمان، هنوز آثار آن در تبریز باقی است و کاشی‌کاریهای آن از شاهکارهای هنر اسلامی به شمار می‌رود. (تاریخ ایران زمین، ص. ۲۵۹).

۱۱۲. ابونصر حسن بیگ که به مناسبت قامت‌بلندش به ترکی اوزون حسن یعنی حسن دراز خوانده می‌شد. ۱۱۳. دسته‌ای از طوایف ترکمان که بر روی پرچم خود شکل گوسفند سفید را رسم می‌کردند و به همین جهت به گوسفند سفیدان شهرت یافته‌اند.

بوده‌اند، اما بناهای ساده و عموماً خشت و گلی آنها در دوره‌های بعد تخریب و نوسازی شده‌اند. با این وجود، در این زیارتگاهها چند اثر تاریخی دار با ارزش موجود است که برحسب تقدم زمانی به معرفی آنها می‌پردازیم:

● سنگ قبر ساده به دست آمده در گورستان قدیمی مجاور آستانه امامزاده زید واقع در بازار تهران که مربوط به سال ۵۴۷ ه. ق. دوره سلجوقیان است. روی آن عبارت زیر کنده شده است:

«وفات مولانا فخرالدین بن مولانا حیدر الطهرانی سنه ۵۴۷، ۱۱۴»



به احتمال مولانا فخرالدین از بزرگان تهران بوده که شرحی کوتاه بر معرفی او بر سنگ قبرش حک گردیده است.



● لوحه کاشی فیروزه رنگ به طول ۴۴ و عرض ۲۹ سانتی متر با خطوط کوفی و نسخ برجسته که قدیمترین و زبدهترین آثار موزه امامزاده یحیی به شمار می رود. این لوحه در پایین قسمت خارجی دیوار خشتی غربی بقعه قدیمی نصب بود، بعد از خراب کردن آن بقعه برای ایجاد بنای جدید مدتی در موزه ایران باستان نگهداری شد. اطراف آن حاشیه ای شامل آیه مبارکه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ**<sup>۱۱۵</sup> می باشد. اهل اطلاع می دانند که این آیه مبارکه قبل از قوت یافتن و آشکار شدن مذهب شیعه در ایران بر الواح و روی ابنیه ای که مربوط به مقابر بزرگان شیعه بود مرقوم و نصب می شده است.

در قسمت پایین و وسط این لوحه کاشی به خط نسخ کلماتی که معرف شخص متوفی و مربوط به آن است نوشته شده که بر اثر گسترده شدن لعاب کاشی درست خطوط آن مشهود نیست و به زحمت زیاد کلمات زیر را در روی آن می توان تشخیص داد:

«... ابوالوفای بن ابوالقاسم بن ابوالعبا (؟) سنه ثمان و عشرين و ستمائه.»

به شرح بالا لوحه مزبور مربوط به یکی از شخصیت های شیعه است که در سال ۶۲۸ ه. ق. یعنی یازده سال بعد از فتح ری به دست مغولان و سال هلاکت جلال الدین خوارزمشاه آخرین سلطان خوارزمشاهی به دست کردان و حدود بیست تا بیست و پنج سال بعد از دفن حضرت امامزاده یحیی (ع) در جوار تربت آن حضرت مدفون شده است.<sup>۱۱۶</sup>

۱۱۵. آیه ۵۵ سوره مائده: ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز به پاداشته و به فقیران در حال رکوع زکوة می دهند. (به اتفاق مفسرین عامه و خاصه مراد از این آیه علی (ع) است که فقیری را انگشتی در حال رکوع عطا کرد). ر.ک: قرآن کریم ترجمه و تفسیر مهدی الهی قمشه ای. (تهران: بنیاد نشر و ترویج قرآن، ۱۳۶۳)، ص. ۱۱۶.

۱۱۶. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، آثار تاریخی طهران، تنظیم و تصحیح میرهاشم محدث (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۶۱)، ج. ۱، ص. ۲۰.



لوحة کاشی فیروزه‌فام امامزاده یحیی (ع)

عکس از کتاب آثار تاریخی طهران

● در قدیمی منبت عتیقه بقعه حضرت سید اسماعیل (ع) که در ضلع غربی حرم قرار گرفته و به مسجد کوچکی باز می‌شود و بر روی آن نام محمد شاه قاجار و عیسی خان بیگلریگی مذکور است، در قسمت اصلی یعنی وسط هر دو لنگه، مربوط است به قرن نهم هجری و دوره حکومت ترکمانان آق قویونلو، و طبق کتیبه‌های موجود آن بانی ساخت در استاد حسین بن پیر علی حداد تهرانی و تاریخ آن غره جمادی الاول سال ۸۸۶ ه.ق. است و این تاریخ قدیمترین سال تاریخی است که درباره ابنیه قدیمی داخل شهر تهران سراغ می‌رود که بعدها بر اثر خرابی در حدود سال ۱۲۶۲ ه.ق. به طور استادانه‌ای در قاب چوبی جدید جای داده شده و از خطر نابودی حفظ گردیده است.<sup>۱۱۷</sup>



در عتیقه منبت‌کاری داخل حرم سید اسماعیل (ع)

عکس از کتاب آثار تاریخی طهران

● صندوق منبت عتیقه امامزاده یحیی، به طول ۲/۰۵ متر و عرض ۱/۰۶ متر و ارتفاع ۱/۱۸ متر که دارای تاریخ ۸۹۵ ه. ق. است، بر روی بدنه‌های اطراف آن کتیبه‌های متعدد وجود دارد. متن کتیبه‌های حاشیه چهار طرف سطح فوقانی صندوق صلوات کبیر است و تاریخ کتابت صندوق پس از صلوات کبیر - که صلوات بر چهارده معصوم است، پس از جمله «صلوات الله عليهم اجمعین» چنین آمده است:

«تمام شد در تاریخ شهر ربیع الآخر سنه خمس و تسعين و ثمان مائه.»  
در حاشیه بالای بدنه صندوق به خط ثلث برجسته پس از آیاتی از سوره فتح، نام صاحب بقعه در ضلع شمالی چنین درج گردیده:

«هذه البرزة والمقبرة یحیی ابن زید الحسن ابن امیر المؤمنین علی علیه السلام.»

به دنبال آن در ضلع شرقی صندوق نام ملکشاه غازی بدین قرار درج است:

«قَدْ أَمَرَ بِنَحْتِ هَذَا الْقَبْرِ خُلَاصَةَ الْمُلُوكِ وَالسُّلَاطِينَ عَضِدُ الدَّوْلَةِ مَلِكُشَاهِ غَازِي أَيْدُ اللَّهِ دَوْلَتُهُ - ابْنِ الْمَرْحُومِ مَغْفُورِ مَلِكِ شَاهِرْخ - تَوْرَ قَبْرُهُ تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.»

درخصوص نسب عضدالدوله، ملکشاه غازی اختلاف نظر وجود دارد. مرحوم سید محمدتقی مصطفوی احتمال داده‌اند که او باید فرزند شاهرخ پادشاه معروف تیموری و گوهرشاد خاتون باشد. لازم به ذکر است که در هیچیک از کتب تاریخی مربوط به شاهان تیموری از ملکشاه غازی نامی برده نشده است.

مرحوم دکتر کریمان نیز بر همین اساس ملکشاه غازی مذکور در این کتیبه را، ملکشاه غازی لواسانی دانسته است که ذکرش در منابع در حوادث و وقایع پهنه رستمدر و تنکابن و کلاردشت و کلاره رُستاق مازندران در دوره پادشاهی آق قویونلوها به سالهای ۸۹۰-۹۰۰ ه. ق. به چشم می‌خورد.

حاشیه پایینی صندوق هم مشتمل بر آیات ۸۳ تا ۹۰ از سوره انعام بوده و پس از ختم آیه اخیر (قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ) این عبارت ذکر شده است: «عمل استاد حسین و اخوه محمد بن حسن لباسانی.»<sup>۱۱۸</sup>



در عتیقه منبت‌کاری بقعه قدیمی امامزاده یحیی (ع)

عکس از کتاب آثار تاریخی طهران

● صندوق عتیقه مرقد امامزاده زید (ع)، بر روی این صندوق دو حاشیه افقی یکی در بالای چهار بدنه صندوق و دیگری در پایین چهار ضلع آن تعبیه شده است. حاشیه بالایی حاوی کتیبه‌ای است که آن را به خط ثلث به طور برجسته مثبت‌کاری کرده‌اند و مشتمل بر دو آیه اول آیه الکرسی (آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ سوره بقره) بوده بعد از کلمات سَمِيعٌ عَلِيمٌ که انتهای آیه دوم مزبور باشد چنین نوشته شده است: «صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ الْكَرِيمُ» و در دنباله آن این جمله بر حاشیه بالایی ضلع غربی صندوق مرقوم گردیده است: «تَحْرِيراً فَنِ خَامِسَ شَهْرٍ رَجَبِ الْمُزَجَّبِ سَنَةِ اثْنَيْ وَ ثَمَانِ مِائَةِ هِجْرِيَةِ النَّبَوِيَّةِ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ». بدین قرار صندوق مزبور در سال ۹۰۲ ه.ق. یعنی پنج سال قبل از رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران و جلوس رسمی شاه اسماعیل اول سرسلسله شاهان صفویه و یک سال پیش از این که شهریار مزبور اصولاً قیام کند و به هوای سلطنت برخیزد ساخته شده است و بنابراین به طور یقین پیش از آن موقع هم امامزاده زید در حاشیه شمالی کنار شهر تهران قدیم وجود داشته و زیارتگاه مردم این شهر بوده است.

بر روی حاشیه پایینی صندوق در هر طرف یک کتیبه به خط ثلث بر روی ترنجی طویل به طور برجسته نوشته شده که اطلاعات مفیدی درباره صندوق و بانی آن به دست می‌دهد بدین قرار:

بر ضلع شمالی: «هَذَا الْبَرَقَةُ الْمُقْبَرَةُ إِمَامُ زَاوِدَ سَيِّدِ زَيْدِ بْنِ زَيْنِ الْغَابِدِينَ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ». بر ضلع شرقی یعنی طرف پایین پا: «عَمَلُ زُبْدَتِي الصَّنَاعِينَ اسْتَادِ حَبِيبٍ وَ اسْتَادِ أَحْمَدِ نَجَّارِ الْبَاسَانِينَ».

بر ضلع جنوبی نام بانی صندوق بدین ترتیب معرفی شده است: «وَقَفَ نَمُودِ جَنَابِ عُمْدَةِ الصَّوَابِحِ فِي الزَّمَانِ بَانِي مَبَانِي الْخَيْرَاتِ خَوَاجَه قَنْبَرِ عَلِي بْنِ مُحَمَّدِ زَرِينِ كَمَرِ الطَّهْرَانِيِّ اِدَامَ تَوْفِيقِهِ». عنوان زرین کمر که در این کتیبه ذکر گردیده است و مقایسه آن با نامهای خانوادگی زرین کفش و زرین نعل و زرین قلم و امثال آن که در روزگار ما انتخاب شده است می‌رساند که ساکنین شهر کوچک تهران قدیم در پنج قرن پیش هم از ذوق و قریحه خداداد بهره کافی داشته‌اند.

در حاشیه ضلع پایین ضلع غربی صندوق یعنی طرف بالاسر و بر حاشیه‌هایی که به طور عمودی در جوانب شمالی و جنوبی صندوق قرار دارد احادیث نبوی و جملات: «أَنَا مَدْنِيَّةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا» و «نَادَعَلَى» الخ به همان ترتیب مرقوم رفته است و بین کتیبه‌های مزبور این حدیث بر روی یکی از دو حاشیه ضلع شمالی نوشته شده است:

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَشْبَعَ جَائِعٍ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ»، «پیغمبر اکرم می‌فرماید هر کس گرسنه‌ای را سیر کرد پروردگار آتش را بر او حرام فرمود.»

از انتخاب این حدیث و یادآوری آن که فقط در روی صندوق فوق ذکر نموده‌اند نیز می‌توان نمونه‌ای از روحیات و معتقدات مردم تهران قدیم را درک نمود.<sup>۱۱۹</sup>





صندوق عتیقه امامزاده زید (ع) و کتیبه روی آن  
عکس از کتاب آثار تاریخی طهران

## ۱۱. خانه‌های زیرزمینی تهران

با وجودی که از قرن هفتم هجری در منابع تاریخی و جغرافیایی در ذکر اطلاعاتی درباره تهران به وجود خانه‌های زیرزمینی در آن اشاره شده، اما شرح لازم درخصوص وضعیت این مساکن به دست داده نشده است.

متأسفانه با وجودی که چندسال پیش روزنامه‌ها گزارش کوتاهی از کشف بخشی از این خانه‌ها در جریان خاکبرداری در حوالی چهارراه مولوی، منتشر کردند اما اطلاعاتی که مؤید بررسی و مطالعه کارشناسی در این زمینه باشد منتشر نشده است. بنابراین به کمک گزارش سررابرت کرپورتر جهانگرد انگلیسی که در فاصله سالهای ۱۲۳۳-۱۲۳۶ ه.ق. / ۱۸۱۷-۱۸۲۰ م. از ایران دیدن کرده و تحقیقات ارزنده‌ای فراهم آورده است موضوع را دنبال می‌کنیم. او در مورد این خانه‌ها و محل آن چنین نوشته است:

از دروازه قزوین پس از پیش رفتن دویست یا سیصد یارد در شهر، فضای باز بزرگی نمایان می‌شود... در اطراف این گودالها شکافهای متعددی وجود دارد که راه به خانه‌های زیرزمینی می‌برد، که بعضی از آنها اقامتگاه مردم فقیر بی‌خانه‌ای می‌باشد که ملجاء و پناهی جز آن ندارند، و بقیه اصطبل موقت چارپایان باربر بوده است.<sup>۱۲۰</sup>

دکتر کریمان در تطبیق محل مورد توصیف کرپورتر با موقعیت امروز تهران چنین نوشته است:

محل دروازه قزوین بدان عهد در مدخل بازارچه قوام‌الدوله فعلی بوده است. هر یارد نیز ۹۱۴/۰ متر است، و بدین قیاس چون از دروازه قزوین به سمت شهر، روی به مشرق و شمال شرقی پیش می‌رفتند، به محلی در شمال غربی سیدنصرالدین در مغرب خیابان خیام می‌رسیدند که ملتقای دو محله باستانی بازار و سنگلج بوده و با چال حصار مطابق است.<sup>۱۲۱</sup>

۱۲۰. رابرت کرپورتر، مسافرت در گرجستان، ایران، ارمنستان، بابل باستان (لندن: ۱۸۲۱)، نقل در حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، ص. ۱۹۷.  
۱۲۱. همانجا.

## ● میراث پنهان

در ملاقات روز چهاردهم بهمن ماه ۱۳۶۶ با آقای حاج سید محمد تقی یکرنگیان که از معمرین تهران بودند و با وجود کبر سن، از حافظه‌ای قوی برخوردار بوده و خاطرات و دیده‌ها و شنیده‌های خود را از تهران قدیم روایت می‌کردند، به موضوعی اشاره نمودند که تا حدودی پرده از راز مساکن زیرزمینی تهران برمی‌دارد. روایت ایشان چنین است:

در سال ۱۳۰۳ اوایل دوره رضاشاه در تیمچه حاج‌الدوله در تجارتخانه آقای لاریجانی کارمند بودم. روزی دالان‌دار که مرد تنومندی بود اهل نظر آمد و به آقای لاریجانی گفت: چاههای فاضلاب و برف پر شده، مالک تیمچه گفته است شما مقنی بیاورید و چاهها را خالی کنند و هزینه‌اش را پای کرایه حساب کنید. آقای لاریجانی به او گفت: تو خودت مقنی پیدا کن و بیاور. او هم یک نفر مقنی یزدی را آورد. در تیمچه مجموعاً هشت چاه بود و چهار چاه هم در صحن بارانداز که بعدها سرای بلورفروشها در جای آن ساخته شد. این چاهها مخصوص فاضلاب باران و برف بود.

مقنی چاههای داخل تیمچه را پاک کرد و رفت به چاههای قسمت بارانداز. در چهارگوشه حیاط بارانداز چهار چاه بود. روزی که مشغول پاک کردن چاه شمال حیاط بود، عصر که برای گرفتن مزدش آمد به من گفت: آقا سید محمد تقی، من توی این چاه یک گنج پیدا کردم، اگر انعام من را بدهند، گنج را می‌گویم و گرنه خیر. رفتم و جریان را برای آقای لاریجانی گفتم. گفت: گنج مال خودش، ما نمی‌خواهیم. به مقنی گفتم: استاد غلامرضا، آقا می‌گویند گنج مال خودت. گفت: من که نمی‌توانم بردارم و بروم. گفتم: حالا موضوع چیست؟ گفت: من داشتم ته چاه را پاک می‌کردم، دیدم پشت کلنگم می‌خونه. گفتم: چی می‌خواند، ابو عطا؟ گفت: نه مثل این که پشتش خالی است، چند تا گلنگ زدم یک سوراخ باز شد، وقتی که رفتم تو دیدم این یک مجرای است که اگر تمام فاضلاب تهران هم توی آن بریزد پُر نمی‌شود. من رفتم به آقای لاریجانی گفتم. گفت اقبال صاحب ملک است، خوش به حالش. من که حس کنج‌کاویم برانگیخته شده بود، گفتم: می‌خواهم این سوراخ را ببینم. استاد غلامرضا گفت: تو می‌ترسی، گفتم: نه، نمی‌ترسم. فردا صبح که آمد، رفتم سر چاه، یک فانوس هم همراه بردیم. اول استاد غلامرضا با فانوس پایین رفت. طناب را بالا کشیدند و من را به ته چاه

فرستادند. دیدم استاد غلامرضا نشسته و مشغول چپق کشیدن است. گفتم: استاد غلامرضا اینجا چپق می‌کشی؟ گفت: نترس باد می‌آید. به هر تقدیر به اتفاق هم از سوراخی که کنده بود او دولا، دولا از جلو و من هم پشت سرش تقریباً ده تا دوازده متری که رفتیم سقف بلند شد و ما توانستیم بایستیم، آنجا فضایی بود تقریباً ۴×۴ متر، سقف بلندی هم داشت، من فانوس را بالا گرفتم و دیدم ارتفاع تقریباً پنج تا شش متر است. آنجا چهار راه هم داشت. یک راه که ما آمده بودیم، یک راه روبه‌رو، یک راه دشت راست و یک راه دست چپ. استاد غلامرضا به من گفت: تو اینجا همان تا من از یک راه بروم و ببینم که در رو دارد یا خیر؟ او از یک راه رفت و تقریباً سه دقیقه هم طول نکشید و بازگشت و گفت این راه بن‌بست است. از راه دست چپی رفت، آنجا را هم گفت بن‌بست است، از راه روبه‌رو رفت. برگشت و گفت: کلنگ را بگذار میان آن راهی که آمدیم تا راه را گم نکنیم و دنبال من بیا. کلنگ را گذاشتم و دنبال او در راهی که دو نفر به راحتی می‌توانستند در کنار هم به طور تمام قد راه بروند تقریباً بیست متر که رفتیم به یک فضای بزرگتر ۸×۸ متری رسیدیم که سقف آن خیلی بلند بود و مثل محل قبلی چهار راه داشت. استاد غلامرضا مسیرها را مانند قبل امتحان کرد. به همان صورت یک مسیر باز بود. گفت: شالت را از کمرت باز کن و بگذار در آنجا که آمدیم. شال را گذاشتم و حدود بیست متر دیگر که رفتیم، رسیدیم به یک چهارراه دیگر، عجیب آن که باد می‌آمد، در مسیری که ما پیش می‌رفتیم هوا حرکت داشت. استاد غلامرضا گفت: باز هم جلوتر برویم یا خیر؟ گفتم: نه دیگر بس است. برگشتیم و از روی علامتهایی که گذاشته بودیم زیر دهانه چاه آمدیم و کارگرها ما را بالا کشیدند.

بعدها که حاج محمدحسین رحیم‌اف معروف به حاج محمدحسین بلورفروش حیاط بارانداز را خرید و به جای آن سرای بلورفروشه را ساخت، به او گفتم یک چنین چاهی اینجا هست، گفت ما چاه لازم نداریم و آنرا پُر کرد.<sup>۱۲۲</sup>

۱۲۲. حاج سیدتقی مشهور به سیدمحمد تقی فرزند سیدحبیب‌الله در سال ۱۲۷۸ در تهران متولد و در ۸ بهمن‌ماه ۱۳۷۴ در روستای درکه درگذشت و در جوار امامزاده سیدوالی در همان روستا به خاک سپرده شد. وی از تجار خوشنام، و از ذوق و قریحه‌ای سرشار برخوردار بود. آثاری چون دیوان اشعار، سرگذشت زندگانی خود و خاطراتی از تهران از او باقی مانده است.

## فصل دوم

### تهران در عهد صفویه

#### ۱. تهران در دوره شاه اسماعیل اول

اسماعیل فرزند جاه طلب، رشید و جنگجوی شیخ حیدر از نوادگان شیخ صفی الدین اردبیلی<sup>۱</sup> به یاری قبایل ترکمان روملو<sup>۲</sup>، شاملو<sup>۳</sup>، استاجلو<sup>۴</sup>، قاجار<sup>۵</sup>، تگلو<sup>۶</sup>، ذوالقدر<sup>۷</sup>،

---

۱. ابوالفتح اسحاق بن امین الدین جبرائیل مشهور به شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵ ه. ق.)، از مشایخ بزرگ صوفیه ایران به شمار می رود. شاهان سلسله صفویه، به مناسبت نام او خود را صفوی خوانده اند.  
۲. ظاهراً قدیمی ترین مریدان خاندان صفویه بوده اند.

۳. از طوایف بزرگ قزلباش به شمار می رفتند.

۴. طایفه ای بسیار جنگجو بودند، شاه اسماعیل در سال ۹۱۳ ه. ق. خان محمد استاجلو را به حکومت دیار بکر منصوب کرد.

۵. این طایفه منسوب است به قاجارنویان، از سرداران مغول که در عهد غازان خان می زیست. امیر تیمور گورکان پس از لشکرکشی به روم (آسیای صغیر) در سال ۸۰۳ ه. ق. آنها را به همراه طوایف روملو و شاملو به ایران آورد.

۶. طایفه تگلو یا تگلو، از ولایت تکه یا تکه ایلی، از ولایات جنوبی آسیای صغیر در کنار دریای مدیترانه بودند که به ایران آمدند.

۷. طایفه ذوالقدر، ساکن دیار بکر بودند. گروهی از این طایفه هنگامی که شیخ جنید، جد شاه اسماعیل به دیار بکر رفت و خواهر اوزون حسن را به زنی گرفت، به او پیوستند و با او به اردبیل آمدند.

افشار<sup>۸</sup>، ورساق<sup>۹</sup> و صوفیه قراباغ که به مناسبت کلاه سرخ دوازده ترکی که از سقیرلاط<sup>۱۰</sup> بر سر می گذاشتند، قزلباش<sup>۱۱</sup> یا سرخ سرشان می خواندند، در محرم سال ۹۰۷ ه.ق. در شهر تبریز، با بر سر گذاشتن تاج شاهی، دولت مقتدر ملی صفوی را بنیان نهاد و با اعلام مذهب شیعه امامیه به عنوان مذهب رسمی کشور به ایران عصر صفوی آن چنان شخصیتی بخشید که تا دوست سال پس از او جانشینانش هم چنان با اقتدار بر ایران زمین حکومت کردند.

در دوره سلطنت شاه اسماعیل، هنوز بخشهایی از پهنه کوهستانی تهران و قصران داخل به دست بادوسپانان رستمدر بود و ایشان از شاه اسماعیل اطاعت داشتند، و به سال ۹۱۷ ه.ق. در قم به خدمتش رفتند.<sup>۱۲</sup>

تهران عهد شاه اسماعیل تفاوت زیادی با تهران دوره پیش نداشت. احتمالاً در اوایل قرن دهم شهر ده تا پانزده هزار جمعیت و حدود دوهزار مسکن داشته است. در این دوره احتمالاً هنوز تا حدودی از خانه های زیرزمینی استفاده می شد، اما ساخت و ساز خانه های روی زمین، روبه فزونی بود. بناها همواره بسته و غیرقابل نفوذ بودند و دست کم بعضی از آنها در میان بستانها و تعداد معدودی در مزرعه پراکنده بوده اند.<sup>۱۳</sup>

۸. از طوایف ترکمانی بودند که مقارن استیلای مغول بر ترکستان، از آن سرزمین مهاجرت کردند و در ولایت آذربایجان مسکن گرفتند.

۹. این طایفه از قبایل ترک بوده اند که در ناحیه ورساق در ولایت «قرامان» از ولایات آسیای صغیر می زیستند و از آنجا به یاری شاه اسماعیل آمدند.

۱۰. نوعی پارچه پشمی و نفیس به رنگ سرخ یا کبود.

۱۱. در این باره نوشته اند: «سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل شبی در خواب دید که حضرت علی (ع) ظاهر گشته و فرمود، ای فرزند وقت آن شد که از عقب تو فرزند ما خروج کند و کاف کفر را از روی عالم براندازد. اما می باید که از برای صوفیان و مریدان خود تاجی بسازی، از سقیرلاط سرخ، و آن حضرت قبیچی در دست داشت و شکل تاج را برید و به دوازده ترک قرار داد.» نگاه کنید: نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول (تهران: محمدعلی علمی، ۱۳۶۴) ص. ۲۰۵.

۱۲. حسین کریمان، تهران... ص. ۱۱۹؛ امیر یحیی بن عبداللطیف حسینی قزوینی، لب التواریخ، به اهتمام جلال الدین طهرانی، ضمیمه گاهنامه سال ۱۳۱۵ (تهران: مطبوعه مجلس ۱۳۱۴)، ص. ۲۵۲-۲۵۳.

۱۳. ر.ک: شهریار عدل، باغ مسکونی...، ص. ۲۲-۲۳.

باتوجه به افزایش جمعیت شهر و نیازهای روزمره زندگی ساکنان تهران، مساجد، حمامها و محلهایی برای دادوستد در محلات دوازده گانه شهر ساخته شد. در این دوره بنابه شواهد و قراین، بخشهای مسکونی شهر، در نیمه غربی محله عودلاجان، محله اصلی بازار، قسمت شرقی محله سنگلج و گوشه‌ای از محله چال میدان در شمال امامزاده سید اسماعیل که به بازار اتصال دارد قرار داشته است.<sup>۱۴</sup> و نیز قسمت غربی و شمال تهران باغستان بوده و کمر بند سبزی شهر را دربر گرفته بوده.

## ۲. تهران در عهد شاه طهماسب اول

با مرگ شاه اسماعیل صفوی در ماه رجب سال ۹۳۰ ه. ق. پسر و جانشینش شاه طهماسب اول در حالی که بیش از یازده سال نداشت بر اورنگ امپراتوری ایران جلوس نمود، و به دلیل آن که از جانب باختر گرفتار تعرض ترکان عثمانی گردیده و آنها بر قسمتی از آذربایجان تسلط یافتند، تصمیم گرفت پایتخت خود را از تبریز به قزوین منتقل نماید.<sup>۱۵</sup> در آن هنگام دو مرکز در ری کم و بیش مورد توجه بود، یکی ووامین و دیگری تهران. شاه طهماسب که در اوایل فرمانروایی خود به عیش و عشرت می پرداخت، در اواسط سلطنت خود توبه کرد و دست از عیاشی کشید و به عبادت پرداخت و گهگاه که برای زیارت بقاع متبرک حضرت عبدالعظیم<sup>۱۶</sup> (ع) و جدّ اعلای سلسله صفوی حضرت حمزه بن موسی کاظم<sup>۱۷</sup> (ع) به ری می رفت چند روزی در تهران و اطراف آن به شکار و استراحت می پرداخت.

۱۴. ر.ک: حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، ص. ۱۳۴.

۱۵. سال ۹۵۵ ه. ق.

۱۶. عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی (ع)، از بزرگان معاصر امام محمد تقی (ع)، در قرن

دوم ه. ق. بود.

۱۷. محل مقبره حضرت حمزه (ع) دقیقاً مشخص نیست، ولی باتوجه به این که مورخین نوشته اند که حضرت عبدالعظیم به هنگامی که در ری توقف داشت، قبری را که هم اکنون مقابل مقبره اوست زیارت می کرد، و می فرمود این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر (ع) است. هم اکنون آن قبر به نام امامزاده حمزه مشهور است. ر.ک: حسین کریمان، ری باستان، ج. ۱، ص. ۳۹۵-۳۸۴.



شاه طهماسب اول صفوی

حسن بیگ روملو مؤلف احسن التواریخ در ذکر حوادث سال ۹۴۴ ه.ق. چنین روایت کرده است:

چون مَهْمَات مملکت خراسان بر وفق مرام بندگان دولتخواه فیصل یافت،<sup>۱۸</sup>  
 شاه دین پناه عنان دولت و سعادت به صُوب سریر سلطنت و مستقر خلافت  
 منعطف گردانید و طَنْطَنَه مقدم همایون از ایوان کیوان گذرانید.  
 در اوایل جمادی الثانی در عین سعادت و کامرانی، در حوالی طهران نزول



نمود، در آنجا حکم برگرفتن امیر قوام‌الدین نوربخش<sup>۱۹</sup> صدور یافت، چون

۱۹. نوربخشیه سلسله‌ای است از صوفیان، که پیرو سیدالعرفا سیدمحمد نوربخش (سید سیاه‌پوش) هستند. سیدمحمدابن محمدبن عبدالله موسوی خراسانی (۷۹۵-۸۶۹ ه.ق.) از اکابر عرفای قرن نهم ه.ق. و مؤسس سلسله نوربخشیه است. وی از شاگردان ابن‌فهد جلی (متوفی ۸۴۱ ه.ق.) بوده و در تمامی عمر خود لباس سیاه که سنت مشایخ او بوده می‌پوشید. مولد جدش «الحسا» (ناحیه‌ای واقع در مغرب خلیج فارس و در مشرق شبه جزیره عربستان) بوده و گاهی در غزلیات خود به لحسوی تخلص می‌نمود ولی بیشتر به نوربخش تخلص می‌کرد. در طریقت مرید علاءالدوله سمنانی (رکن‌الدین احمدبن محمد بیابانکی ۶۹۵-۷۳۶ ه.ق.) از عرفا و دانشمندان بزرگ و خواجه اسحق ختلائی بوده و همان خواجه اسحاق او را لقب نوربخش داده و خرقة به او پوشانیده است. در خراسان بساط ارشاد گسترده بود اما مفسدان، شاهرخ میرزای تیموری را به قتل وی برانگیختند ولی سید فرار کرد و به ولایت ری رفت و در آنجا اقامت گزید تا آن که در چهاردهم ربیع‌الاول سال ۸۶۹ ه.ق. در قریه «سولقان» وفات یافت. دو کتاب انسان‌نامه و شجره مشایخ از تألیفات او است. از او بازماندگان بسیاری مانده که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱. شاه قاسم فرزند سیدمحمد که بعد از پدر ریاست قطبیه سلسله نوربخشیه با او بوده و نزد شاه‌طهماسب صفوی مقامی ارجمند داشته، و در ری صاحب املاک و مستغلات بسیاری بوده است. با آن که مورخین درباره تشیع و امامی بودن جد بزرگ سلسله نوربخشیه اظهار تردید کرده‌اند اما شاه قاسم را از شیعیان امامیه دانسته‌اند.

۲. شاه قوام‌الدین بن شمس‌الدین بن شاه قاسم بعد از وفات پدر خود قطب سلسله بوده است.

۳. شاه‌رضا فرزند علاءالدوله فاضل‌ترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و لطفعلی بیگ بیگدلی در آتشکده خود این بیت را از او ثبت کرده است:

به روز وصلت از آن خاطر غمین دارم که دشمنی چو فراق تو در کمین دارم

۴. شاه صفی‌الدین محمد برادر شاه قوام‌الدین از شعراء و فضلا بوده و صاحب تذکره آتشکده درباره او چنین نوشته است:

سیدجلیل‌القدری است از طبقه نوربخشیه و به مزید فضل و تهذیب اخلاق مشهور آفاق بود، بعد از آن که برادرش قوام‌الدین به قصاص خون امیدی کشته شد انزوا اختیار کرد و به شرف طواف بیت‌الله مشرف گردیده مراجعت نمود. این رباعی از اوست:

هرگز دل هیچکس میازار صفی تا بتوانی دلی بدست آر صفی  
سرشته همین است نگهدار صفی زنهار صفی هزار زنهار صفی

۵. شاه قاسم بن شاه قوام‌الدین که از جمله شعرا و نویسندگان بوده است و صاحب تذکره هفت اقلیم اشعاری از او ذکر کرده که از آن جمله است:

در خیر محض جز نکویی ناید خوش باش که عاقبت نکو خواهد شد

ر.ک: محمد معین. فرهنگ فارسی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸)، ج. ۶، ص. ۲۱۵۲؛ عبدالعزیز جواهرکلام،

مشارالیه از لباس درویشی که سرمایه عافیت جاودانی است بیرون آمده، پا از حد خود بیرون نهاده به طریق پادشاهان عالی تبار و خوانین ذوی الاقتدار سلوک می نمود، شب و روز با سگ و یوز در شکار بوده، به طریق آکایره<sup>۲۰</sup> و قیاصره<sup>۲۱</sup> حجاب درآبواب<sup>۲۲</sup> بیوت<sup>۲۳</sup> خود نصب کرده، ایشان هیچ فردی از افراد انسانی را نمی گذاشتند که بشه مجلس او درآید، و از هرکس که اندک کاری مژعی طبع او نبود سر می زد، جمعی را شب بر سر او فرستاده به قتلش می آوردند.<sup>۲۴</sup>

شرح این واقعه در کتاب مجهول المؤلف تاریخ شاه طهماسب به گونه ای دقیقتر ثبت شده است که به روایت آن می پردازیم:

و چون عساکر نصرت مآثر شاه عالم پناه در حوالی طهران نزول نمود، به سمع مبارکش رسید که امیر قوام الدین نوربخشی که همیشه به لباس ژنده درویشی بوده و از آباء و اجداد او کشف و کرامات ظاهر می شده، حال وی از ژنده درویشی که خلعت حیات جاودانی است، برآمده، پا از حد خود بیرون نهاده داعیه پادشاهت (پادشاهی) برسر دارد، و به طریق پادشاهان عالی تبار و خواقین ذوی الاقتدار سلوک می نماید، شب و روز با سگ و یوز در شکارست، به طریق بزرگان کارخانجات<sup>۲۵</sup> و ملازمان و خزانه دارد، و کسی را قدرت نیست که به او سخن بگوید، یا داخل مجلس او شود، از هرکس که اندک کاری که مژعی طبع او نبوده باشد، در شب جمعی را بر سر او می فرستد تا او را به قتل آورند، و محمد زمان میرزای بدیع الزمان میرزای بایقرا<sup>۲۶</sup> را به خود متعلق ساخته الحال پادشاهند. چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار

۲۰. جمع کسری و معرب خسرو است، به شاهان ساسانی گفته می شد.

۲۱. جمع قیصر و منظور امپراتوران روم است.

۲۲. جمع باب و به معنی در و دروازه است.

۲۳. جمع بیت و به معنای خانه است.

۲۴. رک: احمد گلچین معانی، مجله یغما، ۱۷، (۸)، آبان ۱۳۴۳، ص. ۳۵۸.

۲۵. در قدیم دستگاههای کیمیاگری و داروسازی و جبه خانه و قورخانه و هرجایی را که جهت انجام کارهای عمومی دایر می شد کارخانه می گفتند و ریاست و نظارت آن بر عهده کارخانه آقاسی قرار داشت.

۲۶. بدیع الزمان میرزا فرزند سلطان حسین بن منصور بن بایقرا پسر عمر شیخ فرزند امیر تیمور است، که بعد از پدر مدتی با برادر کهنتر خود در حال معارضه بوده و سپس به خدمت شاه اسماعیل صفوی رسیده و چندی در تبریز ساکن بوده و سرانجام به مرض طاعون از جهان رفته است.

از استماع این سخنان شاه دین‌پناه را رنگ از رخسار برافروخته گردید، فرمود که گناه برگردن او اثبات باید کرد، و او را علاج باید کرد، که اگر ما را سفری در طرف روم یا خراسان پیش آید، این جماعت ابله ایران را برهم خواهند زد. و چون اردوی گردون شکوه در حوالی امامزاده واجب‌التعظیم فرود آمدند، این خبر به شاه‌قوام‌الدین نوربخشی رسید، واهمه مرشد در دلش به هم رسیده حالش متغیر شد.

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

پس با محمدزمان بن بدیع‌الزمان مصلحت دید، آن مُتَن ناپاک گفت برابر نمی‌رویم، و در قلعه خود حصار می‌شویم. و حصار تمام از آجر پخته از برای یاغیگری ساخته بودند، گفت لشکر خود را از شهر بیرون می‌بریم، و در آن حصار به قلعه‌داری مشغول می‌شویم. شاه قوام‌الدین این تدبیر را نیکو ندانست، گفت حال ما با شاه دین‌پناه بر نمی‌آییم. امروز به خدمت آن شهریار می‌رویم و زبان به چالپوسی می‌کشاییم، و شاه صاف اعتقاد است، و من شهرت به سیادت کرده‌ام، او جرأت نمی‌کند که مرا بکشد، پس پیشکش برداشته اراده مکر و حيله نمود، اما محمدزمان جرأت آمدن نکرده و از واهمه سوار شده به جانب کاشان گریخت، و چون شاه قوام‌الدین به بارگاه شاه عالم‌پناه آمده شاه هیچ بر روی او نیاورده، او را بر جمیع امرا و سادات و موالی و اهالی مقدم نشانید، مردم طهران و ری چون سالها بود که لگدکوب ظلم او بودند، جانها به لب و کارد به استخوان ایشان رسیده بود، از وی شکوه کردند. بار اول جناب قاضی محمد<sup>۲۷</sup> ولد قاضی شکرالله که از بزرگان زمان و [به] مزید ادراک و شیرین کلامی ممتاز [بود] به تکلم درآمده، گفت ای شاه قوام‌الدین شما پادشاهید یا درویش؟ در جواب گفت من درویشم، حضرت قاضی گفت پس سبب ساختن قلعه و جمع آوردن جُبه و جوشن چیست؟ او سکوت اختیار کرد، مردم شکوه‌چی فریاد برآوردند که کاری که

۲۷. قاضی محمد که از ملازمان شاه‌طهماسب بود طبع شعر هم داشته و رهی تخلص می‌کرده است. به مناسبت صلح شاه‌طهماسب و سلطان سلیمان عثمانی چنین سروده است:

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| پادشه روم و شه کامکار     | صلح چو کردند به هم اختیار  |
| از پی تاریخ گرفتم قلم     | تازه شد از کلک رهی این رقم |
| مُنهی اقبال درین کهنه دیر | غلغله افکند که الصلح خیر   |

میرزا محمد طاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، به تصحیح وحید دستگردی (تهران: [بی‌نا] ۱۳۱۷)،

تو کرده‌ای درین ایام بدتر از عید<sup>۲۸</sup> و مردم خراسان بوده است. مردم این دیار را به تو نه‌گیرانده بودند، قاضی اسامی مقتولان که به تیغ او کشته شده بودند، شمردن گرفت، چون به مولانا امیدی رسید، او منکر شد، شاه والاچه اینها را همه شنیده بود، فرمود که اگر شما او را به قتل نیاورده بودید، چرا املاک او را متصرف می‌شدید؟

در آن اثنا میرفیضی معرف اردوی شاه گفت: ترا باید سوخت که خلقی از دست تو در شکنجه و آزار بوده‌اند. بعد از گفتگوی بسیار که گناه بروی اثبات کردند، حسب الامر اعلی مقرر شد که او را دشت بسته نگاه داشتند، بعد از آن به اموال و اسباب او پرداختند، چندان ائاثه پادشاهانه بیرون آوردند که حساب آنرا ذوالجلال عالم بهتر داند، و از قضا در میان کتابات محضری قسمنامه به خط و مهر جماعتی پیدا شد که اصل آن خط محمدزمان میرزا بود، که جمعی از ناپاکان بی‌باک با شاه قوام‌الدین بیعت نموده بودند، که او را پادشاه خود دانند، و کتابتی دیگر به خط محمدزمان پیدا شد که از کاشان به او نوشته بود، و از او امداد طلبیده بود، و او در جواب کتابتی مُسَوَّده کرده بود که چون پادشاهت (پادشاهی) بر من قرار گیرد، ترا برداشته به جانب خراسان خواهم رفت، و خراسان را از جماعت قزلباش پاک ساخته به تو خواهم سپرد، چون این مکاتبات را به نظر شاه آوردند، فرمود که آن جماعت را که در آن کاغذ مهر کرده بودند، ده نفر را پیدا کردند و به قتل رسانیدند، بعد از آن فرمود تا از جهت شاه قوام‌الدین آن خلعتی که شاه جنت‌مکان سکندر شأن باباام انارالله برهانه از برای امیرحسین کیای چلوی<sup>۲۹</sup> سرانجام فرموده

۲۸. منظور عبیدالله‌خان ازبک است که در سال ۹۳۲ ه. ق. با شکست دادن لشکر شاه‌طهماسب بر خراسان چیره گشت.

۲۹. امیرحسین کیای چلاوی، پسرعلی‌بن لهراسب چلاوی است که از سوی آق قویونلوها مدتها حاکم فیروزکوه و دماوند و سمنان بود، به ری آمد و «الیاس بیک ایغوت اغلی» کارگزار شاه‌اسماعیل در آنجا را در کبودگنبد ورامین بگشت. شاه‌اسماعیل بدین موقع در قم بود، در اواخر زمستان به ری آمد و از آنجا راهی گل‌خندان شد که به تصرف چلاویان بود و آنجا و قلعه فیروزکوه را به تصرف درآورد، و قلعه استا مقرر امیرحسین کیا را نیز بگشود. امیرحسین در سال ۹۰۹ ه. ق. خود را تسلیم شاه‌اسماعیل کرد. (ر.ک: تهران در گذشته و حال، ص. ۱۱۸)، به نوشته عالم‌آرای عباسی و احسن‌التواریخ روملو، شاه‌اسماعیل فرمان داد مرادبیگ جهانشاهلو، از همدستان امیرحسین را، سربازانش زنده کباب کردند و خوردند. (زندگانی شاه عباس اول، ج. ۲، ص. ۴۷۰). ظاهراً این مجازات وحشیانه نفرت‌انگیز، از دوره حکومت مغول و تیمور به یادگار مانده و به واسطه شاه‌اسماعیل اول به شاه‌عباس اول نیز رسیده است، آدمخواران شاه، طبقه‌ای از جلادان به شمار می‌رفتند.

بود، بیاوردند، آن قفل آهن را حاضر ساختند و او را بدان قفل جای دادند و سپرد که چون محمدزمان نمک به حرام را به دست آوریم او را نیز مونس او خواهیم کرد، و در میدان قزوین هر دو را به خلعت آتش ممتاز خواهیم نمود تا عالمیان را تنبّه شود.

اما چون خبرهای این چنین به محمدزمان رسید، چون حاکم کاشان بود. کدخدایان را طلب نموده اول به خوشی و آخر به جبر در عرض سه روز دو هزار تومان به وصول رسانیده که می خواهیم به بابوس مرشد روم، و دست خالی نباشم، و در شب با جمعی از معتمدان خود فراری شده از راه یزد به جانب کرمان و از بم به طرف مکران رفته و از آنجا عزم ولایت هندوستان نمود<sup>۳۰</sup>، و شاه دین پناه امر فرمود که شخصی بروید به جانب کاشان و او را بیاورد که درین وقت عریضه رعایای کاشان رسید، و چون شاه دانست که آن سگ بدررفته جمعی را از طرفین به طلب او فرستاد که شاید او را به دست آورند، چون از او اثری ظاهر نشد، روانه به جانب قزوین شدند.<sup>۳۱</sup>

حسن بیگ روملو بقیه ماجرا را چنین روایت کرده است:

... بر سر تحقیق قتل مولانا امیدی آتش غضب شاهی در حرکت درآمده فرمودند که مشعل بر محاسن او داشتند. آنگاه مشارالیه به گفتن کلمه مبارکه یا علی تلفظ نمود، شاه جمجاه پس از استماع این اسم مبارک فرمود که مشعل را برداشته دیگر مزاحمش نشوند و او خود را به خانه قاضی جهان انداخته چند مدت در آنجا می بود. پس از آن او را به قلعه النجق<sup>۳۲</sup> فرستادند و در آنجا فوت شد. این رباعی بعد از واقعه مشعل از طبع او سرزده:

فریاد و فغان که مذهب و کیش نماند

وز جور فلک غنی و درویش نماند

تا آتش قهر روی زردم را سوخت

از ریش بروی من بجز ریش نماند<sup>۳۳</sup>

۳۰. محمدزمان بن بدیع الزمان میرزای سلطان حسین بایقرا، چون به هند رفت لشکری جمع آورد و با همایون شاه جنگید و شکست خورده دستگیر و محبوس شد، ولی بعداً موفق به فرار شد و به ایران بازگشت و پناه به شاه طهماسب آورد و نامه نوشت و معذرت خواهی کرد و شاه طهماسب در طبس او را به خدمت پذیرفت و خلعت داد و نوازش کرد و از سر جرمش گذشت.

۳۱. احمد گلچین معانی، ص. ۳۵۶.

۳۲. نزدیک نجوان.

۳۳. ر.ک: احمد گلچین معانی، ص. ۳۵۸.

## ● بنای برج و باروی تهران

وجود باغها و بستانها و آب فراوان و زیبایی و صفای تهران، نظر شاه طهماسب را به خود جلب و هرازچندی که به قصد زیارت و شکار به این منطقه می آمد سری نیز به تهران می زد و در آنجا به استراحت می پرداخت.

در آن زمان عثمانی ها در باختر و ازبکها در شمال خاوری، هر وقت فرصتی به دست می آورند به ایران حمله کرده و شهرهای خراسان و آذربایجان را مورد تاخت و تاز قرار می دادند. به شرحی که در پیش گذشت، شاه طهماسب ناگزیر باید پایتخت را به قزوین منتقل نماید، و احتمالاً همین امر او را بر آن داشت که بعد از قزوین، به فکر پایگاه و تکیه گاه دیگری بیافتد، و چون تهران در معبر مازندران، گرگان، خراسان و آذربایجان موقعیت سوق الجیشی مناسبی داشت، و از طرفی مردم شیعی مذهب آن از طرفداران خاندان صفویه بودند، مصمم شد تا برج و بارویی بر آن ساخته تا در صورت ضرورت پایتخت را موقتاً از قزوین به آنجا منتقل کند، بنابراین در سال ۹۶۱ ه.ق. دستور داد بارویی دور شهر بنا کرده و به عدد سوره های مبارکه قرآنی یکصد و چهارده برج بر آن بارو قرار دادند، شرح این رویداد را وقایع نگاران در تألیفات خود چنین ثبت کرده اند:

این شهر که الان مقر خلافت عظمی است، در زمان شاه طهماسب صفوی ابن شاه اسماعیل به واسطه کثرت میاه و اشجار و مکانتی که داشت، محل توجه شده، شاه طهماسب در سنه نهصد و شصت و یک حکم کرد بارویی دور او بنا نمودند که شش هزار گام دوره او بود و به عدد سور مبارکه قرآنی صد و چهارده برج بر بارو قرار دادند، و در هر برجی یک سوره از سور قرآن مجید دفن کردند. چهار دروازه برای شهر ساختند و خندق دور بارو اتصال یافت به اراضی رمل زار.<sup>۳۴</sup>

رضاقلی خان هدایت در تاریخ روضة الصفای ناصری (ملحقات روضة الصفای)

نوشته است:

بعد از خرابی ری بازماندگان این نواحی به طهران جمع شدند و سکونت گزیدند و رفته رفته از اجتماع خلایق صورت آبادی گرفت و خلایق متفرقه در

آن ساکن شدند، تا در دولت صفویه شاه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی که دارالملکش شهر قزوین بود، از این سبب که جد اعلای آن سلسله علیه سید حمزه در جوار جناب سید عبدالعظیم حسنی نورالله مرقده مدفون بود و گاه گاه به زیارت آن مرقده مطهره آمدی، و در حوالی طهران نخجیر و شکار کردی، به آبادی طهران رغبت کرد، و برج و باروی متین بر آن شهر بیفزود و حکومت آن را به دولت خراهان خود تفویض نمود.<sup>۳۵</sup>

محمد باقر بن مولی محمد اسماعیل بن عبدالعظیم بن محمد باقر مازندرانی طهرانی در کتاب روح و ریحان یا جنة النعیم در تاریخ شاه عبدالعظیم می نویسد:  
شاه طهماسب که پایتخت و مرکز سلطنت او قزوین بود گاهی برای زیارت جدش امامزاده حمزه و همچنین حضرت عبدالعظیم در ری می آمد و چون طهران و مهران که دو قریه در دامنه شمالی کوه شمیران شکارگاه خوشی بود برای همین نکته چندین بار در این محل اقامت می نمود و در نتیجه همین توجه شهریاری، به ساختن حصار و باروی طهران فرمان داد و فی الحقیقه شالوده آبادانی این شهر برحسب دستور شاه طهماسب مذکور ریخته گردید.<sup>۳۶</sup>

زیبایی و صفای شهر، زیارت مرقده امامزاده حمزه (ع) در ری و توجه و علاقه شاه صفوی به نخجیر و شکار در حوالی تهران را نمی توان دلیل واقعی برپا داشتن حصار تهران دانست. دلیل آن چه بود؟ آیا باید پاسخ را در تغییر تدریجی شیوه خانه سازی که مدتی بود آغاز شده بود و به ایجاد خانه هایی در روی زمین منجر شده بود که به «حمایت» و «مراقبت» قدرت حاکم نیاز داشتند جستجو کرد، یا در تمایل به احداث شهری عادی با تشویق ساخت و ساز چنین خانه هایی از طریق ایجاد امنیت در سایه یک حصار؟ به نظر می رسد دلیل اول قابل قبول تر است. تهران به تدریج از روستایی کوچک به مجتمعی بزرگ مبدل شد، و برای جمعیت جدید، شهری لازم بود که با انتظاراتشان سازگارتر باشد. آنها شهری می خواستند با خانه های معمولی، تسهیلات و امکانات لازم شهری و حصار که از شهر حفاظت کند. قدرت حاکم نیز در این امر نفع داشت، چرا که

۳۵. رضاقلی خان هدایت، تاریخ روضة الصفاى ناصری (تهران: [بی نا]، ۱۳۳۹ ه. ق.)، ج. ۹، ص. ۱۹۷.

۳۶. محمد باقر بن اسماعیل واعظ کجوری، جنة النعیم، نقل در عبدالمزیز جواهر کلام، ص. ۷۴.



دورنمای شهر تهران با برج و بارو و حصار شاه طهماسبی  
طبع از کتاب ایران: یعنی دیور



به این ترتیب می توانست از مردم بهتر مالیات بگیرد و آنان را بهتر زیر نظر داشته باشد. به یقین دوازده محله تهران، که با مجموعه گسترده و پراکنده شهر که از خانه‌ها، باغها و بستانهای محصور و تودرتو تشکیل می شد، احتمالاً همخوانی داشت نیز تغییر چهره داد و به محله‌های جدید تبدیل شد. نباید شک داشت که این محله‌ها که مطابق عرف ساخته شده بود دیگر همان محله‌های قبلی را دربر نمی گرفت و مسلماً اکثر آنها به اسامی دیگری نامیده می شدند. تنها محله قدیمی تهران که نامش در متون قدیمی آمده ساران است که امروز از نام و نشانش چیزی باقی نمانده است.<sup>۳۷</sup>

با آن که حدود باروی شاه طهماسبی دقیقاً مشخص نیست، اما ممکن است حدود تقریبی آن را به شرح زیر تعیین نمود:

۱. در سمت جنوب، خیابان مولوی.
۲. در جانب مشرق، نزدیک خیابان ری.
۳. در سمت مغرب، نزدیک خیابان وحدت اسلامی (میدان شاهپور سابق).
۴. در طرف شمال، نزدیک خیابانهای امیرکبیر (چراغ برق سابق) و خیابان امام خمینی (سپه سابق).<sup>۳۸</sup>

برجها در ۵۳ گام فاصله با یکدیگر بدین شرح پدید آمدند :

- سمت جنوب، ۴۰ برج
- سمت مشرق، ۲۱ برج
- سمت مغرب، ۲۲ برج
- سمت شمال، ۳۱ برج.<sup>۳۹</sup>

۳۷. ر.ک: شهریار عدل، «باغ مسکونی...»، ص. ۱۷۰.

۳۸. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، «ارگ تهران». اطلاعات ماهانه، (۹) آذر ۱۳۳۰، ص. ۲۶-۲۷.

۳۹. ناصر تکمیل همایون، تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران، (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۷۷)، ج. ۱، ص. ۴۹.

## ● دروازه‌های تهران

تهران در عهد شاه طهماسب اول چهار دروازه در چهار جهت به شرح زیر داشت:

۱. دروازه جنوبی شهر، که به نام دروازه حضرت عبدالعظیم یا دروازه اصفهان خوانده می‌شد و در جهت شمالی خیابان مولوی، ابتدای بازار دروازه یا بازار حضرتی قرار داشت.

۲. دروازه شمالی شهر، که به دروازه شمیران شهرت داشت و در جلوی پامنار کنونی واقع بود.

۳. دروازه غربی شهر، که دروازه قزوین نام داشت و در مدخل بازارچه قوام‌الدوله در حدود میدان شاهپور سابق و وحدت اسلامی امروز قرار داشت.

۴. دروازه شرقی شهر، که دروازه دولاب نام داشت و در مدخل بازارچه نایب‌السلطنه واقع بود.<sup>۴۰</sup>

به طوری که می‌نویسند به علت این که خاک خندق کفایت ساختن قلعه و برجها را نمی‌کرد، زیرا جنس خاک در بعضی قسمت‌ها، شن و سنگ بود، از پنج محل در داخل بارو خاکبرداری کردند. اسامی محله‌های پنجگانه از قرار زیر است:

۱. چال میدان در شمال بقعه سیداسماعیل.

۲. چال حصار در محله سنگلج.

۳. گود زنبورک‌خانه واقع در شمال خیابان مولوی امروز.

۴. گود دروازه محمدیه در محله پای قاپوق یا میدان اعدام یا محمدیه و به عبارتی میدان خیام امروز.

۵. گود فیلخانه در محله دروازه قزوین قدیم در حدود بازارچه قوام‌الدوله.

## ● نخستین معمار تهرانی

در متون دوره صفوی اشاره‌ای به یکی از معماران هم‌عصر شاه طهماسب که

بی‌تردید در ساختمان برج و باروی شهر شرکت داشته، شده است. سام میرزا در تحفه سامی در معرفی یکی از شاعران دوره شاه‌طهماسب به نام حافظی تهرانی می‌نویسد:

«پدرش از معماران تهران و از خانواده‌ای فقیر بود.» این بیت از اوست:

زلف خَم در خَم او دیدم و از کار شدم

باز در سلسله عشق گرفتار شدم<sup>۴۱</sup>

پیشکش  
راد" به تهرستان  
www.tabarestan.info

### ● بزرگان تهران

در نیمه نخست قرن دهم ه.ق. طبقات عالی جامعه تهران را بزرگزادگان، کدخدایان، رؤسا، ثروتمندان و دیوانیان، خطیب تهران و ملاها، دست‌کم یک طبیب، یک منجم، یک تاجر و یک صراف تشکیل می‌داده‌اند. شهر حداقل دو مکتب و اگر نه یک خوشنویس، دست‌کم یک نسخه‌نویس داشته است. به حضور یک عطار شاعر نیز اشاره رفته است.<sup>۴۲</sup>

### ● بناهای دوره شاه‌طهماسب در تهران

شاه‌طهماسب در محله بازار که از قدیمی‌ترین محلات تهران به شمار می‌رود، و به احتمال قوی از دیرباز مرکز دادوستد شهر بوده، بازارهای سرپوشیده احداث نمود. روایت امین احمدرازی چنین است:

«تهران در زمان فرمان‌فرمای ایران شاه‌طهماسب صفوی به زینت باره و زیور اسواق<sup>۴۳</sup> آراسته گردید.<sup>۴۴</sup>»

۴۱. سام میرزای صفوی، تحفه سامی، به تصحیح وحید دستگردی، ضمیمه سال شانزدهم مجله ارمغان (تهران: ۱۳۱۴)، ص. ۱۶۴.

۴۲. شهریار عدل، «باغ مسکونی...»، ص. ۲۳.

۴۳. جمع سوق، به معنای بازارها.

۴۴. امین احمد رازی، هفت اقلیم، به تصحیح جواد فاضل (تهران: علمی بی‌تا) نقل در حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، ص. ۱۳۶.

## حمام، تکیه و مدرسه خانم

به دستور خواهر شاه طهماسب نیز در شهر تهران، حمام و تکیه و مدرسه‌ای بنا کردند که به سبب نام بانی آن به حمام، تکیه و مدرسه خانم شهرت داشت. مدرسه تا زمان اشغال تهران توسط افغانها، دایر بود و توسط آنها ویران شد. بعدها در دوره قاجاریه صاحب‌دیوان<sup>۴۵</sup> در جای آن حسینه‌ای بنا کرد.<sup>۴۶</sup>

## ۳. تهران در دوره شاه اسماعیل دوم

شاه طهماسب اول در دوران زندگانی از زنان متعدد خویش، دارای دوازده پسر شد. ولی سه پسرش در زمان حیات او درگذشتند. با این که نه پسر داشت از تعیین ولیعهد خودداری می‌کرد، ولی در سالهای آخر پادشاهی به حیدر میرزا چهارمین پسر خود توجه خاص نشان می‌داد و غالب امور کشوری به دستکاری وی انجام می‌گرفت.

در سال ۹۸۲ ه. ق. دو سال پیش از مرگ شاه، اختلاف سران قزلباش بر سر تعیین جانشین او بالا گرفت.<sup>۴۷</sup> سران طایفه استاجلو به شدت با جانشینی اسماعیل میرزا که در

۴۵. میرزا فتحعلی خان ملقب به «صاحب‌دیوان» و «وزیر نظام»، پسر دوم حاجی میرزا علی اکبر قوام‌الملک و داماد فتحعلی شاه (شوهر خرم‌بهار خانم «احترام‌الدوله» دختر چهل و چهارم فتحعلی شاه) و نوه حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی صدراعظم آقامحمدخان و فتحعلی شاه بود که در سال ۱۲۳۶ ه. ق. در شیراز متولد شد و در سال ۱۳۱۴ ه. ق. در سن ۷۸ سالگی درگذشت و در مشهد در حرم حضرت رضا (ع) مدفون گردید.

۴۶. ر. ک: حجت بلاغی. تاریخ تهران، ج. ۱. بخش موقوفات بانوان، ص. ۱۴۱. به نظر می‌رسد بناهای یادشده به دستور پریخان خانم، دختر دوم شاه طهماسب اول، که زنی زیرک، هوشمند و حيله‌ساز و مدبر بود و شاه به او علاقه مخصوصی داشت و در بیشتر امور کشوری با او مشورت می‌کرد ساخته شده باشد. ۴۷. از اواخر دوره شاه طهماسب اول تدریجاً از ایمان و اخلاص روحانی طوایف قزلباش به مرشد کامل یا پادشاه صفوی کاسته می‌شد و علاقه به مقامات دنیایی و تحصیل جاه و مقام جای آن را می‌گرفت. هرچه با تمدن و فرهنگ و مختصات فکری و روحی ایرانیان آشناتر می‌شدند، بنیان تعصبات «صوفیانه» و معتقدات اوهاام‌آمیز ایشان سست‌تر می‌شد. کم‌کم حرص و آز و دلبستگی به مقامات دولتی رشته اتحاد و اتفاق آنها را گسست.

قلعه قَهقهه<sup>۴۸</sup> زندانی بود مخالفت می کردند.<sup>۴۹</sup>

با مرگ شاه طهماسب اول در پانزدهم صفر سال ۹۸۴ ه. ق. حیدر میرزا که در بالینش منتظر مرگ وی بود، تاج سلطنت بر سر نهاد و شمشیر شاهی بر کمر بست و خود را شاه خواند. با آن که وصیت نامه ای به مهر شاه دایر بر ولیعهدی خود در دست داشت اما نتوانست از حرمخانه خارج شود و به هواداران خود ملحق گردد، زیرا کشیکچیان طوایف روملو، افشاریه و بیات که از طرفداران اسماعیل میرزا بودند از خروج او از حرمخانه جلوگیری و یک روز پس از مرگ شاه طهماسب، او را به قتل رساندند. اسماعیل میرزا پس از نوزده سال و ششماه و بیست و یک روز که در قلعه قهقهه زندانی بود به کمک هواخواهانش به سلطنت رسید. وی برادران خود را یکی پس از دیگری به قتل رسانید، و سپس به شاهزادگانی که دور از پایتخت بودند پرداخت.<sup>۵۰</sup>

### ● قتل سلطان حسن میرزا در تهران

شاه اسماعیل دوم از دودمان صفوی تنها محمد میرزا برادر بزرگ خود که با وی از

۴۸. از قلعه های استوار آذربایجان، در ناحیه یافت از اعمال قزاقه داغ، بر فراز کوهی بلند از سنگ ساخته شده بود. از دامنه کوه تا فراز قلعه راهی تنگ و سربالا به طول نیم فرسنگ بود که یک تفنگچی به آسانی می توانست از آن دفاع کند. این قلعه به سبب استحکام فوق العاده آن، زندان سیاسی پادشاهان صفوی به شمار می رفت و غالباً مقصران سیاسی و شاهزادگان را که مورد بدگمانی و بی مهری شاه واقع می شدند، در آنجا حبس می کردند.

۴۹. دلیل مخالفت سران استاجلو با این شاهزاده که به سبب اخلاق ناپسند و قصد طغیان و سرکشی بر علیه پدر از سال ۹۶۴ ه. ق. در قلعه قهقهه زندانی شده بود، این بود که به دستور او در سال ۹۷۹ ه. ق. چندین شمش طلا و نقره از خزاین شاهی که در این قلعه نگهداری می شد به سرقت رفت. همچنین شاهزاده با زن یکی از ملازمان حسن بیگ استاجلو، روابط عاشقانه برقرار کرده بود، که موجب خشم حسن بیگ شد و چنان مشتبه به او زد که دو دندان جلوی او در دهان افتاد. همین امر سبب برکناری حسن بیگ شد. ر. ک: زندگانی شاه عباس اول، ج. ۱، ص. ۲۹.

۵۰. در منظومه فتوح العجم از جمالی بن حسن شوشتری که در سال ۹۹۴ ه. ق. نه سال پس از مرگ شاه اسماعیل دوم، به رشته نظم درآمده تصریح شده است که چون شاه اسماعیل به مذهب تسنن گرویده بود، میرزا مخدوم شریفی شیرازی را که مشوق او در این کار بود، به صدارت برگزید، او شاه را به کشتن شاهزادگان صفوی برانگیخت. ر. ک: زندگانی شاه عباس، ج. ۱، ص. ۴۵.

یک مادر بود با فرزندان او زنده گذاشت. در کشتن آنها نیز از این جهت تأمل کرد که مادرش به محمد میرزا و فرزندان وی علاقه بسیار نشان می‌داد و ظاهراً در کشتن آنها از مادر شرم داشت ولی عاقبت بدخواهی خود را درباره آنان نیز ظاهر کرد و دستور قتل سلطان حسن میرزا فرزند محمد میرزا را صادر کرد.<sup>۵۱</sup> حسن بیگ روملو این واقعه ننگین را چنین روایت کرده است:

در این اوقات فرخنده ساعات، اردوغدی خلیفه تگلار حاکم ری مقید گردید شاه عالم پناه، از قورچیان<sup>۵۲</sup> عظام چهل و چهار سوار که امیرزاده‌های اویماقات<sup>۵۳</sup> بودند به سرعت تمام به طرف تهران فرستاد که سلطان حسن میرزا را به قتل آورند. آن قورچیان بیست و دو از یک طرف و بیست و دو از یک طرف طناب را در گردن آن شاهزاده مظلوم کردند و او را مقتول گردانیدند.<sup>۵۴</sup>

محمد حسن خان صنیع الدوله گزارش این قتل را با تفصیل بیشتری به رشته تحریر درآورده است. در گزارش او چهل و چهار سوار مسلح مأمور اجرای حکم، به چهل هزار نفر افزایش یافته است. روایت او چنین است:

... شاه طهماسب بعد از انقلاباتی که در مازندران روی داده بود، نبیره خود سلطان حسن میرزای مزبور را به حکومت مازندران فرستاد، چون شاه اسماعیل ثانی و پدر سلطان حسن میرزا از یک مادر بودند و شاه اسماعیل را فرزندی نبود، سلطان حسن میرزا به داعیه و لیعهدی از مازندران به تهران آمد، اگرچه شاه اسماعیل قصد اعدام او را داشت اما به ملاحظه این که پدر او محمد میرزا حاکم فارس بود و عباس میرزا برادر او حکومت خراسان داشت در قتل او

۵۱. شاه اسماعیل دوم در سال ۹۸۵ ه. ق. صاحب پسری شد و پس از تولد او تردیدش در کشتن محمد میرزا و سایر فرزندان او از میان برخاست. ولی پیش از آن که عباس میرزا در هرات و محمد میرزا در شیراز کشته شوند، شاه اسماعیل دوم از میان برداشته شد. رک: زندگانی شاه عباس، ج. ۱، ص. ۴۸. ۵۲. سلاح‌دار.

۵۳. جمع اویماق به معنی قبایل.

۵۴. حسن روملو، احسن التواریخ (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹)، نقل در ناصر تکمیل

همایون، ص. ۵۵.

دست نگاه می‌داشت. سلطان حسن میرزا عریضه به قزوین فرستاده از ورود خود به تهران اعلان نمود. شاه اسماعیل در جواب نوشت که در تهران بمان تا والده من از قم برسد و با او به قزوین بیایی. سلطان حسن میرزا از ولیعهدی مأیوس و از حکمرانی مازندران محروم مقیم تهران بود. چون شاه اسماعیل ثانی ترویج مذهب تسنن می‌نمود علما و امرای شیعه را با او نفاق حاصل شده و تباینی در آرای امرا پدید آمده به عرض شاه رسانیدند که به واسطه عدم تعصب شما در مذهب امامیه می‌خواهند شما را به قتل رسانند و سلطان حسن میرزا را پادشاه کنند. شاه اسماعیل ثانی کوسه علیقلی ترکمان را با چهل هزار قورچی [۱] به قتل سلطان حسن میرزا فرستاد. شاهزاده بعد از وصول قورچیان به تهران، در را بسته به بام خانه رفته به مدافعه پرداخت. کوسه علیقلی نزدیک خانه آمده قرآنی به دست گرفته قسم خورد که شاه ما را به طلب شما فرستاده، شاهزاده قبول نموده درگشود، ایشان داخل شده او را کشتند. این شاهزاده اوقات اقامت در تهران به خواندن کتب و گفتن شعر مشغول بود و این رباعی از اوست:

رویت که زیاده لاله می‌روید از او

از تاب شراب ژاله می‌روید از او

دستی که پیاله‌ای زدست تو گرفت

گر خاک شود پیاله می‌روید از او ۵۵

#### ۴. تهران در عهد شاه عباس اول

بیرحمی و خونخواری شاه اسماعیل دوم و قساوتی که در کشتن شاهزادگان صفوی نشان داد، و اظهار علاقه او به مذهب تسنن و تخفیف علمای شیعه، مردم ایران و سران قزلباش و حتی دوستان و هوادارانش را از او بیزار و متنفر ساخته بود. سرانجام سران بزرگ با دستیاری خواهرش پریخان خانم در کشتن او همدستان شدند و در شب یکشنبه

سیزدهم رمضان سال ۹۸۵ ه.ق. به روایتی با آغشته کردن جبهای فلونیا<sup>۵۶</sup> که شاه به آن معتاد بود، به سمی مهلک او را مسموم کردند. به روایت دیگر هفت نفر از سرداران، چادر به سر کردند و به دستکاری خواهرش در خوابگاه او را به قتل رساندند.<sup>۵۷</sup>

پس از مرگ شاه اسماعیل پریخان خانم سرداران را به اتحاد دعوت کرد و مشورت برای انتخاب شاه آغاز شد. سرانجام به اتفاق با پادشاهی سلطان محمد میرزا به شرط آن که فقط به عنوان شاهی قناعت کند و زمام امور در دست پریخان خانم باشد توافق شد و وثیقه نامه‌هایی نوشتند و مهر کردند و در بیست و پنجم رمضان همان سال او را که در شیراز بود به سلطنت برگزیدند.<sup>۵۸</sup>

در سال ۹۸۹ ه.ق. علیقلی خان شاملو و ایل او سر از اطاعت شاه باززده و خطبه و سکه به نام عباس میرزا که در آن هنگام در هرات حکومت می‌کرد زدند، و با یاری مرشد قلی خان استاجلو، عباس میرزا در ماه ذی‌حجه سال ۹۹۶ ه.ق. در هنگامی که بیش از هفده سال نداشت به پادشاهی نشست و شاه محمد خدا بنده پدرش نیز به پادشاهی فرزند خود گردن نهاد.<sup>۵۹</sup>

### ● شاه‌عباس در تهران

محمد حسن خان صنیع‌الدوله اولین حضور شاه‌عباس اول را در تهران در سال ۹۹۵

ه.ق. ذکر کرده و نوشته است:

شاه‌عباس در تهران پدر خود را که به اشاره مرشد قلی خان حبس کرده بود احضار نمود، نهایت حرمت نمود و در این شهر مجلس عیش چیده بعد با پدر به قزوین رفت.<sup>۶۰</sup>

۵۶. فلونیا ترکیبی از تریاک و بنگ و مواد مخدر دیگر بود که به صورت حب می‌ساختند و در قوطی خاص همیشه برای شاه آماده می‌کردند. ر.ک: نصرالله فلسفی، ج. ۱، ص. ۵۴.

۵۷. ر.ک: همان، ص. ۵۷-۵۳.

۵۸. ر.ک: همان، ص. ۵۹-۶۱، محمد جواد مشکور. تاریخ ایران زمین، ص. ۲۷۳.

۵۹. ر.ک: همان، ص. ۲۷۴.

۶۰. ر.ک: محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، ج. ۱، ص. ۵۹۶. لازم به ذکر است که این واقعه با حقایق



## ● بیماری شاه‌عباس در تهران

هنگامی که شاه‌عباس در قزوین بود، عبدالمؤمن خان از یک شهر مشهد را محاصره کرد، و آن حدود را تحت تاخت و تاز و قتل و غارت خود درآورد. شاه‌عباس در سال ۹۹۸ ه.ق. به جانب مشهد رهسپار شد و در مسیر خود به تهران رسید، از بخت بد در این شهر در اثر زیاده‌روی در خوردن میوه و یا به سبب آب و هوای نامساعد تهران، دچار نوبه و تب شد و بستری گردید و ناخوشی او بیش از پنجاه روز به طول انجامید، و به همین دلیل لشکریان او متفرق شدند و در صفوف مقدم سپاه او که در بسطام انتظار او را می‌کشیدند بیماری وبا شیوع یافت. اهالی خراسان که این دو خبر را شنیدند مأیوس شده و از بکان شهر مشهد را به تصرف درآورده و غارت نمودند و بسیاری از سربازان قزلباش پادگان مشهد را کشتند و حتی در روضه مطهره حضرت رضا علیه‌السلام، به امر عبدالمؤمن خان جماعتی از سادات را شهید کردند، و نیز شهر سبزوار در سال ۱۰۰۲ ه.ق. به دست آن قوم وحشی افتاد و در آن شهر نیز قتل عام مشهد تکرار شد، چنان که زنهارا با اطفال شیرخوار که روی سینه ایشان قرار داشتند به قتل رسانیده و بسیاری از آنها را به ضرب شمشیر دوپاره نمودند.

به هر تقدیر شاه‌عباس در تهران به معالجه پرداخت و چون از اطباء مأیوس شد به آستانه حضرت عبدالعظیم (ع) پناه برد و بهبودی یافت. به این خاطر شاه‌عباس قسم خورد که دیگر قدم به تهران نگذارد.

بیماری شاه‌عباس بیشتر باعث بی‌نظمی و اغتشاش مملکت شده و مدتها کار شاه را از جهت کشورآرایی و انتظامات به عقب انداخت و بدین واسطه شاه‌عباس پس از

---

→ تاریخی مطابقت ندارد، زیرا به طوری که نوشته‌اند شاه‌عباس تا شوال ۹۹۶ ه.ق. در خراسان بود و در همان ماه عازم پایتخت شد، امیران قزلباش که در قزوین بودند با تسلیم شهر به شاه‌عباس مخالفت کردند. حاکم قزوین که از حرکت شاه محمدخدا بنده به سوی پایتخت مطلع شده بود، صلاح خویش را در آن دید که هر یک زودتر به قزوین برسند شهر را به او تسلیم کنند. شاه‌عباس زودتر رسید و با رسیدن شاه محمدخدا بنده، مجلسی در عمارت چهل ستون قزوین آراستند و شاه‌محمد خود را خلع و تاج شاهی را بر سر پسر گذاشت. ر.ک: نصرالله فلسفی، ج. ۱، ص. ۱۷۱.

بهبودی مدتی اوقات خود را صرف رفع اغتشاش و دفع آشوب کشور نموده و با زحماتی زیاد مجدداً مملکت را امنیت داده و آرامش بخشید.

از حسن اتفاق عبدالله خان از یک درگذشت و پسرش عبدالؤمن خان نیز به دست کسان خود کشته شد و شاه عباس توانست در اواخر سال ۱۰۰۵ ه.ق. به خراسان رفته و از بیکان را چنان شکستی دهد که مدتها خطه خراسان از شر آن متجاوزان در امان ماند.<sup>۶۱</sup>

### ● تهران از نظر نویسندگان عصر شاه عباس اول

امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم از تألیفات سال ۱۰۰۲ ه.ق. به وضعیت آب و کشاورزی در تهران پرداخته و چنین نوشته است.

«طهران به واسطه انهار جاریه و کثرت اشجار مثمره و باغات متنزه نظیر بهشت است.»<sup>۶۲</sup>

مجدالدین محمد بن ابیطالب حسینی حایری متخلص به مجدی، در کتاب زینت المجالس از آثار سال ۱۰۰۴ ه.ق. از آب و هوا، حدود شهر و محصولات زراعی آن سخن به میان آورده و نوشته است :

آب و هوای طهران از سایر ولایات ری نیکوتر است، در قدیم قصبه بوده و حضرت پادشاه مغفور در عمارت آن کوشید، بارویی بر او کشید که تخمیناً دورش یک فرسخ باشد و اکنون معمور و آبادان است. از ارتفاعاتش غله و میوه نیکو می آید و از آن جمله خربزه و انگور و انجیر او به غایت لطیف می باشد، اما خورنده آن از تب و لرز خلاص نگردد و در ولایت ری و با بسیار افتد.<sup>۶۳</sup>

۶۱. ر.ک: ابوالقاسم سبحان، تاریخ زندگانی شاه عباس کبیر (تهران: بنگاه مری، ۱۳۲۵)، ص. ۳۴-۳۵؛ محمدجواد مشکور، ص. ۲۷۵.

۶۲. امین احمد رازی، نقل در محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۵۹۴. لازم به ذکر است که فرهنگ معین سال خاتمه تألیف تذکره هفت اقلیم را ۱۰۰۲ ه.ق. و تاریخ تهران جواهر کلام ۱۰۱۰ ه.ق. ذکر کرده است.

۶۳. مجدالدین محمد حسینی، زینت المجالس (قم: [بی نا]، ۱۳۴۲) نقل در میرحسین یکرنگیان، جغرافیای تاریخی ری - تهران (تهران: [بی نا]، ۱۳۳۲)، ص. ۷.

## ● ایجاد چهارباغ تهران

شاه عباس اول با وجود آن که خاطره خوشی از تهران نداشت و این شهر هم مورد علاقه اش نبود، اما دستور داد طرح چهارباغی را در آن بریزند و چنارهای بسیاری در آن غرس کنند. به شرحی که در فصل پیش گذشت، این چهارباغ، پارک تیموری را دربرگرفت، و بعدها ارگ سلطنتی تهران در محل آن بنا شد.

حدود چهارباغ شاه عباسی تهران به روایت بانستان شناس<sup>۶۴</sup>، فقید سید محمد تقی مصطفوی چنین بوده است:

از طرف مشرق، تمام طول خیابان ناصر خسرو را باغ و چنارستان شاه عباسی تشکیل می داده است.

از طرف مغرب، به موازات خیابان ناصر خسرو و به همان اندازه تا محلی که خیابان خیام فعلی با خیابان پانزده خرداد (بوذرجمه‌وری سابق) تلاقی می کند و چهارراه گلوبندک را تشکیل می دهد.

در سمت شمال، از ابتدای خیابان ناصر خسرو تا خیابان خیام که در جنوب میدان توپخانه سابق واقع بود.

از سمت جنوب هم از انتهای خیابان ناصر خسرو تا چهارراه گلوبندک. درباره چهارباغ تهران با مختصر امعان نظری می توان اظهار نظر کرد که همین خیابان فعلی باب همایون که قبلاً کوچه ای بوده، و خیابان شرقی - غربی صوراسرافیل، و از آن طرف هم خیابان داور که منتهی به میدان پانزده خرداد (ارگ سابق)، و خیابان پانزده خرداد (بوذرجمه‌ری) می شود، چهارباغ یا چنارستان شاه عباسی را از هم جدا می کرده است.<sup>۶۴</sup>

## ● تعیین بیگلربیگی برای تهران و توابع

به طوری که محمد حسن خان صنیع الدوله در مرآت البلدان نوشته است، شاه عباس اول، نخستین پادشاهی است که برای تهران و بلوکات آن تا فیروز کوه بیگلربیگی معین

۶۴. نقل از هنر معماری در ایران، سخنرانی محمد تقی مصطفوی، رادیو ایران (برنامه دوم)، «برنامه فرهنگ ایران زمین»، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵.

کرد.<sup>۶۵</sup> جواهر کلام در تاریخ تهران به نقل از تاریخ صفویه، در شرح وظایف بیگلریگی‌ها می‌نویسد:

قسمت اعظم عایدات قلمرو خویش را صرف مخارج حکومتی خود می‌کنند و جز مبلغ مختصری به عنوان هدیه و پیشکش برای شاه نمی‌فرستند، ولی در عوض مکلفند که عده‌ای سپاه مجهز داشته باشند. این‌گونه حکام در حقیقت در مقر حکومت خویش سلطنت می‌کنند ولی مطیع فرمان پادشاهند. در ایران پانزده یا شانزده بیگلریگی می‌توان شمرد.<sup>۶۶</sup>

با مروری در مناصب درباری و دولتی حکومت صفوی، و این که امرای سرحد، یعنی امیرانی که در خارج از دولخانه شاهی خدمت می‌کردند به ترتیب اهمیت به چهار طبقه، ولات، بیگلریگیان، خانان و سلطانان تقسیم می‌شدند، و در ایران فقط چهار والی وجود داشت که عبارت بودند از:

اول والی عربستان، دوم والی لرستان فیلی، سوم والی گرجستان و چهارم والی کردستان، و سیزده ولایت را نیز بیگلریگیان اداره می‌کردند، و آن سیزده ولایت عبارت بودند از: قندهار، شروان، هرات، آذربایجان، ارمنستان، قراباغ، استرآباد، کوه کیلویه، کرمان، مرو شاهجهان و علیشکر، مشهد و قزوین. به نظر نمی‌رسد، تهران در عهد شاه عباس اول، از آن چنان اهمیتی برخوردار شده باشد که با ولایات سیزده گانه برابری نماید، اما محتمل است برای تهران و بلوکات آن تا فیروزکوه خان و یا سلطانی که عزل و نصب آنها در اختیار ولات و بیگلریگیان بود، تعیین و گمارده شده باشد.<sup>۶۷</sup>

#### ● جهانگردان در تهران عصر شاه عباس

در دهه آخر سلطنت شاه عباس صفوی دو نفر از جهانگردان خارجی از تهران دیدن کردند، و در مورد آن، هرچند مختصر اما شرح مفیدی به دست داده‌اند که به روشنی سیمای شهر را در دهه‌های دوم و سوم قرن یازدهم ه.ق. تصویر می‌کند.

۶۵. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۵۹۵.

۶۶. عبدالعزیز جواهر کلام، ص. ۷۹.

۶۷. ر.ک: نصرالله فلسفی، ج. ۲، ص. ۸۰۵.

## ● تهران از دیدگاه دلاواله

پی‌یترو دلاواله<sup>۶۸</sup>، جهانگرد ایتالیایی از معروفترین سیاحانی است که در سال ۱۰۲۶ هـ.ق. برابر ۱۶۱۷ م. به ایران مسافرت کرد. او در بازگشت از سفر مازندران به تهران آمد و مشاهدات خود را از این شهر چنین روایت کرده است:

... بالاخره ظهر روز چهارشنبه ششم ژوئن<sup>۶۹</sup>، یا کمی دیرتر در حالی که ده دوازده فرسخ راه پیموده بودم به شهری به نام تهران رسیدم که یک فرسنگ دورتر از مقبره یکی از مقدسین این اسلام واقع شده است.

شاه در همان حوالی توقف کرده بود، ولی وی در تهران خانه‌ای ندارد و هرگز بدآنجا پای نمی‌گذارد و حتی یک مرتبه به آن فحش داده و به روح پدر هر کس که وارد این شهر شود لعنت فرستاده است. به نظر می‌رسد که وی موقعی در این شهر به علت خوردن میوه زیاد مریض شده و دانه‌هایی از بدنش بیرون ریخته است. عده‌ای نیز می‌گویند که اهالی شهر تهران آن طوری که باید از او استقبال نکرده‌اند. با تمام این لعن و نفرین‌ها من مایل شدم به دیدن شهر بروم و بدین قصد از میان اردو عبور کردم و با وجودی که مردم تهران به خارجی‌ها جان نمی‌دهند، محل دلچسبی در یکی از باغات پیدا کردم و در سایه درختان به خواب خوشی فرو رفتم.

آن روز طبق معمول عده زیادی از زنان ایرانی به دیدن ما آمدند که در بین آنها چند نفر مسیحی وجود دارد که به آنها نیز دستور داده شده به فرح آباد کوچ کنند. تهران شهر بزرگی است که از قزوین وسیع‌تر است،<sup>۷۰</sup> ولی عده کمی در آن ساکن هستند. تمام این شهر از باغ‌های بسیار بزرگی پوشیده شده و همه رقم میوه در آنها یافت می‌شود منتهی به علت گرمی هوا صبح خیلی زود باید آنها را بچینند و برای فروش به اطراف بفرستند.

تهران پایتخت ایالتی است که به همین نام خوانده می‌شود و مقرخان است.<sup>۷۱</sup>

68. Pietro Della Valle

۶۹. سال ۱۶۱۸ م. / ۱۰۲۷ هـ.ق.

۷۰. در بعضی منابع به جای قزوین، کاشان ذکر شده است. باتوجه به این که قزوین تا ۲۷ سال قبل از دیدار دلاواله از تهران، پایتخت ایران بوده و در آن زمان نیز از شهرهای مهم و بیگربیگی‌نشین بوده است، به نظر می‌رسد مقایسه او با کاشان صورت گرفته شده باشد.

۷۱. به شرحی که گذشت ایالتی را که «دلاواله» از آن نام می‌برد در حقیقت همان منطقه خان‌نشین است و با ایالت‌های آن دوره که به وسیله «والی» یا نمایندگان برگزیده شاه اداره می‌شد نباید اشتباه شود.

این شهر بر سر راه فیروزکوه واقع شده و خیابان‌های آن از نهرهایی که تعداد آن فوق‌العاده زیاد است سیراب می‌شود و همین نهرهای پهن و باریک و کوتاه و طولیل برای آبیاری باغات نیز مورد استفاده واقع می‌شوند.<sup>۷۲</sup> خیابان‌ها پر از درخت‌های چنار است که همه پربرگ و قطور و زیبا هستند و باید بگویم که در تمام مدت عمر خود هیچوقت تعداد به این زیادی چنار ننومند زیبا ندیده‌ام. تنه این درختان به اندازه‌ای قطور است که اگر دو مرد دست به دست یکدیگر بدهند نمی‌توانند یکی از آنها را در بغل بگیرند و من باید واقعاً تهران را شهر چنارستان بنامم. از این گذشته عمارت یا چیز زیبایی دیگری در این شهر نیست.<sup>۷۳</sup>

به‌طوری‌که در منابع دیگر ذکر شده است، دلاواله نوشته است یک ثلث از زمین داخل حصار بیوتات و دو ثلث دیگر باغات است. از نظر تعداد درختان چنار نیز شهر را با اسلامبول مقایسه کرده است که در نزد بعضی از مسافرین به سروستان معروف بوده است.<sup>۷۴</sup> دلاواله در تهران آن‌چنان مفتون و مسحور زیباییهای باغها و درختان سر به فلک کشیده، تناور و پرشاخ و برگ چنار و زمزمه آبهای روان جویبارهای کوچه باغها و بستانهای شهر شده است، که برج و بارو، خانه‌ها و دیگر مظاهر شهری آن در نظرش جلوه چندان نداشته است. با این وجود گزارش او به شرحی که در ترجمه فرانسوی سفرنامه مذکور است، حکایت از آن دارد که مردم غیرنظامی تهران به افراد نظامی به دلخواه منزل نمی‌داده‌اند. کِرپورتر به نقل از دبیر هیأت هلستاین که در سال ۱۶۳۶ م. ۱۰۴۶ ه. ق. از ایران دیدن کرده، نوشته است، تهران یکی از شهرهایی است که این مزیت را دارد که اصلاً سرباز ندارد.<sup>۷۵</sup> شاید تا اواخر دوران صفویه نیز ساکنان تهران

۷۲. در برخی از ترجمه‌های سفرنامه به قناتهای پر شمار تهران اشاره شده که دقیقتر به نظر می‌رسد. ر.ک: محمدرضا مقتدر، «تهران درون حصار»، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم در تهران پایتخت دویست‌ساله (تهران: سازمان مشاور فنی و مهندسی شهر تهران؛ انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، ۱۳۷۵)، ص. ۳۴.

۷۳. پیتر دلاواله، سفرنامه دلاواله. ترجمه و حواشی از شعاع‌الدین شفا (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸)، ص. ۲۸۷. لازم به ذکر است در ترجمه فارسی سفرنامه قسمتهایی حذف شده است.

۷۴. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۵۹۵.

۷۵. ر.ک: محمدرضا مقتدر، ص. ۳۲.

کاملاً تن به حاکمیت دولت نداده بودند، و دلیل نارضایتی شاه عباس از تهران نیز کوتاهی ساکنان این شهر از پیشواز شایسته از او بوده است.

### ● توماس هربرت در تهران

توماس هربرت<sup>۷۶</sup> جهانگرد هوشمند و باذوق انگلیسی که در سال ۱۶۲۸ م. ۱۰۳۸/ ه.ق. به همراهی سردامد مورکاتون سفیر چارلز اول به ایران سفر کرد، نویسنده ماهری بود و اطلاعاتی که در سفرنامه خود درباره مسایل اجتماعی و اقتصادی ایران، درباره شهرها، باغها، تاریخ، جغرافی و باستان‌شناسی و غیره در اختیار قرار می‌دهد و مسایلی که او تجزیه و تحلیل می‌کند برای دایره دید و شعور یک جوان آن هم در اوایل قرن هفدهم میلادی بسیار وسیع است.<sup>۷۷</sup>

با هربرت همسفر می‌شویم و از شهر تهران در آخرین سال سلطنت شاه عباس اول دیدن می‌کنیم:

این شهر در میان جلگه بسیار پهناوری قرار دارد که از همه طرف با یک رشته جبال بزرگ و باشکوهی محصور می‌شود. تهران هوای لطیف و ریقی دارد به ویژه هنگام برآمدن آفتاب و وقت غروب، اما چون آفتاب کاملاً طالع بود ما تهران را جای بسیار گرم و طاقت‌فرسایی یافتیم. به رسم مألوف خانه‌های شهر را با خشت خام سفید رنگی می‌سازند که این خشت‌ها را در آفتاب خشک می‌کنند.

تهران متجاوز از سه هزار باب خانه دارد. میان ابنیه این شهر، خانه‌های اعیانی و بازار شهر جالب است که خود به چندین قسمت منقسم می‌شود. بخشی از بازار سرپوشیده است و بخش دیگر سرباز رودخانه‌ای که این شهر را مشروب می‌کند به دو نهر علیحده تقسیم می‌شود. آب این رودخانه است که باغهای میوه و درختان را شاداب می‌کند و به کشتزارهای تهران طراوت می‌بخشد. در جوار شهر باغ پادشاه قرار گرفته که دور آنرا دیوار بلندی کشیده‌اند، و

76. Thomas Herbert

۷۷. ر.ک: غلامعلی همایون. اسناد مصور اروپاییان از ایران، از اوایل قرون وسطی تا اواخر قرن هجدهم. (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)، ج. ۱، ص. ۱۲۳، مسعود نوربخش، با کاروان تاریخ: مروری بر تاریخچه سفر و سیاحت در ایران از باستان تا امروز (تهران: نشر ایران‌شهر، ۱۳۷۰)، ص. ۲۰۶.

مساحت آن باغ محصور کمتر از خود شهر نیست. جایی که ما در آنجا رحل اقامت افکنده بودیم در محل مرتفعی قرار داشت که مشرف بر سایر خانه‌های شهر بود. یک روز بامدادان من بر بام آن خانه برآمدم و به تماشای دورنمای شهر مشغول شدم. بر بالای بام هر خانه مفرشی پهن بود که بر روی آن خداوند خانه و متعلقانش می‌خفتند. به آسانی دیدم که برخی سه‌الی شش نفر زن در اطرافشان بود که همگی خود را در چادری پیچیده بودند. انگیزه من در این تماشا کنجکاوی بود، یا بهتر بگوییم از سر شتاب‌زدگی به این عمل مبادرت جستم، چه کاری کردم که کوچکترین جزای آن آشنا ساختن تیری است به فرق کسی که چنین کند.<sup>۷۸</sup>



قدیمی‌ترین تصویر اروپایی از شاه‌عباس اول



## ۵. تهران در عهد جانشینان شاه عباس اول

شاه عباس اول در شب بیست و چهارم جمادی الاولی سال ۱۰۳۸ ه. ق. در اشرف (بهشهر کنونی در استان مازندران) درگذشت. او قبل از مرگ سام میرزا نواده خود را به جانشینی خویش برگزیده بود، و او در روز دوشنبه بیستم جمادی الثانی سال ۱۰۳۸ ه. ق. در حالی که بیش از هفده سال نداشت، به نام شاه صفی بر تخت پادشاهی ایران نشست. شاهی نازپرورده، بی تجربه، خوش گذران، باده گسار و سنگدل بود و سرانجام نیز در اثر افراط در باده گساری در دوازدهم صفر سال ۱۰۵۲ ه. ق. در شهر کاشان درگذشت.<sup>۷۹</sup>

در دوره سلطنت او تجار و سیاحان بسیاری از ممالک شرقی و اروپایی به ایران آمدند و از اکثر آنها سفرنامه هایی باقی مانده، که شرح مشاهدات خود را به ثبت رسانیده اند. اما هیچ یک از این جهانگردان در سیاحتنامه های خود اطلاعاتی از تهران روزگار شاه صفی به دست نمی دهند، تنها تاورنیه بر سیبل تصادف ذکری از تهران نموده است و گویا او نیز آنجا را ندیده است.

پس از مرگ شاه صفی فرزند نه ساله اش عباس میرزا به نام شاه عباس دوم در پانزدهم صفر سال ۱۰۵۲ ه. ق. بر تخت نشست. در سال اول جلوس او امامقلی خان پادشاه ماوراءالنهر<sup>۸۰</sup> به قصد مکه معظمه به تهران رسید و ساروتقی<sup>۸۱</sup> اعتمادالدوله<sup>۸۲</sup>، از سوی شاه جمعی از بزرگان را تا تهران به پیشواز او فرستاد و به احترام او را به قزوین بردند.<sup>۸۳</sup>

۷۹. محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۲۸۰.

۸۰. سرزمین واقع در شمال رود جیحون، بین دو رود سیحون (سیردریای قدیم) و جیحون (آمودریای قدیم) شامل بخارا، سمرقند، خجند، اشروسنه و ترمذ. ماوراءالنهر به مدت پنج قرن بزرگترین مهد تمدن اسلامی بود. این سرزمین که اکنون جزو جمهوری ازبکستان است مولد و موطن بسیاری از دانشمندان بزرگ ایرانی است (محمد معین، ج. ۶، ص. ۱۸۹۰).

۸۱. ساروتقی یا تقی زرده، از رجال معروف دوران صفویه است، در زمان شاه عباس اول وزیر مازندران شد و در آبادی آن ولایت کوشید. در زمان شاه صفی به صدارت عظمی برگزیده شد. در سال ۱۰۵۵ ه. ق. سخن چیتان او را از چشم شاه انداختند و شاه عباس دوم را به کشتن او واداشتند.

۸۲. لقب صدراعظم در دوران صفویه بود، او راوزیر دیوان اعلی هم می گفتند و مهرداد شاه نیز بود.

۸۳. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۵۹۷.

در سال ۱۰۶۹ ه. ق. شاه عباس دوم از اصفهان عازم مازندران شد و چند روزی در تهران استراحت کرد و از آنجا به مازندران رفت، و سال بعد در نزدیکی دامغان درگذشت.<sup>۸۴</sup> با مرگ شاه عباس دوم، صفی میرزا، فرزند او به سلطنت رسید و به سبب حوادث ناگوار آغاز سلطنت، و عقاید خرافی مردم در سال ۱۰۸۰ ه. ق. دیگر باره بر تخت سلطنت نشست و تاجگذاری کرد و نام خود را از شاه صفی به شاه سلیمان تغییر داد.

### ● بنای نخستین کاخ سلطنتی در تهران

شاه سلیمان فرمان داد در محل چهارباغ و چنارستان شاه عباسی کاخی برای او بنا کنند. این کاخ ساخته شد، و بعدها شاه سلطان حسین، درّی افندی، سفیر دولت عثمانی را در همین کاخ بار داد و به حضور پذیرفت.

درباره این که این کاخ کجا بوده و چه شده نیازمند بررسی و مطالعه است. باستان شناس فقید سید محمد تقی مصطفوی به استناد بررسی و مطالعه بعضی از باستان شناسان معتقدند که به احتمال، قسمت غربی عمارت بادگیر واقع در ضلع جنوبی باغ گلستان، بنای شاه سلیمانی است که در زمان فتحعلی شاه تعمیر و نوسازی شده است.<sup>۸۵</sup>

ژان شاردن سیاح مشهور که در دوره سلطنت شاه سلیمان صفوی به ایران آمده و سیاحتنامه مفصلی از خود باقی گذاشته است، توصیف دقیقی از تهران نکرده و تنها از آن به نام شهری کوچک یاد کرده است.<sup>۸۶</sup>

### ۶. تهران در دوره شاه سلطان حسین

پس از شاه سلیمان فرزندش سلطان حسین در سال ۱۱۰۶ ه. ق. به جانشینی پدر رسید، به سبب آن که قسمتی از عمر خود را در میان زنان و خواجگان حرم گذرانیده بود،

۸۴. ر. ک: همان، ص. ۵۹۷؛ محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۲۸۲.

۸۵. نقل از هنر معماری در ایران، سخنرانی محمد تقی مصطفوی، رادیو ایران (برنامه دوم) «برنامه فرهنگ ایران زمین»، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵.

۸۶. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۰۱.



شاه سلیمان صفوی

حکاکی روی مس ۱۷۱۲ م. از روی طرح کهنفر ۱۶۸۵ م.

خلق و خویی آرام داشت، در خیر و شر غور نمی‌کرد، و هریک از متناقضان آنچه در مطالب متناقضه خود به عرض او می‌رسانیدند در جواب همه به غیر از کلمه یحشی دور که به زبان ترکی به معنی بسیار خوب است چیزی نمی‌فرمود، چنان‌که یکی از ظرفاء به این مناسبت این بیت را گفته بود:

آن ز دانش تهی ز غفلت پر      شاه سلطان حسین یحشی دور.<sup>۸۷</sup>

در دوره سلطنت او بی‌سیاستی، بی‌کفایتی و فساد حاکم بر دربار سبب شد قوم چادر نشین غلجه‌زایی افغان که در نزدیکی قندهار اقامت داشتند سر به شورش برداشته،<sup>۸۸</sup> و از خرابی و آشفته‌گی اوضاع ایران استفاده کرده، در سال ۱۱۳۲ ه.ق. به سرکردگی محمود افغان به قصد گرفتن پایتخت از راه سیستان خود را به کرمان رسانیدند، در این شهر با مقاومت رستم محمدخان و چند هزار جوانان خنجرگذار روبرو شدند. رستم محمدخان مکرر عرایض در باب ورود افغان به خدمت پادشاه جم‌جاه ملایک سپاه به اصفهان قلمی نمود که به قدر پنج هزار نفر امداد روانه نمایند، سودی نداد.<sup>۸۹</sup> محمود افغان چهار ماه کرمان را محاصره کرده بود که لطفعلی‌خان والی فارس بر او تاخته، قشون مختصری را که با او بود، شکست داده تا قندهار تعقیب کرد.<sup>۹۰</sup>

۸۷. محمدابراهیم باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی (تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۵۷)، ص.

۳۳۱؛ محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۲۸۳.

۸۸. بعضی معتقدند که غلجه‌زایان همان قوم خلیج (قبیله‌ای ترک که از قرن چهارم ه.ق. در جنوب افغانستان امروزی بین سیستان و هند ساکن بودند) می‌باشند، که در افغانستان اقامت گزیده و زبان ایشان را فراگرفتند و به نام غلیج = غلجه موسوم شدند، و قیام آنها را بزرگترین قیامی می‌دانند که در میان اقوام ایرانی در روزگار صفوی روی داده‌است. (ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین؛ ص. ۲۹۰؛ محمدمعین، ج. ۵، ص. ۴۸۳.)

۸۹. محمدکاظم وزیر مروی، عالم‌آرای نادری (مسکو: [بی‌نا]، ۱۹۶۶ م.) نقل در محمدابراهیم باستانی

پاریزی، ص. ۳۳۱.

۹۰. در مورد چگونگی نسبت این سردار با فتحعلی‌خان داغستانی اختلاف نظرهایی در منابع مختلف ملاحظه می‌شود، آقای دکتر باستانی پاریزی فتحعلی‌خان اعتمادالدوله را برادرزاده لطفعلی‌خان معرفی کرده است، مرآت البلدان از اعتمادالدوله به عنوان برادرزن لطفعلی‌خان نام برده؛ دکتر مشکور، لطفعلی‌خان را برادرزاده فتحعلی‌خان ذکر کرده‌است. به نظر می‌رسد مورد اخیر صحیح باشد. ر.ک: محمدابراهیم باستانی پاریزی، ص. ۳۳۳ و ۳۴۱؛ محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، ص. ۵۹۸، تاریخ ایران زمین، ص. ۲۸۴.

## ● تهران پایتخت موقت

مقارن حمله محمود افغان، شاه سلطان حسین به تهران آمد و این شهر را به عنوان مقر موقت دربار خود برگزید.

دو روز بعد از ورود به تهران شاه سلطان حسین، از خبر شکست و عقب نشینی افغان‌ها آگاه شد و این خبر چندی موجب آرامش خیال او و وزیران گردید. از طرفی لطفعلی خان بعد از شکست محمود و بازگشت از تعاقب او صلاح دید حصار شهر کرمان را استحکامی دهد مبادا افغان‌ها مجدداً از این سمت وارد ایران شوند، ولی چون عاجلاً این کار ممکن نبود فقط به استحکام حصار ارگ کوشید و قشون معتبری آنجا گذاشته به شیراز که حکومت آن متعلق به او بود و بر سپاهیان زیادی که در آنجا متمرکز کرده بود سرداری داشت راند. متأسفانه این فتح نمایان را که باید سبب ترقی او شود، به علت اقدامات بعدی او، وارونه جلوه دادند و این توهم را در ذهن شاه ضعیف النفس به وجود آوردند که او و عمویش خیال طغیان و یا کودتا دارند، اما به قول معروف باید دید سر نخ در کجا بود.

لطفعلی خان پس از پیروزی برای سپاه خود علوفه و ذخیره طلب نمود، تأخیر کردند، و او نیز در بازگشت به شیراز به سبب غرضی که با بعضی از اهالی که صاحب مناصب عالیه بودند داشت، و به اعتقادی لازم دانست که زیاده از مالیات معمول به طور گزاف از شیراز و بلوکات دریافت نماید، به علاوه هرچه اسب و اسلحه در هرجا بود به دست آورده به لشکریان قسمت کرد، و جمعیتی از قشون را به علت سرما در خانه اهالی منزل داد. قشون عمده ایران در زمستان سال ۱۱۳۳ ه.ق. در شیراز بود و مدتها بود که اردویی به این عظمت دیده نشده، آذوقه و اسلحه مهیا و چند هزار شتر نیز مستمراً از اطراف آذوقه می‌آوردند، این قشون که بسیاری از آنها در جنگ کرمان حاضر و رشادتی کرده بودند مهیای جنگ و تدارک همه برای دفع افغان بود، و اگر اختلالی در کار این سردار نمودار نمی‌شد بنیاد افغان را برمی‌انداخت.

اما فارسی‌ها در دربار شاه سلطان حسین مناصب عالیه داشتند و به واسطه صدماتی

که از لطفعلی خان به قراء و مزارع ایشان رسیده بود خیلی دلتنگ بودند و می دانستند که این سردار با این لشکر اگر به جنگ افغان مامور شود فتحی نمایان خواهد بود و بر اعتبارش افزوده خواهد گردید و نتیجتاً بیش از پیش به آنها صدمه خواهد رسید و نیز معلوم بود که تا فتحعلی خان صدراعظم صدارت دارد اختلالی در کار او نمی توانند، بنابراین مصمم شدند نخست مقدمات عزل صدراعظم را فراهم آورند.<sup>۹۱</sup>

### ● برکناری صدراعظم در تهران

محمدحسین خان ملاباشی و رحیم خان حکیم باشی شاه سلطان حسین که با دشمنان لطفعلی خان همدست بودند و پیش شاه نهایت احترام را داشتند متعهد شدند از صدراعظم نزد شاه بدگویی نمایند، به این خاطر نیمه شبی که شاه در بستر خواب بود به خوابگاه او وارد شدند. شاه ترسید و برآشفته و از سبب جسارت پرسید، عرض کردند که ما را قدرت این جرأت نبود، چون صدمه جانی شاه را استنباط کردیم بنابراین اقدام به این بی ادبی نمودیم و گفتند لطفعلی خان با این قشون مستعد که در شیراز جمع کرده به زودی به اصفهان وارد شده و حرمخانه و خزانه و کاخها را متصرف می شود، از این طرف نیز اعتمادالدوله با سه هزار نفر اکراد غفلتاً به تهران وارد و شما را محبوس بلکه مقتول می نماید و جای لحظه ای درنگ نیست زیرا همین امشب سه هزار نفر کرد به قصد مزبور وارد تهران خواهند شد و باید به زودی چاره این کار نمود و برای اثبات قول خود کاغذی به شاه سلطان حسین نمودند که اعتمادالدوله به والی کردستان نوشته و با مهر سلطنتی مهور نموده او را عاجلاً به تهران احضار کرده است، شاه سلطان حسین چون خط و مهر را دید بدون این که کاغذ را تمام بخواند بر خود لرزید، زیرا در زمان سلطنت صفویه مهر دولتی که به فرمانها زده می شد نزد صدراعظم بود و در حقیقت صدراعظم سمت مهورداری سلطنتی را نیز بر عهده داشت. شاه سلطان حسین بعد از اظهار وحشت زیاد، از

این دو شخص چاره جو شد. آنها صلاح دیدند که قورچی باشی<sup>۹۲</sup>، با یک دسته قورچی و قشون به قتل اعتمادالدوله مامور شوند. قورچی باشی احضار و به این امر مامور شد. اما بعضی خواجه سرایان که اغلب طرف مشورت شاه سلطان حسین بودند عرض کردند اعتمادالدوله ذخایر و دفاين زیاد دارد و اگر غفلتاً کشته شود از آن اموال چیزی نصیب شاه نخواهد شد، بهتر آن که او را حبس و از قوه بینایی<sup>۹۳</sup> محروم نموده و با شکنجه از محل ذخایرش مطلع شویم.

شاه سلطان حسین این حرف را پسندید و قورچی باشی همان وقت شب به خانه اعتمادالدوله وارد شده در وقتی که در بستر راحت خوابیده بود او را گرفت و کور کرد<sup>۹۳</sup>

۹۲. قورچی باشی که به لقب رکن السلطنه نیز خوانده می شد، پس از اعتمادالدوله بزرگترین امرای دولت صفوی بود. ریاست یا ریش سفیدی همه طوایف و ایل‌های قزلباش با او بود، در اصل فرماندهی گارد سلطنتی را برعهده داشت. در آن زمان محمدقلی خان شاملو عهده دار این منصب بود که بعد به مقام صدارت عظمی (اعتمادالدوله) رسید. برای اطلاع از مقامات و مناصب دربار صفوی، ر.ک: نصراله فلسفی، ج. ۱، ص. ۸۰۳. ۹۳. مولف رستم التواریخ، گاهی در ذکر روایات تاریخی بیش از حد به مبالغه پرداخته است که یکی از آن موارد شرح کور کردن فتحعلی خان اعتمادالدوله است. چنین نوشته است:

اعتمادالدوله به مرتبه‌ای از باده استغنا، مست و از باده کبر، و منی و غرور و خودبینی، دماغش پر و کارش رفته از دست بود، که کوه را با کاه و خوشه را با خرمنی بی فرق می دید و در دریای خودپسندی غرق بود و از وی حرکتی ناصواب به دولت پادشاهی صادر شده بود که به استصواب اولیای دولت خاقانی چشم‌های وی را برکنند و بر در خانه وی چناری بود بسیار سالخورده که بیست ذرع قطر آن بود و معظم الیه در زمان بینائی، آن را ندیده بود از فرط غرور و کبر و نخوت و در وقت کوری در وقت سوار شدن پهلویش به چنار آمد، به عتاب گفت این چه چیز است، گفتند این چنار است، با عتاب گفت: کی این چنار به هم رسیده به در خانه من، عرض نمودند: عمر این چنار هزار سال بیشتر می باشد، به تندگی گفت، ببرید این چنار را، فی الفور بریدند آن را و جای آن به سنگ بست جلوی خانه اش معلوم است و ظاهر می باشد. محمدهاشم رستم الحکما، رستم التواریخ، به تصحیح محمدمشیری (تهران: [بی نا]، ۱۳۴۸)، ص. ۹۱؛ به نوشته مرعشی: جناب ملاباشی منصب فضیلت را به جلادی تبدیل نموده به روایتی به دست خود و به روایتی به دست پسر خود به نوک خنجر، چشم فتحعلی خان را بعد از قید نمودن از حدقه برآورد، و اموال او را قدری ضبط به سرکار پادشاهی و تتمه به فحوی هباء «منثوراً به دست هر که افتاد متصرف شد». میرزا محمدخلیل مرعشی، مجمع التواریخ (تهران: مجله یادگار، ۱۳۲۸) نقل در محمدابراهیم باستانی پاریزی، ص. ۳۳۵.

و به منزل خود برده در زیر شکنجه انداخت و صبح آن شب فرستادگان به اطراف مملکت روانه شدند تا هرجا از قبیله اعتمادالدوله کسی را یافتند، دستگیر و به تهران روانه نمایند.<sup>۹۴</sup>

### ● سرانجام سردار پیروز

از سوی شاه سلطان حسین به کلانتر شیراز<sup>۹۵</sup> حکمی صادر شد که با کمک اهالی شهر لطفعلی خان را گرفته مغلوباً به تهران روانه دارد و اگر از قبول حکم سرباز زد به زور اسلحه او را مجبور به اطاعت نمایند. ولی لطفعلی خان به مجرد رویت فرمان تسلیم شد و او را به اصفهان فرستادند.

دکتر باستانی پاریزی شرح دستگیری و اعزام لطفعلی خان را به اصفهان به نقل از مجمع التواریخ مرعشی در کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی چنین روایت کرده است،

که نظر به اهمیت موضوع و چگونگی رفتار با سرداری فاتح قابل تأمل است:

... حسب الامر دست او را بسته و سر او را شکسته و دو شاخه نموده، به اصفهان رسانیده و طبق خواهش امراء او را ملبّس به لباس نسوان نموده بر گاوی، واژگون، سوار کرده دم گاو را به دست او داده بودند، و لوطیان شهر استقبال او کرده و چند سگی را به هیئت کتل اسب پیش او می کشیدند و از اطراف و جوانب تُف و لعنت و اهانت بی نهایت نموده او را حبس نمودند.<sup>۹۶</sup>

به هر تقدیر با دستگیری سردار، قشون آماده و مجهز او در شیراز از هم پاشید و بعد از سه روز از آن جمعیت جز توپخانه و احوال اجمالی چیزی باقی نماند، و از سه هزار کرد موهومی که به گفته معاندین روانه تهران بوده و آرامش شاه را مختل کرده بودند

۹۴. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۵۹۹.

۹۵. کلانتر در راس امور شهر قرار داشت که از بزرگان محل توسط دولت تعیین می شد. کلانتر موظف بود که از حقوق و منافع شهریان در دادگاه دفاع کند و مراقب باشد که داروغه یا حاکم به مردم فشار نیاورد و اجحاف نکند، و مالیاتها از مردم برخلاف قاعده اخذ نگردد، و مبلغ مالیاتها و عوارض دیگر دولتی را میان کوی و اصناف تقسیم و سرشکن کند. محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۲۸۷.

۹۶. میرزا محمدخلیل مرعشی نقل در محمدابراهیم باستانی پاریزی، ص. ۳۳۵.



خبری نشد. حتی قوافلی که از شهرهای آن حدود به تهران می‌رسید از یک چنین نیرویی اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند.

شاه سلطان حسین مجملأً ملتفت شد چه خبر است، و از اِذاء اعتمادالدوله پشیمان گشت و صریح گفت نباید مویی از سر اعتمادالدوله کم شود و اگر کسی قصد قتل او کند شاه به شخصه جان خود را فدای او می‌نماید و اگر چنین حکم سختی صادر نشده بود دشمنان اعتمادالدوله او را به زودی در زیر شکنجه می‌کشتند که کذب قولشان معلوم نشود، و حکیم‌باشی به التیام جراحات بدن اعتمادالدوله پرداخت. در این بین چاپار از شیراز رسید و معلوم شد که لطفعلی خان به مجرد رویت فرمان تسلیم شده و ابدأً خیال شورش و سرنگونی شاه را نداشته است.<sup>۹۷</sup>

#### ● محاکمه صدراعظم در تهران

پس از روشن شدن شاه سلطان حسین از عَدَر دشمنانِ اعتمادالدوله و لطفعلی خان، فرمان داد، دادگاهی مرکب از وزیران و بزرگان به مسئله رسیدگی نماید و نظر به اهمیت موضوع ریاست دادگاه را خود برعهده گرفت. در روز معین صدراعظم معزول و نابینا را به محل دادگاه آوردند و پس از رسمیت جلسه کیفرخواست دشمنان فتحعلی خان به شرح زیر قرائت شد:

اولاً کاغذی نوشته به والی کردستان و به مهر سلطنتی که به او سپرده شده بود مهور نموده و والی را با سه هزار سوار مُعْجَلأً به تهران احضار کرده و مقصود او از این عمل حبس پادشاه بوده است.  
ثانیاً چون پیرو مذهب تسنن بوده باطنأً با لزگیها<sup>۹۸</sup> که سنی هستند اتفاقی

۹۷. ر.ک: محمدحسین بن علی اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۵۹۹.

۹۸. لزگی‌ها مردمانی هستند که در لرگستان واقع در داغستان از جمهوریهای مستقل روسیه در ناحیه قفقاز سکونت دارند، زبان آنها ترکی و رقص‌هایش مشهور است. این مردمان در گذشته هر بار که فرصتی به دست می‌آوردند سر به شورش برداشته و دست به سرقت و غارت می‌زدند از جمله در تابستان سال ۱۱۳۳ ه. ق. شورش کردند و به شهر شماخی در ایالت شروان حمله کرده آن را غارت نمودند و هزاران نفر از شیعیان آنجا را کشتند.

داشته و به یکی از روسای آنها نوشته که در هر نقطه ایران به خواهند قتل و غارت کنند مجازند، مگر ایروان را که برادرزاده او در آنجا حکومت دارد. ثانیاً وقتی شاه سلطان حسین به تهران می آمد، اوقات توقف در قم، روزی به فاتحه قبر شاه سلیمان رفته و خطاب به صاحب قبر نموده که چنان که تو سبب قتل پدرم شدی، روزی بیاید که من پسر تو شاه سلطان حسین را بلکه جمیع شاهزادگان دودمان تو را به قصاص بکشم و راوی یکی از خدّام اعتمادالدوله بوده است.

علاوه بر آن وزرا نیز گفتند تو در اسور دولتی بدون مشاوره با مجلس شوری<sup>۹۹</sup> و عرض به پادشاه اقدام می کردی و احکام تو در ایران مطاع تر از حکم پادشاه بود و برای آن که جذب قلوب نمایی و طرفدار داشته باشی، دختران خود و برادران خود را به اعیان ولایات ما به زوجیت می دادی و حکومت اغلب بلاد را به برادرزاده ها و اطفال می گذاشتی و به اقرار خود نهصد هزار تومان وجه نقد داری، این اگر مال دیوان نیست از کجا آورده ای؟ پس از قرائت موارد اتهام شاه سلطان حسین خطاب به اعتمادالدوله گفت اگر در رد اتهامات وارده دفاعی دارد بیان کند:

فتحعلی خان اعتمادالدوله روی خود را به طرف سمتی که استماع صدای شاه نموده کرد و با آهنگی محکم ولی مؤدبانه به بیان مدافعات خود پرداخت و گفت:

اعلیحضرت! می خواهید که این غلام از وضع غم انگیزی که در اثر بدخواهی دشمنان نصیبش شده است برای حفظ جان خود چیزی بگوید، ولی فعلاً زندگی در نظر او به صورت باری درآمد است و شایستگی چنین توجهی را ندارد. اما چون شرافت این غلام و افتخاری که خانواده او در خدمات اجداد

۹۹. مجلس شوری یا مجلس اعلی در دربار تشکیل می شد و دارای حق مشورت بود و در امور کشور نفوذ زیاد داشت. در عهد شاه عباس اول هفت تن از ارکان دولت عضو مجلس اعلی بودند از این قرار: صدراعظم، مجلس نویس یا معاون صدراعظم که لقب دیگر او و وزیر دست چپ است. وی صورت مجلس مجلس اعلی را تحریر می نمود و اسناد را بایگانی می کرد، دیوان بیگی که قاضی عالی کشوری بود، قورچی باشی، قوللر آقاسی که رییس و سرکرده غلامان و خدمتکاران شاهی بود، تفنگچی آقاسی که سمت فرماندهی تفنگچی ها را داشت، ایشیک آقاسی که رییس تشریفات کل دربار سلطنتی بود. در مواردی که امور مربوط به قشون و حفظ مرزها و جنگ مورد بحث بود، سپهسالار کل ایران نیز به مجلس اعلی دعوت می شد. ر.ک: محمدجواد مشکور، ص. ۲۸۷؛ محمدهاشم رستم الحکما، ص. ۴۸۱.

عظیم‌الشان پادشاه به دست آورده‌اند به او اجازه نمی‌دهد که ضمن حملات دشمنان خاموش بماند، به اعلیحضرت اطمینان می‌دهد که اگر قبل از صدور فرمان خود، به اظهارات او توجهی کرده بود، هم امکان داشت که بیهودگی بهتان متهمان ثابت شود و هم ممکن بود که بیگناهی او آشکار گردد.

فتحعلی خان پس از این سرزنش ضمنی، روی از طرف پادشاه برگردانید و چنین به بیانات خود ادامه داد:

اگر توطئه‌کنندگان قصد بدبخت کردن مرا نداشتند هیچوقت به این اتهامات بی‌اساس متوسل نمی‌شدند. مگر این شیادی معلوم نیست؟ این نامه را که باعث این همه بی‌عدالتی شده است چه وقتی به دست آورده‌اند؟ آیا از اینجا فرستاده شده و قبل از آن که به مقصد برسد به دست آنها افتاده؟ یا کردها آن را برای آنها فرستادند؟ می‌گویند قرار بود که کردها در آن شب وارد تهران شوند. چگونه ممکن است که آن نامه ضمن راه به دست دشمنان افتاده باشد؟ زیرا کردها می‌بایستی دوازده روز طی طریق کنند تا به اینجا برسند. لذا این نامه مدت مدیدی در دست متهمان بوده است، و به این ترتیب این اشخاص هم باید شریک خیانت فرضی من باشند، و بنابراین کسی که این نامه را برای او نوشته‌ام باید آن را پس فرستاده باشد. ولی در این صورت هم چرا باید از قوای او بترسند؟ و اگر سعی کرده‌اند که ضمن حرکتش آن نامه را از او بگیرند، چه کسی مانع ورود آن شخص به کنار دروازه‌های ما شده است؟ بگذارید دشمنان من جواب بدهند و بگویند این نامه مهم را چگونه به دست آورده‌اند و چرا آن همه صبر کردند که لحظه اجرای توطئه فرا برسد تا نامه را به پادشاه نشان بدهند؟

کیفیتی که متهمان برای تأیید اتهامات خود می‌آورند به خوبی شیادی آنها را نشان می‌دهد. این اشخاص می‌گویند که من در آن شب قصد داشتم که ذات مقدس پادشاه را دستگیر کنم، در حالی که عده‌ای درباری و پانزده هزار نفر محافظ در اطراف او بودند. با وجود این، مرا در حرمسرای خود در خواب دیدند و کسی جز نوکرانم در منزل من نبود.

لطفعلی خان که می‌گویند در آن وقت قصد داشت پایتخت را به تصرف درآورد، معلوم نیست که با قشون خود حرکتی کرده باشد، و رییس کردها که به قول خود آنها قرار بود دروازه‌های شهر را به رویش باز کنم در شش فرسنگی سرحد است و قدم در این ایالت نگذاشته است. دیگر درباره رد این

اتهامات پافشاری نمی‌کنم، زیرا اعلیحضرت با بصیرت خودشان می‌توانند بی‌اساس بودن آن را ببینند، پس به سایر اتهامات می‌پردازیم:

درست است که من پیرو مذهب تسنن هستم و اجدادم هم این مذهب را داشتند، ولی من این موضوع را از مردم و پادشاه پنهان نکردم و اعلیحضرت با سپردن زمام امور مملکت به دست من، به خوبی نشان دادند که این اختلاف مذهب مغایر با وفاداری من نمی‌تواند باشد. ولی این اشخاص نامه‌ای ارایه داده‌اند که طبق گفته آنها از طرف من برای یکی از رؤسای لزگی ارسال شده و این طایفه را تحریک و تحریص کرده‌ام که به تهب و غارت ادامه بدهند. اما معلوم نیست که این هم نیرنگی نظیر نیرنگ سابق نباشد؟ در کشوری که یک صراف با تجربه به سختی می‌تواند یک سکه تقلبی را از سکه ضرابخانه‌شاهی تشخیص دهد آیا جعل یک فرمان آسان نیست؟ این شهادت صامت اگر به وسیله دلایلی دیگر تأیید نشود، دارای ارزشی نیست. گذشته از این، چه دلایلی دارند که علیه من ارایه دهند؟ همه کس می‌داند پس از آن که اعلیحضرت مرا مامور سرکوبی طایفه کوهستان لزگی کرد، من برادرزاده‌ام را برای این لشکرکشی در نظر گرفتم. این جوان که من او را مثل فرزندم دوست داشتم و علناً او را به جانشینی خود انتخاب کرده بودم به دست همان لزگی‌هایی کشته شد که می‌گویند با آنها مکاتبه خیانت‌آمیزی داشته‌ام، در حقیقت این مصیبت غم‌انگیز دلیل بی‌گناهی من در این قضیه است. قتل و غارت این طایفه را نباید به گردن من گذاشت، بلکه کسانی را باید مسئول دانست که چندین سال متوالی وجوهی را که طبق عهدنامه می‌بایستی به لزگی‌ها بدهند به جیب خود ریختند.

اما درباره مطالب تهدیدآمیزی که می‌گویند در قم اظهار داشته‌ام، مسلماً باعث تعجب خواهد بود که در خدمت اعضای بی‌شمار خانواده اعتمادالدوله نوکری پیدا نشود که او را با رشوه نتوان تطمیع کرد. اگرچه شهادت او بر طبق شرع کافی نیست، ولی چون این قضیه مربوط به ذات مقدس شاهانه است، باید برای تأیید یا تکذیب آن از هیچ وسیله‌ای فروگذار نکرد. بگذارید این مرد را شکنجه بدهند تا نام اشخاصی را که به او رشوه داده‌اند بروز دهد، و مقاصد شوم دشمنان من آشکار شود اینها مطالبی است که در رد اتهامات اول بیان کردم، و رد اتهامات بعدی هم به همین ترتیب آسان است.

در تمام دوره وزارت من هرگز در هیچ امر مهمی بدون دستور صریح پادشاه

اقدام نکرده‌ام، و برای اثبات آن، از اعلیحضرت که به این قضیه خوب واقفند استمداد می‌کنم - اعتراف می‌کنم وقتی که خواستم دخترهای خود و دخترهای برادرانم را به طریقی که درخور شأن من و شایسته نسب آنها باشد به شوهر بدهم، فکر نمی‌کردم که مورد اتهام قرار گیرم. آیا وزیری که تا آن اندازه مورد توجه پادشاهش باشد می‌تواند به آن درجه مقام خود را از نظر دور بدارد که برای دخترهایش شوهرانی از میان عوام الناس انتخاب کند؟ یا نام پادشاهان سابق داغستان را که افتخار دارد از اخلاف آنهاست ننگین کند؟ آیا دشمنانم می‌خواهند که به خواجه‌سراها متوسل شوم و اعضای خانواده‌ام را وادار کنم که با دست پرورده‌ها و نوکرهای آنها وصلت کنند؟

اما چون از قضیه ازدواج دخترهایم که به نفع من تمام شده است ناراضی هستند می‌خواهند بگویم چرا از اعلیحضرت تقاضا کردم که حکومت بعضی از ایالات را به دو نفر از برادرزاده‌هایم تفویض بفرمایند. درست است که من از پادشاه تقاضای چنین مرحمتی را کرده‌ام، ولی این امر بدون سابقه نبوده است، زیرا اعلیحضرت وقتی نظیر این مناصب را به بعضی اشخاص مرحمت فرمودند، کسی آنها را ملامت نکرد. بنابراین خشم و غضب دشمنانم آنها را چنان از خود بی‌خود کرده است که از متهم ساختن من به سبب لطف و مرحمت اعلیحضرت هراسی ندارند. این اشخاص علت تمول مرا می‌پرسند و فراموش کرده‌اند که قسمت اعظم دارایی من مدیون سخاوت پادشاه است. مگر نمی‌دانند که من در خانواده ثروتمندی به دنیا آمده‌ام و پس از آن که ارث برادرانم به من رسید، در نتیجه قناعت و صرفه‌جویی خودم، به داراییم افزودم، و چون قصد داشتم که تمام ثروتم را به برادرزاده و دخترهایم واگذار کنم، امساک و میانه‌روی را پیش گرفتم.

حال ببینیم حرص و طمع سیراب نشدنی دشمنان من چیست؟ آیا آنها چنین قوم و خویشی دارند و آیا می‌توانند از خود فرزندی داشته باشند؟<sup>۱۰۰</sup> از ثروت خود چه استفاده‌ای خواهند برد، مگر آن که هرسال آن را بر پشت شترها بار کنند و آن را به مکه و مدینه بفرستند و با کمال بی‌شرمی قوانین مملکت را که در نتیجه آن چنین زیارت‌هایی صریحاً ممنوع شده نقص کنند.

پس از آن که فتحعلی خان دفاع خود را به پایان رسانید، دشمنانش از او خواستند بگویند به چه علت لطفعلی خان به جای آن که بر طبق دستور پادشاه به قندهار برود به طرف شیراز حرکت کرده است. وزیر در پاسخ گفت:

اجازه بدهید که از این بحث اجتناب کنیم زیرا هر کس فقط مسئول اعمال خودش است، و مرا به علت اشتباهات برادرزاده‌ام نمی‌توان محکوم کرد. ولی رفتار این سردار به اندازه‌ای احتیاط‌آمیز و تا آن حدّ به نفع مملکت بوده است که من هراسی ندارم از این که مسئولیت عملیات نظامی او را به عهده بگیرم... می‌گویند که لطفعلی خان می‌بایستی از پیروزی خود استفاده کرده و به محاصره قندهار شتافته باشد. آیا امکان دارد که این دلایل از طرف کسانی اقامه شده باشد که کارشان اداره امور عمومی است؟ مگر نمی‌دانند این سردار فقط قسمتی از لشکر خود را در اختیار داشت؟ مگر او می‌توانست بدون آذوقه و مهمات و پیش از برداشتن محصول، شهری را که خوب مستحکم شده بود و از طرف عده زیادی از آن دفاع می‌شد محاصره کند؟ لطفعلی خان آن قدر عجول نبود که به چنین کاری دست زند، بلکه موقتاً شهر کرمان را برای دفاع آماده کرد. من ترسی از اعتراف به این نکته ندارم که او در اثر تذکر من بود که به قسمت اعظم قوای خود پیوست، و قصد داشت سر فرصت دنباله جنگ را به ایالت قندهار بکشاند، و برای چنین لشکرکشی عظیمی تدارکات لازم را دید.

از این رو مجبور بود که از مردم کرمان برای تأمین احتیاجات لشکرش پول و آذوقه مطالبه کند و اگر در اجرای این مقاصد غرض یا کینه‌ای در کار باشد، نباید آن را جزء خیانت به کشور محسوب کرد.

### ● گریه شاه سلطان حسین

پس از آن که فتحعلی خان دفاع خود را به پایان رسانید، شاه سلطان حسین به جای آن که از گستاخی او برنجد، بر قضاوت عجلولانه خود که باعث بدبختی آن وزیر شده بود تأسف خورد و شروع به گریستن کرد. ولی چون عزل و خواری این وزیر جبران‌ناپذیر بود و درباریان دانستند که او قربانی بدخواهی و زودباوری شده است و به علت رفتار وحشیانه‌ای که با او کرده‌اند دیگر نمی‌توانند به او اعتماد داشته باشند، ناچار وی را به

قلعه‌ای در شیراز فرستادند. شاه سلطان حسین برای آن که از شدت مجازات او بکاهد، مستمری فراوانی جهت او مقرر داشت، و برای تسکین خاطرش مسئله تقدیر را پیش کشید.

فتحعلی خان دوسال بعد از سقوط اصفهان به دست محمود افغان، در زندان درگذشت. می‌گویند وی از ترس آن که مبادا محمود او را مجبور به افشای مطالبی کند که برخلاف مصالح کشور باشد، خود را مسموم کرد، ولی احتمال می‌رود که در زیر بار غم بدبختی‌های خود و پریشانی ایران جان سپرده باشد.<sup>۱۰۱</sup> و یا به روایت اعتمادالسلطنه در مرآت البلدان:

برخی براین‌اند که رجال دولت شاه سلطان حسین چون یقین به اضمحلال سلطنت صفویه نمودند و محمود را نزدیک به اصفهان دیدند و اهمه این که مبادا به دستیاری محمود از ایشان انتقام کشد، آدمی را به شیراز فرستاده اعتمادالدوله را مقتول ساختند و اول علامت بدبختی صفویه همین تمام شدن اعتمادالدوله بود.<sup>۱۰۲</sup>

در حقیقت نطفه سقوط صفویه و اشغال ایران توسط افغانها در تهران بسته شد.

### ● فرستادگان لزگی در تهران

بعد از پایان کار فتحعلی خان صدراعظم سابق، مولا عبدالله لزگی که افرادش در سال پیش شورش کرده و ارمنستان و گرجستان و بعضی از شهرهای آذربایجان را غارت نموده و حاکم شماخی را که مامور دفع آنها شده بود به قتل رسانیده بودند، به سبب مقابله و اختانگ خان<sup>۱۰۳</sup> حاکم گرجستان با آنها، از موقعیت استفاده کرده و فرستادگانی را به تهران در نزد شاه سلطان حسین فرستاد. فرستادگان لزگی پس از ورود به تهران به ملاباشی و حکیم‌باشی متوسل شدند. فرمانی به مضمون زیر برای والی گرجستان صادر شد:

۱۰۱. محمدابراهیم باستانی پاریزی، ص. ۳۳۵-۳۴۲؛ ر.ک: دوسرسو، سقوط شاه سلطان حسین، ترجمه ولی‌الله شادان (تهران: کتاب‌سرا، ۱۳۶۴)، ص. ۱۳۴.

۱۰۲. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۶۰۲.

۱۰۳. رستم برادر ناتنی و اختانگ خان داماد فتحعلی خان داغستانی بود، به مناسبت همین قرابت سببی او را که مردی نسبتاً لایق بود از کار برداشتند.

اگر سواری پیاده شو، شمشیر کشیده در نیام کن، تعاقب می‌کنی لزگیها را  
برگرد که ایشان بخشوده شده‌اند و بعدها نباید به ایشان صدمه زد.

واختانگ خان فرستاده شاه سلطان حسین را خواسته، شمشیر خود را از نیام کشید و  
گفت: «شمشیر را در نیام می‌گذارم اما نه برای خدمت شاه سلطان حسین، و برای دفع  
لزگیها بعد از این خواهم کشید.<sup>۱۰۴</sup>»

پیشکش "راد" به تهرستان  
www.tabarestan.info

### ● سفیر عثمانی در تهران

در سال ۱۷۲۱ م. / ۱۱۳۴ ه. ق. ناگهان خبر رسید که سفیری از طرف دربار عثمانی  
وارد بغداد شده و عازم ایران است، و مقصود ترکها از فرستادن سفیر، مطالبه بعضی  
ولایات سرحدی است و اگر از طرف ایران مضایقه در دادن آنها شود اعلان جنگ نماید.  
قبل از وصول این خبر شاه سلطان حسین می‌خواست سفیری به اسلامبول فرستاده و به  
سلطان عثمانی اظهار کند که اگر اتحاد دولتین را استحکامی است دولت ایران حاضر  
است که سرحدات کرکوک و موصل و ایروان و بعضی ولایات را به آل عثمان واگذارد.  
بعد از اطلاع از حرکت سفیر عثمانی به حکام عرض راه احکام مؤکده صادر شد که همه  
جا کمال احترام و پذیرایی را از ایلچی مزبور بنمایند.<sup>۱۰۵</sup>

### ● ورود ایلچی سلطان عثمانی به تهران

در اوایل زمستان سال ۱۱۳۴ ه. ق. ایلچی سلطان عثمانی موسوم به دری‌افندی به  
تهران وارد شد و بعد از سیزده روز در سلام عام به حضور شاه سلطان حسین رسید. به  
طوری که خود سفیر نوشته است:

تشریفاتی که همیشه دربار ایران از برای فرستادگان دولتهای خارجی به عمل  
می‌آورد و به آن ترتیب شوکت و مکنّت خود را نمایان می‌ساخت، به  
واسطه نداشتن امکانات لازم در تهران در حق او معمول نشد.

۱۰۴. ر. ک: محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، ج. ۱، ص. ۶۰۲.

۱۰۵. ر. ک: همان، ص. ۶۰۳.



پذیرایی دری افندی منحصر به فرستادن چند یدک و یک تخت روان که نامه سلطان در آنجا گذاشته شود و دوازده نفر عرب نیزه دار که به طرز قراول و احترام اطراف تخت روان حرکت می کردند بود. به این وضع ایلچی را به چهارباغ شاه عباسی و عمارت احدائی شاه سلیمان صفوی وارد نمودند.

ایلچی در دروازه سوم عمارت از اسب پیاده شد و به تالار سلام داخل گشت. شاه سلطان حسین در مقابل در ورودی، روی زمین نشسته در طرفین راست و چپ او وزراء و بیگلریگی ولایات به صف، بعضی نشسته و برخی ایستاده بودند و بیش از سی نفر قزلباش با لباسهای الوان و سلاحهای درخشان در تالار حضور داشتند، ایلچی از میان آنها گذشته بدون اعتناء به احدی با غرور و نخوت به سوی شاه سلطان حسین رفت. دنباله شرح این شرفیابی را خود ایلچی چنین روایت کرده است:

آن روز عمامه از پارچه خانه دار بر سر داشتم، زیرا که اهل قلم بودم و عمامه اهل قلم از این پارچه می باشد، خرقه ای که به دوش داشتم بطانه<sup>۱۰۶</sup> آن خز و یقه آن ثمور<sup>۱۰۷</sup> بود. نامه سلطان را در دست راست بالای سر نگاه داشته بودم، به این حالت نزدیک شدم به تختی که شاه سلطان حسین بر روی آن نشسته بود. دو قدم به تخت مانده با دست چپ اشاره به زمین کرده به سبک ملت خود تعظیم کردم و سلام داده خطبه به این مضمون خواندم: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ذلک الکتاب لاریب فیه» و اشاره به نامه ای که در دست داشتم کردم و بعد به زبان عربی گفتم این است نامه مقدس اعلیحضرت قوی شوکت قادر، سلطان احمدخان غازی ادام الله قدرته پادشاه آل عثمان، سلطان البرین، سلطان ابن سلطان، سلام می رسانند به پادشاه جمجاه که افسرش از آفتاب و ماه درخشنده تر است و از مزاج و حالت آن پادشاه سؤال می کند. خلاصه این خطبه را که به زبان عربی انشاء کرده بودم همان طور که خطباء در مسجد خطبه می خوانند قرائت نمودم. وزیر اعظم که بعد از فتحعلی خان اعتمادالدوله برقرار شده بود دو مرتبه خواست نامه را از دست من گرفته به پادشاه ایران بدهد، پادشاه هم دوسه مرتبه دست دراز کرده اعتنا

۱۰۶. آستر.

۱۰۷. درست کلمه سمور است، از پوست آن برای تهیه لباس استفاده می شود.

نکردم. بعد از ختم خطبه زانو زمین زده نامه را بوسیده به سر نهاده به دست خود شاه دادم. شاه نیمه‌تواضعی کرده نامه را گرفت و به ایچ آقاسی<sup>۱۰۸</sup> که حاضر بود سپرد و بعد از آن اذن جلوس یافتم و تا سه مرتبه شاه دعوت به نشست نکرد، احتراماً ننشستم، مرتبه سوم قاپوچی‌باشی که به منزله حاجب‌بار بود بازوی مرا گرفته مرا نشانید و در سفره‌ای که در همان تالار گسترده بودند غذایی صرف نموده مراجعت به منزل کردم. نوروز آن سال مرتبه سوم و آخر دفعه‌ای بود که در تهران به حضور شاه سلطان حسین رفته مرخصی گرفته به اسلامبول مراجعت نمودم. در سلام آخر یک نفر روس و چند نفر مامور ازبک بودند.<sup>۱۰۹</sup>

### ● بازگشت شاه سلطان حسین از تهران به اصفهان

اوضاع نابسامان سیاسی و اقتصادی ایران و بی‌کفایتی شاه ضعیف‌النفس صفوی در اداره امور کشور، بار دیگر این فرصت را برای محمود افغان فراهم ساخت تا با گردآوری سپاه به ایران حمله کند. بدین سبب شاه سلطان حسین پس از حدود دو سال اقامت در تهران این شهر را به مقصد اصفهان ترک کرد و اوایل ماه سرطان<sup>۱۱۰</sup> سال ۱۱۳۴ ه.ق. به

۱۰۸. ایشیک آقاسی‌باشی، رئیس دربار بود و تمام یساوان، قاپوچیان و جارچیان و ایشیک آقاسیان زیر نظر او انجام وظیفه می‌کردند. ضمناً مسئول نظم و ترتیب مجالس شاه بود. در مراسم رسمی شاه چماقی زرین و مَرَض که دَگَنک می‌گفتند به دست می‌گرفت و مقابل شاه می‌ایستاد و آنچه به شاه پیشکش می‌کردند به وسیله او از نظرش می‌گذشت. نصرالله فلسفی، ج. ۱، ص. ۸۱۰.  
۱۰۹. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۶۰۴.

۱۱۰. چهارمین برج از بروج دوازده‌گانه منطقه البروج، مدتی که زمین یکی از این دوازده قسمت را طی می‌کند یک ماه شمسی و هر ماه شمسی را به اسم برجی که زمین در آن ماه از مقابل آن عبور می‌کند، می‌نامند. ترتیب این بروج در مقایسه با ماههای شمسی و معادل ماههای هخامنشی و صورتهای آنها بدین شرح است:

| بروج فلکی   | صورت   | ماه خورشیدی | ماه هخامنشی |
|-------------|--------|-------------|-------------|
| ۱- حَمَل    | بره    | فروردین     | چمن‌آرا     |
| ۲- ثَوْر    | گاو    | اردیبهشت    | گل‌آور      |
| ۳- جَوَازِی | دوپیکر | خرداد       | جان‌پرور    |
| ۴- سَرَطَان | خرچنگ  | تیر         | گرماخیز     |
| ۵- أَسَد    | شیر    | مرداد       | آتش‌بیز     |

این شهر رسید.

برای پیوستگی جریانهای سیاسی فصل مهمی از تاریخ ایران، و رویدادهای آینده شهر تهران، به طور مختصر وقایع آن دوره را پی می‌گیریم:

محمود افغان با بیست هزار افغانی از طریق سیستان و کرمان به اصفهان لشکر کشید،<sup>۱۱۱</sup> در پایتخت اخبار حمله افغانها موجب بهت و حیرت شد و کوشش شد تا سپاهیان را که در دسترس بودند برای جلوگیری از ایشان اعزام دارند. ایرانیان با وجود این که از نظر شمار سربازان و نوع سلاح برتری داشتند، به دلیل عدم وجود فرماندهی کارآزموده، شکست خورده و به اصفهان عقب نشستند، و متعاقب آن اصفهان به محاصره افغانها درآمد، و این محاصره هفت ماه به طول انجامید.

در آن هنگام شاه سلطان حسین، طهماسب میرزا سومین فرزند خویش را به ولیعهدی برگزید و او توانست خود را از اصفهان به قزوین برساند.

قحطی و فقر چندان کار را سخت کرد که به قدر سی چهل هزار نفر به دولخانه حمله برده، شورش نان کردند و سنگ و کلوخ بسیار بر در و دیوار عمارات زده می‌گفتند: «یا فکری بر حال ما کن، یا افغان را داخل کن». حتی دستگاه سلطنت نیز چیزی برای خوراکی نداشت، چنان که در روزهای آخر برای شاه فقط سه نفر شتر باقی مانده بود، که آن را هم قربانی و میان مردم تقسیم کرد و با چشم اشکبار نماز و دعای خویش را به جای آورد و به مردم اصفهان گفت: «اکنون اراده آن است که از تاج و تخت دست بردارم و ایران را به افغانها سپارم». پس روز دیگر با سیصد نفر سوار و جمعی از امراء از شهر

|             |           |        |           |
|-------------|-----------|--------|-----------|
| → ۶- سُئِله | خوشه      | شهریور | جهانبخش   |
| ۷- میزان    | ترازو     | مهر    | دژم خوی   |
| ۸- عقرب     | کژدم      | آبان   | باران ریز |
| ۹- قوس      | کمان      | آذر    | اندوهگین  |
| ۱۰- جدی     | بزغاله    | دی     | سرما ده   |
| ۱۱- دَلُو   | ظرف آبکشی | بهمن   | برف آور   |
| ۱۲- حُوت    | ماهی      | اسفند  | مشکین فام |

برای آگاهی بیشتر ر.ک: جلال‌الدین طهرانی، گاهنامه سال ۱۳۱۱ خورشیدی (تهران: مطبعه مجلس).

۱۱۱. مؤلف کتاب سقوط شاه سلطان حسین این تعداد را چهل هزار نفر تخمین زده است.



شاه سلطان حسین تاج شاهی را بر سر محمود افغان می‌گذارد  
 حکاکی روی مس از برنیکه روت (Bernigeroth) ۱۷۵۲ م.  
 از روی طرح همین (Hayman) در ۱۷۵۴ م.

درآمده به جانب اردوی افغان رفتند، و چون نزدیک رسیدند؛ به بهانه آن که محمود در خواب است مدتی آن جماعت را نگاهداشتند. در واقع محمود در خواب نبود، از روی عمد به فرستاده شاه چنین پاسخ دادند. آنان شاه را بر پشت اسب نیم ساعت پای کوه صفه در آفتاب نگاهداشتند و سپس نزد محمود بردند. محمود، شاه را زیاده از حیاط دیوانخانه استقبال نکرد و با رجال دولت خود بر سر پادشاه ایستاده و با شاه در دیوانخانه به یکدیگر سلام دادند. شاه، محمود را در بغل گرفت و دو چشم او را بوسه داد و از بغل خود دستمال جیقه<sup>۱۱۲</sup> را درآورده بر سر محمود زد و گفت: «تقدیر ازل تاج و تخت ایران را از من گرفته به شما لایق دید... و مبارکباد گفت و سپس به رجال خود و محمود نگاه کرد و گفت تا این زمان در ممالک ایران من شاه بودم، بعد از این شاه من و شما اینست.» این واقعه در روز جمعه دوازدهم ماه محرم سال ۱۱۳۵ ه.ق. / بیست و هفتم اکتبر ۱۷۲۲ م. اتفاق افتاد.<sup>۱۱۳</sup>

طهماسب میرزا پس از اطلاع از استعفای شاه سلطان حسین رسماً پادشاهی خود را در قزوین اعلام کرد.

محمود افغان با شنیدن این خبر فوراً نیرویی را برای سرکوب او روانه قزوین کرد. این قوا قزوین را محاصره کرد. قبل از سقوط قزوین طهماسب میرزا به تبریز رفت و چون خبر حرکت قوای عثمانی را برای تصرف شهر شنید از راه اردبیل و قزوین به تهران آمد و در این شهر از فتحعلی خان قاجار تقاضای کمک کرد.

### ● محاصره و اشغال تهران

در سال ۱۱۳۷ ه.ق. محمود افغان به دست اشرف پسر عمویش کشته شد، و اشرف که سردار مجربی به شمار می‌رفت و مورد علاقه سربازانش بود جای او را گرفت. با اطمینان از این که خطری از جانب شاه مستعفی او را تهدید نمی‌کند، برای از میان برداشتن طهماسب میرزا مدعی تاج و تخت ایران به نیرنگ متوسل شد و از او خواست در محلی بین قم و تهران با او ملاقات کند. اما طهماسب میرزا پیشنهاد او را رد کرد. به این

۱۱۲. جغه، تاج، افسر

۱۱۳. محمدابراهیم باستانی پاریزی، ص. ۳۵۴.

جهت اشرف افغان با قوای عظیمی به تهران روی آورد و در نبردی که در شهر ری روی داد قوای طهماسب میرزا غافلگیر شد و او ناگزیر به تهران عقب نشست و سپس برای جمع آوری نیرو به مازندران رفت. از سوی دیگر فتحعلی خان قاجار از راه دامغان و سمنان به منظور پیوستن به اردوی طهماسب میرزا به تهران رسید و پس از این که اطلاع یافت شاه به لاریجان رفته است، در نزدیکی تهران یک روز تمام با اشرف افغان جنگید و شب هنگام برای پیوستن به شاه به سوی لاریجان راند.<sup>۱۱۴</sup>

پس از این درگیری مردم تهران پس از یکصد و هفتاد و شش سال که از احداث برج و باروی شهر می گذشت در داخل باروی شاه طهماسبی پناه گرفتند و دروازه های شهر را بستند. تهران به محاصره افغانها درآمد، و علی رغم مقاومت دلیرانه مردم شهر که منجر به نابودی بسیاری از سپاهیان افغانی شد.<sup>۱۱۵</sup> عاقبت دروازه های شهر گشوده شد و اشرف افغان وارد تهران گردید، در حالی که برای این اقدام خود بهای سنگینی پرداخته بود. پس از ورود به شهر اشرف در عمارت شاه سلیمانی سکونت کرد.

### ● بنای ارگ تهران

به دستور اشرف افغان در قسمت شمالی چهارباغ شاه عباسی ارگ وسیعی ساختند. مؤلف رستم التواریخ در این مورد چنین نوشته است:

... دیگر آن که اشرف سلطان والاء به امیر محمد سمیع کارخانه آقاسی گنجعلی خانی و صیدالخان افغان امر و مقرر فرمود که در شهر طهران که دیوار و حصارش از بناهای خاقان علین آشیانست یعنی شاه طهماسب بزرگ ارگی وسیع ساختند.<sup>۱۱۶</sup>

همچنین برای فرار در برابر تهاجم احتمالی مردم تهران به روی خندق شمالی ارگ پلی بستند و در مقابل آن دروازه شمالی ارگ را که بعدها به دروازه دولت معروف شد بنا کردند.

۱۱۴. محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، ج. ۱، ص. ۶۰۵.

۱۱۵. ر.ک: ولادیمیر مینورسکی، "تهران پایتخت ایران" در دایرة المعارف اسلامی (تهران: مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی، [بی تا]، ج. ۱، ص. ۱۴.

۱۱۶. محمد هاشم رستم الحکماء، ص. ۱۷۰.

اصولاً افغانها هرکجا در خاک ایران ارگ بنا کردند یک طرف آن را به صحرا متصل نمودند تا در هنگام خطر راه گریز داشته باشند.<sup>۱۱۷</sup>

### ● پیوستن نادر به اردوی طهماسب میرزا

فتحعلی خان قاجار بعد از عقب نشینی از تهران به سرعت خود را به لاریجان رسانید و به طهماسب میرزا ملحق شد، و آنگاه به اتفاق برای تدارک نیروی کافی به استرآباد<sup>۱۱۸</sup> روانه شدند.

طهماسب میرزا به پاس تقدیر از خدمات فتحعلی خان قاجار او را به لقب وکیل الدوله مفتخر، و به دیگر سران ایل قاجار نیز القاب و عناوینی در خور آنان اعطاء نمود. فتحعلی خان قاجار باین احساس که او تنها کسی است که می تواند با وجود مشکلات و موانع عدیده، در کنار طهماسب میرزا با استفاده از اختلافات موجود میان دشمنان ایران، کشور را از اشغال بیگانگان رهایی بخشد، طهماسب میرزا را تحریک کرد بر علیه ملک محمود سیستانی<sup>۱۱۹</sup> که خود را از بازماندگان صفاریان می دانست و در خراسان اعلام استقلال کرده بود وارد جنگ شود. به این منظور به اتفاق سلطان بی تاج و تخت صفوی از طریق خبوشان<sup>۱۲۰</sup> به مشهد رهسپار گردید. در حالی که دست نیرومند تقدیر حکمی دیگر رقم زده و نجات کشور را در کف کفایت سرداری دیگر مقدر داشته بود. محمدخان ترکمن سرداری که از جانب طهماسب میرزا مأمور جنگ با ملک محمود سیستانی شده بود، با شنیدن آوازه شجاعت های نادرقلی<sup>۱۲۱</sup> از سران ایل افشار، او را به

۱۱۷. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۵۹۵.

۱۱۸. مقصود گرگان است که تا اوایل دوره پهلوی استرآباد خوانده می شد.

۱۱۹. ملک محمود سیستانی در سال ۱۱۲۲ ه. ق. از تون (طبس) به مشهد حمله کرد و این شهر را متصرف شد و اعلام استقلال کرد.

۱۲۰. قوچان

۱۲۱. نادر از طایفه کوچک «قزخلو» از ایل افشار بود که معروف است از بیم مغول، ترکستان را ترک کرده و در آذربایجان ساکن شدند. شاه اسماعیل اول شعبه ای از این ایل را به خراسان شمالی کوچانده و در ابیورد اسکان داد. نادر در ماه محرم سال ۱۱۱۰ ه. ق. در دستگرد متولد شد و در ابتدا به نام جدش نذرقلی (بنده

کمک طلپید و به یاری او ملک محمود را در خارج از شهر مشهد شکست داد. همین پیروزی دروازه موفقیت را به روی نادر گشود و او توانست در اندک زمانی سمت مشاور و سپهسالاری ارتش طهماسب میرزا را به دست آورد.<sup>۱۲۲</sup> همچنین نادر موفق شد در نخستین فرصت خان بلندپرواز قاجار را از پیش پای خود بردارد.<sup>۱۲۳</sup>

نادر قلی پس از پیروزی بر مخالفان داخلی خود از جانب طهماسب میرزا به لقب طهماسب قلی خان (بنده شاه طهماسب) ملقب گردید و آماده نبرد با اشغالگران افغانی شد.<sup>۱۲۴</sup>

### ● اولین نبرد نادر با اشرف افغان

نخستین نبرد نادر با سپاهیان اشرف افغان در تاریخ ششم ربیع الاول سال ۱۱۴۲ ه.ق. نوزدهم سپتامبر ۱۷۲۹ م. در کنار رودخانه کوچک مهماندوست واقع در خاور قصبه‌ای به همین نام آغاز شد،<sup>۱۲۵</sup> و اشرف افغان در این نبرد با برجای گذاشتن ۱۲۰۰۰ کشته به سختی شکست خورد و به ورامین عقب نشست و از تهران نیروی کمکی خواست. او در گردنه باریک خوار (گرمسار) برای سپاهیان نادر دام گسترده، لکن نادر از قصد او آگاه شد و قوای نیرومندی را مأمور کرد از دو جناح به سپاه اشرف حمله کنند و خود به همراه

→ (نذر) نام یافت. پدرش امام‌قلی که به شغل پوستین‌دوزی و گله‌داری اشتغال داشت در کودکی او درگذشت. نادر در هیجده سالگی به خدمت باباعلی بیگ یکی از رؤسای افشار که حاکم ابیورد بود وارد شد و دختر او را به زنی گرفت و از آن دختر رضاقلی میرزا به وجود آمد. پس از مرگ باباعلی بیگ به حکومت ابیورد رسید، زبان مادری او ترکی بود. ر.ک: محمدجواد مشکور، ص. ۲۹۷.

۱۲۲. لارنس لاکهارت، نادرشاه، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷) ص. ۲۷، ۳۴-۳۷؛ محمدجواد مشکور، ص. ۲۹۷.

۱۲۳. میان نادر و فتحعلی‌خان رقابت شدیدی وجود داشت و هر یک از طرفین درصد نابودی طرف مقابل بود تا این که بالاخره نادر بر حریف خویش فائق آمد و طهماسب میرزا را متقاعد کرد که فتحعلی‌خان خیال سویی درباره او در سر دارد و آن قدر پافشاری کرد تا آن که به دستور طهماسب میرزا در تاریخ چهاردهم صفر سال ۱۱۳۵ ه.ق. (۱۷۲۲ م.) فتحعلی‌خان را به قتل رسانیدند.

۱۲۴. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۲۹۸.

۱۲۵. دهکده‌ای است واقع میان دامغان و شاهرود.



دسته‌ای از جانبازان مستقیماً به قلب سپاه اشرف یورش برد، افغان‌ها در این نبرد نیز با تحمل شکست، بابر جای گذاشتن مقادیر زیادی سازوبرگ جنگی که در میان آنها تعدادی توپ نیز قرار داشت، به طرف اصفهان گریختند.<sup>۱۲۶</sup>

### ● کشتار بزرگان و رجال تهران

افغانهای مقیم تهران پس از اطلاع از شکست سنگین سپاهیان اشرف از لشکر نادر، به تلافی همه بزرگان و رجال تهران را بیرحمانه قتل عام کرده و به اصفهان گریختند. پس از خروج افغانها، اهالی شهر اموالی را که از آنها بازمانده بود غارت کردند، در این اثنا شعله آتشی که از روی بی احتیاطی به سویی پرتاب شده بود بر یک انبار باروت افتاد و آن را منفجر کرد.<sup>۱۲۷</sup>

### ● تهران مرکز اداری کشور

نادر پس از پیروزی چشمگیر بر اشرف افغان، طهماسب میرزا را متقاعد کرد به تهران که از طرف افغانها تخلیه شده بود رهسپار شده و در آن شهر امور مهم کشور را اداره نماید. در حقیقت قصد نادر از این عمل آن بود که شاه در تهران بماند و او برای اجرای مقاصد و نقشه‌های بلند پروازانه خود آزادی عمل بیشتری داشته باشد.<sup>۱۲۸</sup>

### ● آزادسازی پایتخت

نادر پس از رهایی از قید طهماسب میرزا، از طریق نطنز به سوی اصفهان رفت و در محل مورچه خورت واقع در ۳۵ کیلومتری آن شهر با سپاهیان اشرف افغان مواجه شد و آنچنان شکستی نصیب آنان کرد که اصفهان را پشت سر گذاشته و به شیراز گریختند.

۱۲۶. رک: همان، ص. ۲۹۸؛ لارنس لاکهارت، ص. ۵۴.

۱۲۷. ولادیمیر مینورسکی، ص. ۱۴.

۱۲۸. رک: لارنس لاکهارت، ص. ۵۴.

طهماسب میرزا در تهران از خبر پیروزی بزرگ نادر و تسخیر پایتخت زیبای ایران آگاه شد و به شتاب این شهر را ترک کرد و روز هشتم جمادی الاول سال ۱۱۴۲ ه.ق. وارد اصفهان شد و به دیدار مادر پیر و رنج کشیده خود که هفت سال بود به لباس مبدل کنیزی می‌کرد نایل گشت و بر مسند اجدادیش جلوس نمود.<sup>۱۲۹</sup>

### ● مقدمات خلع شاه طهماسب

پس از پایان غایله افغان نادر سرگرم سروسامان دادن به اوضاع نابسامان نواحی شرقی کشور و خراسان گردید.

شاه طهماسب در جمادی الاولی سال ۱۱۴۳ ه.ق. از اصفهان با هیجده هزار سپاه به تبریز آمد و در نزدیکی ایروان شکستی به عثمانیها داد و پیمان متارکه جنگ با ایشان را نقض نمود. اما عثمانیها برای متصرف کردن شاه طهماسب سر عسکر حدود ایروان و احمدپاشا حاکم بغداد را به تسخیر عراق عجم فرستادند. شاه طهماسب فوراً خود را به همدان رسانید و در این شهر از عثمانیها شکست خورد و با امضای قرارداد صلح ولایات آن سوی ارس یعنی گنجه، تفلیس، ایروان، نخجوان و داغستان را به عثمانیها واگذار و ولی راجع به اسیران ایرانی جنگ صحبتی نکرد و ایشان هم چنان در چنگ ترکان باقی ماندند. نادر پس از اطلاع از شکست شاه طهماسب، ایلچیان به استانبول و بغداد فرستاد و تمام خاکی را که شاهان صفوی در تصرف داشتند خواستار شد و نیز معتمدی به اصفهان فرستاد و نارضایتی خود را از انعقاد آن عهدنامه اعلام داشت.

نادر پس از برگزار کردن عروسی رضاقلی میرزا با فاطمه سلطان بیگم خواهر شاه طهماسب روانه گرگان شد. از آنجا به شاه نوشت که در قم یا تهران به لشکر او بیوندد تا برای نبرد با عثمانی عازم غرب کشور شوند. آنگاه با دادن پادشاهای جالب توجه به سران قبایل و سردارانش به جانب تهران حرکت کرد.<sup>۱۳۰</sup>

۱۲۹. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۲۹۸.

۱۳۰. ر.ک: همان، ص. ۳۰۰؛ لارنس لاکهارت، ص. ۸۸.

## ● اردوی نادر در تهران

نادر در تهران به انتظار ورود شاه طهماسب اردو زد. او در تهران بیش از ۵۰۰۰۰ تومان (معادل ۱۰۰۰۰ لیره انگلیسی آن روز) برای تجدید سازوبرگ و تقویت روحیه، بین سپاهیان خود تقسیم کرد، و چون اطلاع یافت شاه طهماسب از ترک اصفهان و ملاقات او در تهران خودداری کرده، تصمیم خود را جهت جنگ با عثمانیها به عقب انداخت و سپاهیان را به سوی اصفهان حرکت داد.<sup>۱۳۱</sup>

پیشگام "راد" به تبرستان  
www.tabarestan.info

## ● کودتای بدون خونریزی در اصفهان

در آستانه ورود نادر به اصفهان به روایت محمد هاشم رستم الحکما، شاه مغلوب، بی خبر از اوضاع حساس و سرنوشت ساز حاکم بر کشور، در مجالس مینو مثال خاقانی، و در غایت عیش و کامرانی، در نهایت سقوط و انحطاط اخلاقی به اکل و شرب مشغول بود.<sup>۱۳۲</sup>

نادر پس از ورود به اصفهان به دیدن شاه رفت، به روایت رستم الحکما، به حضور ساطع النور والا مشرف گردید، در هفت جا به خاک افتاد و از روی ادب زمین بوسید و مفتخر و مباهی به تحسینات و نوازشات پادشاهی گردید، اما از دیدن این حرکات زشت و ناصواب شهنشاه مالک رقاب کامیاب، قلبش ملول و محزون از شنیدن مصالحه با رومیان، شیفته خاطر و جگرخون گردید و از حضور پرنور والا، با رخصت به مقام خود بازگشت نموده و با خود فکر و تأملی نمود و خدعه‌ای به خاطرش رسید.

از برای شاه جمجاه، بساط ضیافتی گسترد و آن فریدون بارگاه را مهمان نمود و اسباب عیش و عشرت و آلات سور و مسرت از برایش فراهم آورد و خوانین خراسان و صنادید<sup>۱۳۳</sup> عالیشان و باشیانی که با او اتفاق داشتند را در پس پرده واداشت که از

۱۳۱. ر.ک: همانجا.

۱۳۲. ر.ک: محمد هاشم رستم الحکما، ص. ۱۹۹.

۱۳۳. جمع صندید، مردان بزرگ، دلاوران.

روزنه‌های پرده تماشا کنند. چون شاه جمجاه از باده گلرنگ خوشگوار مخمور و سرمست شد و دین و دانشش از دست رفت، بی اختیار مستانه از جا برخاست و... از پس پرده، خوانین و سرهنگان تماشای این معامله نمودند و از دیدن این اطوار کمال تغیر در مزاجشان حدوث یافت و به عالیجاه طهماسب قلی خان عرض نمودند که این شاه به نادانی و بی تمیزی ایران را باز به دست دشمن خواهد داد، چاره باید نمود. ۱۳۴

بالاخره در روز پنجم ربیع الاول سال ۱۱۴۵ ه.ق. شاه طهماسب خلع شد و نادر تاج شاهی را در کنار گاهواره عباس میرزا کودک هشت ماهه او آویخت و خود به عنوان نایب السلطنه و وکیل الدوله اداره امور کشور را با اقتدار بیشتری برعهده گرفت، و بدین سان برگ دیگری از تاریخ ایران زمین ورق خورد.

#### ۷. معماری دوران صفویه در تهران

با آن که در دوران حکومت صفویه بناهای گوناگون و جالب توجهی مانند کاخها، کاروانسراها، آب انبارها، پلها، حمامها، مساجد و غیره در گوشه و کنار ایران احداث شد، تهران با وجود این که بارها مورد بازدید و اقامت بعضی از شاهان آن سلسله قرار گرفته است اما جز چند بنای، حصار شاه طهماسبی، چهارباغ شاه عباسی و دیوان خانه شاه سلیمانی از ابنیه سلطنتی نصیب دیگری نبرده است لیکن از آن دوره بناهای دیگری نیز در تهران بوده است که یا در اثر مرور زمان از بین رفته و یا پس از آن که به وسیله افراد دیگری تعمیر و یا بازسازی شده به نام فرد اخیر شهرت یافته است.

تعدادی از بناهای عصر صفویه در تهران عبارتند از: مسجد جامع قدیم، مدرسه جنب امامزاده زید، مدرسه جنب امامزاده سیدولی که به مدرسه چال مشهور بوده، مدرسه و مسجد حکیم هاشم، مدرسه محمدیه، مدرسه و مسجد چال حصار، مدرسه رضاییه و مدرسه و تکیه خانم.

### ● مسجد جامع قدیم

مسجد جمعه و یا مسجد جامع در محله بازار تهران، از ابنیه قدیمی تهران است و از قرائن چنین معلوم می‌شود که این مسجد قبل از آن‌که تهران مورد توجه شاه طهماسب قرار بگیرد وجود داشته و بعدها در عهد شاه عباس دوم در محل آن ساختمان جدیدی توسط رضی الدین نامی احداث شده، و به مرور قسمتهایی به آن افزوده گردیده است. طبیعی است بعد از انتخاب تهران به پایتختی بنای مسجد جامع قدیمی شهر تجدید و توسعه یافته است و در هر حال در بنای موجود اثری قدیم تر از قرن سیزدهم هجری دیده نمی‌شود. ۱۳۵

### ● مدرسه جنب امامزاده سیدولی

در بازار تهران، کوچه‌ای به نام سیدولی قرار دارد که از یک طرف به خیابان بوذرجمهری قدیم (پانزده خرداد جدید) و از سوی دیگر به بازار پاچنار متصل است، بازار ارسی دوزها یا بازار کفاشها با فاصله کمی در سمت شرقی این کوچه واقع شده است. در کوچه سیدولی زیارتگاهی به نام سیدولی وجود دارد که از عهد صفویه در فاصله میان زیارتگاه و بازار فعلی کفاشها مدرسه‌ای به نام مدرسه چال و قبرستانی از عهد صفویه بوده که در اثر مرور زمان از بین رفته است.

### ● مسجد و مدرسه حکیم هاشم

حکیم هاشم بانی این مدرسه و مسجد معاصر صفویه بوده. این مدرسه و مسجد در کوچه تکیه دولت در مشرق ارگ تهران واقع است. در زمان ناصرالدین شاه مهدعلیا مادر شاه در آن تعمیراتی کرد و از این جهت در نقشه تهران عبدالغفار نجم‌الدوله که در سال ۱۳۰۹ ه.ق. ترسیم گردیده از آن به نام مدرسه مادرشاه نام برده شده است. بر سر در این مدرسه این اشعار بر لوح مرمر منقوش است:

چو برگذشت ز هجرت هزارویکصدواند  
 حکیم باارغ بافضل، هاشم رازی  
 بنای مدرسه‌یی خواست برنهد که ز علم  
 رواج یابد شرع پیمبر تازی  
 بشهر طهران نمود این خجسته بنای  
 که بر سپهر برینش بود سرافرازی  
 گذشت چونکه بر آن سال و مه، بظاهر آن  
 شکست و رخنه بسی کرد یارودمسازی  
 برفت چون نودوشش پس از هزار و دوست  
 بامر ناصرالدین شاه خسرو غازی  
 علیقلی سر شهزادگان وزیر علوم  
 که حکم شه را دارد بصدق همرازی  
 بگفت آنچه خرابی بدان رسیده کنند  
 زنو مرمّت آن، اهل حرفت رازی  
 کنون توگویی بنیاد دیگرست مگر  
 بیام و صحن و درش گر نظر بیندازی  
 همیشه تا که بود روزگار، باد ملک  
 به ملک او نکنند دست فتنه انبازی  
 که تانه بینی جز اهل علم و مدرس علم  
 بپای فکرت هر سو اگر همی یازی<sup>۱۳۶</sup>

#### ● مسجد و مدرسه چال حصار

این مسجد و مدرسه در محله چال حصار واقع بود و چون مخروبه شده بود اردبیلی‌ها آنرا تعمیر کردند و اکنون به مسجد اردبیلی‌ها معروف است و در کوچه مستوفی واقع در ضلع جنوبی خیابان بوذرجمهری غربی (پانزدهم خرداد فعلی) کمی بعد از چهارراه گل‌بندک واقع شده است.

## ● مدرسه رضاییه

این مدرسه منسوب است به ملا رضا فیروزآبادی که از علمای معروف تهران بوده و در سال ۱۱۱۷ ه.ق. وفات یافته است.

هنگام احداث خیابان سیروس قدیم (مصطفی خمینی فعلی) قسمتی از این مدرسه در خیابان افتاد و در همان زمان آقای حاج سیدرضا فیروزآبادی بقیه آن را که در سمت غرب خیابان سیروس است به صورت مدرسه مشفق‌لی درآورد.<sup>۱۳۷</sup>

## ۸. شعر و ادب در تهران عصر صفوی

با وجود آن که بعضی از شاهان سلسله صفوی چون شاه اسماعیل، شاه طهماسب، شاه عباس اول و شاهزادگانی چون سام میرزا و دیگران ذوق و مایه شعری داشته و از نویسندگان و شعرا حمایت می‌کردند، اما چون هدف و مقصد تاسیس این سلسله وحدت ملی ایران تحت لوای مذهب شیعه بود، بنابراین در امر شعر و ادب فارسی تحولی به وجود آمد و بیشتر شاعران و سخنوران به تشویق سلاطین این خاندان مخصوصاً شاه طهماسب اول اشعار خود را معطوف به مسایل مذهبی نمودند، و این امر موجب شد شورانگیزترین سوگنامه‌های فارسی در آن عهد پدید آید. علاوه بر آن در اشعار عشقی و تغزلی این دوره نیز دگرگونی‌هایی به وجود آمد، و شاعران آن دوران برای بیان سوزدل خود به تشبیه و تعبیرهای دور از ذهن و خیال‌بافی‌های پیچیده‌ای پرداخته‌اند که فهم و درک اشعارشان را دشوار می‌سازد.

بیشتر شاعران آن عهد به هند سفر کرده و در آنجا نیز مورد تکریم و احترام قرار گرفته‌اند و بدین جهت این مکتب ظریف و پیچیده به مکتب هندی نیز شهرت یافته است. در عرصه شعر و ادب عصر صفوی شهر کوچک تهران نیز به صورتی فعال شرکت داشته و شاعران تهرانی در این زمینه به ذوق آزمایی پرداخته‌اند که شرح کوتاهی از احوال و نمونه‌هایی از اشعار آنها ذکر می‌شود:

### ● خواجه ابوالقاسم تهرانی

از رجال تهران بود و با آن که اجدادش متمول بودند، او از مال دنیا نصیبی نداشت، بدان جهت ترک وطن کرد و به گرجستان رفت و در همانجا نیز درگذشت. این رباعی پرسوزوگداز از اوست:

وز جور فلک بی سروسامان باشم  
افتاده به خاک راه یکسان باشم<sup>۱۳۸</sup>

تا کی زغم جهان پریشان باشم  
از کجروی چرخ بداختر تا چند

### ● افضل سارانی

او از شاعران اوایل دوران صفوی است و از محله ساران تهران. در هجو و هزل شعر می سروده، این مطلع از اوست:

تا باغ حسن، تازه شد از نوبهار عشق      گلها شکفت بر رخم از لاله زار عشق<sup>۱۳۹</sup>

### ● افضل نامی تهرانی

از سرایندگان اوایل دوران صفوی است، شعرش به غایت رنگین و متین است. از شاگردان مولانا امیدی تهرانی بوده و در جوانی به طور ناگهانی درگذشته و عده ای را عقیده بر این است که وسیله پیروان نوربخشیه مسموم شده است. این مطلع از اوست:

همیشه داغ غم بر دل حزین بودست

گلی که چیده ام از عاشقی همین بودست<sup>۱۴۰</sup>

در ماده تاریخ قتل استادش مولانا امیدی تهرانی سروده است:

که بناحق شهید شد ناگاه

نادرالعصر امیدی مظلوم

کای ز حال درون من آگاه

شب به خواب من آمد و فرمود

آه از خون ناحق من آه<sup>۱۴۱</sup>

بهر تاریخ قتل من بنویس

۱۳۸. سام میرزای صفوی، ص. ۱۷۶.

۱۳۹. همان، ص. ۱۶۲.

۱۴۰. همان، ص. ۱۲۶.

۱۴۱. میرزا محمدطاهر نصرآبادی، ص. ۴۷۱.



این رباعی را نیز به همان مناسبت سروده است:

افسوس که تهران طرب‌انگیز نماند      گلزار امید ری دل‌آویز نماند  
از ری بگریز نامی از ری بگریز      ری بود و همین امیدی آن نیز نماند<sup>۱۴۲</sup>

### ● مولانا امیدی تهرانی

ارجاسب متخلص به امیدی از شعرای نامی تهران و معاصر شاه اسماعیل صفوی است، وی به جودت طبع سلیم، و جدت ذهن مستقیم سرآمد شعرای زمان بود و بی‌تکلف، از متأخرین کسی قصیده را بهتر از او نگفته است. پدرش رییس و کدخدای تهران بود، و در اوایل عمر او را جهت تحصیل به شیراز فرستاد. امیدی در شیراز در زمره شاگردان مولانا جلال‌الدین محمد دوانی دانشمند و قاضی معروف و حکیم متکلم و محقق درآمد و اکثر کتب متداوله را نزد استاد خواند، اما در طب بیشتر کوشید و مولانا اسم او را تغییر داده مسعود نام نهاد، و با اکثر اهل دولت شاه طهماسب اختلاط داشت. چنان‌که از اشعار او برمی‌آید در اواخر عمر به تهران بازگشته و در آنجا باغ و گلزاری طرح انداخت و آن را باغ امید نام گذاشت. بیشتر به قصیده‌سرایی تمایل داشت، و ساقی‌نامه‌ای دارد که هرچند بسیار مختصر است اما اشعار بلندمتین دارد. به غزل‌سرایی چندان میلی نداشته و در اکثر قصاید خود از اهل تهران شکایت کرده و شکایت هرچند گنجایش دارد، اما چون خود، اهل آن ولایت است چندان اصرار لازم نبوده، سوء خلقی داشته است تا آن که در سال ۹۲۵ ه. ق. جمعی بر سر او ریخته و مقتولش کردند. گفته‌اند که این جنایت به دستور میرقوام‌الدین نوریخش انجام گردیده است.

در منقبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) قصیده شیوایی دارد که این بیت که خود برابر یک دیوانست از آن قصیده است:

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست      که ترکی سرانگشت و صفحه بشماري  
نمونه‌هایی از اشعار او چنین است:

## صبح بهار

سپیده دم که از این عنکبوت زرین تار  
 گسست رابطة تاروپود لیل و نهار  
 فتاد زاغ زرانددود زآشیان افق  
 چنان که مرغ ز نور چراغ در شب تار  
 همای اوج برین را پدید گشت جناح  
 غراب قله نشین را سفید شد منقار  
 کشید بر فلک آبنوس گون خطی  
 چو بر محک اثر نقره تمام عیار  
 رهی ز شرق جدا شد که بر سر آن ره  
 جدا شدند زهم کاروان زنگ و تار  
 به باغ لاله و گل آتش خلیل بود  
 پدید گشته زلختی دخان و لختی نار  
 به کوه بسکه درافتاد عکس لاله در آب  
 به باغ بسکه گل و یاسمن بریخت زیاد  
 به رنگ دیده کبک دریست چشمه کوه  
 به شکل سینه باز است ساحت گلزار  
 چو مرغ عیسی اگر پیکری کنند زگل  
 وزامتحان فکتنش به باغ از دیوار  
 ز لطف آب و هوا بس عجب نباشد اگر  
 یکی حیات بدو بخشد و یکی گفتار  
 سحاب قطره زنان می رود که آتش گل  
 بسوخت خانه مرغان باغ و خرمن خار

به جست و جوی لب جوی، غنچه بسته میان  
 به آرزوی صبا، گل گشوده دست و کنار  
 ز گل نمی نگرد بر شکوفه بلبل مست  
 کجا به آب کند میل مرغ آتش خوار  
 ز آب و سبزه فتادست در چمن فرشی  
 که بود آن بود از سیم و تارش از زنگار  
 مگر شکوفه به سر برد دوش در باران  
 که بر درخت فکندست صبحدم دستار

ابیاتی از ساقی نامه :

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| بیا ساقی آن تلخ شیرین گوار   | که شیرین کند تلخی روزگار      |
| به من ده که تلخست ایام من    | زایام من تلختر کام من         |
| بیا ساقی آن جام گیتی نما     | که از جم رسیده است دورش به ما |
| به من ده که دوران گیتی مدام  | زدستی به دستی رود همچو جام    |
| بیا ساقی آن مومیایی خاص      | که دارد یکی قطره اش صد خواص   |
| به من ده که از جام گردون دون | فتادم درین خاکدان سرنگون      |
| بیا ساقی آن آفت عقل و هوش    | بیا ساقی آن لعبت لعل نوش      |
| به من ده که بی هوشیم آرزوست  | به بکران هم آغوشیم آرزوست     |
| بیا ساقی آخر بیاسا دمی       | دمی بیغمی بهتر از عالمی       |
| بیا تا قدح های پر می کشیم    | لبالب کنیم و پیاپی کشیم       |

ابیاتی دیگر از او:

رواق مدرسه گر سرنگون شود سهلست

قصور میکده عشق را مباد قصور

بنای مدرسه از جنس عالی و سافل  
خراب گشت و خرابات همچنان معمور

چند رباعی از او:

بیمار تو را شربت دیدار تو به      دیدار تو بهر عاشق زار تو به  
به بر سر بیمار فرستادی لیک      آن سبب دَقْنِ بر سر بیمار تو به

\* \* \*

شب قصه هجران جگرسوز کنم      روز آرزوی وصل دل افروز کنم  
القصه که من بی تو به صد خون جگر      روزی به شب آرام و شبی روز کنم

\* \* \*

ابیاتی از یک قصیده او:

تو ترک نیم مستی، من مرغ نیم بسمل  
کار من از تو آسان، کام من از تو مشکل  
تو پا نهی به میدان، من دست شویم از جان  
تو خوی چکانی از رخ، من خونفشانم از دل  
دنبال آن مسافر، از ضعف و ناتوانی  
برخیزم و نشینم، چون گرد تا به منزل

\* \* \*

در مدح نجم ثانی وزیر شاه اسماعیل اول هم قصاید خوب گفته و اغلب از  
نامهربانیهای مردم ری شکایت کرده است:

زهی طلعتت بر فراز رکایب      فروزان چو در آسمان نجم ثاقب  
حریم تو را حوریان در حواشی      جناب ترا قدسیان در جوانب  
به بزم تو جمعدن خورشید رویان      چو در خانه مه قران کواکب

فغان مرا ساکنان جنابت      اگر نشوند از علو مراتب  
عجب نیست خیل سلیمان چه داند      که موری شود پایمال مراکب

\* \* \*

دوبیت از یک مثنوی ناتمام او:  
افتاده حکایتی در افواه      کایینه سیاه گردد از آه  
وین طرفه که آه صبحگاهی      زآینه دل برد سیاهی<sup>۱۴۴</sup>

#### ● امین احمد تهرانی رازی

امین احمد مؤلف تذکره هفت اقلیم است. تألیف این کتاب نفیس شش سال زمان گرفت و به سال ۱۰۰۲ ه. ق. پایان پذیرفت.

پدرش خواجه میرزا احمد کلانتر ری و توابع بوده و شاه طهماسب به او عنایتی خاص داشته و ابیات زیر را جهت او سروده است:

میرزا احمد تهرانی ما      ثالث خسرو خاقانی ما  
میرزا احمد شاپور آمد      از عقب دشمن او کور آمد<sup>۱۴۵</sup>

#### ● ملاحالتی

قاسم بیك افشار از طایفه ترکمان، در تهران نشو و نما یافت و از مشاهیر شعرای عهدشاه طهماسب اول محسوب می شد. با برداشتن لقب بیك و مصدر ساختن نام خود به ملا به قزوین رفت و در بقعه شاهزاده حسین (ع) به تدریس پرداخت. در سال ۱۰۰۰ ه. ق. درگذشت. طبع سلیمی داشت و دیوانی از او باقی مانده است. این اشعار از اوست:

۱۴۴. ر.ک: لطفعلی بن آقاخان آذربئیگدلی، آتشکده، به تصحیح حسن سادات ناصری (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰)، ص. ۱۰۶۷؛ هفت اقلیم، ج. ۳، ص. ۶۳؛ حجت بلاغی، ج. ۱، ص. ۴۴؛ میرزا محمدطاهر نصرآبادی، ص. ۵۲۶؛ حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، ص. ۴۵۹.  
۱۴۵. هفت اقلیم، ج. ۳، ص. ۷۱.

تب دور زجسم ناتوانت بادا      جان همه کس فدای جانت بادا  
از بردن نام دشمنان شرمم باد      درد تو نصیب دوستانت بادا

\* \* \*

راضی زغم جداییم خواهی ساخت      بیگانه زآشناییم خواهی ساخت  
جور تو زحدگذشت دانم آخر      مشهور به بیوفاییم خواهی ساخت<sup>۱۴۶</sup>

پیشکش "به تهرستان"  
www.tabarestan.info

#### ● حسن بیک تهرانی

وی جوانی در کمال قبول بوده، از تهران به اصفهان رفته و در مدرسه جده ساکن شده، اما از دست شوخی و بی باکی طالبان علم ناچار به ترک مدرسه شده و به تهران بازگشته است. این رباعی از اوست:

تا زمی لاله رنگ می آبی      کافری از فرنگ می آبی  
نیست یک ذره رحم دردل تو      می کشی تا به تنگ می آبی<sup>۱۴۷</sup>

#### ● خلقی تهرانی

وی میرزا علی نام داشت و به مهمات دیوانی بی فایده ترد می کرد، این مطلع از اوست:  
برگل روی تو از سنبل نقاب افتاده است  
یا نقاب از مشک تر بر آفتاب افتاده است<sup>۱۴۸</sup>

#### ● خموشی تهرانی

اصلش از شیراز بود، اما در اوایل عهد صفویه در تهران متولد شد. نامش در مجمع الفصحا محمد شریف ضبط شده است. این بیت از اوست:

۱۴۶. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۴۷.

۱۴۷. میرزا محمد طاهر نصرآبادی، ص. ۲۰۶.

۱۴۸. سام میرزای صفوی، ص. ۱۵۸.

بجز خالشی که آمد غوطه‌ور در لعل شیرینش

ندیدم طفل هندوئی که در کوثر کند بازی<sup>۱۴۹</sup>

### ● حکیم خیری طبیب تهرانی

نامش میرزا یارعلی و از اطباء قرن دهم هجری است و طبیب مخصوص شاه طهماسب اول بوده، و چون به امر شاه معالجه غربا و فقرا به او محول شده و به این سبب امور شربتخانه خیریه پادشاهی را در اداره داشت به حکیم خیری مشهور شده بود. مردی با ذوق و اهل حال و از ارباب فضل و کمال و بسیار خوش صحبت و سخی طبع و مهمان‌نواز و شکفته طبع و مطایبه دوست بود.

دو پسر قابل داشت: حکیم نورالدین علی و حکیم شرف و این هر دو پسر در خدمت مرجوعه پدر معاونت داشتند، حکیم مزبور در آخر حیات با دو پسرش از محصول حلال خودشان سفره درویشی بر سر راه گشوده و به خدمت آینده و رونده قیام داشتند. سال وفات حکیم خیری و حکیم شرف به دست نیامد ولی حکیم نورالدین علی در سال سی و هفتم جلوس شاه عباس اول مطابق با ۱۰۳۲ ه.ق. در کربلا وفات یافت و در جوار آستان سرور شهیدان مدفون شد.

حکیم خیری را کتابی است در ادویه مرکبه و هم طبع شعر نیکو داشته.

ای دل روش عشق زپروانه بیاموز جان دادن از آن عاشق دیوانه بیاموز<sup>۱۵۰</sup>

### ● رحیمی تهرانی

وی از شعرای اوایل دوره صفویه است، اندکی با علم نجوم آشنایی داشت، مقدمات را نیز مطالعه کرده بود. این بیت از اوست:

۱۴۹. رضاقلی هدایت، مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا (تهران: [بی‌نا]، ۱۳۳۶-۱۳۴۰)، بخش ۴،

ص. ۲۳۴.

۱۵۰. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. ۴۷. سام میرزای صفوی، ص. ۱۳۷.

طمع زوصل بریدم به هجر خو کردم و داع خوشدلی و ترک آرزو کردم<sup>۱۵۱</sup>

### ● مولانا سائلی تهرانی

زین الدین سلطان متخلص به سائلی از کدخدازادگان تهران در آغاز دولت صفوی است، این مطلع از اوست.

نگارم چو آید پی غارت جان      کشد طرف دامن خرامان خرامان  
به کاکل کند مرغ دل را مقید      زمزگان زند نیشتر بر رگ جان<sup>۱۵۲</sup>

### ● ملاسحری تهرانی

از ملاسحری به لهجه قدیم تهرانی اشعار نمکینی باقی مانده که به نوشته استاد حسین کریمان مشابحت تام و تمامی با لهجه ده نشینان کنونی شمیران داشته است.<sup>۱۵۳</sup>  
ملاسحری بسیار شوخ طبیعت و خیره نگاه بود. چنانچه ملاصبوحی در تهران بوده و ملازمی داشته که خالی از قبول نبوده، ملاسحری از عالم شوخی می گوید که ملازمت را به من ده، چون پسر ملاسحری حسنی داشته و حاضر بوده در جواب می گوید که پسر را به من ده، ملازم من را بگیر.

وقتی رنجشی از آقامقصودعلی ارباب تهرانی به هم رسانیده این بیت را جهت او گفته:  
خوشا ری که عالی تبارش تو باشی      منش شاعر و شهریارش تو باشی  
آقامقصودعلی آزرده شده، فضاحتی غریب به سر او آورد که نقلش قوت سامعه را زیان دارد. اشعارش اینست:

کی بُو که همچو دسته گل، گل دیم من ز در در  
هم شو غم بپا بشو و هم دوره بد به سر در

۱۵۱- ر.ک: همان، ص. ۱۶۲.

۱۵۲- ر.ک: همان، ص. ۱۶۳.

۱۵۳- ر.ک: حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، ص. ۱۳۷.



طفلی بخورد خون ما که اگر تودهانشا

ماچ کنی هزار جا شیر بچه شکر در

یعنی:

کی شود که گلرخ من مانند دسته گل از در درآید

هم شب غم بگذرد، هم روز بد به سرآید

طفلی خون مرا خورده که اگر دهانش را ببوسی

به جای شکر از هزار جای لبش شیر بیرون می آید

\* \* \*

به کوچه شان چه می شم دل نمی دهد در شم

همین می خوم که به این سر بیام و آن سر شم

یعنی:

وقتی به کوچه شان می روم دلم اجازه نمی دهد که در بروم

می خواهم دایم از این سر بیایم و از آن سر بروم

\* \* \*

جو، خر لاغرا مصری می کند

زر، کس ناکس و اصلی می کند

یعنی:

جو خر لاغر را خر مصری می کند

زر آدم ناکس را کس می کند

\* \* \*

اگه هم، کوش و کلاهم چه چیه؟

اگه عاشق نیم آهم چه چیه؟

نمی دانم که گناهم چه چیه؟

می کشی خنجر و میله و می شوی

یعنی:

اگر هستم، پس کفش و کلاهم چیست؟

اگر عاشق نیستم پس آهم چیست؟

نمی دانم که گناهم چیست؟

خنجر می کشی و می گذاری و می روی

\* \* \*

گل دیمم تا که به ملا نمی شو  
سوته جائم به تماشا نمی شو  
مده پیغام که اینها قصه اس  
تا ترا نینه دلم وانمی شو  
زُفل را و اکه اگه دل می بری  
مُغر تا شو نوبه جا نمی شو  
معنی آن چنین است :

از آن هنگام که گلرخ من به مکتب نمی رود  
پیغام مفرست اینها قصه است  
جان سوخته ام به تماشا نمی رود  
تا دلم ترا نبیند باز نمی شود  
اگر دل می بری پس زلفت را باز کن  
مرغ تا شب نبیند جا نمی رود<sup>۱۵۴</sup>

#### ● سلیمای تهرانی (شیخ الاسلام)

او مدتی در اصفهان به نزد خلیفه سلطان از دانشمندان دوره شاه عباس دوم تلمذ کرد و سپس شیخ الاسلام تهران شد. در دوره وزارت نواب میرزا مهدی معزول شد. از صدمه پریشانی به هند رفت و در آنجا فوت شد. مؤلف تهران در گذشته و حال نوشته است: پاره‌ای قراین ضعیف حاکی از آن است که وی از تهران اصفهان بوده است. این بیت از اوست :

شب را برای راحت تن آفریده‌اند  
در هند می توان دو سه روزی نفس کشید<sup>۱۵۵</sup>

#### ● سلیم تهرانی

محمدقلی متخلص به سلیم به نوشته مؤلف آتشکده آذر، از قبیله شاملو بود و در تهران و قزوین سکونت داشت. نصرآبادی شرح مفصلی از این شاعر بکرسرا و

۱۵۴. ر.ک: میرزا محمدطاهر نصرآبادی، ص. ۴۰۹؛ حجت بلاغی، ج. ۱، ص. ۴۹؛ حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، ص. ۴۶۶.  
۱۵۵. ر.ک: میرزا محمدطاهر نصرآبادی، ص. ۱۸۴.

مضمون پرداز نوشته است:

از تهران است، طبعش لطیف و سلیقه‌اش در غایت، لطافت‌انگیز است. مدتی در خدمت میرزا عبدالله وزیر لاهیجان بود و در همانجا تأهل اختیار کرد و صاحب پسری شد. مشهور است در توصیف لاهیجان یک مثنوی سروده است و در سفر به هند همان مثنوی را به اسم کشمیر کرد.

در هند به خدمت اسلام‌خان وزیر اعظم درآمد و از ملازمان او گردید. در مدح اسلام‌خان اشعار بسیاری سروده است. نوشته‌اند شاعری بدخو بوده و لطیفه‌های بیجا بسیار از او سر می‌زده، چنان‌که وقتی که از راه شیراز روانه هند بود، میرزا ابوالحسن او را به خدمت امام قلی‌خان برد؛<sup>۱۵۶</sup> با این‌که مصرف تنباکو ممنوع بود، خان فرمود که از برای او قلیان آورند. آن قلیان چینی، بزرگ جثه بود، سلیم بادیدن قلیان گفت: «در خانه به کدخدای مانند همه چیز.» چون خان قوی‌جثه بود از این حرف آزرده شد و دیگر توجهی به او نکرد. میرزا ابوالحسن خجل شد، با وجود این نواب خان صاحب همّت بود پنج تومان و خلعت سراپا به او شفقت کرده روانه هند شد. گویا در سال ۱۰۵۷ ه. ق. در هندوستان فوت شده است. این اشعار از اوست:

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| رهی بر پای دل زنجیر اندوه | رهی هم چون صدا پیچیده در کوه |
| سرتیغش به ناف آسمانست     | شکم دزدیدن افلاک از آنست     |

\* \* \*

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| به خانه هر که بیند میهمان را | خورد در آستین چون فیل نان را |
| به صد تلخی چو دریا کدخدایی   | به جوش آورده دیگ شوربایی     |

\* \* \*

۱۵۶. امام قلی‌خان فرزند الله وردیخان گرجی سردار نامدار شاه عباس اول است. در سال ۱۰۲۱ ه. ق. از طرف پدر مامور بیرون راندن پرتغالیها از جنوب کشور شد، در همین سال با مرگ پدر به منصب بیگلربیگی فارس رسید. در سال ۱۰۳۱ ه. ق. با کمک انگلیسها موفق شد با محاصره و فتح قلعه‌های قشم و هرمز به حضور پرتغالیها در خلیج فارس خاتمه دهد. این سردار و امیر دانش‌دوست در سال ۱۰۴۲ ه. ق. به دستور شاه صفی به همراه سه تن از فرزندانش در قزوین به قتل رسید.

مکن به حلقه آن زلف تابدار انگشت      که هیچکس نکند در دهان مار انگشت  
 گره‌گشایی کار مرا هنوز کم است      به سان شانه اگر باشم هزار انگشت  
 به معنی سخنم نارسیده نیست عجب      نهد به حرف من ار خصم بی‌وقار انگشت  
 مقرر است که از بهر امتحان اول      نهند بر دم شمشیر آبدار انگشت

\* \* \*

در صفاهان نتوان بی می شیرازی بود      اهل دریا همه محتاج به آب نهرند

\* \* \*

سایه بخت مرا افسر شاهی باشد      مرهم داغ دلم برق سیاهی باشد  
 فتنه دور جهان نیست به تحریک کسی      بحر را موج نه از جنبش ماهی باشد

\* \* \*

به روی صفحه‌گذار چو کلک مشک‌آلود

چو صفر حسن خطش دل برد زقطه خال ۱۵۷

### ● آقاشاپور تهرانی

از اکابر تهران و خواهرزاده مولانا امیدی تهرانی بود. نخست فریبی تخلص داشت و سپس به اسم تخلص کرد. طبع خوشی داشت و دو سفر به هند رفت. در آنجا از دولت سلطان سلیم و امراء او خصوصاً میرزا جعفر آصف قزوینی رتبه مصاحبت یافت و به انعامات سرافراز شد. در فن قصیده‌سرایی تسلط کامل داشت.

در هند از راه تجارت ثروتی اندوخته به ایران آمد، موزونان بعضی توقع‌ها از او داشتند، چون به فعل نیامد او را هجو بسیار کردند، چنانچه ملاطبعی قطعه‌ای در هجو او سروده که این بیت از آن قطعه است:

بسکه دلگیر زهم کاسه بود می‌شکند      کاسه‌ای را که درو صورت آدم باشد  
 الحق فراخور استطاعت، خست بسیار داشت، دیوانش تخمیناً دارای چهار هزار بیت

است. نصرآبادی در تذکره خود اشعار زیر را از او ثبت کرده است:

نمی‌گویم که از زندان غم آزاد کن ما را

اگر جایی گرفتاری ببینی یاد کن ما را

تفاوت نیست، جور و لطف یکسانست نزد ما

تو می‌دانی به هر نوعی که دانی شاد کن ما را

\* \* \*

ای راهزن خیال نگاه تو خواب را در جوش خون زغیرت لعلت شراب را

کارم به ساقی است که از نار می‌زند هر روز بر زمین قدح آفتاب را

\* \* \*

به ذوقی می‌کنم تکرار حرف دلستانی را

که دل در سینه پندارد که می‌بوسم دهانی را

نمی‌دانم تو خواهی بود یا گردون ولی دانم

که دامن‌گیر گردد خون من نامهربانی را

\* \* \*

طفلیست و به عاشق روش زیست نداند صد جان اگر از کس طلبد نیست نداند

دلدار نداند دل ما از دل اغیار داند که دلست این که دل کیست نداند

\* \* \*

غیرت عشق به چشمی که پدیدار شود پرده دیده در او پرده دیوار شود<sup>۱۵۸</sup>

#### ● شاکر تهرانی

آخوند شاکر تهرانی، از کهنه شاعران سخن‌شناس بود، در معانی و بیان و عروض و قوافی مهارت تمام داشت. ولی در اصفهان ساکن بود و اکثر اوقات معاشر و انیس شاعران بود. این ابیات از اوست:

هر آن کو حیرت مژگان گیرایی به دل دارد  
 نریزد پیکرش را بعد مردن خاک گور از هم  
 به رنگ برگهای غنچه از باد فنا شاکر  
 رفیقان را جدایی می شود آخر ضرور از هم  
 \* \* \*  
 شاکر به ناله کوش که از صبح وصل یار  
 محروم ماند آن که به شبها صبور بود<sup>۱۵۹</sup>

### ● شریفا

کاشف تهرانی متخلص به شریفا در نظم و نثر صاحب قدرت بود اشعار مشهور او عبارت است از:

- لیلی و مجنون، عباس نامه، هفت پیکر و آثار نثر او به قرار زیر است:  
 - سراج الخیر، دُر مکنون و خزان و بهار  
 نمونه اشعار او چنین است:  
 باید سخت بجای باشد      خود هرزه در، درای باشد  
 باید چو سحاب دُر بریزی      غربال نه ای که خاک بیزی

\* \* \*

در حیرت از تسلسل زلفیم و دور خط  
 این صفحه را مطالعه بسیار مشکل است<sup>۱۶۰</sup>

### ● شمس

میرشمس الدین علی متخلص به شمس از شعرای تهران بود. در وصف تاریکی شب  
 سروده است:

سیه زآنسان که هنگام تکلم      زبان، راه حکایت می کند گم<sup>۱۶۱</sup>

۱۵۹. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۵۲.

۱۶۰. ر.ک: همان، ص. (م) ۵۲.

۱۶۱. ر.ک: همان، ص. (م) ۵۲.

● صبوری تهرانی

محمود متخلص به صبوری از خوشنویسان شاعر بود و در تهران به شغل کتابت اشتغال داشت. این مطلع از اوست:

نیست اشک لاله گون کز چشم پر خون می رود  
از غمت خون شد جگر وزدیده بیرون می رود<sup>۱۶۲</sup>

پیشکش "راد" به تبرستان  
www.tabarestan.info

● میرصیدی تهرانی

شاعری خوش سخن و از سادات تهران بود. در عهد شاه اسماعیل صفوی می زیست، دیوانش اگرچه مختصر است اما شعرهای خوب دارد. به هندوستان رفت و به ملازمت صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه هند سرافراز شد. قصیده ای در ستایش او سرود و هزار رویه جایزه اندوخت. شاعری خوش طبیعت و غریب خیال بود و به مجرد توهّمی از دوستان رنجیده خاطر می شد، به اعتقاد خود پیوسته عاشق بود. ابیات زیر از اوست:

شد بسکه از خرام تو تغییر حالها      از جا درآمدند به گلشن نهالها  
آینه تار و آینه داران تمام لال      طوطی چه یادگیرد از این بی کمالها

\* \* \*

دست و دل باید فراخ از جود، صاحب مال را  
تنگ چشمی می کند سرگشته تر غربال را

\* \* \*

ز چشم یار دل من چه دید حیرانم  
که چون طلسم تغافل به یک نگاه شکست

\* \* \*

خود بی تکلفانه بیا شاد کن مرا      از مَنّت هزار کس آزاد کن مرا

\* \* \*

منکر عشق ار سلامت است عجب نیست

دهر مکافات این گناه ندارد

\* \* \*

دانسته سفر کردم و از کوی تو رفتم تا گوش تو از گریه در آزار نباشد<sup>۱۶۳</sup>

\* \* \*

#### ● ضیاء تهرانی

طبعش در کمال شوخی و بی پروایی بوده، از نمونه های شعرش این است:

باد زن گاهی تواند دست او را بوسه داد

کاش ما هم اعتبار بی زری می داشتیم<sup>۱۶۴</sup>

#### ● طاهری تهرانی

خواجه محمد طاهر پسر مولانا امیدی است و به امور نویسندگی اشتغال داشت. به وفور کاردانی و عطوفت و مهربانی مزین بود. گاه بر سنت خاندان شعر نیز می سرود. این بیت از اوست:

آن که رفت از سر کوی تو به آزار منم

و آن که برد از تو به دل حسرت بسیار منم<sup>۱۶۵</sup>

#### ● عبدالقادر تهرانی

وی از مداحان شاه عباس صفوی و در علوم ادبی سرآمد ادباء عهد خود بود و به کمال فصاحت شاهنامه عباسی موزون نمود و به هنگام ابتلای به بلای تنگدستی غزلی از وطن به خدمت عبدالرحیم خان خانانان نگاهاشت و به جایزه اش از نقد و جنس تمتعی کافی برداشت ابیاتی از آن چنین است:

۱۶۳. میرزا محمد طاهر نصرآبادی، ص. ۳۵۸؛ لطفعلی بیگ بیگدلی آذر، ج. ۳، ص. ۱۰۸۹؛ حجت

بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۵۴.

۱۶۴. میرزا محمد طاهر نصرآبادی، ص. ۲۹۷.

۱۶۵. سام میرزای صفوی، ص. ۱۴۱.



عندلیب باغ عشقم لیک از کنج قفس  
شورش دارم که محتاج گلستان نیستم  
در عراق پرنفاق، این آرزو می‌سوزد  
کز سخن سنجان بزم خانخانان نیستم<sup>۱۶۶</sup>

#### ● عشقی تهرانی

عشقی از شعرای هذیان‌گو بود و گاهی اشعاری این چنین نیز سروده است:  
آشکارا کرده اشک دیده‌ام عشق نهان  
وہ شدم افسانه آخر در میان مردمان<sup>۱۶۷</sup>

#### ● قاسم تهرانی

مولانا قاسم پسر خطیب تهران بود و در طلب علم بسیار کوشید. وی فردی درویش  
نهاد بود، و این بیت از اوست:  
صبرم کم است و درد دلم بیش، چون کنم  
با درد بیش و صبر کم خویش چون کنم<sup>۱۶۸</sup>

#### ● خواجه لهراسب

وی برادر مولانا امیدی است. بعضی اوقات ریاست قصبه تهران به او تعلق داشت.  
بسیار خوش طبع بود. اشعار جَدّ و هَزَل بسیار گفته از جمله هَزَل مناظره ترک و گیلک و  
چغندرنامه او مشهور است. این مطلع که در بدیهه گفته از اوست:  
من چه کردم که مرا از نظر انداخته‌ای برده‌ای دل‌زمن و با دگران ساخته‌ای<sup>۱۶۹</sup>

۱۶۶. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۵۵.

۱۶۷. سام میرزای صفوی، ص. ۱۶۲.

۱۶۸. همان، ص. ۱۷۸.

۱۶۹. همان، ص. ۷۶.

## ● مقیما تهرانی

اصلش از شیراز بود، اما چون در تهران سکونت داشت و در همین شهر نیز فوت شد در شمار شاعران تهرانی قرار دارد. مردی ساده لوح و خوش ذات و خوش طبع بود. ابیات زیر از اوست:

ما را غرور عافیت از راه برده بود      ناسازی زمانه به فریاد ما رسید

\* \* \*

به راهش خانه‌ای از نی بنا کرد      درون نی بشان ناله جا کرد

\* \* \*

یک چند به قید ننگ و نام افتادم      چندی به زبان خاص و عام افتادم  
بدنامان را طشت بیفتد از بام      طشتم چو نبود خود زبام افتادم<sup>۱۷۰</sup>

## ● منصف تهرانی

محمد اسماعیل متخلص به منصف برادر مقیما بوده و پدرش شمس در علم سیاق بی مثل بود. منصف مردی خوش طبیعت، و درویشی ملایم بود و مدتی به هند رفت، در بازگشت به تهران به تجارت پرداخت. این اشعار از اوست:

شاه باید مهیب و بی آزار      همچو تصویر شیر بردیوار

در ره سیل فنا، پامال گردیدن چه سود

خویشتن را برکناری کش که دریا بگذرد<sup>۱۷۱</sup>

## ● میرعطای تهرانی (منهی)

طبعی لطیف داشت و به سبک محمدقلی سلیم شعر می سرود. منهی تخلص می کرد، و این ابیات از اوست:

۱۷۰. حجت بلاغی، ج ۱، ص. ۵۸ (م).

۱۷۱. همان، ص. ۵۹.

هوای زلفش از دل تاب برده است      خیال چشمش از سر خواب برده است  
چنان در گریه مشغول است چشم      که پنداری جهان را آب برده است

\* \* \*

گر مرد در امکان من و مایی نکند      در اوج وجود جز همایی نکند  
رسم تمکین زحق بیاموز که او      با این همه، صنع خودنمایی نکند<sup>۱۷۲</sup>

\* \* \*

#### ● میرزانشیر تهرانی

میرزا نصیر فرزند هاشم بیک تهرانی از مستوفیان اوایل دوره شاه صفی بود.<sup>۱۷۳</sup> مدتی تصدی محال خالصه ری را داشت و پس از آن محرردارالانشاء گردید. زمانی نیز وزارت قره باغ را داشت و در همانجا نیز فوت کرد. این ابیات از اوست:

زاهد از مجلس چو برخیزد شود هنگامه گرم

چون زمستان برطرف گردید سرما بگذارد

شد فزون آب لب لعلش ز تأثیر شراب

کار دامن می‌کند بر آتش یاقوت آب

\* \* \*

کی می‌توان کشید کمان شناخت را      ای گوشه گیر چله چرا زود می‌کشی<sup>۱۷۴</sup>

#### ● نویدی تهرانی

از شاعران خوش طبع تهران بوده است. این بیت از اوست:

۱۷۲. میرزا محمد طاهر نصرآبادی، ص. ۲۴۱.

۱۷۳. هاشم بیگ در اوایل جلوس شاه صفی به استیفاء خاصه سرافراز گردید. در آن منصب کمال استقلال را داشت تا به تقصیر مخاطب شده چشمانش را کور کردند. در تهران گوشه نشین شد و در همین شهر نیز فوت کرد.

۱۷۴. همان، ص. ۹۰.

آشفته‌گیهای دلم، هرگز به یادش می‌رسد

دست نوازش بر سر زلف پریشان می‌کشد<sup>۱۷۵</sup>

### ● وارد تهرانی

محمد شفیع فرزند محمد شریف تهرانی متخلص به وارد از شاعران تهران است که به دنبال دعوت پادشاه هند از استادش ملاسلیم، به همراه او به هند رفت. در آنجا از استاد جدا شد و به حیدرآباد رفت. مدتی در خدمت عبدالله قطب‌شاه و زمانی نیز از ملازمان بهادر شاه بود. سرانجام درویشی اختیار کرد، در تاریخ‌نویسی هم دستی داشت و تاریخ جغتای مشتمل بر وقایع سلاطین هند را نوشت. مثنوی گلستان نیرنگ نیز از اوست. از سروده‌های او رباعی زیر است:

چون نور نبی گشت جدا از بیچون      روشن گردید به او طلسم گردون  
گل کرد ز نور مصطفی نورعلی      چون عطر که از گلاب آید بیرون<sup>۱۷۶</sup>

### ● وصلی تهرانی

مولانا وصلی از بزرگ زادگان محله ساران بود و در اوایل دوره صفویان می‌زیست. این بیت از اوست:

ناز کم کن به تبسم مکش ای یار مرا      پیش اغیار مکن بهر خدا خوار مرا<sup>۱۷۷</sup>

### ● هجری تهرانی

محمد شریف متخلص به هجری از اقارب و به اعتباری برادرزاده مولانا امیدی تهرانی بود. او در زمره عمال دیوان و در زمان شاه طهماسب اول به سمت وزارت اصفهان رسید.

۱۷۵. همان، ص. ۲۸۷.

۱۷۶. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۶۰.

۱۷۷. سام میرزای صفوی، ص. ۱۶۲.

از رجال لطیف الطبع و ظریف المزاج و خوش فکر و شیرین مقال بود. دیوانش حدود پنج هزار بیت دارد. در اصفهان سلامی شاعر با کلامی برادر خود شعری در مدح او سروده و هر روز به تقاضای صله به سلام او حاضر می شدند و هم کلام می بودند؛ هجری این مطلع را به عنوان شوخی در این باره گفته است:

دو چیز است بدتر ز تیغ حرامی  
این ایات نیز از اوست:

چسان با رخت ماه گردد مقابل  
کجا بناقدت سرو باشد برابر  
سری باشد آن پیش روی تویی تن  
تنی باشد آن پیش قد تو بی سر

\* \* \*

با من سخت هیچگه، ای غنچه دهن نیست

گویا دهن تنگ ترا جای سخن نیست<sup>۱۷۸</sup>

پیشکش "راد" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل سوم

### تهران در دوره سلسله افشاریه

#### ۱. قتل شاه مخلوع صفوی و فرزندانش

نادرشاه پس از تاجگذاری، چون قصد کشورگشایی داشت، رضاقلی میرزا فرزند ارشد خویش را به نیابت سلطنت تعیین کرد و خود با سپاهیانش عازم نواحی شرقی کشور گردید.

رضاقلی میرزا مشهد را به عنوان مرکز حکومت خویش انتخاب کرد و گارد مخصوصی مرکب از ۱۳۰۰۰ تن سربازان خراسانی تشکیل داد و آنان را با لباس مليله دوزی و شمشیرهای مُرَّصع آراست و به نگهبانی دربار خود گماشت<sup>۱</sup>، و به علت بی تجربگی دست به اعمالی زد که در نهایت به زیان او تمام شد، از جمله در بهار سال ۱۱۵۲ ه. ق. / ۱۷۳۹ م. که در ایران شهرت یافت بیماری خطرناکی دامنگیر ارتش ایران در هندوستان گردیده و نادرشاه نیز به قتل رسیده است، به تحریک محمدحسین خان قاجار تصمیم به نابود کردن شاه طهماسب و فرزندانش گرفت، تا مانعی در رسیدن به

سلطنت بر سر راه خود نداشته باشد.<sup>۲</sup>

چگونگی این اقدام ناجوانمردانه را هرچند ارتباطی با موضوع تهران ندارد، اما به خاطر پی آمدهای بعدی آن، بی‌مناسبت نیست روایت کنیم:

محمدحسین خان قاجار برای اجرای این تصمیم به سبزواری گسیل گردید، و هنگامی که به ساختمانی که شاه سابق صفوی و خانواده‌اش در آن زندانی بودند رسید، ظاهراً شاه‌طهماسب به مقاصد سوء وی پی برد و به حرم ملتجی گردید و موضوع را افشاء نمود و آن‌گاه شیوه فغان از حرمسرا برخاست. محمدحسین خان قاجار با نهایت قساوت قلب داخل حرم شد و با طنابی که همراه آورده بود پادشاه نگون‌بخت صفوی را خفه کرد.<sup>۳</sup>

باتوجه به روحیه و منش نادرشاه باعث تعجب است به چه علت و چگونه پس از خلع شاه‌طهماسب از سلطنت به وی امکان ادامه حیات داده است. اما نکته‌ای را که نمی‌توان بر رضاقلی میرزا بخشید، علاوه بر کشتن شاه مخلوع قتل ناجوانمردانه دو کودک معصوم، مظلوم و محبوب شاه‌طهماسب است که شنیدن چگونگی آن جنایت، لرزه بر اندام می‌اندازد و اشک از دیدگان روانه می‌کند:

عباس میرزا پسر شاه‌طهماسب که بیش از هشت سال نداشت، دهشت‌زده به جنازه پدرش چسبیده و شروع به گریه و زاری نمود لکن محمدحسین خان او را نیز با بیرحمی هرچه تمامتر به هلاکت رسانید و اسماعیل میرزا پسر کوچکتر پادشاه نگون‌بخت صفوی را هم در چاهی سرنگون آویخت. مرد نیکوکاری اسماعیل میرزا را از چاه درآورد، لکن آن کودک سیه‌روز به عوض آن که درصدد قرار برآید به طرف جنازه پدرش و برادرش عباس میرزا شتافت و زارزار گریست. آن‌گاه محمدحسین خان با قساوت بی‌نظیری سر آن کودک را از تن جدا کرد. این حادثه تأثرانگیز در سبزواری تولید انزجار و غوغایی نمود و مدت چند روز در شهر سوگواری برقرار گردید و مخصوصاً مردم بر قتل اسماعیل میرزا زارزار می‌گریستند زیرا کودکی محبوب بود.<sup>۴</sup>

انسان وقتی شرح این حادثه را می‌خواند و وقایع بعدی را پی می‌گیرد و از عاقبت

۲. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۰۵؛ لارنس لاکهارت، ص. ۲۲۶.

۳. لارنس لاکهارت، ص. ۲۲۶.

۴. همانجا



رضاقلی میرزا نایب السلطنه نادر مطلع می شود، بی اختیار قطعه عبرت آموز عارف ربانی محمدصادق بن فضل الله هجری تفرشی از اجله علما و عرفای اواخر عهد صفویه و اوایل دوره افشاریه که از قضا سمت استادی رضاقلی میرزا را هم داشته به یاد می آورد که حق گویی پیرمرد بی پروای عرب را خطاب به امیر کوفه در سروده شیوا و عبرت آموز خود جاودانه ساخته، و شاید هم به رضاقلی میرزا گوشزد کرده است؛ چون این حکیم شاعر را کیفری سخت و پرنکوهش داده است.<sup>۵</sup>

|                               |                                              |
|-------------------------------|----------------------------------------------|
| نادره پیری زعرب هوشمند        | گفت به عبدالملک از روی پند                   |
| آه که در ظرف کم از بیست سال   | دیده ام آن قدر تعاریف حال                    |
| زیر همین قُبه و این بارگاه    | پای همین مَسند و این دستگاه                  |
| بودم و دیدم که از ابن زیاد    | رفت چه ها رفت که چشم مباد                    |
| بر طبقی چون سپر آسمان         | غیرت خورشید سری خون چکان                     |
| سر که هزارش سر و افسر فدا     | صاحب دستار رسول خدا                          |
| بعد دو روزی سر آن بدسیر       | بد بر مختار به روی سپر                       |
| باز که مُضْعَب سر و سردار شد  | دستخوش او سر مختار شد                        |
| وین سر مُضْعَب به تقاضای کار  | تا چه کند با سر تو روزگار                    |
| آه که یک دیده بیدار نیست      | هیچ کس از کار خبردار نیست                    |
| نه فلک از کرده خود سیر شد     | نه خم این طاق سرازیر شد                      |
| مات همینم که در این بند و بست | این چه طلسمی است که نتوان شکست؟ <sup>۶</sup> |

۵. محمدابراهیم باستانی پاریزی، ص. ۳۶۴، به نقل از لطفعلی بن آقاخان آذربیکدلی مؤلف آتشکده نوشته است:

«آقا صادق... پس از تغییر دولت صفویه... در زمان دولت نادری به هم صحبتی رضاقلی میرزا که به جَوْدَتِ طبع و قسارت مشهور بود، مبتلی! به علت سوءظن، بی گناه، به زجر عینی مُنزَجَز که کسی احتمال زیست او نمی داد...» خواهید گفت این زجر عینی چه بود؟ اکنون از قول همان صاحب آتشکده بشنوید: «رضاقلی میرزا را به کیفر اعمال پرنکوهش... مثل قطع آلت تناسل آقا صادق شاعر و حکیم تفرشی معلم خود، در همان ازمنه، منتقم حقیقی سزای او را در کنار و به مجازات عمل خویش گرفتار نمود.»

۶. ر.ک: محمدابراهیم باستانی پاریزی، ص. ۳۷۱.

## ۲. تشکیل کنگره حکام کشور در تهران

بعد از قتل شاه طهماسب و فرزندانش رضاقلی میرزا در حدود اسفند ۱۱۵۳ ه.ق. / ۱۷۴۰ م. برای شرکت در کنگره‌ای از حکام سراسر کشور که به انجمن نوروز شهرت یافت راه تهران را در پیش گرفت. راجع به قصد رضاقلی میرزا از تشکیل این انجمن شایعات اغراق آمیزی انتشار داشت و برخی این کنگره را به انجمن دشت مغان تشبیه نموده و می‌گفتند رضاقلی میرزا برای آن همه حکام ایران را به تهران فراخوانده است که ضمن رسیدگی به حساب دخل و خرج ایالات مختلف، به هدفهای بلند پروازانه خود نیز جامه عمل بپوشاند.<sup>۷</sup> انتخاب تهران برای برگزاری کنگره نوروز می‌رساند با وجودی که پایتخت افشاریه شهر مشهد بود، اما تهران در آن دوره اهمیتی خاص داشته و مورد توجه بوده است.

## ۳. احضار رضاقلی میرزا از تهران

نادر در هرات بود که شنید رضاقلی میرزا در تهران برای خود دستگاه شاهانه‌ای ترتیب داده و شاید خیالاتی را نیز در سر می‌پروراند، بنابراین فوراً نایب السلطنه را به هرات احضار کرد.

رضاقلی میرزا به بهانه این که گرفتار امور مملکتی است در رفتن اهمال می‌ورزید، بالاخره هنگامی که به اندازه کافی نفوذ و قدرت یافت که نگهبانان مخصوص خویش را همراه بردارد و مانند پادشاهی پرمطراق و جلال مسافرت نماید با ۱۳۰۰۰ نفر سربازان گارد ویژه اش تهران را ترک گفت و در قره تپه بادغیس<sup>۸</sup> موفق به دیدار پدر گردید.

به نوشته مورخین شاهنشاه ایران بر فیلی سوار بود و چون رضاقلی میرزا و افسرانش به پنجاه ذرعی او رسیدند، از اسب پیاده شدند. و آن‌گاه نادر نگهبانان وی را سان دید و از مشاهده لباسهای فاخر آنان متعجب گردید لکن شگفتی خویش را مستور داشت و با

۷. رک: لارنس لاکهارت، ص. ۲۲۸.

۸. ناحیه‌ای است در هرات واقع در افغانستان امروز.

نهایت مهربانی پسرش را در آغوش کشید و با این همه دریافت اخباری که راجع به رفتار رضاقلی میرزا و داعیه سلطنت طلبی وی به او رسیده بود تا اندازه‌ای حقیقت داشته و بیدرنگ دستور داد که نگهبانان رضاقلی میرزا را متفرق کردند و در ظرف کمتر از نیمساعت از نفرات آن گارد بیش از ۳۰ تا ۴۰ تن نگهبان مخصوص باقی نماند.

رضاقلی میرزا بر اثر از دست دادن نگهبانان خود که علاقه فراوان به آنها داشت سخت متأثر گردید. پاسی از شب گذشته نادر او را به جادر خویش احضار کرد و درباره امور کشور از او پرسشهای بسیار زیاد نمود و سعی کرد تا اندازه‌ای دل او را به دست آورد ولی در عین حال مکنونات قلب خود را در این جملات پرمعنی مکتشف ساخت: من از تشکیل این گارد مخصوص تو ناراحت شدم، چون مردم ایران عادت ندارند که با دو دربار سروکار داشته باشند ما فقط یک دربار خواهیم داشت. این بساط مجلل و این حکومت و این ارتش و این افراط‌کارها درخور تو نیست. با وضع جدید زندگی خود خوی بگیر تا مردم این قدر عقب تو بدگویی نکنند.

نادر آن‌گاه از قتل شاه‌طهماسب سخت ابراز خشم نمود و اندکی بعد فرماندهان و سران ارتش را احضار کرد و به آنان چنین گفت:

«قتل شاه‌طهماسب به دست پسر مرا ناراحت کرده است و به همین جهت او را از ولایت‌عهد معزول کردم.»

پس از عزل رضاقلی میرزا، نادر نصرالله میرزا پسر دومش را به ولایت‌عهدی برگزید.<sup>۹</sup>

#### ۴. سوء قصد به نادر

در تاریخ ۲۸ صفر ۱۱۵۴ ه. ق. / ۱۵ می ۱۷۴۱ م. نادرشاه به اتفاق حرم و قرقچی‌های خود از طریق مناطق جنگلی سوادکوه عازم تهران بود. مانند معمول قوای او از فاصله تقریباً دوری عقب او روان بودند. ناگهان تیراندازی که خود را در بیست قدمی

پشت درختی پنهان ساخته بود به طرف شهریار ایران تیری شلیک کرد. گلوله پس از آن که دست نادر را خراش داد و شست او را زخمی کرد در گردن اسبش ناپدید گردید. اسب نقش زمین شد و نادر هم در غلطید لیکن بدون آن که خونسردی و آرامش خود را از دست بدهد خویشتن را به مردن زد به طوری که عامل سوء قصد به تصور این که کار شاه را ساخته از خالی کردن گلوله دوم خودداری نمود و فرار کرد، چند لحظه آشوب و هرج و مرج عجیبی در میان قوای ایران و نگهبانان نادر حکمفرما گردید لیکن بیدرنگ معلوم شد گزندى به پادشاه ایران نرسیده است.<sup>۱۰</sup> قرقچی ها به فرماندهی رضاقلی میرزا که به محض وقوع از پیش آمد خویشتن را با شتاب به پدرش رسانیده بود تا مسافت زیادی در نواحی اطراف عقب مرد جنایتکار گشتند لیکن اثری از او نیافتند و پس از مختصر توقفی به سوی تهران حرکت کردند.<sup>۱۱</sup>

## ۵. ملاقات سفیر روسیه با نادر در تهران

نادر پس از ورود به تهران، کالوشکین نماینده روسیه را بار داد و کالوشکین بر طبق دستورهایی که از سن پترزبورگ<sup>۱۲</sup> دریافت داشته بود حسن نیت و مراتب دوستی و وداد

۱۰. بسیاری از مورخان برآنند نفع ایران و خود نادر در آن بود که گلوله به هدف اصابت می نمود و او را در اوج قدرت و عظمت از این جهان می رهازند، زیرا در آن زمان نادر به منتهی درجه محبوبیت و معروفیت رسیده بود. گذشته از این که کشور را از زیر یوغ افغانه رهایی بخشیده بود، عثمانی ها را به زانو درآورده و روسها را وادار به استرداد کلیه اراضی ایران نموده و بختیاری ها و ابدالیان و غلجاییان را مجبور به تسلیم کرده و هندوستان را فتح نموده و ترکستان را مسخر ساخته بود، قسمتی از عربستان را نیز به حیطه تصرف خویش درآورده و ناوگانش هم در خلیج فارس تسلط کامل داشت. با این همه، حرص و شهوت کشورگشایی وی اندازه نداشت و هر پیروزی نوین، آتش اشتهاى او را تیزتر می ساخت و همین ولع زیاد موجب آن گردید که نجات دهنده ایران را برآن دارد که در باقی مدت سلطنت خویش برای ملت ایران مصایب زیادی را به وجود آورد و خویشتن را نیز از اوج افتخار به حضيض ادبار افکند. (لارنس لاکهارت، ص. ۲۵۴).

۱۱. همان، ص. ۲۵۳-۲۵۴.

۱۲. پتروگراد یا سن پترزبورگ (شهر پطرس مقدس) دومین شهر و بزرگترین بندر روسیه است. این شهر تا سال ۱۹۱۸ م. پایتخت امپراتوری روسیه بود. در دوره استقرار حکومت اتحاد جماهیر شوروی، نام آن به لنینگراد تغییر یافت.

روسیه را نسبت به ایران اعلام داشت.

این اقدام روسیه از هر حیث ضروری بود زیرا ظاهراً سفیر ایران در دربار سن پترزبورگ گزارشهای افراط آمیزی درباره سوءنیت روسیه نسبت به ایران برای نادر فرستاده بود. کالوشکین در عین حال مأمور بود که درباره مقاصد حقیقی نادر گزارشی به روسیه ارسال دارد. پس از ملاقات با نادر او به سن پترزبورگ گزارش داد که در رفتار نادر نسبت به پیش تغییرات بزرگ حاصل شده است و مانند گذشته نمی توان با او آزادانه صحبت کرد. او در این خصوص چنین نوشته بود:

بخت النصر<sup>۱۳</sup> جدید از باده پیروزی های خود سرمست است و می گوید که: تسخیر هندوستان برای من کار دشواری نبود. من هرگاه با یک پا حرکت کنم هند را فتح می کنم و هرگاه با دو پا حرکت کنم دنیا را می گیرم.

اگرچه کالوشکین عقیده داشت نادر نسبت به دولت عثمانی روش نامساعدی دارد با این همه تأیید کرد که نمی تواند به حسن نیت او در مورد روسیه اعتماد کامل داشته باشد.<sup>۱۴</sup>

## ۶. نادرشاه و کیش تازه

نادر تا اندازه ای مرد تجددخواهی بود که از جمله تجدد او ترجمه قرآن مجید، تورات و انجیل به زبان فارسی بود. در تهران دستور داد تورات و انجیل را برایش بخوانند و در حین استماع از روی استهزا آنها را تأویل و تفسیر نمود و با جمع آوری رهبران مذهبی در صدد رفع اختلافات شیعه و سنی برآمد و ظاهراً قصد داشت کیش تازه ای را بیاورد و به تقلید اکبرشاه پادشاه تیموری هند، بنا به اصل وحدت ادیان به ابداع دین جدیدی پردازد. اما از این فکر منصرف شد.<sup>۱۵</sup>

۱۳. کلمه درست بُخْتُ نصر است که از پادشاهان بزرگ بابل بود. هوُخستره پادشاه ماد برای تحکیم روابط خود با او آمی تی نوهُ خود را که دختر آژی دهاک آخرین پادشاه ماد بود به بخت نصر به زنی داد و باغهای معلق بابل را بخت نصر به خاطر این بانوی ایرانی ساخته بود.

۱۴. ر.ک: لارنس لاکهارت، ص. ۲۲۵.

۱۵. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۰۹.

## ۷. تهران در تیول رضاقلی میرزا

نادرشاه مدت زیادی در تهران نماند و این شهر را به قصد قزوین ترک کرد. اما رضاقلی میرزا از تهران دیگر همراه پدرش حرکت نکرد. در حقیقت شاهزاده دستور یافت در تهران بماند و مالیات این شهر را به مخارج خود اختصاص دهد، و در حقیقت این امر نشانه آن بود که رضاقلی میرزا مغضوب پدر واقع شده است. در آن زمان معلوم نبود آیا سوءظن نادر نسبت به رضاقلی میرزا درباره قصاص کشتن پدر موجب این اقدام شد و یا این که نادر قصد داشت رضاقلی میرزا را به مناسبت غفلت در رعایت مسئولیت خویش در دوران نیابت سلطنت گوشمال دهد. به هر حال نایب السلطنه و ولیعهد مخلوع نادر در تهران ماند، در حالی که از تشریفات سابق اثری نبود و او ناگزیر به سادگی در این شهر گذران زندگی می کرد، در صورتی که دست تقدیر سرنوشتی دردناک برای او رقم زده بود.

در پاییز ۱۱۵۴ ه. ق. پیش آمدی روی داد که می بایستی در آخرین سالهای عمر نادر اثر شومی داشته باشد، این حادثه کور کردن رضاقلی میرزا بود که پدرش سوء قصد جنگل سوادکوه مازندران را به او نسبت می داد.

عده ای از مورخان گذشته و معاصر کوشیده اند این پیش آمد غم انگیز را به رشته تحریر درآورند و در صورتی که دسته ای از آنان برآنند که رضاقلی میرزا در این خصوص بی گناه بوده است دسته ای دیگر او را در سوء قصد به نادر بی تقصیر نمی دانند، در هر صورت روایتی که بیش از همه قابل قبول به نظر می رسد به قرار زیر است:

تا مدتی پس از سوء قصد به نادر، کلیه مساعی که برای کشف مرتکب و سیاست او به عمل آمد بی نتیجه ماند لیکن سرانجام عامل سوء قصد در نزدیکی هرات دستگیر شد، نام وی نیکقدم بود. چون در آن هنگام نادرشاه در داغستان بود نیکقدم به آنجا اعزام گردید و در تابستان آن سال به اردوگاه سلطنتی رسید. نادر با او به تنهایی مدتی صحبت کرد و او را تحت بازپرسی دقیق قرار داد. نیکقدم در پاسخ سئوالات مکرر نادر درباره محرک او تأیید کرد که هیچ محرکی نداشته و تنها برای نجات دنیا از یک مرد ستمگر

مبادرت به این سوء قصد نموده است. لکن چون نادر به او قول داد در صورتی که حقایق را بگوید جاننش در امان خواهد بود، نیکقدم رضاقلی میرزا را به عنوان محرک خویش معرفی کرد و گفت که یکی از نگهبانان شخصی رضاقلی میرزا بود و مهارت وی در تیراندازی توجه شاهزاده را جلب نمود تا این که یک روز که رضاقلی میرزا همراه محمدحسین خان قاجار بود به او امر کرد که شاه را به هلاکت رساند و نیکقدم برای اجرای دستور در تابستان سال ۱۱۵۳ ه. ق. به هرات رفت لیکن فرصتی برای اجرای نقشه خویش نیافت و پس از آن که نادر در قریه تپه به رضاقلی میرزا دستور داد که گارد سلطنتی خصوصی خود را منحل کند او بار دیگر به نیکقدم تأکید کرد که شاه را به هلاکت رساند و وی نیز پیوسته مترصد فرصت بود تا در جنگل سوادکوه فرصت را برای اجرای نقشه خویش مناسب یافت لکن تیرش به هدف اصابت نکرد. دشمنان رضاقلی میرزا نیز از فرصت استفاده نمود و پیوسته به شاه تلقین کردند که رضاقلی میرزا محرک نیکقدم بوده است، تا این که سرانجام نادر پسر خود را محکوم دانست و درصدد انتقام گرفتن از او برآمد و راجع به نیکقدم نیز نادر به قول خود وفا نمود و از کشتن او صرف نظر و تنها به نابینا کردن او اکتفا کرد.<sup>۱۶</sup>

باری پس از آن که نادر پیش خود رضاقلی میرزا را محاکمه و محکوم نمود از تهران احضارش کرد. شاهزاده نگون بخت وقتی تهران را ترک می نمود هرگز تصور نمی کرد که پیش بینی معلم جهان دیده و عارفش محمدصادق هجری تفرشی در شرف انجام است و گردش چرخ گردون این بار چشمان پرفروغ او را نشانه کرده است:

در اواخر پاییز ۱۱۵۴ ه. ق. رضاقلی میرزا به داغستان رسید و بی درنگ به نزد پدر رفت، اما دیگر از مهر و عاطفه پدری نشانه ای ندید. نادر او را در مورد حادثه سوء قصد به خود مجرم دانست. شاهزاده تیره بخت هر چند سوگند یاد کرد که در آن حادثه هیچ گناهی ندارد لکن شاه بدخیال به عجز و لابه او توجهی نکرد و پس از مدتی تفکر و مشورت با رایزنانش تصمیم گرفت پسر خود را از هر دو چشم نابینا سازد و دستور وی بلافاصله در حضور او و عده ای از رجال به مورد اجرا گذاشته شد و پس از کور کردن رضاقلی میرزا عده زیادی از مردان بزرگی که در مراسم نابینا کردن او حضور



نادرشاه افشار

تصویر از سفرنامه ژول لورنس



داشتند به دستور نادر به هلاکت رسیدند زیرا هنگام کور کردن شاهزاده هیچ کدام از آنان تقاضا نکرده بودند به جای رضاقلی میرزا سیاست گردد.

نادر پس از آن حادثه شوم چنان غمگین و متأثر گردید که به چادر خود پناه برد و مدت سه روز از چادر خارج نشد. به طوری که نوشته‌اند نادر پس از کور کردن رضاقلی میرزا به او گفت که خیانت وی موجب این تنبیه گردید و رضاقلی میرزا با نهایت اندوه به وی پاسخ داد:

«این چشمان من نبود که شما از نعمت بینایی محروم کردید بلکه دیدگان ایران بود.»

در هر صورت پس از آن که رضاقلی میرزا بهبودی حاصل کرد دیگر به تهران بازنگشت و به تقاضای خود به مشهد رفت.<sup>۱۷</sup>

## ۸. تهران بعد از نادرشاه

با قتل نادرشاه در شب یکشنبه یازدهم جمادی‌الآخر سال ۱۱۶۰ ه. ق. در فتح‌آباد نزدیک قوچان، آتش جنگ و ناامنی در سراسر ایرن شعله کشید و در آن گیرودار علیقلی‌خان برادرزاده نادر به دعوت سرداران ایرانی به سلطنت دعوت شد و به شتاب به مشهد آمد و در اعلامیه‌ای که منتشر کرد خویشتن را مسئول قتل نادرشاه معرفی کرد و از قساوتها و خونریزیهای او ابراز انزجار نمود و در بیست و هفتم جمادی‌الثانی همان سال به نام علিশاه در مشهد به تخت نشست و بعدها به عادلشاه<sup>۱۸</sup> معروف گشت. وی خزاین

۱۷. رک: همان، ص. ۲۶۶.

۱۸. لقب عادلشاه برای علیقلی‌خان برادرزاده نادر دقیقاً مصداق برعکس نهند نام زنگی کافور است، زیرا به شهادت تاریخ او برای آن که ره‌رقیبی سد راه خود نداشته باشد فرزندان و نوادگان نادر را یکی بعد از دیگری به فجیع‌ترین و رقت‌بارترین وضعی کشت و از آن کشتار جمعی تنها شاه‌رخ میرزا پسر رضاقلی میرزا از مرگ در امان ماند.

عادلشاه ازجهت دیگری نیز معروف است و آن اخته کردن آقامحمدخان قاجار است. در این باره داستانی برسر زبانهاست که هرچند از نظر تاریخی مستند نیست اما نقل آن را بی‌مناسبت نمی‌داند، می‌گویند: «روزی عادلشاه با سواران خود از میدانی می‌گذشت که بچه‌ها بازی می‌کردند. بچه‌ها همین که موکب شاه را دیدند میدان را خالی گذاشتند و فرار کردند، مگر آقامحمد که ایستاد و موکب شاه را تماشا کرد، او در آن روز پنج سال داشت. عادلشاه همین که به آنجا رسید و دید تنها یک بچه باقی مانده و بقیه فرار کرده‌اند، عنان مرکب را کشید و از وی پرسید: که تو چرا فرار نکردی؟ آقامحمد خردسال جواب داد: چرا فرار بکنم؟

نادر را در کلات ضبط کرد و چون می دانست فرزندان نادر سد راه او هستند بر همه ایشان دست یافت و رضاقلی میرزای نابینا، نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و دیگر شاهزادگان را به استثنای شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا بکشت و مقصود او این بود که اگر در سلطنت موفق نشود شاهرخ میرزا را به پادشاهی بر دارد و خود به نام او زمامداری کند.<sup>۱۹</sup>

به طور کلی مردم تهران بعد از قتل نادرشاه و تا هنگامی که دوباره در ایران آرامش برقرار شد دوره سختی را پشت سر گذاشتند، زیرا شهر تهران در مکانی بود که بر سر راه استرآباد، مازندران و گیلان قرار داشت. آنهایی که می خواستند به مازندران و گیلان و استرآباد حمله کنند، از تهران عبور می کردند و این شهر دست به دست می گشت و در هرجنگ و محاصره ای عده ای از سکنه آن کشته و یا از گرسنگی و یا امراض تلف می شدند.

## ۹. اشغال تهران توسط الله یارخان ازبک

پس از قتل نادرشاه الله یارخان ازبک که از جانب نادر حکمرانی لاهور را برعهده داشت، فرصت را مغتنم شمرده با لشکری آراسته به سوی فارس روانه شد، و در مسیر خود شهرها را غارت و ساکنان بی دفاع آنها را از دم تیغ گذرانید، تهران نیز از غایله او در امان نماند. روایت مؤلف رستم التواریخ درباره یورش الله یارخان به تهران چنین است: روبه جانب شهر تهران رفته و قریه ها و منزله ها را مثل منزه های دیگر نمودند و شهر تهران را نیز متصرف به زور و تعدی نمودند و عمارات عالیّه آن را خراب و بی آب و تاب نموده و مناره مدرسه آن را نیمه ای بینداخت و ارگ آن را نتوانست تصرف نمود سالم بماند.<sup>۲۰</sup>

→ عادلشاه گفت: آنها چرا فرار کردند؟ گفت: ترسیدند. پرسید که: تو چرا نترسیدی؟ گفت: برای چه بترسم؟ گفت: آنها برای چه ترسیدند؟ گفت: احقر بودند. عادلشاه از جوابهای کودک خردسال به فکر فرو رفت و به اطرافیاناش دستور داد تحقیق کنند پسر کیست؟ مأمورین همین کار را کردند و چون معلوم شد که پسر محمدحسن خان قاجار است، امر کرد که او را اخته کرده و رها ساختند. آن روز عادلشاه هرگز تصور نمی کرد آن خواجه کوچک روزی بر تخت شاهنشاهی ایران تکیه زند و شنیدن نام او لرزه بر اندامها بیاندازد چرا که در این صورت، هرگز مجال زندگانی به او نمی داد.

۱۹. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۰۸، ۳۱۰.

۲۰. ر.ک: محمدهاشم رستم الحکما، ص. ۲۲۹.

## ۱۰. تهران در دوره سلطنت عادلشاه افشار

در دوره سلطنت عادلشاه، محمدحسن خان قاجار فرزند فتحعلی خان قاجار که به تحریک نادر در سال ۱۱۳۸ ه.ق. به امر شاه طهماسب به قتل رسید، استرآباد و آذربایجان را تسخیر کرد و متوجه ولایات مرکزی ایران شد.<sup>۲۱</sup> عادلشاه تصمیم گرفت کار محمدحسن خان را یکسره کند به این سبب از برادرش ابراهیم خان که در آن زمان حکومت عراق عجم را داشت خواست فوراً قشون نیرومندی بسیج کرده و در استرآباد به وی ملحق شود.

محمدحسن خان قاجار به محض اطلاع از حرکت قشون عادلشاه به صحرای استرآباد، در رأس یک نیروی سوار که همگی از سربازان زده و جنگ آزموده بودند به قشون او یورش آورد و او را مجبور به عقب نشینی کرد. عادلشاه پس از عقب نشینی شاهرود و بسطام را به تصرف خود درآورد و به ابراهیم خان پیغام فرستاد نیروی کمکی را به تهران گسیل دارد، و خود به سوی تهران حرکت کرد.

در تهران دستور داد تا حصار شاه طهماسبی شهر را که نیاز به مرمت داشت با شتاب تعمیر کردند. در همان اوان ابراهیم خان با قشون مجهز خود به نزدیکی تهران رسید اما به جای ملحق شدن به برادر خود به قشون او که در خارج از حصار شهر اردو زده بودند حمله برد، و عادلشاه که انتظار چنین حمله‌ای را نداشت ناگزیر به فرار از تهران گردید اما گرفتار شد و او را به تهران بازگرداندند و به دستور ابراهیم خان در تاریخ بیست و هفتم شعبان سال ۱۱۶۱ ه.ق. بر چشمانش میل کشیده و نابینایش کردند.

ابراهیم خان برای این که تنها بازمانده از فرزندان نادر را از سر راه بردارد، از تهران نامه‌ای برای شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا نوشت و اعلام داشت که پادشاهی ایران حق شاهرخ میرزا است و او باید به عراق آید و بر تخت نشیند. اما مردم خراسان که می‌دانستند ادعای او دروغ است نگذاشتند شاهرخ میرزا به عراق رود و او را در روز نهم شوال ۱۱۶۱ ه.ق. در مشهد به پادشاهی برداشتند. ابراهیم خان چون به مقصود خود

۲۱. محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۲۲.

نایل نشد در تهران خود را ابراهیم‌شاه خواند<sup>۲۲</sup>، و نیروی تحت فرمان خود را به سوی خراسان حرکت داد، اما از سوء تدبیر در صفوف لشکریانش تفرقه افتاد و بسیاری از آنها گریختند، و در نبردی که در نزدیکی آبادی سرخه سمنان میان او و نیروهای شاه‌رخ افشار روی داد، ابراهیم‌شاه شکست خورد و به قم گریخت و در آن شهر چنان به قتل عام مردم بی دفاع پرداخت که سپاهیان چنگیز در حمله به شهر ری نکرده بودند.

شاه‌رخ افشار پس از این پیروزی که به کمک محمدحسن خان قاجار نصیبش گردیده بود به تهران آمد. در آن هنگام تهران شاهد حضور ده‌ها هزار نفر نیروی مسلح او بود، به طوری که مجبور شدند برای اسکان آنها اردوگاه بزرگی در ناحیه کن برپا کرده و تعداد زیادی از آنها را در آن اردوگاه اسکان دهند.

به نوشته یوحنا ایلتون بازرگان انگلیسی که در اواخر سلطنت نادر به ایران آمده است، شماره سربازان شاه‌رخ در تهران آنقدر زیاد بود که تهیه خواربار آنها را دچار اشکال ساخت و با این که تهران رودخانه قابل کشتیرانی در نزدیکی خود نداشت که بتوان با استفاده از قایق خواربار را به آسانی به شهر رسانید، لکن این کار با استفاده از چهارپایان چنان با برنامه و دقت انجام شده که به هیچ وجه ساکنان شهر و سربازان از حیث مواد غذایی در مضیقه قرار نگرفتند.

در تهران امرای خمسه<sup>۲۳</sup> به حضور شاه‌رخ‌شاه شرفیاب شدند و اعلام وفاداری کرده و مورد محبت او قرار گرفتند. همچنین شاه‌رخ، عادلشاه را احضار کرد و با آن که او را شدیداً مورد مؤاخذه قرار داد، اما از قتل او در تهران خودداری کرد. در همین شهر ابراهیم‌خان را که در حین فرار به سوی اصفهان به چنگ سربازان شاه‌رخ اسیر شده بود به حضور او آوردند، و به دستور شاه‌رخ از نعمت بینایی محرومش کردند.<sup>۲۴</sup>

۲۲. محمدجواد مشکور در تاریخ ایران زمین، ص. ۳۱۰، محل بر تخت نشستن ابراهیم‌شاه را تبریز ذکر کرده است.

۲۳. زنجان را سابقاً خمسه می‌نامیدند.

۲۴. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۱۰-۳۱۱، ۳۲۲.

## فصل چهارم

### تهران در دوران حکومت خاندان زند

خاندان کریم خان شعبه کوچکی از طایفه لک و از ایل زند بود که در ده پری در نزدیکی ملایر به گله داری اشتغال داشتند. نادر پس از پیروزی بر سرزمینهای غربی ایران و کشتار بزرگ ایل زند، عده ای از افراد آن ایل را به دره گز کوچ داد و در مقابل ترکمانان ناحیه ایبورد نشاند و برخی از آنها از جمله کریم خان را در سپاه خود پذیرفت. کریم خان در جنگها رشادت و شجاعت از خود نشان داد و مورد توجه نادر قرار گرفت. پس از مرگ نادرشاه، در زمان سلطنت عادلشاه با جنگ و گریز، طایفه خود را به قلعه پری رسانید و اندکی بعد به خدمت ابراهیم خان افشار درآمد، و بعد از او پس از آن که مدتی در اصفهان به اتفاق دو تن دیگر از خانهای لر در حکومت شریک شد، آنها را کنار زد و نبرد بزرگ خود را برای در دست گرفتن قدرت آغاز کرد.<sup>۱</sup>

#### ۱. نبرد با محمدحسن خان قاجار

کریم خان زند به استثنای مازندران، استرآباد و خراسان تقریباً تمام ایران را فتح کرد.

محمدحسن خان که بر مازندران و استرآباد تسلط داشت از او اطاعت نمی کرد و در لشکرکشیهای مقدماتی نیز بر سپاهیان کریم خان فایق آمد و با سپاهی بزرگ به مقابله خان زند شتافت و در سال ۱۱۷۱ ه.ق. شیراز را به محاصره گرفت لکن میان امرای او نفاق افتاد و نتوانست شهر را تسخیر و بر کریم خان غالب شود، بنابراین از طریق اصفهان به تهران آمد.

در تهران فتحعلی خان افشار و شهبازخان دنبلی که از سرداران او بودند به آذربایجان رفتند و ابراهیم خان بغیری که در دامغان سکنی داشت اردوی محمدحسن خان را خالی گذاشت و به دامغان رفت.

محمدحسن خان قاجار ماندن در تهران را به صلاح خود ندانست و به سوی مازندران رکاب کشید و هنگامی که به آنجا رسید از پنجاه هزار نیروی سواره او که از محاصره شیراز مراجعت کرده بودند تنها چهارده تن همراه او بودند.<sup>۲</sup>

## ۲. عقب نشینی کریم خان به سوی تهران

در سال ۱۱۶۵ ه.ق. هنگامی که کریم خان قلعه کرمانشاه را در محاصره داشت باخبر شد که سپاهیان محمدحسن خان قاجار در فاصله یک روز راه تا اردوگاه او پیش آمده اند. بنابراین کار محاصره را به طوایف زنگنه و کلهر سپرد و خود در رأس قسمت عمده نیروهایش به مقابله خان قاجار شتافت. محمدحسن خان هنگامی که کریم خان را آماده نبرد دید ترجیح داد با او درگیر نشود. لذا به طرف استرآباد عقب نشینی کرد. خان زند این عقب نشینی را به ناتوانی تعبیر کرد و به تعقیب او پرداخت و سرانجام قلعه استرآباد را از سه طرف محاصره کرد. با آن که سردار قاجار برای انجام مصالحه با خان زند پیشنهادهایی را ارایه کرد، مورد قبول کریم خان قرار نگرفت و حلقه محاصره را تنگ تر نمود.

در حالی که محاصره به طول انجامید و ذخایر غذایی و مواد اولیه اردوی قاجار به

صورت وحشت‌آوری در حال اتمام بود و زمستان نزدیک می‌شد، سردار قاجار اجرای طرح حمله‌ای را از درون قلعه تدارک دید. مطابق این طرح گروه بزرگی از ترکمن‌ها مأموریت یافتند خود را در یکی از جناحین جبهه مخفی کنند، سپس محمدحسن‌خان خودش دست به حمله زده و بلافاصله عقب‌نشینی کند و قوای زند را وادار به تعقیب خویش نماید، در این هنگام مخفی‌شدگان بلافاصله بر قوای زند یورش برده به قلع و قمع آنان پردازند. اما قبل از آغاز عملیات توسط سردار قاجار ترکمن‌ها به قوای کریم‌خان یورش بردند و ضمن نابودی دشمن سنگرهای آنها را تسخیر و بار و بنه اردوی زند را نیز غارت کردند. این حمله ناگهانی باعث آشفتگی قوای زندیه و متلاشی شدن آنها گردید و کریم‌خان ناگزیر شد در اسرع وقت به سوی تهران فرار کند.

آنچه در این نبرد شگفت‌آور می‌نماید این است که محمدحسن‌خان لشکر ازهم پاشیده و ناتوان کریم‌خان را تعقیب نکرد و حتی در برابر تشویق افسران به تعقیب دشمن، مقاومت نمود و گفت قصد دارد در مازندران بماند و اراضی متصرفی خویش را آرامش بخشد و پایه‌های قدرتش را مستحکم سازد. گذشته از آن با رأفت قابل توجهی با اسرای زند رفتار کرد و آنان را در ماندن و یا رفتن از اردوی خویش مخیر گردانید. بیشتر اسیران که مایل به پیوستن به باقیمانده قوای کریم‌خان بودند با تقلا به تهران بازگشتند و کریم‌خان دو ماه دیگر نیز در تهران باقی ماند و در این شهر منتظر سپری شدن زمستان و التیام جراحات وارده گردید.<sup>۳</sup>

### ۳. سرخان قاجار در تهران

در آخرین روز سال ۱۱۷۱ ه.ق. مطابق با سوم سپتامبر ۱۷۵۸ م. کریم‌خان برای

۳. ر.ک: جان پری، کریم‌خان زند، ترجمه علی محمد ساکی (تهران: فراز، ۱۳۶۵)، ص. ۵۷-۵۵؛ محمدصادق نامی اصفهانی. تاریخ گیتی‌گشا، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی (تهران: کتابفروشی اقبال، ۱۳۶۶)، ص. ۲۸-۲۹. تذکر این نکته را نیز ضروری می‌داند که درباره آمار تلفات اردوی کریم‌خان در این نبرد ارقام اغراق‌آمیزی داده شده است، از جمله گلستانه در مجمل‌الواریخ این تعداد را بالغ بر ۴۵ هزار تن ذکر کرده است.

رویارویی دیگری با رقیب دیرینه خود در رأس سپاهیان زند شیراز را ترک کرد. سپاهیان وکیل در باغ دلگشا اردو زدند تا مراسم روز عاشورا را برپا کنند. کریم خان روز یازدهم محرم سال ۱۱۷۲ ه. ق. برابر با چهاردهم سپتامبر ۱۷۵۸ م. عازم تهران شد و شیخ علی خان زند سپهسالار خود را به مازندران گسیل داشت. کریم خان در نیمه ماه دسامبر در تهران مستقر شد و با اعزام نیروی کمکی برای شیخ علی خان به انتظار نتایج اردوکنشی نشست.

در این هنگام محمدحسین خان قاجار دولو به اردوی شیخ علی خان رفت تا او را در دفع محمدحسن خان یاری دهد اما از او روی خوش ندید و بنابراین از حوالی استرآباد به تهران آمد و به حضور خان زند رسید. کریم خان برای جلب قلوب طایفه دولو و وجود نفاق میان این طایفه با طایفه قوائلو، محمدحسین خان را مورد عنایت قرار داد و حکومت استرآباد را به او سپرد و از او خواست برای نبرد با محمدحسن خان به اردوی شیخ علی خان ملحق شود. در طی چند نبرد سخت، سرانجام محمدحسن خان نتوانست در مقابل نیروی مجهز کریم خان تاب مقاومت آورد و در روز پانزدهم جمادی الثانی سال ۱۱۷۲ ه. ق. مطابق با چهاردهم فوریه ۱۷۵۹ م. شیرازه قشون او گسسته شد و درصدد عقب نشینی برآمد لکن اسبش سکندری خورد و سبزعلی نام گرد با ضربه ای او را به زیر افکند و سرش را از تن جدا کرد و به شیخ علی خان تقدیم نمود. او نیز سر بریده را در تهران به حضور کریم خان فرستاد.<sup>۴</sup> مؤلف مرآت البلدان در این باره می نویسد:

«خان زند اظهار ملامت کرده، سر معظم را به مشگ و گلاب شسته به حضرت عبدالعظیم فرستاد که دفن نمایند و قاتل او را نیز به سزا رسانید.»<sup>۵</sup>

اما روایت مؤلف رستم التواریخ از نبرد سرنوشت خان قاجار به گونه دیگری است، او می نویسد:

در میانه شهر ساری و بارفروش<sup>۶</sup> با پانصد سوار جنگی پرخاشجو، مانند

۴. رک: جان پری، ص. ۱۱۱.

۵. رک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۶۰۵.

۶. نام شهرستان بارفروش که در قدیم مامطیر خوانده می شد به موجب تصویب نامه هیأت وزیران از



شیر ژیان بر شش هفت هزار سوار و تفنگچی عالیجاه شیخ علی خان زند شیرگیر حمله و یورش آورد و بسیاری از ایشان را طعمه شمشیر آبدار نمود و ایشان را مانند بنات النعش<sup>۷</sup> از هم متفرق و منهزم نمود و با غلامانش به اسیر گرفتن و چپاول نمودن مشغول شدند تا آن که موافق آیه کریمه «وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا»<sup>۸</sup> یک اجل خاقان عیوق<sup>۹</sup> شان در رسید و سرپنجه قضای آسمانی بساط زندگیش را از بسط زمین برچید.

ناگاه در جنگل مازندران در باطلای<sup>۱۰</sup> مرکب خاقان عیوق شان تا زین به گل فرو رفت و از طایفه بدتر از جن غلامی داشت که به تازگی نعمت پرورده بود، از عقبش فرصت یافته و از روی حرامزادگی و تمکک به حرامی، طپانچه به پشت مبارکش آتش داد و شمشیری به گردنش زد و سر مبارکش را از تن جدا نمود و به نزد عالیجاه شیخ علی خان زند برده، عالیجاه معظم الیه چون آن سر را دید، بی اختیار بسیار گریست و آن قاتل نابکار را بسیار دشنام داد و آن بدبخت را با آن سر پاکیزه به نزد والجاه کریم خان زند در شهر طهران فرستاد. آن والجاه چون آن سر را دید متوحش شده و آب طلبید و به دست خود آن را شسته، چون صورت و ریش طویل آن سرور را ملاحظه نمود و یقینش حاصل شد که آن سر خاقان عیوق شان محمد حسن خانست، کلاه از سر خود برگرفته و بر زمین زد و مانند شیر نر نعره برآورد و بیهوش شد، او را به هوش آوردند، از میان خود دشنه را برآورد و بر زمین می زد و گریه می کرد تا آن که

→ شهریور ماه ۱۳۱۴ به بابل تبدیل گردیده است.

۷. بنات النعش یا دختران نعش دو صورت فلکی است:

الف. بنات النعش کبری، هفت ستاره در آسمان در جهت قطب شمال است که آنها را دب اکبر هم می گویند.

ب. بنات النعش صغری، هفت ستاره دیگر است که آنها دب اصغر می گویند و ستاره قطبی در میان آنها قرار دارد. در فارسی به آن هفت برادر و هفت اورنگ و هفتورنگ هم گفته شده است. ر.ک: محمد معین، فرهنگ فارسی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ج. ۵، ص. ۲۸۱.

۸. تمامی آیه چنین است: «وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» - خداوند (مرگ) کسی را هرگاه اجلس فرا رسیده باشد دیرتر نیندازد، و خداوند بدانچه که شما می کنید آگاه است. (سوره منافقون، آیه ۱۱).

۹. ستاره ای است سرخ رنگ و روشن در کنار راست کهکشان که پس از ثریا یا پروین که از مجموع شش ستاره کوچک شبیه گردن بند تشکیل می شود، برآید و پیش از آن غروب کند. ر.ک: محمد معین، ج. ۵، ص. ۱۲۲۹؛ حسن عمید. فرهنگ یکجلدی عمید (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳)، ص. ۴۳۷.

دشنة شکست و دامانش از گریه تر شد و آن قاتل نامرد را دشنام بسیار داد و او را خواری بسیار داد و فرمود، ای ناپاک نمک به حرام پادشاه عظیم الشانی راکشته‌ای اگر من تو را بکشم گناهان تو به گردن من بار خواهد شد، خدا تو را بکشد.

فرمود به زعم خود، خدمت به من کرده‌ای، خدا روی تو را سیاه نماید که خیانت کرده‌ای و او را انعامی داد و فرمود او را به خواری راندند و آن سر مبارک را با اعزاز و اکرام تمام، خود با همه امرای ایران سوار گردیدند و در بقعه امامزاده قاسم<sup>۱۰</sup> در یک فرسنگی شهر تهران آن سر را دفن نمودند.<sup>۱۱</sup>

بنابه گزارش برخی از منابع تاریخی، خان‌زند سر محمدحسن خان را به استرآباد فرستاد تا همراه با باقی جسدش در آنجا دفن شود.<sup>۱۲</sup>

#### ۴. جلوس کریم‌خان در تهران

با از میان رفتن یکی از سرسخت‌ترین رقبای کریم‌خان در امر سلطنت، وی دستور داد در دیوان‌خانه قدیم تهران که از بناهای شاه سلیمان صفوی بود مراسم جلوس را فراهم آورند و پس از نصب بازوبندها و سایر جواهرات نادری بر پیکر خود بار عام داد اما لقب شاهی بر خود نهاد و به عنوان وکیل‌الرعا یا اکتفا کرد.<sup>۱۳</sup>

#### ۵. آقامحمدخان در حضور خان زند

پس از قتل محمدحسن خان، کریم‌خان در صدد برآمد از آقامحمدخان پسر ارشد او که در آن هنگام در میان طایفه یموت روزگار می‌گذرانید استمالت نماید، اما قبل از اقدام او آقامحمدخان که دور بودن از طایفه خود را ننگ می‌دانست با هزار سوار جنگجوی

۱۰. بقعه امامزاده قاسم در شمیران واقع شده است.

۱۱. محمد هاشم رستم‌الحکما، ص. ۳۰۴-۳۰۵.

۱۲. ر.ک: جان پری، ص. ۱۱۴.

۱۳. ر.ک: یحیی ذکا، تاریخچه بناهای ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان (تهران: انجمن آثار

ملی، ۱۳۴۹)، ص. ۷.



تصویری از کریم خان زند که گفته می‌شود در زمان خود او کشیده شده است.

تصویر از کتاب کریم خان زند

قوانلو و ترکمان به قصد خونخواهی از محمدحسین خان قاجار دولو به بلوکات استرآباد حمله برد. محمدحسین خان قشونی به مقابله او فرستاد و در نبردی که درگرفت اسب آقامحمدخان تیر خورد و چندن از نزدیکان او نیز کشته شدند و خود او پس از سه روز و سه شب که در جنگلها سرگردان بود به یکی از قرای اشرف (بهشهر کنونی) وارد شد و پس از چند روز توقف در آن شهر بازداشت و به نزد کریم خان که در آن هنگام در تهران اقامت داشت اعزام شد.<sup>۱۴</sup>

## ۶. قتل عام افاغنه در تهران

کریم خان افاغنه ساکن ایران را خطر بزرگی برای امنیت داخلی کشور می دانست زیرا در طی دوازده سال پس از قتل نادر افغان های سپاه نادری در همه ایالات ایران پراکنده شده و برجسته ترین این گروه بازو و شمشیر خویش را به محمدحسن قاجار فروخته و مزدور او شدند، و پس از مرگ او در شیراز و ساری به نزد کریم خان شتافتند و در مقابل او سر تسلیم فرود آوردند.

بعد از نیرو گرفتن موفقیت آمیز زندیه در فارس و عراق عجم و انقیاد و تسلیم طایفه قاجار، دیگر حضور افاغنه در ایران ضرورتی نداشت بلکه با توجه به بی وفاییهای این قوم نشانه ای از رسوایی و بی ثباتی نیز به حساب می آمد. بنابراین پیام محرمانه ای به تمام حکام و هواخواهان قلمرو وکیل الرعایا فرستاده شد تا تمام افغان هایی را که به صورت سرباز ارتش در گوشه و کنار کشور خدمت می کنند به قتل برسانند. این دستور بانهایت کفایت در سراسر کشور اجرا شد.

در تهران تشریفات جشن نوروزی سال ۱۱۷۲ ه. ق. دستاویز پیش ساخته ای به وجود آورد و ضمن مراسم سان و رژه ای که در حضور کریم خان برگزار شد همه افغان های مقیم تهران گرفتار و به قتل رسیدند.<sup>۱۵</sup>

۱۴. ر.ک: محمدحسن بن علی، اعتمادالسلطنه، ج. ۱، ص. ۶۰۶.

۱۵. محمدصادق نامی اصفهانی، ص. ۸۹؛ جان پری، ص. ۱۱۹.

به طوری که نوشته‌اند در قتل‌عام افغانه تهران یکی از آنها که در بین افراد مردی بهلولان و مبارز بود خود را رها ساخت و شمشیر از کف یکی از سربازان برگرفت و سر فرمانده آنان را جدا کرد و با چالاکي صف محافظان ایرانی را شکافت و به داخل دربار و محلی که کریم‌خان در آنجا در صدر مجلس ایستاده بود یورش برد و از میان درباریانی که در اطراف تخت کریم‌خان صف کشیده بودند گذشت و خود را به خان زند رسانید. در تمام این مدت کریم‌خان با شکیبایی صبر کرد تا آن مرد به نزدیک او رسید و با شمشیر به خان زند یورش برد. کریم‌خان به سرعت شمشیر را از چنگ مهاجم بیرون آورد و با همان شمشیر سر از تن او جدا کرد و آن‌گاه خونسرد و در کمال آرامش بر روی تخت نشست و صحبت با حضار را ادامه داد گویی که واقعه‌ای اتفاق نیافتاده است.<sup>۱۶</sup>

یکی از خوانین افغان که از کشتار تهران جان بدر برد و از این شهر فرار کرد نیز در یزد مورد تعقیب قرار گرفت و به قتل رسید. سرشماری قربانیان افغانی را در تهران نه هزار تن ذکر کرده‌اند که هفت هزار تن آنان سرباز مزدور بوده‌اند.<sup>۱۷</sup>

## ۷. اقدامات عمرانی کریم‌خان در تهران

خان زند تهران را به علت موقعیتی که داشت و نیز به سبب موفقیتهایی که در این شهر نصیب او گردیده بود، دوست می‌داشت.<sup>۱۸</sup> تابستان سال ۱۷۶۰ م. مطابق ۱۱۷۲ ه. ق. علاوه بر گرمای آزاردهنده معمولی تهران بیماری مسری وبا و شبه وبا را نیز با خود به همراه آورده بود. دربار زندیه به خاطر فرار از گرما و شبه وبا به سوی شمیران رفت. وکیل به تهران توجه خاصی پیدا کرده بود و می‌خواست مدت زیادی جهت سرکوبی و مقهودسازی باقیمانده نواحی شمالی ایران از این شهر استفاده کند. تهران در این روزگار هنوز به عمران و اهمیتی که شاهان قاجار به آن دادند دست نیافته بود. معذک آغاز کار

۱۶. رک: جان پری، ص. ۱۱۹.

۱۷. ابوالحسن بن محمدامین گلستانه، مجمل‌التواریخ (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۴)، ص. ۳۲۲.

۱۸. یحیی ذکاء، ص. ۷.

پیشرفت واقعی تهران را باید از این زمان به بعد در نظر گرفت. در آن زمان کریم خان شروع به توسعه ساختمانها و دیگر وسایل رفاهی که امکان داشت روزی این شهر را برای پایتختی مناسب سازد، کرد.<sup>۱۹</sup> از جمله فرمان داد در غیاب او در محل ارگ سلطنتی که در آن هنگام جز چهارباغی از شاه عباس بزرگ و قصر و دیوانخانه‌ای از شاه سلیمان صفوی عمارت مهم دیگر نداشت، عمارات سلطنتی و دارالحکومه و یکدست حرم خانه و خلوت خانه بنا نمایند و گویا در همین زمان بود که مجدداً برج و بارویی در اطراف ارگ احداث کرده، خندقی عمیق در دورادور آن حفر نمودند. حصار و خندق ارگ تهران را استاد غلامرضای تبریزی معمار معروف آن زمان به امر کریم خان ساخته و حفر کرد، استاد غلامرضا با خاندان زند خویشی داشت و فرزند او حاجی میرزا جعفرخان، معمار مشهور عهد فتحعلی شاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بود.<sup>۲۰</sup>

محمدصادق موسوی اصفهانی متخلص به نامی در تاریخ گیتی گشای که از کتب معتبر تاریخی است، چگونگی سفر کریم خان را به شمیران و بازگشت و اقامت او را در عمارات جدیدالاحداث تهران شرح داده است. به روایت او عمارات ساخته شده در سال ۱۱۷۲ ه.ق. شامل دیوانخانه نمی شده است.

هرچند کتاب به روش تاریخ‌نویسان آن زمان با انشایی که کنایات و استعارات و تشبیهات بی‌مورد و اطناب فراوان دارد نوشته شده و گاهی خواننده را گمراه می‌کند و پس از مدتی سرگردانی، مطلب در ذهن او نقش می‌بندد<sup>۲۱</sup>؛ اما بی‌مورد نیست برای آشنایی با نثر نویسندگان دو قرن پیش، عین عبارات تاریخ گیتی گشای را نقل کنیم:

چون هوای بلده طهران به حرارت و عفونت مایل و سمیات وبایی در آن ولایت متعدد و ملترزمان موکب خدیو آفاق اکثر پروردگان هوای ییلاق و مردم بیشه ولایت عراق، سرحدنشین و معیشت ایشان در این سرزمین شاق بود، بلوکیست موسوم به شمیران، متصل به بلده طیبه طهران و چون در

۱۹. ر.ک: جان پری، ص. ۱۲۰-۱۲۱.

۲۰. ر.ک: یحیی ذکاء، ص. ۸، ۱۸.

۲۱. ر.ک: سعید نفیسی، دیباچه تاریخ گیتی گشا، ص. ت.

دامن کوه واقع و چشمه‌های آب خوشگوار از کوه به قراء و اَمصار<sup>۲۲</sup> آن جاری و مراتعش به غایت بسیاری و هوایش به سلامت اقرب و توقف موکب ظفرکوکب درین سرزمین اولی و آنسب بود، الویه<sup>۲۳</sup> کشورگشایی و اعلام<sup>۲۴</sup> ملک‌آرایی به جانب بلوک مزبور در حرکت، از سُرادات<sup>۲۵</sup> زرکش طناب و شادروانهای<sup>۲۶</sup> مخمل و کم‌خواب ساحت تُراب<sup>۲۷</sup> عنبرین آن نیلگون قیاب<sup>۲۸</sup> و خیام<sup>۲۹</sup> فلک‌اسباب عارج معارج<sup>۳۰</sup> ماه و آفتاب و ایام حرارت هوا و هنگام بودن گرما بر ملتزمان اردوی معلی<sup>۳۱</sup> به خوشی و خوشوقتی گذشت. از آنجاکه امور عراق و مهام<sup>۳۲</sup> همگی اطراف آفاق به علت تسلط و تردد لشکر بیگانه اختلال و اغتشاش پذیرفته، جمیع آن بوم و بر خرابی و ویرانی و کل آن ملک و کشور تفرقگی و پریشانی گرفته و رونق و رواج آنها منظور نظر خیریت‌پرور و رتق و فتق مهامشان مقصود خاسطر معدلت‌گستر<sup>۳۳</sup> و توقف طهران به علت این‌گونه مشاغل ناگزیر و توطن درین عرصه خلدنشان موجب سهولت این شغل خطیر بود، چون ایام تموز<sup>۳۴</sup> به انجام و هنگام مدت هوای آتش‌افروز به اختتام رسید، ابر مشکین

۲۲. جمع مصر، به معنی شهرها.

۲۳. جمع لواء، به معنی درفش‌ها و پرچم‌ها.

۲۴. جمع علم، به معنی نشان، بیرق و پیشوا.

۲۵. جمع سُرادیق، به معنی سراپرده، خیمه و چادرهای زربفت.

۲۶. به فتح یا ضم دال، به معنی سراپرده و پرده بزرگی که در قدیم جلو بارگاه پادشاه می‌کشیدند. به معنی فرش و بساط گرانمایه نیز گفته شده، مثال از معری

حور خواهد که شود صورت او نقش بساط چون نهد پای بدین صدر و بدین شادروان حسن عمید، فرهنگ عمید (تهران: ابن سینا، ۱۳۳۷)، ج. ۱، ص. ۸۰۹.

۲۷. زمین، خاک.

۲۸. قبه‌ها.

۲۹. خیمه‌ها.

۳۰. بالارونده و محل عروج.

۳۱. برافراشته و بلندمرتبه.

۳۲. جمع مُهم.

۳۳. دادگر.

۳۴. فصل تابستان و موسم گرما و نام یکی از ماههای رومی است.

و سحاب عنبرین خیام سنجابی به فضای کوه و شجر کشید، اردوی گردون شکوه از ساحت دشت و کوه به عزم شهرستان مراجعت به سواد<sup>۳۵</sup> طهران نموده در عمارات مبارکات که به معماری سعی و اهتمام این خدیو کیوان مقام، صورت انجام یافته بود مشغولی به لوازم عیش و نشاط و اقدام به مراسم بهجت و انبساط فرمودند.

خوش آن نیک‌بختی که در نوبهار  
خرامان شود جانب بوستان  
زگلشن چون گل خیمه بیرون زند  
فرو ریزد از ابر بهمن تگرگ  
برآیسد زباغ و درآیسد به کاخ  
به کاخی چون ایوان گیتی فراخ  
زعشرت نکوشد به کار دگر  
صبوری کند تا بهار دگر<sup>۳۶</sup>

در تابستان سال ۱۱۷۳ ه.ق. کریم‌خان زند هنگامی که برای سروسامان دادن به اغتشاشات آذربایجان در چمن سلطانیه اردو زده بود، دستور داد دیوانخانه و عماراتی به سبک ابنیه ساسانی برای او در تهران بنا کنند.

مؤلف تاریخ گیتی‌گشای چگونگی احداث این ابنیه را چنین توصیف کرده است:  
در حالتی که خیام عزّ و شأن در سلطانیه و زنجان سرکوب برجیس<sup>۳۷</sup> و کیوان<sup>۳۸</sup> بود حکم مقدس جاری و فرمان اقدس بر مزاج ملک ساری شد که عمارتی به جهت خاصه سرکار در بلده طهران پردازند. کارگزاران دیوان عدالت ارکان شروع به سرانجام کار و تدارک اسباب بسیار کرده، معماران اقلیدس‌گشا<sup>۳۹</sup> و بنایان کارآزما و نجاران بدایع‌نگار و نقاشان هیکل‌نگار از هر گوشه و کنار جمع آورده، شروع به اساس این بنای زیبا کرده، در اندک روزی این عمارت بهشت رونق سرکوب سپهر مطلق و غیرت چرخ معلق و رشک

۳۵. شهر.

۳۶. محمدصادق نامی اصفهانی، ص. ۹۱-۹۲.

۳۷. ستاره مشتری.

۳۸. ستاره زحل.

۳۹. اقلیدس ریاضی‌دان معروف یونانی و مؤلف کتاب اصول در هندسه مسطحه است. خواجه

نصیرالدین طوسی این کتاب را شرح کرده است.



طاق کسری<sup>۴۰</sup> و ایوان خَوَرْتَق<sup>۴۱</sup> گشته، در دیوانِ خُلد و حرم و مکانهای کشیک‌چی و خدم بنایی چون باغ اِرم آراسته و خانه‌ای چون بیت‌الصنم به اتمام رسید.<sup>۴۲</sup>

با اتمام ساختمان عمارت خاصه و دیوانخانه، تزیین و مبلمان آن انجام پذیرفت، مؤلف تاریخ گیتی‌گشای می‌نویسد:

در عمارات عالیات طهران بهشت‌مشاکل و مجلس مینو شمایل به رسمی که سزاوار و آیینی که شایسته آن خدیو صاحب اقتدار بود صورت انجام گرفته، خلعت‌های زیبا و کسوت‌های دیبا طراز سراپا و زینت قامت و پای چاکران کریاس<sup>۴۳</sup> سدره<sup>۴۴</sup> اساس و بندگان درگاه فلک مُماس گشت.<sup>۴۵</sup>

از بناهای احداثی کریم‌خان در تهران، دیوانخانه و ایوان دارالاماره تغییرات زیادی کرده و بعدها به ایوان تخت مرمر معروف شده است. به گفته صاحب‌نظران، سابقاً در جوانب ایوان تخت مرمر، امکانات یک کاخ سلطنتی مشتمل بر اندرونی و کشیک‌خانه موجود بوده است. درها و آثاری هم از دوره کریم‌خان در قسمت پشت عمارت تخت مرمر که راهروها و عمارت‌های تابعه بوده وجود داشته که یک قسمت از آن را هنگام اصلاحاتی که در بنای ایوان می‌کردند به دست آورده و به موزه ایران باستان منتقل کرده‌اند.<sup>۴۶</sup>

۴۰. ایوان مداین یا طاق کسری مشهورترین بنای شاهان ساسانی است.

۴۱. خَوَرْتَق قصری بوده است در کنار حیره مقابل فرات که نعمان بن امرء القیس دستور داد آن را برای اقامت بهرام پنجم یا بهرام گور پسر یزدگرد اول بنا کنند. سازنده آن معماری رومی به نام سمنار بود، نعمان برای آن که وی قصری نظیر یا بهتر از آن برای دیگری نسازد دستور داد تا او را از فراز کاخ به زمین افکندند و جزاء سمنار یا پاداش سمنار از این‌رو در عرب مثل شده است. ر.ک: محمد معین، ج. ۵، ص. ۳۰۳، ۴۸۹، ۸۱۴؛ محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۸۸.

۴۲. محمدصادق نامی اصفهانی، ص. ۹۶.

۴۳. دربار

۴۴. درختی است در بهشت.

۴۵. محمدصادق نامی اصفهانی، ص. ۹۷.

۴۶. نقل از هنر معماری در ایران، سخنرانی محمدتقی مصطفوی، رادیو ایران (برنامه دوم) «برنامه فرهنگ ایران زمین»، ۱۶، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵.



چهارت و چهارت دیوانخانه  
نمونه از کتاب مجموعه آثار معماری سنتی ایران



تالار بزرگ دیوارخانه

تصویر از کتاب سفر در ایران - اوژن فلاندین و پامسکال کست

## خلوت کریم‌خانی

در گوشه شمال غربی محوطه گلستان، چسبیده به تالار سلام، بنایی سرپوشیده و ستون‌دار به صورت ایوان سه‌دهنه‌ای وجود دارد، که در وسط آن حوض جوشی ساخته شده و آب قنات شاه از میان آن بیرون جسته، در باغهای کاخ گلستان جریان می‌یابد. این قسمت که خلوت کریم‌خانی نامیده می‌شود، چنانچه از نامش پیداست از ساختمانهای دوره کریم‌خان است، در گذشته به علت صفا و آرامشی که داشت گاهی ناصرالدین‌شاه در این گوشه دنج به تنهایی به استراحت پرداخته قلیانی می‌کشید.<sup>۴۷</sup>

## ۸. مسدود کردن دروازه شمالی ارگ

در دوره کریم‌خان وقتی باروی ارگ تعمیر شد، دروازه شمالی ارگ را که در گذشته افغان‌ها به منظور گریزگاه خود در باروی دوره شاه‌طهماسبی به وجود آورده و روی خندق آن پل باریکی از چوب ساخته بودند مسدود کردند و راه ارتباطی ارگ با خارج منحصر به دروازه جنوبی شد.<sup>۴۸</sup>

## ۹. سبزه میدان

این محل را که در دوران قاجاریه میدان تخته‌پل نیز می‌نامیدند به این جهت سبزه‌میدان می‌خواندند که در دوران حکومت زندیه و اوایل دوران قاجار برای تدارک سبزی اهالی تهران در فصل بهار در این محوطه که با حوالی و حواشی به منزله دشتی بود عریض، انواع سبزیها را کشت می‌کردند.

در عهد محمدشاه قاجار قاپوق که مقصرین را به پای آن سیاست می‌کردند در وسط این میدان بود و کسبه بسیار پست از قبیل جگرک‌پز و کاه‌فروش و نعلبند و امثال آنها،

۴۷. رک: یحیی ذکاء، ص. ۱۱؛ دوستعلی معیرالممالک، یاده‌داشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص. ۴۲.  
 ۴۸. نقل از هنر معماری در ایران، سخنرانی محمدتقی مصطفوی، رادیو ایران (برنامه دوم) «برنامه فرهنگ ایران‌زمین»، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵.



خلوت کریم‌خانی و حوض جوش  
تابلو رنگ روغن اثر کمال‌الملک ۱۳۰۷ ه.ق.



سبزه میدان سال ۱۲۶۵ ه.ق.  
بقایای از وهدا لورنس

با سایه بانهای کرباس میدانی در آنجا افراشته امتعه نالایق خود را می فروختند. به علاوه مرغ فروشها و بره دارها نیز در این موقع به کسب می پرداختند.<sup>۴۹</sup>

### ۱۰. انتخاب حاکم برای شهر تهران

در سال ۱۱۷۶ ه. ق. کریم خان از صرافت توقف در تهران افتاد و قصد شیراز نمود. به تقاضای محمدحسین خان قاجار دولر بیگلریگی امیرآباد بقیه فرزندان محمدحسن خان را نیز از استرآباد به تهران احضار کرد بعد از ورود آنها به تهران، عباسقلی خان که از همه کوچکتر بود فوت کرد و در کنار سر پدر مدفون گردید، بقیه برادران را نیز به استثنای حسینقلی خان به قزوین فرستادند. آنگاه خان زند به همراه آقامحمدخان، و عمه اش خدیجه بیگم که در حباله نکاح او بود به شیراز عزیمت نمود و به هنگام خروج غفورخان تهرانی را به عنوان حاکم تهران تعیین کرد.<sup>۵۰</sup>

### ۱۱. تهران در زمان جانشینان کریم خان

پس از مرگ کریم خان در روز سه شنبه سیزدهم صفر سال ۱۱۹۳ ه. ق. در شیراز، زکی خان برادر مادری او به جای او بر تخت نشست و برای تحکیم موقعیت خود دست به قتل عام بزرگان زند زد، اما چون می دانست مردم به پادشاهی او گردن نمی نهند ابوالفتح خان پسر کریم خان را که فردی نالایق بود اسماً به پادشاهی برداشت و خود به نام او به رتق و فتق امور پرداخت.

مقارن این احوال آقامحمدخان که از شیراز گریخته بود به استرآباد رفت و مشغول فراهم آوردن مقدمات سلطنت خود گردید. زکی خان برادرزاده خود علیمرادخان را به حکومت اصفهان منصوب کرد و او را به نبرد با آقامحمدخان روانه کرد. علیمرادخان به فکر مقابله با زکی خان افتاد و در این راه سرکردگان سپاهش را نیز با خود متحد کرد.

۴۹. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر والأثار (تهران: کتابخانه سنایی، بی تا)، ص. ۶۳.

۵۰. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۰۷.

زکی خان برای دفع غایله او با نیروی مجهزی به سوی او شتافت، اما هنگامی که در خواب بود، به دست یکی از افسران خود کشته شد.

پس از مرگ زکی خان، صادق خان برادر دیگر کریم خان به اتفاق پسرش جعفرخان به شیراز وارد شدند و از ضعف ابوالفتح خان استفاده کرده او را از سلطنت خلع نمودند. علیمرادخان که تا آن هنگام از ابوالفتح خان اطاعت داشت به محض اطلاع از برکناری او از اصفهان به شیراز لشکر کشید و آنجا را فتح کرد و رستم‌آباد را بهی نشست.

در سال ۱۱۹۸ ه.ق. علیمرادخان با چهل هزار سوار به قصد نبرد با آقامحمدخان به تهران رسید. محمدخان برادرزاده غفورخان و حاکم جدید تهران دروازه‌ها را به روی او گشود و مردم شهر استقبال شایانی از او به عمل آوردند. علیمرادخان در تهران ماند و در روز اول رمضان همان سال پسر ارشدش شیخ اویس خان را با دوازده هزار سوارکار آزموده به جنگ آقامحمدخان فرستاد. شیخ اویس خان بعد از چند جنگ که در مازندران با سپاه آقامحمدخان نمود، سرانجام شکست خورد و در پنجم محرم سال ۱۱۹۹ ه.ق. با پنج هزار تن از باقی مانده نیروهایش به جانب تهران گریخت.<sup>۵۱</sup>

در آن هنگام هنوز علیمرادخان زند در تهران بود. بقیه ماجرا را مؤلف رستم‌التواریخ چنین روایت کرده است:

در آن وقت دارای جمشیدجاه در شهر تهران بود و به مرض سل و استسقاء<sup>۵۲</sup> مبتلا بود، از روی خشم چند نفر از سرکرده‌های لشکر والجاه شیخ اویس خان مذکور پسرش، از طایفه نانکلی را به سبب فرار نمودن از مازندران فرمود با تخماق، کاسه سر ایشان را کوفتند و در حالت بیماری با دبدبه و کوبه پادشاهی و دستگاه عالم‌پناهی از طهران بیرون آمده عازم اصفهان گردید.<sup>۵۳</sup>

علیمرادخان در اواخر ماه ربیع‌الآخر سال ۱۱۹۹ ه.ق. درگذشت و آقامحمدخان از

۵۱. ر.ک: همان، ص. ۶۰۸.

۵۲. نوعی بیماری است که به واسطه آن آب در انساج شکم جمع شده و بیمار دچار عطش دائم می‌شود، این بیماری را امروز دیابت می‌گویند.

۵۳. ر.ک: محمدهاشم رستم‌الحکما، ص. ۴۴۵.



دست دشمن نیرومندی رهایی یافت.

پس از علیمیرادخان، جعفرخان زند با نیرنگ شیخ اویس خان را کور کرد و دعوی پادشاهی نمود و نجف خان زند را روانه تهران کرد. اما نمی دانست خورشید بخت خواجه قاجار طلوع خود را آغاز کرده و تهران نیز در انتظار نبردهای سخت و خونین و آینده ساز خود روزشماری می کند.

پیشکش "راد" به تبرستان  
www.tabarestan.info

پیشکش "راد" بہ تہستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل پنجم

### تهران در عهد قاجاریه

#### ۱. تهران در دوره آقامحمدخان قاجار

آقامحمدخان قاجار پس از مرگ کریم خان به همراه چهارده تن از نزدیکانش به شتاب شیراز را پشت سر گذاشت و در دو شبانه روز خود را به اصفهان رسانید و روز سه شنبه بیستم صفر سال ۱۱۹۳ ه. ق. وارد حضرت عبدالعظیم شد و یک روز بعد در تهران بود.

خواجه قاجار در مسیر خود به سوی مازندران کاروانی را که حامل وجوه مالیات بود تصرف کرد و خود را به استرآباد رسانید. در مبارزه بر سر قدرت توسط مرتضی قلی خان نابرادریش زندانی شد<sup>۱</sup>، ولی موفق گردید خود را از زندان برهاند و بر ولایات ساحلی

---

۱. آقامحمدخان دارای هشت برادر بود: حسین قلی خان پدر باباخان (فتحعلی شاه) که با آقامحمدخان از یک مادر بودند. در دشت ترکمن به دست یکی از مخالفانش کشته شد. جعفر قلی خان که از فرماندهان شجاع سپاه آقامحمدخان بود و در تهران به دستور آقامحمدخان کشته شد. مصطفی قلی خان که بر برادر یابی شد و به دستور آقامحمدخان او را کور کردند. مرتضی قلی خان که به روسیه گریخت و به کاترین پناهنده شد. رضا قلی خان که به مشهد گریخت و در آن شهر بر اثر بیماری زندگی را بدرود گفت. علی قلی خان که در دوره سلطنت برادرزاده اش او را کور کردند. مهدی قلی خان که در سال ۱۱۹۸ ه. ق. فوت کرد. عباس قلی خان که در تهران فوت کرد.

دریای مازندران دست یافته و دعوی حکومت نماید.<sup>۲</sup>

### الف. تهران در محاصره نیروهای خواجه قاجار

در سال ۱۱۹۶ ه. ق. آقامحمدخان برادر خود علی‌قلی‌خان<sup>۳</sup> را به منظور تصرف تهران به مقابله غفورخان حاکم تهران فرستاد.

علی‌قلی‌خان موفق شد خوار (گرمسار امروز) و ورامین را به تصرف درآورد، لکن در تهران با مقاومت سرسختانه نیروهای غفورخان روبرو شد و توانست بر او پیروز شود. آقامحمدخان پس از اطلاع از عدم موفقیت برادر، او را به گرگان احضار کرد.

غفورخان تهرانی چون می‌دانست که دیر یا زود آقامحمدخان برای فتح تهران بازخواهد گشت، از علی‌مرادخان زند استمداد نمود و او نیروی مجهزی به فرماندهی رمضان‌خان زند به کمک او فرستاد. آقامحمدخان برادر دیگر خود جعفرقلی‌خان را که از سرداران کارآزموده و دلیر او بود برای دفع رمضان‌خان روانه کرد. در جنگی که میان طرفین روی داد، رمضان‌خان شکست خورد و عده‌ای از دو طرف کشته شدند، با وجود این دروازه‌های شهر به روی نیروهای خواجه قاجار گشوده نشد.<sup>۴</sup>

در سال ۱۱۹۷ ه. ق. آقامحمدخان خود فرماندهی نیروهایش را در حمله به تهران به

۲. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۲۳؛ محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۰۷.

۳. شاهزاده سلطان‌احمد میرزا عضدالدوله درباره علی‌قلی‌خان می‌نویسد: «پس از قضیه قتل جعفرقلی‌خان، علی‌قلی‌خان بسیار متشوش شد و به وسیله باباخان به آقامحمدخان پیغام داد که شنیده‌ام وقتی به یکی از محارم خود فرموده بودید تا پسرهای محمدحسن شاه را از صفحه روزگار برندارم سلطنت خود را پایدار نمی‌بینم. اکنون این مطلب را معاینه می‌بینم و می‌دانم که از من نخواهید گذشت. هرچه می‌کنید زودتر بکنید. شاه در جواب به باباخان گفته بود به علیقلی عمویت بگو آنچه شنیدی صحیح است، در حق پسرهای پدرم این خیال را کردم نه در حق دخترانش؛ من ترا دختر محمدحسن شاه می‌دانم. و به باباخان گفت وقتی نوبت سلطنت به تو می‌رسد او پسر محمدحسن شاه خواهد بود. خیلی زود او را از دو دیده نابینا کن تا بزرگان قاجار ببینند تو برادر من و پسر محمدحسن شاه را کور کرده‌ای. مایه قوت تو خواهد شد.» احمد میرزا قاجار، تاریخ عضدی، به کوشش عبدالحسین نوایی (تهران: بابک، ۱۳۵۵)، ص. ۱۴۰-۱۴۱.

۴. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱.

عهده گرفت و در شمیران اردو زد. غفورخان از تسلیم شهر به آقامحمد خودداری کرد و با بستن دروازه‌ها به دفاع پرداخت.

خواجه قاجار نیز ناگزیر شهر را به محاصره گرفت. به واسطه طول مدت محاصره ساکنان تهران با کمبود مواد غذایی روبرو شدند، و در لحظاتی که از گرسنگی نزدیک بود دروازه‌ها را به روی نیروهای خواجه قاجار بگشایند، بیماری وبا و طاعون در اردوی آقامحمدخان شیوع یافت و در اندک زمانی بشماري از سربازان را از پای درآورد. خان قاجار برای حفظ بقیه نفرات، بلافاصله نیروهای خود را به چشمه علی دامغان انتقال داد و بدین ترتیب محاصره تهران شکسته شد. اما بیماری به داخل شهر نیز سرایت کرد و غفورخان حاکم تهران از نخستین کسانی بود که به وبا مبتلا شد و از پای درآمد. پس از فوت او برادرزاده‌اش محمدخان اداره امور شهر را برعهده گرفت.<sup>۵</sup>

به طوری که در فصل پیش اشاره شد در سال ۱۱۹۸ ه. ق. علی مرادخان زند به تهران آمد و فرزندش شیخ اویس خان را به جنگ آقامحمدخان روانه کرد.

#### ب. محاصره دوباره و فتح تهران توسط آقامحمدخان قاجار

آقامحمدخان در سال ۱۱۹۹ ه. ق. بعد از آن که علی مرادخان زند تهران را به قصد اصفهان ترک کرد، سپاهیان خود را به طرف تهران حرکت داد، این بار نیز با دروازه‌های بسته و مقاومت محمدخان حاکم تهران روبرو شد و بار دیگر شهر را محاصره کرد. در همان هنگام به او اطلاع رسید که جعفرخان زند، لشکری را به فرماندهی نجف‌خان زند به جنگ او روانه کرده است. آقامحمدخان برای آن که سربازانش میان دو نیروی دشمن قرار نگیرند، تصمیم گرفت محاصره تهران را به مجنون‌خان پازوکی<sup>۶</sup> که از متنفذین و

۵. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۰۷؛ مهدی بامداد، ج. ۳،

ص. ۲.

۶. فتحعلی شاه با یکی از دختران مجنون‌خان پازوکی به نام آی‌یاجی ملقب به خیرالنساء ازدواج کرد و از آن خانم که بیست و دومین همسرش بود دختری داشت به نام خدیجه سلطان مشهور به عصمت‌الدوله که پانزدهمین دختر شاه بود.

رؤسا و متمولین گرمسار و ورامین بود و از مدتها پیش به نیروهای او پیوسته، و به سرداری قسمتی از سپاهیان رسیده بود و گذارد، و خود به مقابله نجف‌خان زند بشتابد. آقامحمدخان نه تنها موفق شد لشکریان نجف‌خان را درهم بکوبد، بلکه نیروهای خود را تا اصفهان پیش برد و این شهر را نیز تصرف کرد و جعفرخان زند را مجبور به فرار به شیراز نمود. هنگامی که برای تسخیر تهران به سوی این شهر در حرکت بود، مجنون‌خان موفق شد مقاومت مدافعين تهران را درهم شکسته و شهر را بگشاید و خبر پیروزی خود را برای خواجه قاجار بفرستد. چند روز بعد خان قاجار پیروزمندانه به تهران وارد شد و مجنون‌خان پازوکی را مورد تفقد قرار داد و حکم کرد محمدخان تهرانی حاکم شهر را که در مقابلش پایداری کرده بود گردن زدند و گوش و بینی جمعی از بزرگان تهران را بریدند و عده‌ای را نیز نابینا کردند.<sup>۷</sup>

### پ. انتخاب تهران به پایتختی ایران

پس از فتح تهران آقامحمدخان دستور داد شهر را برای پایتختی او آماده کنند و روز یکشنبه یازدهم ماه جمادی‌الاولی سال ۱۲۰۰ ه. ق. که روز نوزد بود خواجه قاجار در تهران جلوس نمود، سکه زدند و خطبه خواندند. قاسم‌خان دولو با صد نفر تفنگچی به دژیانی قلعه تهران مأمور شد و از آن وقت این شهر را دارالخلافه خواندند.<sup>۸</sup>

آقامحمدخان در آغاز کار شهر استرآباد را برای تختگاه خود برگزید ولی هنگامی که غرب ایران را به تصرف درآورد، دریافت که این شهر دورافتاده برای مرکزیت چنین کشوری مناسب نیست و به همین جهت تا مدتی ساری را به عنوان پایتخت انتخاب کرد ولی باز معلوم شد که این شهر هم بی‌تناسب است، و همین که نظر و افکارش به سوی جنوب معطوف شد و آرزوی قلمرو متحد ایران را به حقیقت نزدیک نمود، پایتخت

۷. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱، ۱۹۶، ۱۹۷؛ محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۱۸؛ محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۰۸.  
۸. ر.ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۰۸.

مناسب‌تری مورد لزوم افتاد، از این‌رو تهران را برگزید.<sup>۹</sup>

ظاهراً آنچه آقامحمدخان را بر آن داشت تا پایتخت خود را در پای کوه‌های البرز برگزیند سلسله عواملی بوده است که مجاورت این کوهپایه‌ها با مراتع ایلاتی که شاه قاجار خود از میان آنها برخاسته بود، موقعیت استراتژیک این کوهپایه‌ها در برابر فشار روزافزون روس‌ها بر مرزهای ایران که به خصوص در شمال غرب بسیار محسوس بوده و بالاخره تهدید مستمر ترکمانان ساکن حوالی اترک بر مرزهای شمال شرق ایران، از آن میان قابل ذکر است. بنابراین یک سلسله عوامل حیاتی ارتباطی در انتخاب محل دقیق تهران مؤثر افتاده‌اند و مهمتر از همه قرار داشتن شهر بوده است برکنار شاهراه غربی - شرقی، مجاور کوهپایه‌های شمالی. تهران در یک موقعیت مرکزی بر دره‌های مختلفی که باکرانه دریای مازندران ارتباط داشته‌اند مشرف بوده است. در همان حال از این مزیت و اقبال نیز برخوردار بوده که ارتباط نواحی شمالی را با شهرهای ایران مرکزی و فارس که از غرب کویر به مراتب آسان‌تر بوده به سهولت برقرار سازد.<sup>۱۰</sup>

#### ت. نقاط ضعف و قوت تهران به عنوان پایتخت

لرد کرزن درخصوص مزایا و نقایص شهر تهران از لحاظ پایتختی ایران چنین نوشته است:

عده‌ای تهران را از لحاظ این که پایتخت انتخاب شده است به باد اعتراض و دشنام گرفته و بر آن ایراد نموده‌اند که عاری از رودخانه است و حرف بی‌موردی نیست ولی باید گفت که رودخانه‌های بلاد دیگر هم چهار پنجم از مدت سال فقط جویباری بیش به شمار نمی‌رود.

بانو شیل در کتاب خود رشته اعتراض را تا حدی دراز کرده است که اظهار داشته تهران هیچ چیزی ندارد که شایستگی پایتخت به آن بدهد. من با این قبیل عقاید موافق نیستم و بیشتر از جهات سیاسی که نگاه می‌کنم عقیده‌ام

۹. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۳۳؛ جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۰۱.  
 ۱۰. گزاریه دو پلانول. «پژوهش پیرامون جغرافیای انسانی شمال ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۶ (ضمیمه ۱-۳) پاییز ۱۳۴۹، ص. ۱۴۶.

این است که تهران بهترین پایتخت بوده که ایران می توانسته است داشته باشد. آقامحمدخان با انتخاب این محل برای مرکز حکومت بصیرت عالی خود را نشان داد. اعتراض به محل فعلی بیشتر از نظر بهداشتی است. به علاوه مقدار آب تهران غیرکافی و بهای آن گران است. اقدامی هم که جهت انحراف آب کرج به تهران شده بود متروک ماند<sup>۱۱</sup> و تمام احتیاج تهران با آب قنات‌ها که در دامنه البرز حفر می شود مرتفع می گردد و گفته اند چون تهران در میان دشتی فرو رفته واقع شده است در اثر رطوبت نواحی اطراف مالاریا خیز است و تاکنون چندین مورد حصبه هم دیده شده است و باز گفته اند از لحاظ فاضلاب نیز کارش خراب است و این حرف شاید دوباره تمام شهرهای ایران صادق باشد.

سیستمی را که در تهران برای فاضلاب انتخاب کرده اند هرچند که از جهت بهداشت مفید نیست در هر حال کمتر از شهرهای دیگر شرقی منظره بدنام دارد. هر حیاط چاهی دارد به عمق سی یا چهل پا و چهار انبار افقی زیرین در اطراف آن به زمین پایین می رود، وقتی که همه انبارها پر شد سر چاه را می بندند. هرچند که این کار درستی نمی نماید؛ ولی در میان اقسام دیگر شرقی انصافاً ملامت و سرزنش کردن راجع به آن آسان نیست.

### مزیت سیاسی

از طرفی هم شهر در ارتفاع ۳۸۰۰ پا ارتفاع از سطح دریا واقع گردیده و بیشتر مدت پاییز و زمستان و ماههای بهار هوایش روح افزاست و همین که حرارت سوزان تابستان حدت می یابد دسترسی آسان و وسیع به دامنه های کوهستان میسر است، در همان جایی که زندگانی در زیر چادر و در سایه درختان اگر روح افزا نباشد لافل قابل تحمل است. ولی در زمینه ای که من دلایل خود را استوار می سازم جنبه سیاسی کار است. به علاوه مخالفان سرسخت اظهار می دارند که پایتخت در معرض تهاجم آسان روس است و مایه ترغیب تجاوز می شود.

۱۱. این کار را حاجی میرزا آقاسی صدراعظم خارق العاده [!] محمدشاه که علاقه سرشاری در انجام کارهای عام المنفعه داشت شروع و با موفقیت تمام کرد، وی به بند آوردن آب رودخانه جاجرود که در سمت مشرق واقع است اقدام نمود که به واسطه شکایت زارعین و راعین جهت کم آبی نقشه آن از بین رفت و بعد از سقوط حاجی آب کرج را هم بستند. (جورج ناتانل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۴۳).



با این حرف من موافقت ندارم. تهران با سرحد روسیه در جلفا که بر رودخانه ارس واقع است پانصد میل فاصله دارد که از آنجا هرگونه حمله‌ای بدون شک از راه والی‌نشین شمال غربی ایران یعنی تبریز آغاز می‌شود و اگر ایران نتوانسته باشد از تهاجم روس طی این پانصد میل جلوگیری کند به هیچ وجه جای دیگر هم نخواهد توانست از عهده این کار برآید.<sup>۱۲</sup>

از تنها راه دیگری که مهاجم شمالی قادر به پیشرفت است جاده رشت به قزوین می‌باشد که لزوماً باید از سلسله جبال البرز بگذرد که از لحاظ هر لشکر مدافعی بهترین وسیله مقاومت است و هرگاه... سورش از جانب شمال شرقی پیش آید برای شهریار ایران جلوگیری از آن در تهران چه اندازه آسانتر از اصفهان خواهد بود. ولی انتخاب محل پایتخت اساساً نیاستی فقط از لحاظ خطر تهاجم یا عدم آن از جانب دشمن واحدی در نظر گرفت، بلکه باید موقع مرکزی یا قدرت تمرکز و چیرگی آسان بر جاده‌هایی که به ایالات عمده مملکت مربوط می‌شود ملحوظ داشت و از این جهت است که وضع تهران نیک ممتاز به شمار می‌رود. به واسطه وقوع آن در فواصل کم و بیش متساوی به دو حاکم‌نشین شرقی و غربی یعنی مشهد و تبریز به آن دو ایالتی که این دو شهر مرکز حکومتشان است تسلط دارد و در عین حال در مسافت نسبتاً نزدیک و یک راه ارتباط دفاعی با ولایات شمالی کرانه دریای خزر واقع شده است که بعید نیست از همان راه نیز در آینده ضرورت ضربتی پیش آید.

از جهت دیگر هم وضع مسلطی نسبت به پایتخت‌های سابق یعنی اصفهان و شیراز دارد که در صورت پیش آمدن فاجعه تهاجمی از شمال پیوسته این امکان در میان خواهد بود که پایتخت را آسان به آن بلاد انتقال داد. بنابراین، این اندیشه و خیال که ایران با تغییر دادن پایتخت به شهر دیگری در سمت جنوب وضع قوی‌تر و بهتری خواهد داشت، من چنین حرکت عینی را انصراف بی‌موردی از داشتن محل و موضعی می‌شمارم که اهمیت سرشار دارد و آن را انگیزه‌ای برای خیالات تهاجمی زمامداران مسکوری محسوب می‌دارم.<sup>۱۳</sup>

ملاحظات را که آقامحمدخان در انتخاب تهران در نظر داشت، سالهای بعد

۱۲. در حال حاضر این منطقه جزو جمهوری آذربایجان است.

۱۳. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۴۲-۴۴۴.

به خوبی خودنمایی کرد و جانشینان او را قانع و مجاب نمود که نظر وی درباره این محل صائب بوده است، که بر فرض هرگونه اعتراضی که باشد باز هم دور از احتمال است تا زمانی که ایران قادر باشد از خطر تجزیه و نفاق اجتناب نماید تهران نیز وضع پایتختی خود را از دست نخواهد داد.<sup>۱۴</sup>

#### ث. انتخاب باباخان به نیابت سلطنت

در هفدهم رجب سال ۱۲۰۰ ه. ق. آقامحمدخان، برادرزاده اش باباخان فرزند حسینقلی خان جهانسوز را به نیابت سلطنت منصوب کرد.

در سال ۱۲۰۳ ه. ق. به مناسبت تولد پنج تن از پسران فتحعلی شاه به نامهای شاهزاده محمدعلی میرزا، شاهزاده محمدقلی میرزا، شاهزاده محمدولی میرزا، شاهزاده عباس میرزا و شاهزاده حسینعلی میرزا مجلس جشنی در تهران برپا شد و شاه قاجار سه تن از آن شاهزادگان را که عباس میرزا، محمدقلی میرزا و حسینعلی میرزا باشند به فرزندگی قبول کرد،<sup>۱۵</sup> و دستور داد آنها را در حرمخانه خاص جای دادند و عباس میرزا را که از سوی پدر از خاندان قوائلو و از جانب مادر از طایفه دولو بود و این خود موجب اتحاد دو طایفه می شد، به عنوان ولیعهد باباخان تعیین کرد.<sup>۱۶</sup>

#### ج. قتل جعفرقلی خان قاجار در تهران

جعفرقلی خان یکی از افراد شجاع و دلاور خاندان قاجار است که نسبت به برادر خود خدمات شایانی کرد و در عین جاه طلبی همواره مطیع آقامحمدخان بود. پس از آن که باباخان از جانب آقامحمدخان به ولیعهدی انتخاب شد، این فکر در خواجه تاجدار قوت گرفت که با زنده بودن جعفرقلی خان، ممکن نیست باباخان بتواند به راحتی سلطنت

۱۴. ر.ک: همان، ج. ۱، ص. ۴۰۲.

۱۵. می نویسد وقتی که برای آقامحمدخان خبر آوردند که برادرزاده اش باباخان در یک روز صاحب چند پسر شده است با وجود کینه شدیدی که از لطفعلی خان زند داشت، گفته بود ای کاش لااقل یکی از آنها مانند لطفعلی خان شود.

۱۶. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۰۹.

کند. در این اندیشه بود که جعفرقلی خان از او درخواست کرد تا حکومت اصفهان را به او واگذار کند. آقامحمدخان درخواست برادر را نپذیرفت و وی به حال قهر حرکت کرد و به بسطام رفت و در آنجا توقف کرد. همین اقدام باعث شد آقامحمدخان به فکر نابودکردن جعفرقلی خان بیافتد. باتوجه به علاقه‌ای که سپاهیان قاجار به جعفرقلی خان داشتند با وجود تکذّر خاطر، آقامحمدخان نمی‌خواست دشت به اقدام عجولانه‌ای بزند و سپاهیان را بر علیه خود بشوراند، تا این که جاسوسان به او گزارش دادند لوطی صالح شیرازی بعضی مطالب به طور مضحکه در خدمت جعفرقلی خان گفته که خلاف احترام سلطنت است. آقامحمدخان از این خبر به شدت متغیّر شد. در وقت خواب، به قانون معمول یک نفر شاهنامه‌خوان برای شاه مشغول خواندن شاهنامه شد تا به این بیت رسید:

به هرجا سر فتنه‌جویی بدید      ببرید و بر رخنه ملک چید

آقامحمدخان به مجرد شنیدن شعر حالش منقلب شد و تصمیم نهایی خود را گرفت و لذا به عادت و رسم همیشگی دست به حيله و تزویر زد، اولاً با مادر جعفرقلی خان خیلی گرم گرفت و خصوصیت زیادی با وی ورزید و او را کاملاً به طرف خود جلب کرد و نسبت به جعفرقلی خان پسرش او را کاملاً از خود مطمئن کرد و بعد مادر را وادار کرد که به توسط اشخاص، و نوشتن نامه پسر خود را از طرف برادر مطمئن نماید، حتی دستور داد قرآن آوردند و نزد مادر جعفرقلی خان قسم یاد کرد که من حکومت اصفهان را به او داده و برای این که کاملاً از او مطمئن شوم که گذشته را به کلی فراموش کرده، هنگام عزیمت به اصفهان خوب است که در عالم برادری اول مرا ببیند و بعد به اصفهان مقرر حکمرانی خود برود، و باز به همان قرآن قسم خورد که من او را یکشب بیشتر در تهران نگاه نخواهم داشت.

جعفرقلی خان متوجه دسیسه برادر کینه‌توز نشد و به تهران آمد و بلافاصله به نزد برادر شتافت، آقامحمدخان فوق‌العاده با او گرم گرفت و از او به خوبی پذیرایی کرد و نسبت به وی محبت ورزید و در ضمن دستورهای راجع به امور حکومتی اصفهان به

وی داد. جعفرقلی خان به واسطه این رفتار کاملاً از جانب برادر مطمئن گردید و اجازه مرخصی خواست و شاه نیز او را مرخص کرد و باهم خداحافظی و روبوسی کردند. هنگامی که جعفرقلی خان خارج شد، دوباره او را صدا زد و به او گفت که یادم رفت به تو بگویم که باباخان به تازگی عمارتی برای خود ساخته خوب است برای دلخوشی او عمارتش را ببینی و بعد از آنجا بروی<sup>۱۷</sup>. جعفرقلی خان که از همه جا بی خبر بود و نمی دانست که چه سرنوشتی در انتظار اوست، اطاعت نمود و به اتفاق باباخان به دیدن عمارت تازه ساز او رفت، عمو در جلو و برادرزاده برای احترام وی عقب او راه افتاد، از چند دری که گذشتند ناگهان عده ای مسلح که در اطاقها پنهان بودند به وی حمله کردند و او را از پای درآوردند و جسدش را به نزد شاه پیمان شکن آوردند. آقامحمدخان فوراً ولیعهد را احضار کرد و پس از دادن دشنامهای بسیار بد و رکیک به او خطاب کرد و گفت که من بهترین و دلیرترین برادر خود را برای خاطر تو کشتم که تو بعد از من بتوانی به آسودگی پادشاهی کنی و اگر او زنده می بود هرگز نمی گذاشت که تو پادشاه شوی؛ در این میان ناگهان به خاطرش رسید که قسم خورده که او را بیش از یک شب نزد خود نگاه ندارد، بنابراین فوراً دستور داد تا شب نشده جسد برادر را از شهر خارج کرده دفن نمایند که خلف عهد نشده باشد.

جعفرقلی خان در سال ۱۱۶۵ ه. ق. در گرگان متولد و در سن چهل سالگی در سال ۱۲۰۵ ه. ق. در تهران کشته شد.<sup>۱۸</sup>

۱۷. در جانب شرقی خیابان ناصرخسرو کوچه ای به نام حیاط شاهی قرار دارد که یک طرف آن به خیابان پامنا متصل است و از طرف دیگر از طریق بازارچه مروی به خیابان ناصرخسرو مربوط می شود. جمعی معتقدند که علت نامگذاری این محله به حیاط شاهی آن است که در زمان قاجاریه پیش از این که عمارتهای درون محوطه ارگ سلطنتی آماده گردد، در محله حیاط شاهی منزلی برای اقامت خانواده سلطنتی در نظر گرفته شده بود و به همین دلیل بعدها این محله را محله حیاط شاهی نامگذاری کردند.

۱۸. رک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۲۴۵-۲۵۴. جان ملکم، تاریخ ایران، ترجمه اسماعیل حیرت (تهران: کتابفروشی سعدی، بی تا)، ج. ۲، ص. ۱۰۲-۱۰۳.

## چ. مجازات لوطی صالح

بعد از قتل جعفرقلی خان، آقامحمدخان، لوطی صالح را که آشنای قدیم خودش بود و در عهد کریم خان در شیراز به او اظهار چاکری می کرد، و حتی گاهی خبرهایی را به او می ساند در خلوت احضار کرد و به او گفت: به جهت مسخرگی و صحبتهایی که در مجالس اجزای سلطنت زندیه و در حضور خود وکیل می کردی سرمایه و مکنّت ترا می دانم. باید راست و بی کم و کاست بگویی و تقدیم کنی تا جان تو به سلامت بماند. لوطی صالح عرض کرد راست می گویم و تقدیم هم می کنم. اما خداوند عالم در وجود تو گذشت خلقت نفرومده، می گیری و باز جان مرا تلف می کنی. آقامحمدخان گفت تو نگفته من می دانم چه داری. از ملک و مال و پولی که پیش تجار سپرده ای قریب پانزده هزار تومان داری. لوطی صالح پاسخ داد به خدا قسم که زیاده بر هشت هزار تومان ندارم و می دهم. شاه دستور داد این مبلغ از او گرفته شود. روز دیگر او را مجدداً احضار کرد و گفت: می باید در حق تو رفتاری شود که دیگر روی رفتن به مجالس و صحبت و مضحکه کردن را نداشته باشی. حکم شد بینی او را بریدند. بعد از بریدن بینی چون لوطی صالح آشنای ایام گرفتاری بود، باز جرأت کرد و گفت: دیدی که خدای تعالی در وجودت گذشت نیافریده. آقامحمدخان دستور داد آنچه از او گرفته شده بود رد کردند و به او گفت: برو به عتبات مجاورت اختیار کن. زیرا می ترسم باز طرف غضب من واقع شوی و حرف تو راست شود. لوطی صالح بدون این که دیناری ضرر مالی تحمل کند با همان بینی بریده و کمال تردماغی رفت و در مشهد کاظمین علیهماالسلام<sup>۱۹</sup> تا زمان وفات مجاورت داشت.<sup>۲۰</sup>

نام گذر لوطی صالح واقع در انتهای کوچه هفت تن (ادامه بازار مسگرها از چهارسو بزرگ به طرف جنوب) در محله بازار تهران از آن عهد باقی مانده و یادآور زمان زندگانی لوطی صالح در این محله است.

۱۹. کاظمین شهری است در عراق واقع در یک فرسنگی بغداد که مدفن امام موسی کاظم (ع) و امام محمد تقی (ع) هفتمین و نهمین پیشوای شیعیان در آنجا قرار دارد.  
۲۰. ر.ک: احمد میرزا قاجار، ص. ۱۴۲.

## ح. آقامحمدخان و عارضه سگته در تهران

در سال ۱۲۰۵ ه. ق. حادثه مهمی در تهران روی داد و آن عارضه سگته خواجه تاجدار بود. تفصیل ماجرا این است که، شاه در دیوانخانه دارالخلافه نشسته و با چند تن از رجال دربار در حال صحبت بود که ناگاه در بین مکالمه سخن در دهانش ناتمام ماند و پلکهایش بسته شد و سرش به طرف شانه مایل گردید. سلیمان خان قاجار قوانلو<sup>۲۱</sup> ملقب به اعتضادالدوله به محض مشاهده این حالت، حضار را از تالار بیرون فرستاد و آقامحمدخان را به عمارت خلوت کریم خانی که در جنب دیوانخانه قرار داشت منتقل کرد و فوراً میرزاسیح جدیدالاسلام و میرزا احمد طبیب اصفهانی را که پزشکان مخصوص شاه بودند احضار و به مداوی آقامحمدخان گمارد، معالجه در کمال حذاقت انجام شد و آقامحمدخان سلامت خود را بازیافت، به این مناسبت چندین هزار تومان به عنوان صدقه میان فقرا تقسیم کردند.<sup>۲۲</sup>

## خ. آقامحمدخان در راه شیراز

لطفعلی خان زند پس از شنیدن توطئه مسموم شدن پدرش جعفرخان زند به شتاب خود را به شیراز رسانید و آن شهر را از جنگ صیدمرادخان که بر مسند فرمانروایی نشسته بود خارج کرد و حاج ابراهیم خان کلانتر<sup>۲۳</sup> را به وزارت خویش برگزید. در سال

۲۱. سلیمان خان قاجار قوانلو اعتضادالدوله فرزند محمدخان فرزند اسکندرخان قاجار و پسردهایی آقامحمدخان و از امرای بزرگ قاجاریه بود و آقامحمدخان او را خال اوغلی خطاب می کرد. سلیمان خان اعتضادالدوله در سال ۱۲۲۰ ه. ق. درگذشت. اعقاب وی نام خانوادگی خود را از نام او گرفته و عنوان امیرسلیمانی را برای خویش برگزیده اند. (ر. ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۱۱۸-۱۲۴).

۲۲. ر. ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۰۹.

۲۳. حاج ابراهیم خان پسر سوم حاج هاشم واحدالعین است که در عهد نادرشاه یکی از کدخداباشی های شیراز بود و در سال ۱۱۶۰ ه. ق. با دیگر کدخدایان و کلانتران فارس به کرمان احضار شد. به محض رسیدن آنها به کرمان نادرشاه دستور داد هر دو چشم آنها را کور کنند، اما هاشم خان به وساطت میرزا محمدحسین شریفی صاحب اختیار فقط از یک چشم نابینا می شود، معروف است که نیاکان آنها از یهودیان جدیدالاسلام شیراز بوده اند. ابراهیم خان در دوره جعفرخان زند به کلانتری شیراز و در زمان

۱۲۰۵ ه.ق. برای مقابله با آقامحمدخان و تسخیر اصفهان به آن سوی لشکر کشید، اما شکست خورد و به شیراز بازگشت، حاج ابراهیم خان کلانتر که قبلاً با آقامحمدخان روابطی برقرار کرده بود دروازه‌های شیراز را به روی او نگشود و وی ناگزیر به بنادر جنوب گریخت، اما توانست در اندک مدتی خود را آماده نبرد نموده و به شیراز حمله کند، در این حمله نیز موفق به گشودن شیراز نشد، ولی از آنجا که او برای شاه قاجار خطری جدی به شمار می‌رفت در سال ۱۲۰۶ ه.ق. به جهت دفع او آقامحمدخان خود با لشکر مجهزی از تهران به سوی فارس حرکت کرد.

لطفعلی خان به خوبی می‌دانست که با عده بسیار کم سربازانش قادر به رویارویی با نیروی مجهز آقامحمدخان نخواهد بود از این‌رو تصمیم گرفت در نزدیکی ده ابرج واقع در یازده فرسنگی شیراز بر سپاهیان آقامحمدخان شیخون زند؛ شبانگاه با هزار سوار متوجه اردوی شاه قاجار شد و یکسر تا نزدیک چادر آقامحمدخان پیش رفت. هیاهو و اضطراب شدیدی در اردو افتاد و هرکسی از ترس به سمتی فرار می‌کرد که خویشتن را از مهلکه نجات دهد و نزدیک بود که خود آقامحمدخان نیز گرفتار و کشته شود، ولی یکی از همراهان لطفعلی خان از روی نادانی یا خیانت به وی گفت آقامحمدخان گریخته است، خوب است دست از جنگ بکشید و اردو غارت نگرده که زیانش بیشتر است. لطفعلی خان بخت برگشته و بی سیاست هم گفته او را باور کرد و به لشکریان خویش دستور داد که آرامش را حفظ کنند. اما چون بامداد شد دانست که آقامحمدخان در سراپرده خویش است و او با هزار تن، در میان سی هزار سپاهیان دشمن قرار گرفته است. لطفعلی خان پس از آگاه شدن از این قضیه نخست به جانب کرمان و بعد به جانب طبرس

---

→ لطفعلی خان به وزارت رسید و بر اثر خیانت او به لطفعلی خان سلسله زندیه منقرض شد. حاج ابراهیم خان درباره انگیزه خود به این اقدام گفته است:

«برای من تفاوت نمی‌کرد که در ایران یک زند حکومت کند و یا یک قاجار، آرزوی من این بود که ایران را از یک حاکم نیرومند برخوردار سازم.» (برای آگاهی بیشتر از احوال او نگاه کنید: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۲۸-۲۱؛ حسین سعادت نوری، رجال دوره قاجار (تهران: نشر وحید، ۱۳۶۴)، ص. ۲۰-۱۹.

گریخت. ۲۴

آقامحمدخان پس از پیروزی بر نیروی لطفعلی خان به شیراز وارد شد و دوازده هزار خانوار از کوچ نشینهای الوار را که مایه شرارت و ضرر اهالی فارس بودند از حدود شیراز کوچ داده در اطراف تهران سکنی داد و اولاد کریمخان وکیل، که علیمیرادخان زند آنها را کور کرده بود با همسر و اطفال لطفعلی خان زند روانه مازندران کرد. همچنین دستور داد سنگهای مرمر و پرده های تصاویر و آینه های عمارت وکیل را از شیراز به تهران آوردند و در تالار تخت مرمر نصب و برقرار سازند. و حکم کرد قبر کریمخان را نبش کرده استخوانهای او را به تهران آورده و در زیر پلکانهای عمارت معروف خلوت کریم خانی دفن کنند<sup>۲۵</sup> تا هنگام ورود و خروج بر استخوانهای آن پادشاه گام گذارده حس کینه جویی خود را ارضاء نماید.<sup>۲۶</sup>

آقامحمدخان پس از بازگشت به تهران دستور داد به مناسبت ازدواج حسین قلی خان<sup>۲۷</sup> برادر باباخان ولیعهدش با یکی از دختران حسین خان دولوی قاجار مجلس جشن شاهانه ای ترتیب دهند، در این جشن یکصد و پنجاه هزار تومان خرج شد.<sup>۲۸</sup>

۲۴. آقامحمدخان با این که از لطفعلی خان زند نفرت داشت اما همیشه از این اقدام دلاورانه او یاد می کرد و می گفت: «شهامت لطفعلی خان که با نیرویی اندک به قلب سی هزار سپاهی زد از آن کارهایی است که باید نوشته شود و آیندگان از آن اطلاع پیدا کنند.»

۲۵. آقامحمدخان قاجار چون کریمخان را کشته پدر و نادرشاه را مسبب قتل فتحعلی خان جدش می دانست نسبت به هر دو آنها کینه شدیدی داشت و علی رغم مهربانیهای کریمخان حتی در دورانی که در دربار خان زند تحت نظر بود با خنجر زیراندازها را پاره می کرد. وقتی این رفتار آقامحمدخان را به کریمخان اطلاع دادند در جواب گفته بود: «دل شکسته و پدرکشته است به روی او نیاورید.»

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آستی

۲۶. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱۸۲-۱۸۸؛ محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۱۸-۳۱۹، ۳۲۴؛ محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۰۸.

۲۷. مادر فتحعلی شاه پس از کشته شدن شوهرش حسین قلی خان معروف به جهانسوز در سال ۱۱۸۹ ه.ق.، حسین قلی خان را آستن بود. پس از وضع حمل نام پدر را بر او گذاشتند. (ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۴۴۲).

۲۸. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۱۰.



## د. چگونگی اسارت و اعزام لطفعلی خان زند به تهران

لطفعلی خان با دوستان سوار از طبرس به سوی کرمان حرکت کرد و با کمال رشادت آن شهر را به تصرف درآورد. آقامحمدخان با لشکری به سوی کرمان روانه شد و در آن شهر با مقاومت سرسختانه مردم روبرو شد و شهر را به محاصره گرفت. دلاور زند چهارماه مقاومت کرد و چون سقوط شهر را نزدیک دید با یک هنرنمایی عجیب و غریبی از شهر خارج شد و با جنگ و گریز از کرمان فاصله گرفت و در یک شبانه روز ۲۴۰ کیلومتر راه را پیمود و خود را به بم رسانید.

آقامحمدخان پس از گشودن شهر کرمان گمان می کرد که لطفعلی خان هنگام هجوم لشکریانش به شهر کشته شده و یا گرفتار گردیده، لکن به محض این که فرار او را از میان انبوه لشکر خود که تمام اطراف شهر را مانند حلقه انگشتر در محاصره داشتند شنید، فوق العاده خشمناک شد و نسبت به اهالی کرمان رفتار چنگیز و تیمور را پیشه خود ساخت و امر به قتل عام کرمانیان داد و به افراد لشکر خود اجازه داد به هر نحوی که می خواهند با مردم رفتار نمایند و آنها هم نهایت وحشیگری را نسبت به اهالی بیچاره کرمان به عمل آوردند.<sup>۲۹</sup>

لطفعلی خان نیز در بم به واسطه خیانت یکی از هوادارانش در حالی که به سختی مجروح شده بود گرفتار شد و او را زنجیر کرده به سمت کرمان روانه نمودند، قبل از رسیدن به کرمان محمدولی خان قاجار با یک هزار و پانصد سوار او را تحویل گرفت و از ترس آن که نگریند، علی رغم جراحت زیاد دستور داد دوباره او را زنجیر و ریسمان پیچ کرده به نزد آقامحمدخان برند.

۲۹. به طوری که نوشته اند، سپاهیان آقامحمدخان پس از ورود به کرمان ۲۰ هزار نفر زن و بچه را به اسارت و کنیزی بردند و به دستور این فاتح سفاک هفتاد هزار چشم از حدقه درآوردند و برای این که خاطره دستگیری لطفعلی خان به شکل مناسبی محفوظ بماند دستور داد ششصد نفر اسیر را گردن زدند و آن سرها را به بم حمل کردند و به همراه سیصد سر دیگر در نقطه ای که لطفعلی خان دستگیر شده بود کله منار ساختند.

می‌گویند خواجه قاجار به محض آن‌که رقیب شجاع و جنگجوی خود را در غل و زنجیر دید از خوشحالی زیاد و کینه‌ای که از او داشت به جای این که از راهرو و پله‌های اتاق پایین بیاید و به سمت او رود از طرف ارسی<sup>۳۰</sup> خود را به پایین انداخت و با دست خود اول هر دو چشم او را از حدقه درآورد و بعد به گارد مخصوص خود که بیشتر آنها از ترکمن‌ها بودند دستور داد که اعمال وحشیانه و حیوانی نسبت به او انجام دهند. آنان نیز مرتکب اعمال قبیحه با وی گردیدند. به نوشته مؤلف فارس‌نامه: «خان زند را به حضور شهریار قاجار آوردند و از غایت خشم و غضب غلامان ترکمن را مأمور فرمود تا با آن نادرهٔ زمان معامله قوم لوط نمودند.»<sup>۳۱</sup>

سرجان ملکم در تاریخ ایران می‌نویسد:

تقریر کردار آقامحمدخان علی‌التفصیل در این مورد بالنسبه به این پادشاه اسیرمایه تفضیح طبیعت انسانی و تحریر آن موجب تلویث صفحهٔ تاریخ است. خوانند را نفرت انگیزد و شنونده را ضجرت زاید همین کفایت است که چشمان لطفعلی‌خان را به سرانگشت کنده او را به تهران فرستاد.<sup>۳۲</sup>

سیر هارفورد جُونز که در بحرانی‌ترین روزهای زندگانی لطفعلی‌خان از نزدیک او را

دیده و شاهد جنگ و گریزهای او بوده است در این مورد چنین نوشته است:

به فاصله کمی از کرمان، که لطفعلی‌خان با شهادت همیشگی به دفاع آن مشغول بود. قران<sup>۳۳</sup> و سوارش هر دو بر زمین افتادند. اسب نجیب به دست چند ناجوانمرد مجروح شد. لطفعلی‌خان نیز توسط افراد دشمن زخمهای زیادی برداشت، لیکن از بخت بد او هیچ‌یک از این زخمها مهلک نبودند و در این حال بود که اسیر شد و او را به نزد خان اخته بردند. از شاهزاده

۳۰. اُرسی پنجره‌هایی با مشبک چوبی که لته‌های آن بالا می‌رود و به طور معمول در فاصل دو تالار یا درنمای تالار به طرف حیاط قرار دارد و با شیشه‌های رنگی و نقش و نگار مثبت‌کاری آن را زینت می‌دهند. (پرویز ورجاوند، سرزمین قزوین (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹)، ص. ۴۸۸.

۳۱. رک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱۹۲.

۳۲. رک: جان ملکم، ج. ۲، ص. ۷۳.

۳۳. قران نام اسب مشهور لطفعلی‌خان زند است که در میدانهای کارزار هنرنماییها می‌کرد و موردعلاقه بسیار لطفعلی‌خان بود. از آن به نام غران و کران نیز نام برده‌اند.

شکست خورده سخنی جز سخن راست و شرافتمندانه شنیده نشد. پس دستور داد آنآ چشمهای او را درآوردند و سپس آنچنان رفتار شنیعی کردند که از شدت زشتی و هولناکی به زبان نمی‌آید.<sup>۳۴</sup>

پس از این همه خواری و خفت خواجه قاجار دستور داد، دلاور زند را به پایتخت او منتقل کنند. پس از چندی که از ورود او به تهران گذشت، میرزا محمدخان قاجار دولو<sup>۳۵</sup> به دستور آقامحمدخان در یکی از روزهای سال ۱۲۰۹ ه.ق. او را خفه کرد و در حقیقت آن شیر دربند را از مشقات زندگی رهانید، پس از مرگ جسدهای بزرگترین شمشیرزن قرن را در مزار امامزاده زید واقع در بازار تهران دفن کردند بدون این که اثری روی قبر بگذارند.

بعدها به یادبود دلاور ناکام زند لوحه‌ای مرمرین بر دیوار ایوان کوچک شرقی امامزاده زید نصب شد که بر آن شرح زیر مرقوم است:

۳۴. ر.ک: هارفورد جونز بریجز، آخرین روزهای لطفعلی خان زند، ترجمه هما ناطق - جان گرنی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص. ۶۹.

۳۵. میرزا محمدخان قاجار دولو بیگلربیگی از بزرگان قاجار است. هنگامی که آقامحمدخان در استرآباد از رؤسای ایل قاجار قول می‌گرفت که او را به مرد و مال کسک کنند و در راه نیل به مقام سلطنت مساعدت نمایند عده زیادی از بزرگان ایل مخصوصاً سران تیره دولو، محمدخان دولو را برای سلطنت مناسبتر از اخته‌خان می‌دانستند. شاید هم اگر گذشت و فداکاری او نبود سلطنت آقامحمدخان پا نمی‌گرفت و گویا به همین مناسبت است که اعقاب بیگلربیگی بعدها اسم تاجبخش را برای نام خانوادگی خود انتخاب کردند. اما به نوشته یحیی ذکاء مرحوم محمدحسن خان تاجبخش سالارهایم یون چنین اعتقاد داشت که در سال ۱۱۹۳ ه.ق. که آقامحمدخان در حوالی تهران بود، میرزا محمدخان دولو در دوازدهم ربیع الاول همان سال در شهر ورامین تاجی را که به دست یک زرگر ایرانی ساخته شده بود در زیر چنار سوخته سعدآباد ورامین بر سر آقامحمدخان گذاشت و به همین مناسبت خاندان او به نام تاجبخش معروف شدند و سپس این تاج را که از مس مطلا بود به اصفهان فرستادند که میناکاری گردید و اکنون در موزه کاخ گلستان محفوظ است. میرزا محمدخان قاجار دولو خیلی طرف اطمینان آقامحمدخان بود. در سال ۱۲۱۷ ه.ق. فتحعلی شاه دختر او را به حبالة نکاح عباس میرزا ولیعهدش درآورد و عروسی مفصلی برای او گرفت، علاوه بر عباس میرزا خود فتحعلی شاه و شیخ علی میرزا شیخ‌الملوک و محمدرضامیرزا متخلص به افسر نیز داماد محمدخان بودند و از طرفی اللهیارخان آصف‌الدوله پسر محمدخان داماد فتحعلی شاه بود. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۲۳۲-۲۳۴؛ عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه (تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰)، ج. ۳، ص. ۶۲؛ حسین سعادت نوری، ص. ۴۹، یحیی ذکاء، ص. ۴۶.

### هوالباقی

لطفعلی خان زند فرزند دلاور محمدجعفرخان نواده برادر کریم خان وکیل‌الرعا یا سرسلسله زندیه است که تولدش در حدود سال هزار و صد و هشتاد و هفت هجری اتفاق افتاده، در روزگار پادشاهی محمدجعفرخان، لطفعلی خان مأمور خطه لار و سواحل خلیج شد، چون پدرش به قتل رسید به پایتخت آمد و آنجا را در بهار سال هزار و دویست و سه هجری از مدعیان سلطنت خالی نمود و خود در همان تاریخ به پادشاهی نشست و تا ربیع‌الثانی سال هزار و دویست و نه هجری سلطنت نمود تا آن که در پنجم ربیع‌الثانی سال هزار و دویست و نه هجری در بم به دست حکمران آنجا گرفتار و کور گردید طولی نکشید که خان نایب‌نای زند در تهران مابین ماههای جمادی‌الآخر و رجب سال هزار و دویست و نه هجری در سن بیست و دو سالگی به قتل رسید و سپس در امامزاده زید تهران به خاک سپرده شد. به تاریخ آبان ماه هزار و سیصد و نوزده خورشیدی.

خان شجاع زند با آن که بیشتر سالهای جوانی اش را در جنگ و گریز گذرانید از شعر و ادب نیز غافل نبود و گاهی نیز شعر می‌سرود، رباعی زیر را در هنگام اسارت خود سروده است:

دهرا ستدی ملک خود از همچو منی      دادی به مخنی نه مردی نه زنی  
از پستی روزگار معلوم شد      پیش تو چه دفزنی چه شمشیرزنی

### ● تصویر یکی از شاهزادگان زند

در نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران، لندن ۱۹۳۱ م. پرده‌ای نقاشی با عنوان تصویر یکی از شاهزادگان زند با کتاب به نمایش گذاشته شد. در صفحه باز کتابی که در دست شاهزاده است تاریخ ۱۲۰۹ ه. ق. گنجانیده شده است. باتوجه به این که این پرده نقاشی در سالهای پراشتاب افول دوره زندیه کشیده شده و فاقد نام نقاش است به احتمال تصویر لطفعلی خان شاهزاده دلیر زند است.

بعدها به مناسبت شهادت لطفعلی خان در شیخون به اردوی آقامحمدخان و



تصویر یکی از شاهزادگان زند با کتاب

از کتاب مجموعه نقاشی‌های ایرانی در سده دوازدهم و سیزدهم ه.ق.

مصایب و مشکلات بعدی او ترانه‌ها و تصنیف‌هایی ساخته شد که مردم در کوچه و بازار می‌خواندند. امینه پاکروان می‌نویسد:

در روزهای سوگواری و مصیبت‌خوانی... در میدانها و تکیه‌ها با سرهای تراشیده و سینه‌های برهنه پیش از آغاز نوحه‌سرایی درباره امام حسین (ع) و خاندان او، داستان دلیرانه و دردناک لطفعلی‌خان را در دیباچه، مرثیه‌خوانی می‌کردند.<sup>۳۶</sup>

دو نمونه از این ترانه‌ها در بخش یادداشتهای مترجمین کتاب آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند نقل شده است که به ذکر آنها می‌پردازیم:

ترانه نخست که به طور ناقص در سفرنامه اسکات و ارینگ که در سال ۱۸۰۲ م، یعنی سالهای اول سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار و هشت سال بعد از قتل لطفعلی‌خان از ایران دیدن کرده ضبط شده چنین است:

|                                 |                       |
|---------------------------------|-----------------------|
| بالای بانان‌دران                | قشون آمد مازندران     |
| جنگی کردیم نیمه‌تمام            | لطفی میره شهر کرمان   |
| باز هم صدای نی میاد             |                       |
| آواز پی در پی میاد              |                       |
| حاجی ترا گفتم <sup>۳۷</sup> پدر | تو ما را کردی در بدر  |
| خسرو <sup>۳۸</sup> دادی دست قجر | لعنت به ریش تو پدر    |
| باز هم صدای نی میاد             |                       |
| آواز پی در پی میاد              |                       |
| لطفعلی‌خان بوالهوس              | زن و بچه‌ای بردند طبس |
| مانند مرغی در قفس               | طبس کجا تهران کجا     |
| باز هم صدای نی میاد             |                       |
| آواز پی در پی میاد              |                       |

۳۶. امینه پاکروان. آغامحمدخان قاجار. ترجمه جهانگیر افکاری (تهران: زوار، ۱۳۴۸)، ص. ۲۰۸.

۳۷. منظور حاج ابراهیم‌خان کلانتر است.

۳۸. منظور خسرو پسر لطفعلی‌خان زند است. در منابع تاریخ زندیه شرحی از سرگذشت او به دست

داده نشده است.

لطفعلی‌خان مرد رشید هرکس رسید آهی کشید

مادر، خواهر جامه درید لطفعلی‌خان بختش خوابید

بازهم صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

بالای بان‌اندران قشون آمد مازندران

بالای بان دلگشا صبر ازین و داد از خدا

بازهم صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

لطفعلی‌خان می‌رفت میدان مادر می‌گفت شوم قربان

دلش پر خون رخس گریان بخت خوابید لطفعلی‌خان

بازهم صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

اسب نیله<sup>۳۹</sup> نوزین است دل لطفی پر خون است

بازهم صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

وکیل از قبر درآرد سر بیند گردش چرخ خضر

لطفعلی‌خان مضطر آخر شده کام قجر

بازهم صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

ترانه دوم را عبدالحسین نوائی در مقاله عاقبت لطفعلی‌خان زند از زبان کوهی کرمانی

چنین نقل کرده است:<sup>۴۰</sup>

تصنیفی بین عوام کرمان مخصوصاً بومیها (کولیا) رایج است که آن را این

۳۹. کبود

۴۰. عبدالحسین نوائی، «عاقبت لطفعلی‌خان زند»، مجله یادگار، ۳ (۳) آبان ۱۳۲۵، ص. ۱۲-۲۶.

طایفه بانی و کمانچه می‌زنند و می‌خوانند. این بنده در سال ۱۳۳۵ ه. ق. سفری به بم کردم، در برگشتن به راین که رسیدم... از حسن تصادف دسته نوازنده‌ای این تصنیف را بانی می‌زدند و می‌خواندند. خوشم آمد و نسخه‌ای از آن برداشتم... و آن این است:

هر دم صدای نی میاد پیشکش  
 لطفعلی خانم کی میاد روح و روانم کی میاد  
 آرام جانم روح روانم  
 غران میاد شیهه زنان چون پایفر<sup>۴۱</sup> از آسمان  
 مانند شاهین پرزان چون باد و چون آب روان  
 نعلش طلا زینش طلا  
 غران بود چون آسمان لطفعلی خانم روز آن  
 قد سرو و ابروها کمان شمشیر دستش خون فشان  
 چون وارد میدان شود سرها روی زمین فتن<sup>۴۲</sup>

### د. پاداش خیانت

آقامحمدخان پس از اسارت دلاور زند حاج ابراهیم خان کلاتر را که به سبب خیانت او توانسته بود لطفعلی خان را مغلوب و اسیر نماید به تهران فراخواند و او را به صدراعظمی خود منصوب نموده و به لقب اعتمادالدوله نیز مفتخر گردانید. همچنین میرزا محمدخان قاجار دولو را به امیرالامرای منصوب و بیگلریگی تهران کرد. آن‌گاه با قریب شصت هزار مرد جنگی که حسب فرمان او در تهران گرد آمده بودند، در اواخر اردیبهشت ماه دارالخلافه تهران را به قصد تسخیر قزاقان و انتظام امور آذربایجان ترک کرد.<sup>۴۳</sup>

۴۱. نوائی می‌نویسد در کرمان پایفر به معنای رعد است.

۴۲. رک: هارفورد جونز بریجز، ص. ۷۸-۸۰.

۴۳. رک: جان ملکم، ج. ۲، ص. ۱۰۴؛ محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص.



## ر. تاجگذاری آقامحمدخان در تهران

آقامحمدخان با این که در سال ۱۲۰۰ ه.ق. پادشاهی خود را اعلام نموده بود اما تا تمام مدعیان تاج و تخت و مخصوصاً لطفعلی خان زند را از میان نبرد حاضر به تاجگذاری نشد. تا این که در سال ۱۲۰۹ ه.ق. به هنگام برگزاری مراسم سلام نوروزی حسب استدعای رجال تاجگذاری کرد. مؤلف مرآت البلدان در این مورد نوشته است: در هزارودویست و نه جشن و سلام نوروزی در تهران انعقاد یافت. حضرت آقامحمدشاه در این سلام به استدعای امرا و اعیان و سران سپاه تاج شاهی مشهور به تاج ماه<sup>۴۴</sup> و بازوبند مکمل به الماس معروف به دریای نور<sup>۴۵</sup> را از فرق و بازوی مبارک نامی فرمود و سکه به نام پادشاه ذیجاء زدند.<sup>۴۶</sup>

سکه اولیه او همان سکه کریم خان زند بود:

تا زر و سیم در جهان باشد      سکه صاحب الزمان باشد

فقط تغییری که آقامحمدخان در این سکه داد این بود که به جای یا کریم که در بالای سکه ها قرار داشت آن را تبدیل به یا محمد کرد و پس از چندی شعر مسکوکات کریم خان را نیز تغییر داد و به این شرح سکه زد:

شد آفتاب و ماه و زر و سیم در جهان      از سکه امام به حق صاحب الزمان<sup>۴۷</sup>

۴۴. الماس تاج ماه بادی شکل و  $\frac{1}{12}$  قیراط وزن دارد. سابقاً در وسط بازوبند سلطنتی بازوی چپ قرار داشت و بعد آن را به صورت دگمه بر روی سینه و گاهی بر روی سردوشی یا پیش کلاه نصب می کردند و اینک به صورت پیاده در خزانه جواهرات ملی ایران نگهداری می شود. (ر.ک: یحیی ذکاء، ص. ۱۳۸).

۴۵. این الماس در میان جواهرات خزانه بانک مرکزی ایران شاید مقام اول را دارا باشد. رنگ دریای نور اندکی به چهره ای پریده می زند و از دیدگاه جواهرسازان به منزله حسن به شمار می رود. الماس دریای نور، پس از قتل نادرشاه، به نوه او شاهرخ میرزا رسید؛ سپس به دست امیر علم خان خزیمه و بعداً به دست لطفعلی خان زند افتاد. هنگامی که لطفعلی خان به دست آقامحمدخان قاجار شکست یافت، گوهر مزبور به گنجینه جواهرات قاجار منتقل شد. این جواهر اکنون در موزه جواهرات ملی ایران نگهداری می شود.

۴۶. ر.ک: محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۱۰.

۴۷. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۲۵۲.



آقامحمدخان قاجار

یحیی ذکاء روایت مؤلف ناسخ التواریخ را از چگونگی برگزاری آن جشن چنین ذکر

کرده است:

... بسیار وقت صنّادید درگاه و قوّاد<sup>۴۸</sup> سپاه خواستار همی بودند که شهریار تارک مبارک را به تاج پادشاهی زیب دهد و چهار بالش سلطانی را بر زبَر تخت کیانی نهد، پادشاه سخن آن جماعت را وقعی نمی نهاد و مُلْتَمِس ایشان را پذیرفتار نمی گشت، همانا در ضمیر قوّاد<sup>۴۸</sup> داشت که در تمامت ممالک ایران چندان که یک تن از در نافرمانی تواند شد و اندیشه مخالفت تواند در خاطر گرفت سر را به حمل تاج گران نکند و بر تخت تکیه نزند. این وقت که بر مراد دست یافت و آرزو در کنار گرفت مسئول بندگان درگاه را به اجابت مقرون داشت، حکم رفت تا صنّادید و شناختگان تمامت ایران در طهران حاضر شوند و ساعتی نیکو اختیار ساخت، آن گاه تاج کیانی<sup>۴۹</sup> را که به جواهر بحار<sup>۵۰</sup> و جبال<sup>۵۱</sup> زینت ترصیع<sup>۵۲</sup> داشت بر فرق فرقدان شاهی بنهاد و بازوبند دریای نور و تاجماه را که رفیق آرزوی هیچ پادشاهی نبود بر بازوی جهانگشای بست و رشته های لالی منضود<sup>۵۳</sup> را که هر یک بیضه عصفوری<sup>۵۴</sup> یا بُنْدُقه<sup>۵۵</sup> کافوری می نمود از یمین و شمال کتف و یال درآویخت و شمشیر جهانگشا که از زبان مار گرز و دندان شیر شرزه بکارتر بود بر میان بست و بر تخت گوهرآیین به شریعت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان برنشست، بزرگان ایران و اعیان اُمصار و بُلدان و خاصان

۴۸. جمع قائد به معنی سرداران سپاه است.

۴۹. باید تاج دیگری باشد، زیرا تاج معروف کیانی که در موزه جواهرات ملی ایران نگهداری می شود، به تاج فتحعلی شاه نیز معروف است و آراسته به الماس، زمرد و یاقوت بوده و در زمان فتحعلی شاه ساخته شده و مورد استفاده سلاطین قاجار قرار گرفته است. تاج کیانی اولین تاجی است که پس از دوران شاهنشاهی ساسانی به این صورت ساخته شده است. ر.ک: راهنمای خزانه جواهرات و مشخصات بعضی از جواهرات سلطنتی ایران (تهران: بانک مرکزی، ۱۳۵۰)، ص. ۵۲.

۵۰. جمع بحر به معنی دریاها است.

۵۱. جمع جبل به معنی کوهها است.

۵۲. جواهرنشانیدن و مرصع ساختن.

۵۳. برهم نهاده.

۵۴. گنجشک.

۵۵. گلوله.



الماس دریای نور

مجموعه جواهرات ملی ایران

درگاه و سرهنگان سپاه از دوسوی صف برکشیدند و تَحیّت و تهنیت فرستادند و به ایادی مُتکاثره<sup>۵۶</sup> و خلاع<sup>۵۷</sup> فاخره مفتخر و مباهی گشتند.<sup>۵۸</sup>

### ز. سفیران فرانسوی در تهران

در ژوئیه سال ۱۷۹۶ م. / ۱۲۱۱ ه. ق. هنگامی که آقامحمدخان در تهران بود و اندیشه لشکرکشی به گرجستان را در سر می‌پروراند دو سفیر از طرف دولت فرانسه به تهران وارد شدند. مأموریت این دو تن که یکی از آنها آنتوان گیوم اولیویه<sup>۵۹</sup> و دیگری برونیر<sup>۶۰</sup> نام داشتند در دو مطلب خلاصه می‌شد.

۱. بررسی برای تجدید روابط دوستانه و قراردادهای تجاری میان ایران و فرانسه یعنی قراردادهای ۱۷۰۸ م. / ۱۱۲۰ ه. ق. که میشل با ایرانیان بسته بود و قرارداد ۱۷۱۵ م. / ۱۱۲۸ ه. ق. که محمدرضا بیک در فرانسه با فرانسویان منعقد ساخته بود.<sup>۶۱</sup>

۵۶. افزونی، فراوانی.

۵۷. جمع خلعت.

۵۸. محمدتقی بن محمدعلی سپهر. *ناسخ التواریخ*. (تهران: بی نا ۱۳۱۵ ه. ق.)، نقل در یحیی ذکاء، ص.

۴۶-۴۷.

### 59. Antoine Guillaume Olivier

۶۰. محمدجواد مشکور در *تاریخ ایران زمین* (Brugniere) را بروگییر (Bruguiere) و لارنس لاکهارت مورخ و خاورشناس انگلیسی در مقاله تاریخ سیاسی ایران، *ایوانشهر* (تهران: کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۴۲)، ص. ۴۷۱، بروگییر (Bruguières) ضبط کرده است.

۶۱. میشل، پس از مدتی اقامت در دربار صفوی علی‌رغم کارشکنیهای رقیبان اروپایی موفق به عقد قراردادی در سی و یک ماده با دولت ایران شد. من جمله غیر از حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) و معافیت پنج‌ساله گمرکی، آزادی برگزاری نماز و وظایف مذهبی را نیز برای اسقفهای فرانسوی و سایر مبلغان مذهبی فرانسوی به دست آورد.

محمدرضا بیک در روز سه‌شنبه ۱۹ فوریه ۱۷۱۶ م. با تشریفاتی بی‌سابقه به حضور لویی چهاردهم بار یافت. سفیر دولت علیه ایران همچنان که به مذاکرات سیاسی و نظامی و تجاری مشغول بود، از توجه به زندگی خصوصی خود نیز به هیچ‌گونه غفلت نمی‌ورزید. رفتار عجیب و غریب سفیر ایران در پاریس موجب جلب توجه همگان شده بود. موقع سحر مؤذنش از پنجره به صدای بلند اذان می‌گفت یا برای رفتن به حمام از تشریفات و اسب و یدک و شاطر چماق به‌دست و شاطر حمل قلیان استفاده می‌کرد. در میان مراجعان و مهمانان خانه سفیر، مراجعین اناث چشمگیر بود. سرانجام یک روز مردم پاریس متوجه شدند که جناب سفیر پنجاه و چندساله ایران با مادام لامارکیز د پینه‌ای روسی (La Marquise d'Epinay Roussy)

۲. عقد قرارداد اتحاد نظامی بین ایران و عثمانی بر ضد دولت روسیه تزاری. نمایندگان فرانسه حامل نامه‌ای بودند از سفیر فوق‌العاده دولت فرانسه در استانبول به عنوان حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم. گرچه آقامحمدخان این دو نفر را به حضور نپذیرفت، اما با این وجود دستور داد با آنان با احترام رفتار کنند و جواب رضایت‌بخشی نیز به آنها بدهند. بدین جهت صدراعظم جواب بسیار پخته و سنجیده‌ای به سفیر فرانسه در دربار عثمانی داد که اصل آن در بایگانی اسناد دوره کنسولی و امپراطوری فرانسه موجود است.

با این که براین مکاتبات اثری مترتب نشد. زیرا در ایران و فرانسه تحولات عمیق و سریعی پیش آمد؛ و خلاصه چند سال طول کشید تا دوباره فعالیت سیاسی و دیپلماسی بین دو کشور پدید آمد، اما از همین سفارت ناموفق یادگاری ارزنده باقی مانده و آن سفرنامه جالب‌توجهی است که اولیویه در شرح سفر خود به مصر و آسیای صغیر و ایران به رشته تحریر درآورده است که در فاصله سالهای ۱۸۰۱ و ۱۸۰۷ م. / ۱۲۱۶ و ۱۲۲۲ ه. ق. به آلمانی برگردانده شد. اولیویه قسمت اعظم کتاب خود را به موضوعات تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی ایران اختصاص داده، به طوری که از جلد سوم تا اواخر جلد ششم کلاً مربوط به ایران است و به نظر می‌رسد که هیچ موضوعی از دیده تیزبین او دور نمانده است. شرح دقیقی که از تهران به دست می‌دهد بسیار مغتنم است. زیرا او

→ عروسی کرده است. عروس بیش از شانزده یا هفده سال نداشت.

دخترک با مادرش به دیدن سفیر می‌آمد و با وی غذا می‌خورد. کم‌کم آن دو به یکدیگر نزدیکتر شدند و مارکیز و مادرش تا نیمه‌های شب با کمال آرامش بدون کفش و جوراب زانو به زانو سفیر روی تشکچه می‌نشستند. بارون دوبرتوی که از این وضع دچار حسادت شخصی گردیده است یا حمیت طبقاتی و غیرت اشرافیت گریبانگیر او شده، در این باب می‌نویسد:

«نمی‌دانم چطور ممکن است زنی از خاندان اشراف فرانسه، در عین جوانی و داشتن ایمان به مذهب عیسی مسیح، عاشق مرد مسلمانی شود. در حالی که سنش به مراتب از سن وی بیشتر است و ریش انبوه و مجعد و دماغ عقابی محمدرضا بیگ هم چندان جالب‌توجه نیست.» ر.ک: عبدالحسین نوائی. ایران و جهان (تهران: نشر هما، ۱۳۶۶)، ج. ۱، ص. ۳۹۳؛ موریس هربرت محمدرضا بیگ سفیر ایران در دربار لویی چهاردهم ترجمه عبدالحسین وجدانی، به کوشش همایون شهیدی (تهران: گزارش فرهنگ و تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، ص. ۱۳۰-۱۳۱.

نخستین خارجی هوشمندی است که از آخرین پایتخت ایران اطلاعات ارزنده در کتاب خویش فراهم آورده است.<sup>۶۲</sup>

### ۳. اقدامات عمرانی آقامحمدخان در تهران

با آن که آقامحمدخان تهران را به عنوان پایتخت برگزید، اما به دلیل آن که عمر فرمانروایی او کوتاه بود و بیشتر آن را نیز در جنگ با دشمنان داخلی و خارجی اش گذرانید نتوانست آن طور که باید به توسعه تهران بپردازد.

به طوری که در پیش اشاره شد او دستور داد قصر کریم خان را که از بناهای زیبای شیراز و دارای پرده‌های نقاشی و آینه‌های قدی و مرمرها و ستونهای بلند و زیبا و درهای خاتم‌کاری و زرنگاریهای عالی بود، از بیخ و بن برکنند و سنگها و آینه‌ها و پرده‌ها و درها و مرمرهای آن را به تهران حمل کرده و در ایوان دیوانخانه که ساخته خود کریم خان بود نصب نمایند.

پس از حمل ستونهای سنگی بلند و یک‌پارچه و مرمرها و آینه‌ها و درها و پرده‌های نقاشی قصر وکیل از شیراز به تهران و نصب آنها در دیوان مزبور ناچار در وضع بنا نیز مختصر تغییری داده سقف آن را به تناسب ارتفاع ستونها بالا برده همچنین برای نصب آینه‌ها و پرده‌های نقاشی و کار گذاشتن درهای خاتم بعضی از طاقچه‌ها و طاقنماها را پر کردند.<sup>۶۳</sup>

می‌نویسند روزی که در شیراز ستونهای مرمر را برای ساختن قصر وکیل با رنج بسیار حمل می‌کردند، کریم خان به آقامحمدخان که در محل حاضر بود گفت: «می‌دانم اکنون در چه اندیشه هستی؟ با خود می‌گویی برای این راه کم که ستونها را ببرند این همه رنج می‌کشند، من چگونه اینها را به تهران برم.» آقامحمدخان نیز در آن دم همین اندیشه

۶۲. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۲۶؛ عبدالحسین نوائی. ایران و جهان (تهران:

نشر هما، مهر ۱۳۶۹)، ج. ۲، ص. ۲۶-۲۷.

۶۳. یحیی ذکاء، ص. ۴۵-۴۶.

را در سر داشت. ۶۴

علاوه بر تغییرات ایوان تخت مرمر، به دستور آقامحمدخان بنای ساختمان خروجی در ارگ سلطنتی تهران آغاز شد اما در زمان حیات او تمام نشد و فتحعلی شاه آن را تکمیل کرد. ۶۵

علاوه بر این در دوره آقامحمدخان در گوشه جنوبی محوطه گلستان عمارت کلاه‌فرنگی یا برج آقامحمدخانی ساخته شد که در تصویری که فلاندن نقاش و جهانگرد فرانسوی در سال ۱۲۵۶-۷ ه. ق. از میدان شاه (ارگ یا توپخانه قدیم) نقاشی کرده است دیده می‌شود. این بنا تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه باقی بود. در آن هنگام آن را خراب کردند و به جای آن کاخ ایض را ساختند. ۶۶

به نوشته اولیویه تهران در آخرین سال سلطنت آقامحمدخان بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر جمعیت داشت که ۳۰۰۰ نفر از آنان را سپاهیان تشکیل می‌دادند.

او همچنین می‌نویسد:

«تهران شهر تازه‌ساز، مربع شکل و هر ضلع آن حدود ۳۲۰۰ متر است و مجموعاً نیمی از مساحت شهر آباد است.» ۶۷

### س. تهران شهر مهاجرپذیر

از دوره آقامحمدخان که تهران به پایتختی برگزیده شد و امور لشکری و کشوری در

۶۴. ر.ک: احمدین محمد غفاری قزوینی، تاریخ نگارستان، تصحیح مقدمه و تذیل مرتضی مدرس گیلانی (تهران: کتابفروشی بوذرجمهری، بی‌تا)، ص. ۴۱۸.

۶۵. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ص. ۷۴.

۶۶. ر.ک: یحیی ذکا، ص. ۲۶، ۳۱۶.

۶۷. احمد محمدی. «شهر تهران» اطلس فرهنگی شهر تهران (تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر، مرکز مطالعات فرهنگی، ۱۳۵۵)، ج. ۱، ص. ۸؛ محمدرضا مقتدر به نقل از متن فرانسوی سفرنامه اولیویه، سفر در امپراتوری عثمانی، مصر و ایران، مساحت شهر تهران را ۷/۵ کیلومتر مربع ذکر می‌کند. به نوشته مقتدر، کاخ و باغهای سلطنتی به تنهایی یک چهارم مساحت شهر را اشغال کرده بود. (ر.ک: تهران پایتخت دویست ساله، ص. ۳۷).



آن متمرکز گردید، به تبع حضور سران و کارگزاران لشکری و کشوری در این شهر و ابستگان به آنها نیز در تهران سکونت گزیدند. این مهاجرتها موجب شد محله‌ها و کویهای جدید در تهران احداث شود که اغلب نام گروه و طایفه مهاجر را بر روی خود داشت، از آن جمله محله عربها بود که به نوشته عبدالله مستوفی سرجنبانهای طایفه عربهای ورامین که نادرشاه آنها را از فارس به ورامین کوچانده و ساکن کرده بود و از متحدین آقامحمدخان بودند به امر او در تهران ساختند.<sup>۶۸</sup> همچنین قاجارها در کوچه‌ای به نام قجرها و بسیاری از افراد خانواده آقامحمدخان در محله حیاط شاهی ساکن شدند. افشارها در محله‌های چال میدان، سنگلج و چال حصار کویهایی ساختند که به مناسبت نام آنها به کوچه افشارها شهرت یافت.

اقلیتهای مذهبی که اولین گزارشهای حضور آنها در دوره شاه‌عباس اول صفوی حاکی از وجود دو خانواده مسیحی در تهران بود، فزونی گرفتند و علاوه بر آنها یهودیان نیز به امید آن که اقتدار حکومت حافظ آنان خواهد بود، از گیلعاد<sup>۶۹</sup> و شیراز و اصفهان و کاشان به تهران مهاجرت کردند.<sup>۷۰</sup> حتی برخی از دختران زیبای مسیحی و یهودی به حرامسرای شاهان قاجار راه یافتند.<sup>۷۱</sup>

یکی از این دختران زیبا، مریم خانم یهودی<sup>۷۲</sup> همسر آقامحمدخان بود که در اندرون شاهی سرآمد اهل حرم به شمار می‌آمد و حسین‌قلی‌خان و باباخان برادرزاده‌های

۶۸. ر.ک: عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۶.

۶۹. این روستا که از توابع دماوند و مجاور شهر واقع شده است، امروز جیلارد و یا گیلیارد خوانده می‌شود، در عهد باستان توسط دو یهودی به نامهای گِل‌آرد و بل‌آرد آباد شد و یهودیان تبعیدی در آن سکونت کردند. ظاهراً به جهت شباهت این محل با گیلعاد سرزمین اصلی خود آن را به این نام نامیده‌اند.

۷۰. ر.ک: حبیب لوی. تاریخ یهود ایران (تهران: کتابفروشی بروخیم، ۱۳۳۹)، ج. ۳، ص. ۵۲۵.

۷۱. ر.ک: همان، ص. ۵۳۵؛ احمدمیرزا قاجار، ص. ۲۵.

۷۲. علاوه بر مریم خانم، خاقان مغفور همسران یهودی دیگری هم داشت از این قرار: نبات خانم، گل‌اندام خانم، شیرین خانم، شهربانو خانم، معصومه خانم، کوچک خانم، خدیجه خانم (دو همسر یهودی با این نام یکی به عنوان هفتادوششمین و دیگری صدوپنجاه و ششمین زن فتحعلی‌شاه) و ماهی خانم. ر.ک: همان، ص. ۳۰۱ به بعد.

خواجه تاجدار خواهان او بودند، اما جرأت سخن گفتن در این باره را نداشتند و پس از قتل شاه، حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه او را خواستار شد. حضرت خاقان اجازه نفرمود و در حباله خودشان درآوردند و همین فقره موجب رنجش و کدورت برادر شد و تا آنجا پیش رفت که به کور کردن او انجامید.<sup>۷۳</sup>

ش. ماجرای تسلیم نامه خان ترکستان به خواهر شاه  
در دربار آقامحمدخان گاهی به سبب ناآشنایی رجال و بزرگان کشوری و لشکری به امور سیاسی و کشورداری ماجراهای تلخ و شیرینی اتفاق می افتاد. عبدالله مستوفی در شرح یکی از این وقایع که می توانست پیامدی ناگوار برای خواجه تاجدار داشته باشد چنین نوشته است:

گویند در وقتی که آقامحمدخان در یکی از مسافرتهاى جنگى خود بود از طرف یکی از خانهای ترکستان برای رساندن جواب نامه‌ای سفیری به دربار ایران آمد. معلوم است این سفارت کاملاً تشریفاتی است و سفیر جز نطق رسمی، در روز بار حضور و تسلیم جواب نامه و استماع نطق جوابی شاه کاری ندارد. اعیان کشور مدتی سفیر را معطل کردند شاه نیامد، از طرف دیگر سفیر هم بی‌تابی می‌کرد و می‌گفت مرا به محلی که شاه در آنجاست بفرستید، زیرا تأخیر من موجب نگرانی و در مراجعت سبب مؤاخذه از من خواهد شد. رجال دربار فرستادن سفیر را هم به اردوگاه شاه خلاف مصلحت می‌دانستند، بالاخره بعد از مشاوره قرار گذاشتند خواهر شاه در تالار سلطنتی پشت پرده بنشیند و سفیر را بپذیرد و نطق او را بشنود و نامه او را به توسط خواجه‌سرایان دریافت کند و جواب نطق را یکی از ملازمان درباری از قول خانم بدهد و سفیر مرخص شود، همین کار را کردند. زهرمارخان رییس ایل افشار که نام اصلی او نصرالله و به واسطه اخم و عبوسیش این لقب را دریافت کرده بود برای سرکشی به کارهای ایلی خود به ساوجبلاغ<sup>۷۴</sup> ده دوازده فرسخی مغرب تهران که محل سکونت ایل او بود رفته در شهر حاضر

۷۳. همان، ص. ۲۵.

۷۴. منطقه ساوجبلاغ که قبلاً بخشی از شهرستان کرج بود به شهرستان تبدیل شده و مرکز آن شهر هشتگرد است.

نمود، وقتی مراجعت کرد و از قضیه خبردار شد یا واقعاً از روی تعصب این کار را منافعی عصمت می‌پنداشت یا این که بدون استشار از او این امر صورت گرفته بود، خود را به نفهمی زد و در مشاجره با اعیان دولت و کارکنان تشریفاتی و قلمی بیمزگی بسیار نمود، سهلست یکروز شلاق خود را به کمر زده درب اندرون شاه رفت که وارد اندرون شود و خواهر شاه را برای این عمل منافعی عفت! شلاق‌کاری نماید؛ خواجه‌سراها به هر ترتیبی بود او را رد کردند و خواهر شاه را از کتک خوردن نجات دادند.

آقا محمدخان از سفر برگشت، در اولین ملاقات با حاکم از واقعه مستحضر شد. فوراً بیرون آمده امر داد زهرمارخان را بیاورند و به دست دژخیم در دیگ بجوشانند. همه می‌دانستند که نادانی و تعصب و افراط در دولتخواهی، زهرمارخان را به این جسارت واداشته و بنابراین قابل ترحم است.

از طرف دیگر برای چند هزار نفر ایل افشار که در ده دوازده فرسخی تهران هستند و ممکن است بر اثر این اقدام به شورش و بی‌نظمی قیام کنند چه باید کرد؟ ولی استبداد رأی شاه هم که هیچ شفاعتی را نمی‌پذیرفت و خیلی اتفاق می‌افتاد که شفاعت‌کننده را نیز به همان مجازات مجرم محکوم می‌کرد در کار بود، و هیچکس نمی‌خواست در این موضوع حرفی بزند، در هر حال دژخیمان در حیاط جلو اقامتگاه سلطنتی مشغول مقدمات اجرای حکمند و گرماگرم دیگر را جوش می‌آوردند؛ زهرمارخان را هم آورده جبه و لباس روی او را کنده با پیراهن و شلوار در گوشه‌ای واداشته‌اند، فراشباشی هم برای نظارت اجرای حکم ایستاده است.

یکی از رجال دریاری از وجنات شاه تفرس کرد که خودش هم از این حکم سخت پشیمان و یا از شورش ایل افشار نگران است و برای بخشش برخلاف عادت خود پی شفاعت‌کننده می‌گردد. همین که مطلب را فهمید جلو آمد و عرض کرد: «قبله عالم به سلامت باشد. بر خود شاه هم پوشیده نیست که زهرمارخان در این جسارت عظیم قصد توهین به خواهر شاه را نداشته، به عقیده خود از راه دولتخواهی و تعصب در شاهپرستی، این گناه ابلهانه را مرتکب شده و جای آن است که بر این احمق رحمت آورند و او را تصدق فرمایند».

همین که شاه در مقابل این شفاعت به عادت خود انکاری نکرد باقی رجال هم به جرأت آمدند و هر یک چیزی بر نفع محکوم به عرض رساندند،

بالاخره با چند فحش آبدار به زهرمارخان او را عفو کرد. ابتدا در اطاق و بعد در راهرو و در آخر در حیاط صدای «عفو کردند، تصدق فرمودند» بلند شد و به گوش فراشباشی رسید او هم در نوبت خود با صدای بلند شنیده‌ها را تکرار کرد و این درست در موقعی بود که دیگ جوش آمده بود و دژخمیها به یخه محکوم چسبیده بودند و او را نزدیک می‌آوردند که اگر یک لحظه خبر عفو شاه دیرتر به پای دیگ می‌رسید آبگوشت افشاری پخته می‌شد.

از صدای «عفو فرمودند» فراشباشی، دژخمیها دست از گریبان محکوم برداشتند ولی با تعجب دیدند زهرمارخان با عجله به سمت نردبانی که کنار دیگ گذاشته‌اند می‌دود، جلو او را گرفتند و گفتند: «مگر نشنیدید که شاه شما را بخشیده است؟» گفت: «چرا! اما زهرمار از لب دیگ برنمی‌گردد.» و دژخمیان را عقب می‌راند و می‌خواهد از نردبان بالا رود و خود را در دیگ بیندازد، البته دژخمیها ممانعت می‌کردند و مدتی این کشمکش در کار بود تا بالاخره به امر فراشباشی دیگ آب جوش را سرنگون نمودند و وسیله انتحار خان افشار را از بین بردند. جمله زهرمار از لب دیگ برنمی‌گردد مثل سایر است و امروز در نظایر به کار می‌رود و از اینجا معلوم می‌شود که این شرح قصه نیست و مطابق با واقع می‌باشد.<sup>۷۵</sup>

### ص. کشته شدن خواجه تاجدار

در سال ۱۲۱۱ ه. ق. آقامحمدخان، ولیعهد را از فارس، محل حکمرانیش به تهران احضار و پس از آن که درباره امور کشور به وی دستوراتی داد مجدداً او را روانه محل حکمرانیش نمود، آنگاه میرزاشفیع مازندرانی و میرزامحمدخان قاجار دولو را به حراست دارالخلافه تهران گمارد و برای لشکرکشی به گرجستان، تهران را ترک گفت. با این که به سبب بارانهای بهاری رود ارس خروشان و پرآب بود با سپاهیان خود بر آب زد و از آن رود پرخروش گذشت و قلعه شوشی را محاصره و در اندک زمانی فتح کرد. سه روز پس از تصرف این قلعه میان صادق‌خان گرجی پیشخدمت و خدادادنام فراش بر سر پولی نزاع درگرفت و فریادشان بلند بود، آقامحمدخان ناراحت شده دستور داد هر دوی

آنها را به قتل برسانند. صادق‌خان شقاقی سردار او به بهانه این که شب جمعه است شفاعت کرد که فردا آنها را بکشند. آقامحمدخان، این پیشنهاد را قبول کرد و نقل می‌کنند که در آن هنگام اختلال حواسی در وی پدید آمده و گرفتار جنون شده بود و کارهای دیوانه‌وار می‌کرد از جمله بر اثر تشویش، آنان را آزاد گذاشت که به خدمات خود مشغول باشند و چون آن خدمتکاران وی را می‌شناختند و می‌دانستند که وعده خود را به انجام خواهد رسانید، شباه به بالین او رفتند و در شب شنبه بیست و یکم ذی‌حجه سال ۱۲۱۱ ه.ق. در هنگام سحر او را کشتند.<sup>۷۶</sup>

### ض. تشییع جنازه آقامحمدخان در تهران

جنازه آقامحمدخان را ابتدا در شهر شوشی به خاک سپردند، و بعد فتحعلی‌شاه یکی از خوانین قاجار به نام حسین‌قلی‌خان عزالدین لو را مأمور کرد جنازه آقامحمدخان را از شوشی به تهران آورد. فتحعلی‌شاه پس از تشییع مفصل از جنازه آقامحمدخان، آن را چندی در حرم حضرت عبدالعظیم در شهر ری به امانت گذاشت، سپس آن را در ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۲۱۲ ه.ق. به نجف اشرف فرستاد و در مسجد پشت ضریح حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به فاصله هفت ذرع از مرقد امام دفن کردند.<sup>۷۷</sup>

هرچند جنازه آقامحمدخان باشکوه و تشریفات کامل در تهران تشییع شد، اما او هر وقت از جنگی به پایتخت مراجعت می‌کرد به ندرت اتفاق می‌افتاد به مردم تهران اجازه دهد به پیشواز او بروند و یا به رسم آن روز فتح‌نامه‌های اغراق‌آمیز بنویسند.<sup>۷۸</sup>

۷۶. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۲۶.

۷۷. ر.ک: همان، ص. ۲۵۵.

۷۸. ر.ک: جان ملکم، ج. ۲، ص. ۱۱۱.

## ۲. تهران در دوره فتحعلی شاه قاجار

پس از قتل آقامحمدخان قسمتی از سپاهیان او که تحت فرمان صادق خان شقاقی<sup>۱</sup> بودند سر به شورش برداشته و جواهرات شاه را نیز تصرف کردند، حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم آقامحمدخان که همراه اردو بود با تدبیر از پراکنده شدن بقیه سپاه جلوگیری کرد و اردو را به سمت تهران حرکت داد. محمدهاشم رستم الحکما ماجرا را چنین روایت کرده است:

عالیجاه آصف جاهی وزیر اعظم، دستور افخم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی بینه و اسباب و آلات و ادوات دارایی و توپخانه و زنبورکخانه و احمال<sup>۲</sup> و اثقال<sup>۳</sup> و مقالید<sup>۴</sup> جهانگشایی و حسینقلی خان برادرزاده سلطان مقتول مغفور، با چند تن از اولاد نواب همایون جهانبانی با خود و بقیه لشکر و سپاه دولتنخواه به مردانگی و رشادت روبه راه شده به دارالخلافه طهران آورد.<sup>۵</sup>

در پایتخت میرزا محمدخان قاجار دولو بیگریگی تهران به اتفاق میرزا شفیع مازندرانی تصمیم گرفت که دروازه های شهر را ببندد و هیچیک از سرداران سپاه را به شهر راه ندهد تا باباخان از شیراز برسد.<sup>۶</sup> در آن روزهای حساس آسیه خانم ملقب به مهدعلیا مادر

۱. صادق خان شقاقی پسر علی بیک یکی از رؤسای یک هزار و چهارصد نفر غلامان چخماقی کریم خان زند بود که به سبب مسلح بودن به تفنگهای چخماقی به این نام خوانده می شدند. صادق خان در سال ۱۲۰۵ ه. ق. در ناحیه سراب با آقامحمدخان سخت جنگید لکن عاقبت شکست خورد و به قراباغ پناه برد. به شفاعت ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ، آقامحمد او را عفو کرد، بعدها صادق خان به آقامحمدخان پیوست و یکی از سرداران مورد اعتماد او محسوب می شد. با آن که پس از شورش از نیروهای فتحعلی شاه شکست خورد ولی شاه او را بخشید، ولی او در تمام امور به شاه خیانت می ورزید تا بالاخره در سال ۱۲۱۴ ه. ق. به امر فتحعلی شاه او را در اطاقی بدون روزنه زندانی کردند و از گرسنگی جان داد. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۱۶۴.

۲. بارها

۳. بارهای گران

۴. کلیدها

۵. محمدهاشم رستم الحکما، ص. ۴۵۶.

۶. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۲۷.

ولیعهد که ضمناً در عقد آقامحمدخان بود در امور مهم مورد مشورت قرار می‌گرفت و به طوری که از نوشته تاریخ عضدی مستفاد می‌شود، این خانم حتی بر پرداختهای خزاین سلطنتی نظارت مستقیم داشته است.<sup>۷</sup>

### الف. ولیعهد در تهران

با رسیدن خبر کشته شدن آقامحمدخان به شیراز، باباخان فوراً شاهزاده محمدعلی میرزا پسر بزرگ خود را که در آن هنگام نه سال داشت به عنوان قائم‌الایاله تعیین نمود و به سوی تهران حرکت کرد و روز دوازدهم محرم سال ۱۲۱۲ ه.ق. به کنارگرد<sup>۸</sup> رسید. حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله که به اتفاق حسینقلی خان برادر باباخان و فرزندان او که قبلاً از گرجستان به تهران آمده بودند و به سبب رویه‌رو شدن با دروازه‌های بسته در بیرون شهر انتظار ورود ولیعهد را می‌کشیدند پس از اطلاع از رسیدن باباخان به کنارگرد بلافاصله به آن سوی حرکت کرده و به اردوی ولیعهد ملحق شده و آن‌گاه در التزام رکاب به سوی دارالخلافه روانه شدند. از جانب محمدخان قاجار دولو بیگلربیگی تهران، فتحعلی خان فرزندش با جمعی از رجال و بزرگان تهران در خارج شهر از موکب ولیعهد استقبال کردند.

با نزدیک شدن ولیعهد و همراهان به دستور محمدخان بیگلربیگی دروازه‌های شهر گشوده شد و مردم تهران برای استقبال از جانشین آقامحمدخان در دو طرف مسیر او از دروازه حضرت عبدالعظیم تا ارگ سلطنتی صف کشیدند. در خارج دروازه حضرت عبدالعظیم محمدخان قاجار دولو بیگلربیگی و میرزا شفیع مازندرانی به باباخان خیرمقدم گفتند و ولیعهد در میان غریو شادی ساکنان شهر به دارالخلافه وارد شد. دو روز پس از ورود باباخان به تهران حسینقلی خان برادر باباخان طبق رأی و دستورات حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله با تمهید و مقدماتی چند و تطمیع نمودن

۷. احمد میرزا قاجار، ص. ۷۳.

۸. نزدیک حسن‌آباد واقع در کیلومتر ۴۵ جاده قدیم تهران - قم.

علیقلی خان برادر آقا محمدخان که از مدعیان سلطنت بود، او را با خود به حضور باباخان آورد و بنابر دستور قبلی به محض این که خواست به مجلس مذاکره در باب سلطنت وارد شود او را از هر دو چشم نابینا کردند و سپس به بابل فرستادند، و از مدعیان سلطنت در این تاریخ فقط صادق خان شقاقی باقی ماند.<sup>۹</sup>

در هشتم صفر سال ۱۲۱۲ ه.ق. پس از انتظام امور پایتخت باباخان به قصد تنبیه صادق خان شقاقی که تا قزوین پیش آمده بود با لشکر شش هزار نفری رهسپار این شهر شد.<sup>۱۰</sup> مؤلف رستم التواریخ در ذکر این واقعه چنین نوشته است:

نواب مالک رقاب جهانبانی، ظفر توامان، خاقان صاحبقران، فتحعلی شاه جم نشان، به توفیق حضرت مالک شان با پنج هزار نفر دلاور نامجو به جانب خصم خام طمع، برگشته بخت، آهنگ نمود و تکیه بر امانت الهی نموده پنج هزار نفر با پنجاه هزار نفر بنای ستیزه و جنگ بی درنگ نهادند، و از دو طرف صفها به ترتیب و نظام آراسته و پیراسته و غریو و غرنگ کوس و کورکه و صدای طبل و آواز نقاره و نفیر کرنا از دو جانب برخاسته و از آتش غیرت، خون در بدن دلاوران در جوش و دلیران پر خاشاکر خون آشام، مانند شیران و پلنگان نخجیر دیده، به خروش آمده شمشیرهای آبدار آتشبار، از غلاف برکشیده و نیزه های زره شکاف بر سر دست گرفته و سپرهای از دل دلبران سخت تر به سرپنجه برآورده، مانند پیلان مست به سوی همدگر از روی کینه تاختند و همدگر را بی دریغ بسیار کشتند و انداختند.

عالیجاه اصلان خان، سپهسالار صاق خان شقاقی افراسیاب شوکت مذکور که در قوی هیکلی و جثه، ثانی تهمتن و در نیرو و رزمجویی و بی باکی و چالاکی رشک رویین تن بود، شمشیر تیز خارا شکاف بر سر دست گرفته، مانند پیل دمان به جانب خاقان ظفر توأمان تاخت و شمشیری بر فرق فرقدسای مبارکش انداخت بر خود فولاد زرنگارش خورده بهیچوجه کارگر نشده از ترس روبه گریز نهاد.

خاقان صاحبقران، مانند شیر نری که از دنبال گاو مست جست و خیز گیرد از قفای آن دلیر اجل رسیده، رستمانه تاخت و تیغ اژدها پیکر بر فرق آن پتیاره

۹. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۶۴.

۱۰. ر.ک: محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۱۱.



دون انداخت، سپر و خود و کاسه سرش را شکافته و زره و چهار آینه را بردریده و تانافش دریده شد.

ای دانشوران با فیروزی بخت چنین کارها اتفاق می افتد زنهار تکذیب و انکار مکنید و از بدبختی بترسید که هریره و پالوده دندان می شکند.

غرض آن که والجاه حسینقلی خان برادر خاقان صاحبقران با امرا و خوانین و سرهنگان و غیره و یکه غلامان بیات و غیره مانند رحمان خان و ابراهیم خان و دیگران مانند شیران نر که به جانب و حوش و انعام آهنگ کنند، به جانب سپاه شقاقی بخت برگشته، با تیغهای بران خونریز و سخانهای تند و تیز تاختند و بسیار از ایشان را کشتند و انداختند. صفهای سپاه شقاقی از هم دریده و مرغ هوششان از سر پریده شد.<sup>۱۱</sup>

آن طور که مورخین نوشته اند در این جنگ صادق خان شقاقی سخت شکست خورده به جانب سراب فرار کرد و از بیست و پنج هزار نفر لشکریان او بیش از ده هزار نفر مقتول، مجروح و اسیر شدند.<sup>۱۲</sup> اسرا را به تهران اعزم کردند و آنها را به کندن خندق در اطراف تهران گماشتند.

### ب. جلوس باباخان بر تخت

در سال ۱۲۱۲ ه. ق. به مناسبت عید فطر شهر تهران آذین بندی شد و در آن روز باباخان در سن بیست و شش سالگی به نام فتحعلی شاه رسماً تاج کیانی<sup>۱۳</sup> را بر سر گذاشت.

فتحعلی خان کاشانی ملک الشعراء متخلص به صبا به جهت ماده تاریخ جلوس شاه

چنین سرود:

«ز تخت آقامحمدخان شد و بنشست باباخان»

۱۱. محمد هاشم رستم الحکما، ص. ۴۵۷ - ۴۵۸.

۱۲. ر. ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۱۶۵.

۱۳. این تاج که آراسته به الماس، زمرد و مروارید است در زمان فتحعلی شاه ساخته شد و مورد استفاده سلاطین قاجار قرار گرفت. این تاج اولین تاجی است که پس از دوران شاهنشاهی ساسانی به این صورت ساخته شده است. ر. ک: راهنمای خزانه جواهرات و مشخصات بعضی از جواهرات سلطنتی ایران (تهران: بانک مرکزی ایران، ۱۳۵۰)، ص. ۵۳.



تاج کیانی

مجموعه جواهرات ملی ایران

## پ. بریدن زبان و کور کردن صدراعظم در تهران

فتحعلی شاه در سالهای اول سلطنت خود حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله را هم چنان در پست صدارت عظمی ابقا کرد و تا سال ۱۲۱۵ ه.ق. حاج ابراهیم خان با اختیارات و قدرت کافی امور کشور را اداره نمود، در آن سال دشمنان و بدخواهان اعتمادالدوله بادسیسه چینی به فتحعلی شاه چنین وانمود کردند که صدراعظم قصد دارد او را از سلطنت خلع و برادرش حسینقلی خان را به جای او پادشاه کند. از طرفی آقامحمدخان بارها به فتحعلی شاه توصیه کرده بود که از حاجی ابراهیم عاقل‌ماش زیرا همان طور که لطفعلی خان را به ما فروخت، ممکن است ما را هم به دیگری بفروشد. بنابراین فتحعلی شاه به فوریت در صدد نابودی اعتمادالدوله و بستگانش که هر یک عهده دار مناصبی حساس بودند برآمد. در صدرالتواریخ در این باره چنین نوشته شده است:

چون حاجی ابراهیم خان بستگان و اقربای زیاد داشت و هریک از فدویان و هم عهدان خود را در یک دیار گماشته بود، لهذا احتمال داشت که خلع و دفع او باعث شوریدگی سایر بلدان گردد، وزرای کاراگاه و امنای دربار گردون جاه چنان صلاح دیدند که به حکم ظل‌اللهی جمعی در طهران و سایر بلدان مأمور شدند که در روز معینی تمام آن حکام که وابستگان حاجی ابراهیم خان بوده گرفته به کیفر عقوبت آرند...

به مأمورین ولایات از جانب اعلیحضرت پادشاهی چنان اشاره شده بود که در غره ذی‌الحجۃ الحرام ۱۲۱۵ اساس زندگانی حاجی ابراهیم خان را برهم خواهیم زد، شما هر یک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و سایر بلاد باید در اول ذیحجه هر یک از بستگان حاجی ابراهیم خان را که مرجع مشاغل دیوانی هستند از پای درآورید...

در طهران هم خود حاجی ابراهیم خان و برادر او عبدالرحیم خان را گرفتند. هر دو چشم او را در طهران برکنند و زبان پریانش را بریدند و او را زبون ساختند و مغلوباً با زن و فرزندش در قزوین فرستادند و از آنجا به جهان دیگرش فرستادند.<sup>۱۴</sup>

۱۴. محمدحسین بن محمد مهدی فروغی، غلامحسین افضل‌الملک، صدرالتواریخ، زیر نظر اعتمادالسلطنه، به کوشش محمد مشیری (تهران: روزبهان، ۱۳۵۷)، ص. ۳۲.

عبدالله مستوفی این واقعه را به صورتی دیگر روایت کرده است:

در همان روز در مرکز حاجی ابراهیم خان را در دیگ جوشاندند و دارایی او را ضبط کردند.

حاجی ابراهیم خان دو پسر داشته است که میرزا علیرضا و میرزا علی اکبر موسوم بودند<sup>۱۵</sup> در ضمن یغمای خان حاجی ابراهیم خان این دو پسر را گرفتند و به حضور شاه بردند، برای این که از این خانواده هیچکس باقی نباشد شاه امر می دهد هر دو را مقطوع النسل کنند، امر شاه درباره علیرضا<sup>۱۶</sup> به اجراء رسید ولی میرزا علی اکبر<sup>۱۷</sup> پسر کوچکتر به قدری ناخوش بوده است که مجریان امر به عرض می رسانند که این بچه در همین دو روزه بدرود زندگی خواهد گفت. شاه هم او را رها کرد تا عزرائیل کار او را بسازد. از قضا ملک الموت کاری صورت نداد و میرزا علی اکبر شفا یافت. در استبداد همان طور که زود تصمیم می گیرند زود هم از عزم خود برمی گردند. شاه خشمش فرونشسته بود دیگر متعزّض این پسر نشد و بعدها که با بازماندگان حاجی ابراهیم خان سر التفات آمد و املاک ضبطی آنها را پس داد برای تلافی گذشته میرزا علیرضا را خواجه باشی حرم خود کرد و میرزا علی اکبر را به لقب قوام الملکی ملقب و کلانتر ایالت فارس کرد.<sup>۱۸</sup>

۱۵. عبدالله مستوفی تعداد پسران ابراهیم خان را به اشتباه دو تن ذکر کرده است. به هنگام صدارت حاجی ابراهیم خان دو تن از پسرانش، اسدالله خان حاکم بروجرد و میرزا محمدخان بیگلربیگی فارس بودند که در اجرای دستور دستگیر و پس از کور کردن معدوم الاثر نمودند.

۱۶. علیرضا متولد ۱۲۰۳ ه. ق. پسر سوم حاجی ابراهیم خان بود و در سن دوازده سالگی به امر شاه خواجه گردید و از زیور مردی افتاد. بعدها از رجال معتبر و محترم دربار فتحعلی شاه شد. تاریخ فوت او را به اختلاف در سال ۱۲۶۵ ه. ق. و ۱۲۸۱ ه. ق. ذکر کرده اند. از آثار خیریه او احداث قناتی است معروف به حاجی علیرضا که از دروازه شمیران به سمت خیابان مصطفی خمینی (سیروس سابق) جاری است و قبل از لوله کشی آب تهران چند محله را مشروب می کرد. این قنات که از قناتهای خوب و پرآب تهران است هنوز دایر است. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۵، ص. ۱۶۱.

۱۷. میرزا علی اکبر پسر چهارم حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله بود که با میرزا علیرضا توأمان به دنیا آمدند. در سال ۱۲۷۹ ه. ق. که بهرام میرزا برادر محمدشاه به سمت ایالت فارس اعزام شد، قوام الملک به سمت تولیت آستان قدس رضوی منصوب شد و در سال ۱۲۸۲ ه. ق. در حدود سن ۸۰ سالگی درگذشت و همانجا مدفون گردید. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۴۳۳.

۱۸. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۳۷.

شاهزاده احمد میرزا قاجار عضدالدوله درباره حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و درجه اعتبار و اهمیت او چنین نوشته است:

اما حاجی ابراهیم خان در وقار و مکانت اول شخص روزگار خود بود. میرزا شفیع صدر و دیگران نمی توانستند در خدمت او دم بزنند. میرزای بزرگ قائم مقام<sup>۱۹</sup> محرر اعتمادالدوله بوده. از این معلوم می شود که به چه درجه و مرتبه بزرگی داشته. وقتی یکی از مقریان حضرت خاقان عرض کرده بود که محرمانه مطلبی می خواهم به عرض برسانم. شاهنشاه فرموده بودند بگو. عرض کرده بود وزیری بهتر از حاجی ابراهیم خان نمی شد. کسی بهتر از او خدمت نمی کرد. چرا مستوجب عزل شد؟ فرمودند حاجی ابراهیم خان صدراعظم خوب وزیری بود، اما برای سلطنت آقا محمد شاه. مثل او صدراعظمی برای سلطنت من فرع زیاده بر اصل بود. این سرا تنگ بود و مرد بزرگ. منتهای تمجید است که چنین پادشاه بزرگی در حق او همچو فرمایش بفرمایند.<sup>۲۰</sup>

پس از عزل حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم شد.

### ت. توقیف و قتل حسینقلی خان

به طوری که نوشته اند در اول ماه ذیحجه سال ۱۲۱۵ ه. ق. حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه را که سرکشی آغاز نموده بود در قم گرفتار کردند و به تهران اعزام نمودند. به دستور فتحعلی شاه او را در دزاشوب که در آن زمان از روستاهای شمیران بود جای دادند و تا مهدعلیا مادرش زنده بود فتحعلی شاه به احترام او به رفتار ناپسند و ناسزاهای برادر توجهی نداشت.<sup>۲۱</sup> در سال ۱۲۱۷ ه. ق. که مهدعلیا درگذشت،<sup>۲۲</sup> فتحعلی شاه چند نفر دزخیم به دزاشوب فرستاد و برادر را از هر دو چشم نابینا نمود و حسینقلی خان

۱۹. منظور میرزاعیسی قائم مقام پیشکار عباس میرزا نایب السلطنه است که در سال ۱۲۱۸ ه. ق. ملقب به قائم مقام شد و این عنوان مخفف قائم مقام صدارت عظمی است. میرزاعیسی در ۲۶ ذی القعدة ۱۲۳۷ ه. ق. در تبریز در اثر ابتلا به وبا درگذشت.

۲۰. احمد میرزا قاجار، ص. ۹۶-۹۷.

۲۱. رک: محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۱۱-۶۱۲.

۲۲. جنازه او به نجف حمل شد و در جوار مرقد مطهر حضرت علی (ع) به خاک سپرده شد.

یک سال با حال کوری زندگانی کرد تا این که او را در سن بیست و شش سالگی از نعمت حیات محروم ساختند.<sup>۲۳</sup>

### ث. انتخاب حاکم برای تهران

در سال ۱۲۱۸ ه.ق. شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه ششمین پسر فتحعلی شاه در حالی که بیش از پانزده سال نداشت از سوی پدر به حکومت تهران منصوب شد و وزارت او نیز به میرزا عیسی فراهانی مشهور به میرزا بزرگ و قائم مقام که از رجال اصلاح طلب، دانا و وطن پرست ایران به شمار می رفت محول گردید.<sup>۲۴</sup>

### ج. طاووس خانم گرجی در حرمسرای شاه قاجار

از جمله وقایع قابل ذکری که در دوره حکومت شجاع السلطنه در تهران اتفاق افتاد برگزاری جشن عروسی فتحعلی شاه با طاووس خانم گرجی بود.

به طوری که نوشته اند فتحعلی شاه در یکی از سفرهای خود به اصفهان طاووس خانم را که دختر هفت هشت ساله زیبایی از نژاد گرجی بود و پوستی سفید، چشمانی آبی، موهای طلایی و قامتی کشیده و موزون داشت می بیند و دستور می دهد تا او را به اندورن سلطنتی منتقل کنند، و تربیتش را نیز به عهده میرزا عبدالوهاب اصفهانی متخلص به نشاط محول می کند.

طاووس خانم در نزد استاد بیشتر علوم ادبی و متداول آن زمان را از عربی و فارسی و منطق و معانی و بیان را فرا گرفته و طبع شعری نیز پیدا کرد و چون خوش آواز بود، در موسیقی نیز دستی یافت و سرانجام زیر نظر بانوان حرم به رموز همسری و هم صحبتی شاه نیز آشنا گردید.

فتحعلی شاه در سال ۱۲۲۴ ه.ق. به شجاع السلطنه فرزند خود دستور می دهد که

۲۳. رک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۴۴۲-۴۴۵.

۲۴. رک: محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۱۲.

مقدمات جشن عروسی او را با طاووس خانم فراهم آورد.

شجاع‌السلطنه در تهیه وسایل جشن عروسی پدر، نهایت جدیت و کوشش را به کار برد تا هرچه باشکوه‌تر و مجلل‌تر برگزار شود و برای افزایش جلال و تکمیل شکوه آن، دستور داد تا خوابگاه شاه را بر روی تخت خورشید گسترده‌تر کنند.

### ● تخت خورشید (تخت طاووس)

تخت خورشید را که بعدها به مناسبت عروسی شاه با طاووس خانم به تخت طاووس شهرت یافت نباید با تخت طاووسی که نادرشاه جزو غنایم جنگی و هدایای محمدشاه گورکانی پادشاه هند به ایران آورد اشتباه کرد.<sup>۲۵</sup>

تخت خورشید در سال ۱۲۱۵ ه. ق. به امر فتح‌علی شاه قاجار با تعدادی از جواهرات سلطنتی که در اختیار حاجی محمدحسین خان نظام‌الدوله بیگریگی اصفهان که در سال ۱۲۳۴ ه. ق. به مقام صدارت عظمایی رسید و مشهور به صدراصفهانی گردید قرار داده شد و زیر نظر او به وسیله استادان زرگر و جواهرتراش اصفهانی برای جلوس شاه ساخته شد و قبل از فرارسیدن نوروز سال ۱۲۱۶ ه. ق. به تهران حمل گردید.

تخت طاووس چون در زمانی ساخته شده که هنوز جلوس بر صندلی چندان معمول نبود، از این رو مانند اغلب تخته‌های پادشاهان قدیم مشرق‌زمین که چهار زانو بر مسند سلطنت نشسته بر چاربالش ملک تکیه می‌زدند، به شکل سکو یا تخت‌خواب ساخته شده و از این حیث به تخت مرمر شبیه است.

این تخت از قطعات مجزا پدید آمده و به وسیله پیچ و مهره قابل سوار و پیاده کردن می‌باشد و توکار آن همه از چوب محکمی ساخته شده که ورقه‌های طلای ضخیمی تمام قسمتهای آن را (جز پشت و زیر و یک پایه‌ستونی که نقاشی مذهب است) پوشانده است. نمای بیرونی روکش طلا در تمام قسمتها با تزیینات گل و بته‌ای میناکاری شده و سطح پشت‌انداز یا تکیه‌گاه و خورشید دوار بالای آن و هدهدها و قبه‌ها و صراحیها و

۲۵. امروزه هیچ اثری از تخت طاووسی که نادرشاه به ایران آورد در دست نیست.



تخت طاووس



دو نیم ترنج طرفین بالای پله‌های تخت علاوه بر میناکاری مرصع به انواع جواهر از الماس و زمرد و یاقوت و لعل است.

تخت بر روی شش پایه به شکل خرطوم فیل که در پایین پیچی خورده، تبدیل به سر اژدها گردیده‌اند و دو پایه به شکل ستون و دو پایه نیم‌ستونی در طرفین پله‌ها استوار شده که آن را قریب یک متر بالاتر از کف نگاه داشته‌اند.

برای بالا رفتن از تخت دو پله قرار داده‌اند که در سطحه عمودی آنها نقش مشبک اژدهای درهم پیچیده و در سطحه افقی تزییناتی به شکل ترنج و نیم ترنج دیده می‌شود. در دورادور تخت به جز در قسمت جلو پله‌ها، طارمیهای کوتاهی کشیده شده که از داخل و خارج به کتیبه‌های ترنج‌دار تقسیم شده و در داخل هر ترنج بیتی از قصیده‌ای با خط نستعلیق خوش منگنه شده است.

در بالای طارمیها و در دو طرف پله‌ها و پشت‌انداز تخت جابه‌جا و به فاصله‌های معین چهارده قبه‌کروی مرصع و شش صراحی مرصع نصب گردیده است.

پشت‌انداز تخت به شکل نیم‌ترنجی است که از سمت داخل تخت با نقوش اسلیمی و گل و برگهای مرصع و شمشه‌های جواهر نشان تزیین گردیده و در دو طرف آن در متن و همچنین در بالای شاخهای ترنج نقش برجسته و مجسمه‌های چهار هدهد که اغلب به اشتباه آنها را طاووس پنداشته‌اند قرار دارد. در ترنجهای سطحه عمودی پله دوم موضوع و تاریخ تغییر و تعمیر مجدد تخت با این عبارت نوشته و مینا شده است:

«به سعی کمترین چاکر درگاه آسمان‌جاء، عبدالله نوری مستوفی سمت اتمام پذیرفت ۱۲۷۴».

در بالا و وسط پشت‌انداز و تکیه‌گاه تخت قاب آینه مدوری نصب گردیده که در داخل آن هیکل خورشید الماس‌نشانی با شعاعهای فراوان قرار دارد و از پشت متصل به چرخ دندانه‌دار و پاندولی است که پس از کوک کردن مدتی به دور خود می‌چرخد.

بر روی تخت طاووس کلاً چهار هزار و پانصد و بیست و هفت قطعه جواهر درشت و ریز از قبیل الماس و زمرد و یاقوت و لعل نشانده شده است که تعداد قطعات هر یک از آنها مطابق دفاتر رسمی بدین قرار است:

|           |      |      |
|-----------|------|------|
| الماس     | ۱۴۴۴ | قطعه |
| زمرد نو   | ۲۹۱  | قطعه |
| زمرد کهنه | ۱۱۴۰ | قطعه |
| لعل نو    | ۱۱   | قطعه |
| لعل کهنه  | ۷۸۶  | قطعه |
| یاقوت     | ۸۵۵  | قطعه |

این تخت پس از تأسیس موزه جواهرات سلطنتی به خزانه جواهرات منتقل شد و اکنون نیز در موزه جواهرات ملی ایران می‌توان از آن دیدن نمود.

پس از برگزاری مراسم عروسی بی‌نظیر، طاووس خانم از جانب شاه به لقب تاج‌الدوله نیز مفتخر گردید. شاهزاده احمد میرزا فرزند او درباره میزان تقرب مادرش در نزد فتح‌علی شاه چنین نوشته است:

پس از آن که اعتبار شخص تاج‌الدوله زیاد شد، شجاع‌السلطنه به اجازت حضرت خاقانی می‌خواست بقیه مدت انقطاع او را بخشیده به عقد دوام خاقان مغفور بیاورد. تاج‌الدوله تمکین نکرده گفت این همه التفات ملوکانه از اثر نظرات مسعوده ساعت عقد بوده است. برهم زدن آن عقد میمون کجا روا باشد. چون این عرض تاج‌الدوله در اول جوانی با وجود نفرتی که عموم زنان از انقطاع دارند و می‌خواهند معقوده دائمی باشند، فوق‌العاده موجب خشنودی خاطر خاقانی و دلیل وافی بر فطانت و هوشیاری آن مرحومه شد، مقرر فرمودند که بالمضاعف بر اوضاع ترقیات او از هر جهت افزوده شود و امر اعلیٰ به عهده عبدالله خان معمارباشی صادر گردید و یک دست عمارت تام‌الاجرا از اندرونی و بیرونی و حمام، مشتمل بر تالارهای آینه متعدد مانند موقع تمکّن و نشیمن خود خاقان مغفور که مشهور به عمارت چشمه بود، برای تاج‌الدوله ساختند. هیچیک از اهل حرم‌خانه در آن عمارت نبودند جز دختر آقامحمد رضای موسیقی‌دان معروف و ملقب به شاه‌وردی خان و بیگم رستم آبادیه ملقبه به یارشاه با چند نفر دختران جواهرپوش که کارشان زدن ساز و خواندن آواز بود.<sup>۲۷</sup>

۲۶. رک: یحیی ذکا، تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران، ص. ۱۴۵-۱۷۸.

۲۷. احمد میرزا قاجار، ص. ۱۹.

شاهزاده احمد میرزا در خصوص کمالات و نکته‌سنجی تاج‌الدوله نیز در کتاب تاریخ

عضدی چنین نوشته است:

تاج‌الدوله از تربیت میرزا عبدالوهاب نشاط صاحب خط و کمال بود. در عرایض به حضور خاقانی مضامین خوبی می‌نوشت. پسری داشت احمد میرزاناام مشهور به سیورساتچی. وقتی در ییلاق امامزاده قاسم، تاج‌الدوله و سلطان احمد میرزای مزبور باهم به ناخوشی و با مبتلا شدند. خاقان مرحوم تشریف‌فرمای نوا<sup>۲۸</sup> بودند. سیورساتچی فوت شد و تاج‌الدوله صحت یافت. حضرت خاقانی در تسلیه‌نامه تاج‌الدوله این بیت را مندرج فرمودند. از کسی گر بشکنند چیزی قضایی بگذرد

خوب شد بر تو به خورد آسیب از مینا گذشت

تاج‌الدوله در جواب نوشته بود:

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا

سر ساقی سلامت دولت پیر مغان برجا<sup>۲۹</sup>

### ج. سرایش پختر در تهران

اعتمادالسلطنه در ذکر وقایع سال ۱۲۲۰ ه. ق. در اشاره به این واقعه چنین نوشته

است:

«در اواسط این سال سرایش پختر سردار روس را ابراهیم خان بنی عم حسینقلی خان حاکم

بادکویه به تهران آورد.»<sup>۳۰</sup>

اما سرایش پختر که بود و چگونه کشته شد؟ داستان جالبی دارد که شرح آن از این قرار

است:

شش ماه بعد از کشته شدن آقامحمدخان در شهر شوشی، پادشاه پیر گرجستان

درگذشت و پسرش گیورگی که به فارسی او را گورگین می‌نامند به جای پدر بر تخت

نشست و به موجب معاهده‌ای که با دولت روسیه منعقد کرد عنوان تزار گرجستان هم به

۲۸. از قرای لاریجان در کنار رود هراز.

۲۹. احمد میرزا قاجار، ص. ۱۷.

۳۰. محمد حسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۱۲.

امپراتور روس داده شد و پادشاهان گرجستان تنها لقب نایب السلطنه گرجستان را یافتند. گیورگی در ماه شعبان ۱۲۱۵ ه. ق. درگذشت و دوماه بعد روسها رسماً گرجستان را به روسیه ضمیمه کردند. پس از الحاق گرجستان به روسیه یکی از برادران گیورگی به نام الکساندر چون از عهده سردار روس به نام سیسیانوف که مردم عوام قفقاز و آذربایجان او را ایش پختر یا اشپختدر می خواندند بر نمی آمد به دربار ایران پناه برد.

ایش پختر یا اشپختدر تحریف شد کلمه انسپکتور<sup>۳۱</sup> فرانسه، به معنی بازرس است و روسها آنرا اینس پکتور<sup>۳۲</sup> تلفظ می کنند. چون سیسیانوف سمت بازرسی کل ارتش را داشت از این جهت او را انسپکتور یا ایش پختر یا اشپختر گفته اند.

سیسیانوف تنها به تسخیر گرجستان قناعت نکرد و گنجه و شوشی را هم متصرف شد و سپس قراباغ را نیز به تصرف درآورد و این عمل به منزله آغاز جنگ بین ایران و روسیه بود.<sup>۳۳</sup>

عباس میرزا نایب السلطنه فرماندهی سپاهیان ایران را در نبرد با سیسیانوف برعهده داشت. چون کار جنگ بالا گرفت، اماناء و بزرگان دربار فتحعلی شاه از او خواستند برای نابود کردن اشپختدر از مولانا حاج میرزا محمد اخباری نیشابوری<sup>۳۴</sup> که عالمی خردمند و در تسخیر ارواح طاهره و خبیثه و علم اعداد و طلسمات استاد بود، کمک بگیرد. حسب الامر شاه، حاجی را به دربار دعوت کردند و فتحعلی شاه شخصاً مشکل را با او در میان گذاشت. حاجی پس از لحظه ای تفکر چهل روز مهلت خواست تا سر ایش پختر را در حضور فتحعلی شاه حاضر کند. پس از ترک دربار حاجی یکسر به شهر ری رفته و در بقعه متبرکه شاهزاده عبدالعظیم (ع) به زاویه رفت و تصویر مردی را به قصد ایش پختر بر دیوار زاویه رسم کرد و خود نشست و آن ذکر می دانست که می دانست به کار بست، ورشته ای از

31. Inspecteur.

32. Inspector.

۳۳. ر.ک: محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۲۹.

۳۴. جمال الدین ابواحمد میرزا محمد اخباری نیشابوری از نبیرگان ابواحمد موسی المبرقع پسر امام محمد تقی (ع) است.

پشت سر، بر دو سمت آن صورت نقش شده بر دیوار بسته بود و هر دو چشم بر چهره آن تصویر دوخته که مانند دو پیاله خونین می نمود و چنان در حال ذکر بود که حتی از ورود و خروج فرزند صدراعظم نیز که به آن زاویه رفته بود آگاه نشده بود.

به هر تقدیر روز چهلّم فرا رسید و حاجی کاردی را بر سینه آن نقش بر دیوار فرو کوفت و بیرون آمد و گفت: «الان ایش پختر کشته شد». چند روز بعد با رسیدن حامل سرودست ایش پختر معلوم شد همان وقت که حاجی گفته بود ابراهیم خان از پشت سر گلوله ای به سوی ایش پختر شلیک کرده بود که از سینه او بیرون آمده و به واسطه آن ایش پختر در دم جان داده بود.

به هر تقدیر هرچند فرمانده سپاه روس کشته شد اما حاصل این جنگ برای ایران امضاء معاهده گلستان در قریه گلستان از محال قراباغ بود. این معاهده شامل یازده ماده بود و به موجب آن ایران پذیرفت که همه ولایاتی را که تا آن تاریخ روسها به تصرف درآورده بودند به خاک خود ملحق نماید و بدین ترتیب مالکیت روسیه بر قراباغ و شروان و باکو و دربند و لنکران و قسمتی از طالش تأیید شد. به علاوه ایران ناگزیر شد از کلیه دعاوی خود در داغستان و گرجستان و ارمنستان و اراضی و اهالی قفقازیه الی کنار دریای خزر دست بردارد. همچنین حق کشتیرانی در دریای خزر نیز از ایران سلب گردید.

جالب توجه آن که پس از این واقعه شوم رجال بی خبر دربار خاقان جمشید نشان به جای بررسی علل و نتایج جنگ بین دوکشور از حاج میرزا محمد اخباری خواستند که سر پادشاه روس را نیز به این وسیله حاضر کند. اما حاجی جواب داد: «پادشاهان را نمی توان چنین سهل و آسان زیان زد و در کیفر کشتن ایش پختر که سرداری بزرگ و نفسی قوی داشت مرا خواهند کشت.»

حاجی درست گفته بود زیرا درباریان ایران از او وحشت کردند و با دسیسه چینی فتحعلی شاه را راضی کردند که با سخنانی دلنواز و در کمال اکرام و اعزاز حاجی را به سفر عتبات عالیات روانه کند.

از قضاء وقتی حاجی به بغداد رسید میان اسمعدپاشا و داودپاشاه بر سر وزارت بغداد

مخاصمه بود و اسعدپاشا که از قدرت حاجی و اعمال خارق‌العاده او اطلاع داشت از او خواست تا داودپاشا را به سرنوشت ایش‌پختر مبتلا نماید. داودپاشا از جریان امر مطلع شد و پیشدستی کرده و محرمانه عوام و اوباش بغداد را شورانید که حاجی میرزامحمد کافر و مردود است و اگر در کشتن او تأخیر شود مردم بغداد را از راه بدر می‌کند و از هر مومن موحدی، کافری ملحد می‌سازد.

روزی حاجی که میان اطرافیان خود نشسته بود ناگهان روبه آنها کرده و گفت: «از عمر من یک ساعتی بیش نمانده است.» و به گفتن شهادتین خود پرداخت. محرمان او گفتند خدا نکند، شما از کجا می‌دانید؟ هنوز حرف آنها تمام نشده بود که ناگهان غوغای مردم را شنیدند و هنوز جهت را دریافته بودند که خلق با تیغها و خنجرهای کشیده اطراف خانه را فراگرفتند و از بام به درون خانه آمدند و حاجی میرزامحمد را شهید کردند.<sup>۳۵</sup>

### ج. جهانگردان و مسافران خارجی در تهران دوره فتحعلی‌شاه

سالهای آخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی (قرن سیزدهم هجری) بسیار پرحادثه بود و این حوادث سخت به یکدیگر پیوسته.

در آخرین سالهای قرن هجدهم دو خطر بزرگ مرزهای هند را تهدید می‌کرد. یکی حمله احتمالی ناپلئون بناپارت به همراهی سربازان روس با جلب دوستی فتحعلی‌شاه از طریق ایران و دیگر حمله زمان‌شاه افغان نواده احمدشاه درانی<sup>۳۶</sup> به سرحدات غربی این کشور.<sup>۳۷</sup> در چنین شرایطی بریتانیای کبیر نیز کوچکترین حرکات آنها را زیر نظر داشت.

۳۵. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۱۸-۱۲۰.

۳۶. احمدخان ابدالی از ایل درانی بود که نادرشاه آنها را از هرات به اطراف نیشابور کوچانیده بود. او در سن دوازده سالگی به خدمت نادر درآمد و در رکاب او جنگها کرد و به مردی و مردانگی رسید. پس از قتل نادر، احمدخان افغانان ابدالی و ازبکان را به جانب قندهار حرکت داد و در این شهر تاج بر سر نهاد و به احمدشاه درانی معروف شد. بخشی از خزاین هند که به دستور نادر به ایران برده می‌شد به دست او افتاد که از آن جمله الماس معروف کوه نور بود که امروز جزء جواهرات سلطنتی انگلستان است. ر.ک: عبدالحسین نوائی، ایران و جهان، ج. ۲، ص. ۳۷؛ محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۵۸.

۳۷. ر.ک: عبدالحسین نوائی، ایران و جهان، ج. ۲، ص. ۳۶.

به سبب موقعیت جغرافیایی کشور ما، دیپلماسی غرب راه ورود به ایران را گشود و در نتیجه از عهد فتحعلی شاه تهران شاهد حضور جهانگردان و مسافرانی بود که با مقاصد گوناگون رنج سفر به ایران را بر خود هموار کرده بودند.

هرچند این مأموران و جهانگردان دلشان به حال ما نسوخته بود و بیشتر قصدشان از مسافرت به ایران مقاصد سیاسی و اقتصادی بود اما ناخواسته سبب شدند که ایرانیان از فرهنگ و شیوه حکومت اروپا بیشتر آگاه شوند. در میان این مسافران افرادی بودند که در کنار مأموریت سیاسی و اقتصادی خود به بررسی اوضاع و احوال، تاریخ و جغرافیا، آداب و رسوم و دیگر خصوصیات روزمره ایرانیان پرداخته و حاصل تحقیقات و دیده‌ها و شنیده‌های خود را در گزارشها و سفرنامه‌هایی به یادگار گذاشته‌اند.

جورج ناتانیل کرزن فهرستی از این مسافران و جهانگردان را با ذکر تاریخ سفر به ایران گردآورده است که نظر به اهمیت آن عیناً ذکر می‌شود:<sup>۳۸</sup>

|                            |                  |                               |
|----------------------------|------------------|-------------------------------|
| Sir. John Malcolm          | ۱۸۰۰-۱۰          | سرجان ملکم                    |
| J. Scott Waring            | ۱۸۰۲             | جی. اسکات وارینگ              |
| P. Amédée Jaubert          | ۱۸۰۵-۶           | پی. آمده ژوبر                 |
| A. de Bontems              | ۱۸۰۷-۹           | سرهنک آ. دوبانتم              |
| P. A. de Gardanne          | ۱۸۰۷             | پی. آ. دوگاردان               |
| Truilhier                  | ۱۸۰۷-۹           | سروان ترویل هیر               |
| A. Dupré                   | ۱۸۰۷-۹           | آ. دوپره                      |
| P. Tancoigne               | ۱۸۰۷-۹           | پی. تانکوانی                  |
| Trézel                     | ۱۸۰۷-۹           | سرهنک ترزل                    |
| J. P. Morier               | ۱۸۰۸-۹ - ۱۵-۱۸۱۱ | جی. پی. موریه                 |
| W. P. Grant                | ۱۸۰۹             | سروان. وی. پی. گرنت           |
| Sir H. Pottinger, Christie | ۱۸۱۰             | سر. اچ. پوتینگر، سروان کریستی |

|                   |         |                      |
|-------------------|---------|----------------------|
| W. Monteith       | ۱۸۱۰-۳۱ | جنرال دبلیو مونتاith |
| Macdonald Kinneir | ۱۸۱۰-۳۰ | سرجان مکدونالد کی نر |
| Sir W. Ouseley    | ۱۸۱۱-۱۲ | سر. دبلیو. اوزلی     |
| W. Price          | ۱۸۱۱-۱۲ | دبلیو پرایس          |
| H. Martyn         | ۱۸۱۱-۱۲ | اچ. مارتین           |
| J. B. Rousseau    | ۱۸۱۲    | جی. بی. روسو         |
| G. Drouville      | ۱۸۱۲-۱۳ | سرتیپ دروویل         |
| M. Freygan        | ۱۸۱۲    | ام. فریگان           |
| J. S. Buckingham  | ۱۸۱۶    | جی. اس. باکینگهام    |
| W. Heude          | ۱۸۱۷    | ستوان دبلیو هود      |
| M. Von Kotzebue   | ۱۸۱۷    | م. ون. کوتزبو        |
| J. Johnson        | ۱۸۱۷    | سرهنک جی. جانسن      |
| R. Ker Porter     | ۱۸۱۷-۲۰ | سرآر. کرپورتر        |
| T. Lumsden        | ۱۸۱۹-۲۰ | ستوان. تی لمسدن      |
| P. Gordon         | ۱۸۲۰    | پی. گوردون           |
| C. J. Rich        | ۱۸۲۰-۱۱ | سی. جی. ریچ          |
| J. B. Fraser      | ۱۸۲۱-۳۴ | جی. بی. فریزر        |
| G. Keppel         | ۱۸۲۴    | جی. کپل              |
| M. A'Court        | ۱۸۲۶    | م. ا. کورت           |
| J. E. Alexander   | ۱۸۲۶    | سر جی. ای. الکساندر  |
| R. Mignan         | ۱۸۲۶-۳۰ | سروان. آر. مینیان    |
| T. B. Armstrong   | ۱۸۲۸-۲۹ | تی. بی. آرمسترانگ    |
| Th. Alcock        | ۱۸۲۸-۲۹ | ت. الکوک             |
| C. Bélanger       | ۱۸۲۹    | سی. بلانژه           |



|                        |           |                         |
|------------------------|-----------|-------------------------|
| E. Smith, H. G. Dwigth | ۱۸۲۹      | ای. اسمیت واج. جی. دویت |
| A. N. Groves           | ۱۸۲۹      | ای. ان. گرووز           |
| E. Ménétries           | ۱۸۳۰      | ا. منتریس               |
| A. Conolly             | ۱۸۳۰      | سروان. آ. کونولی        |
| Sergeant Gibbons       | ۱۸۳۱      | گروهبان گیبون           |
| Dr. J. Wolff           | ۱۸۳۱ - ۴۴ | دکتر جی. ولف            |
| G. Fowler              | ۱۸۳۱ - ۳۶ | جی. فولر                |
| J. S. Stocqueler       | ۱۸۳۱ - ۳۲ | جی. اس. استاکلر         |
| A. Burnes              | ۱۸۳۲      | سر. ای. برنز            |
| —                      | ۱۸۳۲      | لال مهان                |
| T. S. Powel            | ۱۸۳۳ - ۳۴ | ستوان. تی. اس. پاول     |
| Heidenstamm            | ۱۸۳۴      | سرگرد هیدن شتام         |
| Baron Th. Korff.       | ۱۸۳۴ - ۳۵ | بارن. ت. کورف           |
| J. Perkins             | ۱۸۳۴ - ۴۲ | جی. پرکینس              |
| Sir H. Rowlinson       | ۱۸۳۴ - ۶۰ | سر. اچ. رالینسن         |

#### ● یک ایرانی به سمت فرستاده انگلیس در تهران

داستان مهدیعلی خان که در سال ۱۷۹۸ م. به عنوان نماینده انگلستان به دربار فتحعلی شاه رفت یکی از عجیب‌ترین ماجراها در تاریخ روابط ایران و انگلیس به شمار می‌رود.

مهدیعلی خان در یکی از خانواده‌های اصیل خراسان به دنیا آمد و به علت اختلاف با فرزندان نادرشاه ناچار شد در اواخر دهه ۱۷۷۰ م. به اتفاق افراد خانواده خود از ایران فرار کند و به هندوستان برود. او ابتدا در دستگاه فرمانروای لکنهو مشغول به کار شد و با جلب توجه او به دریافت بعضی از القاب ایرانی و هندی چون میرزا و نواب نایل شد.

مهدیعلی سپس به بنارس رفت و در آنجا توجه جوناتان دانکن<sup>۳۹</sup> نماینده کمپانی هند شرقی در بنارس را به خود جلب کرد و پس از ارتقاء دانکن به سمت رییس هیأت عامل کمپانی در بمبئی از طرف او به عنوان نماینده کمپانی هند شرقی در ایران برگزیده شد.<sup>۴۰</sup> در آن هنگام انگلستان با حکومت انقلابی فرانسه در حال جنگ بود و بیم آن می‌رفت که فرانسه نقشه‌ای برای حمله به هندوستان داشته باشد. بدین جهت مهدیعلی خان نماینده کمپانی هند شرقی که ضمناً عنصر سیاسی مهمی نیز به شمار می‌رفت را به ظاهر با مأموریت عرض تسلیم قتل آقامحمدخان و جلوس فتحعلی شاه و در اصل به منظور تحریک شاه ایران جهت حمله به قلمرو زمان شاه افغان در اطراف هرات به ایران اعزام کردند.

دانکن برای چنین مأموریت مهمی از لرد مورنینگتون<sup>۴۱</sup> فرماندار کل هندوستان نیز کسب اجازه کرده بود تا دست مهدیعلی خان از نظر مالی و یا ایجاد انگیزه‌های دیگر برای جلب کمک به شاه ایران باز باشد.

مهدیعلی خان در اواخر اکتبر ۱۷۹۸ م. وارد بوشهر شد. در آنجا به او اطلاع داده شد فرماندار کل با ارسال پانصد قبضه اسلحه و پنجهزار فشنگ برای او موافقت کرده است تا بتواند با دست پر با شاه مذاکره نماید.

مهدیعلی خان با سرعت قابل تحسینی شروع به کار کرد. هرچند یکسال تمام طول کشید تا او به تهران برسد و موفق به دیدن شاه بشود. یکی از نخستین اقدامات او ارسال دو نامه به تهران بود. مهمترین و مفصل‌ترین آن خطاب به صدراعظم ایران حاجی میرزا ابراهیم خان بود. در این نامه مهدیعلی خان طرح پیشنهادی خود را برای حمله به هرات به

۳۹. جوناتان دانکن (۱۸۱۱-۱۷۵۶ م.) در واردهاوس متولد شد و در بمبئی درگذشت. او در سن شانزده سالگی به هندوستان رفت و از سال ۱۷۹۵ م. تا هنگام مرگ به مدت شانزده سال فرماندار بمبئی بود. ۴۰. ر.ک: دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسیها، مترجم منوچهر طاهرنیا، (تهران: آشتیانی، ۱۳۶۲)، ص. ۴۵.

۴۱. لرد مورنینگتون که نام اصلی او ریچارد کولی ولزلی (R. Colley Wellesley) است در سال ۱۷۶۰ متولد شده از سال ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۵ م. فرماندار کل هندوستان و از سال ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۲ وزیر خارجه انگلستان بود. او در سال ۱۸۴۲ درگذشت.

وسیله ده هزار تن از سربازان قشون شاه از خراسان تشریح کرده بود. پیشنهاد مهدعلی خان این بود که این نیروها به فرماندهی دو تن از برادران زمان شاه که به حال تبعید تحت حمایت شاه ایران در یزد زندگی می کردند به هرات حمله کنند. مهدعلی خان مکار همچنین به فکر بهره برداری از موضوع عداوت و اختلاف شدید که میان شیعه و سنی وجود داشت افتاد و به تحریک احساسات مذهبی مردم پرداخت و چنین وانمود کرد که جنگ با زمان شاه در حکم یک جنگ مقدس مذهبی است. مهدعلی خان نامه خود را با این تذکر خاتمه داد که برای وزیر اعظم تحفه و هدایایی از انگلیس و هندوستان به ارزش ۱۰۰۰۰ روپیه ارسال می دارد. در میان هدایایی که او از بمبئی با خود آورده بود یک ساعت دیواری و چند ساعت جیبی، چند تفنگ دولول، چند چلچراغ و شمعدان، چند دوربین، چند عینک و چند توپ پارچه پشمی و مخمل و ساتن دیده می شد.

دومین نامه مهدعلی خان خطاب به شاه بود و در آن پس از اشاره به شجره نامه خود که یک ایرانی و متولد ایران است به شاه اطلاع داده بود که از طرف حکمران بمبئی به ایران آمده تا ضمن تبریک جلوس پادشاه هدایایی تقدیم نماید. مهدعلی خان در این نامه مدعی شد که به علت تب و بیماری مسافرت خود را به تهران به تعویق انداخته است.<sup>۴۲</sup>

### مهدعلی خان در راه تهران

در ماه مارس ۱۷۹۹ م. (۱۲۱۴ ه. ق.) مهدعلی خان به تهران فراخوانده شد. او به مناسبت اهمیت مأموریت خود اصرار داشت که با تشریفات کامل سفر کند. مهدعلی خان می دانست که همین تشریفات و جاه و جلال در هموطنان او اثر خواهد گذاشت و در مراحل مختلف این سفر طولانی استقبال شایسته ای از وی به عمل خواهد آمد. او دوازده سرباز هندی تأسیسات کمپانی را در بوشهر برای اسکورت خود در این

سفر کافی نمی‌دانست و اصرار کرد که شش سرباز دیگر نیز از بمبئی برای او بفرستند. مهدیعلی خان سرانجام روز پنجم ژوئن سال ۱۷۹۹ م. با بیش از هشتاد نفر خدمه و همراهان هندی و ایرانی که شامل سربازان، مهترها، آشپزها، مستخدمین و مأمورین برپا ساختن چادرها و غیره می‌شدند به راه افتاد. چنین خدم و حشمی خود موجب می‌شد که به اهمیت مأموریت او پی ببرند و در بین راه و خارج از شهر استقبال شایانی از او به عمل آورند.

در پیشاپیش موکب مهدیعلی خان سربازان اونیفروم پوش هندی با طبل و نی حرکت می‌کردند و هفت نفر اسبهای را که با تزیینات زیبای نقره‌ای پوشیده شده بود هدایت می‌نمودند. مهدیعلی خان سوار بر اسب پیشاپیش افراد خود حرکت می‌کرد و در همه جا از طرف مقامات رسمی و اعیان و نجبای محلی مورد استقبال قرار می‌گرفت. مهدیعلی خان با استقبالی که در چهارم دسامبر ۱۷۹۹ م. / رجب سال ۱۲۱۴ ه. ق. در تهران از وی و همراهانش به عمل آمد وارد تهران شد و در خانه حاج ابراهیم خان صدراعظم اقامت نمود.<sup>۴۳</sup>

### چگونگی شرفیابی مهدیعلی خان به حضور فتحعلی شاه

مهدیعلی خان قبل از نخستین باریابی خود به حضور شاه در رعایت تشریفات مربوط به پذیرش خود سماجت و سرسختی زیادی نشان داد و بعدها سایر فرستادگان انگلیس به دربار ایران هم راه او را دنبال کردند. او حاضر نشد با او مانند یک نماینده معمولی یک کمپانی تجاری رفتار کنند و چنین استدلال نمود که فرماندار بمبئی نماینده پادشاه انگلستان است و با نماینده وی نیز باید با احتراماتی که درخور نماینده یک کشور است رفتار شود. او در این مورد پافشاری کرد که که نامه دانکن به شاه باید به وسیله خود او نه به وسیله وزیر اعظم به شاه تسلیم گردد و در حضور شاه باید بنشیند. مهدیعلی خان پس از قبولاندن این دو شرط در روزی که برای باریابی او تعیین شده

بود با تشریفات و سروصدای زیاد راهی کاخ سلطنتی شد. در پیشاپیش او سربازان هندی با نواختن طبل و نی حرکت می‌کردند، بعد چند اسب سوار و سپس خود او در حرکت بودند. پاکت نامه دانکن به روی یک سینی طلا گذاشته شده بود و یکی از خدمه دربار آن را روی سر خود حمل می‌نمود.

نخستین ملاقات مهدیعلی خان با فتحعلی شاه در سالن پذیرایی شاه صورت گرفت و اگر ادعای مهدیعلی خان را باور کنیم شاه او را دعوت به نشستن در حضور خود نمود، در حالی که کلیه شاهزادگان و درباریان در فاصله زیادی ایستاده بودند. مهدیعلی خان در این ملاقات جلوس فتحعلی شاه را به تخت سلطنت به نام دولت انگلستان تبریک گفت.

مهدیعلی خان بیش از یکماه در تهران ماند و در این مدت حداقل سه بار به حضور فتحعلی شاه رسید. به طوری که خود ادعا کرده است به کلیه مقاصد و هدفهای خود دست یافت. این که آیا هدایایی به ارزش ۲۲۰۰۰ روپیه که وی به شاه تقدیم نمود تا چه اندازه به تأمین مقاصد او کمک کرده و یا این که در گزارشهای او به دانکن چه اندازه حقیقت نهفته بود هرگز معلوم نشد. او در گزارشهای خود مدعی شد که بدون این که هیچ‌گونه تعهدی برای کمپانی هند شرقی بسپارد فتحعلی شاه را قانع کرده است با نیروهای خود به هرات حمله کند و شاه حتی هزینه عملیات دو شاهزاده افغانی را هم طلب نکرد. او همچنین ادعا کرده است که شاه ایران را قانع نموده که فرانسویان دشمنان طبیعی همه سلاطین و تاجداران هستند و شاه در نتیجه تلقینات او طی فرمانی دستور داده است کلیه فرانسویانی را که در ایران اقامت دارند یا قصد ورود به خاک ایران را دارند دستگیر نمایند.<sup>۴۴</sup>

### ● جان ملّکم در تهران

لرد مورنینگتون فرماندار کل هند با وجود موفقیت‌های مهدیعلی خان، هنوز از جانب مرزهای غربی هند ظاهراً آسوده‌خاطر نشده بود. شاید هم نگرانی او از این لحاظ

تجدید شده بود که خبر اتحاد سیاسی و نظامی فرانسه و روسیه بر ضد انگلستان آشکار شده بود و امپراتور روس به روزی می‌اندیشید که در رأس سپاهی مرکب از قزاقهای روس و سربازان فرانسه از طریق ایران به کابل و قندهار و پیشاور و لاهور روی آورد. چنین بود که فرمانروای کل، سفیر دیگری را به ایران فرستاد، این بار سفیری کاملاً انگلیسی و یک مسیحی متدین و یک نظامی برجسته. این فرستاده کاپیتن<sup>۴۵</sup> جان مَلْکَم نام داشت. وابسته به تشکیلات نظامی مَدْرَس، مردی سخندان و مدبر و مزور که فارسی را خوب می‌دانست. همراهان او عبارت بودند از کاپیتن کمپبل<sup>۴۶</sup>، معاون اول، ستوان چارلز پازلی<sup>۴۷</sup>، معاون دوم، ستوان جان کالبروک<sup>۴۸</sup> و ویلیام هالینگبری<sup>۴۹</sup> نویسنده روزنامه سفر هیأت. دو کارمند غیرنظامی هم در این هیأت بودند که یکی به نام گیلبرت بریگز<sup>۵۰</sup> و دیگری به نام ریچارد استراچی<sup>۵۱</sup> که معاون سوم هیأت و معاون غیرنظامی مَلْکَم بود. هیأت سیاسی روز ۲۹ دسامبر ۱۷۹۹ م. در حالی که هنوز مهدیعلی خان در تهران بود در بمبئی به کشتی نشست و روز اول فوریه ۱۸۰۰ م. به بوشهر رسید و با مهدیعلی خان ملاقات کرد. مَلْکَم و همراهان روز پانزدهم ژوئن با تشریفات شکوهمندی وارد شیراز شدند. این هیأت روز بیست و سوم سپتامبر به اصفهان رسید و بالاخره در سیزدهم نوامبر ۱۸۰۰ برابر با ماه جمادی‌الآخر سال ۱۲۱۵ ه.ق. وارد تهران شد و به امر شاه در خانه میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله سکونت گزید. زیرا شاه می‌خواست مخارج سفیر را به گردن وزیر بیندازد.<sup>۵۲</sup>

۴۵. سروان

46. W. Campbell

47. Paseley

48. J. Colebrooke

49. W. Halingbury

50. G. Briggs

51. R. Strachy

۵۲. رک: عبدالحسین نوائی، ج. ۲، ص. ۴۴-۴۸.

### شرفیابی ملّکم به حضور فتحعلی‌شاه

ویلیام هالینگبری نویسنده روزنامه سفر هیأت که خود در این مراسم حضور داشته است شرح این شرفیابی را چنین نوشته است:

سفیر، به محض رسیدن در دروازه داخلی کاخ، از اسب پیاده شد و قدم‌زنان وارد اطاق کوچکی شد که در گوشه‌ای از آن سلیمان‌خان قاجار - که پس از پادشاه مهمترین شخصیت بود و با شاه نسبتی هم داشت<sup>۵۳</sup> - بر مسند تکیه زده بود. سفیر در گوشه مقابل، به عنوان شخصیتی از لحاظ مقام برابر، در جای خود نشست و دستخط فرماندار کل که در یک سینی طلا قرار داشت بین آن دو قرار گرفت. سفیر حدود سه ربع ساعت در این اطاق توقف داشت و در این مدت با قهوه و قلیان از او پذیرایی شد. سپس اعلام گردید که پادشاه جلوس خواهند فرمود - از سفیر خواسته شد که به دیوانخانه یا تالار شرفیابی برود و او چنین کرد و همراه ایشیک آقاسی باشی (وزیر دربار) و قوریساول باشی و دو رئیس تشریفات به راه افتاد. قولر آقاسی نیز نامه فرمانروای هند را حمل می‌کرد.

شاه در گوشه‌ای بر مسند نشسته بود و رئیس تشریفات در دو نقطه دوبار تعظیم کرد و در هر دو مورد سفیر و همراهان به نشانه احترام کلاه از سر برداشتند. قوریساول نزدیک شد و با صدای رسا اعلام کرد که «اعلی‌حضرتا، کاپیتن جان ملّکم بهادر از جانب فرماندار کل هندوستان شرفیاب حضور می‌شود». شاه پاسخ داد «خوش آمده است». سفیر به سوی دیوانخانه رفت و تعظیم کرد در میان اطاق روی صندلی نشست و همراهان وی نیز در صندلیهای دیگر قرار گرفتند. کمی پایین‌تر حاجی ابراهیم‌خان صدراعظم، و میرزا رضاقلی‌خان نوائی وزیر سوم (منشی الممالک) ایستاده بودند.

حاجی ابراهیم‌خان برای استقبال سفیر جلو رفت و پس از استقبال، نامه فرماندار کل هند را گرفت و به سوی شاه برد و گفت این نامه‌ای است برای اعلی‌حضرت از جانب مارکی ولزلی، رضاقلی‌خان با اشاره شاه که با حرکت سر، انجام گرفت مَهر نامه را شکست و نامه را باز کرد و متن آن را با صدایی بلند و رسا خواند. آن‌گاه پادشاه از وضع سلامت پادشاه انگلستان و فرمانروای کل هند و سفیر جو یا شد و ابراز امیدواری نمود که در کشورش از

۵۳. سلیمان‌خان قاجار قوانلو اعتضادالدوله پسردایی آقامحمدخان بود.

آنها خوب پذیرایی شده باشد. پس از چند سؤال دیگر که بیشتر جنبه تعارف داشت، شاه بیانات خود را با ابراز شادمانی برای امکان برقراری روابط مجدد دوستی دیرین به پایان برد.

اعلی حضرت لباسی فاخر و مجلل به تن داشت و به نظر می‌رسید که ارزش جواهراتی که زینت دوش خویش کرده بود از یک میلیون لیره استرلینگ کمتر نباشد. وی الماس مشهور نادرشاه معروف به دریای نور را نیز با خود داشت. شاه تقریباً سی و سه ساله به نظر می‌رسید و چهره زیبایی دارد با ریشی که باید بلندترین ریش در قلمرو سلطنتش باشد. در واقع موضوع ریش شاه از نظر ایرانیان بسیار حایز اهمیت است و از موضوعات دائمی گفتگوهای آنان و مورد ستایش و تحسین ایشان بشمار می‌رود.<sup>۵۴</sup>

ملکم در دومین ملاقات خود با فتحعلی شاه که روز بیست و هفتم نوامبر ۱۸۰۰ م. صورت گرفت از سوی مارکی ولزلی هدایایی به شرح زیر به شاه تقدیم کرد: آیین‌های قدی، ساعت‌های کوچک و بزرگ از بغلی تا دیواری و ساعت دیواری مروریدنشان و تفنگ‌های یک لول و دولول و تپانچه و چندین دست کارد و چنگال و مقادیری شال و پارچه. اما گرانبهاترین هدایا الماسی بود به ارزش صد هزار روبیه.<sup>۵۵</sup>

### حاصل دیدار هیأت از ایران

ملکم در خلال مدتی که در ایران اقامت داشت به عقد دو قرارداد یکی سیاسی<sup>۵۶</sup> و دیگری تجاری<sup>۵۷</sup> موفق شد. به موجب قرارداد سیاسی دولت ایران بدون آن که متوجه باشد متعهد شد سپر بلای هندوستان باشد و در برابر حملات احتمالی افغانها یا فرانسویان به هند به جنگ برخیزد. در قرارداد تجاری هم مثل قرارداد سیاسی هرچه امتیاز بود از آن بریتانیای کبیر بود و به طور خلاصه به تجار انگلیسی اجازه داده می‌شد

۵۴. ویلیام هالینگبری، روزنامه سفر هیأت سرجان ملکم، ترجمه هوشنگ امینی، (تهران: کتابسرا، ۱۳۶۳)، ص. ۶۶-۶۷.

۵۵. ر.ک: همان، ص. ۶۹-۷۰.

۵۶. ر.ک: محمود محمود، ج. ۱، ص. ۳۴-۳۵.

۵۷. ر.ک: همان، ص. ۳۶-۳۹.





تصویر فتح‌علی‌شاه در لباس رسمی دربار

اثر مهرعلی ۱۲۸۸ ه.ق.

که در هر یک از بنادر ایران هر قدر بخواهند اقامت کنند. این اجازه شامل حال تجار هندی و دیگر وابستگان دولت بریتانیا نیز می‌شد. به کالاهای متعلق به دولتی هیچ نوع مالیات و عوارضی تعلق نمی‌گرفت و در صورت تعلق مالیات یا عوارض، پرداخت آن به عهده خریدار بود.

انگلیسی‌ها می‌توانستند هر تعداد مستخدم ایرانی بخواهند استخدام کنند و در صورت بروز تقصیر، هر طور که بخواهند آنان را تنبیه نمایند به شرط آن‌که به نقص عضو یا مرگ منتهی نشود. انگلیسی‌ها در ساختن خانه و عمارت در بنادر و شهرهای ایران مجاز شناخته شدند به نحوی که می‌توانستند خانه و عمارت در ایران بسازند و بفروشند و اجازه بدهند. تجار انگلیسی در مسافرت به هر نقطه ایران آزاد بودند و کسی حق ممانعت نداشت و ضمناً می‌توانستند تمام دارایی خود را نیز از جایی به جایی منتقل سازند. آهن و سرب و فولاد و پارچه زرعی که در مال و متاع مختص دولت انگلستان بود از هر نوع مالیاتی معاف شد و مقرر گردید که خریدار صدی یک مالیات بدهد.<sup>۵۸</sup>

### ● دیپلومات ماهر

ریچارد استراجی معاون سوم هیأت ملّکُم زیبایی خیره‌کننده‌ای داشت و این زیبایی او الهام‌بخش بسیاری از هنرمندان و شاعران ایرانی و مایه ابداع آثار بدیعی در هنر قاجاری در نیمه اول قرن نوزدهم م. و قرن سیزدهم ه. ق. گردید. بدین معنی که صورت زیبای او سرمشق صورت‌سازان و مدل پرتره‌پردازان قرار گرفت و نقاشان و قلمدان‌سازان تصویر این انگلیسی زیباچهره را همه جاکشیدند و به نوک قلم سحر نقش صورت زیبای او را جاودانی ساختند. فی‌المثل بر روی قاب میانین یک لنگه در، صورت جوان بسیار زیبایی در کنار صورت زنی ماهرو کشیده و نام هر یک از آن دو در زیر تصویر نوشته شده است: استراجی و مهرو (= ماهر) موکی. در کاخ گلستان هم تصویر فرنگی زیبارویی با همان لباسهای انگلیسی و سرآستینهای توردار و کلاه اروپایی وجود داشته که ظاهراً

کسی جز استراجی نمی‌تواند باشد. به طوری که اوژن فلاندن در سفرنامه‌اش نوشته است در قصر قاجار از دیدن یک تصویر اروپایی با لباس آخرین مد سخت حیرت کرده است و گفته‌اند یک نفر جوان از سفارت انگلیس است که فتحعلی شاه بدو علاقه خاصی پیدا کرده بود.<sup>۵۹</sup>

شاعران ایرانی، من جمله فتحعلی شاه، نیز در عشق وی غزلها سرودند و گریبانها چاک زدند و از موی زرین و چشم سبز و پوست و بشیره نرم و زوی زیبا و لبهای سرخ غنچه مانند وی توصیفها کردند از جمله امان‌الله اردلان حکمران مقتدر و متنفذ کردستان سروده است:

چو تیر شهر حسنش گشاد استراجی      فرنگ بال‌گشا شد که گیرد ایران را  
ظاهراً یکی از کسانی که بسیار شیفته زیبایی این دیپلمات انگلیسی شده بود، فتحعلی شاه بود که می‌خواست به هر صورت که شده نقش روی زیبای وی را در برابر چشم داشته باشد. وقتی شاه ایران با داشتن حرمسرای بی‌دروپیکر و با داشتن پانصد تا هزار زن در وصف زیبایی جوانک انگلیسی قصیده بسراید پیداست که محرومین تنگدست چه خواهند کرد.

مسلماً برحسب آشنایی به روحیه ایرانیان بود که ملوکم یک معاون خوبروی انتخاب کرده بود. بی‌تردید وجود جوان زیبای چون استراجی در موفقیت هیأت انگلیسی نقش عمده‌ای داشته است.<sup>۶۰</sup>

### ● فرستادگان فرانسوی در تهران

مقارن عقد قرارداد سیاسی و تجاری ایران و انگلیسی ناپلئون بناپارت سردار فرانسوی، مالت را تصرف کرد و خشم پل، تزار روسیه را که با او نهایت دوستی را داشت

۵۹. ر.ک: اوژن ناپلئون فلاندن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نورصادقی (تهران: اشراقی،

۱۳۵۶)، ص. ۱۱۲.

۶۰. ر.ک: عبدالحسین نوائی، ج. ۲، ص. ۵۵ - ۶۰.

برانگیخت. تزار روس که خود را حامی شوالیه‌های مسیحی مالت می‌خواند با انگلستان همدلی نشان داد و انگلیسی‌ها اندکی بعد مالت را از تصرف فرانسوی‌ها خارج کردند ولی از واگذاری آن به تزار خودداری نمودند. تزار نیز از انگلیسی‌ها برید و مجدداً به هواداران ناپلئون پیوست و بی‌تفکر و بی‌مطالعه ۲۲ هزار قزاق روسی را با ساز و برگ کامل نظامی به سوی سواحل گنگ به حرکت درآورد. به تحریک سفیر انگلیس در دربار روس، در شب ۲۳ مارس ۱۸۰۱ م. برابر با ۱۲۱۶ ه.ق. ژنرال قشون تزار را هلاک و الکساندر اول را به جای پدر بر تخت نشاندند. تزار جدید در نخستین اقدام خود فرمان بازگشت نیروهای اعزامی به هند را صادر کرد و متعاقب آن قرارداد دوستی روسیه و انگلستان تجدید شد و با استفاده از این فرصت تزار روسیه جهت الحاق گرجستان به روسیه به آنجا لشکر کشید.

دولت ایران که از حمله روسها به گرجستان و ایروان به وحشت افتاده بود عباس میرزا را مأمور جلوگیری از دشمن نمود. عباس میرزا به مدافعه شتافت و یکسال به طول انجامید تا ایرانیان توانستند روسها را از کنار شهر ایروان دور کنند. ایران که برای مقابله با روسها به سلاحهای جدید و ارتش تعلیم دیده نیاز داشت باتوجه به قرارداد منعقد شده با دولت بریتانیا از آن کشور تقاضای کمک کرد اما پاسخ مساعد دریافت نکرد. باوجود روابط تیره میان ایران و فرانسه<sup>۶۱</sup>، فتحعلی شاه به سوی فرانسویان روی آورد و نامه‌ای برای ناپلئون که از تاریخ ۱۸ ماه می ۱۸۰۴ م. به امپراتوری فرانسه رسیده بود ارسال کرد. این نامه در ماه ژانویه ۱۸۰۵ م. (شوال ۱۲۱۹ ه.ق.) به پاریس رسید.<sup>۶۲</sup>

ناپلئون برای ایجاد رابطه با ایران نخست ژویر<sup>۶۳</sup> را که خاورشناس جوانی بود از راه عثمانی (ترکیه امروز) به ایران فرستاد. ژویر در هفتم ماه مارس ۱۸۰۵ م. از پاریس به

۶۱. با وجود کوششهای مکرر دولت فرانسه به جلب دوستی ایران، دربار قاجار تحت تلقینات فرستادگان انگلیس در آخرین پاسخ به فرانسویان متذکر گردیده بود: «اگر خود ناپلئون هم وارد تهران بشود اجازه ورود به حضور قبله عالم داده نخواهد شد». رک: محمود محمود، ج. ۱، ص. ۳۶.

۶۲. رک: عبدالحسین نوایی، ج. ۲، ص. ۹۵ - ۹۹.

۶۳. ژویر در سفر جنگی مصر و شامات در سمت دبیر مترجم زبانهای شرقی او را همراهی کرده بود.

طرف محل مأموریت خود حرکت کرد. در تاریخ ۳۰ مارس ۱۸۰۵ م. ناپلئون نامه دیگری را نیز توسط کلنل رومیو<sup>۶۴</sup> آجودان خود برای شاه ایران ارسال کرد.

ژوبر در خاک عثمانی دستگیر و زندانی شد و با تأخیر به ایران رسید، اما رومیو موفق شد در اوایل اکتبر ۱۸۰۵ م. (اواسط رجب ۱۲۲۰ ه.ق.) خود را به تهران برساند. رومیو بیش از ده روز در تهران نمانده بود که به طور ناگهانی درگذشت و مردم مرگ او را به دروغ یا راست به تحریکات و جنایات سیاسی منتسب نمودند.<sup>۶۵</sup> دربار ایران از این پیشامد غمگین گردید و نعش او را با احترامات فائقه حرکت داده در قبر کوچکی نزدیک حصار تهران،<sup>۶۵</sup> در دویست قدمی دروازه حضرت عبدالعظیم و جنوب شهر به خاک سپردند.<sup>۶۶</sup>

ژوبر نیز پس از رهایی از زندان بالاخره در ۵ ژوئن ۱۸۰۶ م. (ربیع الثانی ۱۲۲۱ ه.ق.) از طریق قزوین به تهران رسید. در دو فرسنگی تهران دسته‌ای سواره نظام به پیشواز او آمد. ژوبر شرح ورود خود به تهران را چنین ثبت کرده است:

... به آنجا که رسیدیم دسته‌ای مهم از سواره نظام را دیدیم که به سوی ما پیش می آمدند و شعاع آفتاب در اسلحه‌شان می درخشید. این دسته سوار که با تاخت می آمدند و نظم در کارشان نبود چنان گرد و خاک می کردند که ابری از گرد بر آسمان برمی خاست. به زودی دور ما را گرفتند؛ سادگی رخت من که فرانسوی بود با جامه‌های براق و زربفت که ایرانیان می پوشیدند تناقض عجیبی داشت. ارمنی‌های توانگر اصفهان و بغداد که برای کارهای بازرگانی جواهرفروشی خود به تهران رفته بودند نیز به این دسته سوار باشکوه پیوسته بودند. افسر سرکرده این دسته به نام شاه به من خوشامد گفت و به من گفت که «شاهنشاه با ناشکیبایی در انتظارت است.» با این که سخنانش خالی از مبالغه‌های شرقی نبود من بی‌زحمت دانستم که پس از پیشامد ناگواری که بهره فرستاده پیش از من شد و به زندگانش پایان داد اکنون با

۶۵. این قبر باید در محل کلیسای طاطاوس تهران باشد.

۶۶. رک: آلفرد گاردان، خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی؛ به

کوشش همایون شهیدی، (تهران: گزارش فرهنگ و تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، ص. ۸۱ - ۸۲.

علاقه در انتظار فرستاده تازه فرانسه می‌باشند. ورود من در این پایتخت آن‌چنان احساسات را برانگیخت که چند ارمنی و ایرانی مأمورین مخفی انگلیس می‌خواستند درباره اصالت مأموریت من شک به راه بیندازند. آنها می‌گفتند آن‌کسی که ادعای سفیری می‌کند هیچ شباهتی به اروپاییان ندارد؛ نه در طرز بیانش نه در رفتار و نه در جز ترکی و فارسی زبان دیگری نمی‌داند. ولی این تلقینات دروغین نتوانست در افکار مردم شبهه‌ای ایجاد کند و بازیشان نگرفت.

من در پنجم ژوئن به تهران رسیدم و جمعیت بسیاری گردم را گرفتند. گرما خیلی سخت و خفه‌کننده بود، مرا در کوچه‌های پرپیچ و خم و سنگفرش نشده گذراندند. در آنجا ابری از گرد و خاک روی آسمان را پوشاند؛ چشمم را نمی‌دید. به کاخ میرزا رضاقلی وزیر رسیدیم.<sup>۶۷</sup> من در یک تالار خیلی پرزبوری درآمدم و در آنجا ناظر (پیشکار) این وزیر را دیدم که در میان غلامان خود بود. بر طبق رسوم او این سخن را فراموش نکرد و گفت که شما در خانه خودتان هستید. شب که شد او مرا نزد وزیر برد و با نخستین هم صحبتی که با او کردم حس نمودم که آگاهیهای او در کارهای اروپا بیش از اندازه اطلاعات متعارفی ما از شرق است. هنگامی که به محل سکنی خود برگشتم به اشخاص بسیاری برخوردیم که حس کنجکاوی و تمایل آنها را برانگیخته بود که با یک فوانسوی که فارسی حرف می‌زند صحبت کنند. آنان با چابکی و زرنگی بسیار پرسشهای گوناگونی از من کردند که من با آن که خسته بودم و در زیر بار خواب سرگرانی می‌کردم ناچار شدم که با کمی تفصیل به آنها پاسخ بدهم.

بر طبق رسم خیلی پابرجای دربار ایران می‌بایست که پیش از نخستین باریابی، دیدار چندی از بزرگان کشور کرده باشم. پس نخست پیش صدراعظم میرزا شفیع<sup>۶۸</sup> که به او لقب وزیر بی نظیر و پدر فوانسویان را داده بودند رفتم.

۶۷. میرزا رضاقلی نوایی ملقب به منشی الممالک که در محرم سال ۱۲۲۱ ه. ق. جزو وزرای چهارگانه فتحعلی‌شاه بود و سمت وزارت انشاء (دیوان رسایل) را داشت. میرزا رضاقلی شعر هم می‌گفته و سلطانی تخلص می‌کرده است.

۶۸. میرزا شفیع یا میرزا محمدشفیع مازندرانی اصفهانی الاصل پس از کشته شدن حاج ابراهیم‌خان کلانتر در سال ۱۲۱۵ ه. ق. صدراعظم شد. چون مطابق میل بیگانگان عمل می‌کرد پس از بیست سال صدارت در سال ۱۲۳۴ ه. ق. در قزوین درگذشت.

این عنوان آخری را به این جهت به او داده بودند چون با فرانسوی‌ها دوستی می‌ورزید. او مردی سالخورده، خیلی باهوش و بسیار صمیمی‌تر از بیشتر ایرانی‌هایی بود که تا آن زمان درباره آنها صحبت کرده بودم.<sup>۶۹</sup>

## ژوبر در حضور شاه ایران

ژوبر در شرح نخستین اجازه باریابی به حضور فتحعلی‌شاه و توصیف کاخ سلطنتی ایران چنین نوشته است:

روزی که می‌بایست برای نخستین بار نزد شاه باورپایم فراسید. افسرانی را که شاه فرستاده بود نزد من آمدند و مرا در طلوع آفتاب با خود بردند. ما بر اسب نشستیم، در جلوی ما یک دسته بزرگ سوار باشکوه درخشان و چندین غلام بودند که بر روی سر خود در سینی‌ها هدایایی را که من برای تقدیم به دربار ایران با خود آورده بودم و قسمت عمده آنها سلاحها، پارچه‌ها و جواهر بود گذاشته بودند. روی این چیزها را با شال کشمیری پوشانیده بودند تا مردم آنها را نبینند، دو رج سرباز تفنگ به دوش به زمین نشسته بودند و حاشیه کوچه‌هایی را که به نظرم خیلی کثیف و پرپیچ و خم می‌آمدند و منظرهٔ بی‌نویایی داشتند گرفته بودند. تماشاچیان در پشت سر آنان بودند و پشت‌بامها لبریز از زن و بچه تماشاچی بود.

در کاخ شاهنشاهی که ایرانیان در میان عناوین دیگری آن را در سعادت<sup>۷۰</sup> نیز می‌خوانند نمای بیرونی ساختمانش با معماری مسکینی ساخته شده و مانند دژی است که خندق پهنی از آن دفاع می‌کند و بر روی آن خندق پلی متحرک دیده می‌شود. پس از آن که از آن پل گذشتیم به نخستین حیاط اندرونی کاخ که خیلی وسیع بود درآمدیم. در آنجا دسته‌هایی سپاهی و چند عدد توپ و اسبهای سفید شاهی دیدیم. یال، دم و ساق پای آن اسبها به رنگ قرمز نارنجی رنگ شده بود<sup>۷۱</sup>. در اینجا با نهایت شگفتی توام با نفرت

۶۹. پیرآمده امیلین پروپ ژوبر، مسافرت در ارمنستان و ایران، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷)، ص. ۱۷۴-۱۷۵.

۷۰. این ساختمان به عمارت سردر و عالی‌قاپو نیز مشهور بوده است.

۷۱. این کار را حناپندان می‌گویند و با استفاده از برگ درخت حنا که آن را نرم می‌سایند و به شکل گرد درمی‌آورند انجام می‌شود. از حنا برای رنگ کردن موی سر یا رنگ کردن دست و پا نیز استفاده می‌نمایند.

درونی چشمم به یک دکل افتاد که بر بالای آن سربریده یک شخص مهمی را که تازه اعدام شده بود نهاده بودند. ما پس از آن رسیدیم به نزدیک دومین در که با آجرهای نقش‌دار (کاشی) ساخته شده بود و در مدخل یک غلام گردش تاریکی بود که تا تالار وزیران ادامه می‌یافت. در آنجا تشریفات چای باشی، یا سالاربار ما را پذیرفت او یک چوبدستی دراز زرین و گوهرنشان به دست داشت. این افسر که نامش جعفرقلی خان بود مرا به تالار درآورد. من در آنجا میرزا رضاقلی و چند شخصیت مهم دیگر را که از تماشاچیان با یک نرده ساده‌ای جدایشان کرده بودند یافتم. در انتظار قرار سیدن آن ساعت سعدی را که ستاره‌شناسان برای باریابی من داده بودند به من قلیان و شربت خنک تعارف کردند. هنگامی که آن ساعت موعود رسید مرا به طرف یک خیابان درازی بردند که از حوضها زیور یافته بود. بر روی یک صدف پهنی تالار پذیرایی برپا شده بود. آن سکو را از دو پهلوی یک دیوار به بلندی هشت تا ده پا نگهداشته بود. از روبرو، تالار مانند جلوی تماشاخانه‌هایمان باز بود. من و رئیس تشریفات در چنان فاصله‌ای از شاه قرار گرفته بودیم که من به زور او را بر روی تختش می‌توانستم تشخیص بدهم. ما نخستین درود خود را هنگامی که رج دژخیمان مسلح به تبر و ساطور برای راه دادن به ما از هم گشوده بودند تقدیم داشتیم. کمی دورتر شماره بسیاری از میرزاها، خانها، غلامشاه‌ها و دیگر افسران دریاری به صف ایستاده بودند. همه آنها رخت شنجرفی به تن داشتند و کم و بیش نزدیک تالار پذیرایی به نسبت اهمیت منصب و کارشان به چشم می‌خوردند. پیش از این که دومین درود خود را بفرستیم جعفرقلی خان کفش خود را از پای درآورد و با صدای بلند گفت: «ای پادشاه بزرگتر از سپهر، ای شاه شاهان و سایه ایزد بر روی زمین؛ کمترین غلامانت به پای تخت رخشان از افتخار تو که پناهگاه مردم جهان است فرانسوی فرستاده آن کشور را آورده که درود برساند و نامه‌ای بدهد که محتوی آن همانند مرواریدهایی است که از ژرفای دریای دوستی به چنگ آورده باشند.» شاه که تا آن زمان بی‌حرکت نشسته بود در پاسخ گفت که: «خوش آمده است.»

هنگامی که فتحعلی‌شاه این کلمات را بر زبان آورد یکی از وزیرانش به من نزدیک شد و مرا از پلکانی که از زیر صدف به بارگاه می‌رفت بالا برد. دیوارهای بارگاه تشکیل یک چارگوش درازی می‌دادند و دو تا ستون بلند



نیم‌تنه و از مرمر سبز از طرف خیابان این ساختمان را نگه می‌داشتند. روشنی از طرف دیگر به کمک پنجره‌های شیشه‌ای رنگین که نقشهای گوناگونی داشتند و ظرافت و زبردستی و رعنائی فراوانی در آنها دیده می‌شد به آنجا داخل می‌گردید. همه کف تالار از گسترده‌های کشمیری پوشیده شده بود که از حیث لطافت پارچه و درخشش گلهایی که آن را زیور داده بود از بهترین شالهایی که از این دره معروف برای ما می‌آوردند بی‌نهایت برتری داشت. تخت شاه بر روی چندین ستون مرمر نهاده شده که هفت تا هشت پا بلندی آن ستونهاست. چهار ستون دیگر که بر روی آنها پوششی زرین مینایی کشیده‌اند بر روی ستونهای اولیه نهاده شده. یک سایبان را نگاه می‌دارد. هزاران الماس، یاقوت، زمرد و یاقوت کبود پرتوافشانی می‌کند. یک خورشید که با بسیاری الماسهای درشت ساخته شده پشت سر شاه می‌درخشد. شاه تکیه بر یک نازبالتش اطللس سفید داده که قلاب‌دوزی با مروارید شده است. جامه شاه هم از همان پارچه است و بر روی آن ریش بلندش آویزان است. سردهای او از پارچه مرواریددوزی درست شده که حاشیه آن را با یاقوت و سنگهای رنگین و الماس فلامک زیور داده و تقریباً تا آرنجها کشانیده بودند. سردوشی‌ها و نیمی از تنه آن جامه از پارچه‌ای از همین‌گونه بود. دو بازوبند بزرگ مدور که سنگهای گرانبها بر آن به کار رفته قسمت بالای بازو را آرایش می‌داد. الماسی که ایرانیان به آن کوه‌نور<sup>۷۲</sup> می‌گویند در میان یکی از بازوبندها جای داشت و آن دیگری را که دریای نور می‌خوانند بر بازوبند دیگر کار گذاشته شده و آن را مزین ساخته بود.

... به جای دستار، شاه یک گونه تاج بر سر دارد که بافتی از مروارید که در آن یاقوتها و زمردها افشانده شده حاشیه آن را تشکیل می‌دهند. یک جقه که از سنگهای گرانبها درست شده در جلوی این تاج جای داده شده است که بر روی آن سه پر حواصیل زده‌اند. یک گردن‌بند که از مرواریدهای درشت به قدر فندق ساخته شده همه یک‌قد و خوش‌آب که از آنها بهتر دیده نمی‌شود دو رج دور گردن او را فرا گرفته و در قسمت جلوی سینه متقاطع هستند. یک خنجر گوه‌ر نشان در کمربند نظامی او که با زمردهای عالی آراسته شده جای گرفته و بر آن یک شمشیر آویخته‌اند که غلافش از یاقوت است.

۷۲. به شرحی که در پیش اشاره شد بعد از قتل نادرشاه الماس کوه نور از ایران خارج گردید و بالاخره سر از دربار انگلستان درآورد.

در پایِ تخت سه تا از پسران شاه و چندین غلام بچه با جامه‌های اطلس و کمربندهایی که بر آنها خنجرهای الماس نشان آویزان بود رج کشیده بودند. هر یک از آنها یکی از نشان‌های مشخص توانایی پادشاهی را در دست داشتند که عبارت بودند از شمشیر، خنجر، گرز، زوبین، سپر، آفتابه و لگن برای دست‌نماز.

چون به بارگاه رسیدم از نو شاه را درود فرستادم. نامه‌ای را که حاملش بودم در یک بسته زری بر روی یک سینی زرین به عرض شاه رسید. صدراعظم پس از آن که این نامه را گشود ترجمه آن را خواند و صدایش را طوری تحریر داد تا آهنگ جمله‌ها حس شود. شاه با نیکخواهی ویژه‌ای به من اجازه داد که چکمه‌هایم به پایم باشد و حتی مرا به طرز ایرانی روبه‌روی خودش اجازه داد که بر زمین بنشینم. بار بیش از یک ساعت ادامه داشت خواه به دلیل آن بود که خیلی میل داشت درست بدانم موضوع مأموریت من چیست و شاید برای آن که خوشش آمده بود که بی‌کمک مترجم با یک اروپایی مذاکره کند. پیش از پایان بار، فتح‌علی شاه فرمان داد که همه باغهای کاخ را به من نشان بدهند و چنان که به من اطمینان داد که این‌گونه لطف را تاکنون به هیچ بیگانه‌ای نشان نداده است. همان لحظه مرا به تماشا بردند. یک پرچین خیلی کلفت و دیوارهای آجری این محل را احاطه کرده بود، از هر طرفی که چشمانم را می‌چرخاندم به جز درختها یا درختچه‌های پُر از گل نمی‌دیدم. در این باغ دلپذیر هر چیز روح را نوازش می‌داد. خیابانهای کوچک زیبای چنار با بته‌های گل سرخ و یاس چمپا مارپیچ‌وار به هر سو می‌رفت و با حوضهای بزرگ مرمر آراسته شده بود که از میان آنها پیوسته فواره‌هایش می‌پريد و مانند باران بر مرز گلکاری باغچه‌ها می‌ریخت. چنار، نارون، یاس درختی، گل صدتومانی درهم و برهم کاشته شده و تشکیل بیشه‌هایی را می‌دادند. جویبارهایی که با تردستی در جویها روان کرده بودند پیوسته سبب رشد مجموعه نباتات نیرومند می‌شدند. در قفسهای بزرگ که در زیر انبوه برگها نهفته‌اند. بسیاری پرندگان در آنها پنهان شده بودند. باری لاله‌ها، نرگس‌ها، گل شقایق نعمانی، میخک و گل‌های گوناگون که در آب و هوای ما کمیاب است در میان چمنزار که مانند فرشی زمردین است به طور پراکنده رویده شده و چشمان بیننده را از تابش رنگهای خود محفوظ می‌گرداند و هوا را از بوی خوش خود معطر می‌سازد.

نخستین چیزی که به چشم خورد یک کوشک بود که ساختش سبک و توی چشم‌پرو بود. بر روی چوب با رنگهای خیلی تند نقاشی کرده بودند و از شبکه‌های زرین آراسته گردیده بود که از دور شعاع آفتاب را منعکس می‌ساخت. درختان صنوبر خرم از سوی دیگر این کوشک را احاطه کرده بودند. پس از عبور از انبوهی درمنه و بید به مسجد کوچکی رسیدیم که مناره آن باریک و نازک بود و از بالای این درختان کوچک سربرافراشته بود. آفتاب در بلندترین نقطه سیرش بود. پرندگان در این ساعت سوزان دست از آواز و ریزه‌خوانی خود برداشته بودند و به جز صدای مؤذن مسجد که می‌گفت «خدایی دیگر به جز خداوند نیست. محمد (ص) پیغمبر او است و علی جانشین پیغمبر است، مسلمانان بشتابید به نماز...» وزیرهایی که مرا راهنمایی می‌کردند برای مدت کمی مرا ترک کردند و به سوی یک حوض که آبش روان و در نزدیک ما بود رفتند و به سبک شیعیان دست‌نماز گرفتند. غلامان گسترده‌هایی که برای این کار تخصیص داده شد به سوی جنوب غربی یعنی سمت مکه باز کردند و...

پس از این که این مقدمات پایان یافت هر دو وزیر ادای تکالیف مذهبی خود را انجام دادند و مرا سپس به سوی کناره حوض بردند که نزدیک آن چادری زده شده بود که پرده‌های ابریشمین آن را بالا زده و به شاخه‌های بیدیهایی که اطرافش را گرفته آویخته بودند. میرزا رضاقلی به من گفت: «در همین جاست که شاه اغلب قلیان می‌کشد و از خنکی سایه لذت می‌برد و آسایشی را که نزدیک ساعت شش روز آن قدر واجب است به دست می‌آورد؛ اینجاست که ساززنها زبردست که با مهارت احساسات شهوت‌انگیز در آدم به وجود می‌آورند گاهی در جلوی چشمان شاه ساز می‌زنند. وزیر ادامه داد و گفت فتاح‌علی‌شاه که عاشق تفریح است چندان به کارهای جدی نمی‌پردازد. او دلش می‌خواهد که جایش را تغییر بدهد و هر شب را در یک کلاه‌فرنگی تازه‌ای به سر برد و با معشوقه تازه‌ای شب را صبح کند.<sup>۷۳</sup>

تهران سال ۱۲۲۲ ه.ق.

ژوبر شهر تهران را پس از گذشت بیش از ۲۲ سال از زمان جلوس آقامحمدخان در

آن چنین توصیف کرده است:

برج و باروی تهران به نظر من متوسط آمد و هیچ‌گونه ساختمانی که بتوان آن را با بناهایی سنجید که می‌گویند زینت بخش اصفهان است در آن وجود ندارد. کاخ و باغهای شاه خیلی وسیع است ولی خانه‌های بزرگان کشور هیچ‌گونه نمایی ندارد. ایرانیان خیلی بیشتر به اندرون خانه علاقه‌مندند و به آرایش بیرونی آن توجهی ندارند. مسجدها، بازارها، کاروانسراهای تهران به همان حال پیشین خود هستند با این همه می‌توان باور کرد که این شهر با آن که در زمانی که من در آنجا می‌زیستم چندان پیشرفتی نداشت و جمعیتش بیش از سی هزار نفر نبود چون مقرر شاهنشاهی شده جمعیت و توانگریش روزافزون است و آن را سزاوار می‌سازد که پایتخت یکی از فراخترین کشورهای آسیایی بشود. فتحعلی‌شاه در اندیشه آن است که رودخانه‌ای در آنجا روان سازد.<sup>۷۴</sup> این رود در غرب در فاصله دو فرسنگی جاری است و مردمان مرفه و توانا آب از آنجا برای خود می‌آورند،<sup>۷۵</sup> ولی آبی که در جویها روان است چون آن جویها بد مراقبت می‌شود آدم را بیزار می‌کند.

خاک اطراف تهران چه در شرق و چه در غربش سنگلاخ و بی‌حاصل است ولی آبهایی که از کوهستانهای شمالی که چندان دور از شهر نیستند سرازیر می‌شوند و آن جلگه را که میانه شهر و کوهی است آبیاری می‌کنند آن را مستعد برخی کشتها می‌نمایند.<sup>۷۶</sup>

### ژنرال گاردان در تهران

مأموریت ژوبر به ایران منجر به امضای عهدنامه‌ای بین ایران و فرانسه گردید.<sup>۷۷</sup>

<sup>۷۴</sup> این طور که از نوشته ژوبر مستفاد می‌شود فتحعلی‌شاه در نظر داشته آب رودخانه کرج را به تهران بیاورد اما به این کار موفق نشد. در دوره محمدشاه جانشین او حاج میرزا آقاسی توانست دو نهر بزرگ از رودخانه کرج جدا کرده به تهران آورد.

<sup>۷۵</sup> رودخانه‌ای را که ژوبر فاصله‌اش را با تهران دو فرسنگ ذکر کرده است رودخانه کن نام دارد. با توجه به این که آب این رودخانه چندان نبوده که بتواند شهر تهران را مشروب کند، احتمالاً ژوبر در تعیین فاصله دو رودخانه کرج و کن دچار اشتباه شده است.

<sup>۷۶</sup> پیرآمده امیلین پروپ ژوبر، ص. ۲۵۳ - ۲۵۴.

<sup>۷۷</sup> عهدنامه فین‌کن‌اشتاین یکی از معاهدات معدودی است که هم برای ایران و هم برای فرانسه دارای اهمیت فراوان بود زیرا ناپلئون به واسطه قدرت نظامی منحصر به فردی که در آن دوره در اروپا داشت کمتر

برای اجرای مفاد این قرارداد افسری چهل و یک ساله به نام ژنرال کلود ماتیه دوگاردان<sup>۷۸</sup> در رأس یک هیأت سیاسی و نظامی در چهارم دسامبر ۱۸۰۷ م. ۱۲/ رمضان ۱۲۲۲ ه. ق. به تهران رسید.

اعضای این هیأت دو کارخانه توپ‌ریزی در تهران و اصفهان دایر کردند و جنگ با سر نیزه را که سابقاً در ایران رایج نبود تعلیم دادند. برای اولین بار لباسهای متحدالشکل را در ارتش ایران مرسوم نمودند و به تشکیل صفهای مختلف و مجزای پیاده نظام - سواره نظام - توپخانه - مهندسی اقدام کردند. به جای زنبوری که توپهای بسیار کوچک و کم‌بردی بود توپخانه کوهستانی را ترتیب دادند. حتی اصطلاح سرباز<sup>۷۹</sup> یادگار آن دوره است. زیرا قبل از آن به افراد لشکری به تقلید از روسها سالدات می‌گفتند.<sup>۸۰</sup>

در خاطرات مأموریت ژنرال گاردان از برجها، خندق و حصار تهران یاد شده و درخصوص آن چنین نوشته است:

تنها در تهران جلوی هر دروازه‌ای از ۲۰۰ تا ۳۰۰ قدم برجی گلی ساخته‌اند و روی آن را اندود کرده و خندقی نیز گرداگرد تهران هست که هیچ قسمت آن از قلعه دیده نمی‌شود.<sup>۸۱</sup>

### خروج هیأت سفارت فرانسه از تهران

دولت ایران به قرارداد فین‌کن‌اشتاین امیدها بسته بود که می‌تواند به کمک سیاسی و نظامی ناپلئون، سرزمین گرجستان را از روسها بازگیرد. ولی غفلتاً متوجه شد که امیدی به حرف و سخن امپراتور فرانسه نیست و او نه تنها قصد ندارد با دولت روسیه به خاطر

→ با کشوری قرارداد می‌بست و عهدنامه امضاء می‌کرد. این عهدنامه یکی از اسناد پراهمیت و اختصاصی تاریخ سیاسی و نظامی آن روزگار است. این قرارداد در ۱۶ ماده تنظیم شده و به تاریخ چهارم ماه مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲ ه. ق.) به امضاء رسیده است. برای آگاهی از متن قرارداد ر. ک: آلفرد گاردان، ص. ۱۰۵ - ۱۰۹.

#### 78. Claude Matieu Comte de Gardan

۷۹. این کلمه توسط میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی وضع و از آن پس معمول گردید.

۸۰. ر. ک: آلفرد گاردان، ص. ۱۷.

۸۱. همان، ص. ۱۳۶.

ایران دریفتند بلکه در راه تأمین نظر مساعد روسها و دوستی تزار حتی از قبول میانجیگری میان ایران و روسیه نیز مضایقه می‌نماید.

این وقایع موجب شد که دیگر مردم و دربار ایران آن دلبستگی و احترامی را که نسبت به فرانسویان داشتند به یک سو نهند و اندک‌اندک دریابند که فرنگی در پی سود خویش است و جز به منافع سیاسی و اقتصادی نمی‌اندیشد. خاصه آن که متوجه شدند که آقای گاردان افسران فرانسوی را از ادامه کار تعلیماتی و انجام کارهای خدماتی منع کرده و علی‌القاعده در این مورد، دستوری دریافت داشته و به عبارت دیگر فرانسه نخواسته است که افسران دولت ایران را در جنگ با دولت تزار مساعدت کنند. در هرحال هیأت فرانسه در ایران به مقتضیات سیاسی نتوانست دوام آورد و روز ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ م. ۲۶/ ذی‌الحجه ۱۲۲۳ ه. ق. با خروج از تهران محل خدمت خویش را به رقیبان واگذار کرد.<sup>۸۲</sup>

### ● تهران از نگاه جیمز موریه

جیمز جاستی‌نین موریه از اعضای هیأت سیاسی همراه سرهارفورد جونز بود که در ۲۶ ذی‌الحجه سال ۱۲۲۳ ه. ق. به تهران آمد. نویسنده کتاب حاجی بابای اصفهانی،<sup>۸۳</sup> در توصیف کوتاهی از شهر تهران چنین نوشته است:

دور باروی این شهر چهار میل و نیم، الی پنج میل است. این شهر را شش دروازه است که سردر و جوانب آنها را کاشی‌کاری کرده صورت ببر و حیوانات دیگر را در کاشیها نقش کرده‌اند. در سمت شمال غربی تهران بعضی یکه برجها در حوالی باروست که در یکی از آنها یک لوله توپ و یک زنبورک دیدم. شهر تهران به بزرگی شیراز، ولی بیوتات و ابنیه آن کمتر از شیراز است. عمارات تهران چندان خوب نیست زیرا که غالباً با خشت خام

۸۲. ر.ک: عبدالحسین نوائی، ج. ۲، ص. ۱۵۴ - ۱۶۱.

۸۳. مجتبی مینوی در معرفی این کتاب نوشته است: «در این کتاب نویسنده تصویری از نمونه‌های بارز طبقات مختلف مردم ایران در عهد فتح‌علی‌شاه در برابر نظر خواننده مجسم کرده و آن‌قدر طعن و ریشخند و زخم‌زبان و دشنام بر سر آنها بار کرده است که تا چند پشت بعد از این هم فرزندان ما از ننگ اعمال آن اجدادی که وضعشان در این کتاب آمده است خلاصی ندارند». ر.ک: مجتبی مینوی «حاجی بابا و موریه» در پانزده گفتار (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶)، ص. ۲۸۰ - ۳۱۲.

بنا شده و شباهت آن به ابنیه عالییه کمتر است. تنها بنایی که قابل ملاحظه و تعریف است مسجد شاه می باشد که ناتمام است و غیر از این مسجد، شش مسجد کوچک در تهران هست که قابل ذکر نیست. این شهر سه چهار مدرسه بزرگ بیشتر ندارد. افواهاً می گویند صد و پنجاه کاروانسرا و به همین شماره حمام در تهران هست. دو میدان بزرگ یکی در شهر<sup>۸۴</sup>، و یکی در ارگ تهران است.<sup>۸۵</sup> دو عمارت ییلاقی سلطنتی این شهر راست، یکی قصر قاجار، یکی نگارستان که تازه بنا می نمایند. هوای تهران به جهت نزدیکی آن به کوه البرز و دریای خزر که پشت کوه البرز است. مختلف می باشد و در تابستان نهایت ناسازگاری را دارد. زمین شهر پست و با رطوبت و شوره زار است. فصل گرما جز عجایز و عاجزین در شهر نمی مانند. آب تهران نیز تعریفی ندارد.<sup>۸۶</sup>

موریه در شرح شرفیابی سرهارفورد جونز در روز ۱۷ فوریه ۱۸۰۹ م. / محرم ۱۲۲۴

ه. ق. به حضور فتحعلی شاه و فهرست هدایا به شاه ایران چنین نوشته است:

قبل از حرکت از منزل جورابه های بلند از ماهوت سرخ برای ما با کفش ساگری پاشنه بلند مهیا کردند.<sup>۸۷</sup> وقت ظهر از منزل حرکت کرده به قصد عمارت سلطنتی به راه افتادیم. هدایایی که ایلچی حامل بود بر روی پارچه اطلس سفیدی که در مجموعه طلایی پهن کرده بودند چیده و تفصیل هدایا این است: صورت پادشاه انگلیس به طور نشان که دور نشان را به الماسهای بریلیان ترصیع کرده بودند، و یک الماس بود به وزن شصت و یک قیراط که بیست هزار تومان پول ایران آن را قیمت کرده بودند، یک انفیه دان عاج که بالای آن صورت عمارت و نذر که از عمارات سلطنتی انگلیس و در حوالی لندن است منبت شده بود.<sup>۸۸</sup> نیز جعبه ای از چوب که جنگ ترافلکار<sup>۸۹</sup> را در

۸۴. مقصود سبزه میدان در شمال محله بازار است.

۸۵. منظور میدان ارگ است.

۸۶. ر. ک: محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۱۳ - ۶۱۴.

۸۷. اعتماد السلطنه در این باره می نویسد: «غرض از جوراب بلند چاقچوری است که اهل سلام

می پوشند.» همان، ص. ۶۱۴.

۸۸. کاخ ویندسور از زمان ویلیام فاتح تاکنون مقر شاهان انگلیس است و به وسیله شاهان متعدد تجدید بنا شده و گسترش یافته است.

۸۹. ترافلگار (Trafalgar) فرنگی شده طرف الاغر دماغه اسپانیا در شمال غربی تنگه جبل طارق است. محمد معین، ج. ۵، ص. ۳۸۳. در آنجا لرد نلسون دریا سالار انگلیس در روز ۲۱ اکتبر سال ۱۸۰۵ م.

قاپاق آن منبت کرده بودند و تریاک‌دان مُزَوَّق بود. نامه پادشاه انگلیس را که در یک قاب تیماج آبی‌رنگ بود با هدایا در تخت روانی که حاضر کرده بودند گذاشتیم و به ترتیبی که ذکر می‌شود به راه افتادیم. فراشهای شاهی جلو یدکهای خود ایلچی، بعد دنبال آنها یک دسته سوار ایرانی با شمشیرهای از غلاف کشیده، بعد از آنها شیپورچی انگلیس که با ما بود. بعد چهار نفر سوار انگلیسی که همراه داشتیم، بعد از شیپورچی تخت روانی که در او نامه و هدایا بود، بعد از آن چند نفر سواره ایرانی با شمشیرهای برهنه و فراشهای سفارت که ایرانی بودند و لباسهای ماهوت سبز پراق‌دار پوشیده، بعد سفیر، پشت سر او اجزای سفارت، بعد از آنها یک دسته سواره ایرانی. به این ترتیب از کوچه‌های تنگ پرگل عبور کردیم، در دو طرف هر کوچه جمعی برای تماشای ما ایستاده بودند، به میدان بزرگی که ورای میدان ارگ است وارد شدیم. در دو طرف میدان یک شیر و یک خرس زنجیر کرده نگاهداشته بودند. از این میدان گذشته از تخته پل<sup>۹۰</sup> عبور نموده وارد میدان ارگ شدیم. قشون زیادی در چهار سمت صف کشیده منتظر ما بودند. توپ بسیاری هم در دو طرف میدان گذاشته بودند. در نزدیک در بزرگ عمارت سرباز صف بسته بودند. از میان صفوف که گذشتیم احترامات نظامی به عمل آوردند. سی قدم به عمارت مانده تخت روان را نگاهداشته، سفیر و ما همه از اسب پیاده شدیم و نزدیک تخت آمده به احترام هدایا و نامه را از تخت بیرون آوردیم. چون وارد عمارت شدیم از دالان تاریک ممتدی عبور کرده به حیاط کوچکی رسیدیم. در اینجا نوروزخان<sup>۹۱</sup> ایشیک آقاسی و محمدحسین خان مروی منتظر ما بودند. چون پادشاه ایران از دولت انگلیس احترام منظور نموده نمی‌خواست مدت ملاقات با سفیر به طول انجامد و از آن طرف دهه

---

→ توانست بر ناوگان متحد فرانسه و اسپانیا فایق آید. هرچند او در این جنگ به شدت مجروح شد و درگذشت؛ در آخرین دقایق حیات این کلمات را بر زبان آورد: «شکر خدا که وظیفه‌ام را انجام دادم.»  
 ۹۰. تا دوره ناصرالدین شاه قاجار به جای خیابان بوذرجمهری (۱۵ خرداد) که در قدیم تخته پل نامیده می‌شد و بعدها به واسطه قرار داشتن اسلحه‌خانه دولتی در کنار آن به خیابان جباخانه شهرت یافت، خندق ارگ سلطنتی قرار داشت. ارتباط ارگ با پلی‌چوبی (تخته پل) با شهر برقرار می‌شد و میدان مقابل آن یعنی سبزه‌میدان را هم به همان مناسبت میدان تخته پل می‌گفتند.

۹۱. نوروزخان پسر الله‌وردی‌خان از امرای بزرگ طایفه عزالدین لو شاخه‌ای از طایفه آشاقه‌باش بود که در عهد فتحعلی‌شاه سمت ریاست تشریفات و وزیر دربار را داشت.



عاشورا بود و آشکارا پذیرایی ما منافعی با قانون مذهبی، ما را در تالار بزرگ نپذیرفتند و در عمارت معروف به خلوتخانه پذیرایی کردند.

خلاصه بعد از نیم ساعت توقف در کشیک‌خانه به ایشیک آقاسی باشی خبر دادند که پادشاه ایران حاضر پذیرایی است. آن‌گاه وارد به دیوانخانه شدیم. بعد از ورود ایشیک آقاسی، سفیر و اجزا را به ترتیب که باید قرار داد. اول ایلچی که نامه در دست داشت، بعد من که حامل هدایا بودم، بعد سایر اجزا. به این ترتیب ما را جلوی تالاری بردند. خیلی دور از تالار، قطار ایستاده تعظیم کردیم و قدری پیشتر رفته باز ایستاده مجدداً تعظیم نمودیم، چند قدمی جلو رفته بار سیم تعظیم به جا آوردیم و ایشیک آقاسی باشی معرفی از ما نمود. ما و ایلچی که سرهار فورود جونز نام داشت کفشها را اینجا‌کنده وارد اطاق شدیم. میرزا شفیع صدراعظم نامه را از دست سفیر گرفته خدمت پادشاه گذاشت، بعد مجموعه هدایا را از من گرفته پهلوی نامه نهاد و ایلچی به زبان انگلیسی نطقی نمود، جعفرعلی خان مأمور انگلیس در شیراز که سمت مترجمی داشت آن را فارسی کرده، پادشاه ایران اذن جلوس به سفیر انگلیس داد و روی صندلی که برای او حاضر کرده بودند نشست و این اول مرتبه بود که سفیر دولت خارج در حضور پادشاه ایران جلوس نمود. ایلچی در وسط نشسته و من در دست راست او ایستاده و جعفرعلی خان در سمت چپ، بالا دست من میرزا شفیع صدراعظم، پهلوی میرزا شفیع، حاجی محمد حسین خان امین الدوله، پهلوی او میرزا رضاقلی، بعد ایشیک آقاسی باشی و سایر اتباع سفارت پشت سر ما ایستاده بودند. بعد از انقضای سلام به همان ترتیب که وارد شده بودیم مرخص و خارج گشتیم. در این روز پادشاه ایران روی تخت معروف به تخت طاووس جلوس کرده بود و چون ایام عاشورا بود به جهت تعزیه‌داری لباس پادشاه عبارت از یک کاتبی<sup>۹۲</sup> تیره‌رنگ مفتول دوزبطانه خز بود و تاجی مخروطی بر سر داشت و پذیرایی ما در تالار معروف به طنابی<sup>۹۳</sup> بود در ماه فوریه هزار و هشتصد و نه مسیحی.<sup>۹۴</sup>

۹۲. نوعی لباس آستین کوتاه بود.

۹۳. تالار طنابی یا طنپی را عمارت عشرت آیین نیز می‌خواندند.

۹۴. محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۱۴-۶۱۵.

## ● گاسپاردروویل در ایران

گاسپاردروویل از جهانگردان مشهور عهد فتحعلی شاه قاجار است که در سال ۱۸۱۲ م. / ۱۲۲۷ ه. ق. به قصد بررسی تغییرات نظامی و سازمانهای لشکری به کشور ما سفر کرده است. او به سبب مناسبات بسیار دوستانه با برخی از بزرگان متخصص به ویژه عسکرخان افشار ارومی آخرین سفیر ایران در فرانسه موفق شد حتی به قسمت اندرونی خانه آنها نیز راه یابد و از نزدیک با مظاهر زندگی مردم ایران آشنا گردد. هرچند دروویل در نوشته‌های خود اشاره خاصی به تهران نکرده است اما مواردی را که بررسی کرده و درباره آنها به بحث پرداخته است درخصوص شهر تهران نیز صدق می‌کند. او درباره لباس مردان و زنان در عهد فتحعلی شاه چنین می‌نویسد:

لباسهای مخصوصی دارند که با لباسهای اقوام دیگر مشرق‌زمین تفاوت دارد. ایرانیها به جای این که مانند دیگر ساکنین کشورهای آسیا از لباسهای گشاد و راحت استفاده نمایند، برعکس تمام وقتشان مصروف بر این است که لباسهایشان شکل بدن باشد و بازوها را به خوبی بنمایاند.

کلاه مخصوصی بر سر می‌گذارند که به هیچ‌وجه با آنچه شاردن توصیف کرده است، شباهت ندارد.<sup>۹۵</sup> مردان عموماً قبا‌های بلند دربرمی‌کنند که تا کمر تنگ است و از آنجا گشاد می‌شود و تا پاشنه پا پایین می‌آید و شباهت بسیاری به لباسهایی که زنهای فرانسوی در قرن شانزدهم برتن می‌کردند دارد. در زیر قبا نیم‌تنه بسیار بلندی از چیت هندی پنبه‌دوزی می‌پوشند. دولبه نیم‌تنه روی تهی‌گاه بر روی هم می‌افتد و به تدریج که بالا می‌آید باز می‌شود به طوری که سینه برهنه می‌ماند. برهنگی سینه به وسیله قبایی که بر روی آن می‌پوشند کاملاً پنهان می‌شود.

پیراهنهایشان از پارچه ابریشمی به رنگهای گوناگون و بسیار کوتاه و بدون یقه است. سمت راست پیراهن چاک دارد و لبه آن با یک رشته باریک نخ ابریشم تابیده به رنگهای تند، مغزی‌دوزی شده است. شلوار مردان ایرانی بسیار گشاد و از تافته گلی یا سرخ تیره است. شلوار به

۹۵. به هنگام اقامت شاردن در ایران حتی تا چندی پس از آن ایرانیان کلاه چهارگوشی از ماهوت سرخ‌رنگ که با جقه و پره‌های مرغ تزئین می‌شد برسر می‌گذاشتند؛ ولی بعدها به جای آن کلاه بلندی از پوست بره سیاه به نام قجری بر سر می‌نهادند.

وسیله لیفه‌ای که در آن یک بند ابریشمی‌کشی عبور داده شده است و در قسمت جلو گره می‌خورد بر روی کمر بند می‌شود و پیراهن بر روی آن می‌افتد. شلوار تا روی قوزک پا پایین می‌آید و گشادی آن در این قسمت باز هم از بالای ساق پا زیادتر است.

ایرانیها جوراب ساق بلند به پا نمی‌کنند ولی پاپوشهایی دارند که آنها را تقریباً به همان‌گونه که قالیهایشان را می‌بافند درست می‌کنند.<sup>۹۶</sup> ایرانیها روی کمرگاه یک کمر بند شال می‌بندند. غالباً از روی همین و دشنه‌ای که به پر شال می‌گذارند می‌توان مقام یا تمول اشخاص را حدس زد. جنس شال طبقه متوسط از پشم و غالباً از پارچه نخی است، در صورتی که نجبا و ثروتمندان شال کشمیر بر کمر می‌بندند.

هنگام زمستان ایرانیها خود را با پالتوی بلند گشاد می‌پوشانند. این پالتوها که از نوارهای کوچک از پوست گوسفند درست می‌شود پوستین نامیده می‌شود. زنهای ایرانی به طرز فوق‌العاده بدی لباس می‌پوشند. به نظر من هیچ چیز مضحک‌تر از شکل لباسهایشان نیست.

پیراهن زن‌ها مانند مردها بسیار کوتاه و بدون یقه است. تا حدود وسط سینه چاک دارد و روی گردن با یک دکمه طلا مزین به مروارید یا سنگهای قیمتی بسته می‌شود. جنس پیراهنها معمولاً از پارچه موسلین<sup>۹۷</sup> است که به طرزی بسیار ظریف قلابدوزی می‌شود و دور یقه را با دوسه ردیف مرواریدهای ریز حاشیه‌دوزی می‌کنند.

زن‌ها مانند مردها پیراهن را روی شلوار می‌کشند. آنها نیم‌تنه‌های بلندی به تن می‌کنند که آرخالق نامیده می‌شود. جنس آرخالقها معمولاً از اطللس پنبه‌دوزی شده است و آن را در زیر لباس می‌پوشند.

لباسهایی را که شاپکین می‌نامند شاید بدشکل‌ترین و مضحک‌ترین لباسی باشد که برای زن‌ها اختراع شده است. این لباس از انواع لباس رو است که یقه ندارد و در جلو باز است به طوری که سینه را کاملاً نمودار می‌سازد و فقط به وسیله سه دکمه بسته می‌شود. این دگمه‌ها در محاذات کمرگاه دوخته می‌شود و لباس که جیبهای بسیار بزرگ دارد کمر را خیلی بیش از واقع بزرگ جلوه می‌دهد.

۹۶. منظور جوراب پشمی است.

۹۷. نوعی پارچه ابریشمی ظریف گلدوزی شده.

شاپکین از چپ به راست روی هم می‌افتد و به دگمه‌هایی که راست دوخته شده متصل می‌گردد. قد این لباسها در نتیجهٔ مرور زمان تغییر بسیار یافته است و به مقتضای زمان کوتاه و کوتاهتر شده، به طوری که سرانجام به نوعی نیم‌تنه مبدل گردیده که به زحمت زانو را می‌پوشاند.

جنس این لباسهای فاخر از زربفتهای بسیار گرانبها است که با قلابدوزیهای فوق‌العاده زیبا و مروارید و الماس که گاهی اوقات به آن می‌دوزند جلوهٔ خاصی پیدا می‌کند.

دوخت شلوار زن‌ها مانند شلوار مردها است. با این تفاوت که جنس شلوار زن‌ها از زری یا پارچه‌های ابریشمی است که با نخ نقره یا طلا و غالباً حاشیه‌دوزی شده است. از ویژگیهای این شلوار آن است که آن را به طرز بسیار مضحکی پنبه‌دوزی می‌کنند، به طوری که ساقهای پا مانند دو ستون بدشکل به نظر می‌آید. با این حال مد روز است و هر قدر که پف شلوار بیشتر باشد حکایت از تشخیص صاحب آن می‌نماید.

زنان ایرانی هنگام خروج از منزل خود را با طاقهٔ بسیار بزرگی از پارچه می‌پوشانند که تا روی زمین پایین می‌آید و آن را چادر می‌نامند. این روپوش از پارچهٔ نخی سفید دوخته شده، دامن آن گرد است. زن‌ها چادر را به وسیلهٔ نوارهایی که از داخل دوخته شده، به سر و گردن بند می‌کنند و صورت خود را با نقابی که رو بند نامیده می‌شود می‌پوشانند. رو بند عبارت از پارچه‌ای است نخی به شکل مربع مستطیل که به وسیلهٔ دو قرن قفلی طلایی که در گوشه‌های بالای آن دوخته شده است به سر می‌چسبد. رو بند را در دو طرف دستار به محاذات پیشانی قرار می‌دهند. در میان این رو بند و جلو چشمان یک شکاف افقی دراز باز کرده‌اند که درون آن را مشبک یا توری‌دوزی می‌کنند. از میان همین شکاف است که زن‌ها می‌توانند بیرون را ببینند. زن‌ها تحت هیچ عنوانی حق ندارند در خارج از منزل خواه برای نگاه کردن باشد یا هر انگیزهٔ دیگر رو بنده را از سر بردارند. از این دستور خیلی به ندرت سرپیچی می‌شود. زن‌ها هنگام خروج از خانه همیشه پوتینهای گشاد پارچه‌ای (چاقچور)<sup>۹۸</sup> به پا می‌کنند. شلوار را داخل پوتینها می‌کنند و در زیر زانو آن را با بند جوراب نگاه می‌دارند. به این ترتیب از تمام لباسهای فاخرشان تنها

۹۸. شلوار گشاد و بلند و کف‌دار زنانه که آن را به پا می‌کردند و بند آن را زیر شکم می‌بستند.

کفشهایشان پیدا است. از این رو معمولاً از لطافت پارچه چادر و روبند و ارزش کفشها می توان موقعیت اجتماعی زنها را در خارج از منزل حدس زد. زنان مردم عادی که کمتر مقید هستند به ندرت از این نوع نقابها را به کار می برند. آنها چادرهای تنگی از پارچه نخی راه راه آبی و سفید بر سر می اندازند و قسمت چپ چادر را به طرز خاصی روی کمرشان بالا می زنند و با دست راست قسمتی از آن را جلوی صورتشان می گیرند به طوری که فقط جلو چشمهایشان کمی باز می ماند ولی هنگام برخورد با یک بیگانه خود را به نوعی می پوشانند که حتی تشخیص درشتی یا ریزی چشمان و یا رنگ آن غیرممکن می شود.<sup>۹۹</sup>

چگونگی آرایش موی سر و ریش مردان در عهد فتحعلی شاه مورد دیگری است که دروویل به توصیف آن پرداخته و نوشته است:

مردان ایرانی تا سن و سال معینی یک قسمت از موهایشان را حفظ می کنند، بدین معنی که موی سر را به پهنای پیشانی تا پشت گردن می تراشند و بدین ترتیب فقط در دو طرف شقیقه شان مو باقی می ماند. در جلو و پشت گوشهای جوانان زلف حلقه حلقه آویزان است که تا روی شانه فرو می ریزد. آنها تا ۴۵ یا ۵۰ سالگی آن را به همین صورت حفظ می کنند. در آن موقع ریششان تنها زینت صورتشان می شود و دقت زیادی به کار می برند که آن را لااقل هر هشت روز یکبار سیاه بکنند،<sup>۱۰۰</sup> زیرا در ایران علاقه به داشتن مو و ریش سیاه به قدری زیاد است که هرگز مو و ریش خاکستری دیده نمی شود، چه رسد به مو و ریش سفید.<sup>۱۰۱</sup>

دروویل درباره ضیافتها و آداب غذاخوردن ایرانیها در اوایل قرن سیزدهم هجری می نویسد:

ایرانیها بسیار میهماندوست هستند و خودنمایی را خیلی دوست می دارند به طوری که غالب اوقات از دوستانشان به طرز بسیار باشکوهی پذیرایی می کنند.

۹۹. گاسپاردروویل، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتمادمقدم (تهران: شبانیز، ۱۳۶۴)، ص. ۴۹ - ۵۱؛

۵۷ - ۵۹.

۱۰۰. این کار را خضاب مو می گفتند که با استفاده از رنگ و حنا انجام می شد.

۱۰۱. گاسپاردروویل، ص. ۵۰ - ۵۱.

میهماندار موقعی کاملاً ارضا می‌شود که اطاق ناهارخوری پر از میهمان باشد. به علاوه ضیافت منحصرأ غذا دادن نیست بلکه باید وسایل سرگرمی مدعوین را در تمام مدت روز نیز فراهم نمود.

اطاق ناهارخوری مانند دیوان‌خانه به شکل مربع مستطیل است که دورادور آن همه روی زمین می‌نشینند. زمین پوشیده از نم‌به‌عرض سه پا است و مجموعاً شکل نعل اسب را دارد. در انتهای یکی از اضلاع صاحبخانه می‌نشیند و از آنجا تمام مدعوین را نظار دارد. موقع ناهار دور اطاق جلو میهمانان سفره‌های قلمکار بزرگی پهن می‌کنند. سپس پنج یا شش پیشخدمت آفتابه و لگنهایی قلم‌دنی شده از جنس مس سفید می‌آورند و آب روی دست راست میهمانان می‌ریزند که با دستمال خود آن را خشک می‌کنند. بعد از آن پیشخدمتها ابتدا جلو صاحبخانه و سپس جلو هر دو نفر از میهمانان سینه‌های بسیار بزرگ محتوی شیرینی و بیسکویت و شیرینی خامه‌دار و نقل و بادام و میوه می‌گذارند. میهمانان بیشتر از روی نزاکت و نه از روی میل قدری از آن برمی‌دارند. این تنقلات بیشتر جنبهٔ تجمّل و خودنمایی دارد. با یک اشاره صاحبخانه پیشخدمتها با عجله سینه‌ها را از جلو میهمانان برمی‌دارند و چون به قدر اربابان مبادی آداب نیستند در یک چشم به هم زدن محتویات آن را خالی می‌کنند. بلافاصله آوردن غذا به ترتیب زیر شروع می‌شود:

پیشخدمتها نخست نانهای بزرگ به پهنای یک پا و طول دو پا که چورک نامیده می‌شود می‌آورند. نان منحصراً کار بشقاب را می‌کند و دانه‌های برنجی که موقع برداشتن و به دهان گذاردن از دور دست می‌ریزد روی آن جمع می‌شود. سپس برای هر دو نفر یک سینی که این بار به جای تنقلات محتوی پلو است و قدحی شربت می‌آورند و جلو میهمانها می‌گذارند. وقتی که سفره چیده شد، میزبان با گفتن بسم‌الله (به نام خدا) شروع صرف غذا را اعلام می‌دارد، ولی پیشخدمتها با آوردن غذاهای دیگر که آخرین آنها کباب است به پذیرایی ادامه می‌دهند.

برای تحریک اشتها و به طور جداگانه انگور، خیار، تربچه، بادام و حتی نمک بر سر سفره می‌گذارند. برای استفاده از نمک نوک انگشت شست را کمی با آب دهان تر می‌کنند و به نمکدان می‌زنند. به هنگام صرف غذا صاحبخانه معمولاً میهمانان را با موسیقی و بعضی اوقات با رقص سرگرم

می‌کند. در غیراینصورت در تمام مدت سکوت محض حکمفرما است. ایرانیها با دست راست غذا می‌خورند و با به کار بردن قاشق، کارد و چنگال آشنایی ندارند.<sup>۱۰۲</sup> آنها با کمال مهارت با همین یک دست گوشت را قطعه قطعه می‌کنند. البته گوشت همیشه آن قدر پخته است که با کمترین فشار انگشتها از هم جدا می‌شود.<sup>۱۰۳</sup> دست چپ را که در موارد دیگری بدون واسطه به کار می‌برند هرگز سر سفره نشان نمی‌دهند و چون برداشتن هر یک از مواد خوراکی با دست چپ بی ادبی تابخشودنی محسوب می‌شود از این‌رو دست چپ را در تمام مدت غذا خوردن لای چین قبا در زیر بازوی راست پنهان می‌کنند.

همچنین در ایران با به کار بردن گیللاس آبخوری آشنا نیستند. نوشیدنیها را در قدح می‌ریزند و کنار آن قاشق بزرگی از چوب که خیلی با ظرافت و بسیار هنرمندانه ساخته شده می‌گذارند. هر قدحی یک قاشق دارد که برای برداشتن شربت و نوشیدن آن به کار می‌رود.

ظرفیت قاشقها متفاوت است اما قاشقهایی که معمولاً به کار می‌رود یک گیللاس آبخوری ظرفیت دارد ولی قاشقهایی هم که دو برابر آن جا می‌گیرد وجود دارد.

ناهار به ندرت یک ساعت طول می‌کشد. موقعی که غذا خوردن پایان یافت سینیها را به همان ترتیب که آورده بودند برمی‌دارند و بعد سفره را با کمال دقت و مهارت جمع می‌کنند که چیزی از آن روی فرش نیفتد. سرانجام پیشخدمتها با آفتابه و لگن که این بار از آب ولرم پر شده است وارد می‌شوند. میهمانها هر یک دست راست خود را بدون آن که دست چپ را جلو بیاورند شست و شو می‌دهند، آب در دهان مزه‌مزه می‌کنند و همچنین ریش خود را می‌شویند و با دستمالی که غالباً خیلی کثیف است آن را

۱۰۲. ظاهراً دروویل اطلاع نداشته است که ایرانیان از عهد باستان با طرز استفاده از قاشق و چنگال آشنایی داشته‌اند. مجموعه قاشق و چنگالهای دوران ساسانی در موزه ملی ایران شاهد گویای این مدعا است.

۱۰۳. چنانچه میزبان بخواهد احترام خاصی نسبت به یکی از میهمانان معمول بدارد قطعه‌ای از گوشت مرغ یا گوسفند را جدا کرده آن را میان برنج می‌گذارد و به صورت کوفته‌ای تقدیم می‌کند. البته این نوع تعارف برای یک اروپایی چندان اشتهاآور نیست ولی برگرداندن دستی که با این همه لطف و مرحمت دراز می‌شود ناشایست و کاملاً خلاف ادب است.

خشک می‌کنند. بعد از آن قهوه و قلیان تعارف می‌کنند. ۱۰۴

غذاها و آشامیدنیهای کشور ما از مواردی بوده که نظر گاسپاردروویل را به خود جلب کرده است. او در این باره چنین نوشته است:

دست پخت ایرانیان را نباید دست‌کم گرفت و به نظر من آشپزی آنها بر آشپزی ایتالیایی‌ها و اسپانیولی‌ها برتری دارد.

ایرانی‌ها مانند برخی ملل اروپایی یک غذای ملی دارند که گاهی به صورت غذای اصلی است و بعضی اوقات هم تنها غذای آنهاست. غذای ملی ایران پلو است که با دقت و مهارت از برنج و روغن فراهم می‌نمایند. خوب درآوردن پلو به قدری مشکل است که خود ایرانی‌ها اعتراف می‌کنند که از هر صد نفر آشپز به زحمت دو نفر پیدا می‌شود که بتوانند به طور کامل در این امر توفیق یابند. پلو انواع و اقسام مختلفی دارد: پلو با کشمش، انگور فرنگی، ۱۰۵ دانه انار، پسته، بادام، زعفران، سبزی، خلر، به، دارچین، وانیل و غیره. در خانه بزرگان عادی است که پنج یا شش نوع پلو را در یک وعده غذا بر سر سفره مشاهده نمود. ایرانی‌ها به ندرت سوپ می‌خورند، ولی نوعی آبگوشت با گوشت گوسفند و مرغ درست می‌کنند که نامش شوربا است و به راستی می‌توانم بگویم که خیلی به ندرت خوشمزه‌تر از آن را در اروپا خورده‌ام. غذاهای معمولی دیگرشان عبارت است از خوراک بره، گوسفند، پرنده که با برگه میوه خشک می‌پزند، کوکو، شیرینی و کباب. کباب عبارت از قطعات کوچک گوشت است که خام‌خام ادویه می‌زنند و به وسیله سیخ بریان می‌کنند. بعضی از انواع کبابها بسیار لذیذند مخصوصاً گوشت شکار از قبیل آهو، گوزن، کل و بز کوهی و غیره.

ایرانی‌ها از گوشت گاو خوششان نمی‌آید و هرگز آن را نمی‌خورند. گوشت گوساله مصرف بسیار کمی دارد و چون مسیحی‌ها فقط از این دو نوع گوشت مصرف می‌کنند تهیه آن برایشان مشکل است. کبک و قرقاول در ایران خیلی فراوان است و غالباً سفره بزرگان را رنگین می‌سازد. از گوشت خرگوش تنفر دارند و آن را مکروه می‌دانند. ماهی خیلی کمیاب است. با این که در کمتر کشوری در دنیا سبزی به خوبی ایران به دست می‌آید ایرانی‌ها به انتها درجه

۱۰۴. گاسپاردروویل، ص. ۸۷ - ۹۱.

۱۰۵. انگورک یا انگور کوچک



نسبت به آن بی اعتنا هستند.<sup>۱۰۶</sup>

صبحانه‌شان خیلی ساده و عبارت از سرشیر کلفت خیلی شیرینی است که قیماق نامیده می‌شود و بعضی اوقات هم نیمرو می‌خورند. از خوردن گوشت امساک می‌کنند اما همیشه در سفره‌شان ماست وجود دارد که در تمام کشورهای آسیا بسیار مصرف می‌شود. به منظور شیرین کردن ماست آن را با عسل مخلوط می‌کنند که به عقیده من طعم آن را بهتر نمی‌کند.

ایرانی‌ها معمولاً خیلی میوه می‌خورند. میوه در این کشور بسیار خوشمزه است و درختان چنان پر بارند که شاخه‌ها در زیر سنگینی آن می‌شکنند. انواع طالبی<sup>۱۰۷</sup> را دوست می‌دارند، مخصوصاً هندوانه را بدون آن که ناراحت شوند به مقدار زیادی از آن می‌خورند. شگفت‌آور این که این میوه‌ها، که طبیعت تب‌انگیز دارند به آنها صدمه‌ای نمی‌زند. باید اضافه کنم که پزشکان هم در بعضی از انواع تبها آن را به صورت مسکن تجویز می‌کنند و من شاهد نتایج بسیار خوب آن بوده‌ام. انگور انواع مختلفی دارد، یکی از خواص انگورهای ایرانی زودرسی آنها است.

ایرانی‌ها خیار را خیلی دوست دارند و همان‌گونه که اروپایی‌ها سیب یا گلابی می‌خورند، آنها هم خیار را به همان شکل و بدون ادویه می‌خورند. ایرانی‌ها هنگام صرف غذا جز شربت چیزی نمی‌نوشند. شربت نوعی افشیره است که با میوه و عصارة بعضی گیاهان و ادویه معطر می‌شود و آن را از توت‌فرنگی، تمشک، آناناس، لیمو، دارچین، گل سرخ، یاسمن و غیره فراهم می‌کنند. مردمان عادی که توان مصرف این مشروبات را ندارند به جای آن، آب قند یا عسل را که با سرکه درهم می‌آمیزند مصرف می‌کنند این شربت سرکه شیره سی یا سرکه شیرازی است.<sup>۱۰۸</sup> گمان نمی‌کنم در جهان کشوری

۱۰۶. میرزا ابوالحسن خان ایلچی در نخستین مأموریت سفارتش به انگلستان از طرف یکی از رجال بزرگ این کشور به شام دعوت شد. میزبان از نظر میهمان‌نوازی با این که تهیه مارچوبه در زمستان مشکل بود به زحمت زیاد، مقداری مارچوبه تهیه کرد و بر سر سفره گذاشت. اما ایلچی از این امر برآشفته و گفت: مگر من اسب هستم که برایم علف تهیه کرده‌اید.

۱۰۷. خربزه

۱۰۸. ظاهراً نویسنده از قرابت لفظی دو کلمه سرکه شیره‌سی و سرکه شیرازی دچار اشتباه شده و سرکه شیره را سرکه شیرازی پنداشته است. این توضیح را نیز لازم می‌داند که سرکه شیره را با مخلوطی از سرکه و شیره تهیه می‌کردند. شربتی که از مخلوط آب قند و سرکه تهیه می‌گردد سرکه انگبین یا سنکنجبین نامیده می‌شود.

بتوان یافت که در آنجا به مانند ایران مشروبات را با یخ بنوشند. آب را به شیوه دیگری نیز خنک می‌کنند، به این ترتیب که دو سوم کوزه سفالینی را از آب پر می‌کنند و پارچه سفید نم‌داری را چندبار به دور آن می‌پیچند. سپس آن را در برابر جریان هوا می‌گذارند. در مدت کوتاهی آب درون کوزه از هوای مجاور خنک‌تر می‌شود.<sup>۱۰۹</sup>

پیشکش "راد" به تهرستان  
www.tabarestan.info

### ● تهران از نظر کرپورتر

سر رابرت کرپورتر در سفرنامه خود شرحی نسبتاً مفصل از تهران به دست داده و ضمن ذکر دلایل انتخاب آن به پایتخت کشور، سیمای شهر را در سالهای ۱۸۱۷-۱۸۲۰ م. / ۱۲۳۳-۱۲۳۶ ه.ق. چنین توصیف کرده است:

نیم قرن پیش تهران، پایتخت فعلی تمام ایران، به سختی شهری دارای اهمیت کافی شناخته می‌شد، که پایتخت دولتی گردد. تهران در مرکز نواحی شمال شرقی عراق عجم قرار دارد، که یک بخش وسیع شاهنشاهی می‌باشد، و شامل بزرگترین بخش ماد، و سهم کمتری از پارت است، یا زمینهایی که شاهزادگان پارت مسخر و به قلمرو خود الحاق نموده بودند...

برطبق مطالعاتی که به وسیله چند تن افسر انگلیسی که اخیراً مقیم تهران بوده‌اند، به عمل آمده، تهران در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۳۷ دقیقه قرار گرفته و آقای مکدونالد<sup>۱۱۰</sup> طول جغرافیایی آن را ۵۰ درجه و ۵۲ دقیقه شرقی اظهار می‌کند. تهران در سرزمینی پست واقع است، به نزدیکی دامنه کوههای البرز که در این قسمت شهرت قدیمی تر و جالب‌تر دارد. تهران که در وسط یک چنین نواحی معروفی قرار گرفته بود، مدت‌های طولانی به صورت نقطه‌ای مبهم و تاریک مانده بود، تا آن که ورق برگشت و در اندک وقت تحت توجهات آقامحمدخان عم شاه کنونی، و نخستین پادشاه ایران که تهران را به اقامتگاهی سلطنتی برگزید، وارد مرحله‌ای تازه گردید. نزدیک بودن آن به منطقه استرآباد زادگاه و اقامتگاه آبا و اجداد پادشاه مزبور، که باغ شرق خوانده می‌شد، و قرارگاه کاملی برای قبیله قاجار است، یکی از عللی

بود که این دهکده ناچیز را مورد امتیاز قرار داد. همچنین در یک موقعیت مرکزی قرار دارد، و میان ایالات شمال غربی که سرحد آن گرجستان است، و ایالات شرقی که حمله گاه ترکمنها، و متحدان ناراحت افغانی آنهاست واقع است. به حقیقت جهت انتخاب جایگاهی مناسب بازیابی عمومی، شاه ایران نتوانست محلی بهتر از تهران انتخاب کند، هرچند هر کدام از پایتختهای سابق ایران خوش تر و مطبوع تر بود. چشمه های متعددی که از مرتفعات مجاور جاری می شود، در آغاز شروع گرما زمین پست اطراف شهر را اشباع کرده در منافذ آن فرو می رود، و بخار و رطوبت به بالا می فرستد که هوا را در آن فصل ناسالم می کند. نامطبوع بودن این محل به تمامی مربوط به این ناسالمی هواست. رطوبت زیاد خاک تولید سبزه می کند، و باغها را از سایه فراوان خود می پوشاند. سپس بلافاصله در عقب شهر رشته های مرتفع البرز به سوی مشرق گسترده می شود...

تهران با خندقی عمیق که برجها و دیوار گلی که با مساحتی برابر با ۸۰۰۰ یارد را دربردارد با چهار دروازه احاطه شده است، دروازه جنوب به اصفهان می رود، دروازه شمال غرب به تبریز می رود، دو دروازه دیگر به سوی تپه های آن جهات بازمی شود. اینها از حیث ساختمان بسیار ساده هستند، و به استثنای چند آجر کاشی آبی و سبز که برای تزئین به کار رفته دیگر چیزی ندارند. در حدود دویست یارد در جلوی هر دروازه یک برج بزرگ خیلی مدور واقع است که به وسیله خندقی محافظت می شود که خاک آن نه تنها کمک به بالا آوردن برج نموده بلکه خاکریزی در کنار خار جیش تشکیل داده است. این استحکامات ممکن است برای دو مصرف متضاد مورد استفاده قرار گیرد. اول برای زیر نظر داشتن پیشرفت دشمن، سپس به عنوان خط سنگر بندی در مقابل شهر. راه خروج از دروازه ها کاملاً تحت مراقبت این بناهاست...

به طور کلی گمان می رود قسمت اعظم این شهر جدید از خرابه های ری بنا شده، که به فاصله پنج میلی قرار دارد. مصالح عمده در ساختمان هر دو مکان بدون شک آجرهایی است که در مقابل آفتاب خشک می شود...<sup>۱۱۱</sup> اقامتگاه شاه که در ارگ واقع است، محله ای است ممتاز؛ مساحتش بالغ بر ۱۲۰۰ یارد است، و در میان استحکامات خود محاط است، که به روی دیوار شمالی شهر بسته می شود. خیابانهای تهران مثل کلیه خیابانهای دیگر

که در این مملکت دیده‌ام خیلی تنگ و پراز گل یا خاک است، برحسب این که فصل بارانی باشد یا فصل خشکی. وقتی یک خان یا بزرگی دیگر بیرون می‌رود به ندرت رضایت می‌دهد که کسی او را پیاده ببیند، بلکه مایل است بر اسبی سوار باشد و با یک کوکبه سی یا چهل نفری که پیاده به دنبال او هستند و نوکری که پیشاپیش اوست و پارچه‌ای ظریف و گلدوزی شده در دست دارد بیرون آید... شترها و قاطرها و الاغها و چه بسا از اوقات یک یا دو فیل سلطنتی مدام از اینجا به آنجا می‌روند، و در برخی از اوقات خیابانها را مسدود می‌کنند.<sup>۱۱۲</sup>

### ● تهران از دیدگاه فریزر

جیمز بیلی فریزر جهانگرد و بازرگان دانشمند انگلیسی که در سالهای ۳۴-۱۸۳۳ م./ ۴۹-۱۲۴۸ ه.ق. در دومین سفر خود<sup>۱۱۳</sup> با مأموریت دیپلماتیک به ایران آمد. شرح مسافرت خود را در سفرنامه‌ای زیرعنوان سفری در زمستان از قسطنطنیه تا تهران برجای گذاشته است.<sup>۱۱۴</sup> با او همراه می‌شویم و از شهر تهران در آخرین سالهای سلطنت فتحعلی‌شاه دیدن می‌کنیم:

تهران موضعی است دارای بارو یعنی با دیواری از خشت خام محصور و محیط آن چهار میل [شش کیلومتر و نیم] و دارای دو برج و خندقی مهیب و سهمگین است اما دارای هیچ جنبه جاذب و مشخصی نیست. مانند تمام شهرهای ایران بازارهای تهران تنها خیابانهایی است که تهران می‌تواند به آنها بنازد. دیگر راههای ارتباطی آن کوچه‌های کج و معوج و پریچ و خم است و چندان تنگ و باریک که حتی رویارویی با خری باردار خطرناک است. گاهی این کوچه‌ها در وسط دارای جوی‌هایی است که لبه‌های بلند غیرمنظم دارد. در دیگر جاها به علت وجود مجرای آبی که زیرسطح زمین قرار دارد کوچه‌ها

۱۱۲. رابرت کرپورتر، مسافرت در گرجستان، ایران، ارمنستان و بابل باستان، (لندن: ۱۸۲۱)، نقل در حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، ص. ۱۹۴ - ۱۹۶.

۱۱۳. لازم به ذکر است که فریزر در سال ۱۸۲۱ م./ ۱۲۳۷ ه.ق. نیز به ایران سفر کرده و کتابی به نام داستان سفر خراسان در سالهای ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ در لندن منتشر کرده است.

۱۱۴. بخش مربوط به ایران در این سفرنامه به نام سفرنامه فریزر، چاپ و منتشر شده است.

دارای سوراخ سنبه‌های فراوانی است متضمن آفاتی که حاصل آنها دست و پای شکسته عده زیادی از اسبان و قاطران است. این کوچه‌ها در تمام مواقع مایه اذیت و آزار و نفرت و کراهت است و یکی از عمده‌ترین آنها عده گدایان کثیفی است که درست هنگام یورغه رفتن زیرپای اسبهای تو دراز می‌کشند.

بازارها وسیع است و حتی الامکان آکنده از کالا و انسان. با این همه جلوه‌ای ندارد. هیچ مناره یا برجی در آنها دیده نمی‌شود تا از دور جلب نظر کند و از بین دو گنبدی که دارد، آن که متعلق به مسجد شاه است از نزدیک مورد توجه مسافر واقع می‌شود زیرا برفراز آن کلاهکی زراندود به چشم می‌خورد. در واقع تهران مانند سلسله سلطنتی و حکومت ایران دارای نشانه‌هایی است حاکی از انحطاط و زوال و خبر از جدایی کامل ملت از دولت می‌دهد مگر این که با کمکی سریع از این کار ممانعت شود. هیچ تابش و درخشندگی و فر و شکوه و هیاهو و جنبش جوانی در آن مشهود نیست. مانند پادشاهش دارد پیر می‌شود و به این قبیل چیزها بی‌اعتناست، و مانند حکومتش تهران دارد تجزیه می‌شود. ویرانه‌هایی که دست زمان یا زمین لرزه به بار آورده است همچنان بازسازی نشده است و زمزمه کسب و کار یا هیجان اقدام به کارهای مهم کمتر شنیده یا دیده می‌شود. حتی هنگامی که شاه در کاخ است. در میدان بزرگ کاخ [ارگ] کمتر نشانی از حرکت دیده می‌شود، در همان میدانی که غلامان جسور آقامحمدخان می‌درخشیدند و سپاهیان پیروزش در آنجا گرد می‌آمدند. اکنون در آنجا تفنگچی‌های پراکنده و پاره‌پوره را می‌بینی که در اطراف پرسه می‌زنند یا چند اسب را نگاه می‌کنی که متعلق به وزیران و مأموران ملازم و مواظب خدمت‌اند و سرشان را در آفتاب و تحت نفوذ خواب‌آور کاخ به زمین انداخته‌اند و مهتران تن‌پرور بر زین نشسته‌اند. یک حالت خرابی و شکستگی حتی بر اقامتگاه شاهانه سایه افکنده است و تا آنجا که من دیده‌ام مشکل بتوان سربایی را در کاخ سراغ کرد که آن را کاملاً تعمیر کرده باشند.<sup>۱۱۵</sup>

فریزر در مدت اقامت در تهران به خانه بزرگان و رجال شهر نیز دعوت شد. تصویری

۱۱۵. ر.ک: جیمزبیلی فریزر، سفرنامه فریزر، معروف به سفر زمستانی، ترجمه و حواشی از منوچهر امیری (تهران: توس، ۱۳۶۴)، ص. ۲۱۸ - ۲۱۹.

که او از این خانه‌ها به دست می‌دهد از نظر آگاهی از سبک ساختمان و نحوه زندگانی در آن روزگار حایز اهمیت است. به همراه او نخست از یک خانه ساده دیدن می‌کنیم:

امروز پسر دوست قدیم خود ملک الشعراء<sup>۱۱۶</sup> را ملاقات کردم... چه بگویم از سوراخ سنبه‌ها و تپه ماهورهای زیادهایی که بایستی از میان آنها می‌گذشتیم و عاقبت بعد از بالا رفتن و پایین آمدن‌ها به بالاخانه کوچک منزل که اطاق پذیرایی خصوصی با خلوت شاعر بود رسیدیم، پس از این که با زحمت تقریباً از روی بام حمام مجاور گذشته بودیم. خود اطاق ایرونی<sup>۱۱۷</sup> واقعی بود یعنی کوچک به مساحت دوازده پای مربع.<sup>۱۱۸</sup> دیوارهای آن پر از طاقچه‌هایی بود که در آنها کتابها و شیشه‌های گلاب و لوازم قلیان و طپانچه‌ها و قمه‌ها و جعبه‌های کوچک فولادی روسی و لوازم رخت و لباس چپانده بودند و شمشیری و تفنگی در گوشه‌ای و بالشی و جبه‌ای روی آن و در گوشه دیگر پرده‌هایی از چیت گلدار هندی با طرحهایی از درختان بزرگ و حاشیه زیبایی دور آنها. روی هر راهرو یکی از این پرده‌ها را آویخته بودند و یکی از اینها که به بام قسمت دیگری از ساختمان باز می‌شد به ظاهر انبار رخت‌خواب بود. ضلع مقابل اطاق به سه پنجره بزرگ تقسیم می‌شد که به باغی نگاه می‌کردند. برادر و پسر دوست قدیمی من از ما به لطف و مهربانی استقبال کردند. دومی نه همانند پدر خود شاعر بود بلکه درکنده کاری روی چوب و عاج مهارت دارد و چند نمونه خوب از کارهایش را به ما نشان داد.<sup>۱۱۹</sup>

خانه دیگری که از آن دیدن می‌کنیم به میرزا ابوالحسن خان ایلچی تعلق دارد و کاملترین نمونه یک خانه اعیانی ایرانی است:

راه ورود به عمارت از مدخلی آبرومند می‌گذرد که به بازارچه‌ای متعلق به خان باز می‌شود و بلافاصله وارد حیاطی نسبتاً بزرگ می‌شوند که برطبق معمول محصور به ساختمانهایی است و در انتهای حیاط، دیوانخانه یا تالار

۱۱۶. فتحعلی‌خان کاشانی ملک الشعراء متخلص به صبا متوفی به سال ۱۲۳۸ ه. ق.؛ خداوندنامه، شاهنشاهنامه، عبرت‌نامه، گلشن صبا و دیوان قصاید از آثار اوست.

۱۱۷. به طوری که مترجم توضیح داده است این کلمه عیناً در متن اصلی به کار برده شده است.

۱۱۸. ۳/۶۵ مترمربع

۱۱۹. ر.ک: جیمز بیلی فریزر، ص. ۱۵۳ - ۱۵۴.

پذیرایی بزرگی وجود دارد. تعداد این حیاطها<sup>۱۲۰</sup> به قدری است که نمی‌توانم به خاطر بیاورم و راه ورود از یکی به دیگری از راهروها و دالانهای تنگ می‌گذرد اما یکی از آنها دارای تالاری است که راستی باید گفت عالی است. طول آن از سی‌الی سی و پنج پا<sup>۱۲۱</sup> و عرض آن هیجده پا<sup>۱۲۲</sup> است که با گچ‌بری و نقاشی و تذهیب و تمام تزیینات معمول در ایران آراسته شده است، منتها با شیوه‌ای بهتر از حد عادی. نیز دارای تصویرهایی است که نقاشان بومی بر دیوارها نگارگری کرده‌اند. نقشهایی تقریباً مخوف از صاحب جمالان ایرانی و فرنگی به صورت اشکال مختلف و چند باسمه هرزه که دارای قابهای پرزرق و برق است. اینها چندان چیزی به زیبایی و ظرافت مکان نمی‌افزاید اما هر کس اگر پنجره‌ها را ببیند زبان به تحسین زیبایی آنها می‌گشاید. آنها دارای شیشه‌های رنگی است که به قطعات کوچک بریده و آنها را به زیباترین اشکالی که درست مانند لوله شکل نما (کالیدوسکوپ) به نظر می‌رسد پهلوی هم چیده و مرتب کرده‌اند. قالیهای هراتی واقعی که تقریباً به ضخامت یک اینچ<sup>۱۲۳</sup> و با این همه صاف و نرم و محکم به رنگهای بسیار زنده و بی‌اندازه مطبوع و دلپذیرد.

اطاقی که این بار ما را به آنجا هدایت کردند بسیار کوچکتر بود و با این همه به نوبه خود زیباتر بود. بیش از چهارده پای مربع یا شاید بیش از شانزده در چهارده پا<sup>۱۲۴</sup> نبود. دیوارها با گلهای طلایی آمیخته با رنگهای سرخ و آبی بر زمینه سفید تزیین شده بود. مانند نسخه خطی کهنه‌ای که به بهترین طرزی تذهیب شده باشد و زاویه‌ها و طاقچه‌ها پر از آیینه‌کاریها مطابق ذوق عادی ایرانیها. بدترین قسمت اطاق نقاشیهای آن بود. کوششهای شرم‌آوری به خرج داده‌اند تا زیارویان برهنه یا نیم برهنه را نشان دهند، با گونه‌های سرخ

۱۲۰. به شرح آمار دارالخلافه تهران در سال ۱۲۶۹ ه.ق. تعداد خانه‌های میرزا ابوالحسن خان ایلچی که در گذر در خوانگاه محله سنگلج قرار داشته هفت باب بوده است. بازارچه موصوف متعلق به ابوالحسن خان نیز از ۳۰ باب دکان تشکیل شده بود. رک: سیروس سعدوندیان، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، آمار دارالخلافه تهران (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۸)، ص. ۲۲۵، ۲۵۱.

۱۲۱. تقریباً نه الی ده متروнім

۱۲۲. تقریباً پنج متروнім

۱۲۳. ۲/۴۵ سانتیمتر

۱۲۴.  $۴/۸۷ \times ۴/۲۶$  متر



منظره درونی یکی از خانه‌های قدیم تهران سده ۱۳ ه. ق.



هراس انگیز و چشمان سیاه و حشت‌زا و ابروان پیوسته آبنوسی و انواع و اقسام شیوه‌های افسونگری و جاذبیت را در این نقش و نگارها به کار بسته‌اند.<sup>۱۲۵</sup>

### خ. تهران عهد فتح‌علی‌شاه از نظر نویسندگان ایرانی

از نویسندگان عهد فتح‌علی‌شاه میرزا صالح شیرازی<sup>۱۲۶</sup> و حاج زین‌العابدین شیروانی در تألیفات خود شرحی هرچند مختصر اما قابل توجه از تهران به دست داده‌اند. میرزا صالح شیرازی در اشاره به حصار و خندق شهر در مورد ابنیه سلطنتی و پاره‌ای از بناهای شهر و حومه چنین نوشته است:

... تهران مشتمل است بر شش دروازه و دور آن یک فرسنگ می‌شود. قلعه تهران در کمال انضباط و استحکام است و خندق بسیار عمیقی در دور آن می‌باشد.

عمارت اندرون و خلوت و دیوانخانه شاه در ارگ است، و ارگ مذکور در یک سمت شهر واقع است. ارگی است در کمال استحکام، یک در آن متصل است به دروازه شهر که دیوار شهر با دیوار ارگ یکی است. و دوره ارگ مذکور خندق است و برج و باروی بسیار مستحکمی دارد و شب و روز کشیکچی در برجها می‌باشد.

در میدان دیوانخانه ارگ قاپوقی مثل قاپوق اصفهان می‌باشد. و اُروسی در بالای در دیوانخانه است که شاه اکثر اوقات در آن اروسی می‌نشیند. دیوانخانه دهلیز بسیار وسیعی دارد. بیرون از دهلیز دیوانخانه است. دو باغچه بسیار بزرگ در جنبین است. میان دو باغچه جایی است که در هنگام سلام سرکردگان می‌ایستند. تالاری در سمت قبله است، و مجموع تالار را از آیین و طلا و لاجورد ساخته‌اند. دو ستون که قبل از این کریم‌خان زند به جهت دیوانخانه که در شیراز ساخته و ستونها را در آنجا کار گذاشته و آقامحمدخان قاجار از شیراز آورده بود و در آن تالار نصب کرده هفت ذرع و

۱۲۵. ر.ک: جیمز بیلی فریزر، ص. ۱۵۵ - ۱۵۶.

۱۲۶. میرزا صالح شیرازی از جمله پنج نفر دانشجویانی بود که عباس میرزا در سال ۱۲۳۰ ه.ق. به اروپا فرستاد. میرزا صالح در بازگشت به کشور مترجم ولیعهد شد و نخستین چاپخانه را در تبریز دایر کرد و اولین روزنامه زبان فارسی را به نام کاغذ اخبار منتشر کرد. بعدها وزیر تهران شد. به طوری که خود او نوشته است به عضویت مجمع فراماسونری انگلستان درآمده است.

نیم بلندی است و یک ذرع و نیم قطر آن. یک ذرع از بالا و یک ذرع از پایین هرکدام منبت‌کاری و طلا و لاجورد است. طاق تالار آئینه است و در میان آن یک تخت از سنگ مرمر ساخته‌اند. حوضی در میان تخت بنا کرده است که فواره‌ای دارد و در وقت سلام که شاه در آنجا می‌نشیند آب آن فواره می‌جهد. دوره آن تخت بیست صورت از سنگ ساخته‌اند که در وقت سلام در دست هر کدام گلی داده که در خدمت شاه به رسم چاکران ایستاده باشند.

در عقب تالار اروسی ساخته‌اند، حوض مرمری میان آن اروسی است. در چنین تالار چهار اروسی است. دو اروسی به جهت پیشخدمتان و غلام پیشخدمتان و دو اروسی دیگر نشیمن نقاشان و زرگران و میناکاران که به جهت شاه و اندرون شاهی شب و روز کار می‌کنند. پیش تالار حوضی است. در یک سمت دیوانخانه دفترخانه و صندوق‌خانه است. و مقابل، در سمت پشت به قبله عمارت خورشید است، آن نیز دریاچه و باغچه در جنبین دارد. و الحق بسیار خوب دیوانخانه‌ای است. خلوت شاهی نیز در یک سمت است و اندرون شاهی نیز در یک سمت، و آن مشتمل است بر چند دست، یکی از آنها عمارت سروستان است که باغ‌بهشت در پیش آن صفایی ندارد. باری همگی خانه شاه در آنجا است و اکثر سرکردگان و معتمدان در حوالی دیوانخانه شاه، و اکثر شاهزادگان در ارگ مسکن دارند. تخمیناً به قدر ده دوازده حمام دایر و چند مسجد در ارگ می‌باشد.

دو ستون بسیار بلند که مشهور است به قاپوق در تهران به هم می‌رسد. یکی در میان ارگ و یکی در میدان بیرون ارگ. در دالان دروازه ارگ، جُباخانه است که تفنگ و طپانچه و زنبورک و توپ را در آنجا درست می‌کنند و شب و روز لاینقطع در امر کار مشغول می‌باشند. چند دکان دیگر در آنجا هست.

یک مسجد شاه ساخته است، بسیار مسجد خوبی است. مدرسه‌ای نیز در پهلوی مسجد ساخته، اکثر طلبه آنجا در پی تحصیل علوم دینی و برخی از آنها در پی علوم غریبه هستند مثل رمل و جفر و ریاضی و اعداد و هیئت و غیره. مقابل مسجد دارالشفا است و دکانین چند وقف مسجد و آن است.

گنبدی در بالای طاق مسجد ساخته و از طلا درست کرده‌اند و اکثر هزاره‌های مسجد از سنگ مرمر است. حوض بسیار بزرگی در میان مسجد است و چند حجره تحتانی و فوقانی در دهلیز آن است به جهت تمکن و نشیمن خدام. تخمیناً سی و چهار مسجد و مدرسه دیگر دارد و تخمیناً پانصد حمام در

تهران هست. جمعیتی که در تهران است در هیچ مملکتی نیست. و چندین بازار دارد و از هر صنفی از اصناف در تهران به هم می‌رسد. ولایتی به آبادی تهران در ایران نیست. چند باغ در تهران بود، حال آن باغها را مردم می‌خرند و خانه می‌سازند. به علت وفور مردم، نسبت به جاهای دیگر اجناس تهران گران است. آسیای تهران در بیرون شهر است.

چند باغ بیرون شهر دارد، یکی از دروازه دولا ب که بیرون می‌روند، نزدیک به دولا ب است. باغ بسیار خوبی است. دیگر باغ، نگارستان است و باغی در بیرون شهر هست مشهور به دلگشا و عمارت بسیار خوبی شاه بنا کرده است از آینه کاری و حوض هشتی در میان آن است و چهار ستون در درون حوض است و آب از آن ستونها بیرون می‌آید. و دیگر از عمارات قصر قاجار است که باغ بهشت از آن کنایتی و روضه رضوان از آن عبارتی است، در سمت شمال تهران، در دامنه کوهی، نیم‌فرسنگی تهران واقع است.<sup>۱۲۷</sup>

حاج زین‌العابدین شیروانی<sup>۱۲۸</sup> در بستان‌السیاحه تألیف سال ۱۲۴۷ ه. ق. اطلاعات ارزنده‌ای از تهران ذکر کرده که خصوصاً از نظر آماری درخور توجه است:

تهران اکنون دارالملک ایران است، قدیم‌الزمان قصبه بوده از توابع ملک راز (ری) و طرف شمالش گرفته و سه طرفش باز، و نسبت به سایر نواحی ری به خوبی آب و هوا موصوف و به کثرت باغات و بساتین معروف، در زمین هموار اتفاق افتاده و اکثر مشتهیاتش مهیا و آماده است...

اکنون قرب پنجاه سال می‌شود که تختگاه ملوک قاجار و سلاطین نامدار است، مسکن ارباب دولت و ثروت و مأمن اصحاب حشمت و شوکت و محل ازدحام و جمعیت است. قریب دوازده هزار باب خانه و دو هزار دکان و صد کاروانسرا و دویست حمام و سه جامع در اوست، و بلوک دلگشا و نواحی بهجت‌فزا و قراء مسرت پیرا مضافات اوست. امرای آن دولت عمارات عالیه ساخته‌اند و بناهای نیکو و باغات چون مینو طرح انداخته‌اند

۱۲۷. رک: میرزا صالح شیرازی، مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی، (تهران: نشر تاریخ ایران،

۱۳۶۴)، ص. ۲۹ - ۳۶.

۱۲۸. حاج زین‌العابدین شیروانی متخلص به تمکین در سال ۱۱۹۴ ه. ق. در شهر شماخی متولد و در

سال ۱۲۵۳ ه. ق. وفات کرد. ریاض‌السیاحه، بستان‌السیاحه و حدائق‌السیاحه از تألیفات او از جمله بهترین کتابهای قرن سیزدهم هجری است.

و در موسم تابستان هوایش عَفِن و در فصل زمستان از گل و لای چرکین است، نارین قلعه آن دیار که نشیمن ملوک نامدار است، سمت شمال و مغرب آنجا واقع شده است.

دور باروی شهر قریب یک فرسخ و نیم و خندق آن عظیم است و اکثر میوه‌های سردسیرش وسط و مایل به خوی و فراوانی و جمیع حبوب و غلاتش ارزانت.

راقم گوید: که مدتها در آن دیار بوده و با امراء و ملوک و با اهل سلوک آنجا ملاقات کرده و روزگار بسیار با اهالی آن دیار برآورده است. اگر بر وفق تحقیق و دانش خود احوال ایشان نموده آید، هرآینه رنجش و کدورت ضمیر روی نماید، آری الحق مژ، که هر که حق گوید مرارت چشد و آن که در جوید زحمت دریا کشد و اگر بر طبق مشرب اهل دنیا طریق مداهنه و خوش آمد پیش گیرد هر آینه مرآت قلوب ارباب فضل و دانش ملالت پذیرد. از افلاطون حکیم پرسیدند که نزد حکیم کدام صعب‌تر می‌باشد، گفت: سخنی که نتوان گفت و نتوان نهفت زیرا اگر گفته شود رنجش حاصل آید و اگر نهفته گردد ناموس شریعت نقصان نماید، باری حال مردمش، عموماً شیعه امامیه و قریب پانصد خانه علی‌اللهی و دویست خانه حنفی مذهب و صدخانه نصاری و قلیلی از فرقه یهود و گبر نیز دارد، و چون آن شهر مقر طوایف امم و مُعسکر فرق بنی‌آدم است لهذا سکنه‌اش عموماً با غفلت و جهل یار و از علم و معرفت برکنارند.<sup>۱۲۹</sup>

#### د. مراسم آتش‌بازی در قله توچال

در تابستان سال ۱۲۳۸ ه. ق. فتحعلی‌شاه مصمم شد به قله توچال واقع در شمال تهران صعود کند. از دو روز قبل چادرهای سلطنتی مورد نیاز را به قله حمل و برپا کردند و انواع لوازم از ماکولات و غیره را نیز در آنجا حاضر کردند. در اوایل ماه ذیقعه شاه از قصر کاووس<sup>۱۳۰</sup> امامزاده قاسم صعود خود را آغاز کرد و پس از چهار ساعت به قله

۱۲۹. حاج زین‌العابدین شیروانی، بستان‌السیاحه (تهران: کتابخانه سنایی، کتابفروشی محمودی، بی‌تا)، ص. ۳۸۴ - ۳۸۵.

۱۳۰. قصر کاووس از بناهای آغاییگم ملقب به آغاباجی همسر فتحعلی‌شاه و دختر ابراهیم خلیل خان

رسید. به اشاره فتحعلی شاه در چند شبی که در قله به سربردند مراسم آتش‌بازی برپا می‌کردند و با آتش زدن درختها از فراز تا نشیب کوه را چون روز روشن می‌کردند. این مراسم که از تهران به خوبی دیده می‌شد منظره‌ای بسیار بدیع و تماشایی داشت.<sup>۱۳۱</sup> در این کوه‌پیمایی یکی از همراهان شاه به نام مهدی قلی‌خان دولوی قاجار به سبب سرمای قله بیمار شد و اگر میرزا رحیم‌خان شیرازی طبیب مخصوص شاه به گرمی باده او را معالجه نمی‌کرد، مرگش حتمی بود. شدت بروذ هوا به قدری بود که فتحعلی شاه نتوانست چند روزی بیشتر در قله بماند و ناگزیر به تهران بازگشت.<sup>۱۳۲</sup>

از مهدی‌قلی‌خان قاجار سخن به میان آمد. او فرزند محمدزمان خان قاجار دولو از سرکردگان سپاه عباس میرزا و خواهرزاده مصطفی‌خان دولو از سرداران بزرگ آقامحمدخان بود و از امرای بزرگ دوره فتحعلی شاه به شمار می‌رفت و یکی از پسران او داماد فتحعلی شاه بود.<sup>۱۳۳</sup>

#### ذ. ماجرای چوب خوردن صدراعظم در دارالخلافه تهران

در سال ۱۲۴۳ ه. ق. پس از برگزاری مراسم سلام نوروزی فتحعلی شاه، اللهیارخان آصف‌الدوله، صدراعظم را برکنار کرده امر می‌کند که او را فلک کنند و به کف پاهای او

→ جوانشیر والی قراباغ بود. چود در شب زفاف طرف میل خاقان واقع نشد باکره باقی ماند. با این وجود در حرم فتحعلی شاه و میان سایر همسران او از احترام خاصی برخوردار بود. کیکاووس میرزا پسر سی و هشتم فتحعلی شاه از شاه‌پسندخانم شیرازی که در موسیقی مهارت داشت، و مرصع‌خانم دختر سیام فتحعلی شاه از طاووس‌خانم تاج‌الدوله را به رسم پسری و دختری به او دادند و به همان علت قصر احداثی آغاییگم به نام کیکاووس میرزا، قصر کاووس نامگذاری شد.

۱۳۱. به طوری که شاعر گرامی روانشاد دکتر حیدر رقابی هاله نقل می‌کردند، پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و سقوط دولت ملی دکتر مصدق تعدادی از پیروان جوان و پرشور رهبر نهضت ملی‌کردن صنعت نفت ایران به نشانه تداوم مبارزات شبها در دامن‌های توچال آتش روشن می‌کردند و بدین وسیله پیام خود را به مردم می‌رساندند. ایشان در ترانه جاویدان مرا بیوس که تحت تأثیر احساساتی ملی سروده‌اند نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند: «به نیمه شبها دارم با یاران پیمانها / که بفروزم آتشنا در کوهستانها».

۱۳۲. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۲۷۶.

۱۳۳. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۶، ص. ۲۷۶.

چوب بزنند. اما چرا شاه این فرمان را صادر کرد؟ ماجرای شنیدنی دارد که حکایت آن از این قرار است:

اللهیارخان پسر محمدخان قاجار دولو بیگلریگی تهران که ضمناً داماد فتحعلی شاه و دایی محمد میرزا (محمدشاه بعدی) پسر عباس میرزا هم بود و از سوی فتحعلی شاه به آصف الدوله ملقب گردید و به صدارت عظمی نیز انتخاب شد یکی از عوامل سیاست استعماری انگلیس در ایران بود و با تحریکات او در دورهٔ صدارتش دوره دوم جنگهای ایران و روس آغاز شد.

در اواخر سال ۱۲۴۱ ه. ق. دولت ایران با دولت روس بر سر قفقازیه وارد جنگ گردید و عباس میرزا نایب السلطنه برخلاف میلش به فرماندهی سپاه ایران منصوب شد. در مرحله اول روسها غافلگیر شده و شکست فاحشی متحمل شدند.<sup>۱۳۴</sup> عباس میرزا معتقد بود که باید هرچه زودتر با روسها قراردادی منعقد کرده و از کشتار و خرابیهای بعدی جلوگیری شود. اما آصف الدوله و سایر رجال سرسپرده جنگ را دامن زده و حتی بعضی از روحانیون را با خود همراه کرده و شاه را نیز نسبت به نایب السلطنه بدبین ساختند.

فتحعلی شاه در سال ۱۲۴۲ ه. ق. در خیال جنگ عمومی با دولت روس به آذربایجان رفت و در هنگام توقفش در تبریز برای این که از افکار رجال و اعیان و سرکردگان ایلات مطلع شود امر کرد آنها را در مجلسی گرد آورند و در باب جنگ یا صلح نظر فرد فرد آنان را جویا شد. هر کس به واسطهٔ بی اطلاعی، در باب جنگ اظهارنظری کرده و حرفی می زد، تا این که فتحعلی شاه عقیده میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی را که در آن هنگام سمت پیشکاری آذربایجان و وزارت نایب السلطنه را داشت، جویا شد. قائم مقام در پاسخ شاه گفت: «من مردی دیرپیشه‌ام و از علم جنگ بی اطلاع، البته سرکردگان لشکری و سرداران بهتر از من مطلع می باشند.» شاه به این حرف قانع نشد و امر کرد که باید حتماً اظهار نظر و عقیده بنمایی. قائم مقام چون دید غیر از اظهار نظر چاره‌ای ندارد، لذا از شاه

سؤال کرد که: «آیا می‌دانید مالیات دولت روس چه مبلغ است؟» شاه گفت: «ششصد کرور». مجدداً سؤال کرد که: «مالیات دولت ایران چه مبلغ است؟» شاه گفت: «شش کرور». قائم‌مقام گفت: مطابق علم حساب کسی که شش کرور مایه دارد با شخصی که ششصد کرور ثروت دارد نمی‌تواند جنگ کند و لابد باید از در صلح درآید.»

این حرف قائم‌مقام که مخالف عقیده سایرین بود سبب گردید که او را به دوستی با دولت روسیه متهم کردند و ذهن شاه را نسبت به او مشوب نمودند. به طوری که به امر فتحعلی‌شاه قائم‌مقام از کار برکنار شد و حتی وجود او را نیز در تبریز صلاح ندانستند و حسب‌الامر او را روانه مشهد نمودند.<sup>۱۳۵</sup>

قائم‌مقام در مشهد قطعه‌ای در شکایت از روزگار و رضایت از مجاورت مشهد سرود که چند بیت از آن ذکر می‌شود:

|                             |                                        |
|-----------------------------|----------------------------------------|
| ای وای به من که یک غلط گفتم | از گفته خویشتن پشیمانم                 |
| جز جاده کوی تو نمی‌دانم     | با این همه وسع ملک سبحانم              |
| در ملک رضا نشستم خوشتر      | از گوشه خانه‌های ویرانم                |
| خاک ره شاه هشتمین بودن      | به از شاهی روم و ایرانم                |
| ای دست اجل بگیر بازویم      | وی خلعت آخرین بپوشانم                  |
| ای سنگ لحد به فرق من بنشین  | وی خاک به خویشت ساز پنهانم             |
| ای شام فراق دورتر رانم      | وی صبح وصال پیشتر خوانم                |
| گویی که مداد خون دل باشد    | کامروز برون شده زچشمانم <sup>۱۳۶</sup> |

بعد از این واقعه فتحعلی‌شاه آصف‌الدوله را که در صف مقدم جنگ طلبان قرار داشت برای نظارت بر کارهای نایب‌السلطنه و اوضاع جنگ به آذربایجان فرستاد. اما آصف‌الدوله به جای همکاری با عباس‌میرزا شروع به اخلاف و کارشکنی در جنگ

۱۳۵. ر.ک: ابوالقاسم بن عیسی قائم‌مقام، دیوان شعر: ضمیمه سال دهم مجله ارمغان (تهران: مطبعه برادران باقرزاده، ۱۳۰۷)، ص. ۳۷ - ۳۸.  
۱۳۶. ر.ک: همان، ص. ۱۶۱ - ۱۶۲.

کرد. ۱۳۷ و از بد حادثه در همان هنگام ژنرال پاسکیویچ<sup>۱۳۸</sup> که از جنگهای عثمانی تجارب گرانبهایی اندوخته بود به سرداری کل قشون قفقاز منصوب شد. وی در صفر سال ۱۲۴۲ ه.ق. در ناحیه شمکور و در ربیع الاول همان سال در گنجه در نزدیکی مقبره حکیم نظامی گنجوی شاعر مشهور ایرانی شکست فاحشی به سپاه ایران وارد کرد. ۱۳۹ آصف الدوله در این جنگ ننگ و رسوایی غیر قابل توصیفی به بار آورد و ناجوانمردانه پشت به میدان جنگ کرد. در تبریز هم بی کفایتی عجیبی به خرج داد و پس از حمله سپاهیان روس به شهر در خانه یکی از اهالی محل پنهان شد تا سرانجام قوای روسی او را دستگیر و زندانی کردند. ۱۴۰

پس از این شکست مفتضحانه فتحعلی شاه به خطای خود پی برد و برای جبران این پیش آمد بار دیگر قائم مقام را به خدمت فراخواند. و با اقدامات زیرکانه قائم مقام بود که دولت روس حاضر به عقب نشینی شد و رود ارس مرز دو کشور گردید. ۱۴۱

قائم مقام در هنگام گریز آصف الدوله از مقابل سپاهیان روس در نکوهش او اشعاری سرود که ابیاتی از آن چنین است:

بگریز به هنگام که هنگام گریز است

رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است

جانست نه آنست که آسانش توان داد

بشناس که آسان چه و دشوار چه چیز است

ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد

حق نمک شاه و ولیعهد گریز است؟

بالله سپاهی که تو اش پیشرو آیی

اسباب گریز است نه اصحاب ستیز است

۱۳۷. رک: حسین سعادت نوری، ص. ۵۲.

138. Paskiewitch

۱۳۹. رک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۳۵.

۱۴۰. رک: حسین سعادت نوری، ص. ۵۲.

۱۴۱. رک: دیوان شعر قائم مقام، ص. ۴۰.



سختم عجب آید که ترا با صدوده توپ  
 رَکُضَت ۱۴۲ به ستیز آمد و نهضت به سه تیز است  
 آن آهوی رمدیده که در یکشب و یکروز  
 از رود زکم ۱۴۳ آمده تا دیزج و دیز است  
 نه دشمن روست و نه در جنگ و جهاد است  
 بل تازه عروست و پی جمع جهیز است  
 آن صلح به هم برزن و از جنگ بدرزن  
 نه مرد نبردست زنی قحبه و هیز است  
 گوید که غلام در شاهنشهم اما  
 بالله نه غلامست اگر هست کنیز است  
 برگشته به صدخواری و بیعاری و اینک  
 باز از پی اخذ و طمع دانگ و قفیز است  
 حاشاکه توان آهن و پولاد بریدن  
 با دشنه چوبین که نه تندست و نه تیز است  
 آخر به من ای قوم بگوئید کزین مرد  
 چیزی که شهنشاه پسندیده چه چیز است؟  
 نه فارس ۱۴۴ میدان و نه گردونه سوار است  
 نه صاحب ادراک و نه عقل و نه تمیز است  
 به هرحال بعد از انعقاد قرارداد ننگین ترکمانچای ۱۴۵ که به جدایی قسمتهایی از

۱۴۲. جنبش و حرکت

۱۴۳. نام رودخانه‌ای است در شهرستان گنجه که امروز از شهرهای جمهوری آذربایجان است.

۱۴۴. مرد دلیر و جنگجو که سوار بر اسب باشد.

۱۴۵. در پنجم شعبان سال ۱۲۳۴ ه. ق. ۲۲/ فوریه ۱۸۲۸ م. در قریه ترکمانچای واقع در راه تبریز به میانه سه معاهده میان ایران و روسیه به امضاء رسید که به مراتب از عهدنامه گلستان شومتر بود و منجر به جدایی ولایات ایروان و نخجوان از ایران شد. این معاهدات عبارت است از:

۱. معاهده سیاسی ترکمانچای مشتمل بر شانزده فصل. ۲. معاهده تجاری ترکمانچای مشتمل بر نه فصل. ۳. صورت مجلس در باب پذیرایی سفراء کبار و مأمورین سیاسی. برای اطلاع از مفاد معاهدات ر.ک: محمود محمود، ج. ۱، ص. ۲۰۶ - ۲۲۱.

خاک زرخیز ایران و پرداخت غرامت‌های سنگین دیگری منجر گردید، آصف‌الدوله از اسارت روس‌ها آزاد شد و در پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه. ق. روانه تهران شد. در تهران آصف‌الدوله مورد مؤاخذه شاه قرار گرفت و از مقام صدارت معزول شد<sup>۱۴۶</sup> و به فرمان فتحعلی‌شاه به جرم تعلل و مسامحه در انجام وظایف محوله او را به چوب بستند.

جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا جریان این واقعه را چنین نوشته است:

پس مجلس محاکمه‌ای برای امیراللمها رخا آصف‌الدوله منعقد گردید و گفتگوی تقصیر و تهاونی که در نگهداری تبریز از او به منصفه ظهور رسیده بود به میان آمد و بعد از اثبات تقصیر به حکم خاقان مغفور، نایب‌السلطنه، آصف‌الدوله را به میدان درب‌خانه پادشاهی در بالای سکویی که توپ بزرگی گذاشته شده است برده و چوب یاسا به پای او زدند تا منبعذ خدمتکاران بزرگ این جور تهاون را در امور دولتی روا ندارند.<sup>۱۴۷</sup>

#### ر. واقعه قتل وزیر مختار روسیه در تهران

هنوز یکسال از امضای قرارداد ننگین ترکمان‌چای نگذشته بود که واقعه دیگری در تهران روی داد که نزدیک بود منجر به یک سلسله درگیری‌های دیگر میان ایران و روسیه شود و آن واقعه، کشته شدن گریبایدوف<sup>۱۴۸</sup> وزیر مختار روسیه در تهران بود. شرح ماجرا بدین قرار است:

به موجب معاهده ترکمان‌چای، دو دولت باید هر کدام نماینده‌ای فوق‌العاده به دربار یکدیگر بفرستند. دولت روسیه گریبایدوف خواهرزاده ژنرال پاسکیویچ فرمانده پیروز سپاه روس را که از شاعران و نویسندگان جوان روسیه بود در سال ۱۲۴۴ ه. ق. / ۱۸۲۸ م. به ایران فرستاد.<sup>۱۴۹</sup>

۱۴۶. پس از برکناری آصف‌الدوله، عبدالله خان امین‌الدوله پسر حاج محمدحسین صدراعظم اصفهانی که بعد از درگذشت پدر مدت کوتاهی نیز عهده‌دار این سمت بود بار دیگر به صدارت عظمی منصوب شد.  
۱۴۷. جهانگیر میرزا، تاریخ نو، تصحیح عباس اقبال آشتیانی (تهران: علمی، ۱۳۲۷)، نقل در حسین سعادت نوری، ص. ۵۳.

گریبایدوف که خود را نماینده کشوری فاتح می دانست و نخوتی به کمال داشت بیش از حدود خود حرکت می کرد.<sup>۱۵۰</sup> در روز شرفیابی که به ارگ سلطنتی تهران رفت چون رعایت تشریفات را خلاف شأن و مقام خود می دانست از کندن کفشهای خود در حضور شاه امتناع کرد و در موقع نشستن در حضور فتحعلی شاه نیز پای خود را روی پا انداخته و در موقع مرخصی رسم تعظیم را کاملاً به جا نیاورد.<sup>۱۵۱</sup> ظاهراً فتحعلی شاه با وجود تکدر خاطر از سوء رفتار وزیر مختار بر خشم خود فایق آمده و عکس العملی نشان نداده است.

گریبایدوف اصرار داشت اسرای گرجستان و سایر نقاطی که به موجب معاهده ترکمان چای به دولت روسیه تعلق گرفته اعم از زن و مرد، هریک که مایل باشند باید آزاد و روانه شهر و دیار خود شوند. در این گیرودار یکی از خواجه سرایان فتحعلی شاه به نام آغایعقوب<sup>۱۵۲</sup> که مبالغی به دولت بدهکار بود به سفارت روسیه پناهنده شد و فهرست اسراء قدیم و جدید گرجی را که در خانه رجال و اعیان تهران بودند به وزیر مختار لجوج و خود پسند تسلیم کرد.<sup>۱۵۳</sup> وزیر مختار بدون توجه به این که ایالاتی که از ایران منتزع شده قرنهای جزو خاک ایران بوده و سکنه آنها بدون تفاوت با سایر اهالی کشور اختلاط و امتزاج کرده تغییر مذهب داده، ازدواج کرده و فرزند آورده و به هیچ صورت عملی نبود که یک حکم کلی را بدون مستثنیاتی در این خصوص اجرا کرد و هر کس را که در ماوراء ارس به دنیا آمده دو مرتبه به زادگاه اولیه عودت داد، حاج میرزا یعقوب خواجه را به این

۱۵۰. محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۳۶.

۱۵۱. ر.ک: حسین نواب، «موجبات قتل گریبایدوف»، یغما، ۲۲ (۱۲)، اسفند ۱۳۴۸، ص. ۶۹۳.

۱۵۲. او را در سن هجده سالگی از ایروان به تهران آوردند و در این شهر مقطوع النسل کردند. چون فرد باسوادی بود و زبانهای فارسی، فرانسوی، روسی و آلمانی را به خوبی می دانست و تکلم می نمود در دربار مشغول به کار شد و مدارج ترقی را به سرعت پیمود و به صندوقداری شاه رسید. سالها معاملات اهل حرم توسط او انجام می شد و از این راه بسیار متمول گردید. اما چون خواجه بود و طبق قوانین اموالش به شاه تعلق داشت که مالک او محسوب می گردید، قبل از خروج از ارگ سلطنتی دارایی خود را جمع کرده و در پنج صندوق گذاشته بود که بعداً از ایران خارج نماید. ر.ک: یغما، ۲۳ (۵) مرداد ۱۳۴۹، ص. ۲۷۹.

۱۵۳. حسین سعادت نوری، ص. ۵۴.

عنوان که اسم اصلی او قبل از مسلمان شدن مارکاریان و از سکنه ایروان است به عنوان پناهنده سیاسی در سفارت جای داد، و دو نفر کنیز که هر دوی آنها دارای فرزند بودند یکی آلمانی و دیگری ارمنی را که در سرای آصف الدوله می‌زیستند و مسلمان شده بودند مطالبه کرد. آصف الدوله در ظاهر برای این که نزد اولیای دولت مسبب برهم خوردن روابط دو کشور شناخته نشود آن دو را بدون حرف به سفارتخانه روسیه تزاری فرستاد. هرچه اولیاء دولت سعی کردند وزیرمختار را بحالی نمایند که این دو کنیز عیال آصف الدوله هستند و حاجی میرزا یعقوب نیز مستخدم دربار ایران است، قانع نشد و در تقاضای خود اصرار داشت. چون ارامنه و گرجیها و سایر همراهان وزیرمختار هم دور شهرها افتاده و سراغ کسان خود را می‌گرفتند، ممکن بود موارد اختلاف هر روز زیاده‌تر شود.<sup>۱۵۴</sup> جهانگیر میرزا در مورد نقش آصف الدوله در چگونگی واقعه سفارت روسیه نوشته است:

آصف الدوله آتش به جان و بی‌تاب و توان شده و به فکر چاره افتاد و به علمای اسلام که در دارالخلافه بودند تظلم نمود و سایر مسلمانان را که کمال دلتنگی از این اعمال داشتند به مقام عجز و تظلم درآورده در دولترای افضل‌الفضلا مجتهد العصر والزمان حاج میرزا مسیح<sup>۱۵۵</sup> جمع آمده زبان به تظلم و تشکی گشوده و از عدم اعتنای خاقان مغفور نیز در این باب اظهار دلتنگی نمودند.<sup>۱۵۶</sup>

لازم است گفته شود که در تمام دوران سلطنت قاجاریه علماء مذهبی دارای امتیازات فراوان بودند، همان احترامی را که مردم نسبت به آنها مرعی می‌داشتند دولت هم مرعی می‌داشت. همان‌طور که مردم در مسائل مذهبی تابع آنها بودند دولت نیز فتوای مجتهدین را مجری می‌داشت. حاجی میرزا مسیح در آن روز به مردم گفت:

۱۵۴. ر.ک: حسین نواب، همان، ص. ۶۹۴.

۱۵۵. میرزا مسیح مجتهد طهرانی در سال ۱۱۹۳ ه.ق. متولد و در سال ۱۲۶۳ ه.ق. در سن ۷۰ سالگی در نجف اشرف درگذشت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۱۰۰.

۱۵۶. جهانگیر میرزا، نقل در حسین سعادت نوری، ص. ۵۳.

حکم این خواجه که بعد از اسلام به زیر بیرق کفر رفته حکم مرتد است و خون او به همه مسلمانان مباح، اما راجع به آن دو کنیزک که به میل خود نه به آنجا رفته و نه در آنجا مانده‌اند مسلمانها باید بروند و به زور یا به رضا آنها را از آنجا دریاورند و راجع به سایر موارد هم خداوند در کتاب آسمانی تکلیف همه را معین فرموده: «خداوند به هیچ عنوان کافرین را بر مسلمانها مسلط نمی‌نماید.»<sup>۱۵۷</sup>

فتوای حاجی میرزاسیخ در شهر تهران غوغایی به پا کرد.<sup>۱۵۸</sup> روز بعد که شنبه بود کسبه بازار دکانها را باز نکردند و در مساجد و مدارس اجتماع نمودند، وعاظ به منبر رفتند و مردم را برای استیفای حدود شرع تهییج کردند. علما هم اغلب فتوای حاجی میرزاسیخ را تأیید کردند.

روز یکشنبه در شهر تهران تعطیل عمومی بود و مردم باز در پای منبر روحانیون اجتماع کردند. در این فاصله حاجی میرزاسیخ دوبار نماینده به سفارت روسیه فرستاد و زنهای مسلمان را مطالبه کرد. گریبایدوف با سرسختی هر دو بار جواب منفی داد و مشغول محافظت سفارتخانه گردید.

پس از آن که حاجی میرزاسیخ فتوای خود را صادر کرد چون این فتوا شامل اتباع ایران بود لازم ندانستند که در آن خصوص با سفارت روس رسماً داخل مذاکره شوند. با این وجود منوچهرخان معتمدالدوله ارمنی<sup>۱۵۹</sup> که در آن زمان خواجه‌باشی و رئیس تشریفات سلطنتی بود، شبانه یکنفر ارمنی به اسم ملکياتس را به سفارت روس فرستاد و وزیرمختار را از فتوای صادره مطلع نمود و درخواست کرد حاجی میرزایعقوب را به

۱۵۷. آیه ۱۴۹ از سوره نساء.

۱۵۸. رک: حسین نواب، همان، ص. ۶۹۴.

۱۵۹. او در جزء اسیرایی بود که آقامحمدخان در سال ۱۲۰۹ ه.ق. از تفلیس به ایران آورد. در دربار به کار گمارده شد و به واسطه هوش و کاردانی به تدریج ترقی کرد و در سلطنت محمدشاه به حکومت اصفهان رسید. با سیدعلی محمدباب همراهی نمود و برای پیشرفت آیین وی مساعدت کرد. در سال ۱۲۶۳ ه.ق. در اصفهان درگذشت و جسدش را به قم برده و در مقبره خاص او دفن کردند و اموالش را نیز دولت ضبط نمود. رک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۱۵۹ - ۱۶۳.

آنها تسلیم و زنها را از سفارت خارج نمایید. یا این که همین امشب حاجی میرزایعقوب مخفیانه به حرم شاه عبدالعظیم برود و در آنجا بست بنشیند، از اینجا تا آنجا مسافتی نیست و در آنجا کسی مزاحم پناهنده نمی شود. گریبایدوف در جواب گفت:

اگر هر کس و مخصوصاً یک نفر تبعه روسیه بیاید و خود را تحت حمایت بیرق روس بگذارد من نمی توانم او را از سفارت خارج نمایم، اما اگر حاجی میرزایعقوب به میل خود بخواهد از اینجا خارج شود من ممانعت نخواهم کرد.

ده دقیقه پس از رفتن فرستاده منوچهرخان، گریبایدوف جریان را توسط پیشخدمت خود به حاجی میرزایعقوب اطلاع داد. حاجی پیغام فرستاد اگر جناب وزیرمختار مایل باشند سفارت را ترک می کنند ولی شخصاً موافق نیست.

محل اقامت وزیرمختار و اعضاء سفارت در نزدیکیهای دروازه حضرت عبدالعظیم و در خانه ای متعلق به یکی از شاهزادگان بود که یکی از خانه های خوب تهران محسوب می شد. در اصلی سفارت در سمت شرق بالای قلعه باز می شد. مقابل این در میدان کوچکی بود، این میدان را قبلاً پاک و تمیز کرده بودند تا این که کسانی که برای ملاقات وزیرمختار می آیند بتوانند اسب خود را در آنجا ببندند. این خانه دارای سه حیاط بود. در حیاط اولی که یک طبقه و دورتادورش اطاق و مقابل آنها ایوان بود، نظرعلی خان میهماندار با فراشها و پیشخدمتهایش سکونت داشتند. مالتسوف<sup>۱۶۰</sup> نایب اول سفارت و دکتر ادلونگ<sup>۱۶۱</sup> نایب دوم و طبیب سفارت نیز در همین حیاط منزل و یک قسمت از اطاقها را اشغال کرده بودند. این حیاط توسط فراشهای ایرانی محافظت می شد. بعد یک حیاط دیگر بود که درخت سپیدار بزرگی در وسط آن جلب توجه می کرد. قزاقها را در این حیاط جا داده بودند. اینجا اختصاص به واردین و پذیراییها داشت. از این حیاط دری به حیاط سوم باز می شد که دارای سه اطاق و محل سکونت گریبایدوف بود و توسط قزاقها محافظت می شد. حاجی میرزایعقوب و زنهای اللهیارخان هر کدام در اطاق جداگانه در این حیاط دوم منزل داشتند.

160. Maltsov

161. Karl Adelung

روز دوشنبه دوم شعبان ۱۲۴۳ ه.ق. بعد از نماز صبح حاجی میرزامسیح در مسجد جمعه به منبر رفت<sup>۱۶۲</sup> و به مردم گفت به هیأت اجتماع به سفارت بروند و حاجی میرزایعقوب و زنهارا از آنجا بیرون بیاورند. سادات و طلبه‌ها در پیشاپیش جمعیت و کسبه از عقب آنها به حرکت افتادند. وقتی که از مسجد بیرون آمدند در حدود پانصد نفر بودند، موقعی که به سفارت رسیدند تقریباً ده هزار نفر شده بودند.<sup>۱۶۳</sup> این جمعیت با انواع اسلحه از چوب تا تفنگ مسلح بودند و چون مرتباً شعار می‌دادند یا علی می‌گفتند و صلوات می‌فرستادند. قبل از این که جمعیت به سفارت برسد در داخل سفارت خطر را حس کرده بودند و در را بسته و قزاقها را روی پشت بام تفنگ به دست مستقر کرده بودند. در این هنگام به شاهزاده ظل‌السلطان حاکم تهران خبر دادند که مردم در مقابل سفارت روس اجتماع کرده‌اند. او دستور داد یکصد سرباز به سفارت روس رفته و مراقب اوضاع باشند. اما دستور داد به روی مردم تیراندازی نکنند بنابراین آنها نیز تفنگ همراه نبردند. مشکل است گفته شود تصمیم مردم این بود که به سفارت حمله کنند و در آنجا مرتکب قتل و غارت و خرابی بشوند. بلکه می‌خواستند هر طور شده با تهدید یا با جبر و عنف حاجی میرزایعقوب را پس بگیرند و زنهارا از آنجا خارج نمایند و اگر این دو منظور به سهولت انجام می‌شد وقایع بعدی پیش آمد نمی‌کرد.

گریبایدوف که لباس مليله خود را پوشیده بود و شخصاً فرماندهی قزاقها را به عهده داشت دست به عمل تحریک‌آمیز دیگری زد که دامنه آشوب را وسعت بخشید. گریبایدوف دستور داد چند صندوق شراب از سرداب خارج و روی بام ببرند و بین قزاقها توزیع نمایند. قزاقها مشغول نوشیدن شراب شدند، و مردم در بیرون ناظر این

---

۱۶۲. از مدتها قبل بین مجتهدین این رسم معمول شده بود که کمتر به منبر می‌رفتند و وعظ را به وعاظ سپرده بودند. مجتهدین وقتی به منبر می‌رفتند که مسئله‌ای مهم پیش آمده و باید تکلیف شرعی مردم را معین نمایند.

۱۶۳. اعتمادالسلطنه تعداد جمعیت نظاهرکننده را تقریباً صد هزار نفر ذکر کرده است. این در حالی است که در آن دوره کل جمعیت تهران کمتر از یکصد هزار نفر بوده و بدیهی است تعداد یکصد هزار نفر جمعیت اغراق‌آمیز و نشانه‌ای از بی‌دقتی وقایع‌نویسان ایرانی است. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، منتظم ناصری (تهران: ۱۳۰۰-۱۲۹۸ ه.ق.)، ج. ۳، ص. ۱۴۵.

اوضاع بودند. یک لحظه سکوت برقرار شد و پس از آن جمعیت ناگهان به در بسته فشار آوردند که داخل سفارت شوند. گریبایدوف دستور شلیک داد؛ صدای گلوله بلند شد و جوانی چهارده ساله مورد اصابت قرار گرفت و در خاک و خون غلتید؛ مردم صدای یاعلی بلند کردند و حمله شروع شد. قزاقها مردم را به گلوله بستند و چند نفر دیگر کشته شدند. مردم به فاصله کمی پشت بامهای بناهای اطراف را اشغال و از آنجا به بام سفارت مشغول تیراندازی شدند و قزاقها را یکی بعد از دیگری از پای درآوردند. بعد در سفارت را شکسته به جستجوی حاجی میرزایعقوب رفتند. خواجه در تمام این احوال در اطاق خود مخفی شده بود. وقتی ده نفر پشت در آن اطاق رسیدند چون هیچکدام خواجه را ندیده بودند نمی دانستند چه کنند، اما قیافه یکنفر خواجه بهتر از هر شناسنامه اثر دارد؛ با دیدن حاجی میرزایعقوب به او حمله کردند و او را قطعه قطعه نمودند. زنهای اللهیارخان را که در همان خانه و از ترس نزدیک بود قالب تهی کنند بیرون فرستادند و پس از آن به سراغ اعضاء سفارت رفتند. در میان آنها مالتسوف موقع را تشخیص داده پیش از وقت به سراغ نظرعلیخان آمده و چون او در آن روز در مرخصی بود با دادن رشوه از سرایدارها تقاضا کرده بود که او را در کنجی مخفی نمایند و آنها او را در اطاق نظرعلیخان پنهان کرده بودند و بدین وسیله جان به سلامت برد.

گریبایدوف و دکتر ادلونگ با مردم می جنگیدند. گریبایدوف پس از آن که چند نفر را مورد اصابت گلوله قرار داد کشته شد. دکتر ادلونگ را به ضرب شمشیر از پا درآوردند و پس از آن که هر که در سفارت بود کشتند، ۱۶۴ به غارت اموال پرداختند. ۱۶۵ در این گیرودار یکنفر از میان جمعیت فریاد کشید که اسبهای سفارت روس در سر طویله سفارت انگلیس است و به همین سبب مردم دسته جمعی عازم سفارت انگلیس شدند. ۱۶۶

۱۶۴. اعتمادالسلطنه تعداد کشته شدگان واقعه سفارت روسیه را هشتاد نفر از اهالی تهران و سفیر روسیه و سی نفر از همراهان او ذکر کرده است. ر.ک: همان.

۱۶۵. ر.ک: یغما، ۲۳ (۵) مرداد ۱۳۴۹، ص. ۲۷۹ - ۲۸۰.

۱۶۶. ر.ک: رابرت گرانت واتسون، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی (تهران:

امیرکبیر، ۱۳۴۸)، ص. ۲۳۷.



این موضوع قابل توجه است و تاکنون دیده نشده که عنان مردم آشوبگر به دست شعور و تشخیص سپرده شود، اما جماعت قدم اول هدف و منظور مشروع و قانونی خود را تشخیص داده بودند. با این که اصطبل سفارت انگلیس به تصرف شورشیان درآمد و کلیه زین و برگ و پلاس اسبهای مأمورین سفارت روس را تصاحب نمودند، دست به کوچکترین اسباب و اثاثه‌ای که متعلق به سفارت انگلیس بود نزدند و کمترین خسارتی وارد نیاوردند. پس از شکستن در، یک میرآخور گرجی و دو قزاق روسی اسبها را از طویله به خانه‌های خود بردند و دفعتاً بلوا فرونشست. ۱۶۷ اما به خوبی روشن است که در قیام مردم تهران دست پنهان چه کسانی در کار بوده و محرکین شورش و بلوا از چه مقامهایی الهام می‌گرفته‌اند.

بعد از آن که مردم از اطراف سفارت متفرق شدند یک نفر سرهنگ با عده‌ای سرباز مأمور حفاظت از آنجا شدند. این سرهنگ یک دست لباس سربازی برده مالتسوف را با لباس مبدل از آن خانه خارج و به ارگ سلطنتی برد. فتحعلی شاه او را به حضور پذیرفت و مورد لطف و مرحمت قرار داد و پس از آن که او را در مقام تحقیق آوردند؛ تقصیر تمام وقایع آن روز و همچنان مقدماتی را که منجر به آن وقایع گردید به طوری که خود شاهد آن بوده گردن گریبایدوف گذاشت و در آن خصوص شهادت‌نامه‌ای تنظیم و به امضاء او رساندند. ۱۶۸ اجساد اعضاء و مأمورین سفارت را به کلیسای طاپاوس که در نزدیکی سفارتخانه قرار داشت برده و به استثنای جسد گریبایدوف که مدتی به امانت گذاشته شد بقیه را در صحن کلیسا دفن کردند.

بعد مالتسوف را به همراهی نظرعلیخان که به سمت میهمانداری تعیین شده بود به تبریز پیش نایب السلطنه فرستادند که ترتیب عذرخواهی از این پیشامد را بدهد. سرانجام قرار بر این شد که خسرومیرزا ۱۶۹ با هیأتی مرکب از میرزا محمدخان زنگنه امیرنظام، ۱۷۰

۱۶۷. ر.ک: همان، ص. ۵۵.

۱۶۸. ر.ک: حسین نواب، همان، ص. ۲۸۱.

۱۶۹. پسر هفتم عباس میرزا نایب السلطنه

۱۷۰. از امراء و بزرگان زمان فتحعلی شاه و محمدشاه بود. مدتی رییس قشون آذربایجان و یک چند پیشکار و والی آذربایجان شد و در ۱۵ رمضان سال ۱۲۵۷ ه.ق. درگذشت.

میرزا مسعود گرمرودی،<sup>۱۷۱</sup> میرزا صالح شیرازی، میرزاتقی خان فراهانی مستوفی نظام، میرزا مصطفی افشار<sup>۱۷۲</sup> نزد نیکلای اول تزار روس بروند. مسافرت هیأت اعزامی از ۱۶ شوال ۱۲۴۴ تا سوم رمضان ۱۲۴۵ ه.ق. به طول انجامید.

تزار روسیه چون با عثمانی در حال جنگ بود خسرو میرزا را به احترام پذیرفته، عذر دولت ایران را در بری بودن از قتل گریبایدوف قبول کرد. حتی ادوکرور تومانی را که هنوز دولت ایران از بابت غرامات جنگی اخیر به روسیه بدهکار بود یک کرور آن را به خسرو میرزا بخشید.<sup>۱۷۳</sup>

میرزا مسعود گرمرودی و میرزا صالح شیرازی برای تسلی و دلجویی مادر گریبایدوف در مسکو مکرر به دیدن او رفتند. خسرو میرزا نیز از او دیدن کرد و در گریه با او شرکت نمود.<sup>۱۷۴</sup>

هنگامی که هیأت اعزامی ایران در روسیه بود آن دولت دالگورکی<sup>۱۷۵</sup> را برای تحقیق کامل از قتل گریبایدوف به تهران فرستاد. او در دوازدهم محرم ۱۲۴۵ ه.ق. ۳/ ژوئیه ۱۸۲۹ م. به تهران وارد شد و به حضور شاه بار یافت. پس از شرفیابی معلوم شد از جمله تکالیف دولت روسیه یکی آن است که هرگاه قاتل ایلچی معین نیست که قصاص شود، باعث و بانی این شورش حاجی میرزا مسیح مجتهد از تهران بیرون برود.<sup>۱۷۶</sup>

۱۷۱. زبان فرانسوی را به خوبی تکلم می‌کرد و در عهد محمدشاه وزیر خارجه شد و با شاه بیگم ملقب به ضیاءالسلطنه دختر هفتم فتحعلی شاه و عمه محمدشاه ازدواج کرد. در سال ۱۲۶۵ ه.ق. در سن ۶۰ سالگی در نجف درگذشت و همانجا مدفون شد. اعقاب او فامیل مسعود انصاری را برگزیدند و چند تن از آنها در وزارت امور خارجه به مقامات مهم نایل شدند.

۱۷۲. از اجزاء دفتر میرزا مسعودخان انصاری بود و شرح روزانه مسافرت هیأت به نام سفرنامه خسرو میرزا را بادقت تحسین‌انگیزی نوشته است. این کتاب به کوشش محمد گلبن توسط کتابخانه مستوفی در سال ۱۳۴۹ در تهران به چاپ رسید. او بعدها به لقب بهاءالملک ملقب شد. در سال ۱۲۸۱ ه.ق. به وزارت دیوان عدالت منصوب گردید.

۱۷۳. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۴۸۴.

۱۷۴. مصطفی افشار، سفرنامه خسرو میرزا، نسخه خطی، نقل در محمود محمود، ج. ۱، ص. ۲۲۶-۲۲۷.

175. Dalgurky

۱۷۶. ر.ک: محمد حسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۳۷.

دولت ایران شخصی به نام رضاقلی بیگ پسر پناه بیگ طالش را که از جمله شورشیان و روز قتل وزیرمختار با تیغ خون‌آلود دیده شده بود و ضمناً مصدر قتل دیگری بود در میدان دارالخلافت به قتل رسانیدند.<sup>۱۷۷</sup> اما موقعی که به میرزا مسیح اطلاع داده شد که چندی از تهران دور شده و در عتبات توقف نماید با آن که خود او حاضر به این کار بود، مردم که از این قضیه اطلاع پیدا کردند مانع رفتن او شدند و به او گفتند که نظر دولت بر این است که به محض این که از تهران بیرون بروید فوراً مأمورین دولت شما را توقیف کرده به روسها تسلیم خواهند کرد و آنها نیز برای قصاص شما را به پطرزبورگ خواهند برد. بار دیگر بلوا بالا گرفت و تحریکات شروع شد و کار به جایی رسید که درهای ارگ را بستند و توپها را به برج کشیدند و به خرابی شهر و مسجد جامع قدیم که پایگاه طرفداران حاج میرزا مسیح بود فرمان دولتی صادر شد.

چون حاج میرزا مسیح دریافت که تحریکاتی در بین است و دیگران می‌خواهند او را آلت دست خود قرار داده و کارهایی صورت دهند، شبانه بدون این که کسی از حرکت او اطلاع پیدا کند با لباس مبدل به طرف عتبات رهسپار گردید.<sup>۱۷۸</sup>

پس از حادثه قتل وزیرمختار روس، دولت ایران برای تأمین مأمورین روسی که بعداً به ایران آمدند، خانه‌ای را در ارگ سلطنتی تهران برای اقامت آنها اختصاص داد.

### ز. فوت نایب‌السلطنه و مراسم عزاداری دربار در تهران

عباس میرزا نایب‌السلطنه که مدتها از بیماری درد کلیه رنج می‌برد با اجازه فتح‌علی شاه به مشهد رفت تا اگر زندگانی‌اش به سر رسیده باشد در آن شهر مقدس جان سپرده و در جوار آستان حضرت رضا علیه‌السلام مدفون شود.<sup>۱۷۹</sup> فتح‌علی شاه حکیم جان کورمیک<sup>۱۸۰</sup> انگلیسی را برای معالجه او به مشهد روانه کرد اما از بد حادثه حکیم

۱۷۷. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، منتظم ناصری، ج. ۳، نقل در حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۹۵.

۱۷۸. رک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۱۰۱.

۱۷۹. محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۳۸.

کورمیک در میامی واقع میان راه تهران - مشهد بر اثر بیماری تیفوس از دنیا رفت و عباس میرزا نیز در شب دهم جمادی الاخر سال ۱۲۴۹ ه.ق. / بیست و ششم اکتبر سال ۱۸۸۳ م. در سن چهل و هفت سالگی چشم از جهان فرو بست.<sup>۱۸۱</sup>

احمد میرزا قاجار عکس العمل فتحعلی شاه را پس از وصول خبر درگذشت نایب السلطنه و چگونگی عزاداری دربار ایران را چنین روایت کرده است:

پس از آن که خبر وفات ولیعهد جنت مکان از خراسان رسید و شاهزاده علی خان ملقب به ظل السلطان مطلع شد، دو شبانه روز از خانه بیرون نیامد. وقت شام و ناهار، حضرت شهریار جویای حال او می شد می گفتند تکسر مزاج دارد. روزی تمام اولیای دولت در دیوانخانه جمع شدند که این خبر وحشت اثر را به عرض برسانند. وقت عصری بود که حضرت خاقان به قاعده معمول در اطاق سر اُرسی روبه قبله خلوت کریم خانی نشستند. عضدالدوله و کامران میرزا<sup>۱۸۲</sup> که خدمت پدر بزرگوارش اکثر اوقات باید حاضر باشند در همان اطاق ایستاده بودند. چون علی الرسم هر وقت خاقان مغفور در خلوت کریم خانی تشریف داشتند اگر کسی را از دیوانخانه به حضور مبارک می خواستند، یکی از خلوتیان می رفت و خبر می کرد. آن که احضار شده بود، وقتی وارد می شد کفش خود را در همان درب اول می گند و دو جا تعظیم می کرد تا به در اُرسی بیاید. بعد از ورود او، دربان در بزرگ را که وارد خلوت می شوند فوراً می بست تا وقتی که برای مرخصی آن شخص در را باز می کرد و ثانیاً می بست. شاهنشاه فرمود الله یارخان بیاید. آصف الدوله به همان قاعده که شرح داده شد تا در اُرسی آمد. خاقان مرحوم فرمودند چاهار خراسان آمده است یا نه. عرض کرد میرزا علینقی آمده است که مقصود میرزا علینقی برادر میرزا تقی ملقب به علما از دایی زادگان آصف الدوله است. خاقان مرحوم فرمودند پنج هزار تومان به حکیم کارمک انگلیسی انعام دادم و او را با میرزا علینقی پیش عباس میرزا فرستادم. از حکیم چه خبر شد؟ احوال عباس میرزا چطور است؟ عرض کرد حالت ولیعهد خوب نبوده. از قضای آسمانی حکیم صاحب در منزل میامی

۱۸۱. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۲۲۰ - ۲۲۱.

۱۸۲. پسر پنجاه و ششم فتحعلی شاه.

جهانی فانی را وداع گفته. شاهنشاه فرمایش کرد الله یار خان پس بگو عباس میرزا مرده. آصف الدوله به گریه افتاد. عرض کرد خداوند سایه مبارک قبله عالم را از سر اهل مملکت کم نفرماید. جان همه ما چاکران تصدق خاک پای مبارک باشد، به حمدالله در هر ولایتی یک نایب السلطنه دارید. شاهزادگان عظام و بازماندگان آن مرحوم ان شاء الله در زیر سایه مبارک زنده باشند. آصف الدوله بی اختیار گریه می کرد و اشک از ریش او می ریخت. ولی حضرت شهریار خم به ابرو نیاورد. همین که عرض آصف الدوله تمام شد، شاهنشاه فرمود: الله یار خان انصاف نکودی که گفتی در هر ولایت یک عباس میرزا داری. می بایست عرض کنی، بعد از هفتاد سال عمر با این کثرت اولاد و چهل سال سلطنت، دیدی که از دنیا بی اولاد و عقب رفتی. اما به هیچ قسم جزع و گریه نمی کردند و به رسم همیشه فرمایشات را بلند می فرمودند. آصف الدوله دستش را به روی عصا گذاشته بود و اشک می بارید. بعد فرمودند: «عبدالرحمن خان و میرزاتقی بیایند.» آنها هم به حضور مشرف شدند. فرمودند بروید بنشینید. دو طغرا فرمان برای محمد میرزا<sup>۱۸۳</sup> و میرزا ابوالقاسم و دو طغرا برای فریدون میرزا<sup>۱۸۴</sup> و محمدخان زنگنه بنویسید. از باب فوت مرحوم عباس میرزا اختلال و اغتشاشی در امورات نشود.

میرزا حسین حکیم باشی به ملاعلی محمدنندیم شاهنشاه گفته بود قبله عالم بردباری می کند و می ترسم بغض گلویش را گرفته خدای نخواستہ فجأة کند. حتماً برو به اطاق و بدون واهمه مطلبی عرض کن که شاهنشاه به گریه بیافتد. گریه تسلی قلب را می نماید. ملاعلی محمدکاشی وارد شد و بدون واهمه عرض کرد ای پادشاه بزرگ پیرا گویا اسفندیار روین تنی. در ماتم مرحوم محمدعلی میرزا حق داشتی که هیچ گریه نکردی، مثل نایب السلطنه داشتی. حال چرا آسوده نشسته ای؟ و خودش شروع به گریه کرد.

یک سماور بسیار بزرگی در میان طاق نماي خلوت کریم خانی بود که همیشه آب گرم برای وضو و حاجت موجود باشد. شاهنشاه در نهایت

۱۸۳. محمد میرزا پسر عباس میرزا در دوازدهم صفر سال ۱۲۵۰ ه. ق. در عمارت نگارستان تهران به جای پدر به ولایتمهدی فتحعلی شاه منصوب شد.

۱۸۴. پسر پنجم عباس میرزا که در هنگام مرگ پدر به نیابت از او حکومت آذربایجان را داشت.



عباس میرزا نایب السلطنه

آرامی فرمودند: «آخوند گریه پدر برای پسر مذموم است. اما اگر یک مخبر صادقی حاضر بود و خبر می داد که اگر من در میان این سماور بنشینم و این آب به قدری بجوشد که تمام بدنم تحلیل رود و فتنای صرف شوم عباس میرزا پسر من از دار بقا به دار دنیا رجعت خواهد کرد به سر مبارک شاه شهید به آشد رضا تن به قضا درمی دادم. این فراقی است که ابداً امید وصال در آن نیست و گواه قول من شعر حافظ شیرازی است:

فرست شمار صحبت کز این دور راه منزل

چون بگذریم، دیگر نتوان به هم رسیدن البته بسیار سخت خواهد بود. فردا می گویم آخوند طالقانی بیاید شهادت حضرت عباس را بخواند. گریه بر آن بزرگوار برای عباس میرزا هم خوب است. کاری که حاصل دنیا و آخرت در آن نیست آدم عاقل چرا مرتکب شود.»

آصف الدوله را خواسته فرمود «از شاهزادگان و طبقه نوکر کسی حاضر است؟» عرض کرد برای عرض این خبر دلسوز، امروز از اول ظهر تمام شاهزادگان و رؤسای قاجاریه و سایر طبقات نوکر و رؤسای آنها به دیوانخانه اجتماع کرده و هستند. فرمودند از نیامدن علی خان شاهزاده در این دو روز نزد من، همچو می فهمم که مرگ برادرش را فهمیده است. هیئت اجتماعی بروید خدمت او بگویید قبله عالم می فرماید که در عزای محمد علی میرزا من صاحب عزا بودم. زیرا که برادری از مادر خود نداشت، در قضیه عباس میرزا تو صاحب عزا هستی. از علما و اعیان و شاهزادگان و بزرگان طبقه نوکر سه روز مرخص هستند، در دیوانخانه تو رسوم تعزیه داری را به عمل بیاورند و قاجاریه خودمان به همان طریق ایلیت تعزیه داری کنند. ترکمان ها را خبر کنید، آنها هم در عزای ما عزادار هستند و ایل ما محسوب می شوند. آغاسعید خواجه به تمام اهل حرمخانه اطلاع بدهد که در این سه روز مرخص هستند. به خانه علی خان شاهزاده بروند. مجلس تعزیه داری عباس میرزا مردانه و زنانه در همانجا می بایست منعقد شود. شاهزاده ها و شاهزاده خانمها در آنجا جمع باشند. به فرموده شاهنشاه عالم، این مجلس عزا در خانه ظل السلطان فراهم آمد. می گویند در آن مجلس انائیه خانواده سلطنت زیاده بر هزار زن از خادمان حرم و خانواده سلطنت و بزرگان انائیه سلسله قاجار سرها برهنه کرده بودند. بانگ ناله و آه به ماه

می‌رسید. مجلس زنانه که به این تفصیل باشد مجلس مردانه معلوم است چقدر گریبانها باز و کلاهها بر زمین افتاده بود. اما حضرت خاقان، پس از این فرمایشات و مرخص شدن حضرات و معلوم داشتن تکلیف عزاداری، باز در نهایت بردباری، خواجه‌ها به رسم معمول دوازده شمعدان طلا را روشن کرده پیشاپیش کشیدند تا به حیاط چشمه که تا خلوت کریم‌خانی به حیاط بزرگ فاصله است تشریف بردند به نمازخانه رفته مشغول نماز شدند، حاجیه استاد، جدۀ جناب ایلخانی، که اطاق نمازخانه و جانماز و قرآن و دعا در دست ایشان بود روایت کرده که وقتی رفتم جانماز را برچینم دیدم مهر نماز از گریه شاهنشاه مثل آن است که در آب افتاده باشد. این سه شبانه‌روز احدی از شاهزادگان به حضور نیامدند. از زنها و دختران و عروسها هیچکس را احضار نفرمودند. آخوند طالقانی که مردی فاضل و معلم دخترهای شاهنشاه بود و هر وقت استخاره قرآن مجید می‌خواستند به او رجوع می‌فرمودند، در این روزها کتاب می‌خواند و ذکر مصیبت می‌کرد و شبها بجز والدۀ شعاع السلطنه<sup>۱۸۵</sup> و حاجیه استاد جدۀ ایلخانی و از دخترها ضیاء السلطنه<sup>۱۸۶</sup> که بعضی نوشتجات را محرمانه می‌باید بنویسد و با چاپار دوم فرستاده شود کسی در حضور مبارک شاهنشاه نبود. اما هیچکدام آنها هم گریه شاهنشاه را ندیدند مگر آن که جانماز صبح و ظهر و شام را می‌انداخت و برمی‌چید گفته است از شدت اشک، مهر که سهل است تمام جانماز تر بود.<sup>۱۸۷</sup>

### ژ. توسعه شهر تهران در عهد فتحعلی‌شاه

در حقیقت با اقدامات عمرانی در دوره فتحعلی‌شاه بخش وسیعی از باغها و زمینهای بایر داخل حصار شاه طهماسبی به زیر ساخت و سازهای جدید رفت. گزارشها و نوشته‌های مأمورین سیاسی و مسافران خارجی و نویسندگان ایرانی حاکی از آن است که

۱۸۵. پسر سی و پنجم فتحعلی‌شاه

۱۸۶. دختر فتحعلی‌شاه از مریم‌خانم همسر یهودی‌الاصل شاه از شاهزاده خانمهای بسیار معتبر بود و

فتحعلی‌شاه منتهای محبت را به او داشت.

۱۸۷. احمد میرزا قاجار، ص. ۱۴۶-۱۵۱.



در بیست سال نخست سلطنت فتحعلی شاه، توسعه شهری تهران شتاب بیشتری داشته و در سالهای نیمه دوم سلطنت او به گونه‌ای چشمگیر این روند کند شده است. هرچند توسعه بناهای درون ارگ سلطنتی تهران در این دوره مشخص است اما، در مورد چگونگی گسترش محله‌های شهر تهران جز اطلاعات کوتاهی درباره بناهای عام‌المنفعه و عمومی، از ایجاد بناهای شخصی گزارشهای مستندی موجود نیست.

### س. بناهای دوره فتحعلی شاه در تهران

ابنیه دوره فتحعلی شاه قاجار در تهران به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱. بنای کاخها و عمارت‌های سلطنتی در داخل محدوده ارگ سلطنتی تهران.
۲. ابنیه داخل حصار تهران که بیشتر بناهای عام‌المنفعه مانند مدارس، مساجد و آب انبار و غیره را شامل می‌شود.
۳. عمارتها و باغهای بیرون باروی تهران که اکثر آنها برای تفریح و تفرج فتحعلی شاه و اهل حرم او ساخته شده بود.

### ۱. بناها و آثار فتحعلی شاه در داخل ارگ سلطنتی

فتحعلی شاه در اراضی داخل ارگ تهران برای دستگاه سلطنتی خود که ناچار توسعه یافته بود به خصوص برای مسکن زن‌ها و فرزندان متعدد خود بناهایی احداث نمود.<sup>۱۸۸</sup> این ابنیه تا دوره ناصرالدین شاه وجود داشت و در آن زمان به سبب تصرفات زیادی که در مجموعه بناهای ارگ سلطنتی شد بعضی از آن عمارتها اصلاً از بین رفت و ساختمانهای دیگری به جای آن ساخته شد و در برخی دیگر نیز اصلاحاتی به عمل آمد و قسمتهایی به آنها افزوده گردید. اعتمادالسلطنه در ذکر خاطرات روز جمعه بیست و نهم جمادی الثانی سال ۱۲۹۹ ه.ق. در این خصوص نوشته است:

... از غرة رجب تمام اندرون را خراب می‌کنند از نو بسازند و این عمارت را

امین السلطان که مباشرینایی است به جهت نفع شخصی تماماً خراب خواهد کرد، حتی عمارت فتحعلی شاهی را که از ابنیه بسیار ممتاز و قدیم است.<sup>۱۸۹</sup>

دوستعلی خان معیرالممالک نواده دختری ناصرالدین شاه نیز درباره تخریب این ابنیه

نوشته است:

در اوایل سلطنت اندرون ناصرالدین شاهی همان اندرون خاقان بود، بنای مزبور از فتحعلی شاه بود و چندان وسعت نداشت ولی سبک ساختمان اصیل و زیبا بود. ایوانها و تالارهای منقش به تصویرهای گوناگون مزین به گچ بریهای ظریف و طلا و لاجوردیش هر نظری را جلب می ساخت. در یک قسمت عمارت تالار آینه‌ای با شاه‌نشینها، طاقچه‌ها و گریختگی‌های زیبا بود که تالار منظر نامیده می شد و به مادر بزرگم خجسته خانم تاج الدوله دختر سیف‌الله میرزا<sup>۱۹۰</sup> نوه خاقان و نخستین زن عقدی ناصرالدین شاه اختصاص داشت.<sup>۱۹۱</sup>

یحیی ذکاء در اشاره به ابنیه فتحعلی شاهی که در مجموعه کاخهای گلستان وجود داشته و امروز از بین رفته‌اند می نویسد:

از عمارات عهد فتحعلی شاه که در حرم خانه قدیم در ضلع شمالی عمارات سلطنتی در میان خیابانهای نایب السلطنه<sup>۱۹۲</sup> و درب اندرون و ناصریه قرار داشت نام چند بنا از جمله: عمارت خورشید، عمارت سروستان و عمارت عشرت آیین (تالار طنابی) در کتابها ذکر گردیده است.<sup>۱۹۳</sup>

### ● عمارت خورشید

محمدصادق همای مروزی وقایع نگار عهد فتحعلی شاه در توصیف عمارت خورشید چنین نوشته است:

۱۸۹. محمدحسن بن علی اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، به کوشش ایرج افشار، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵)، ص. ۱۸۹.

۱۹۰. پسر چهل و دوم فتحعلی شاه

۱۹۱. دوستعلی معیرالممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص. ۱۵.

۱۹۲. خیابان صوراسرافیل فعلی

۱۹۳. یحیی ذکاء، ص. ۲۴۲.

... آن کاخ همایون و قصر میمون و در خُلف تالار سلطانی و ایوان سپهر بنیان خاقانی واقع گردیده است، پشت به شمال و رو به جنوبست و در هنگام دی جلوس در آن عمارت بهشت نشان مطلوب. مشتمل بر فضاییست وسیع و صحنی فسیح ازهار و اشجارش تشویر فزای سدره و طوبی و زهره زهراست. تصویرهای پری پیکر و سنگهای منبت مرمرش خجلت افزای نقشهای آزری و آینه اسکندری و مهر جهان آراست... فواره دریاچه اش کشت زار خرم است... حضرت سحاب<sup>۱۹۴</sup> را در تاریخ اتمام و بنای عمارت مزبور قطعات سحرآیات و اشعار اعجاز علامات از بحر خاطر فصاحت ذخایر ظاهر گردیده مناسب مقام را قطعه ای از آن قطعات دلکش ثبت افتاد.

چون به فرمان شهنشاه جهان گز تیغ او

گرد هر معموره حصنی حصین آمد پدید

شاه قیصر پاسبان فتحعلی شه کز درش

نقش چین جبهه خاقان چین آمد پدید

گشت بنیاد دلگشای عرش سا

کز علوش بر زمین عرش برین آمد پدید<sup>۱۹۵</sup>

## ● عمارت سروستان

عمارت سروستان در نظر محمدصادق وقایع نگار جلوه ای چنین داشته است:

دیگر از قصور بی قصور و عمارت لازمة السرور عمارت سروستان است که سروهای دلجویش را از رعنائی ریشه در جان است و روح سدره و طوبی تذرو آسا بر فراز آن سروهای آزاد نغمه پرداز و نواخوان. روضه ایست که در اطراف جداول و حواشی انهارش جز درخت سرو نهالی سربه فلک نکشیده و در قطعه فضا و بیاض عرصه اش کشاورز چمن پیرا جز تخم لاله چتری چیزی نپاشیده... در وسط آن روضه مینوون کاخی دلگشا و منظری مسرت بخش بنا نهاده اند و اطراف آن را به فضای آن حدیقه روح افزا گشاده.<sup>۱۹۶</sup>

۱۹۴. محمد متخلص به سحاب فرزند شاعر معروف سیداحمد هاتف اصفهانی است. او از شعرای دربار فتحعلی شاه بود و تذکره و رشحات سحاب را به نام آن پادشاه تألیف کرد.

۱۹۵. محمدصادق همای مروز، تاریخ رطب اللسان، نسخه خطی کتابخانه ملی، نقل در یحیی ذکا،

ص. ۲۴۵.

۱۹۶. همان. ص. ۲۴۵.

### ● عمارت بهشت آیین

با آن که محمدصادق وقایع نگار این عمارت را از نزدیک ندیده و توصیف آن را شنیده در شرح آن چنین نوشته است:

قصری دیگر مسمی به بهشت آیین در یکی از حرم‌سراهای حرمت قرین، خواصه [خاصه] جلوس شهریار جم اقتدار ساخته گردیده که اگر مؤلف این رساله را بخت مساعدت نمود که نظر به مناظر آن منظر رفیع و دیده به مشاهده آن غرفه بدیع گشوده باشد ولی از قرار تقریب یارانی که در پرتو التفات خاقانی در دنیا آن بهشت جاودانی را دیده و به این سعادت عظمی رسیده‌اند این است که سقف عمارت مزبور را چون عرصه سپهر مینایی به نیل و لاجورد اندوده و به زیور نقش تصویرات صور عبدالرحمانی<sup>۱۹۷</sup> زیبایی بی اندازه افزوده‌اند. به این نسبت که اصل صور را به نوعی که مقتضی صنعت تصویرکشان شاپور مثالست مژگنم ساخته کواکبی که از قرار تشخیص اهل رصد در صور مزبور مرکوز است از قطعات آبگینه پرداخته‌اند و در جانبی از عمارت مزبور طبقات و درجات جنات عدن از قراری که وصف آن در احادیث صحیحه مرویست نقش گردیده به مثابه که هر کس در آن قصر مینوون درآید در حقیقت بهشت را دیده و در معنی طبقات سپهر را به طریق عروج رسیده.<sup>۱۹۸</sup>

### ● عمارت عشرت آیین

عمارتن عشرت آیین به روایت محمدصادق وقایع نگار چنین بوده است:

عمارتن عشرت آیین به وضع و ترکیبی است که اکنون در عرف مهندسین آن وضع را طینی خوانند، در جنب عمارتن خورشید است و آراسته چون ایوان سپهر بنیان جمشید، قصریست مشتمل بر گنبدی فلک رفعت و دو شاه‌نشین سپهر مرتبت، چهار غرفه عرش آیت دارد و دو فضای فردوس خضارت، در صفه هر شاه‌نشین حوضی از مرمر پراست و در هر حوضی فواره متقاطر به

۱۹۷. عبدالرحمان بن عمر صوفی در سال ۲۹۱ ه. ق. / ۹۰۳ م. در ری به دنیا آمد و در سال ۳۷۶ ه. ق. / ۹۸۶ م. درگذشت. او در رصد کواکب و تعیین مواضع آنها و معرفت بروج و صور فلکی کم‌نظیر و در نزد عضدالدوله دیلمی مقرب و محترم بود. رک: محمدمعین، ج. ۵، ص. ۱۱۳۸.  
۱۹۸. یحیی ذکا، ص. ۲۴۶.

دُر خوشاب، مرمرش در صفوت گویی شیرست به شکر آمیخته و آبش در  
عذوبت چون شیر جاریست جرعه‌ها از زلال حیوان بر او ریخته...

ازاره‌اش مانند دل‌خوبان ختایی از سنگست و سایر متنش همچون عارض  
بتان آزری از نقش و نگار رشک کارنامه ارتنگ، سقش را با طناب طنین  
صدا و استدامت غنّه غناء چون کاخ دماغ بخردان مجوف ساخته و آن  
تجويفات و طبقات را نیز به اشکال هندسی مشبک و مثقّب نموده به طلا و  
لاجورد پرداخته‌اند و در این عمل حکیمانه بیه نوعی استادی معمول  
داشته‌اند که اگر مطربی امتحان نغمه را در پرده زخمه‌یی بر تار طرب آشنا  
سازد از طنطنه طنینش طاس‌نگون و خم و ارون سپهر تا نغمه‌ صور و صبح  
نُشور از لوله خالی و از صدا تهی نخواهد بود. تصویرات بدیعش با این که  
جمله در پرده‌اند پرده از کارها برداشته‌اند و تمثالهای غریبش با وجودی که  
همه در وجود خود حیرانند عالمی را در کار خود واله گذاشته... در جانی از  
آن قصر بی‌قصور به امر شهنشاه قضا دستور، نقاشان شاپور چنگ نیرنگ‌ساز  
صورت عرصه رزم پادشاه جهانگشا را با سپاه روس در پرده بی‌پرده کشیده‌اند  
و در جانی دیگر ساحت شکارگاه شاهنشاه گیتی‌پناه را پرده از رخساره  
گشاده... اگرچه هر یک از شعرای فصاحت‌نشان رکاب نصرت توأمان در  
وصف آن قصر سپهروش و توصیف آن عمارت دلکش درآری اشعار آبدار از  
سپهر فکرت ظاهر و آشکار گردیده و اغلبی از آنها به خط دلارای اقامهدی  
رازی ملک‌الکتاب بر در و دیوار آن عمارت ارم آثار مسطور است ولی اتمام  
و صافی را به قطعه‌ای از قطعات ملک‌الشعرا که به طریق خطاب به آن کاخ  
عشرت آیین و رشک نگارخانه چنین به رشته نظم کشیده بود اکتفا نمود...

|                          |                                    |
|--------------------------|------------------------------------|
| ای قصر رفیع آسمان‌رنگ    | ای غیرت کارگاه ارتنگ               |
| با سقف تو سقف نه فلک پست | باصحن تو صحن‌شش جهت‌تنگ            |
| زد در تو مثال خسرو عهد   | شاپور زمان به پرده نیرنگ           |
| یکسو به سپاه روسش آورد   | یکسو به شکار شیرش آهنگ             |
| هر منظر تو زکلک مانی     | پرلعبت شوخ و شاهد سنگ              |
| در طیبتشان طراز دانش     | در گوه‌رشان فروغ فرهنگ             |
| افلاک چو آبگینه فانوس    | در سقف مقونس تو آونگ               |
| آن پایه تراکه گوی چرخش   | برپای تو قبه شتالنگ <sup>۱۹۹</sup> |

باستان‌شناس فقید سید محمد تقی مصطفوی که در اوان جوانی از عمارت عشرت آیین دیدن کرده است. این عمارت را چنین توصیف کرده است:

در گوشه غربی محل تلاقی خیابان باب همایون و خیابان صور اسرافیل، مسجدی قرار دارد که به مسجد مادرشاه [مسجد مهدعلیا] مشهور است. درست روبه‌روی این مسجد دری بوده و پله‌ای که می‌رفت به حیاط گودی و تالار بزرگی بود که رو به شمال و جنوب ارسیه‌های بزرگ داشت و آن تالار به صورت گنبدی بود و چهار شاه‌نشین داشت. مصراع زیر بر روی دیوار آن تالار دیده می‌شد:

**«عشر تکه خاقان جهان است اینجا»**

عمارت عشرت آیین به نام تالار طنبی نیز خوانده می‌شد. طنبی یک اصطلاح معماری است به معنی محلی است که با پوشش گنبدی و طاقهای ضربی بزرگ پوشیده شده و سقف آن هم معمولاً یک روزنه یا پنجره‌ای به طرف بالا دارد.

این عمارت را هم ضمن احداث وزارت دارایی خراب کردند و آنچه که از آن باقی مانده دو قسمت نقاشیهای دیواری آن است. بالای دیوار دو شاه‌نشین عمارت یکی صحنه جنگهای ایران و روس و یکی هم صحنه شکار فتحعلی شاه نقاشی شده بود. وقتی می‌خواستند این ساختمان را خراب کنند از وزارت دارایی به اداره باستان‌شناسی اطلاع دادند که چون می‌خواهیم عمارت را خراب کنیم بیاید آنچه که جنبه تاریخی دارد بردارید و ببرید به موزه. آن دو صحنه نقاشی را که روی گچ بود پرده نقاشی نبود که بشود به راحتی برداشت و برد. باید گچ را پیاده می‌کردند. آنها را قطعه‌قطعه توانستند از دیوار جدا کنند و ببرند. صحنه جنگ ایران و روس قسمت مهمش در غرفه دوران قاجاریه موزه ایران باستان به دیوار نصب شده که مرحوم درودی استاد نقاش پس از نصب آن را تعمیر کرده است.

تابلو شکارگاه به صورت قطعاتی در یکی از انبارهای موزه ایران باستان نگهداری می‌شود. مرمورها را هم فکر می‌کنم به موزه منتقل کردند که در انبار محفوظ است.<sup>۲۰۰</sup>

۲۰۰. نقل از هنر معماری در ایران، سخنرانی محمد تقی مصطفوی، رادیو ایران (برنامه دوم) «برنامه

فرهنگ ایران زمین»، پانزدهم خرداد ۱۳۵۵.

دوستعلی خان معیرالممالک در شرح مراسم ماه مبارک رمضان در دربار ناصرالدین شاه اشاره‌ای نیز به این تالار دارد:

در ماه رمضان اداره‌های دولتی به جای روز شب کار می‌کردند. بساط افطار در دربار گسترده می‌شد، سپس شاه نیز به کارها رسیدگی کرده و وزیران را به حضور می‌پذیرفت.

در اندرون مجلس مفصل برای وعظ و نماز تشکیل می‌یافت. میان تالار طنبی پرده زنبوری می‌کشیدند. آن سوی پرده منبری نهاده و ترتیب محرابی می‌دادند و شیخ سیف‌الدین برادر شیخ‌الرئیس<sup>۲۰۱</sup> که از شهزادگان و به لباس اهل علم درآمده بود به نماز می‌ایستاد. این سوی پرده زنبوری بانوان صف آراسته اقتدا می‌کردند. پس از نماز شیخ مزبور به منبر می‌رفت و خانمها از پس پرده سئوالهای مذهبی مطرح می‌کردند. آن مرحوم که در حرکت دادن سرودست و ابرو ماهرتر از بیان و تقریر بود جوابهایی می‌داد که کمابیش چیزی از آن مفهوم نمی‌شد و مقارن غروب مجلس پایان می‌یافت.<sup>۲۰۲</sup>

### ● عمارت خروجی

عمارت خروجی از قدیمی‌ترین بناهای ارگ سلطنتی تهران بود که اساس آن در زمان سلطنت آقامحمدخان گذاشته شد ولی ساختمان آن در سال ۱۲۱۶ ه. ق. در عهد فتحعلی شاه پایان یافت.

عمارت خروجی بنایی بزرگ و طولانی و دورو و تقریباً متصل به ضلع شمالی کاخ شمس‌العماره واقع شده و به صورت شبه جزیره‌ای پیش آمده و فضای وسیع باغ گلستان را به دو قسمت تقسیم می‌کرد. در جبهه جنوبی آن نیز پیش آمدگیهای برج مانند وجود داشت و شاید به همین علت به آن عمارت خروجی می‌گفتند.

۲۰۱. شاهزاده ابوالحسن میرزا معروف به شیخ‌الرئیس و متخلص به حیرت فرزند محمدتقی میرزا ملقب به حسام‌السلطنه و متخلص به شوکت پسر هفتم فتحعلی‌شاه بود. در سال ۱۲۶۴ ه. ق. در تبریز متولد و ۱۳۳۶ ه. ق. در تهران درگذشت.

۲۰۲. دوستعلی معیرالممالک، ص. ۶۸.

این بنا از مشرق به مغرب شامل اطاق موزه، تالار آینه گلستان و صندوقخانه و رختدارخانه سلطنتی بود. نام کاخ گلستان نیز از نام اطاق یا تالار گلستان فتحعلی شاهی که در عمارت خروجی بود گرفته شده و از طریق اطلاق جزء به کل سپس همه کاخهای سلطنتی را به این نام خوانده‌اند.<sup>۲۰۳</sup>

محمدصادق وقایع‌نگار در معرفی عمارت گلستان چنین نوشته است:

دیگر از جمله عمارات عالیه عمارت معروف به گلستان است که در هوا رشک روضه جنان است و در صفا غیرت حدیقه رضوان و آن کاخ دلگشا و منظر دل آسا، تالاریست دو رو مشتمل بر دو فضای مشجر و دو روضه روح‌پرور، ستون و متون طاق و رواق عرش و فرش در و دیوارش به آینه‌های صاف و آبگینه‌های مهر اتصاف زیب و زیور یافته و حوریان جنان از شوق مناظره‌اش از قصر فردوس روی برتافته و به سوی آن منظر عشرت‌گستر شتافته‌اند.

حضرت سحاب را نیشان فکرت در وصف عمارت مزبور دُرآفشانی نموده و قصیده غرا... در تاریخ اتمام آن وثاق گردون رواق و ثنائی شاهنشاه آفاق به رشته نظم کشیده و به خط دلارای ملک‌الکتاب به آب زر در کتیبه‌اش مسطور است.<sup>۲۰۴</sup>

روزنامه ایران در معرفی این عمارت می‌نویسد:

اولاً عمارت و باغ مخصوص همایونی است که در حقیقت بیست سالست متصل در آن کار می‌شود و این باغ بزرگ را یک عمارت طولانی دو رو از وسط به دو قسمت کرده است که به همدیگر از زیر این عمارت یعنی از درهای عالی و حوض‌خانه‌های مزین راه دارند و در این عمارت طولانی تالار آینه گلستان واقع است که کلاً از آینه و چهارستون دارد و تخت طلای مرصع مشهور به تخت طاووس در این تالار گذاشته شده و فقط این تالار در این قسمت از بناهای خاقان خلدآشیان فتحعلی‌شاه قاجار طاب ثراه است لیکن بر خوبی و تزئین او در این زمان بسیار چیزها افزوده شده است که هیچ دخلی به سابق ندارد و در اعیاد بزرگ در این تالار در روی تخت مرصع طاووس که از جواهر نفیسه زیاد مزین است جلوس می‌فرمایند.

۲۰۳. رک: یحیی ذکاء، ص. ۲۵۸، ۲۶۷.

۲۰۴. رک: همان، ص. ۲۵۸ - ۲۶۳.



طرف دست راست این تالار اطاقها و تالارهایی است که در این اوقات مخصوص موزه دولتی شده است. درین موزه بسیار اسباب نفیس گرانبها گذاشته شده از قبیل جواهر دولتی و غیردولتی و اسلحه قدیم و جدید از هر قبیل و از هر جور از انواع زرگریهای طلا و نقره و ظروف و اشکال و بسیار عمارت طولانی و قشنگ و پاکیزه‌ای است و همه اسبابها را در روی میزها و غیره به قاعده و درست چیده‌اند و از مسکوکات خیلی قدیم و از اشیاء غریبه که از زیرزمین‌ها درآمده است بسیار دارد.<sup>۲۰۵</sup>

مرحوم سید محمدتقی مصطفوی در اشاره به تالار گلستان چنین نقل کرده است: تنها اثری که از این بنا باقی مانده یکی نقاشیهایی است که محمودخان ملک الشعراء در سال ۱۲۷۹ ه. ق. از این تالار تهیه کرده و یکی هم یک فرشی است که بنده تصادفاً یک روزی در اطاق بزرگ سفره‌خانه دیدم. بر روی این فرش تاریخ ۱۲۶۶ ه. ق. و شعر زیر به چشم می‌خورد:

به امر چاکر شاهنشهی امیر قهستان  
تمام شد که شود فرش در اطاق گلستان<sup>۲۰۶</sup>

امیر قهستان که این فرش به امر او بافته شده و به ناصرالدین شاه هدیه گردیده، امیر اسدالله خان عرب خزیمه (امیر علم خان دوم) است. در سالهای ۶۴ - ۱۳۶۳ ه. ق. که محمدحسن خان سالار پسر اللهیارخان آصف‌الدوله بر مشهد و قاینات استیلا یافت، امیر اسدالله خان به هرات فرار کرد لکن پسرش امیر حشمت‌الملک (امیر علم خان سوم) گرفتار شد و او را به مشهد برده و زندانی کردند، اما او موفق شد پس از چندی از زندان گریخته و در هرات به پدرش ملحق شود.

پس از دفع غایله سالار و اعدام او نزدیکیانش در سال ۱۲۶۶ ه. ق. امیر اسدالله خان به قاین بازگشت و به حکمرانی خود ادامه داد و فرش یاد شده نیز به یادبود بازگشت دوباره او به قدرت به شاه پیشکش شد.<sup>۲۰۷</sup>

۲۰۵. روزنامه ایران، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

۲۰۶. نقل از هنر معماری در ایران، سخنرانی محمدتقی مصطفوی، رادیو ایران (برنامه دوم) «برنامه

فرهنگ ایران زمین» ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵.

۲۰۷. رک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۱۱۵.



تالار، صدارت خروجهی (۱۲۸۰ ه. ق.)  
نقاشی آبرنگ: معصوم خان ملک‌الشعراء

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ ه. ق. پس از بازدید از موزه‌ها و گالریهای فرنگ تصمیم گرفت موزه‌ای شبیه به موزه‌های اروپایی در ارگ سلطنتی تهران ایجاد نماید. ساختمان مورد نظر شاه در سال ۱۲۹۳ ه. ق. به اتمام رسید و سه سال بعد در سال ۱۲۹۶ ه. ق. فرمان تخریب عمارت خروجی صادر گردید و به جای آن استخر بزرگی احداث شد که استخر جلو عمارت بادگیر و شمس‌العماره و استخر جلو تالار آینه جدید را به هم متصل می‌کرد. این استخر تا اوایل دوره پهلوی باقی بود و به علت این که پشه فراوانی تولید می‌کرد آن را پر کردند و به جای آن نیز عمارتی ساخته شد.<sup>۲۰۸</sup>

### ● عمارت چشمه

عمارت چشمه یا حیاط چشمه که قنات قدیم تهران در آنجا آفتابی می‌شد در قسمت حرمخانه فتحعلی شاه قرار داشت و نشیمن و نمازخانه فتحعلی شاه در آنجا واقع بود. پس از مرگ فتحعلی شاه در هنگامی که علی میرزا ظل‌السلطان در تهران جلوس کرد و خود را عادلشاه خواند عمارت تاج‌الدوله را برای خود اندرونی قرار داد و تمام اثاث و دستگاه او را که چشم روزگار آن همه مایه تجمل کمتر دیده بود ضبط کرد. تاج‌الدوله هم در اصفهان در نزد فرزندش سیف‌الدوله<sup>۲۰۹</sup> اقامت کرد. تا این که محمدشاه به تهران آمد و بر تخت نشست. او نیز در عمارت تاج‌الدوله منزل کرد ولی تمام اموال تاج‌الدوله را از تصرفاتی که در آن شده بود مستخلص نمود و تاج‌الدوله را با اکرام و عزت تمام به تهران دعوت کرد و عمارت چشمه را به او بخشید.<sup>۲۱۰</sup>

### ● ایوان تخت مرمر

در عهد فتحعلی شاه بر تزیینات ایوان تخت مرمر افزوده شد و تختی از مرمر نیز در

۲۰۸. ر.ک: یحیی ذکاء، ص. ۱۲۳، ۲۶۷.

۲۰۹. سلطان محمد میرزا سی و هشتمین پسر فتحعلی شاه.

۲۱۰. ر.ک: احمد میرزا قاجار، ص. ۱۵۵.

آن نصب گردید. یحیی ذکاء در این مورد چنین نوشته است:

در زمان فتحعلی شاه در وضع ساختمان ایوان تخت مرمر تغییرات مهمی داده نشد و فقط طاقچه‌ها و طاقنماها و درگاه‌ها و ازاره‌های دو اطاق گوشواره و خود ایوان و غلام گردشهای طبقه دوم دوسوی ایوان را زرنگار کرده و با صورت سلاطین ایران و زنان و مردان جوان و زیبای فرنگی آراستند و در حاشیه بالای رف اطاقهای گوشواره قصایدی را که در مدح فتحعلی شاه سروده شده بود گچ‌بری و رنگ‌آمیزی کردند.

در سال ۱۲۱۹ ه. ق. مهرعلی نقاش‌باشی دربار فتحعلی شاه دو تابلو بزرگ تمام قد از فتحعلی شاه نقاشی کرد که یکی در حال جلوس بر روی صندلی مرصع و دیگری به حال نشسته به روی سجاده مرواریددوزی است و هر دو را به تناسب نخستین طاقنماهای سمت چپ و راست ایوان ساخته و در آنها نصب کردند.

پیش از سال ۱۲۲۱ ه. ق. به امر فتحعلی شاه حجاران و سنگتراشان معروف اصفهانی که در آن هنگام شهر هنری و صنعتی درجه اول ایران بود و استادان بزرگی در هر رشته از فنون در آنجا گرد آمده بودند، تختی از سنگ مرمر زرد معادن یزد برای جلوس او ساختند و آنرا در وسط ایوان نصب نمودند. طرح‌ریزی تخت مرمر از میرزا بابای شیرازی<sup>۲۱۱</sup> نقاش‌باشی و سرپرستی حجاری آن با استاد محمد ابراهیم اصفهانی حجاریابی دربار بود.

مطابق یک افسانه قدیمی ایرانی معروف است که سلیمان پیامبر که از اقتدار فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، دربار باشکوهی داشت. از جمله اشیاء عجیب و غریب دربار او تختی بود که به هنگام ضرورت دیوان و پریان آنرا بر دوش خود برداشته و در آسمانها بر روی ابرها به گردش درمی‌آوردند، از این رو به مناسبت افسانه مذکور و تشبیه فتحعلی شاه در اقتدار و ثروت و شوکت به سلیمان نبی، آن تخت را تخت سلیمانی نامیدند و آن را بر دوش دیوان و پریان استوار ساختند.

تخت مرمر یا تخت سلیمانی که به شکل سکوی دیواره بلندی در وسط ایوان تخت مرمر قرار گرفته به طور کلی از شصت و پنج قطعه مرمر بزرگ و

۲۱۱. میرزا بابا از نقاشان معروف دربار کریم‌خان زند بود که پس از سقوط زندیه از شیراز به تهران آمد و به دربار فتحعلی شاه راه یافت و علی‌رغم خصومتی که میان زندیه و قاجاریه بود، نقاش‌باشی دربار قاجار هم شد.

کوچک به شرح زیر ترکیب یافته:

سطح تخت از پنج قطعه تخته سنگ مرمر صاف به ضخامت دوازده سانتی متر که با میخهای آهنین از زیر به یکدیگر متصل گردیده‌اند. پله‌ها هفت قطعه.

طارمی‌ها و تکیه‌گاهها بیست و یک قطعه.

پایه‌ها و ستونها و مجسمه‌های حامل تخت بیست قطعه.

مجسمه‌های کوچک دور تخت دوازده قطعه.

نشیمنگاه تخت که در دو سطح و در دو ارتفاع متفاوت ساخته شده در سطح جلو، دارای حوضچه‌ای به طرح اسلیمی بسیار ظریف و زیبا با تزیینات و نقش برجسته چهار مرغابی است که در متن خود تخته سنگ حجاری شده و سابقاً گلابی که در داخل ستونهای پشتی تخت پر می‌کردند به وسیله لوله و فواره‌ای که در وسط آن بوده داخل حوضچه مذکور شده پس از لبریز شدن، از روزنه پاشوره آن خارج می‌گردیده است. اندازه سطح جلو تخت دو متر در سه متر و در سطح عقب  $1/28 \times 1/70$  متر است.

ارتفاع تخت از کف ایوان در حدود یک متر است که از چهار طرف بر دوش سه دیو و شش فرشته یا انسان (مردان و زنان جوان) و یازده عدد ستون مارپیچی که بعضی از آنها بر پشت شیر قرار دارند مستقر شده است، در جلو تخت در وسط دو پله تعبیه شده که در سطح عمودی پله‌ها نقش دو اژدها و در طرفین نخستین پله نیز مجسمه دو شیر نشسته حجاری گردیده است.

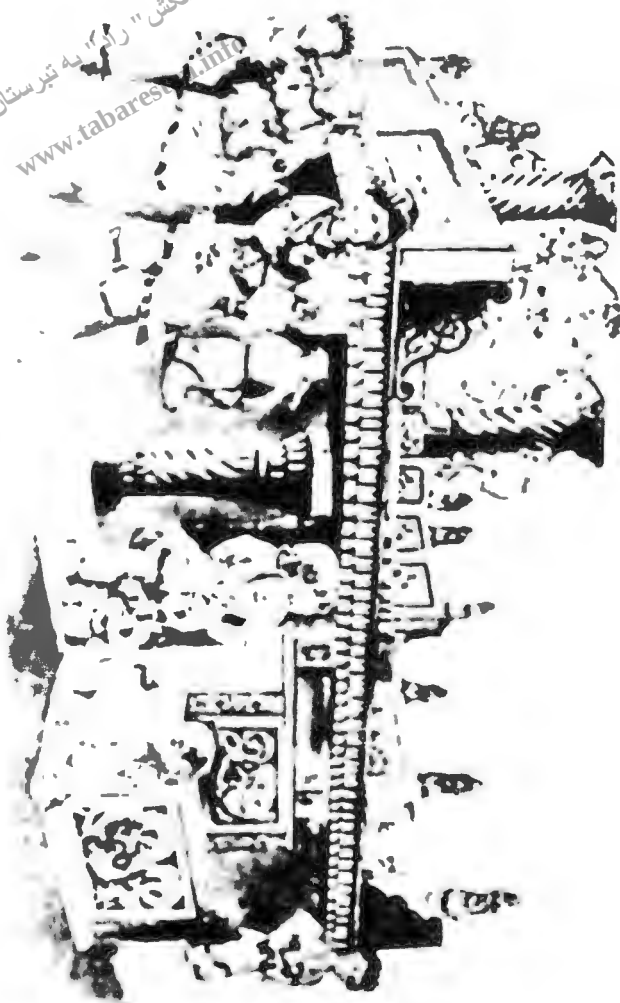
در دروازه تخت، طارمیها یا دست‌اندازه‌هایی ساخته شده که از داخل و خارج دارای کتیبه‌هایی است که درون هر یک از آنها بر روی دو ترنج یک بیت یا دو مصراع منتخب از دو قصیده مطول فتحعلی‌خان صبا ملک‌الشعرا که در مدح فتحعلی‌شاه و وصف تخت مرمر سروده و به قلم نستعلیق خوش به خط محمدمهدی ملک‌الکتاب نوشته شده است، حجاری و زرانموده کرده‌اند که تاریخ ساخت و اتمام تخت در آن به حروف ابجد چنین آورده شده است:

منشی طبع صبا از پی تاریخش گفت

۲۱۲ که «سلیمان زمان داده شرف این اورنگ»

«۱۲۶۶ ه. ق.»

پیشکش "راه" به تبرستان  
www.tabaresh.info



نقش مرمر  
طراح: ذول لورنس

متأسفانه بعد از پیروزی انقلاب بعضی از افراد ناآگاه بدون توجه به ارزشهای گرانبهای میراث فرهنگی کشور خسارتهای و لطمه‌های جبران‌ناپذیری به بسیاری از این آثار وارد آوردند. از جمله در اقدام ناموفق برای انهدام تخت تاریخی مرمر، مجسمه‌های کوچک دور تخت را به استثنای یک مجسمه شکستند و به دیواره غربی تخت نیز صدمه زدند.

جا دارد مسئولین سازمان میراث فرهنگی با کمک استادان مجسمه‌ساز نسبت به بازسازی مجسمه‌ها و ترمیم خرابی این اثر تاریخی اقدام و آن را به صورت گذشته احیاء نمایند.

### ● عمارت عالی‌قاپو

در وسط ضلع شمالی میدان ارگ سردر بزرگی بود که به آن درب سعادت یا عمارت عالی‌قاپو می‌گفتند. جیمز بیلی فریزر در شرح شرفیابی دوم آوریل ۱۸۳۳ م. خود به حضور فتحعلی‌شاه به توصیف این عمارت که آن را دفتر صندوقدار نامیده و در اصل محل کار اعضای دفترخانه بوده پرداخته و چنین نوشته است:

... تا هنگامی که اعلیحضرت آماده باردادن ما باشد در دفتر صندوقدار نشستیم و به زودی امین‌الدوله و منشی‌الممالک وارد شدند. دومی شخصی بود با قیافه‌ای خشن و زننده. عده‌ای از مستوفیها و میرزاها نیز همراه او بودند که هر یک به جای خود نشستند و به کسب و کار خود پرداختند. وقتی که به پیرامون خود نگریستم نتوانستم از تحسین منظره‌ای که جریان داشت خودداری کنم و در عالم خیال این دستگاه صدراعظمی ایران را با آن یکی از وزیران یا دستگاه‌لرد اول خزانه‌داری [وزارت مالیه] داویننگ‌استریت<sup>۲۱۳</sup> به منزله دو نقطه مقابل هم قرار ندهم. به یقین این منظره مایه شگفتی یک تن اروپایی بود... از سراپای اطاق نکبت و ادبار می‌بارید. مساحتش در حدود پانزده یا شانزده پای (فوت) مربع [۴/۵۷ الی ۴/۸۷ مترمربع] بود.

۲۱۳. Downing Street نام خیابانی در لندن که اقامتگاه نخست‌وزیر و وزیر دارایی در آنجا قرار دارد و از این‌رو کابینه یا دولت انگلیس را به کنایه داویننگ‌استریت می‌خوانند.



میدان ارگ و سردر حیاط قیامت مرمر  
طرح از فلانتین ۴۱ - ۱۸۴۰ م.



پنجره‌هایش شکسته و پوشیده از تار عنکبوت و گرد و خاک بود. اطاق در یک ضلع حیاط هولناکی قرار داشت که راه ورود به آن از دالان کثیفی که با آن جور بود و به اصطلاح به آن می‌خورد می‌گذشت.<sup>۲۱۴</sup>

در دوره بعد از فتح‌علی شاه تغییراتی در آن داده بودند ولی شکل اصلی بنا تقریباً محفوظ مانده بود. به نوشته اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۰۱ ه.ق. به مباشرت آقاعلی امین حضور<sup>۲۱۵</sup> وزیر بقایا تغییر و تبدیل‌هایی در آن داده شده و به عمارت باشکوهی مشتمل بر ابنیه تحتانیه و سر در بسیار عالی مشرف به باغ گلستان و میدان ارگ گردیده است.<sup>۲۱۶</sup>

یحیی ذکاء در شرح این بنا پس از تغییرات انجام شده چنین نوشته است:

این بنای باشکوه در طبقه زیرین دارای طاق و طاقنماهای بزرگ و کوچکی بود که بالای آنها مقرنس‌کاری شده و اطراف لچکی طاقهای آن با کاشیهای الوان تزیین یافته بود. در طبقه بالا روی هشتی و دالان و اطاقهای زیرین تالاری وسیع و اطاقهای گوشواره قرار گرفته بود که با ارسی و پنجره‌های مشبک و گچ‌بریهای زیبا آرایش یافته بود. در پایین دربانان و قراولان سلطنتی و در اطاقهای بالا اعضای دفترخانه دولتی ساکن بودند.

دیوار پشت سردر در دلبسته‌تخت مرمربا کاشیهای رنگین صحنه پیکار رستم و دیو سفید تزیین گردیده بود. در سال ۱۳۰۹ ه.ش. هنگامی که سردر را منهدم ساختند، اداره بیوتات سلطنتی، این کاشیها را نگهداری کرده در سال ۱۳۱۴ ه.ش. هنگام ساختمان ورزشگاه امجدیه آنها را در بالای دیوار مدخل ورزشگاه مزبور کار گذاشتند و در سالهای بعد که آن بنا را به شکل دیگری درآوردند، همان کاشیها را در دیوار داخلی سرسرای جایگاه مخصوص نصب کردند. این کاشیها دارای رقم محمدعلی شیرازی و تاریخ ۱۲۷۳ ه.ق. می‌باشد.<sup>۲۱۷</sup>

۲۱۴. جیمز بیلی فریزر، ص. ۱۳۸ - ۱۳۹.

۲۱۵. آقاعلی آشتیانی امین حضور از رجال دربار ناصرالدین شاه بود. در سال ۱۲۸۶ ه.ق. تصدی امور احتساب که با تفاوت‌هایی همان شهرداری کنونی باشد به وی محول شد. در سال ۱۲۸۸ ه.ق. خازن صرف جیب شاه شد. در سال ۱۲۹۳ علاوه بر سایر مشاغل، حکومت کاشان نیز به او واگذار شد و او نهایتاً از طرف خود دیگری را به حکومت کاشان می‌فرستاد. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۳۴۱ - ۳۴۸.

۲۱۶. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ص. ۸۰.

۲۱۷. یحیی ذکاء، ص. ۳۳ - ۳۴.

## ● تالار الماس

این عمارت که در سمت جنوبی محوطه باغ گلستان بعد از عمارت بادگیر قرار دارد از قسمتهای قدیمی و کهن ارگ سلطنتی است. بنیاد و اساس این تالار در زمان فتحعلی شاه نهاده و شکل و تقسیمات و درها و پله‌ها و مقرنس‌کاریهای آن شیوه ساختمانهای زمان او را دارد ولی در زمان ناصرالدین شاه تغییراتی در ظاهر و تزیینات آن داده‌اند. این بنا که به مناسبت آینه‌کاریهای داخلی اش به نام تالار الماس شهرت یافته شامل یک تالار بزرگ و اطاقهای گوشواره و دهلیزها و بالاخانه‌ها و پستوهای متعددی است.

در زیر تالار نیز حوضخانه یا زیرزمین وسیعی وجود دارد. در سه طرف تالار بالاتر از رفها به سبک بناهای عهد فتحعلی شاه سه ایوانچه آینه‌کاری مقرنس و طاقنماهای باریک و کشیده ساخته شده و سمت شمالی تالار را با ارسیه‌های بزرگ که دارای شیشه‌های رنگین زیبایی است پوشانده‌اند.

اغلب طاقها و طاقنماهای جناغی این تالار را مانند بسیاری از طاقنماهای دیگر کاخ گلستان، در عهد ناصرالدین شاه به طاقهای قوسی یا رومی تبدیل کرده‌اند.<sup>۲۱۸</sup>

باتوجه به این که سازمان میراث فرهنگی کشور در نظر داشت جهت ایجاد محلی برای استراحت و پذیرایی بازدیدکنندگان مجموعه بناهای کاخ گلستان از این تالار به عنوان سالن پذیرایی سنتی استفاده نماید ضمن انجام تعمیرات، تغییراتی نیز در پاره‌ای از قسمتهای بنا داده شده است. از جمله قسمتی از پستوها و اطاقهای بخش غربی عمارت به صورت آشپزخانه درآمد است. در تعمیرات جدید برای مفروش کردن کف تالار از کاشیهای دوره قاجار که از تخریب بناهای مجموعه در گذشته جمع‌آوری و نگهداری گردیده بود استفاده شده و بدین جهت ناهمگونیهایی در طرح و نقش آنها به چشم می‌خورد.

## ● عمارت بادگیر

به طوری که در فصول پیش اشاره شد برخی از محققین اساس عمارت بادگیر را از زمان شاه سلیمان صفوی می‌دانند. عمارت فعلی در زمان فتحعلی شاه ساخته شده و از دوره ناصرالدین شاه به بعد دخل و تصرفاتی در این بنا انجام گرفته است. یحیی ذکاء در معرفی این بنا نوشته است:

عمارت بادگیر گذشته از گوشواره‌های زیبا، چاربه‌ها و هلیزها، دارای تالار بزرگی است که ارسیها و ستونها و دیوارها و سقف آن تماماً با نقاشی و زنگاری و آینه کاری و گچ‌بری و منبت‌کاری و مرمر پوشیده شده است و از این حیث یکی از تالارهای پرکار و زیبا و جالب عمارات سلطنتی قدیم به شمار می‌رود.

در زیر تالار و عمارت مزبور حوضخانه وسیعی وجود دارد که در چهار گوشه آن چهار بادگیر بلند از کاشیهای معرق آبی و زرد و سیاه با قبه‌های زرین قرار گرفته و هوای حوضخانه و تالار و اطاقها به وسیله آنها به خوبی خنک می‌شود. سابقاً در میان حوضخانه حوضی مرمرین وجود داشته و آب به وسیله نهري از کاشی آبی در آن جاری می‌شده است و بعدها برای جلوگیری از نفوذ رطوبت و انهدام بنا جریان آب آن قطع گردیده است.<sup>۲۱۹</sup>

مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک نیز توصیفی از این عمارت دارد:

عمارت بادگیر از بناهای فتحعلی‌شاهی است که بعدها اندک تصرفی در آن به عمل آوردند. دو بادگیر با قبه‌های زرین بالای آن جلوه‌گر بود و بدین سبب آنرا عمارت بادگیر نام نهاده بودند. حیاطی کوچک و تالاری بزرگ دارد که ارسی و در و دیوار و سقفش به طلا و لاجورد زینت یافته. زیر تالار حوضخانه مانندی است که نهري از کاشی آبی از وسط آن می‌گذرد. در آن زمان انواع پرندگان کوچک زیبا در آن رها کرده بودند. در یک طرف حیاط مزبور نیز لانه‌ها و قفسهایی ساخته و پرندگان بسیار از هر قبیل در آن گرد آورده بودند. گاه هنگام دانه دادن به آنها شاه آمده به تماشای آنها می‌ایستاد و با همراهان از شکار پرندگان و فن به دام آوردن آنها سخن می‌راند.<sup>۲۲۰</sup>

۲۱۹. همان، ص. ۲۷۸.

۲۲۰. دوستعلی معیرالممالک، ص. ۴۲.



حصارت بادگیر  
تابلو آبرنگ محمدحسن ملک‌الشعراء ۱۲۸۱ ه.ق.

در حدود سالهای ۴۹ - ۱۳۴۸ ش. دیوارها و سقف این حوضخانه توسط معمار هنرمند روانشاد استاد محمد شعرباف به طرز بسیار زیبا و بدیعی آجرکاری شده و در حال حاضر نیز عکسخانه کاخ گلستان در آن دایر شده است. در این عکسخانه تعدادی از عکسهای تاریخی دوره قاجاریه که به وسیله ناصرالدین شاه و عکاسهای مخصوص دربار تهیه شده با دو دستگاه دوربین عکسبرداری قدیمی به نمایش گذاشته شده است.

### ● کاخ بلور

در دوره سلطنت فتحعلی شاه در محل تالار برلیان از مجموعه بناهای کاخ گلستان، کاخ یا تالاری قرار داشت که دارای آینه کاری زیبایی بود. چلچراغ‌های اهدایی الکساندر اول تزار روسیه (۱۸۰۱ - ۱۸۲۵ م.) به فتحعلی شاه را در آن نصب کرده بودند و از قرار حوض بلوری هم در آن تالار قرار داشته که به مناسبت آن، تالار را بلور می خواندند. این تالار تا سال ۱۳۰۰ ه. ق. وجود داشته و در آن سال به علت فرسودگی آن را تخریب و تالار برلیان را به جای آن بنا کردند.<sup>۲۲۱</sup>

### ● برج جهان‌نما

این برج که مشرف به باغ و میدان ارگ بود به احتمال قوی باید همان برج یا عمارت کلاه‌فرنگی آقامحمدخانی باشد. لکن مرحوم حجت بلاغی آنرا در شمار بناهای فتحعلی شاهی ثبت کرده است.<sup>۲۲۲</sup> در هر حال آن عمارت از محلهای عشرت و راحت خاقان به شمار می‌رفت. شاهزاده احمد میرزا گوشه‌ای از خوش‌گذرانیهای پدر تاجدار خود را در این بنا چنین روایت کرده است:

گویند شبی خاقان مرحوم با شاه‌پسند خانم، مادر کیقباد میرزا و کیکاوس میرزا و کیخسرو میرزا در طبقه اول برج جهان‌نما به عشرت و راحت به سر می‌بردند. مشتری خانم در طبقه دوم بود این شعر را به آواز بلند خوانده بود:

۲۲۱. ر.ک: یحیی ذکاء، ص. ۲۳۶-۲۳۷.

۲۲۲. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۶۵.

بالای بام دوست چو نتوان نهاد پای

هم چاره آن که سر بنهم زیر پای دوست  
آقا اسماعیل پیشخدمت باشی<sup>۲۲۳</sup>، در مهتابی خانه خودش که در محله  
دروازه شمران بود، همین شعر را شنید و نوشت. بعضی چنین گویند:  
پیشخدمت باشی آن شب از اصفهان آمده در دروازه بسته بوده است. در یکه  
برج نزدیک دروازه شاهزاده عبدالعظیم تا صبح می ماند و این شعر را به آواز  
مشرتی خانم از بام یکه برج شنید و نوشت و زمانی که به حضور خاقان  
مشرف شد، عرض کرد که صدای مشرتی خانم به طوری دیشب به گوش من  
رسید که شعرش را نوشتم.<sup>۲۲۴</sup>

اما این مشرتی خانم که بود؟ احمد میرزا قاجار در این مورد چنین نوشته است:  
مشرتی خانم اهل شیراز است و در علم موسیقی مهارت کامل و بالفطره  
آوازی سرشار داشت. قریب صد سال عمر کرد. در اواخر عمر حالت طرب و  
مسرت از او نمایان بود. هیچوقت او را مهموم و افسرده ندیدند. هر وقت  
حضرت خاقان به سفری عزیمت می فرمود، در هنگامی که چکمه و شلوار  
می پوشیدند مشرتی خانم باید مشغول خواندن باشد.<sup>۲۲۵</sup>

علاوه بر بناهایی که ذکر شد آثار دیگری نیز از عهد فتحعلی شاه باقی مانده است که  
به دو مورد آن اشاره می شود:

### ● تخت نادری

یحیی ذکاء در معرفی تخت جواهر نشان نادری چنین نوشته است:  
این تخت یا صندلی به دلالت شیوه ساخت و شکل و ترکیب و نوع زرگری و  
میناکاری و جواهرسازیش و همچنین به گواهی اشعاری که در سمت داخل  
دست اندازها و پشت انداز تخت بر روی ورقه های طلا منگنه و میناکاری

<sup>۲۲۳</sup>. آقا اسماعیل پسر ملا بابا کلیمی اصفهانی است که پس از گرویدن به دین اسلام مدتی در سلک  
غلامان فتحعلی شاه درآمد و سپس پیشخدمت باشی او گردید و در دوره محمدشاه و ناصرالدین شاه نیز این  
سمت را حفظ کرد. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۱۲۹ - ۱۳۰.

<sup>۲۲۴</sup>. احمد میرزا قاجار، ص. ۴۱.

<sup>۲۲۵</sup>. همان، ص. ۴۰ - ۴۱.

گردیده، بدون شک از ساخته‌های زمان فتحعلی‌شاه است، گو این که در توصیف و تزیین آن اغلب از گهرهای نادری استفاده شده است. فتحعلی‌شاه از این تخت فقط در اردوکنشیه‌های خود به چمن سلطانیه استفاده می‌کرد. تخت نادری از نظر شکل و ترکیب و تزیینات زیباتر از تخت طاووس است. پشت‌انداز آن با ترنج و جواهرات درشت و خوش‌نگش آن را مجلل‌تر نشان می‌دهد. در دو طرف پشت‌انداز تخت که مانند دم طاووس چتر زده و در بالا دارای تاجی است، نقش دو اژدهای پیچ‌خورده یا سمندر قرار دارد که دم آنها به شکل سر عقاب یا طوطی درآمده است. و نظیر همین دو اژدها در دو طرف پله اول تخت نیز دیده می‌شود که در اینجا دارای پا بوده و به سطحه و دیواره پله چسبیده‌اند.

در دیواره عمودی پله اول تخت، نقش شیری برجسته‌کاری شده که بدن آن همچون پوست پلنگ خالدار و جواهر نشان شده است. در دو طرف تخت نیز در داخل ترنج‌های اسلیمی مشبک، نقش دو طوطی میناکاری مشاهده می‌گردد. تخت از نه پارچه چوبهای روکش طلای میناکاری شده بسیار اعلیٰ مرصع به جواهرات ساخته شده که قطعات مختلف آن به وسیله بند و بستهای مخصوص از یکدیگر جدا می‌گردند، این قطعات به انضمام یک پارچه سطحه تخت و دو پارچه چوب قید و پیچ و مهره‌های آهنی بدون جواهر جمعاً مشتمل بر دوازده پارچه است.

ارتفاع تخت از سر تاج پشت‌انداز تا سطحه نشیمن تخت ۱۲۸ سانتیمتر و از برگشتگی گردن اژدر به طرف دیگر ۱۰۱ سانتیمتر و از دست‌اندازها تا سطح زمین ۱۱۹ سانتیمتر می‌باشد.

در وسط سر تاج پشت‌انداز تخت یک قطعه یاقوت درشت به شکل قلوه حبابی نصب شده که حدود ۲۵ قیراط وزن دارد.

تعداد جواهراتی که بر روی تخت نادری نصب گردیده به قرار زیر است:

الماس : ۹۵۹۷ قطعه

زمرد : ۷۴۶۴ قطعه

یاقوت : ۴۶۸۲ قطعه

لعل : ۶۹۶ قطعه

بنابراین جمع کل جواهرات ریز و درشت تخت نادری در حدود ۲۲۴۳۹

قطعه و تقریباً پنج برابر جواهرات تخت طاووس است.<sup>۲۲۶</sup>  
در حال حاضر این تخت در موزه جواهرات ملی ایران نگهداری می‌شود.

### ● توپ مروارید

یکی از آثار عهد فتحعلی‌شاه که سالیان دراز در میدان ارگ به روی سکویی قرار داشت، توپ مروارید بود. این توپ که بعدها به باغ باشگاه سابق افسران در تهران انتقال داده شد در سال ۱۲۳۳ ه.ق. در اصفهان ریخته و سوار گردیده است. نام استاد اسماعیل ریخته‌گر اصفهانی سازنده توپ نیز در داخل ترنجی ثبت شده است.  
فتحعلی‌خان صبا ملک الشعراء در سروده‌ای اغراق‌آمیز در وصف فتحعلی‌شاه قاجار و توپ مروارید به ماده تاریخ آن اشاره کرده که بر روی لوله توپ به طور برجسته حکاکی شده است:

الغرض طبع صبا از پی تاریخش گفت

«شاه توپ ملک روی زمین آمد این»<sup>۲۲۷</sup>

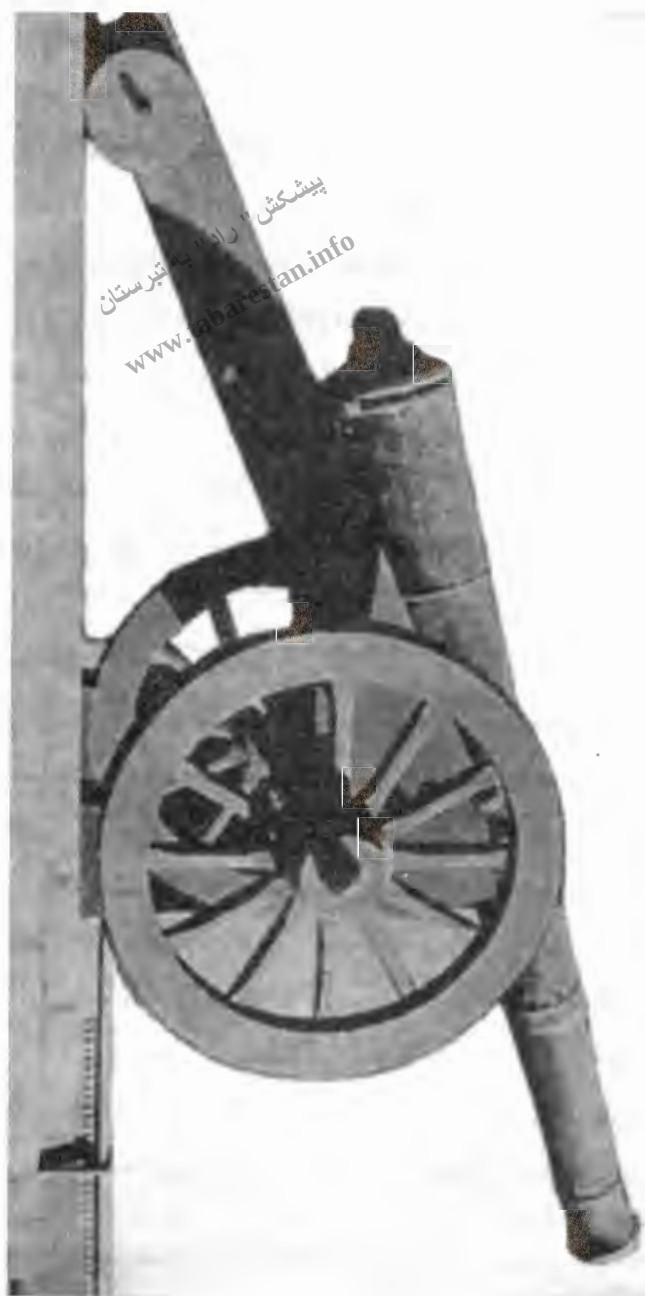
۱۲۳۳ ه.ق.

در مورد این توپ اوهام و خرافاتی میان اهالی تهران رواج داشت، از آن جمله بعضی از عوام را عقیده بر این بود که اگر زنان عقیم شبهای جمعه از زیر لوله توپ عبور کنند و با قطعه‌ای پارچه به آن دخیل ببندند مشکل نازایی آنها برطرف خواهد شد. همچنین این توپ در شمار بسترهای شهر محسوب می‌شد و هر جنایتکاری اگر می‌توانست خود را به پای آن برساند از مجازات معاف بود.

۲۲۶. یحیی ذکاء، ص. ۱۷۹ - ۱۸۲.

۲۲۷. رک: همان، ص. ۳۸.





توپه مروارید  
عکس از کتاب از خراسان تا پشاور

## ۲. بناهای عهد فتحعلی‌شاه در داخل حصار تهران

در عهد فتحعلی‌شاه با احداث بناهای اداری، مذهبی و تجاری متعددی در درون حصار شاه طهماسبی تهران، نخستین گامهای اساسی برای تغییر شهر به مرکز سیاسی و اداری کشور برداشته شد. متأسفانه در دوره‌های بعد از او بسیاری از این بناها تخریب و یا نوسازی شده است. تعدادی از این بناها به قرآن زیر است: "راد" به تکیه  
مسجد جامع جدید یا مسجد سلطانی، مسجد سید عزیر الله، مسجد و مدرسه فخریه (خان مروی)، مدرسه محسنیه، مدرسه و مسجد و تکیه رضاقلی خان، مدرسه دارالشفاء، مدرسه و مسجد و آب انبار حکیم، مدرسه میرزا صالح (پامنار)، باغ ایلچی، زنبورکخانه، چهارسو بزرگ و چهارسو کوچک، باغ امان‌الله خان، باغ خسروخان، باغ قورخانه، گذر بابانوروزعلی، بازارچه و تکیه منوچهرخان و... ضمناً در این عهد بقاع امامزاده‌های زید و چهل تن و همچنین پیر عطاء تجدید بنا شد.

### ● مسجد سلطانی

مسجد سلطانی یا مسجد شاه که در زمان احداث مسجد جامع جدید<sup>۲۲۸</sup> نیز نامیده می‌شد از مساجد بزرگ و معروف تهران و از بناهای خیریه دوره فتحعلی‌شاه قاجار است. این مسجد ده هزار مترمربع مساحت دارد.

از نظر نکات معماری مانند سایر بناهای فتحعلی‌شاهی، شیوه ساختمانهای دوره کریم‌خان زند در آن به کار رفته است. چنانکه در ورودی بزرگ و اصلی آن در سمت شمال قرار دارد که جلوخانی در مقابل آن احداث کرده‌اند و به وسیله دهلیز وسیعی از دو طرف ایوان شمالی به صحن مسجد می‌رسد و این ترتیب کاملاً همانند مسجد وکیل شیراز است.<sup>۲۲۹</sup> در هر یک از دو جانب مشرق و مغرب آن نیز در ورودی دیگری با جلوخان و دهلیز تعبیه نموده‌اند که هر یک از دو دهلیز اخیر هم از دو سوی ایوانهای

۲۲۸. نام مسجد جامع جدید به سبب وجود مسجد جامع عتیق تهران به مسجد سلطانی یا شاه اطلاق شده است.

۲۲۹. مسجد وکیل در سال ۱۱۸۶ ه. ق. احداث شد و تزیینات آن در دوره قاجاریه به اتمام رسید.

شرقی و غربی به صحن ارتباط می‌یابد.<sup>۲۳۰</sup>

در جلوخان اصلی مسجد که با ۱۷ پله به خیابان ۱۵ خرداد (بوذرجمهری سابق) مربوط می‌شود؛ دکانهایی قرار دارد که سابقاً به صورت طاقما بود. در این مغازه‌ها کسبه به مشاغلی چون فروش ابزار و قفل، تهیه و عرضه انواع زنجیر، چاقوتیزکنی و مهرسازی اشتغال دارند.

در بالای سردر اصلی در جلوخان مسجد قصیده‌ای از فتحعلی‌خان صبا در مدح فتحعلی‌شاه و توصیف این مسجد کتیبه شده که مطلع آن چنین است:  
رقم زد منشی کلک صبا از بهر تاریخش بود این مسجد فتحعلی‌شه، کعبه دوم<sup>۲۳۱</sup>  
۱۲۳۰ ه.ق.

همچنین نام ناصرالدین‌شاه قاجار که در سال ۱۳۰۷ ه.ق. تعمیراتی به فرمان وی در این مسجد انجام یافته در سردر جلوخان شمالی دیده می‌شود.<sup>۲۳۲</sup>

در بالای در اصلی در داخل دهلیز قصیده‌ای اثر طبع سیدحسین متخلص به میجر و ملقب به مجتهد الشعراء حاوی مدایح فتحعلی‌شاه و توصیف این بنای رفیع و مسجد شریف بر کاشی منقوش است. مقطع قصیده متضمن ماده تاریخ بنای مسجد و به قرار ذیل است:

کلک مجمر از پی تاریخ سالش زد رقم پیش این مسجد سزد گرقبله آید در نماز<sup>۲۳۳</sup>  
۱۲۲۵ ه.ق.

صحن مسجد مربع و هر ضلع آن ۶۴ متر طول دارد. در میان صحن حوض سنگی بزرگی قرار دارد که سابقاً آب آن از قنات شاه تأمین می‌شد. در ضلع شمالی این حوض یک ساعت آفتابی قرار دارد که ظهر شرعی را معین می‌کند.

۲۳۰. محمدتقی مصطفوی، ص. ۴۱۴.

۲۳۱. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱: ص. (م) ۶۷.

۲۳۲. نصرت‌الله مشکوتی، فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران (تهران: سازمان ملی حفاظت

آثار باستانی ایران، ۱۳۴۵)، ص. ۲۰۱.

۲۳۳. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۶۶.



ایوان ورودی مسجد سلطانی  
طرح از کتاب سفر در ایران

شبستان عظیمی با پوشش گنبدی در جانب قبله و ایوان بلندی در وسط هر یک از چهار جبهه صحن دارد.<sup>۲۳۴</sup> مقصوره و ایوان جنوبی به طور ممتاز ساخته شده و قطعات بزرگ سنگهای مرمر در ازاره مقصوره به کار رفته است و شکایات نماز به خط زیبای آقامهدی ملقب به ملک‌الکتاب<sup>۲۳۵</sup>، خوشنویس دربار فتحعلی‌شاه در طرف بالای سنگ کتیبه شده است. حسن وضع مقصوره و مخصوصاً گنبد بزرگ مزین به گنبد طلایی کوچک بر بالای آن جالب توجه و از اختصاصات این مسجد به شمار می‌رود. نام فتحعلی‌شاه و تاریخ ۱۲۲۹ ه.ق. به قلم بسیار جلی در این ایوان به چشم می‌خورد.

در مقصوره از سور و آیات مبارکات قرآن یک فقره دورگنبد و یک فقره پایین‌تر کتیبه شده و به همین صورت در ایوان هم دیده می‌شود. این کتیبه‌ها نیز به خط ثلث و اثر ملک‌الکتاب است و در پایان کتیبه‌ها تاریخ ۱۲۲۴ ه.ق. نگاشته شده است.<sup>۲۳۶</sup>

بر اثر نقاشی رنگ و روغن زیرگنبد مسجد که از نقش کاشیکاری بی‌بدیل زیرگنبد مسجد شیخ‌لطف‌الله تقلید نموده‌اند و کاشیکاریهای معرق ظریف جبهه خارجی ضلع جنوبی صحن که با طرح اصلی نماسازی آن تفاوت فاحش دارد تغییراتی خلاف اصول تعمیر چنین ابنیه در مسجد شاه تهران به وجود آمده است.<sup>۲۳۷</sup>

شبستان قدیمی مسجد که بیش از دو هزار مترمربع وسعت دارد از سه قسمت تشکیل شده است:

شبستان زیرگنبد که به وسیله چهار راهرو به دو شبستان دیگر مسجد متصل می‌شود. در این شبستان و در زیرگنبد چندین غرفه کاشیکاری شده وجود دارد که به بانوان خانواده قاجار اختصاص داشته است.

۲۳۴. محمدتقی مصطفوی، ج. ۱، ص. ۴۱۴.

۲۳۵. میرزامهدی ملک‌الکتاب فراهانی متخلص به عشرت‌عمزاده و داماد میرزاعیسی قائم‌مقام اول مشهور به میرزا بزرگ از خوشنویسان و شعرای عصر قاجاریه است که در عین حال از رجال و مصادر مهم امور دوره فتحعلی‌شاه قاجار نیز بوده است. وی در سال ۱۱۸۲ ه.ق. متولد و در سال ۱۲۷۰ ه.ق. در سن

۸۸ سالگی درگذشت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۱۶۸ - ۱۷۰.

۲۳۶. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۶۵ - ۶۶.

۲۳۷. محمدتقی مصطفوی، ص. ۴۱۴.

راهروهایی که شبستان زیرگنبد را به شبستانهای اطراف متصل می‌کند به شکل طاقما می‌باشد و با نقوشی که به طرح چادرشبی معروف است تزیین شده است. شبستانهای شرقی و غربی نیز بسیار وسیع بوده و هریک بر روی دوازده ستون استوار است.

در شمال صحن مسجد شبستانی آجری از عهد ناصرالدین شاه قرار دارد که دارای دوازده ستون آجری است. این شبستان به علت این که رو به قبله قرار گرفته، در فصل زمستان آفتاب‌گیر است شبستان گرم نیز نامیده می‌شود. اطراف دیگر صحن مسجد را شبستانها و رواقهایی احاطه کرده است که تماماً دارای سردر آجری به شکل طاقما بوده و با کاشی تزیین شده‌اند.<sup>۲۳۸</sup>

صحن مسجد از جانب مشرق به بازار بین‌الحرمین<sup>۲۳۹</sup> و از سوی مغرب به بازار بزرگ مرتبط می‌شود. کنیبه منظوم دیگری از فتحعلی‌خان صبا در سردر غربی مسجد در روی خشت کاشی به خط نستعلیق در زیر مقرنس‌کاری گچی باقی مانده است که مطلع آن چنین شروع شده:

بَهِین سَلالَه حوا مَهِین نتیجه آدم  
ماده تاریخ آن نیز مصراع زیر است:  
«که شد ز قبله عالم بنای قبله عالم»<sup>۲۴۰</sup>

#### ● قبله در مسجد شاه

مسجد شاه بر مبنای سی درجه انحراف از جنوب به مغرب ساخته شده است، در صورتی که قبله ۳۸ درجه و ۲۷ دقیقه و ۱۵ ثانیه انحراف دارد.<sup>۲۴۱</sup>

۲۳۸. این شیوه تزیین روی‌نما که ترکیبی از آجر و کاشیهای کوچک چهارگوش، مستطیل و غیره است مُعَقَّلی نامیده می‌شود. نمونه انجام شده در این مسجد اثر تاریخی و هنری مهمی به شمار نمی‌رود. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، ص. ۴۱۴.

۲۳۹. این بازار به سبب آن که میان دو مسجد سلطانی و جامع واقع شده به این نام خوانده می‌شود.

۲۴۰. نصرت‌الله مشکوتی، ص. ۲۰۲.

۲۴۱. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۷۲.

## منبر مرمر

از تزیینات این مسجد منبری است بدیع و ممتاز از سنگ مرمر یک پارچه، دارای سیزده پله که در مقصوره مسجد نصب است. و نیز سنگابی با کنده کاریهای زیبای روی آن در دالان شمالی.

## بست دارالخلافه

در اواسط سلطنت فتحعلی شاه جامع سلطانی را بست و پناهگاه قرار دادند که تا زمان ناصرالدین شاه برقرار بود. در سال ۱۲۶۶ ه. ق. در پی تصمیم امیرکبیر و تصویب میرزا ابوالقاسم امام جمعه<sup>۲۴۲</sup> که سرپرستی مسجد جامع سلطانی را برعهده داشت، به آن خاتمه داده شد و بست به بقاع متبرکه منحصر گردید.<sup>۲۴۳</sup>

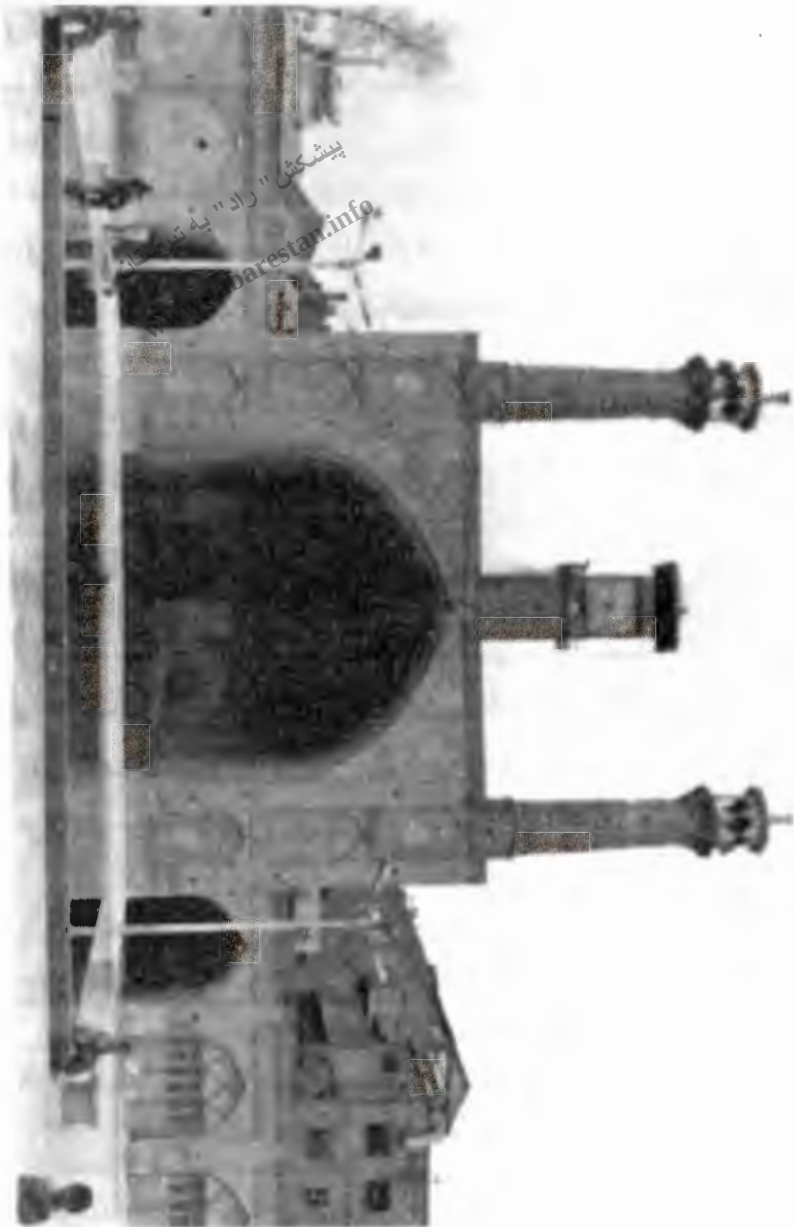
## محل تأمین مالی ساختمان مسجد سلطانی

به نوشته احمد میرزا قاجار، در مدت قلعه داری میرزا محمدخان بیگلربیگی تا هنگامی که فتحعلی شاه به تهران آمده و بر تخت سلطنت جلوس کند، بیگلربیگی به رتق و فتق امور پایتخت مشغول بود. مهدعلیا والدۀ فتحعلی شاه به بیگلربیگی گفته بود در تمام خزاین موجوده دولت هر تصرفی شما بنمایید امضاء می دارم مگر یک خزانه مخصوص که یک کروزر مسکوک در آن است و نذر کرده ام زمانی که پسر بر تخت سلطنت متمکن گردد این مبلغ تماماً به مصرف خیریه برسد.

مساجدی که فتحعلی شاه در بلاد عمده بنا نموده که همه جا به اسم مسجدشاه یا

۲۴۲. میرزا ابوالقاسم پسر میرمحسن و برادرزاده و داماد میرمهدی اولین امام جمعه تهران است که در سال ۱۲۱۰ ه. ق. متولد شد و در سال ۱۲۶۳ ه. ق. پس از درگذشت عم خود از سوی محمدشاه به عنوان دومین امام جمعه تهران برگزیده شد و مسجد سلطانی و تمام موقوفاتش به او سپرده شد. میرزا ابوالقاسم در عهد خویش از روحانیون بانفوذ به شمار می رفت. او در سال ۱۲۷۰ ه. ق. در تهران درگذشت و در قبرستان تهران دفن شد. مقبره او که پسرش سیدزین العابدین سومین امام جمعه تهران برای او ساخت به مقبره آقا معروف است و در نزدیکی چهارراه مولوی واقع است.

۲۴۳. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ص. ۱۳۱.



مناره‌های مسجد سلطانی



جامع سلطانی معروف است و تعدادی دیگر از بقاع متبرکه، غالباً از این مبلغ یک کرور بوده است. ۲۴۴

### مناره‌های مسجد

لازم به ذکر است که مسجدشاه تهران هم مانند مساجد شاه احدثی فتحعلی‌شاه در سمنان و قزوین و بروجرد مناره نداشته است و دو مناره موجود در این مسجد از آثار زمان ناصرالدین‌شاه است. ۲۴۵

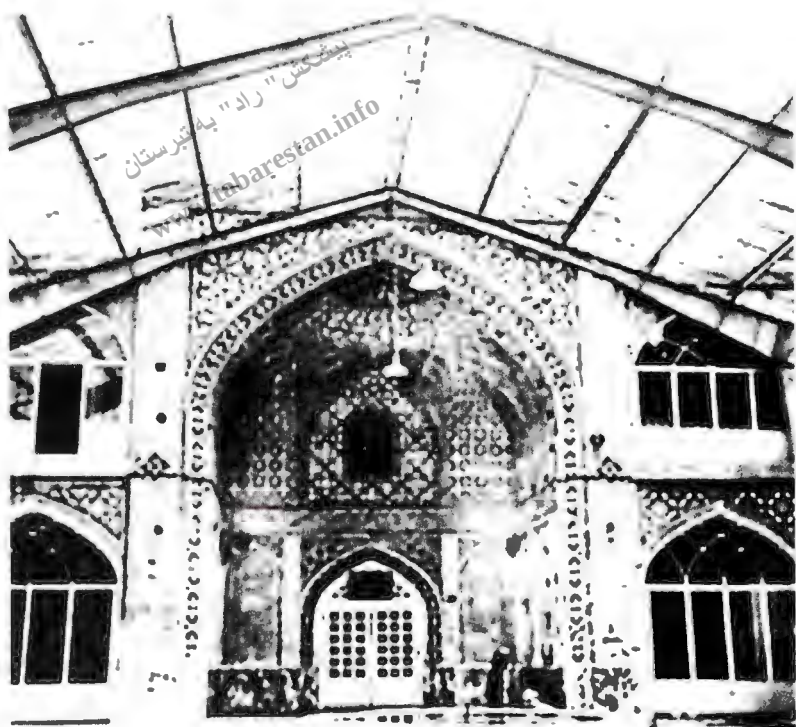
### ● مسجد سیدعزیزالله

این یادگار زیبا که از دوره فتحعلی‌شاه باقی مانده است در بازار تهران واقع شده و شامل سردر، جلوخان، هشتی، صحن و شبستان قدیمی و جدید است.

مسجد سیدعزیزالله که به سبک مساجد چهارایوانی ساخته شده، در شمار زیباترین مساجد دوران قاجار است. منظره صحن آن به واسطه به کار بردن خشتهای کاشی هفت‌رنگ و گره‌کاری ظریف الوان و شمشه‌بندی و نقوش و ترسیمات هندسی، بسیار جالب و زیبا می‌باشد.

در سه ایوان باقی مانده از بنای اصلی اقسام و انواع کاشی‌کاری خوش‌طرح و با نقش و نگار فراوان و اشکال هندسی موجود است. در بدنه داخلی این سه ایوان کتیبه‌هایی بر روی خشت کاشی به خط ثلث سفیدرنگ بر متن لاجوردی نقش شده که در پایان یکی از این کتیبه‌ها نام کاتب و تاریخ نصب کتیبه نوشته شده و تاریخ ۱۳۱۰ ه.ق. می‌رساند که قسمتی از تزیینات کاشی‌کاری آن بعد از ساختمان اصلی انجام یافته است.

طاق‌بندی و یزده‌بندی و شمشه‌کاری و کاسه‌های معلق سقف سه ایوان بالاخص ایوان رفیع آن که در مدخل شبستان قدیمی است از آثار تزیینی بسیار ارزنده و مهم این



مسجد سیدعزیزالله

مسجد به شمار می‌رود. طراحان و کاشی‌کاران این بنا سعی نموده‌اند که در تزیینات کاشی‌کاری از نقوش و ترسیمات مکرر احتراز جویند، از این جهت هر بدنه کاشی‌کاری مسجد دارای نقش و طرح خاص می‌باشد. ۲۴۶

ضلع شمالی مسجد سابقاً شامل شبستان زیرزمینی سراسری بوده که بالای آن نیز ایوان باز یکسره ترتیب داده بودند. ۲۴۷

در سردر مدخل اصلی مسجد و در بالای در چوبی آن تاریخ ۱۳۱۱ ه. ق. حکاکی شده است.

در جلوخان مسجد گذشته از قطعات کاشی‌کاری، کتیبه‌ای بر روی خشت کاشی لاجوردی به خط نستعلیق در سه بدنه آن نصب گردیده. این کتیبه حاکی بر لزوم انجام فرایض مذهبی به ویژه در باب نماز گذاردن به صورت انفرادی و جماعت است. ۲۴۸

گنبد خوش طرح دوبرخی در جنوب مسجد می‌باشد. در اثر تعمیرات مکرر قسمتی از آثار قدیمی و قابل توجه این مسجد از میان رفته و شبستان جدید آن با حاشیه‌کاری معرق و سقف آهنین کیفیت تاریخی آن را به کلی از میان برده است. ۲۴۹

#### ● مدرسه و مسجد خان مروی (فخریه)

مدرسه و مسجد خان مروی یا فخریه در بازارچه مروی منشعب از خیابان ناصرخسرو واقع شده و از بناهای حاج محمدحسین خان مروی است.

حاج محمدحسین خان از بزرگان طایفه قاجار و از تیره عزالدین لو از جمله طوایف آشاقه‌باش است که به امر شاه طهماسب اول به محافظت و محارست سرحدات شمال شرقی خراسان-ملمور بوده و حکومت مرو نیز در خانوادهٔ روسای آن طایفه به طور موروثی باقی بود. تا این که حکومت به محمدحسین خان رسید. در حمله ازبک‌ها به مرو

۲۴۶. نصرت‌الله مشکوتی، ص. ۲۰۸ - ۲۰۹.

۲۴۷. محمدتقی مصطفوی، ص. ۴۱۳.

۲۴۸. نصرت‌الله مشکوتی، ص. ۲۰۹.

۲۴۹. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، ص. ۴۱۳.

محمدحسین خان و تمام اعضای خانواده‌اش به اسارت آنان درآمدند. حاج محمدحسین خان موفق به فرار شد، لکن بیگ جان حاکم از یک دستور داد تمام اعضای خانواده او را سر بردند.

به هر تقدیر خان مروی پس از رنجها و سختیهای فراوان از طریق قندهار خود را به قاین رسانید و خان قاین پذیرایی گرمی از او به عمل آورده و مقدمات سفر او را به تهران فراهم کرد. به محض ورود خان به تهران فتحعلی شاه بدیدن او رفته، محبت و مهربانی زیادی نسبت به او مبذول داشت. او به قدری طرف توجه فتحعلی شاه قرار داشت که پس از کشتن حاج ابراهیم خان کلاتر به او تکلیف صدارت کرد و خواست او را صدراعظم خود کند لکن محمدحسین خان از قبول این شغل امتناع ورزید و تا آخر عمر فقط سمت ندامت خاص فتحعلی شاه را داشت و به لقب فخرالدوله نیز ملقب شد.

خان مروی در مدت اقامت خود در ایران خیلی متمول شد و از تمول خود مدرسه و مسجد مروی را ساخت و اموال خود را نیز وقف آن مدرسه کرد. محمدحسین خان فخرالدوله در سال ۱۲۳۴ ه. ق. در تهران درگذشت.<sup>۲۵۰</sup>

مدرسه خان مروی که در شمار اولین درالعلم‌های قرن سیزده معارف اسلامی بود شامل جلوخان، سردر، دالان، صحن وسیع مربع مستطیل شکل که در وسط ضلع شمالی آن ایوان خوش طرحی ترتیب داده‌اند و پشت ایوان اطاق بزرگی است که مَدْرَس<sup>۲۵۱</sup> مدرسه در آنجا قرار دارد. در وسط هر یک از اضلاع شرقی و غربی مدرسه اطاق بزرگی جایگزین ایوان شده است که از آنها نیز به عنوان مدرس استفاده می‌شود. در قسمتهای دیگر چهارجانب صحن که دارای چند باغچه مشجر و حوض بزرگ است حجره‌های محل سکونت طلاب قرار دارد. این مدرسه دارای یک کتابخانه مشتمل بر کتابهای قدیمی است. ورودیه مدرسه از ضلع جنوبی است و وضع سردر قدیمی آن را ضمن تعمیرات و تصرفات ناروای تازه تغییر داده‌اند.

۲۵۰. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۳۹۵ - ۳۹۷.

۲۵۱. محل انعقاد جلسات درس و مباحثه

در قسمت جنوبی صحن، ایوان و شبستان مسجد وسیعی است مشتمل بر محرابی رفیع که آب انبار بزرگی زیر آن احداث کرده بودند و تا قبل از لوله کشی آب تهران مورد استفاده عمومی بود. ۲۵۲

در ایوان مقابل در ورودی مدرسه و در بالای مدرس آن که دارای مقرنس کاری است به خط نستعلیق روی کاشی خشت لاجوردی پس از کتیبه "بسم الله الرحمن الرحیم" عبارت زیر خوانده می شود:

قَدْ تَمَّ هَذَا الْبِنْيَانُ الْقَوَائِمَةُ الْأَرْكَانُ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمُسْتَعَانَ فِي أَيَّامِ دَوْلَةِ  
الْسلطانِ الْأَعْظَمِ وَالْخاقانِ الْأَكْرَمِ السُّلْطَانِ فَتَحَعَلَى شَاهِ قَاجَارٍ خَلَدَ اللَّهُ مَلِكُهُ وَ  
سُلْطَانُهُ وَأَفَاضَ عَلَى الْعَالَمِينَ بَرَهُ وَاحْسَانَهُ. حرره محمد مهدی سنه ۱۲۴۰. ۲۵۳

کتیبه منظوم دیگری در سه سطر با خط نستعلیق خوش سفیدرنگ در روی خشت کاشی زمینه لاجوردی نوشته شده که معرف ساختمان عظیم مدرسه به نام بانی آن است، ماده تاریخ این قصیده که اثر طبع فتحعلی خان صبا است چنین می باشد:

منشی طبع صبا از پی تاریخش گفت که سزد مدرس این مدرسه را ادرسی

۱۲۳۱ ه. ق.

در طرفین در مدرسه دو لوح کاشی خشتی بزرگ که شامل قصیده منظومی به زبان عربی در توصیف ساختمان مدرسه و تجلیل فتحعلی شاه قاجار می باشد نصب شده است. در این کتیبه نام طاق کسری آورده شده و به منظور بیان عظمت، مدرسه مروی را که به نام بانی آن مدرسه فخریه هم خوانده می شود با طاق کسری (ایوان مداین) مقایسه کرده است. ۲۵۴

مدرسه و ملحقات آن جمعاً چهارده هزار و پانصد مترمربع مساحت داشته و در شمار موقوفات این مدرسه باغ مروی بوده که در بازارچه مروی و نزدیکی آن قرار داشته

۲۵۲. ر.ک: محمد تقی مصطفوی، ص. ۴۱۵؛ حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۸۱.

۲۵۳. بانوجه به سال احداث مسجد به نظر می رسد که این کتیبه ۹ سال بعد بر بالای ایوان نصب شده

است.

۲۵۴. نصرت الله مشکوتی، ص. ۲۰۵ - ۲۰۶.



مدرسه خان مروی

و در زمان رضاشاه دبستان و دبیرستانی در محل آن احداث گردیده است.<sup>۲۵۵</sup>

مرحوم مخبرالسلطنه هدایت داستانی را از حاج محمدحسین خان مروی نقل کرده است که ذکر آن بی مناسبت نمی باشد:

ریش خان مروی در اثر رنگ و حنا رنگ به رنگ بوده است، در ملاقات حسینعلی میرزا فرمانفرما جو یا می شود که خان چه تدبیر می کند که ریشش رنگ به رنگ است؟ خان هیچ نمی گوید. مجلس برگزار می شود چون بیرون می آید اصحاب می پرسند که شاهزاده را چگونه دیدی؟ می گوید گوساله مادر حسن و در زمان خود مثل شد<sup>۲۵۶</sup>.

البته مراد از حسن در اینجا اشاره به حسینعلی میرزا شجاع السلطنه برادر صلیبی و بطنی حسینعلی میرزا فرمانفرما است. احمد میرزا قاجار این موضوع را به صورتی دیگر آورده است:

وقتی حسینعلی میرزا فرمانفرما با کمال اقتداری که داشت خواسته بود به استهزای ریش فخرالدوله که بعضی موی آن سیاه و بعضی سرخ و بعضی سفید بود نطقی کرده باشد، جوابی بسیار ناگوار شنیده بود که فخرالدوله گفته بود: ای گوساله مادر حسن بفهم که چه می گویی.<sup>۲۵۷</sup>

#### ● مدرسه صدر

این مدرسه که از بناهای میرزا شفیع خان صدراعظم فتحعلی شاه است در مجاور مسجد سلطانی یا شاه قرار دارد و در آن نیز به جلوخان شمالی این مسجد باز می شود. مدرسه صدر ۱۸۳۶ متر مربع مساحت داشته و میرزا شفیع رقبات زیر را بر آن وقف کرده است: یازده باب دکان، یک باب کاروانسرا، سه دانگ حمام و قریه جائیج واقع در لواسان کوچک.<sup>۲۵۸</sup>

۲۵۵. رک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. ۸۱ - ۸۲.

۲۵۶. مهدقلی هدایت، خاطرات و خطرات، (تهران: زوار، ۱۳۴۴)، ص. بیست و نه.

۲۵۷. احمد میرزا قاجار، ص. ۸۰.

۲۵۸. رک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. ۷۸.



سردار مدرسه همدان



آقامحمد رضا قمشه‌ای از علماء دوره ناصرالدین شاه که از صناید مدرسین کتب عرفان بود اواخر عمر به تهران آمد و در این مدرسه مجلس افاضت و افادت همی داشت. کتب محیی‌الدین و شروح آنها را به ضمیمه سایر مصنفات متصوفه و رسائل عرفا تدریس می‌کرد. مردی درویش‌نهاد و بلاادعا و بی‌تعیّن بود. در سال ۱۳۰۶ ه. ق. در تهران وفات یافت. نزدیک نزاع با خواص خود گفته بود که آیا اسب سفیدی را که حضرت صاحب علیه‌السلام برای سواری من فرستاده‌اند دیدند. ۲۵۹  
میرزا علی محمد حکیم برادر حکیم صفای اصفهانی شاعر معروف نیز در این مدرسه ساکن بود و در سال ۱۳۴۳ ه. ق. در آنجا فوت کرد.

#### ● مدرسه، مسجد و آب‌انبار حکیم

این ابنیه که توسط میرزا احمد حکیم‌باشی احداث شده در محله عودلاجان کوچه حاجیها واقع شده است. چون زمانی آقامحمود کرمانشاهی در مسجد حکیم پیشنهاد داده بود این سه واحد به نام او به مدرسه، مسجد و آب‌انبار آقامحمود نیز شهرت یافته است. بر سردر ورودی مسجد سنگی از مرمر نصب شده و عبارات زیر بر آن منقور است: هوالواقف علی‌الضمائر - موقوفات مسجد جدیدالبنای مرحوم مغفور مبرور میرزا احمد حکیم‌باشی به جهت اخراجات چراغ و بوری و خادم و مؤذن و خرابی وقف شده: یکباب دکان مقابل خان حاجی عبدالوهاب و یکدانگ خان حاجی خان مشهور به خان گبرها و دو باب دکان صباغی متصل به یکدیگر مع سه دکه کوچک مقابل دکان حاجی امین و یک باب دکان حدادی واقع در محله دانکی؛ منافع املاک مزبوره به اطلاع متولی صرف مسجد مزبور گردد و کان ذلک فی شهر محرم‌الحرام سنه ۱۲۵۷.

بر کتیبه جنوبی داخل مسجد سوره جمعه منقوش است و پس از آن نوشته است: «کتبه العبدالحاج محمدالاصفهانی سنه ۱۲۴۳»

مسجد و مدرسه یکهزار مترمربع وسعت دارد. در سال ۱۳۰۹ ه. ق. حاجیه خانم

نیکوکاری کاروانسرا و حیاط (دو دانگ) به مساحت یک هزار متر مربع را بر مسجد مزبور و حقوق طلاب وقف کرده است.<sup>۲۶۰</sup>

طهماسبقلی خان وحدت کرمانشاهی که از عرفای زمان قاجار بوده چندی در این مدرسه سکونت داشته است.

مسجد حکیم از بناهای حایز اهمیت تهران است. این مسجد دارای شبستانی در شمال حیاط مرکزی است و در جنوب حیاط، گنبد اصلی و ایوان وسیعی واقع گردیده که در حال حاضر تغییراتی در آن داده شده است. در این مسجد تعمیرات مکرری انجام گرفته و ضمن مرمت بام، شبستان و رواقهای اطراف، سقف حیاط نیز با پوشش شیروانی مسقف شده است.

#### ● مدرسه و مسجد و تکیه رضاقلی خان

این مجموعه در کوچه درخانگاه در محله سنگلج ساخته شد. مدرسه و مسجد به مساحت ششصد و هشتاد و هفت متر و نیم و تکیه به مساحت چهارصد و چهل و چهار متر بود. میرزا رضاقلی خان بانی این مجموعه که در حجره شمالی مدرسه مدفون گردیده بود برای دایر نگهداشتن این آثار سی و نه باب دکان، چهار باب خانه و یک باب حمام وقف نموده بود. متأسفانه متصدیان موقوفه مراقبتهای لازم را در تعمیر و عمران آن به عمل نیاوردند.<sup>۲۶۱</sup> با گذشت زمان مدرسه و مسجد روبه خرابی گذاشت و سرانجام تخریب شد. در بازدید پانزدهم تیرماه ۱۳۷۸ ملاحظه شد به جای مدرسه و مسجد پاساژی در دست احداث است.

تکیه درخانقاه که در دوره رونق دارای دو در بود که یک در آن به بازارچه در خانقاه و دیگری به پشت مدرسه میرزا رضاقلی باز می شد در حال حاضر با تغییراتی که در اثر توسعه کوچه در بنای آن داده شده است به کارگاه نجاری تبدیل شده است.

۲۶۰. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۷۴ - ۷۵.

۲۶۱. ر.ک: همان، ج. ۱، ص. (م) ۷۵ - ۷۷ و ج. ۲، ص. (ط) ۵۶.

به نظر می‌رسد این آثار خیر توسط میرزارضاقلی خان نوایی منشی الممالک احداث و وقف شده بود.

### ● مدرسه میرزا صالح

این مدرسه که بر روی نقشه‌های تهران قدیم ترسیم بره‌زین ۱۲۵۸ ه.ق./۱۸۴۲ م. و کرشیش ۱۲۷۵ ه.ق./۱۸۵۸ م. به همین نام و بر روی نقشه ترسیم حاج عبدالغفار ۱۳۰۹ ه.ق./۱۸۹۱ م. به نام مدرسه پامنار مشخص شده است از بناهای میرزا صالح تهرانی است که به نوشته تاریخ عضدی ابنیه دیگری نیز از او مشهور و مشهود بوده است. میرزامریم یکی از اولاد او در خدمت گلبدن باجی ملقب به خازن الدوله همسر گرجی فتحعلی شاه که سمت صندوقداری و یا خزانه‌داری را داشت به عنوان محرر خدمت می‌کرد. ۲۶۲

به طوری که اعتمادالسلطنه نوشته است، شیخ زین‌العابدین هزار جریبی از فقهای آگاه و مشهور در این مدرسه امامت داشته است. ۲۶۳

مطابق فهرست اوقاف شش باب دکان و دوازده باب عرصه‌خانه بر این مدرسه وقف شده است. ۲۶۴

این مدرسه تا هنگام احداث خیابان پامنار باقی بود. به طوری که معمرین محله نقل می‌کنند به جای خیابان کنونی از شمال به جنوب تا محل مدرسه میرزا صالح یا مدرسه پامنار گذر یا بازارچه مسقفی بود و در این محل به دوراه تقسیم می‌شد. یک راه به سمت چپ منشعب می‌شد و از طریق کوچه دانگی به محله یهودی‌ها می‌رفت. یک راه نیز از سمت راست و از طریق کوچه حیاط شاهی به بازار مروی می‌پیوست. در سمت جنوب گذر منازل قرار داشت و مسدود بود. دیوار شرقی مدرسه نیز در کنار جدول شرقی خیابان قرار داشت. با ایجاد خیابان پامنار بخشی از زمین مدرسه خیابان شد و تنها منار کاشیکاری آن نیز در جنب خیابان قرار گرفت.

۲۶۲. ر.ک: احمد میرزا قاجار، ص. ۲۲.

۲۶۳. محمد حسن بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ص. ۲۲۵.

۲۶۴. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۷۷.



مناره مسجد پامناز

بعدها این مدرسه دینی جای خود را به مدرسه ابتدایی انتصاریه داد و در قسمتی از زمین آن نیز مسجدی بنا شد که به مسجد ثقفی معروف است. در سالهای اخیر ساختمان مدرسه ابتدایی نوسازی شده و در حال حاضر دبستان ولایت فقیه در آن دایر است. مرحوم حجت بلاغی در ذکر بناهای دوره فتحعلی شاه به سهو مدرسه پامنا را مدرسه دیگری به غیر از مدرسه میرزا صالح ذکر کرده و نوشته است: «مدرسه پامنا اگر از عهد صفویه نباشد مسلم مربوط به اوایل قاجاریه است.»<sup>۲۶۵</sup>

### ● دارالشفاء

یکی از تأسیسات عام المنفعه دوره فتحعلی شاه دارالشفاء بود. در مورد چگونگی فعالیت این مراکز درمانی اطلاعات مستندی در دست نیست. شفاخانه تهران در شمال جلوخان مسجد شاه/مسجد سلطانی واقع شده بود. توسط یک هشتی بزرگ در جنوب و دالانی در شمال غربی آن به صحن دارالشفاء راه داشت. در عهد فتحعلی شاه در این محل حکیمان تهرانی با روشهای سنتی به مداوای بیماران می پرداختند. ظاهراً دارالشفاء تهران در اواخر دوره فتحعلی شاه و یا بعد از او تعطیل شده و در دوره ناصرالدین شاه جای خود را به یک مدرسه دینی داده و برای اقامت طلاب این مدرسه حجره‌هایی در کنار صحن آن ساخته شده است.

میرزا ابوالحسن جلوه، از حکمای مشهور ناصرالدین شاه که بسیار مورد احترام شاه بود در این مدرسه سکونت داشت. روایت عبدالله مستوفی در این مورد چنین است: میرزای جلوه در این مدرسه دو حجره تودرتو داشت، اولی محل درس و دومی کتابخانه و محل استراحت و اطاق خواب او بود. میرزا ابوالحسن از سادات مون اردستان و شاید با سیدحسین مجمر پسر عمو بوده است.<sup>۲۶۶</sup>

۲۶۵. ر.ک: همان، ص. (م) ۷۴.

۲۶۶. میرزا ابوالحسن فرزند سیدمحمد طباطبایی از مردم ناین در سال ۱۲۳۸ ه. ق در احمدآباد از شهرهای شبه جزیره گجرات هند به دنیا آمد. وی به اتفاق خانواده خود به ایران آمد و پس از توقف در اصفهان و فراگرفتن حکمت اسلامی و فلسفه شرق به تهران آمد. ر.ک: محمد معین، ج. ۵، ص. ۴۳۱؛ جلوه در شب آدینه ششم ماه ذی القعدة الحرام سال ۱۳۱۴ ه. ق. در تهران وفات کرد و در باغ ابن بابویه دفن شد. ر.ک: محمدعلی حبیب آبادی، مکارم الآثار (اصفهان: اداره کل فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲)، ج. ۴، ص. ۱۰۶۱.

از املاک وقفی اجدادی به قدر کفایت معیشت آبرومندان، درآمد داشت. در این مدرسه که چون محلی برای ماهیانه طلاب نداشت بی سروصدا بود، منزل اختیار کرده مشغول مطالعه و درس حکمت بود. جایی نمی‌رفت و با مردم مراوده نمی‌کرد و زن و فرزندی نداشت، مستخدمی به اسم سیدمهدی داشت که کارهای خانگی او را اداره می‌کرد، زندگی او بسیار نظیف و تمیز و آقامنش بود و همه به او احترام می‌گذاشتند. بسیار شیرین سخن بود، مطالب حکمتی را با مثالهای پیش پا افتاده و عامیانه ولی باغزه، برای شاگردان خود تشریح می‌نمود، در ضمن مثالهای خود کنایات بسیار لطیف نسبت به پاره‌ای از معاصرین که رویه آنها با فکر حکیمانه‌اش نمی‌ساخت ایراد می‌کرد. با این که عالم نمایان زمان چماق تکفیر را نسبت به همه کس بلند می‌کردند، درباره او جرأت ژکیدن نداشتند. مثلاً در وقعه تنباکو وقتی میرزا سیدعلی اکبر مجتهد تفرشی در مجلسی که دولت برای حل قضیه از علماء و رجال تشکیل داده بود، قدری خل‌بازی درآورده و به این و آن حمله‌های لفظی کرده بود، میرزا در مجلس درسش گفته بود من مدت‌ها بود در حکمت خلقت آخوند سیدعلی اکبر متحیر بودم و پیش خود فکر می‌کردم که خدا این سید را واسه چی خلق کرده است، تا قضیه تنباکو پیش آمد و دانستم که خدا این دیوانه را برای یک همچو روزی خلق و ذخیره کرده بوده است که حرفهای حسابی را با لهجه دیوانه‌وار خود بگوید. ۲۶۷

میرزا ابوالحسن جلوه علاوه بر تبخّر در حکمت اسلامی طبع شعر نیز داشته، این سروده از اوست:

ملک درویشی نه پنداری که بی‌لشکر گرفتم  
این ولایت من به آه خشک و چشم تر گرفتم  
کردم آمیزش به مهرویان در ایام جوانی  
گاه پیوستم به آن، گاهی از این دل برگرفتم  
جز کنار و بوس دامن می‌نیالودم به زشتی  
ظن مبرکز بعد بوسه پیشه دیگر گرفتم

من به حول و قوه خود می نکردم این عیفی  
 بل به عون حق عنان نفس شهوتگر گرفتم  
 بود در سر نخوتم هرچند کوشیدم به نیرو  
 نخوتم زایل نشد، تا آن که ترک سر گرفتم  
 دوش دل می گفت رستم از علایق، جلوه گفتا  
 کافر خوان این سخن گر از تو من باور گرفتم<sup>۲۶۸</sup>  
 مرحوم سید اشرف الدین گیلانی مدیر و نویسنده روزنامه نسیم شمال که در سال ۱۳۲۵  
 ه. ق. در تهران منتشر شد و تا سال ۱۳۲۹ ه. ق. گاهی مرتب و گاهی نامرتب به چاپ  
 می رسید سالها در این مدرسه سکونت داشت. این سروده به نام عاقبت ایران از اوست:  
 می شود دنیا به کام اهل ایران ای نسیم  
 می نماید شادمانی هر مسلمان ای نسیم  
 آفتاب معرفت گردد درخشان ای نسیم  
 نور باران می شود این شهر تهران ای نسیم  
 از فضای لامکان باد بهشتی می وزد  
 بلبل قدس الهی بر سر گل می خزد  
 دشمن اسلام از حسرت همی لب می گزد  
 پهن می گردد بساط عیش خوبان ای نسیم  
 از معارف دور می گردد زسرها و سوسه  
 می شود ایجاد در هر کوچه ای یک مدرسه  
 کودکان مشغول تحصیل حساب و هندسه  
 نقشه جغرافیا در دست طفلان ای نسیم  
 مزرع بی آب دلها آبیاری می شود  
 شیخناق می کند ظالم فراری می شود  
 چشمه های علم در این خاک جاری می شود  
 مرد و زن لذت برند از علم و عرفان ای نسیم  
 مادران در تربیت مشهور دوران می شوند  
 دختران از معرفت شیرین تر از جان می شوند

کودکان در مدرسه با علم و عرفان می‌شوند  
 می‌شود هر کوچه‌ای پر حور و غلمان ای نسیم  
 بعد ازین بیگانگان از امر حق گردند خویش  
 مومنین را هیچ مکروهی نمی‌آید به پیش  
 آب می‌نوشتند در یک چشمه با هم گری و میش  
 می‌دهد روح القدس بر مرده‌ها جان ای نسیم  
 مرده‌ها از قبر برخیزند با وجد و سرور  
 با کفن بیرون دهند از مقبره اهل قبور  
 یعنی امروز است بهر شیعیان یوم ظهور  
 روشنائی اوفتد در سطح امکان ای نسیم  
 عقلها و روحها و مغزها یکسان شوند  
 از ظهور علم مشکلا همه آسان شوند  
 وانگه این بیچاره حیوانات همه انسان شوند  
 این نفاق و اختلاف آید به پایان ای نسیم  
 می‌شود دیو جهالت کشته در گودالها  
 می‌دهد تغیر علم و عقل بر احوالها  
 خوار می‌گردند این بی‌کارها رمالها  
 ساحر و جن‌گیر هم گردند پنهان ای نسیم  
 خاک محنت خیز ایران تاج دنیا می‌شود  
 اندر او هر علم و هر صنعت مهیا می‌شود  
 عارفان را جای تفریح و تماشا می‌شود  
 متصل می‌گردد این قزوین به گیلان ای نسیم  
 راه آهن می‌کشد آخر قطار اندر قطار  
 آب شیرین می‌چشد این ساکنان شوره‌زار  
 [کس] دیگر قحطی نمی‌بیند در این شهر و دیار  
 هر گدایی می‌خورد مرغ و فسنجان ای نسیم  
 مغزهای کهنه مستی استخوان خواهد شدن  
 می‌شود دنیا به کام نوجوانان ای نسیم<sup>۲۶۹</sup>



در دوره رضا شاه با اجرای طرح توسعه خیابان ناصریه (ناصر خسرو) و امتداد خیابان جبهه خانه از تقاطع خیابان ناصریه به سمت مشرق و احداث خیابان بوذرجمهری قسمت عمده ساختمان این مدرسه تخریب شد و چون فضای باقی مانده گنجایش کافی برای ایجاد ساختمان دیگری جهت مدرسه را نداشت کاربری آن تغییر داده شد. شرح این اقدام بر کاشیهای منصوب بر باقی مانده مدرسه چنین بود:

«بسمه تعالی - چون در نتیجه توسعه خیابان ناصر خسرو و احداث خیابان بوذرجمهری قسمت عمده مدرسه دارالشفاء که در این محل واقع است خراب و جزء خیابان شده بود لذا بر حسب استدعای جناب آقای حکمت وزیر معارف و اوقاف از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه پهلوی ادام الله سلطنته بقیه اراضی مدرسه مذکور در تاریخ سی و یکم فروردین هزار و سیصد و چهارده شمسی مطابق مرقومه نمره (۶۴۱) دفتر مخصوص شاهنشاهی به مدرسه عالی سپهسالار واگذار و این دکاکین با عایدات آن مدرسه در همان سال و در سنه ۱۳۱۵ در همین محل بنا و اینک جزء موقوفات مدرسه عالی سپهسالار منظور گردیده است و من <sup>۲۷۰</sup> بَدَلُهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ ... <sup>۲۷۱</sup>، شهریور ۱۳۱۵ شمسی». <sup>۲۷۲</sup>

### ● آب انبار و مسجد و مدرسه قاسم خان

این ابنیه از آثار عام‌المنفعه محمد قاسم خان ظهیرالدوله <sup>۲۷۳</sup> داماد فتحعلی شاه و پدر ملک جهان خانم ملقب به مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه قاجار است. بعدها چون دخترش

<sup>۲۷۰</sup>. ذکر وَ مَنْ اِشْتَبَاهَ وَ صَحِیحْ اَنْ فَعَنْ اِست.

<sup>۲۷۱</sup>. آیه ۱۸۱ از سوره بقره در رابطه با احکام وصیت: پس هرگاه کسی پس از شنیدن وصیت آنرا تغییر دهد و (به منافع اشخاص) برخلاف حقیقت رفتار کند گناه این کار بر آنهاست که عمل به خلاف وصیت کنند.

<sup>۲۷۲</sup>. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۷۳ - ۷۴.

<sup>۲۷۳</sup>. فتحعلی شاه در سال ۱۲۴۷ یا ۱۲۴۸ ه.ق. او را برای اصلاح امور به فارس مأمور می‌کند. وقتی که در شهرضا توقف داشت، شبی در عالم مستی و بیهوشی خواست از اطاق خارج شود به جای این که از در خروجی بیرون رود اشتباهاً از دری که به حیاط باز می‌شود رفت و به پایین سقوط کرد و در دم جان داد. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۴۶۳ - ۴۶۴.

مدرسه را تعمیر کرد، به مدرسه مهدعلیا شهرت یافت.<sup>۲۷۴</sup> در نقشه تهران ترسیم حاج عبدالغفار نجم الدوله محل این بناها در انتهای ضلع غربی خیابان الماسیه (باب همایون) و شمال شرقی خیابان نایب السلطنه (صوراسرافیل) و مشرق مجمع الصنایع مشخص شده است. بعد از انقلاب نام بانی و تعمیرکننده مدرسه از روی آن برداشته شده و در حال حاضر مسجد توحید نامیده می شود.

www.tabarestan.info  
را "راد" به تبرستان

### ● ایجاد زنبورک خانه

در دوره فتحعلی شاه یکی از گوردهای داخل حصار تهران واقع در جنوب محله بازار نزدیک دروازه حضرت عبدالعظیم را برای استقرار قاطرها، شترها و مهمات مربوط به زنبورک قرار دادند و این محل به گود زنبورک خانه مشهور شد. زنبورک نوعی سلاح گرم و بزرگتر از تفنگ بود. در خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران در اشاره به این سلاح چنین نوشته است:

زنبورکهای  $\frac{1}{2}$  راکه طول آنها بسیار کم است بر پشت شتر حمل می کنند و آنها را روی محوری که بر جلوی کوهان شتر نهاده شده قرار می دهند و شخصی که گلوله می اندازد روی زینی است در عقب کوهان. شخص شترسوار بایک دست زمام حیوان رامی گیرد و به قدم یورتمه به طرف دشمن پیش می رود، شتر به محض اشاره چهار زانو می نشیند و سوار پس از رها کردن تیر نظر به مقتضیات احوال یا فرار می کند و یا به جلو می تازد. گلوله این زنبورکها که باید از فاصله یک تیررس تفنگ رها شود چندان مؤثر نیست و شتر حامل آن همین که مختصر جراحتی دید سراز اطاعت می پیچد. زنبورکچی فتیله ای دارد که به طرف راست شتر آویخته است و در طرف چپ دو کیسه است متضمن گلوله و باروت. این جماعت نه به جنگ با توپهای فتیله ای آشنا هستند نه به نیزه اندازی.<sup>۲۷۵</sup>

<sup>۲۷۴</sup> عبدالحسین نوائی از این مدرسه به نام مدرسه مادر شاه نام برده اند. به شرحی که در فصل دوم گذشت، مهدعلیا تعمیراتی نیز در مدرسه و مسجد حکیم هاشم نمود و بدین جهت آن مدرسه به نام مادرشاه شهرت یافت، و مدرسه اخیر به نام مهدعلیا. مرحوم حجت بلاغی نیز به سهو مدرسه حکیم هاشم را مدرسه مهدعلیا ذکر کرده است. ر.ک: احمد میرزا قاجار، ص. ۲۴۴؛ حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۴۰.  
<sup>۲۷۵</sup> آلفرد گاردان، ص. ۱۳۴.

زنبورکچی باشی در نزدیکی این گود در محلی که بعدها به بازار عباس آباد مشهور شد اقامت داشت و هنوز هم کوچه‌ای به نام گود زنبورک‌خانه در این محل وجود دارد. در نقشه تهران سال ۱۳۰۹ ه. ق. محل عمارت و باغ زنبورک‌چی باشی مشخص گردیده است.

## ● بنای سفارت انگلیس در عهد فتحعلی شاه

اعتمادالسلطنه در ذکر وقایع سال ۱۲۲۶ ه. ق. چنین نوشته است:

در بیست و پنجم شوال این سال میرزا ابوالحسن خان سفیر ایران که به لندن رفته بود با سرگور اوزلی سفیر دولت انگلیس به تهران رسیدند. بالجمله سفیر انگلیس در سرای حاجی محمدحسین خان امین الدوله منزل کرد. در همین سال سفیر مذکور در حوالی دروازه حضرت عبدالعظیم سفارتخانه عالی بنا نهاد.<sup>۲۷۶</sup>

محل باغ و عمارت سفارت انگلیس در محله بازار، حدفاصل میان دروازه محمدیه و دروازه حضرت عبدالعظیم، در امتداد گذار زنبورک‌خانه و گذر لوطی صالح واقع بود. بنای عمارت ایلچی انگلیس در شمال گذر، و باغ سفارتخانه<sup>۲۷۷</sup> در جنوب آن قرار داشت.<sup>۲۷۸</sup> لرد کرزن در شرح بنای محل سابق باغ و عمارت سفارت انگلیس چنین نوشته است: محل سفارت یا هیئت سیاسی انگلستان چنانکه می‌نامیدند در بخش جنوبی واقع بود و زمین آن به محمدخان زمبورک‌چی<sup>۲۷۹</sup> تعلق داشت و زمبورک هم اسباب‌بازی محبوب فتحعلی شاه بود. این شخص بسیار مقرب و مورد اعتماد شاه به شمار می‌رفته و از این بابت پادشاهان ایران معروف بوده‌اند و به او اشاره فرموده که با طیب خاطر اراضی خود را واگذار کند و آن محل بی‌درنگ در اختیار ایلچی (سفیر) بریتانیا درآمد. سرگور اوزلی در آنجا عمارت راحتی ساخت که رواقها و ستونهای ایتالیایی آن نمودار پایدار عالم اروپایی در قلب آسیا بود<sup>۲۸۰</sup>

۲۷۶. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۱۶.

۲۷۷. این محل به نام باغ ایلچی نیز خوانده می‌شد.

۲۷۸. این دو محل به نام عمارت وزیر مختار انگلیس و باغ وزیر مختار انگلیس در نقشه تهران که در سال

۱۲۷۵ ه. ق. توسط کرشن و دستیاران او تهیه شده مشخص گردیده است.

۲۷۹. این کلمه به صورت زنبورک مصطلح بوده است.

۲۸۰. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۰۵.

## ● کلیسای طاطاووس

این کلیسا که به نام طاطاووس یکی از قدیسین ارمنی نامگذاری شده،<sup>۲۸۱</sup> در کوچه‌ای به نام ارامنه یا جارچی‌باشی منشعب از بازار حضرتی و در فاصله دویست متری بقعه سید اسماعیل در نزدیکی چهارراه مولوی واقع شده است.

ارامنه عقیده دارند شاه عباس اولین گروه ارمنی را که به داخل ایران کوچ داد در جلفای اصفهان ساکن نمود. به دستور او دسته دوم ارامنه که از ارمنستان وارد ایران شدند در تهران رحل اقامت افکندند و برای آنها در کنار شهر محلی را در نظر گرفته و این کلیسا هم به وسیله ارامنه به دستور شاه عباس اول بنا شده است و تا سالیان متمادی نیز ساکنان کوچه‌های اطراف کلیسای طاطاووس را ارامنه تشکیل می‌دادند که امروز به قسمتهای دیگر شهر نقل مکان کرده‌اند.

سبک معماری کلیسا نشان می‌دهد که ساختمان، یک بنای زمان فتحعلی شاه است. اما نه بنای عظیم، بنایی نسبتاً کوتاه مشتمل بر نمازخانه‌ای دارای چهار ستون و چهار شاه‌نشین با پوشش گنبدی شکل که محراب و محل پیشوای روحانی در شاه‌نشین شرقی آن است. در سالهای پیش گجهایی را که بر روی دیوارهای اطراف این ساختمان بوده برداشته‌اند و از زیر آن طبقه گچ نازک نقاشیهای ظریف به شکل مینیاتور به رنگهای نارنجی، زرد، قرمز و آبی به صورتی بسیار مطلوب نمایان شده است.

اطاقهای محل سکونت پیشوای مذهبی و کارکنان کلیسا کنار حیاط واقع بوده است. در دهلیز، نمازخانه و صحن این کلیسا همانند سایر کلیساهای تاریخی سنگهای مزار متعددی وجود دارد که قابل توجه فراوان است.

۲۸۱. به طوری که در روایات ارمنی آمده است پادشاهی به نام آبگار که از شاهان دولت اوسرئن بود و در حدود ۴۰ م. می‌زیست و نژاد او به اشکانیان می‌رسید به دعوت یکی از قدیسین مسیحی به اسم طاطاووس دین مسیحیت را پذیرفت و به تبلیغ و اشاعه آن دین قیام کرد. پس از وی پادشاهی به نام سانتروک بر تخت نشست و از کیش مسیحی بازگشت و طاطاووس را بکشت و او را در محل کلیسای طاطاووس و یا قره کلیسا واقع در بخش سیه‌چشمه شهرستان ماکو به خاک سپردند. ر.ک: محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹)، ص. ۴۱۵ - ۴۳۰.



نمایی از کلیسای طاباویس  
عکس از کتاب آثار تاریخی طهران

در این کلیسا یک لوحه سنگی دیده می‌شود که متعلق به مزار شارل اسکات عضو هیأت اعزامی انگلیس به ایران است که در ۲۸ اکتبر سال ۱۸۴۱ م. در تهران فوت کرده است. او نوۀ والتر اسکات نویسنده و شاعر نامدار انگلیسی است و به همین جهت اغلب جهانگردان فرهنگ دوست و اعضای هیأت‌های غربی که قبل از انقلاب به ایران می‌آمدند از کلیسای طاطا ووس دیدن می‌کردند.

همچنین لوحه بزرگ و مجللی از سنگهای گرانها در دهلیز این کلیسا وجود دارد که متعلق است به چارلز آلیسون مأمور فوق‌العاده و وزیر مختار انگلستان در ایران که در سال ۱۸۷۲ م. در تهران فوت کرده است.

در این کلیسا لوحه دیگری نیز مشتمل بر نوشته‌های فارسی و انگلیسی دیده می‌شود که متعلق به کُن صاحب کشیش انگلیسی است و روی آن پس از ذکر نام نوشته شده است: «معلم علم‌اللهی که تورات و زیور و کتب انبیاء را از اصل عبرانی به زبان فارسی ترجمه نموده و در سال ۱۲۶۰ ه.ق. وفات یافته است.»<sup>۲۸۲</sup>

گذشته از اینها در کلیسای طاطا ووس لوحه مصوری نیز وجود دارد که مربوط به زارورخان گریگوریان پادشاه‌زاده اهل هندوستان است. ترجمه لوحه مزار او که به خط ارمنی قدیم است و حسب تقاضای مرحوم مصطفوی توسط آقای هاکوپیان به فارسی ترجمه شده است چنین است:

وقتی از اینجا می‌گذری مرا به یاد بیاور، چه همان‌طور که مدتی در این دنیا بودی سرانجام روزی خواهی مرد، و پیش من خواهی آمد. پس از پنجاه سال هسادس احضارکننده من بود. اگر نام مرا خواسته باشی زارورخان گریگوریان است. من تمام اکناف جهان را گشته‌ام. به هندوستان، قفقاز و باماسیا رفته‌ام. این نشان افتخار را پسر شاه تاماریزوم به من داده است. این نشان بس والا که مرا زینت داده است در روزهای مرگم به من اعطا شده است...<sup>۲۸۳</sup>

کلیسای طاطا ووس زیر نظر خلیفه‌گری ارامنه اداره می‌شود و سالی یک روز ارامنه تهران و شهرستانها در این کلیسا نماز خاصی را به جای می‌آورند.

۲۸۲. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، ص. ۳۹۶.

۲۸۳. حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، ص. ۲۵۹.

## ● حمله به محله ارامنه و تخریب کلیسای ارامنه تهران

یکی از حوادثی که در دوره فتحعلی شاه در تهران اتفاق افتاد، حمله گروهی از مردم به محله ارامنه واقع در محله بازار و تخریب کلیسای آنها بود. جریان واقعه به این قرار بود که در یکی از روزهای سال ۱۲۳۰ ه. ق. ملا محمد زنجانی که از علمای متوقف در تهران بود در راه به مستی برخورده و با عصا چند ضربه‌ای به سیر مست می‌زند. مست نیز شروع به عربده‌کشی کرده با ملا محمد گلاویز شده و او را مجروح می‌کند. در این حال مردمی که جمع شده بودند، به جای این که شخص مست را اذیت کنند، چون عامل فساد را که شراب باشد در محله ارامنه می‌دانستند بنابراین به آن محله حمله کرده کلیسای ارامنه را تخریب و خانه‌ها را غارت کردند و خمهای شراب را شکستند و لطمات و خسارتهای فراوانی به بار آوردند. ارامنه نزد شاهزاده حسنعلی میرزا شکایت کردند و او نیز به حکم فتحعلی شاه، ملا محمد زنجانی را از تهران اخراج و غرامت اموال ارامنه را از مرتکبین اخذ و به آنها پرداخت. محمد مهدی خان مازندرانی<sup>۲۸۴</sup> متخلص به شحنه که از امراء و شعرای دربار بود به آن مناسبت رباعی زیر را ساخت:

زاهد بشکست از سر خامی خم می      اسباب نشاط میکشان زو شد طی  
گر بهر خدا شکست پس وای به ما      و بر بهر ریا شکست پس وای به وی<sup>۲۸۵</sup>  
مخبرالسلطنه هدایت در روایت دیگری وقوع امر را در تهران خلاف واقع دانسته و چنین نوشته است:

شیخ جعفر کبیر در شیراز امر کرد خم‌خانه‌ای که بود بشکنند، مباشر إلحاح کرد که دو هزار تومان مالیات دیوانی خم‌خانه است از من می‌گیرند چاره‌ای باید. به شیخ عرض کردند این گره از دست دختر نصرالله خان ایلخانی قشقایی گشوده تواند شد، شیخ از معزی‌الیها دیدن می‌کند، وی ملکی در عوض باز می‌گرداند که جبران عوارض خم‌خانه شود، این حکایت را به این

۲۸۴. محمد مهدی خان شحنه اصلاً خراسانی بود و چون پدرش بعداً ساکن مازندران شده از این جهت به مازندرانی معروف شده است. او بعدها با مادر رضاقلی خان هدایت ازدواج کرد و در تربیت او کوشید. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۷.

۲۸۵. ر.ک: محمد حسن بن علی اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج. ۱، ص. ۶۲۰ - ۶۲۱.

شرح شنیده‌ام، شکسته شدن خمها ثابت است جبران مردد، به هرحال محمد مهدی خان شحنه در این موقع رباعی ساخته است:

شیخی که زخامی بشکست او خم می

زان عیش و نشاط باده‌خواران شد طی

گر بهر خدا شکست پس وای به چنین

ور بهر ربی شکست پس وای به وی

رباعی را برای شیخ خوانده بودند ملاقات شحنه را درخواست کرده است، خواهی نخواهی شحنه خدمت شیخ می‌رسد، تقاضا می‌نماید که خود رباعی را بخواند، با تزلزل و هراس می‌خواند. شیخ بوسر خود می‌زند به طوری که ضعف می‌کند، چون به هوش می‌آید می‌گوید ولیک انشاءالله برای خدا شکست.<sup>۲۸۶</sup>

### ● چهار بازار و چهارسوق بزرگ و کوچک

اعتماد السلطنه در رابطه با بناهای احدثی فتحعلی شاه در محله بازار تهران چنین

نوشته است:

آن عبارت است از چهار بازار که یکی لبافی<sup>۲۸۷</sup> است و دیگری گرجی دوزی و سیّمی سراجی و چهارمی نعلچگیری و چهار بازار مسطور منتهی می‌شود به چهارسویی که فاصله آن تا چهارسو بزرگ معروف تهران زیاده از صد قدم نیست.

چهار سو بزرگ در سنه ۱۳۲۲ ه.ق. و چهارسو کوچک در سال ۱۲۴۳ ه.ق. بنا شده است.<sup>۲۸۸</sup>

چهارسوق محل برخورد دو راسته اصلی بازار و فضای ارتباطی بین آنها می‌باشد. چهار سوقها دارای معماری متمایزتر نسبت به سایر قسمتهای راسته بازار هستند. سقف آن گنبدی با گوشه‌سازیه‌ها و تزئینات داخلی است.

۲۸۶. مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۳۱.

۲۸۷. سابقاً به کسانی که زیلو و گلیم و چادر شب می‌بافتند و همچنین سازندگان لوازم خیمه و چادر لواف می‌گفتند.

۲۸۸. محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ج. ۴، نقل در حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۹۰.



چهارسوق بزرگ در تقاطع بازار مسجد جامع، بازار مسگرها (چهار بازار)، بازار چهارسوق بزرگ و بازار منتهی به کوچه هفت تن واقع شده است.

چهارسوق کوچک که در غرب چهارسوق بزرگ واقع گردیده در تقاطع بازار بزرگ (بازار بزازها)، بازار مسجد مجاور امامزاده زید، بازار چهارسوق بزرگ و بازار پشت سرای رشتیه منتهی به بازار زید قرار دارد.

پیشکش "راد" به تبرستان  
www.tabarestan.info

### ● گرز رستم در چهارسوق بزرگ تهران

سابقاً در یکی از دهانه طاقهای چهارسو بزرگ سردیلم شکسته‌ای که گویا پهلوانها در طاق کوبیده و مقداری گچ به آن زده بودند به چشم می‌خورد و این طور شهرت داشت که گرز رستم است که در گرو نان سنگک در تهران باقی گذاشته است. بسیاری از کسانی که به تهران می‌آمدند برای دیدن این گرز سری هم به چهارسوق بزرگ می‌زدند. در عهد رضاشاه آن را از آن محل برداشتند.<sup>۲۸۹</sup>

### ● تجدید بنای امامزاده زید

این زیارتگاه در محله قدیمی بازار تهران واقع شده است. بازار زید در شمال، بازار خیاطها در جنوب، بازار مسجد زید در شرق و بازار کفاشها در مغرب آن قرار دارد. نسب صحیح مدفون در این بقعه به درستی روشن نیست. بر روی کتیبه صندوق داخل ضریح نام او سیدزید بن زین العابدین بن حسین بن علی (ع) ذکر شده است که باتوجه به مدارک تاریخی عدم صحّت آن به روشنی مسلم است. زیرا وی در سال ۱۲۱ ه.ق. به هنگام خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ه.ق.) در کوفه قیام کرد و در سال ۱۲۲ ه.ق. به شهادت رسید. همچنین هنگام غباروبی و نظافت کلی آستانه چندین نیم جزو خطی کلام الله مجید به دست آمده که در ماه صفر سال ۱۲۲۱ ه.ق. توسط فرد خیری به نام استاد علی عسگر خیام وقف بر آستانه متبرکه گردیده است. در صفحه نخست آن نام مدفون در بقعه امامزاده زید بن یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) ذکر شده است.

به طوری که روایت شده است یحیی بن زید پس از شهادت پدر ابتدا خود را به مداین رسانید و از آنجا روانه ری شد و نوشته‌اند که از ری نیز بیرون رفته و خود را به خراسان رسانیده است. وی در سال ۱۲۵ ه. ق. در ناحیه جوزجان میان مرو و بلخ با نصر بن سیار فرمانروای خراسان جنگید و شهید شد. حال اگر مدفون در بقعه را فرزند وی بدانیم، باید احتمال داد که پس از حرکت پدرش از ری به دلایلی در شهر ری مانده و بعد از اطلاع از شهادت پدر ترجیح داده است به تهران آن روزگار که اکثریت ساکنان آن شیعی مذهبی بوده‌اند نقل مکان نماید. در این صورت در سالهای حدود ۲۰۰ ه. ق. وفات یافته و در این صورت این مقبره قدیمترین زیارتگاه تهران است.

اگر احتمال فوق را موجه ندانیم به اعتبار شجره‌نامه موجود در آستانه مبارکه امامزاده زید مدفون در بقعه زید بن حسین بن محمد بن عمر بن یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) است که با شش واسطه به حضرت حسین بن علی (ع) می‌رسد. در اواخر سلطنت فتحعلی شاه قاجار بنای قدیمی بقعه را تخریب و ابنیه متناسبی مشتمل بر حرم و گنبد مستحکم و اساسی به جای آن احداث نمودند. بر کتیبه کاشیکاری بالای دیوار حرم سوره دهر و در ادامه آن اشعار زیر به خط زیبای نستعلیق درج شده است.

به عهد خسرو صاحب قران دارای دین‌پرور

سلیمان دویم فتحعلی شه ظل یزدانی

قوام ملک شاهنشاه جناب آصف‌الدوله

شد این محکم بنای دیرپا را از هم بانی

پی تاریخ اول سال بنیادش خرد گفتا

بپاشد کعبه اول به حکم آصف ثانی

به طوری که از اشعار فوق مشخص می‌شود، این بنا در سال ۱۲۴۵ ه. ق. توسط

اللهیارخان آصف‌الدوله احداث گردیده است.

## ● بقعه چهل تن

این بقعه در کوچه چهل تن منشعب از بازار چهل تن واقع شده است. بنای کوچک و ساده آن که دارای طاق گنبدی است در عهد فتحعلی شاه قاجار بنا شده است.

## ● بقعه پیرعطاء

این بقعه در کوچه پیرعطاء ادامه کوچه دانگی منشعب از خیابان پامنار واقع شده است. ساختمان بقعه ساده و شامل سه طاق کم عرض به هم پیوسته با طاق ضربی است. نسب مدفون در بقعه مشخص نیست. بقعه دارای صحن کوچکی نیز می باشد که قبور موجود در آن حاکی از آن است که در گذشته قبرستان بوده است. ساختمان بقعه به تعمیر اساسی نیازمند است.

## ● باغهای درون حصار تهران

در عهد فتحعلی شاه باغهای متعددی داخل حصار تهران وجود داشت که بسیاری از آنها از گذشته موجود بود و بعضی از آنها نیز در زمان وی ایجاد شد که از آن میان به باغ ایلچی و باغ زنبورکچی باشی اشاره شد. اعتمادالسلطنه در شرح اقدامات سال ۱۲۷۲ ه. ق. سال نهم از جلوس ناصرالدین شاه در اشاره به باغ خسروخان، باغ قورخانه و باغ امان الله خان چنین نوشته است:

اراضی خاصه دیوانی واقعه در سنگلج را که خانه های جناب معیرالممالک دام اجلاله و غیره آنجاست و به باغ خسروخان و باغ قورخانه و باغ امان الله خان اشتها دارد ناصرالدین شاه به جهت توسعه بر مردم دارالخلافه تهران و اخراج ایشان از تنگنای ظیق مکان به رعایا انتقال فرمودند و از این جهت بر آبادانیهای جدید چندین هزار جریب بیفزودند، به مباشری محمدتقی خان معمارباشی.<sup>۲۹۰</sup>

باغ خسروخان که در جنوب محله سنگلج و غرب دروازه محمدیه قرار داشت به محله ای به نام باغ خسروخان تبدیل شد.<sup>۲۹۱</sup> بعدها بخشی از آن به محله قنات آباد شهرت یافت که تا امروز به این نام خوانده می شود.

۲۹۰. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ص. ۶۵.

۲۹۱. ر.ک: نقشه دارالخلافه تهران، ۱۲۷۵ ه. ق.

## ۳. بناهای فتحعلی‌شاه در خارج شهر تهران

در خارج از باروی شهر نیز ابنیه‌ای از سوی فتحعلی‌شاه و بعضی از رجال و بزرگان دربار او احداث گردید که از آن جمله است: باغ نگارستان، باغ لاله‌زار، قصر قاجار، برج نوش، میدان مشق، عمارت جهان‌نما، باغ صبا، باغ سردار و...

## ● باغ و عمارت نگارستان

باغ و عمارت نگارستان از مکانهای دیدنی دارالخلافه تهران به‌شمار می‌رفت. اکثر جهانگردان و اعضای هیأت‌های سیاسی خارجی که در دوران قاجار به ایران آمده‌اند از این باغ دیدن کرده و از عشرتکده خاقان توصیف‌های متفاوتی برجای گذاشته‌اند.

در مقابل سردر اصلی باغ نگارستان که در جنوب آن واقع شده بود، در محل فعلی میدان بهارستان، جلوخانی قرار داشت که به نام باغ، به جلوخان یا میدان نگارستان شهرت داشت.

وجه تسمیه باغ، به نگارستان آن بود که در بسیاری از اطاق‌های عمارت واقع در آن، تابلوهای زیبا و گرانمایی روی دیوارها نقاشی شده بود.

دونالد نیوتن ویلبر که در سال ۱۹۵۳ م. / ۱۳۲۲ ش. ریاست قسمت سیاسی سفارت آمریکا را در تهران به عهده داشت با بهره‌گیری از منابع و مآخذ نوشته شده توسط جهانگردان خارجی شرح مفیدی درباره باغ و عمارت نگارستان نوشته است که قسمتهایی از آن را نقل می‌کنیم:

ساختمان مورد علاقه فتحعلی‌شاه نگارستان بود که در فاصله کوتاهی از شهر در قسمت شمال شرقی آن واقع گردیده بود.

عمارت نگارستان در سال ۱۸۱۰ م. تکمیل گردید.<sup>۲۹۲</sup> کوشک‌های آن در یک فضای مستطیل شکل به مساحت چندین جریب بنا شده بود. سردر یا مدخل آن دارای محور طولانی بود و نمای خارجی آن را باکاشی تزیین کرده بودند.

خیابان اصلی آن به یک کلاه فرنگی که در مرکز باغ واقع بود منتهی می‌گردید و از میان درختان و آلاچیق‌هایی که با درخت درست کرده بودند می‌گذشت. درختان این باغ همه بسیار تنومند و کهنسال بود و شاخ و برگ فراوان داشت. تنه عظیم این درختان با گل‌هایی نظیر گل سرخ و یاس درختی و سایر گل‌های خوشبو و معطر که در زیر آن غرس کرده بودند پوشیده شده و به این ترتیب منظره طبیعی و زیبایی از شاخ و برگ درختان و گل‌های باطراوت و دل‌انگیز به وجود می‌آورد.

مهمترین و برجسته‌ترین جنبه‌های این گوشک استخر بزرگ و فواره آن بود که در مرکز تالار اصلی و بزرگ آن احداث کرده بودند. عمارت نگارستان و یا دیوانخانه در منتهی‌الیه خیابان اصلی قرار گرفته بود و مهمترین بنای این ناحیه به شمار می‌رفت. کرپورتر می‌نویسد که این بنا تقریباً مدور بود، ولی شاید بتوان گفت که هشت‌گوش بوده است. تقریرات مفصل و جالب توجه کرپورتر در این زمینه بدین قرار است:

در قسمت بالای باغ کاخ کوچک و عجیبی بنا شده که بهشتی از لذایذ را در خود جمع کرده است. در اوایل تابستان شاه اغلب برای مدت چندین روز در این کاخ استراحت می‌کنند... و در مصاحبت زنان خانواده خود برای لحظه‌ای فراموش می‌کند که ممکن است جز فصل نشاط‌آور بهار وجود داشته باشد. این ساختمان از نظر معماری اهمیت چندانی نداشت ولی توأم با باغ دورافتاده آن منظره‌ای به وجود می‌آورد که از هر بنای دیگری که در مشرق زمین دیده بودم به ماورا و مسکن حوریان و پریان شباهت بیشتری داشت؛ البته اگر بتوان تقلیدی را که ممکن است از یک چنین بنایی در مخیله مجسم نمود. این کاخ تقریباً مدور بود و اطاق‌های زیبایی داشت که همه با طلا و نقاشی‌های اسلیمی و آینه و گل‌های طبیعی و یا نقاشی گل زینت یافته بود. بعضی از تالارهای بزرگ آن علاوه بر تزیینات فوق دارای پرده‌های نقاشی از پادشاه و پسران او و شخصیت‌های مهم مملکتی و سفرای خارجی بود. در بین تصاویر گروه اخیر تصویر سرجان مالکوم، سرهارتفورد جونز، سرگور اوزلی و آقای گاردان و غیره مشاهده می‌گردید.<sup>۲۹۳</sup> این اشخاص در این پرده‌های نقاشی همه با لباس رسمی دیده می‌شوند و این تابلوها همه نسخه‌های اصلی هستند...

پرده‌های نقاشی مزبور، با قطع بزرگ، مدت چندین سال مشهور و معروف بودند. براون خاطرنشان می‌سازد که تهیه تابلوهای مذکور در سال ۱۸۱۳ توسط هنرمندی به نام عبدالله به پایان رسید و شامل ۱۱۸ نقاشی تمام قد بود. ۲۹۴

در سال ۱۳۲۲ ه. ق. در دوره مظفرالدین شاه مرحوم صمصام ذوالفقاری مصورالممالک معلم نقاشی دارالفنون از روی تابلوی نقاشی تالان سلام این کاخ به همان اندازه روی بوم نقاشی کرده و در وزارتخارجہ قدیم در عمارت خورشید نصب نمود. هنگامی که در آغاز دوره پهلوی این عمارت را خراب کردند و ساختمان سابق شیر و خورشید سرخ را به جای آن ساختند، تابلوها مدتی به محل وزارتخارجہ فعلی منتقل شد و در کنار راهروها قرار داشت تا آن که به موزه منتقل گردید.

فرهاد میرزا معتمدالدوله اسامی اشخاص سلام سنه ۱۲۲۸ ه. ق. که در حضور خاقان مغفور ایستاده‌اند و صورتشان در پرده نقش شده است را در کتاب زنبیل بدین قرار ذکر کرده است:

طرف راست طبقه بالا: ۱. نایب السلطنه عباس میرزا ۲. محمدقلی میرزا ملک آرا ۳. حسینعلی میرزا فرمانفرما ۴. ابراهیم خان سردار کرمان ۵. محمد قاسم خان قاجار سردار ۶. محمدقلی خان قاجار قوائلو ۷. میرزا محمدخان بیگلربیگی دولو ۸. جان محمدخان ایلخانی دولو ۹. میرزا رضاقلی منشی‌باشی ۱۰. عبدالله افندی ایلچی دولت عثمانی ۱۱. ملاعلی اصغر ملاباشی ۱۲. میرزاموسی منجم‌باشی ۱۳. میرزا احمد حکیم‌باشی ۱۴. میرزا محمدخان بیگلربیگی گیلان ۱۵. میرزاموسی نایب ۱۶. حسین‌قلی خان بیگلربیگی ارومی ۱۷. عبدالله خان بیگلربیگی کاشان و اصفهان ۱۸. عبدالرحیم خان بیگلربیگی یزد ۱۹. میرزایوسف اشرفی وزیر فارس ۲۰. میرزامحمدرضی صدر تبریزی ۲۱. فتحعلی خان ملک‌الشعراء ۲۲. آقامهدی ملک‌الکتاب ۲۳. میرزامحمد کتاب‌خوان ۲۴. میرزاهادی کلانتر فارس ۲۵. دوستعلی خان معیری‌باشی ۲۶. میرزاتقی‌خان جواهری ۲۷. آقاجانی معمارباشی ۲۸. عبدالله خان نقاش‌باشی.

طرف چپ طبقه بالا: ۱. محمدعلی میرزا دولتشاه ۲. محمدولی میرزا ۳. محمدتقی میرزا ۴. شاه محمودافغان ۵. امیرزاده ناصرالدین توره ۶. شاهزاده داراب ۷. شاهزاده فیروز ۸. شاهزاده قیصر ۹. شاهزاده اويس ۱۰. محمدقلی خان قاجار قوانلو ۱۱. ولیخان قاجار قوانلو ۱۲. مهدیقلی خان قاجار قوانلو ۱۳. محمدخان قاجار نایب خراسان ۱۴. محمدابراهیم خان قاجار دولو ۱۵. امامقلی خان قاجار قوانلو ۱۶. حاجی محمد حسین خان مروزی ۱۷. محمدحسین خان قاجار قوانلو کشیکچی باشی ۱۸. حاجی رضاخان قاجار دولو ۱۹. جالینوس الزمان میرزا رحیم شیرازی ۲۰. عبدالحسین خان ناظر ۲۱. عبدالله پاشای بابان والی قلعه چوالان و شهر زور ۲۲. مصطفی قلیخان کرمانشاهی زنگنه ۲۳. محمدخان کرمانشاهی زنگنه ۲۴. بخشی محمدخان ازبک ۲۵. محمدولیخان افشار ۲۶. احمد چلبی ۲۷. باباعلیخان شاطرباشی ۲۸. نصرالله خان امیرآخور نوری ۲۹. میرعلینقی خان فندرسکی. طرف راست طبقه پایین: ۱. علی شاه ظل السلطان ۲. شیخ علی میرزا ۳. عبدالله میرزا ۴. میرزا محمد شفیع صدراعظم ۵. میرزا بزرگ قائم مقام ۶. سرگور اوزلی بهادر ایلچی بزرگ دولت انگلیس ۷. سرهارفورد جونز ۲۹۵ ۸. ملکم صاحب ایلچی سیم ۹. فرستاده رای اعظم تیپو سلطان ۱۰. حسین خان سردار آذربایجان و بیگلربیگی ایروان ۱۱. محمد صادق خان پسر حسین خان دنبلی ۱۲. الکساندر میرزا ۲۹۶ والی گرجستان ۱۳. اسحاق خان قرابی سردار خراسان ۱۴. ابوالفتح خان جوانشیر ۱۵. امان الله خان والی کردستان ۱۶. احمدخان بیگلربیگی مراغه ۱۷. محمدخان ایروانی ۱۸. امیرگونه خان، ایلخانی ایل چشمکزک ۱۹. الله یارخان قلیچی ۲۰. محمدحسن خان والی لرستان ۲۱. محمدحسین خان عاشقلو قراگوزلو ۲۲. نصرالله خان سردسته حاجی لوقراگوزلو ۲۳. نجفعلی خان بجنوردی ۲۴. محمدنبی خان ملک التجار ۲۵. محمدخان بیگلربیگی هزاره ۲۶. علیخان سرکرده ۲۷. اصلان خان توپچی باشی.

طرف چپ طبقه پایین: ۱. حسنعلی میرزا شجاع السلطنه ۲. علی نقی میرزا

۲۹۵. فرهاد میرزا قاجار در زنبیل (تهران: کلاله خاور، ۱۳۴۵) به صورت مستر جیمس ایلچی دوم ضبط

شده است.

۲۹۶. در زنبیل به صورت الکساندر میرزا نوشته شده است.

۳. امام ویردی میرزا ۴. حاجی محمدحسین خان امین الدوله ۵. معتمدالدوله سلطان میرزا عبدالوهاب ۶. جنرال قاردان ایلچی دولت فرانسه ۷. مسیو ژوانی<sup>۲۹۷</sup> سفیر فرانسه ۸. مسیو ژوبر سفیر فرانسه ۹. حیرت افندی سفیر دولت علیه عثمانی ۱۰. شاکر افندی سفیر دولت عثمانی ۱۱. سید ثابت علی فرستاده فرمانروای سند ۱۲. عوف بن اسد خضرمی فرستاده والی یمن ۱۳. شیخ محمد، رسول عبدالله بن السعود وهابی ۱۴. نوروز خان ایشک آقاسی باشی قاجار ۱۵. فرج الله خان نسقچی باشی افشار ۱۶. جعفر قلی خان قورساوول باشی نوائی ۱۷. یحیی خان نایب نسقچی باشی ۱۸. محمود خان نایب ایشک آقاسی باشی دنبلی ۱۹. فاضل خان جارچی باشی ۲۰. ذوالفقار خان سرکرده سمنانی و جندقی ۲۱. محمد صالح خان سرکرده عرب ۲۲. مطلب خان سرکرده دامغانی ۲۳. عبدالله خان سرکرده فیروزکوهی و بند پی پی ۲۴. جعفر قلی خان سرکرده لارجانی ۲۵. قلیچ خانی فراشباشی ۲۶. محمد خان زنبورکچی. سراسر طرف راست: ۱. یوسف خان سپهدار ۲. آقامحمد اسماعیل جواهرخان ۳. آقامحسن پیشخدمت باشی سراسر طرف چپ: ۱. اسماعیل بیک سردار ۲. حسن خان قوللر آقاسی ۳. عیسی خان غلام، پیشخدمت باشی.<sup>۲۹۸</sup>

ویلبر در گزارش خود از باغ نگارستان اشاره ای به کوشک و حمام و سرسره معروف فتحعلی شاه داشته و چنین نوشته است:

ولی کوشکی که مورد توجه سفرای اروپایی و نویسندگان خارجی قرار گرفت عمارت تاج دولت بود. این ساختمان در نزدیکی دیوار سمت چپ قرار داشت و لااقل دارای دو طبقه بود که اطافهای طبقه بالا به بانوان حرم تعلق داشت. در طبقه زیرین یک حمام و سرسره مرمر ساخته بودند که برای به سرعت پایین آمدن از طبقه اول، و در عین حال وسیله تفریح و سرگرمی نیز بود. مهمانان و بازدیدکنندگان میل داشتند شاه را در حال تفریح با زنان حرم مشاهده کنند. شاه در پایین سرسره انتظار می کشید تا زنان مورد علاقه اش را که همه برهنه می شدند تا خود را به آب استخر بیندازند تماشا کند و یا به طبقه بالای عمارت می رفت و از آنجا تفریحات زنان خود را مشاهده

۲۹۷. در زنبیل مسیو به صورت موسی نوشته شده است.

۲۹۸. فرهاد میرزا قاجار، زنبیل، ص. ۱۴۱ - ۱۴۳.



می‌کرد. عبارات کربورتر تصویری روشن از این تفریحات را در مقابل دیده خوانندگان قرار می‌دهد:

این حوض خانه و یا حیاط گرد است و در وسط آن، حوض گرد بسیار بزرگی از سنگ مرمر سفید تعبیه گردیده. حوض را از آبی زلال و شفاف لبریز کرده‌اند چنانکه زیر آفتاب می‌درخشید زیرا حوضخانه سقف ندارد و سقف آنرا آسمان تشکیل می‌دهد؛ در اطراف آن مقداری بوته‌های گل سرخ و سایر بوته‌های گل بالارونده غرس کرده‌اند که در بعضی از مواقع روز شاخه‌های موج آنها سایه‌های زیبا و لرزان خود را به روی آب شفاف و فراوان استخر می‌افکنند. دورتادور این حوضخانه یا حیاط دو ردیف اطاقهای کوچکی یکی بالای دیگری ساخته‌اند که با تزیینات خاص حرم آنها را زینت و آرایش کرده‌اند. این اطاقها مخصوص استراحت و محل آسایش آن دسته از بانوان حرم است که در التزام رکاب شاه هستند. بانوان مزبور قبل از آب‌تنی در استخر، در این اطاقها برهنه می‌شوند و پس از آب‌تنی در این محل به استراحت می‌پردازند. چون به قدری از آب‌تنی در استخر که نوعی تجمل به شمار می‌رود لذت می‌برند که چندین ساعت در آب می‌مانند و گاهی اوقات که گرمای روز آنان را سست و بی‌حال می‌کند هنگامی که از آب بیرون می‌آیند خسته‌تر از مواقعی هستند که هنوز در آب نرفته بودند. ولی در این گوشه دلگشا و باصفا آب به وسیله یک چشمه دائمی،<sup>۲۹۹</sup> به این حوض می‌ریزد و به این وسیله با خنکی روح بخش خود نیروی بدن را تجدید می‌کند و هوا را که ممکن بود تأثیر اشعه آفتاب و عطر چند هزار بوته گل برای تنفس دشوار سازد به طور سحرآمیزی تازه و پاکیزه می‌سازد. آقا و سرور این باغ اغلب در یکی از اطاقهای طبقه فوقانی که حوضخانه را احاطه کرده‌اند به استراحت نیمروزی می‌پردازد و در این هنگام اگر مایل باشد به منظره حوضخانه نظر افکند کافی است که دیدگان خود را به سمت پایین بگرداند تا زن موردعلاقه خود را که به سان حوریان دریایی در آب زلال و بلورین مشغول شنا و بازی است تماشا کند و ببیند که چگونه با درخشندگی و طراوت خاص زنان جوان آسیایی برافروخته می‌شود.<sup>۳۰۰</sup>

۲۹۹. مقصود قنات نگارستان بوده است.

۳۰۰. دونالد نیوتن ویلبر، ص. ۱۸۸ - ۱۹۰.

## نگارستان از دیدگاه جهانگردان دوره‌های بعد از فتحعلی‌شاه

اوژن فلاندن که در سال ۴۱-۱۸۴۰ م. / ۵۸-۱۲۵۶ ه. ق. در دوره سلطنت محمدشاه جانشین فتحعلی‌شاه به ایران آمده و از باغ نگارستان دیدن کرده، پس از شرح تصاویر تالار نگارستان درباره شیوه نقاشی و چگونگی کار هنرمندان ایرانی به اظهار نظر پرداخته و نوشته است:

این نقشها با بهترین طرز نقاشی شده است. دورنمای اشیاء و اشخاص خوب نیست ولیکن رنگهایشان انسان را به حیرت می‌اندازد. این رنگها ثابت و حالت برجستگی دارند و می‌رسانند که ایرانی‌ها نقاشان ماهر و زبردست دارند. ایرانی‌ها تحصیل علم مناظر را نکرده‌اند و نقاشی را بدون تحصیل و پیش خود فرا گرفته‌اند بدین جهت هم رعایت قواعد و حساب فواصل را نمی‌کنند. نقاشی را طبیعی می‌کشند و از اشیاء تقلید می‌نمایند بدون این که فواصل و عوامل اصلی را در نظر بگیرند.

با این وصف در کارهای نقاشی استاد و قابل تمجیدند. نقاشی‌هایی نیز از گل و تزیینات چندی که حقیقت خارجی و لطافت مخصوص دارند می‌کشند. اما وقتی کارهای کوچک را کنار گذاشته وارد مناظر بزرگ شوند عیوب نقاشیشان که ناشی از کم‌علمیست ظاهر می‌شود و قدر تابلوهایشان را ازین می‌برد.<sup>۳۰۱</sup>

دکتر هاینریش کارل بروگش سفیر پروس (آلمان) در ایران و استاد دانشگاه برلین و مستشرق آلمانی که از ۱۳ آوریل ۱۸۶۰ تا ۱۹ آوریل ۱۸۶۱ م. / ۲۰ رمضان ۱۲۷۶ تا ۷ شوال ۱۲۷۷ ه. ق. را در مأموریت ایران گذرانده و در بدو ورود به تهران حدود پنجاه روز در باغ نگارستان اقامت داشته در شرح مفیدی درباره این باغ نوشته است:

چون در شهر، محل مسکونی مناسبی برای خود پیدا نکردیم تا آخر ماه در باغ سلطنتی اقامت گزیدیم و از پذیرایی و میهمان‌نوازی دربار استفاده کردیم. این باغ مانند باغهای دیگر سلطنتی که سر راه تهران تا دهات دامنه کوه البرز قرار دارند روزها و مخصوصاً بعد از نماز ظهر و عصر برای ورود و تماشای عموم آزاد است و کلیه مردان می‌توانند وارد آنجا شده به تماشا و گردش بپردازند، ولی زنان اجازه این کار را ندارند، به همین جهت در آنجا فرصتی به دست آورده بودیم که در تماس بیشتر با مردم تهران و تماشای آنها به روحیه

و حرکات و رفتارشان آشنا شویم. جوانان تهرانی با لباسهای رنگارنگ، غالباً با نیم‌تنه‌هایی به رنگ سبز روشن و شلوار قرمز رنگ و کلاهی پوستی و بلند در حالی که عصایی در دست داشتند دوبه دو دست در دست هم وارد باغ می‌شدند و به گردش می‌پرداختند، غالباً از بوته‌ها گل می‌چیدند یا با عصای خود گلها را پرپر می‌کردند. جمعی دیگر در سایه درختان می‌نشستند و استراحت می‌کردند یا آن که کنار حوض بزرگ آن آرمیده، قلیان می‌کشیدند و به آب شفاف و صاف حوض خیره می‌شدند. چای‌فروشان، میزهای تمیزی در خیابانهای باغ می‌گذاشتند و روی این میزها سماورهای بزرگ آنها می‌جوشید و به کسانی که به تماشا و گردش باغ آمده بودند چای و قلیان می‌دادند. عده‌ای هم در گوشه و کنار مشغول زدن ساز و خواندن آواز و رقص بودند. بعضی اوقات مردمی که به آنجا می‌آمدند چهارپایان یعنی اسب و الاغ خود را هم داخل باغ می‌آوردند و آنجا را کاملاً شلوغ می‌کردند. جلوی ساختمان باغ که محل سکونت و اقامت ما بود چند سرباز با تفنگ ایستاده بودند و نمی‌گذاشتند مردم به ساختمان نزدیک شوند.<sup>۳۰۲</sup>

ژن دیولافوا همسر فاضله مارسل آگوست دیولافوا مهندس و باستان‌شناس معروف فرانسوی که شوهرش را در سفرهای تحقیقاتی همراهی کرده است، شرح مسافرت‌های خود را در سال ۱۸۸۱ م. در سفرنامه ارزنده‌ای منتشر نموده است. او باغ و عمارت نگارستان را چنین توصیف کرده است:

این بنا سردر بزرگی دارد که در جنبین آن دو قراول‌خانه واقع شده و سربازان مستحفظ در آن منزل کرده‌اند. در عقب این در پارک بسیار بزرگ و عالی قرار دارد که پر است از چنارهای بلند که از مختصات پارکهای ایران است و چون از زمین ارتفاع زیادی دارند مانع آن نیستند که شب هوا در این محوطه دور زند و طراوتی به آن دهد ولی روز به واسطه شاخ و برگهای زیاد درختان و سایه آنها محوطه باغ تاریک و خفه است. ابتدا باید از خیابانی عبور کرد که پنج خیابان فرعی در موازات آن واقع شده و همه دارای نهری هستند که اتصالاً آب در آن جاری است. در انتهای این خیابان عمارت مفصلی است به شکل صلیب یونانی که در انتهای هر یک از شعب آن درهای بزرگی با

۳۰۲. هاینریش کارل بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه محمدحسین کردبچه، (تهران:

اطلاعات، ۱۳۶۷)، ج. ۱، ص. ۱۷۱.

شیشه‌های الوان برای دخول روشنایی قرار دارد. در میان بازوهای صلیب دو اطاق با ایوانی دیده می‌شود که برای استراحت شاه اختصاص دارد. سالن مرکزی دارای گنبدی است که با چهار طاق متقارن ساخته شده است، گچ‌بریهای سقف آن ظریف نیست ولی با طلا و رنگهای مختلف نقاشی و تزیین شده است.

در عقب این بنا باغهای اندرون واقع شده‌اند و پرده بزرگی آنها را از بیرونی جدا می‌سازد تا بانوان حرم در موقع گردش از انتظار محفوظ باشند. کاخی که مخصوص تعیش و زندگانی پنهانی شاه است در این محوطه دوم قرار دارد. شکل آن مربع مستطیل و در دیوارهای خارجی آن هیچگونه پنجره یا روزنه‌ای دیده نمی‌شود. تمام اطاقها از حیاط روشنایی می‌گیرند.

برای دخول به این کاخ باید از در پست تنگی وارد دالانی شد و به حیاط رسید، این حیاط محل زندگانی زنان اندرونی شاهی است. حوض بزرگی از مرمر سفید در مرکز آن واقع و در اطراف آن معابر سنگ‌فرشی است که هر یک منتهی می‌شود به منازل سوگلیهای حرم و آپارتمان هر یک از آنها مرکب است از دو اطاق که درب آنها شیشه ندارد و همیشه باید باز باشد تا روشنایی و هوا در آنها داخل گردد. آیا این زندان بزرگ صحنه‌های رشک و رقابت و فساد اخلاق را دیده، که درب آن همیشه باید به روی این جمعیت زنان بدبخت که به خصوص برای ارضای شهوت شاه در آنجا درهم ریخته‌اند بسته باشد؟ یعنی همان شاهی که باید از عدم اعتنای او به اوضاع کشور بیشتر از سببیتش ترسید.

در مرکز این بنا سالن مخصوصی است که در داخل آن تصویر بزرگی از فتح‌علی شاه با دوازده پسر ارشدش ترسیم شده است.

شاه بر تخت طلای جواهرنشانی جلوس کرده که در بالای آن عرشه‌ای بر روی چند ستون قرار دارد. در فاصله ستونها گلدانهای کوچکی است که در آنها از زمرد و فیروزه و سایر جواهرات شاخ و برگ و گل درست کرده‌اند. شاه کلیجه‌ای<sup>۳۰۳</sup> پوشیده که دامن آن ساق پایش را می‌پوشاند و تاجی هم که از الماس و یاقوت زینت یافته بر سر دارد و تکیه داده است به متکای بزرگی که بامرواریدهای درشت زردوزی و آرایش یافته است، در دستهای او شمشیری جواهرنشان و تسبیحی از مروارید دیده می‌شود.



نمای داخلی محارت نگارستان  
طرح از سفرنامه مادام دیولانگرا

دوازده پسر ارشد او در دو صف ایستاده و دارای لباسهایی هستند که مانند قیف از بالا به پایین گشاد می‌شود و حواشی آنها مرواریددوزی شده است. تاجهای شاهزادگان به بزرگی تاج شاه نیست ولی همه جواهرنشان هستند. وضع این هیاکل با چنین لباس مانند شکل شاهانی است که در روی ورقهای بازی ما دیده می‌شود.

هرگاه بخواهند از زندگانی پنهانی شاهان شرقی آگاه شوند باید زحمت به خود راه داده وارد زیرزمینی شوند که محل استراحت تابستانی فتحعلی شاه بوده است. از پله‌ها باید پایین رفت و وارد دهلیزی شد و از آنجا به ایوان و بالاخره به یک سالن هشت ضلعی رسید که از گنبدی پوشیده شده است. در قسمت فوقانی این گنبد شیشه‌هایی قرار دارد که قوس و قزح را نمایش می‌دهند و به وسیله آنها روشنایی کم‌رنگی به درون سالن می‌تابد. دیوارهای آن هم از سنگ مرمر ساخته شده و در یکی از سطوح آن سرسره سراسیمی است که دارای صفحات باریک عقیق مانند است. شاه در این سالن به تعیس و تفریحات عجیب و غریبی می‌پرداخته است. از جمله، زنان لخت اندرون به نوبت در بالای این سطوح متمایل رفته و در انتهای فوقانی سرسره نشسته خود را رها می‌کردند تا لغزش‌کنان وسط حوضی پر آب افتاده و شاه را سرگرم کنند.

فتحعلی شاه در اواخر عمر اوقات تابستان را در این زیرزمین به سر می‌برد و با این بازیهای اکروباتی زنان سرگرم بود.<sup>۳۰۴</sup>

ارنست اورسول جهانگرد دیگری که یک سال پس از مادام دیولافوا از نگارستان دیده کرده است، در قسمتی از گزارش خود درباره باغ و عمارت، به سبک نقاشیهای تالار اشاره کرده و نوشته است:

این نقاشیها پرسپکتیو نداشت، ولی در عوض قدرت رنگ‌آمیزی و مهارت در برجستگی تصاویر نشان می‌داد که اگر هم نقاش تحصیلات و مطالعه علمی در این زمینه ندارد ولی از استعداد سرشار هنری بی‌بهره نیست.<sup>۳۰۵</sup>

۳۰۴. ژان دیولافوا، مسافرت دیولافوا در ایران و کلد، ترجمه علی محمد فره‌وشی (تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۱)، ص. ۱۲۶ - ۱۲۹.  
 ۳۰۵. ارنست اورسول، سفرنامه اورسول، ترجمه علی اصغر سعیدی، (تهران: زوار، ۱۳۵۳)، ص. ۱۹۲.

سمیوئل گرین ویلر بنجامین نخستین سفیر ایالات متحده در ایران که در سالهای ۱۸۸۳ - ۱۸۸۵ م. در ایران بوده است نیز از باغ و عمارت نگارستان دیدن نموده و دیده‌های خود را چنین ثبت کرده است:

یکی از عمارات مهمه و قابل تماشای تهران، عمارت نگارستان است. این باغ را شاه آقامحمدخان بنا کرده و فتحعلی‌شاه آن را توسعه داده است. در آن وقت این باغ، تقریباً یک میل از دیوارهای شهر قدیم مسافت داشته است و حال آن که در این وقت، شهر به قدری بزرگ شده که باغ نگارستان در میان آن واقع شده است.

وقتی شخص، داخل باغ می‌شود، باغ بزرگی مشاهده می‌نماید که از سه جرگه درخت چنار، که دور آن عشقه پیچیده، مزین است و هیچ بنایی دیده نمی‌شود مگر منزل یک نفر باغبان. ولی از میان دالان تنگی عبور کرده دفعتاً رسیدیم به پارکی که از دیوارهای بلند، محصور است و خیابانهای خوب که میان آن ریگ ریخته شده است و جویهای زیاد که از میان راه سنگی عبور می‌کند، مرتب ساخته‌اند. تقریباً جمله منظر این باغ، وضع آرام و ساکتی دارد، و جز صدای گنجشک و آواز خوش بلبل، صدایی شنیده نمی‌شود به طوری که شخص فراموش می‌کند که در یک شهر بزرگی است، خیابانهای باغ منتهی می‌شود به یک، حوض مرمری و به یک عمارت کوچک قشنگی که گچبری بسیاری خوبی در آن شده است. داخل عمارت، عبارت است از یک اطاقی، به طور تالار و سقف طاقی دارد. در سطح تمام این طاق، نقشهای بسیار قشنگ گچبری نموده، به رنگ سبز و سرخ یا طلایی، ملون ساخته‌اند. نیز ستونهای ظریف مدوری که به مرکز طاق زده شده به همین الوان نقاشی شده است. تالار سه شاه‌نشین دارد که در هر یک از آنها نیمکتهای بسیار ممتاز، تا نزدیکی پنجره‌ها قرار داده‌اند. پنجره‌های این تالار به طوری است که می‌توان بلند کرد، و آن وقت تمام یک طرف اطاق برای استنشاق هوا و تماشا باز می‌شود. پنجره‌های ایرانی مانند پنجره‌های قدیم گوتیک، به نقشهای عجیب و غریب ساخته شده از شیشه‌های الوان پر است. قالیهای بسیار گرانبها، در اطاق پهن کرده‌اند. در طرح اطاق قیدی به قرینه شده در تفضیلات آن تناسب و شکوه به کار برده‌اند که می‌توان گفت عمارتی است از هر حیث مطابق سلیقه شاعرانه و صنعتی. از این اطاق ما دوباره داخل باغ شدیم و تفرج خود را ادامه دادیم تا این که رسیدیم به یک حوض عریض

دیگری و عمارتی که در قدیم شاه در آنجا سکنی داشت. طرز خاص این بنا، آن که تالار کوچکی دارد که از دو طرف پنجره آن را می توان بلند کرد و باز به واسطه چادر از اشعه آفتاب محفوظ بود...

از این اطاق ما داخل شدیم به یک حیاط بزرگ هشتی که در دور آن عمارت عمده ساخته شده است. در وسط این حیاط، حوض بسیار بزرگی که تقریباً هشتاد پا طول دارد واقع است. از آنجا خیابان دیگری، از میان باغ به اندرون کشیده شده که در قدیم بعضی از زوجات کثیرالعدد فتحعلی شاه در آنجا سکنی داشتند. نیز تالار پادشاه که در مرتبه تحتانی ساخته شده نمونه بسیار باتماشای صنعت و سلیقه ایرانی است. دهلز اطاق، سقف پستی دارد ولی به الران مختلف و به رنگ طلا مزین است و از تالار به واسطه ستونهای سبک چوبی جدا می شود. وضع کلیه و سر این ستونها اگرچه بسیار کوچک است، معهذ استونهای عالی تخت جمشید را به یاد می آورد و سقف تالار به نسبت بزرگی اطاق خیلی بلند است.

هر قسمت این اطاق به رنگ سبز و گلی و طلایی نقاشی شده بر روی دیوارها صور نقاشی از شکار، بر روی گچ کشیده شده است. این صور، اگرچه با سایر تزیینات اطاق تناسب مطبوعی دارد ولی چندان تعریفی ندارد و نقاشیهای خوبی نیست، گویا که از پرده های ارزان فرنگی، سرمشق گرفته اند. خلاصه این نقشها به هیچ وجه بر زینت و قشنگی تالار نمی افزاید. ولی شخص فوراً از ملاحظه آنها صرف نظر کرده به نقشهای تاریخی باشکوهی که از هر طرف نصف دیوار را گرفته است می پردازد. باید این تصویرها به عینه شباهت داشته باشد. و چون لباسهای درباری هشتاد سال قبل که عبارت است از ابریشم و شالهای کمر و جبه های شال کشمیری و نشانها و البسه نظامی باشکوه به درستی نقاشی شده است. این صورت اهمیت تاریخی بزرگی دارد. فتحعلی شاه این صنایع را خیلی تشویق می نمود.

قبل از بیرون آمدن از اندرون، ما را به تماشای حمامی بردند که خانمهای اندرون به این حمام می رفتند. از پله های چندی، پایین رفته، به یک اطاق زیرزمینی داخل شدیم که از مرمر ساخته اند، در وسط آن ستونهای چند قرار داده شده در وسط ستونها حوض مدوری واقع شده است. در روبه روی حمام، سرسره بسیار سرایشی از مرمر مصقول ساخته اند. زوجات پادشاه از مرتبه فوقانی با لباسهای بسیار مختصری، از بالای سرسره به پایین



می‌سپردند، به طور چابکی، به بغل پادشاه که در پایین منتظر آنها بود، می‌افتادند. حمام به این اطاق خارجی وصل است، و عبارت است از چندین اطاق که از مرمر و کاشیها منقش ساخته‌اند. صدای خنده و قهقهه و آواز لبهای یاقوت، دیگر در اینجا مسموع نیست. جمیع آنهايي که از این لذایذ بهره‌مند بودند، حالا رحلت کرده‌اند. در روزهای دراز تابستان. بلبل بر درخت گل، چهچه می‌زند و کبوترهای یاهو در بالای چنار می‌خوانند و آب از جویهای مرمر به پایین می‌ریزد و یکی احدى در آنجا سکنی ندارد، جز قرقاول تنبل و باغبان متکبر.<sup>۳۰۶</sup>

جورج ناتانيل كرزن كه به سال ۱۸۸۹ م. از باغ نگارستان دیدن کرده است از پایان دوران رونق باغ و آثار شکست و ویرانی در عمارت آن سخن گفته و نوشته است: ... در اثر طرح ناصرالدین‌شاهی این محل داخل شهر مدرن افتاده است و علاقه مال‌دوستی، او را اخیراً بر این داشته که برای بناسازی آنجا را قطعه قطعه بفروشد.

در اوایل این قرن آنجا را پناهگاه دلپذیری تعریف کردند با باغهای خوش‌سایه و در میان آنها عمارتی با کلاه‌فرنگی بود و این نام بدان جهت بوده که خیال می‌کردند آن غرفه‌ها به کلاه اروپایی شباهت دارد. شاه فعلی هیچ وقت در آنجا اقامت ننموده و عمارت آن با سرعت روبه ویرانی است.

فتحعلی‌شاه هرگز عمارتی را نساخته و یا در ساختمانی اقامت ننموده است مگر این که نقشی هم از پیکر خود و فرزندان و تاج و تخت و جواهراتش و بالاتر از همه کمر بند زرین و ریش دراز معطر خویش که بر پارچه کرسی می‌کشیدند در روی دیوارها به یادگار باقی گذاشته باشد.<sup>۳۰۷</sup>

حال که نگارستان را از دیدگاه تعدادی از جهانگردان خارجی معرفی کردیم، جای آن دارد گزارش جامع مرحوم احمدخان ملک ساسانی<sup>۳۰۸</sup> محقق و مورخ معاصر را نیز

۳۰۶. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، ایران و ایرانیان، ترجمه آوانس خان مساعد السلطنه؛ به اهتمام رحیم رضا زاده ملک، (تهران: نشر گلبانگ، ۱۳۶۳)، ص. ۱۲۸ - ۱۳۲.

۳۰۷. جورج ناتانيل كرزن، ج. ۱، ص. ۴۴۶ - ۴۴۷.

۳۰۸. احمدخان ملک ساسانی فرزند میرزا محمد حسین فراهانی و دخترزاده عبدالعلی خان ادیب الممالک پسر حاجی علی خان مقدم مراغه‌ای حاجب الدوله در سال ۱۲۶۰ ش. متولد شد. برای تکمیل تحصیلات به

که در سال ۱۳۲۵ ش. نوشته شده و تصویر روشنی از عمارت و باغ نگارستان در اختیار می‌گذارد ذکر کنیم:

شمال باغ نگارستان منتهی به محلی می‌شد که امروز به نام ولی‌آباد موسوم است. مشرقش خیابان بهارستان، مغربش خیابان صفی‌علیشاه و جنوبش میدان بهارستان بود. در جبهه جنوبی باغ در بزرگ رسمی واقع بود که سردر بلند و عالی - با چند بالاخانه - داشت. ۳۰۹

در دو طرف در، منزلگاههای مفصل - برای نگهبانان و مستخدمین - بنا شده بود. از این در بزرگ، وارد یک خیابان عریض می‌شدند که هر دو طرف آن دو خیابان تنگ‌تر احداث شده بود - به ترتیب خیابان چهارباغ اصفهان که مجموعاً پنج خیابان می‌شد، با چنارهای صدساله که سر به آسمان کشیده و در هر شش نهر خیابان همیشه آب جاری بود.

در انتهای این پنج خیابان، یک کوشک بزرگ به شکل چلیپای ایرانی ساخته بودند. یعنی در وسط، گنبدی چهارکاسه و چهارطرفش چهارشاه‌نشین داشت که هر یک از آنها توسط شیشه‌های رنگارنگ، روشنایی از خارج می‌گرفتند. در چهار بازوی این صلیب ایرانی دو رختکن و دو راهرو و دو اطاق پذیرایی ساخته و کلیه درون این کوشک را با گچ‌بریهای درشت مئوَن زینت داده بودند. از ساختمان مزبور که می‌گذشتند، به دیواری می‌رسید که دری کوتاه و کوچک و دالانی پرپیچ‌وخم، وارد باغ اندرون می‌شد که قصر بزرگ نگارستان در آنجا واقع بود. عمارت مزبور عبارت از یک ساختمان مربع مستطیل بود که در وسطش تالار سلام و در دو طرفش آپارتمانهایی مرکب از دو اطاق و یک راهرو و یک صندوقخانه وصل به هم ساخته بودند که هرکدام منزل یکی از محبوبه‌های شاه بود و همه این اطاقها از طرف جنوب روشنایی می‌گرفتند. یک حوض مرمر سفید بزرگ در جلو همه این عمارت ساخته بودند که قنات نگارستان از وسطش می‌جوشید و همیشه لبریز بود. وسط این بنا تالار بسیار بزرگی داشت که در اطراف صف سلام فتحعلی‌شاه

→ سویس رفت و در بازگشت به کشور مدتی معلمی احمدشاه را به عهده داشت. در سال ۱۳۴۶ سن ۸۶ سالگی در فرانسه درگذشت و جنازه‌اش را به ایران آورده و در سوهانک شمیران به خاک سپردند. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۵، ص. ۲۲.

۳۰۹. برای آگاهی از موقعیت و مختصات باغ نگارستان ر.ک: نقشه تهران ۱۳۰۹ ه.ق.، ترسیم عبدالغفار بن علی محمد نجم‌الدوله (تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، ۱۳۶۳).

را نقاشی کرده بودند. صورتهای این صف سلام ده متر در شش متر بود که هشت گوش ساخته بودند. رویش گنبدی داشت که روشنایی از وسط آن توسط شیشه‌های مات به درون می‌افتاد.

تمام کف حوضخانه مرمر سفید و در وسط حوض کاشی آبی چهارگوشی داشت که آب حاج‌علی‌رضا از درون آن عبور می‌کرد. حوض وسط چهار متر در چهار متر بود که در چهارگوشه آن چهار ستون مرمر در پاشوره نصب کرده و گنبد را روی ستونها قرار داده بودند.

در دیوار غربی حوضخانه یک سنگ یشم،<sup>۳۱۰</sup> به عرض شصت سانتی‌متر و طول سه متر برای سریدن، توی دیوار نصب کرده بودند که از دو طرفش دو راه‌پله باریک داشت که ده - دوازده پله بالا می‌رفت و به فضایی به عرض یک متر و طول سه متر می‌رسید که وسط آن سرسره سنگ یشم معروف را به طرف حوضخانه با سراسیمگی تندی کار گذاشته بودند.

پایین سرسره - توسط یک آب‌نمای کاشی فیروزه‌ای - به حوض وصل می‌شد که بیرون و درون و پاشوره، همه رنگ فیروزه‌ای داشت.

گودی حوض و آب‌نما پنجاه سانتی‌متر بیشتر نبود. آب از کف حوض می‌جوشید و از توی پاشوره، از یک سوراخی به شکل زرنا، پایین می‌ریخت و به محله سرچشمه می‌رفت.

خاقان مغفور، در طرف شرقی حوضخانه - که روبه‌روی سرسره بود - شبکلاه قلمکار بر سر، روی قالیچه می‌نشست و قلیان می‌کشید و خانمهای حرم، لخت و عور و برهنه، از پله‌های مجاور سرسره بالا رفته و از بالای آن سنگ یشم بی‌مانند یکی بعد از دیگری سر می‌خوردند و با یک تندی فوق‌العاده به درون حوض می‌افتادند.

خاقان مرحوم، بی‌خبر از اوضاع، غافل از احوال مملکت، از آن مناظر عجیب و غریب کیف می‌نمود.<sup>۳۱۱</sup>

ویلبر در قسمتی از نوشته خود درباره باغ نگارستان از گلهای زیبای با طراوت باغ سخن گفته و آنرا چنین توصیف کرده است:

۳۱۰. سنگی شبیه به عقیق به رنگهای مختلف سفید، کبود و سبز تیره

۳۱۱. احمدخان ملک ساسانی، باغ نگارستان و سرسره خاقان مرحوم، نقل در رحیم رضازاده ملک، سوسمارالدوله، (تهران: دنیا، ۱۳۵۴)، ص. ۲۳ - ۲۵.

تنی چند از بازدیدکنندگان این باغ با خرسندی از گلهای سرخ که یکی از مشخصات باغ نگارستان را تشکیل می‌داد سخن گفته‌اند. نام این گل سرخ مخصوص، نسترن است و ارتفاع بوته‌های آن بیست پا و قطر تنه آن در حدود دو پا می‌باشد، گلهای آن مانند گل سرخ بالارونده انگلیس است ولی قدری بزرگتر از آنها می‌باشد و تعداد گلهای هر روی یک بوته به قدری زیاد و فراوان است که تنه درخت را به کلی می‌پوشاند. این گلهای عطر مطبوع و مست‌کننده‌ای دارد و در واقع در میان گلهای الهام‌بخش کرپورتر در این گفتار است که هیچ نوع گل سرخی به خوبی گلهای سرخ ایران دیده نمی‌شود، همچنین در هیچ یک از کشورهای جهان مردم در پرورش آن این همه کوشش نمی‌کنند و آن قدر آن را مورد تحسین و ستایش قرار نمی‌دهند.

تعداد زیادی بلبل در سایه درختان نگارستان مأوا می‌گزیدند و در سراسر فصل گل در این باغ آمد و رفت می‌کردند تا زمانی که به قول شاعر، گلهای سرخ طراوت خود را از دست می‌دهند و جذبهٔ آلاچیقها روبه اتمام می‌گذارد. داستانسرایی بلبلان باغ دیگر به مناظر آن روح نمی‌بخشد.<sup>۳۱۲</sup>

عمارت نگارستان به احتمال قریب به یقین به اهتمام عبدالله‌خان معمارباشی و نقاش‌باشی و شاید با دستیاری آقاچانی اصفهانی که او نیز از معماران و نقاشان مشهور دوره فتحعلی‌شاه بوده در سال ۱۲۲۸ ه.ق. به پایان رسیده است. به طوری که جهانگردان خارجی نوشته‌اند تابلوهای نقاشی تالار بزرگ نیز به امضای عبدالله‌خان نقاش‌باشی سازنده عمارت بوده است.

تا دورهٔ احمدشاه قاجار با آن که باغ و عمارت اهمیت خود را از دست داده و مورد استفاده قرار نمی‌گرفت اما هنوز از ساختمانهای سلطنتی محسوب می‌شد. در سال ۱۳۲۷ ه.ق. نخستین سال سلطنت احمدشاه قاجار باغ و عمارت نگارستان به دو قسمت تفکیک شد. بناهای قسمت جنوبی باغ شامل کشیک‌خانه، محل سکونت نگهبانان و خدمتگزاران و سرپرست باغ به وزارت علوم و فوائد عامه انتقال یافت و با دیواری از عمارت شمالی مجزا گردید.

در سال ۱۳۲۹ ه. ق. مرحوم میرزا محمدخان غفاری<sup>۳۱۳</sup> ملقب به کمال‌الملک که از اساتید بزرگ فن نقاشی در ایران بود قسمت اخیر را از وزارت علوم و فوائد عامه تحویل گرفت و با همراهی نجفقلی خان بختیاری صمصام‌السلطنه<sup>۳۱۴</sup> رئیس‌الوزرا و میرزا ابراهیم خان حکیم‌الملک،<sup>۳۱۵</sup> مدرسه نقاشی کمال‌الملک را دایر کرد و تا سال ۱۳۴۷ ه. ق. حدود سال ۱۳۰۷ به تعلیم شاگردان اشتغال داشت. در آن سال از او خواسته شد تا بلوبی از رضاشاه تهیه نماید و چون تمایلی به این کار نداشت به معاذیر مختلف از کار طفره رفته و وقت را به تعلل می‌گذرانید به همین سبب از سوی محمد محمد تدین وزیر وقت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه مشکلاتی در کار او ایجاد شد و مرحوم کمال‌الملک نیز سخت برآشفته و مدرسه را تعطیل کرد.

قسمت شمالی باغ که شامل حیاط و باغ و تالار صف سلام بود به مدرسه علمیه واگذار شد. در اوایل دوره پهلوی آن عمارت تاریخی را ویران کردند و به جای آن عمارت جدیدی بنا نمودند که در سال ۱۳۱۱ ش. به دارالمعلمین عالی، دانشسرای عالی بعد واگذار شد.

امروز در محل باغ و عمارت نگارستان که روزگاری رویاهای سرزمین هزارویکشب را در ذهن جهانگردان خارجی زنده می‌کرد، ساختمانهای دولتی جای گرفته است.<sup>۳۱۶</sup>

۳۱۳. وی فرزند میرزا بزرگ کاشانی، برادر بزرگ میرزا ابوتراب خان غفاری و برادرزاده میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک و از نقاشان معروف دوره ناصرالدین شاه تا زمان پهلوی است. در حدود سال ۱۲۶۸ ه. ق. در کاشان متولد و در مرداد ماه ۱۳۱۹ ش. در سن ۹۵ سالگی در ده حسین آباد نیشابور ملک شخصی خود درگذشت و در بیرون مقبره شیخ فریدالدین نیشابوری به خاک سپرده شد. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۲۶۳ - ۲۶۷.

۳۱۴. فرزند حسین قلی خان ایلخانی بختیاری بود. در سال ۱۲۶۷ ه. ق. متولد و در سال ۱۳۴۹ ه. ق. در سن ۸۲ سالگی درگذشت.

۳۱۵. فرزند میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی در سال ۱۲۸۸ ه. ق. متولد شد. برای تحصیل طب به پاریس رفت و بازگشت به تهران وارد خدمات سیاسی شد و بارها به وکالت مجلس، وزارت و نخست‌وزیری رسید. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۸ - ۱۰.

۳۱۶. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان برنامه و بودجه و ساختمان عهد پهلوی نیز تعمیر شده و در اختیار دانشگاه تهران است.



کعبه‌ریهای طاقها و سرستونهای حوضخانه نگارستان

تنها یادگار بازمانده از عمارت‌های قدیم بخشی از حوضخانه معروف نگارستان است که در اصل شامل عمارتی صلیبی شکل بوده و در مرکز آن چهار ستون و روی آن گنبدی قرار داشته، زیر گنبد حوضی از مرمر وجود داشته که از روزنه‌هایی که هم‌اکنون نیز جای آن در بدنه سوت‌های ماریچی مرمرین دیده می‌شود آب به داخل حوض فوران می‌کرده است.

هنگام تأسیس موزه هنرهای ملی در ساختمان اصلی تغییراتی داده شده و بنای فعلی به صورت یک مستطیل کامل ایجاد گردیده است. سقف و ستون‌های بنای قدیمی حوضخانه با گچ‌بری‌های برجسته با طرح گل و بوته تزئین یافته و مربوط به قرن سیزدهم هجری است و قسمتهای الحاقی را به تقلید از قسمتهای اصلی گچ‌بری، نقاشی کرده‌اند.<sup>۳۱۷</sup>

### مراسم عید قربان در میدان نگارستان

یکی از مراسمی که در دوران قاجاریه انجام می‌گرفت مراسم قربانی شتر در میدان نگارستان بود.

چندین روز مانده به عید قربان شتری را که برای قربانی کردن در نظر گرفته بودند تزئین می‌کردند و با تشریفاتی در شهر می‌گرداندند. روز عید قربان نیز برای آخرین گردش، شتر ارگ سلطنتی را ترک می‌کرد و دو اسب یدکی با زین و برگ طلا، به همراه عده‌ای غلام و فراش و شاطرهای شاهی پشت سر شتر حرکت می‌کردند و نوازندگان هم با آهنگ گوش‌خراش آنها را همراهی می‌کردند.

پشت سر شتر یکی از پسران فتحعلی‌شاه که به نیابت از طرف شاه باید نیزه را به گلوی شتر فرو برد با لباس مخصوصی که عبارت بود از قبای زری قرمز و کلاه مزین به جقه، با حمایل سوار بر اسب سفید حرکت می‌کرد و به دنبال او نمایندگان صنف قصاب، کله‌پز و نعلبند با دستمال‌های بزرگی که به دور گردن خود بسته و ساطورها و کاردهایی در دست سوار بر مرکب‌های خود به سوی میدان نگارستان حرکت می‌کردند. بی‌مناسبت

نیست با ارنست اورسول همراه شویم و از اجرای یکی از مراسم قربانی شتر در عهد ناصرالدین شاه در میدان نگارستان دیدن کنیم:

راه باز کردن از میان جمعیت رنگارنگی که در میدان جمع شده بودند، کار بس دشواری بود. آنها که چابک‌تر و کنجکاوتر بودند تا روی شاخه درختان بالا رفته بودند ولی ضربات شلاق فراشان همه آنها را به پایین می‌کشید. سقاها، مشک آب بر پشت میان جمعیت به رایگان آب پخش می‌کردند. پشت‌بام خانه‌های مجاور این میدان نیز پر از انبوه مردم بود.

صدای شدید ضربات چوبدستیها، که متعاقب آن جمعیت به هم فشار می‌آوردند، نزدیک شدن سیاهی لشکر انبوهی را که مأمور اجرای مراسم بودند، خبر می‌داد. شتری که پارچه‌های گرانقیمتی بر سر و گردنش آویزان کرده بودند، در میان دو دسته سرباز با خونسردی و طمأنینه خاصی قدم برمی‌داشت. گویی نه از این همه تشریفات پرشکوهی که برایش راه انداخته بودند خوشحال و نه از نقش مذبوحانه‌ای که در این مراسم به عهده داشت، متأثر بود. پشت سر شتر شاهزاده‌ای که جامه‌ای زرین پوشیده و روی آن شالی از ابریشم سرخ رنگ به صورت حمایل بر سینه بسته بود، با نیزه درازی که در دست داشت، سواره وارد میدان شد. آثار کسالت و ملالی که در چهره هوشیار و صادقانه‌اش هویدا بود، گواهی از این داشت که افتخار انجام چنین نمایش و مراسم بی‌معنی در حضور شاه، در نظر او مسخره‌ای بیش نیست. دسته دیگری از پیاده‌نظام، آخر از همه حرکت می‌کرد.

بالاخره همه بازیکنان این نمایش جالب وارد میدان شده و در قسمتی توقف کردند. در یک چشم به هم‌زدن همه سازوبرگ پرزرق و برق را از پشت شتر برداشتند و شاهزاده نیزه تیز خود را در ورید زیرگلویی حیوان بدبخت - که به زانو افتاده بود - فرو برد. بعد دوازده مرد که در رأس آنها سردسته صنف قصاب قرار داشت، از هر طرف به سوی شتر نیمه‌جان حمله کردند و با تبرهایی او را تکه‌تکه نمودند.

تماشای چنین نمایش دلخراش و چندش‌آور حال آدم را به هم می‌زد. شاهزاده که تودش از دیدن چنین منظره‌ای حتماً ناراحت بود، برای حفظ ظاهر نگاهی به سمت جایگاه مخصوص نگارستان انداخت و بعد با عجله تکه‌ای از این گروشت مقدس را در نوک نیزه به شاه تقدیم نمود. فراشان قادر نبودند جمعیت را از سر راه دسته‌های نظامی دور کنند.





مراسم قربانی شتر  
طرح از ذول لورنس

وقتی که شاهزاده میدان را ترک نمود، از هر طرف، مردم خود را به روی نعش شتر انداخته و برای یک تکه گوشت از سروکول هم بالا می‌رفتند. از ابتدا تا انتهای میدان، مردم به همدیگر فشار می‌آوردند، داد و فریاد می‌کردند، بالاخره فحش و کتک‌کاری عجیبی بود.<sup>۳۱۸</sup>

به طوری که نوشته‌اند مطابق سنت مرسوم، سهم افراد هر صنف از این قربانی مشخص بود:

سر شتر، سهم صنف نعلبندان بود. چون گویا در یکی از مراسم، یک نفر از اعضای این صنف، حین تکه کردن حیوان، خود به قتل رسیده بود. قسمت بدن حیوان، که مهر و نشان مالک اصلی را داشت، سهم زنبورکچی باشی بود. گردن شتر مال نانوایان و کوهان آن سهم پالان‌دوزان بود. دوپای جلو، یکی به آهنگران و دیگری به عطاران، و دوپای دیگر به قصابان، دل و قلوه فروشان، و سایر فروشندگان اعضای مختلف گوسفند می‌رسید. مردمی هم که از گوشت شتر نصیبی نمی‌بردند انگشت خود را به خون شتر آغشته کرده به رسم تبرک و تضمین سلامت و خوشبختی اثری روی پیشانی خود می‌گذاشتند.<sup>۳۱۹</sup>

بعد از استقرار مشروطیت در ایران این مراسم یکی دو سالی در میدان بهارستان (نگارستان قدیم) اجرا شد و سپس به میدان توپخانه منتقل گردید تا این که بالاخره در سال ۱۳۱۱ ش. اجرای آن ممنوع شد.<sup>۳۲۰</sup>

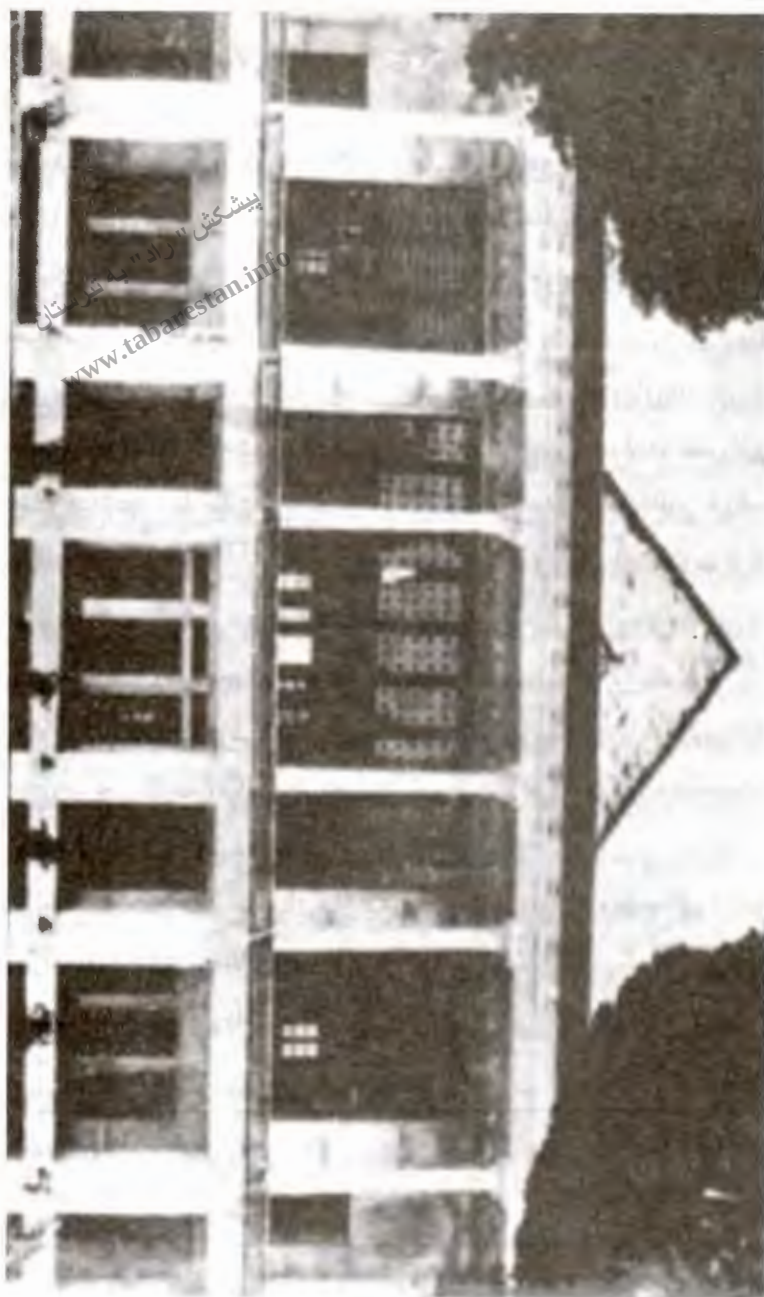
### ● باغ لاله‌زار

این باغ به دستور فتحعلی‌شاه در خارج از حصار آن عهد تهران احداث شد. با وجودی که از عهد فتحعلی‌شاه تا دوره ناصرالدین‌شاه سفیران و نمایندگان خارجی در عمارت این باغ جای داده شده و پذیرایی می‌شدند اما در گزارشها و سفرنامه‌های آنها شرحی از عمارت دوطبقه باغ به دست داده نشده و می‌رساند که آن بنا از نظر معماری

۳۱۸. ارنست اورسول، ص. ۱۹۴ - ۱۹۶.

۳۱۹. ر.ک: اوژن اوین، ایران امروز، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، (تهران: زوار، ۱۳۶۲)، ص. ۱۷۰.

۳۲۰. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۸۶.



محارت باغ لالهزار از سوی جنوب  
عکس از آبرمخانه کاخ گلستان

اثر قابل توجه و توصیف نبوده است. با این وجود باغ لاله‌زار مورد توجه فتحعلی شاه بود و اغلب سواره از ارگ سلطنتی برای گردش و تفرج به این باغ که نزدیکترین باغ به اقامتگاه او در تهران بود می‌رفت.

از عهد محمدشاه قاجار در رابطه با باغ لاله‌زار این گزارش در دست است که میرزا ابوالقاسم قائم مقام برای رفتن به بیلاق در خدمت شاه به باغ لاله‌زار نقل مکان کرده بود. در غروب روز یکشنبه ۲۴ صفر ۱۲۵۱ ه. ق. ۲۱/۱۲۵۱ م. او را از این باغ به باغ نگارستان احضار و خفه کردند.<sup>۳۲۱</sup>

تقدیر چنین بود که محمدشاه قاجار را پس از مرگ به این باغ بیاورند. پس از درگذشت محمدشاه در شب شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ ه. ق. در قصر محمدیه، نعش او را برداشته در تخت گذاشتند و با حالت پریشان و چشم گریان روانه تهران شدند. و به رسم امانت در باغ لاله‌زار دفن کردند.<sup>۳۲۲</sup> عده‌ای قاری به نوبت شب و روز برای تلاوت قرآن تعیین شدند و مردم شبهای جمعه برای فاتحه‌خوانی به باغ لاله‌زار می‌آمدند، تا این که روز دوازدهم ذیحجه همان سال جسد را از باغ لاله‌زار درآورده و به قم بردند.<sup>۳۲۳</sup>

به طوری که اعتمادالسلطنه نوشته است در سالهای نخست سلطنت ناصرالدین شاه اضافات عمده‌ای در قصر قاجار، نگارستان، دولت‌آباد و لاله‌زار صورت گرفته که متجاوز از سیصد هزار تومان مخارج آن شده است.<sup>۳۲۴</sup>

پس از انجام تعمیرات و تغییرات بنای باغ به صورت عمارت دوطبقه‌ای شامل دوازده اتاق درآمد و با عالیترین اثاثه و مجلل‌ترین فرشها آراسته شد، یک کلاه فرنگی زیبایی هم در شمال عمارت قرار داشت.<sup>۳۲۵</sup>

۳۲۱. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۶۳.

۳۲۲. ر.ک: عباس میرزا قاجار (ملک‌آرا)، شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، به کوشش عبدالحسین نوائی

(تهران: بابک، ۱۳۵۵)، ص. ۴۴ - ۴۵.

۳۲۳. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۱۰.

۳۲۴. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ص. ۶۰.

۳۲۵. ر.ک: عباس میرزا قاجار (ملک‌آرا)، ص. ۲۳۱.

نخستین سیم تلگراف در تهران در سال ۱۲۷۲ ه.ق. با مراقبت و مساعی کرزیز<sup>۳۲۶</sup> معلم دارالفنون به طور نمونه از ارگ سلطنتی تا باغ لاله‌زار کشیده شد.<sup>۳۲۷</sup>

در سال ۱۲۸۲ ه.ق. سروجهان خانم دختر بیست و سوم فتحعلی‌شاه و همسر حسنعلی‌شاه آقاخان اول پیشوای اسماعیلیه از هندوستان برای نوۀ برادر خود، ناصرالدین‌شاه سه فیل و یک کرگدن هدیه فرستاد. فیلها روپوش زری مليله‌دوزی داشتند و فیلبانان هندی در هودجی بالای سر آنها نشسته و مرتب چکش می‌زدند که بیاد هندوستان نیفتند، کرگدن را هم به زنجیر بسته با عده‌ای نیزه‌دان می‌آوردند و این هدایا از دروازه حضرت عبدالعظیم تهران به باغ لاله‌زار با تشریفات مفصل آورده شد. بعدها قسمتی از باغ را به باغ وحش تبدیل کردند.

در سال ۱۲۸۴ ه.ق. که به دستور ناصرالدین‌شاه شهر تهران از چهار طرف گسترش یافت این باغ داخل شهر شد و کم‌کم از اهمیت آن کاسته گردید.<sup>۳۲۸</sup>

در نقشه تهران سال ۱۳۰۹ ه.ق. / ۱۸۹۱ م. باغ لاله‌زار محدوده‌ای به شرح زیر را در برمی‌گرفته است:

از شمال به خیابان جنوبی سفارت اطروش و عمارت حاج مخبرالملک که بعدها خیابان استانبول نامیده شد و میدان مخبرالدوله نیز در مشرق آن واقع شده است.

از مغرب به خیابان باغ لاله‌زار که بعدها با از بین رفتن باغ، خیابان لاله‌زار نامیده شد. از مشرق به خیابان باغ وحش که این خیابان هم پس از چندبار تغییر نام سالهاست که نام سعدی را بر روی خود دارد.

از جنوب به خیابان باغ وحش یا بخشی از خیابان اکباتان فعلی. مهدیقلی‌خان هدایت در شرحی که درباره باغ پدری خود نوشته اشاره‌ای نیز به باغ لاله‌زار دارد:

... پس از مراجعت، پدرم باغ استاد شیرجعفر را در شمال لاله‌زار خرید، سی هزار ذرع بود در ذرعی یک ریال.<sup>۳۲۹</sup> عمارتی در آن بنا کرد و از عمارت ملک‌الکتاب نقل مکان کردیم.<sup>۳۳۰</sup> بالای باغ استاد شیرجعفر صحراست. در جنوب آن باغ لاله‌زار و باغ وحش که شیر، پلنگ، گرگ، خرس، طیور و بعضی حیوانات کوهی در آن باغ جمع کرده‌اند.

ناصرالدین‌شاه شیری مانوس در عمارت داشته یکی را زخمی کرده بوده است، به باغ وحش می‌بردند و در باغ‌رها بوده است. روزی جعفرقلیخان عمو،<sup>۳۳۱</sup> الصباح به آن باغ می‌رود و دچار شکر می‌شود، با حالت ضعف می‌آورندش به دارالفنون لباس دریده و خون از آنها جاری، می‌فرمودند شیر که پنجه روی شانه‌های من می‌گذارد مثل فانوس تا شدم.<sup>۳۳۲</sup>

باغ وحش لاله‌زار سالها باقی بود تا آن که روزی یکی از پلنگهای آن از قفس بیرون جست و دست کودکی را کند و گریخت. پس از این حادثه حیوانات باغ وحش را به باغ دوشان‌تپه منتقل کردند.<sup>۳۳۳</sup>

بعد از چندی ناصرالدین‌شاه به فکر فروش باغ لاله‌زار افتاد. هدایت در این باره نوشته است:

... ناصرالدین‌شاه لاله‌زار را به نود هزار تومان فروخت. تولوزان التماسها کرد نگاه بدارند که سبب لطافت هوای شهر است نشیندند. در تابستان خیابان لاله‌زار هوای خنک بسیار خوبی داشت، در آن اوقات که خیابان خوش هوا و روح‌افزا بود اهالی کمتر استفاده می‌کردند.<sup>۳۳۴</sup>

۳۲۹. مقصود سفر سال ۱۲۹۰ هـ. ق. ناصرالدین‌شاه به اروپاست که علیقلی‌خان مخبرالسلطنه از ملازمین بود.  
۳۳۰. به شرح نقشه تهران سال ۱۳۰۹ هـ. ق. بخش جنوبی این باغ از صورت مشجر خارج شده و دو تن از پسران مخبرالدوله، مرتضی قلیخان صنیع‌الدوله و حسینقلی‌خان مخبرالملک در آن عمارتی برای خود ساخته‌اند. عمارت مسکونی مخبرالدوله در بخش شمالی باغ قرار داشته است. شایان ذکر است که در آن دوره خیابان شرقی باغ خیابان دولت و خیابان غربی آن که در امتداد خیابان باغ لاله‌زار بوده است خیابان مخبرالدوله نام داشته و ساختمان سفارت اطروش نیز در جنوب غربی باغ قرار داشت.  
۳۳۱. ملقب به نیرالملک سالها ناظم مدرسه دارالفنون بود و پس از علیقلی‌خان مخبرالدوله به ریاست مدرسه رسید.

۳۳۲. مهدیقلی‌خان هدایت، ص. ۵.

۳۳۳. ر. ک: حجت بلاغی، تاریخ تهران، ج. ۱، ص. (م) ۱۱۱.

۳۳۴. مهدیقلی‌خان هدایت، ص. ۵.

کم‌کم درختهای باغ را بریدند و زمین باغ تبدیل به خانه و دکان شد و چون خانه علی‌اصغرخان اتابک در لاله‌زار واقع شده بود، برای تسهیل آمدوشد به خانه او یک واگون اسبی هم از میدان توپخانه تا لاله‌زار کشیدند.<sup>۳۳۵</sup>

ارنست اورسول که در سال ۱۸۸۲ م. / ۱۲۹۹ ه. ق. در روزگار آبادانی باغ لاله‌زار از خیابان آن دیدن کرده چنین نوشته است:

خیابان دولت<sup>۳۳۶</sup> و خیابان لاله‌زار نیز که هر دو خیابان درازی است، به میدان توپخانه منتهی می‌شود. این خیابانها خوب سنگفرش شده و در طول جویباری که در دو طرف خیابان جاری است، درختان فراوانی کاشته بودند. در نزدیکی خیابانهای مزبور باغهای باصفای سلطنتی واقع شده که بر زیبایی منظره این قسمت بسی افزوده است.

... خیابان لاله‌زار، همچنین به نام خیابان دکتر تولوزان نیز معروف است. زیرا حکیمباشی پزشک مخصوص و مشاور مورد اعتماد شاه در این خیابان سکنی دارد،<sup>۳۳۷</sup> البته نه در یک کاخ مجلل، بلکه در خلوتکده‌ای دنج و ساده که درخور یک حکیم وارسته چون او است. در خانه همان‌قدر که به رجال درباری آشناست، مرجع و محل توسل درماندگان دست از همه جا کوتاه شهر نیز هست. روبه‌روی خانه دکتر باغچه عمومی زیبایی قرار دارد که به آن خوب می‌رسند.<sup>۳۳۸</sup> سابق بر این روی یک بنای مدور کوچک، مجسمه‌ای از نیم‌تنه شاه در وسط باغ گذاشته بودند ملاحظاتی که در اعتقادات خود تعصب زیاد به خرج می‌دهند، دستور دادند آن را بردارند.<sup>۳۳۹</sup>

۳۳۵. رک: حجت بلاغی، ص. ۱، ص. (م) ۱۱۱.

۳۳۶. مقصود خیابان فردوسی امروز است که در آن زمان به واسطه قرار داشتن سفارتخانه‌ها در آن خیابان کوی نمایندگیهای خارجی نیز نامیده می‌شد. مطابق نقشه تهران سال ۱۳۰۹ ه. ق. بخشی از آن از میدان توپخانه تا کوچه بانک ملی خیابان امین‌السلطان و از آن محل تا خیابان منوچهری امروز که در آن عهد خیابان باغ ظهیرالدوله معروف بود، خیابان باغ ایلخانی نام داشت.

۳۳۷. مطابق نقشه تهران سال ۱۳۰۹ ه. ق. خانه دکتر تولوزان در خیابان امین‌السلطان و یا به نوشته اورسول خیابان دولت قرار داشته است نه در خیابان باغ لاله‌زار.

۳۳۸. به شرح نقشه تهران ۱۳۰۹ ه. ق. باغچه موصوف، باغ و عسارت مسکونی و خانقاه علی‌خان قاجار ظهیرالدوله داماد ناصرالدین‌شاه بوده و صوفیان فرقه صفی‌علیشاه به آن محل آمدورفت داشتند.

۳۳۹. ارنست اورسول، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.

خیابان لاله‌زار بعدها روبه ترقی گذاشت و در شمار معروفترین تفریحگاههای تهران درآمد. نخستین هتل آبرومند و مدرن تهران به نام گراند هتل در این خیابان دایر شد. گراند هتل سالی زیبا داشت که ابتدا جهت رستوران و رقص اختصاص یافت و سپس به سالن بالماسکه و تأثیر تبدیل شد که هنرمندان مشهور آن زمان مانند قمرالملوک وزیری و روح‌انگیز و همچنین شاعر و هنرمند بزرگ عارف قزوینی<sup>۳۴۰</sup> در سالن آن کنسرت‌هایی برگزار کردند. مرحوم میرزاده عشقی<sup>۳۴۱</sup> نیز چند پیس در سالن آن به نمایش گذاشت. دکتر باستانی پاریزی در سروده لاله‌زار خود توصیف روشنی از دوره رونق این خیابان به دست می‌دهد:

### لاله‌زار

دوش سوی لاله‌زارم برد عزم سیر و گشت  
خسته از بیکاری و پیشانی از غم چین‌زده  
دیدم آنجا داستانی از عبور مرد و زن  
مرد و زن نه، بل بت قرخاری آذین‌زده  
ماهرویان دیده‌ها بر روی ویتترین دوخته  
وز صفا رخ طعنه بر آینه ویتترین‌زده  
نوجوانان پایکوب و شادکام و نغمه‌خوان  
گه به بالا رفته و گه سر سوی پایین‌زده

۳۴۰. ابوالقاسم فرزند ملاهادی معروف به عارف قزوینی از غزلسرایان بزرگ معاصر ایران است. در سال ۱۳۰۰ ه. ق. در قزوین متولد شد؛ پس از تحصیلات مقدماتی چون پدرش به روضه‌خوانی پرداخت، مقارن انقلاب مشروطیت به تهران آمد و با سرودن اشعار انقلابی کنسرت‌هایی برگزار کرد و شاعر ملی لقب گرفت. در سال ۱۳۰۲ به همدان رفت و در آنجا ساکن شد و در سال ۱۳۱۲ ش. در آن شهر درگذشت. از او علاوه بر دیوان اشعارش ۲۳ تصنیف و شش ضریبی باقی مانده است.

۳۴۱. سید محمد رضا فرزند حاج سید ابوالقاسم کردستانی و مشهور به میرزاده عشقی در سال ۱۳۱۲ ه. ق. در همدان متولد شد. او علاوه بر آموختن دروس فارسی، زبان فرانسوی را نیز فراگرفت. از این شاعر میهن‌پرست اپرای رستاخیز شهر یاران که تحت تأثیر مشاهده ویرانه‌های مداین نوشت و همچنین مقالات، اشعار و نمایشنامه‌های متعددی باقی است. وی در تیرماه ۱۳۰۳ ش. در تهران ترور شد.



شیوه جستلمنی اندر ادب آموخته  
 زیستی از پاپیون خوش ظاهر و سنگین زده  
 آن یکی اطراف سر هیتلرمنش پیراسته  
 وین سیل خویشتن بر رسم استالین زده!  
 با تفنگ خالی افتاده پی آهووشان  
 و آن غزالان تند، همچون قُمری شاهین زده  
 ژینگولو با سادگی حیران شده در چار راه  
 ژینگولت بر کوه ره از گوجه برلین زده  
 نقشهای سرخ گل بر چین دامنهای زرد  
 انقلاب سرخ را ماند به ملک چین زده  
 رقص صد پروانه و پروین به صدر بارها  
 خَطُّ نه ۳۴۲ بر قصه پروانه و پروین زده  
 پیرزالان با توالی روی خود را داده آب  
 غرقه گرداب غم چون رزمناو مین زده  
 لکه سرخاب بر آن گونه مهتاب رنگ  
 زعفران گویی کسی برنان سوخارین زده  
 مهر تصدیق از مداد وسمه و روژ لبان  
 بر کتاب داروین در ریشه تکوین ۳۴۳ زده  
 ساده دل بسیار بینی محو این و آن شده  
 ساده رو بسیار یابی تن به آن و این زده  
 عابدی اینسو، ولی نقد عبادت باخته  
 زاهدی آنسو، ولیکن راه زهد و دین زده  
 واعظ مسجد که یاسین خواندی اندر گوش خلق  
 پای خوبان دیده، پشت پا به یاوسین زده  
 لاله زار نو مگو کاینجا بهشت دیگر است  
 واندر آن خوبان ارمن نقش حورالعین زده  
 گلرخان ارمنی، شیرین لبان شیرگیر  
 هر یکی راه هزاران خسرو شیرین زده

۳۴۲. همان خط نسخ است که برای ابطال کردن اسناد روی آن می‌کشیدند.

۳۴۳. اصل انواع

زلف را بر دوش همچون مشک سارا ریخته  
وانگه از گل زیستی برگیسوی مشکین زده  
ریمل و فر موی مژگان را نموده تابدار  
ساتکینی گویی از آن تلخوش دوشین زده  
سینه داده از لطافت چین به ساتین پیرهن  
موج از چین رفته و سر جانب ماچین زده  
سرو هرگز خوانده‌ای در کوی و برزن پوسه‌زن؟  
زلف بر مه دیده‌ای آن نیز بریانتین زده؟

\*\*\*

گر نبودی لاله‌زار، آری سراسر پای‌تخت  
همچو دوزخ بود بر این مردم نفرین زده  
اینهمه گفتم ولی بینم که هم بایست گفت  
این سخن کآتش به وجدان من مسکین زده  
ملت ما را تجمل نیست الا زهر ناب  
ما گروهی تشنه، لب بر جام زهراگین زده  
پا ز تهران نه برون و شعله‌های فقر بین  
بر تکاب و دشتی و بر زابل و نایین زده  
کشوری در آتش فقر و فلاکت سوخته  
گر تو بینی فرقه‌ای را تکیه بر بالین زده<sup>۳۴۴</sup>

### ● برج نوش

عمارتی بود که به دستور فتحعلی‌شاه در خارج از حصار تهران به محبت نوش‌آفرین خانم دختر بدرخان زند<sup>۳۴۵</sup> ساخته و پرداخته شد. این عمارت برجی داشت که از بیرون کاشیکاری شده بود.  
فتحعلی‌شاه به نوش‌آفرین خانم علاقه فراوانی داشت. احمد میرزا قاجار در این رابطه نوشته است:

۳۴۴. محمدابراهیم باستانی پاریزی، از پاریز تا پاریس، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱)، ص. ۴۴۶ - ۴۴۸.  
۳۴۵. به دستور آقامحمدخان بنا به مصلحتی میل در چشمش کشیده و از نعمت بینایی محرومش ساخته بودند.

در مراجعت از جنگ باروس، با آن پریشانی وضع و خیالات اولیای حضرت و غمگینی خاطر همایون به سلیمان میرزا<sup>۳۴۶</sup> دستخط شد که تا خمسه به استقبال بیا.

آن شکرخنده که پرورش دهانی دارد

نه دل من که دل خلق جهانی دارد

با خود بیاور. ۳۴۷

حسینعلی میرزا ملقب به فرمانفرما پنجمین پسر فتحعلی شاه که پس از مرگ پدر در فارس ادعای سلطنت کرد و شکست خورد، پس از دستگیری در این عمارت زندانی شد تا این که در اوایل سال ۱۲۵۱ ه.ق. به بیماری وبا درگذشت.<sup>۳۴۸</sup>

مطابق نقشه تهران ۱۳۰۹ ه.ق. محل این عمارت پس از داخل شدن در شهر، در شمال کوچهٔ برج‌نوش (خیابان سوم اسفند سابق/سرگرد سخایی امروز) واقع بود که خیابان امین‌السلطان (بخشی از خیابان علاءالدوله سابق/فردوسی امروز) را به خیابان قزاقخانه (قوام‌السلطنه سابق/سی تیر فعلی) متصل می‌کرد. در قسمت شرقی عمارت که در آن هنگام به عنوان خانهٔ صاحبجمع (محمدقاسم خان برادر میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان) یعنی متصدی شترخانه و قاطرخانه و یا به عبارتی سرپرستی امور حمل و نقل نام برده شده است زمینی بایر و خانه‌های موسیو لُیر معلم موزیک دارالفنون و عزیزخان خواجه قرار داشت. در غرب عمارت زمین جناب معین‌الملک سفیرکبیر (شیخ محسن خان یا حاج میرزا محسن خان) بود که از کارمندان وزارتخارج و سالها در خارج از کشور مأموریت‌های سیاسی داشت. بعدها به لقب مشیرالدوله مفتخر و مدت کوتاهی نیز رئیس شورای وزیران بود. در غرب آن زمین بیاض میرزا کریم خان فیروزکوهی صمصام‌السلطنه قرار داشت که دارای القاب امیرتومان، سردار مکرّم و سردار فیروز بود و مدتها ریاست قورخانه و فوج فیروزکوه را داشت. بعد از این زمین با فاصله یک کوچه،

۳۴۶. سی و چهارمین پسر فتحعلی شاه که داماد حاجی محمدحسین خان صدراعظمی، صدراعظم بود.

۳۴۷. ر.ک: احمد میرزا قاجار، ص. ۱۵.

۳۴۸. ر.ک: همان، ص. ۲۲۰.

زمین بیاض بی مالک و در جانب غربی آن منزل حکیمباشی ینگه دنیایی (به احتمال دکتر جان ویشارد مؤسس بیمارستان آمریکایی تهران ۱۸۹۳ م.) قرار داشت.

در شمال عمارت نیز کوچه‌ای بود که امروز به بانک ملی معروف است و خیابان فردوسی را از طریق کوچه هنرستان به خیابان سرگرد سخایی، و بوسیله کوچه میرشکار به خیابان سی تیر مرتبط می‌کند. شایان ذکر آن که میرشکار نامی قدیمی است و به سبب مملکات حاجی مصطفی خان میرشکار که در شمال کوچه قرار داشت از عهد ناصری تا به امروز به همین نام خوانده می‌شود.

عمارت برج نوش تا اوایل دوره رضاشاه نیز وجود داشت.

### ● میدان مشق

اساس میدان مشق که به محل تمرین سربازان اختصاص داشت در عهد فتحعلی شاه گذاشته شد و در زمان ناصرالدین شاه توسعه یافت. اعتمادالسلطنه در ذکر اقدامات عمرانی سال پانزدهم از جلوس ناصرالدین شاه چنین نوشته است:

توسعه و تجدید میدان مشق دارالخلافه طهران و ساختن دیواری مشتمل بر طاقنماهای آجری در دور تمام میدان مشق به شکل مربع به اهتمام میرزا محمدخان قاجار سپهسالار در سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت هجرت. ۳۴۹

عبدالله انوار با اشاره به خبر مندرج در شماره ۱۴ ذی الحجه ۱۲۷۸ ه. ق. روزنامه

دولت علیه ایران در شرح مفیدی درباره این میدان چنین نوشته است:

چون میدان مشق خارج از دروازه دولت گنجایش اجتماع عساکر نصرت مآثر را نداشت و قدری کوچک و کم وسعت بود لهذا حسب الامر مقرر گردید که سربازخانه را خراب کرده و میدان را بدین وسیله وسیعتر گردانند و بزرگ نمایند و اطراف آن را دیوار کشیده طاقنما کنند و بعد از اتمام جلوه طاقنماها را نهر کرده غرس درخت بید کنند تا افراد آسوده مشق نمایند.

این گسترش میدان مشق به روزهایی اتفاق می‌افتد که هنوز گسترش سطحه تهران مطرح نبوده است. مدارک موجود همگی از علاقه سران سپاه

دوره ناصری به خدمات نظامی سربازان در این میدان خبر می‌دهند و می‌گویند هر روز سرکردگان عالی‌مقام نظامی آن روز چون میرزا محمدخان قاجار سپهسالار یا شاهزاده حمزه میرزا حشمت‌الدوله و دیگران که مقام بالای فرماندهی داشته‌اند در این میدان حاضر شده و ناظر اعمال نظامی سربازان می‌شده‌اند و خود ناصرالدین‌شاه نیز هفته‌ای یکبار به این سربازخانه سر می‌زده است. در آن روزها در میدان مشق علاوه بر تمرین تیراندازی با تفنگ، تیراندازی با توپ نیز به عمل می‌آمده است ولی پس از گسترش ۱۲۸۴ ه. ق. تهران مدارک چیزی از تمرین تیراندازی با توپ را نشان نمی‌دهند شاید به علت آن بوده است که در آن روزها میدان مشق به داخل شهر کشیده شد و در داخل شهر تیراندازی با توپ امکان نداشت.

ناصرالدین‌شاه در سفر دوم خود به فرنگ (۱۲۹۵ ه. ق.) در یکی از مانورهای نیروی قزاق در روسیه شرکت کرد و فریفته انضباط و قدرت سپاهیگری این نیرو شد و بر آن شد که با استفاده از افسران قزاق روسی نیروی قزاقی با همان شیوه قزاقان روسی در ایران تأسیس کند. بیچاره نمی‌دانست که هر سپاهی خارجی چون به کشور دیگر رود هیچگاه قناعت به شغل سپاهیگری خود نمی‌کند بلکه به عناوین متعدد آن نیروی تحت فرماندهی خود را چماقی می‌گرداند و در دست حاکمان کشور خود می‌گذارد تا هر وقت بخواهند آن چماق را به نفع خود به زیان کشور محل خدمت آن فرمانده خارجی به حرکت درآورند.

چنانکه این قول درباره قزاقها در آن روزها و درباره افسران آمریکایی در این اواخر در ایران مصداق پیدا کرد. باری به سال ۱۲۹۶ ه. ق. نیروی قزاق در ایران تشکیل و امپراطور روس سرهنگ دومانتویچ را برای ریاست قزاقخانه با تعدادی افسر روانه کرد و دومانتویچ پس از آمدن، ستاد خود را در ارغوانیه یا ارغوانیه که داودیه فعلی و نزدیک قلعهک است قرار داد و نیروی قزاق بدین ترتیب به وجود آمد.

این نیروی جدیدالتأسیس برای رخنه در همه محلهای نظامی فوجی از خود را به میدان مشق فرستاد و بدین ترتیب جابجایی برای خود در این میدان قدیمی نظام باز کرد. و از همین زمان است که قزاقها در حوادث مهم تهران دخالت می‌کنند و باز از همین میدان مشق است که کلنل لیاخوف فرمانده

ضد آزادی قزاق به امر محمدعلی شاه ضد مشروطه به مجلس شورای ملی یعنی منزل آزادیخواهان لشکر می‌کشید و این کعبه آمال آزادی را با وقاحت به توپ می‌بندد و باز در همین میدان مشق است که قزاقان شکست خورده از سربازان ملی مشروطه به صورت فرار در آن جمع می‌شوند و لیاخوف پیش خود می‌انگارد که با قوای خود در محدوده شهر می‌تواند دوباره تهران را به انقیاد از محمدعلی شاه مخلوع درآورد.

باری این چماق اجانب بودن قزاقها خاصه روسها تا انقلاب بلشکویکی دوام داشت و بر اثر آن چه بلایایی که بر سر این ملت نیامد. ۳۵۰

در نقشه تهران ۱۳۰۹ ه.ق. موقعیت میدان مشق به قرار زیر مشخص شده است:

از جنوب به خیابان امیریه (توپخانه و سپه قدیم و امام خمینی امروز).

از مشرق به عمارت شجاع السلطنه (محمدباقرخان داماد میرزا علی اصغرخان امین السلطان که سالها فرمانده محافظین کاخهای سلطنتی بود)، عمارت مادر و س خان ارمنی (ابتدا معلم دارالفنون بود و بعدها امیر تومان شد و ریاست ستاد بریگاد قزاق را برعهده گرفت)، عمارت امینه اقدس (زبیده خانم همسر ناصرالدین شاه و عمه عزیز السلطان)، زمین بیاض، خانه موسیو شارل، چاشنی سازخانه مبارکه و زمین بیاض کنار آن که با محل کنونی موزه صنعتی قابل تطبیق است، در ضلع غربی خیابان امین السلطان (فردوسی کنونی).

از شمال به کالسکه‌خانه و اصطبل خانه مبارکه، اصطبل امین السلطان، اصطبل اسبان سوغانی (اسبهایی که در مسابقه‌های اسب‌دوانی شرکت داده می‌شدند)، خانه‌های مادر و سیخان و مادرش، اصطبل علاءالدوله، تخت‌خانه مبارکه (محل نگهداری تخت روانهای سلطنتی)، انبار قورخانه مبارکه، سربازخانه و قزاقخانه که در جنوب کوچه برج نوش (سرگرد سخایی) قرار داشتند.

از مغرب به خیابان قزاقخانه (سی تیر).



سردر میدان مشق  
مکس از کتاب از خراسان تا بختیاری

## ● قصر قاجار

قصر قاجار در سال ۱۲۱۳ ه. ق. / ۱۷۹۸ م. در دومین سال سلطنت فتحعلی شاه قاجار در خارج از تهران آن عهد ساخته شد و حدود نیم قرن بعد متروک گردید. در دوره پهلوی نیز آنرا تخریب و بناهای دیگری در محل آن بنا نمودند. عبدالرزاق بیگ دنبلی در تاریخ مآثر سلطانیه درخصوص قصر قاجار چنین نوشته است:

رای جهان‌آرای پادشاهی اقتضای آن کرد که قطعه زمینی عنبرآگین را که در نیم فرسخی شهر تهران واقع بود، باغی چون باغ خلدبرین مشحون به انواع اشجار و ریاحین ساخته و بر ذروه تلی چون توده عتیر سارا که در آنجا واقع بود، سرایی دلگشا سازند حکم قضا امضاء نافذ گشت...<sup>۳۵۱</sup>

دونالد نیوتن ویلبر در معرفی قصر قاجار نوشته است:

قصر شامل یک فضای وسیع و نسبتاً مسطح و یک ساختمان محصور بود با ایوانها که در یک شیب تند بنا شده بود در پایین باغ این قصر که آن را به سبک پلکانی تنظیم کرده بودند، استخر بزرگی قرار داشت که آن را مانند یک دریاچه مصنوعی ساخته بودند در واقع در طرح این باغ از سبک پلکانی و دریاچه مصنوعی هر دو استفاده شده بود.

شخصی که قصر قاجار را در اوایل ایجاد آن دیده، آنرا چنین توصیف کرده است: خیابانهای به موازات یکدیگر احداث کرده بودند که در آن درختان تبریزی و بید و انواع درختان میوه و بوته‌های گل سرخ به وفور غرس گردیده بود.

در وسط باغ کوشک با ابهتی قرار داشت که از سنگ مرمر سبز و آجر ساخته شده بود و روی آنرا با کاشی پوشانیده بودند.

در شمال باغ دروازه‌ای قرار داشت که مدخل باغ به شمار می‌آمد و نگهبانی آنرا محافظت می‌کرد، روی این سردر تالار وسیعی ساخته بودند که با پرده‌های نقاشی زینت شده بود.

ایوان پنجم به اقامتگاه اختصاصی فرمانروا منتهی می‌گشت. اطاقهای متعدد دورتادور حیاط را محصور کرده بود و قسمت زیادی از فضای حیاط به

۳۵۱. عبدالرزاق بن نجفقلی دنبلی، تاریخ مآثر سلطانیه، (تبریز: ۱۲۴۱ ه. ق.) نقل در حسین کریمان،



وسيله استخرها و حوضهای مملو از آب که بسيار مطبوع و دلپذير بودند اشغال شده بود.

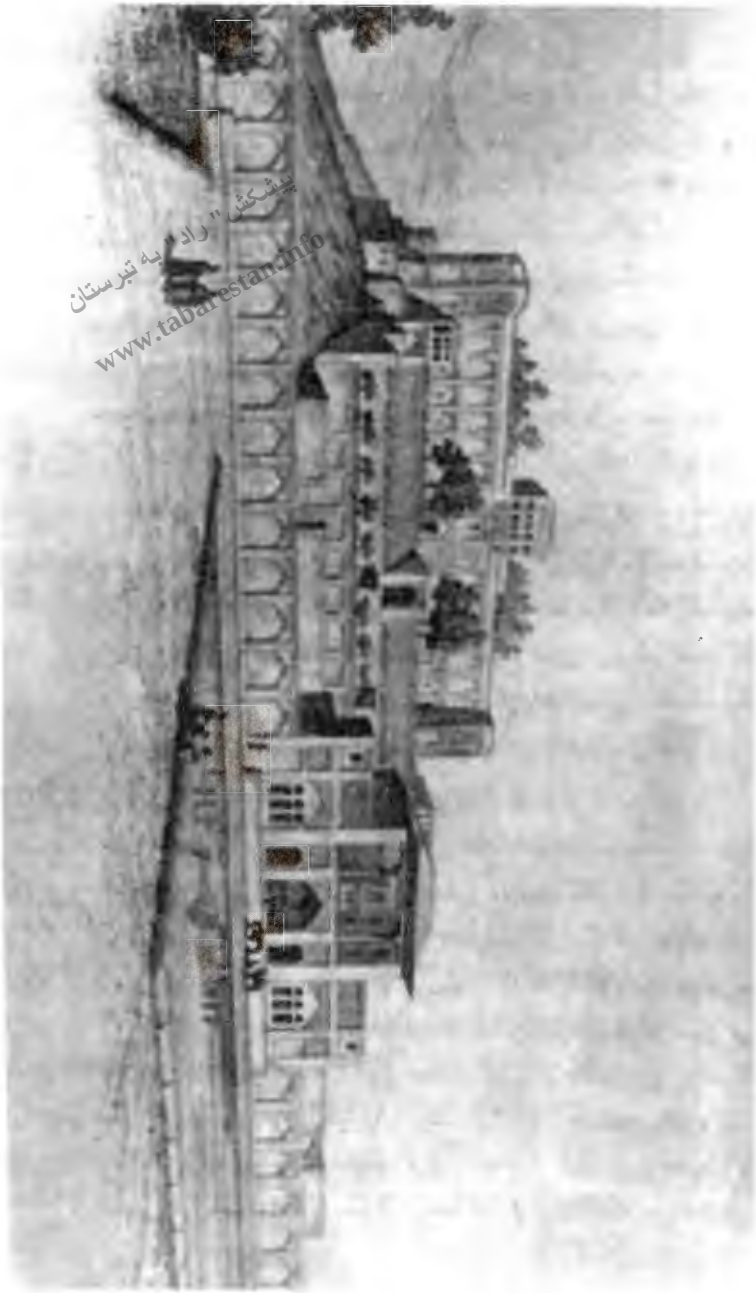
اطاقهای طبقه بالا به شاهنشاه اختصاص داشت، مخصوصاً اطاقی که برای زينت آن از آبنوس و عاج و موزاييک و نقاشی بر روی کاشی استفاده شده بود. از اين محل منظره شهر تهران تا دوردست قابل مشاهده بود، يعنی شهر ری و مرقد مطهر حضرت شاه عبدالعظيم با گنبد پرتلاؤ آن دیده می شد، مخصوصاً قبل از طلوع آفتاب هنگامی که آسمان به رنگ طلایی و قرمز درمی آمد و سایه های طولانی به طول چندین ميل بر زمین گسترده می شد اين محل منظره بدیعی پیدا می کرد. اطاقهای دیگر به بانوان درباری اختصاص داشت اين اطاقها هر یک حدود چهارمتر مربع مساحت داشت و یک تختخواب چوبی عظيم تقريباً تمام فضای آن را اشغال کرده بود. اغلب دیوارهای اين اطاقها با پرده های نقاشی نسبتاً خوش کار زينت یافته بود. ۳۵۲

اوزن فلاندن قصر قاجار را در عهد محمدشاه قاجار چنین توصیف کرده است: فتحعلی شاه قسری جهت تابستانش برپا نموده است که نامش قصر قجر یا تخت قجر می باشد. سطح این قصر، بزرگ و قابل توصیف است. باغاتی برای آمفی تاتر و چندین طبقه مهتابی دارد که با پلکانهایی متعددند و قصر را از پارک جدا می سازند. منازل قصر قجر آيينه و نقاشیها دارند. ۳۵۳

مادام کارلا سرنا دیده های خود را در قصر قاجار چنین ثبت کرده است: قصر قاجار به صورت آمفی تاتر بر فراز جایگاه بلندی ساخته شده است و بر قصرهای مرتفع دیگری که بعد از آن قرار دارند، تسلط دارد. مقابل آن باغی است به وسعت ششصد متر درازا و چهارصد متر پهنا، که خیابانهای مشجر بزرگی به موازات هم از میان آن می گذرد. تعداد زیادی بوته های گل سرخ و گل یاس و درختان مختلف مانند هلو که این میوه در ایران بسیار مرغوب است، و میوه های مختلف دیگر منظره دلپذير و چشم نوازی به آن باغ داده است. شاخه های مو با انگورهای درشت بیدانه، تا پشت بام رفته و دورتادور باغ را فرا گرفته اند. چندین حوض و فواره به همه چیز در این محیط زندگی و شادابی می بخشد و گل باغچه ها را همیشه تر و تازه نگه می دارد. در وسط

۳۵۲. دونالد نیوتن ویلبر، ص. ۱۹۷ - ۲۰۳.

۳۵۳. اوزن ناپلئون فلاندن، ص. ۱۱۲.



نمای کلی قصر قاجار  
طرح از پاسکال گُست

باغ، بر بالای چهارستون مرمری ظریف کوشک زیبایی ساخته و با گنبد مطبق، روی آن را پوشانده‌اند.

داخل قصر به سبک خالص ایرانی و با وسایل گرانبها تزیین یافته است. آئینه‌های بسیار بزرگ و نقاشیها، وسایل اصلی تزیینات داخلی قصر را تشکیل می‌دهند.

با وجود زیباییهایی که در قصر قاجار مشهود است و با آن که اولین کاخ تفریحی و بیلاقی شاهزادگان قاجار بوده است، ولی بیشتر اوقات متروک افتاده و ناصرالدین‌شاه، زیاد از آن خوشش نمی‌آید و خیلی کم به آنجا می‌رود. ۳۵۴

لرد کرزن نیز در شرح مفیدی که درباره قصر قاجار از خود باقی گذاشته است چنین

می‌نویسد:

در بیرون دیوارهای شهر برجسته‌ترین نقاط و شایسته‌ترین جاها نیز انحصاراً تابع جنون قصرسازی خانواده قاجار شده است. از میان آن ابنیه عمده‌ترین نسبت به بناهای تهران قصر قاجار است (کاخ قجرا نه آن چنان که یک گروه‌بان انگلیسی که اوایل این قرن برای تعلیم نفقات قشون به ایران آمده بود اشتباهاً تخت قاجار نوشت) این قصر بر نقطه رفیعی در حدود دومیلی شمالی دیوارهای شهر بنا شده است و از دور منظره جالب توجهی دارد، زیرا که از میان شاخ و برگها در چند ردیف سفید پی در پی طبقات آن اوج می‌گیرد تا در بالا به صورت قصر درمی‌آید.

ایرانی‌ها نظریات مبالغه‌آمیز درباره اهمیت معماری این بنا دارند ایشان می‌پندارند که از این لحاظ بر قصر ویندزور یا ورسای<sup>۳۵۵</sup> رجحان دارد، اما وقتی که به آن نزدیک می‌شویم آن پندار عزیز، ولی جنون‌آمیز ایشان پاک بی‌اساس می‌نماید و از آنجاست که بایستی درصدد بررسی و مقایسه آن با قصور دیگر خواه سلطنتی یا شخصی برآمد و نیک دریافت که تفاوت از زمین تا آسمان است (همان فرقی که بین یک گرجی<sup>۳۵۶</sup> و ناو جنگی

۳۵۴. کارلا سرنا، آدمها و آئینها در ایران، ترجمه علی‌اصغر سمیدی (تهران: زوار، ۱۳۶۲)، ص. ۱۹۷.

۳۵۵. این کاخ در سال ۱۶۲۴ م. به دستور لویی سیزدهم در شهر ورسای بنا شد و امروز به صورت موزه

ملی فرانسه درآمد است.

۳۵۶. کشتی کوچک یا زورق

هست) آن مراحل پی در پی رواقهای خاکی است که با آجر فرش کرده‌اند و سابقاً چشمه و یا دریاچه‌ای داشته و مثل چیزهای دیگر از این قبیل در ایران روبه ویرانی است.

قصر فوقانی محتوی عکسها و تصاویر اشخاص و مناظر از زمان فتحعلی‌شاه است. در یکی از اطاقهای بالا یا طبقه پایین تصویر هم از بوبرومل<sup>۳۵۷</sup> انگلیسی یا استرجی ایرانیها و یا استراچی بوده که با هیأت سرجان ملکم به ایران آمده و در دستگاه فتحعلی‌شاه آن قدر دلنواز جلوه نمود که شاه شعری در وصف او ساخته و فرموده است تصویرش را برای بیشتر قصرهای تهران و اصفهان فراهم سازند.

در قصر قاجار عکس او بین زال و افراسیاب قرار داشته‌است، یعنی حداعلای احترامی که من گمان نمی‌کنم هیچ فرد دیگر انگلیسی احراز کرده باشد. وقتی که شاه در ماههای تابستان به سلطانیه می‌رفته بانوان باقی‌مانده را در این بنا جا می‌دادند و می‌گویند که در این قبیل موارد وی فقط با رقم قلیل محدود یکصد زن قناعت می‌نموده و اما روایت ایرانیان حاکی است که تعداد زنان جامانده به هفتصد تن می‌رسیده است.<sup>۳۵۸</sup>

مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک در یادداشت‌های خصوصی از زندگانی ناصرالدین شاه در وجه تسمیه قصر قاجار و یکی از مراسمی که در آن دوره، در قصر قاجار انجام می‌گرفت در شرح مبسوطی نوشته است:

از بناهای فتحعلی‌شاه و وجه تسمیه آن چنین است که خشت اول آنرا خاقان به دست خود نهاد و امر کرد کلیه مصالح آنرا جوانان ایل قاجار به آنجا حمل نمایند. چیزی که در آنجا بیش از همه توجه هر کس را جلب می‌نمود میله‌هایی بود که در امتداد تقریباً دو هزار قدم به فواصل معین ساخته و به توسط آن آب را روی تپه می‌بردند. در ساختمان آن هنر و ظرافتی به کار رفته بود که اغلب اروپایی‌های مقیم تهران برای دیدن آن رفته و دقت و تحسین بسیار می‌نمودند. میله‌ها به شکل برج بابل (البته به مراتب کوچکتر) و پیچ‌پیچ ساخته شده و به تدریج بر ارتفاعشان افزوده می‌گشت تا میله آخر که با تپه هم سطح و آب را روی آن جاری می‌ساخت.

برجهای هراکش قنات قصر قاجار  
طرح از ذول لورنس



اردوی قزاقخانه سالیان دراز در دوره ناصری و تا اواخر دوره مظفری در امتداد این میله‌ها برپا می‌شد و سالی یکبار شاه برای دیدن سان به آنجا می‌رفت. چهار برج زیبا در چهارگوشه قصر بود که با نقشهای آن زمان در نهایت ظرافت و سلیقه زینت شده و هفتاد پله بسیار عریض عمارت را به سطح باغ بهشت آیین قصر مربوط می‌ساخت.

همه ساله در اواسط بهار روزی را شاه از زن‌ها و دخترهای خود و اغلب خانمهای شاهزادگان و اشراف و وزراء در قصر قاجار دعوت می‌نمود. از آنجا که خانمها را به آش رشته میل بسیار است غذای عمده آن روز را آش مزبور تشکیل می‌داد و استثنأ در اندرون سفره نمی‌گسترده‌اند. هرچند تن از خانمها با مانوسان خود در نقطه مصفائی کنار حوضها و انهار، یا روی سبزه‌زار و زیر سایه درختها فرش گسترده گرد قدحهای سرشار از آش رشته به خوردن می‌نشستند و در طول مدت صرف نهار نوازندگان زنانه آن زمان از قبیل دسته گل رشتی، دسته طاووسی، دسته مومن و دسته ماشاءالله در نقاط مختلف باغ به نوازندگی و نواخوانی می‌پرداختند و شاه در این حال به گردش می‌آمد و نزدیک هر گروه از میهمانها اندک زمانی ایستاده شوخیهای مناسب می‌نمود.

مقارن سه ساعت بعد از ظهر کشتی‌گیری که یکی از تفریحات آن روز بود در حضور شاه آغاز می‌شد. خانمها با شعف بسیار برای تماشا پشت پرده زنبوری قرار گرفته و شاه در کنار پرده بالای صندلی می‌نشست و جمعی از خواص در حضور می‌ایستادند.

بدیهی است در چنین روزی هر کس از فن کشتی بهره‌ای داشت برای عرض اندام و کسب شهرت حاضر می‌شد. از جمله حبیب سنتوری<sup>۳۵۹</sup> ملقب به سماع حضور که مردی بلندبالا و سپیدپوست و ستبر بازو و در فن کشتی سرآمد زمان بود قرار شد با حاجی مبارک آشپز عصمت‌الدوله که سیاهی دیوسار و خوش‌یال و کوپال و دارای چشمانی سرخ و از حدقه بیرون جسته و لبهایی فروهشته بود و از پهلوانان نامی به شمار می‌رفت پنجه در پنجه افکند. سماع حضور که میان حریفان خود تنها از حاجی مبارک پروا داشت، قبلاً او را به طرز خوشی فریفته و به وی گفته بود که چون من قدم در میدان

۳۵۹. از اساتید موسیقی دوره قاجار و مردی با اعتقاد و با ایمان و از فقرای سلسله دراویش نعمت‌اللهی

نهادم دیگر پهلوانان با من طرف نخواهند شد و البته با تو درخواهم آویخت  
مشروط بر آن که در ظاهر با کمال سختی به هم بیچیم ولی باطناً قصد زمین  
زدن یکدیگر را نداشته باشیم، آن وقت نتیجه چنین خواهد شد که پس از  
زمانی تلاش ما را جدا خواهند کرد و هر دو مورد مراحم ملوکانه واقع  
خواهیم شد. مبارک پیشنهاد وی را می‌پذیرد و همین که سماع حضور  
فوطه<sup>۳۶۰</sup> بر میان بسته عربده‌کشان پا درمیدان می‌گذارد، سیاه بیچاره پیش  
آمده، یکی سپید چو شیر و دگر سیاه چو قیر با هم گلاویز می‌شوند. در  
اینوقت صدای رسای شاه بلند شد:

ها! ها! آشپز عصمت‌الدوله! آشپز عصمت‌الدوله!... خلاصه پس از مختصر  
تلاشی حبیب، مبارک را بر زمین کوبیده خون از بینی و دهانش جاری ساخت.  
از مشاهده این حال خون سیاه خوش‌باور به جوش می‌آید و به چابکی از جا  
جسته بسان دیوی به خاک و خون آغشته سر در عقب حبیب می‌گذارد و  
فریادکنان می‌گوید: تو کسی بودی که بتوانی مرا به زمین بزنی؟ به جقه شاه  
اگر در دامان خود او هم بروی خواهمت کشت! سماع حضور ناچار رو به  
پله‌های عمارت آورد. شاه چون چنین دید امر نمود تا حضار از آنها  
جلوگیری کنند و هر دو را به حضور طلبیده به حاجی مبارک گفت:

سیاه زمین خوردن که دیوانگی و این حرکات را ندارد. مبارک نفس‌زنان به  
زبان بی‌زبانی قضایا را به عرض می‌رسانید. شاه زمانی دراز به قهقهه خندید  
و هر دو را مُخَلَّع ساخت و امر کرد حضوراً یکدیگر را در آغوش بگیرند.  
چون کشتی‌گیری به پایان می‌رسید خواجه‌سرایان اسبهای خوش‌روش و  
الاغهای آرام حاضرآورده خانمها با تنبانهای چتری بر آنها سوار و در خیابانها  
به تاخت‌وتاز می‌آمدند و هیابانگ و قهقهه از هر سو برمی‌خاست...<sup>۳۶۱</sup>

دوستعلی خان معیرالممالک در توصیفی دقیق عمارت قصر قاجار را نیز چنین  
معرفی کرده است:

بنای قصر سه طبقه و نمای اصلی آن رو به جنوب بود. در ورودی کاخ  
در وسط ضلع جنوبی قرار داشت. در طبقه دوم تالار بزرگ آینه واقع بود و  
بالای آن اطاقی که از چهار سمت به مناظر اطراف نگاه می‌کرد قرار داشت که

تنها بنای طبقه سوم به شمار می‌رفت. سقف و دیوارهای این اتاق از گچ‌بریهای زیبا زینت یافته به طلا و لاجورد و شنجرف رنگ‌آمیزی شده بود و در میان هر بدنه دیوار مناظر شکار و مجالس بزم درون قابهایی با گل‌های برجسته از گچ نقاشی شده بود. ازاره تالار بزرگ آئینه از سنگ مرمر بود و روی درهای آن بر متن طلا به شیوه مخرنوج و حواشی کتابهای مصور قدیمی تذهیب و رنگ‌آمیزی شده بود.

چهار برج زیبا در چهارگوشه بنا دیده می‌شد که هر یک دارای اتاقی بود آئینه‌کاری با سقف مقرنس در طبقه اول و اتاقی دیگر مزین به گچ‌بریهای ظریف و نقش‌های رنگارنگ در طبقه دوم. نمای شمالی قصر نسبتاً ساده‌تر و مشرف به حیاطی بود که در وسط، حوض مربع با لبه بلند از سنگ مرمر داشت. هفتاد پله پهن و دراز بنای قصر را به سطح باغ مربوط می‌ساخت. برابر پله‌ها استخری وسیع و لبریز از آب صافی خودنمایی می‌کرد و نمای زیبای قصر در سطح آینه‌آسای آن پیوسته منعکس می‌نمود.<sup>۳۶۲</sup>

### ● قتل پادشاه مخلوع افغان و خانواده‌اش در قصر قاجار

از وقایع ناگوار قصر قاجار به روزگار فتحعلی‌شاه، قتل پادشاه مخلوع افغان در این مکان است. سمیوئل گرین ویلر بنجامین در تفصیل ماجرا چنین نوشته است:

از عهد فتحعلی‌شاه، محاربات طوایف بزرگ از افغانستان، با یکدیگر به منتهای درجه رسید. رؤسای هر دو طایفه به ایران پناه برده بودند، از آن جمله، پادشاه مخلوع بارکزایی بود، که چون مهمان ایران، و در تحت حمایت آن دولت بود، دشمنان او نمی‌توانستند به او صدمه برسانند. بعد از دیسایس و اسباب‌چینیهای زیاد، رئیس طایفه صدوزایی، شاه ایران را وادار کرد که پادشاه بارکزایی را، از ظل حمایت خود خارج کند. آن پادشاه مخلوع، در قصر قاجار سکنی داشت. شاه امر فرمودند که: من امروز به شکار می‌روم، و در وقت غیبت من، کسی مهمان من نیست.» معنی این کلام، آن بود که هر کس باید به زور خود، خود را محافظت کند، و از احدی حمایت نخواهد کرد. همین که صدوزاییها این مطلب را ملتفت شدند، دیدند که می‌توانند انتقام بکشند و طرف مؤاخذه نخواهند بود، به قصر قاجار رسیدند



و پادشاه بدبخت بارک‌زایی و اهل و عیال او را بیرون کشیده، بر سر تپه بردند و آنها را قطعه‌قطعه کردند.<sup>۳۶۳</sup>

به طوری که مهدی بامداد نوشته است در سال ۱۲۹۹ ه.ق. در زمان سرهنگ چارکوسکی محل قزاقخانه از داودیه به قصر قاجار انتقال یافت. در سال ۱۳۱۱ ه.ق. سرهنگ کاساکوسکی به ایران آمد و وضع بریگاد قزاق به کلی جور دیگری شد. بدین معنی که بریگاد قزاق را از تبعیت وزارت جنگ خارج ساخت و بعد عمارتی برای قزاقخانه در تهران ساخت. با این وجود قصر قاجار برای اقامت اردوی قزاق همچنان در اختیار بریگاد قزاق بود.<sup>۳۶۴</sup>

در دوره سلطنت رضاشاه در اراضی قصر قاجار بناهای چندی ساخته شد که در بخش دیگر به آنها خواهیم پرداخت، با این وجود ساختمان قصر تا سال ۱۳۲۵ وجود داشت و در آن سال آن را ویران کردند.

### ● باغ صبا

این باغ را فتحعلی‌خان کاشانی متخلص به صبا ملک‌الشعراى دربار فتحعلی‌شاه در مغرب قصر قاجار احداث کرد.<sup>۳۶۵</sup> آب باغ توسط قناتی تأمین می‌شد که یک سنگ آبدۀ آن بود.<sup>۳۶۶</sup>

پس از درگذشت محمودخان ملک‌الشعرا نوه فتحعلی‌خان در سال ۱۳۱۱ ه.ق.<sup>۳۶۷</sup>، ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله پسر بزرگ سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه و داماد ناصرالدین‌شاه این باغ را خریداری کرد. سپس حاج کاظم‌الملک‌التجار در عوض طلب خود باغ را تصاحب کرد. ملک‌التجار پسر آقامحمد مهدی ملک‌التجار تبریزی بود. حاجی کاظم بر خلاف پدر

۳۶۳. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، ص. ۱۹۹.

۳۶۴. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۲۸۶.

۳۶۵. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، بخش تاریخ شمال تهران، ص. ۱۰۶.

۳۶۶. همان، ج. ۲، ص. ۲۳۹.

۳۶۷. مهدی بامداد، ج. ۵، ص. ۲۸۳.

که مردی جدی و از معتمدین میرزاتقی خان امیرکبیر بود؛ با این که مردی باهوش، زیرک، خوش بیان و نسبتاً باسواد بود مردم به واسطه تقلباتی که در کارها از قبیل کاغذسازی و جعل اسناد و غیره از او دیده بودند او را خیلی متقلب و بی اعتبار می دانستند.<sup>۳۶۸</sup>

با درگذشت ملک التجار در سال ۱۳۰۵ شمسی باغ صبا به پسرش حاج حسین آقا ملک رسید. وی که در سال ۱۲۹۲ ه. ق. / ۱۲۵۳ ش. متولد و در سوم مرداد ۱۳۵۱ درگذشت شخصیتی باسواد، باذوق و سخی الطبع بود. کتابخانه و موزه ملک واقع در بازار تهران را که از گنجینه های فرهنگی کشور به شمار می رود وقف پیر آستان قدس رضوی کرده است.

هرچند با گسترش تهران به سوی شمال، درختان قسمت عمده ای از باغ قطع شد و زمین آن به زیر ساخت و سازهای مسکونی و غیره رفت با این وجود بخشی از باقی مانده باغ در محدوده خیابانهای ملک در جنوب، ترکمنستان (آق اولی سابق) در مغرب، دکتر شریعتی (کوروش کبیر سابق) در مشرق و کوچه ضرغامی در شمال دایر بود. در اصلی باغ در جاده قدیم شمیران قرار داشت. خیابانی شن ریزی شده تا اواسط باغ کنار عمارت قدیمی آن کشیده شده بود. باغ دارای استخر و تعدادی آلاچیق نیز بود. بعد از انقلاب این بخش نیز اندک اندک از صورت فضای سبز خارج شد و قسمت وسیعی از آن تفکیک و خیابان کشی شد و در آن خانه و آپارتمان سازی گردید. در سال ۱۳۷۷ شهرداری تهران قسمتی از زمینهای غرب آن را به بازار تره بار و میوه و مواد غذایی تبدیل کرد. آنچه از باغ صبا امروز برجای مانده باغچه کوچکی است در انتهای کوچه آزادگان منعش از خیابان احمدیان با ساختمان دو طبقه در حال ویران که تصویر آخرین مقاومت های این باغ قدیمی را نشان می دهد، به اضافه دو باغچه کوچک یکی در شمال خیابان ملک و دیگری در ضلع شرقی خیابان شریعتی و تعدادی درخت کاج کهنسال که به صورت پراکنده در کنار معابر محله قرار دارد.



نمای جنوبی ساختمان باغ صبا  
عکس از کتاب جغرافیای تاریخی شمیران

## ● میدان اسب‌دوانی

یکی دیگر از بناهای فتحعلی‌شاه در بیرون حصار تهران میدان اسب‌دوانی بود. این میدان فضای مدوری بود که نیم‌فرسنگ دور داشت و در گوشه غربی از بالای شهر واقع بود. فتحعلی‌شاه عمارتی در شمال آن ساخت و در عهد محمدشاه عمارتی به آن اضافه شد.<sup>۳۶۹</sup>

میدان اسب‌دوانی تا سال ۱۲۷۷ ه.ق. به همان صورت اولیه باقی بود. در آن سال به دستور ناصرالدین‌شاه عمارتی جدید در آن محل ساخته شد. اعتمادالسلطنه درباره این عمارت نوشته است:

حالت سابقه عمارت اسب‌دوانی یک بالاخانه عمده از بناهای خاقان مغفور فتحعلی‌شاه بود. اگرچه بالنسبه همان بالاخانه خاقانی خالی از اهمیت نبوده است اما میل طبیعی این پادشاه جمجه ارواح العالمین فدا به آبادانی و تأسیسات مهمه به آن عمارت قناعت نکرد و یک رسته عمارت تحتانی و فوقانی در آن مقام انشاء و احداث گردید.<sup>۳۷۰</sup>

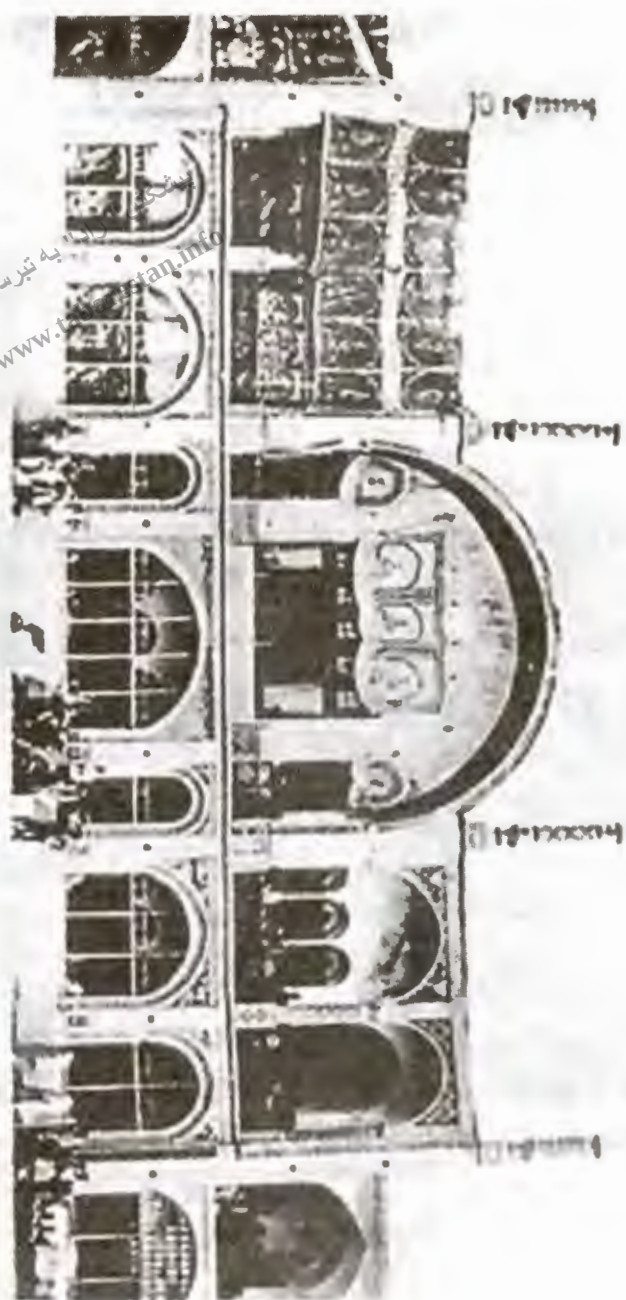
با وجود توسعه دارالخلافه ناصری در سال ۱۲۸۵ ه.ق. میدان اسب‌دوانی هم‌چنان در خارج از حصار شهر قرار داشت. عبدالله مستوفی درباره عمارت این میدان و چگونگی برگزاری مسابقات اسب‌دوانی نوشته است:

میدان عمارت دوطبقه‌ای هم در قسمت وصل به دروازه داشت. در این عمارت اطاقهایی برای شاه و حرمخانه و جاهایی برای قهوه‌خانه و استراحت درباریان ساخته شده بود. این بنا را هم طوری ساخته بودند که قسمتی از ضلع خارجی دایره اسب‌دوانی را می‌گرفت و بنابراین به شکل هلالی بود.

در روز اسب‌دوانی، افواج پادگان مرکز و توپخانه و سوار به بیرون شهر می‌رفتند، دوره میدان را می‌گرفتند. ساعت سواری شاه را شلیک توپ اعلام می‌داشت. شاه با اثاثه قدرت به اسب‌دوانی می‌رفت و پس از کمی استراحت به ایوانی از طبقه دوم که همه‌جا دیده می‌شد می‌آمد. رجال درباری هم از

۳۶۹. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۱۵.

۳۷۰. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ص. ۶۸.



عمارت میدان اسب‌دوانی  
عکس آغورخانه کاخ گلستان

همه صنف دعوت شده و حاضر بودند. در اینجا نظام‌الملک وزیر لشکر اسامی اشخاصی که اسب سوغان گذاشته داوطلب شرکت بودند، با رنگ اسبها و اسم چابک‌سوارها یکی یکی می‌خواند. چابک‌سوارها با اسبهای خود، سان داده از جلو می‌گذشتند و بدو از سه دوره‌ای شروع می‌کردند. این دسته که تمام می‌شد چهار دوره‌ای و بعد از آن پنج دوره‌ای و بالاخره شش دوره‌ای می‌دویدند. جایزه‌های هر دوره‌ای معین و کیسه پول محتوی جایزه در هر دوره مرتب چیده می‌شد که هر اسبی چلو می‌آمد چابک‌سوار پیاده شده کیسه جایزه را به سرگرفته تعظیم می‌کرد.

از اسبهای اصطبل خاصه هم چند سری میرآخور سوغان گذاشته بود که آنها هم اگر می‌بردند جایزه خود را می‌گرفتند. بزرگترین جایزه که جایزه اول شش دوره‌ای باشد یکصد و پنجاه تومان بود.

ختم اسب‌دوانی را شلیک توپ اعلام و شاه با همان اثاث قدرت به شهر برمی‌گشت. مردم هم که به تماشا رفته بودند متفرق شده افواج و سواره پادگان به سربازخانه‌های خود برمی‌گشتند.<sup>۳۷۱</sup>

در سال ۱۳۰۲ ه. ق. میدان اسب‌دوانی به سمت شرق شهر بین خیابان دوشان‌تپه و خانه‌های دولاب منتقل گردید. این میدان جدید فقط عیبی که داشت دوری از شهر بود که مردم نمی‌توانستند به راحت و رفاه خود را برای تماشا به آنجا برسانند.<sup>۳۷۲</sup> به جای میدان اسب‌دوانی باغی زیبا احداث شد، که باغ شاه نام گرفت. اعتمادالسلطنه در شرح ایجاد این باغ چنین نوشته است:

جای این اثر غامر زمینی بایر به صورت فلاة فی حلقه بود. از سبزه و گیاه نه عینی در او می‌نمود و نه اثری والان از فرط انجم و اشجار و ریاحین و ازهار و جداول و انهار و فواکه و اثمار و از اشتمال بر مجسمه مقدسه همایونی گویی از بهشت جزوی است و از روضه رضوان عضوی، این باغ شش سنگ آب جاری دارد و متجاوز از چهارصد فواره در جداول و دریاچه آن در فوران است و نیز باغ وحش مختصری در طرف جنوب آن و چندین کوشک عالی و ابنیه معتبر در این باغ ساخته شده.<sup>۳۷۳</sup>

۳۷۱. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۳۶۷.

۳۷۲. رک: همان، ص. ۳۶۶.

۳۷۳. محمدحسین بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص. ۵۷.



مجسمه ناصرالدین شاه در باغ شاه و مجسمه ساز آن  
عکس از آلبوم خانه کاخ گلستان

دوستعلی خان معیرالممالک باغ شاه را چنین توصیف کرده است:

این باغ در مغرب تهران واقع و در میان آن فضای مدوری بود که نیم‌فرسنگ دور داشت. چهار خیابان وسیع از فضای مزبور منشعب شده تا دیوار باغ کشیده می‌شد و در انتهای هر یک دری بود. دو طرف خیابانها نهرهای عریض سنگی که کفشان از کاشی لاجوردی پوشیده شده بود امتداد داشت و کنار نهرها و درختهای چنار سر درهم برده طاقهای زمردگون تشکیل داده بودند. در وسط فضای مدور استخری بود که هشتاد فواره داشت و میان آن جزیره‌ای پرگل جلب‌نظر می‌کرد که به وسیله‌ای ظریف آهنینی به خشکی متصل می‌شد. گرداگرد استخر نیز نرده‌ای زیبا از آهن کشیده شده بود.

میرزا علی اکبر خان که از معماران زیردست آن زمان بود و فن مجسمه‌سازی را نیز نیکو می‌دانست به دستور جهانگیرخان اقبال السلطنه<sup>۳۷۴</sup> وزیر صنایع و قورخانه پیکری از ناصرالدین شاه سوار بر اسب از گنج پرداخت که پس از اتمام مجسمه‌ای از فلز در قورخانه از روی آن ریختند و در میان جزیره مزبور بالای پایه‌ای متناسب قرار دادند.

روزی را برای مراسم پرده‌برداری از مجسمه جشن گرفتند و از شاهزادگان و اعیان و زراء و نمایندگان خارجی دعوت کردند. سرپرده‌های مخمل و ماهوت قلابدوزی گرداگرد استخر برافراشتند و درون هر یک میزهای بسیار نهاده انواع شیرینی و میوه رویشان چیدند و چند دسته موزیک در نقاط مختلف باغ به نوبت به نواختن آهنگهای گوناگون پرداختند. در ساعت مقرر ناصرالدین شاه به مجلس جشن درآمد و همین که پرده از روی مجسمه برداشته شد دسته‌های موزیک هم‌آهنگ سلام ملی ایران را نواختند.<sup>۳۷۵</sup> نخست سفیر کبیر عثمانی نطقی مفصل ایراد کرد آن‌گاه شعرا مدیحه‌های آبدار خواندند و مجلس تا نزدیک غروب بدین متوال ادامه یافت.

در قسمتی از باغ بنایی برج‌مانند ساخته شده بود که آن را برج منظر می‌نامیدند. از بالای آن جلگه تهران تا مدنظر نمایان بود. گاه شاه بر بام آن برج برآمده با دوربین پایه‌دار به تماشای اطراف می‌پرداخت. دو بنای دیگر

۳۷۴. پسر سلیمان خان سهام‌الدوله و از ارامنه مهاجر تفلیس بود. در سال ۱۲۴۹ ه. ق. متولد و در ۱۷

محرم سال ۱۳۰۹ ه. ق. درگذشت. ر. ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۲۸۵.

۳۷۵. اولین آهنگ سلام را لومر ساخت که تا زمان محمدعلی شاه معمول بود و در دوره احمدشاه تغییر





بنای کالسه که شکل باغ شاه  
عکس از آبرمخانه کاخ گلستان

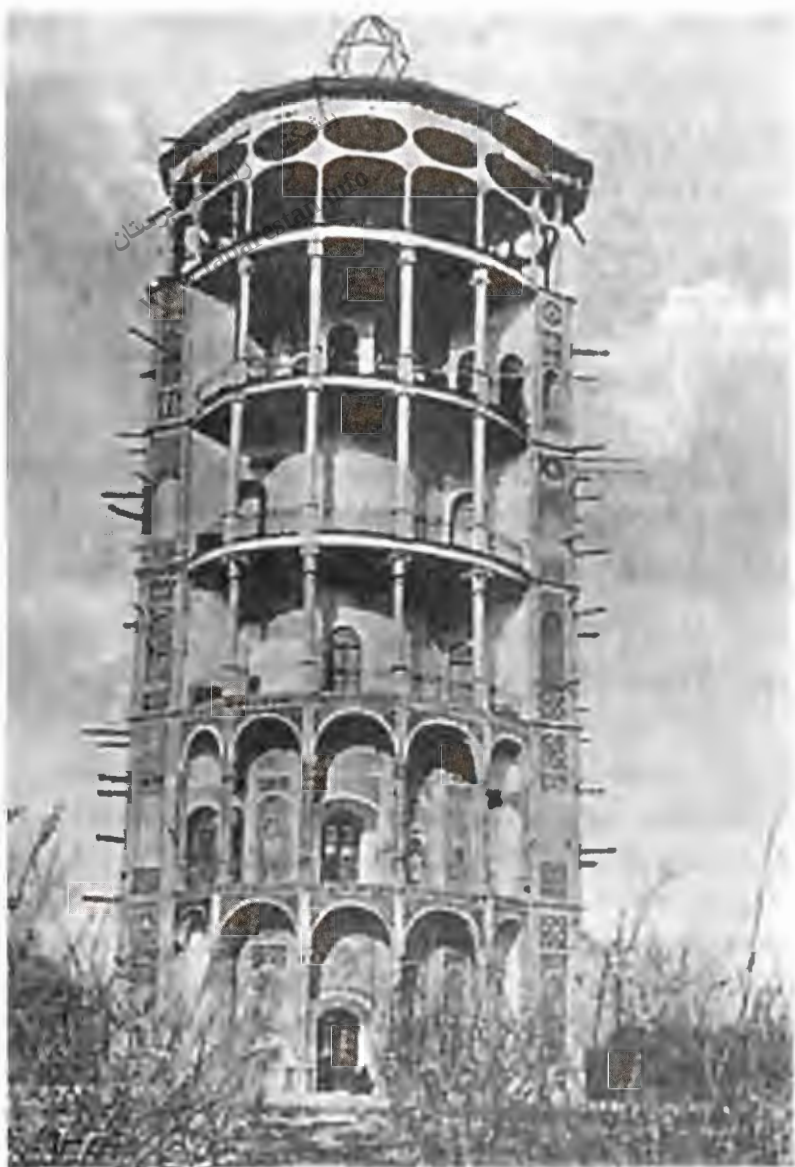
نیز به شکل کالسکه با ابعادی بزرگتر بنابه دستور و طرح‌ریزی شاه ساخته شده بودند که از بیرون با کاشی و سنگ‌ریزه‌الوان زینت یافته و از درون بسان کالسکه‌ای سلطنتی مخمل‌کوبی شده بود. هرگاه که شاه به باغ شاه می‌رفت اندک زمانی در یکی از کالسکه‌ها به استراحت می‌نشست و بیشتر عصرانه را در همانجا می‌خورد و پس از آن قلیانی می‌خواست و با همراهان از هر دری سخن می‌گفت.<sup>۳۷۶</sup>

عبدالله مستوفی درخصوص مجسمه ناصرالدین‌شاه در باغ شاه و این که چرا جز این مجسمه که در قورخانه ریخته شد مجسمه دیگری از او باقی نمانده چنین نوشته است: برای افتتاح این مجسمه مقرر گشت اشخاصی که معمولاً به سلام می‌رفتند دعوت شوند که در موقع بریدن نوار و رد شدن پرده از روی مجسمه همگی تعظیم کنند و احترام به جا آورند. این کار را کردند ولی غرغر مردم بلند شد و تعظیم به مجسمه شاه را مانند بت پرستی تلقی کردند و شاید به همین جهت بود که ناصرالدین‌شاه جز این مجسمه که در قورخانه ساخته شده بود، مجسمه دیگری از خود به یادگار نگذاشت. این مجسمه شاه را بر اسب جهان‌پیمای، در حالی که اسب زمین سنگلاخی را پیموده و یک دست اسب از زمین بلند شده بود، مجسم می‌کرد. از حیث ساختمان زیبا و شباهت به منتهی درجه خوبی و کمال بود.<sup>۳۷۷</sup>

باغ شاه در تاریخ ایران نیز نامی بسیار مشهور است زیرا در نهضت مشروطیت ایران، با نقل مکان محمدعلی شاه به آنجا به پایگاه مستبدین تبدیل شد و از همانجا بود که شاه قاجار احکام به توپ بستن مجلس شورای ملی و دستگیری و قلع و قمع مخالفان را صادر کرد. با تشکیل محکمه‌ای تشریفاتی در این باغ تعدادی از رهبران نهضت و آزادیخواهان به ظاهر محاکمه و محکوم به مرگ شدند. از آن زمان به بعد باغ شاه کم‌کم از رونق و اعتبار افتاد و حتی مجسمه ناصرالدین‌شاه هم از آسیب زمانه در امان نماند. در دوره سلطنت رضاشاه، باغ شاه ابتدا در اختیار ژاندارمری قرار گرفت و سپس به ارتش واگذار شد و در آنجا تأسیسات نظامی احداث گردید. در همان زمان مجسمه ناصرالدین

۳۷۶. دوستعلی معیرالممالک، ص. ۴۷ - ۴۸.

۳۷۷. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۳۶۶.



برج منظر

شاه به دستور سرتیپ بوذرجمهری از باغ شاه به قورخانه منتقل شد و ذوب گردید تا از فلز آن برای ساختن اسلحه استفاده شود؛ اما تابلویی رنگ روغن اثر استاد کمال الملک نقاش نامی ایران از منظره استخر و مجسمه آن در دوره رونق باغ باقی مانده است.

باغ شاه که مرکز پادگان لشکر اول بود با خیابانهای مستقیم و با درختهای کهن و سرسبز و جنگلکاری اطراف آن از مراکز نمونه نظامی بود. رضاشاه به این مرکز نظامی و پادگانهای آنجا علاقه مخصوصی داشت و اغلب در این سربازخانه حضور یافته و ضمن سرکشی به امور مربوط طول یکی از خیابانهای آنجا را پیاده می‌پیمود. در سالهای اخیر با امتداد خیابان امام خمینی سربازخانه باغ شاه به دو بخش تقسیم شده و تأسیسات نظامی چندی در آن مستقر است.

### ● باغ سردار

این باغ در اواخر سلطنت فتحعلی شاه در بیرون حصار تهران توسط حسن خان یا محمد حسن خان قزوینی ايروانی<sup>۳۷۸</sup> معروف به ساری اصلاص احداث شد. این باغ در مقایسه با تهران امروز محدوده‌ای به شرح زیر را در برمی‌گرفت:

در شمال ضلع جنوبی خیابان مجاهدین اسلام (ژاله سابق) از سه راه ژاله تا چهارراه آب سردار (ایران).

۳۷۸. پسر محمدخان قاجار ايروانی است. بعدها به خان باباخان سردار ايروانی شهرت پیدا کرد. وی از سال ۱۲۶۸ ه. ق. تا ۱۲۷۱ ه. ق. حاکم کرمان بود و در آن سال سکنه کرد و درگذشت و در نجف در رواق حرم حضرت علی (ع) مدفون گردید. او و برادر بزرگش حسین خان سردار قاجار قزوینی را به خاطر مقاومتی که در مقابل روسها از خود نشان دادند و با هر قدر کوششی که روسها به عمل آوردند که این دو برادر مانند سایر خوانین قفقاز با آنها سازش نموده تا این که از تمام تعرضات و خسارات مصون بمانند؛ آنها راضی به خیانت به کشور خود نشدند و روسها را نیز چهارماه تمام برای تسخیر ايروان معطل کردند، از مفاخر ايران محسوب نموده‌اند. این دو برادر به موجب ماده ۱۲ معاهده ننگین ترکمان‌چای بنا به امر امپراتور روسیه از کلیه دارایی و املاک خود به کلی محروم شدند.

از خان باباخان سردار چندین اولاد به این اسامی باقی مانده محمدخان امیر پنجه، یوسف خان سرتیپ، ابوالفتح خان صارم الدوله، عبدالحسین خان فخرالملک معروف به کفری. با وجودی که روسها تمام املاک و دارایی محمد حسن خان و برادرش را مصادره کردند، با این وجود آنها در ایران نیز تمول زیادی داشتند و در شمار متمولین بزرگ محسوب می‌شدند. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۳۲۹ - ۳۳۳.

در مشرق ضلع غربی خیابان ایران از چهار راه آب سردار تا سه راه امین حضور. در جنوب ضلع شمالی خیابان امیرکبیر از سه راه امین حضور تا چهارراه سرچشمه. در مغرب ضلع شرقی خیابان مصطفی خمینی (سیروس سابق) تا میدان بهارستان و ضلع شرقی خیابان ابن سینا از میدان بهارستان تا سه راه ژاله.

آب این باغ از قنات سردار تأمین می شد که در بهار ۵ تا ۶ سنگ و در پاییز ۴ تا ۵/۴ سنگ آبدهی آن بود.

عبدالله انوار در بررسی محققانه ای که در زمینه تحولات باغ سردار پس از تقسیم پرداخته است در ذکر دو واقعه مرتبط با آن می نویسد:

در رابطه با این باغ در آثار دوره قاجار به دو موضوع اشاره شده است. یکی آن که چون محمدشاه قاجار درگذشت. حاجی میرزا آقاسی، آن آخوند صدراعظم شده او از ترس دشمنان شب اول بعد از مرگ شاه را به ناچار در این باغ پناه گرفت و حکومت چندین ده ساله حسن خان سردار، بر ایروان بر او واجب کرد که این آخوند بیخبر از آداب حکمرانی و ایروانی الاصل را برای یک شب در آن باغ به زیر حمایت گیرد. مورد دیگر این که ناصرالدین شاه چون به سال ۱۲۷۵ ه. ق. تعدادی محصل به اروپا به سرپرستی عبدالرسول خان<sup>۳۷۹</sup> و زیر نظارت حسنعلی خان گروسی امیرنظام<sup>۳۸۰</sup> روانه کرد تا علم غرب آموزد و راهی نو به بیخبران گرفتار و استعمارزده شرق بنمایاند قبل از عزیمت از آنها که چهل و دو نفر بودند در این باغ دیدار کرد.<sup>۳۸۱</sup>

۳۷۹. او پسر عبدالحسین خان فرزند صدر اصفهانی است. در مدتی که سرپرستی محصلین را برعهده داشت خودش نیز مشغول تحصیل شد و زبان فرانسوی و ریاضی را خوب آموخت و پس از هشت سال اقامت در فرانسه به ایران بازگشت و مدتی در دارالفنون تدریس نمود. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۵، ص. ۱۴۷. ۳۸۰. وی متولد ۱۲۳۷ ه. ق. و از رجال جلیل القدر دوره قاجار است که هم مردی باکفایت بوده و هم در فضل و کمال و حسن خط و انشاء از مبرزین آن عصر به شمار می رفته است. وی از حدود ۱۲۵۳ ه. ق. تا پنجم رمضان ۱۳۱۷ ه. ق. که فوت نموده، در طی شصت و چهار سال دائماً در خدمت بوده و مشاغل نظامی و سیاسی و اداری مهم در داخل و خارج از کشور داشته است. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۳۵۹ - ۳۶۷.

۳۸۱. ر.ک: عبدالله انوار «باغ سردار» در کتاب تهران، ج. ۱، ص. ۳۷.

این باغ بیش از سی یا چهل سال دوام نیاورد و تقسیم شد و به شرح نقشه حاج عبدالغفار نجم الدوله جای خود را به باغها، مزارع، خانه‌ها و یخچالها داد و به محله‌ای بزرگ تبدیل شد. عبدالله مستوفی درباره تقسیم و فروش باغ چنین نوشته است:

... عبدالحسین خان قاجار فخرالملک پسرخان باباخان سردار، بانی باغ و قنات بعد از بزرگ شدن شهر قنات را به ساعت در گردش هفت بر زمین باغ تقسیم و هریکی دو ساعت آب قنات را به چند هزار ذرع زمین تخصیص داد و آب و زمین را به کسانی که می‌خواستند خانه جدید بسازند فروخت. البته زودتر از همه اراضی وصل به شهر فروش رفت.

از جمله پدرم چهار هزار ذرع از این اراضی در نزدیکی پیچ خیابان برق و خیابان ری امروزه خریداری کرده، طرح عمارت و باغچه‌ای ریخته بود.<sup>۳۸۲</sup>

### ● عمارت جهان‌نما

یکی دیگر از بناهای سلطنتی عهد فتحعلی شاه در بیرون حصار شهر تهران، عمارت کوچک جهان‌نما در نیاوران بود. فتحعلی شاه در فصل تابستان و به هنگام سفر به ییلاق چند روزی را به آنجا می‌رفت. در عهد محمدشاه نیز اندکی بر آن عمارت افزودند.

عمارت جهان‌نما مجموعاً از یک بالاخانه مختصر و دو تالار تشکیل می‌شد. این عمارت کوچک مقبول طبع ناصرالدین شاه واقع نشد و در سال ۱۲۶۸ ه.ق. هنگام سفر به اصفهان به علی خان حاجب الدوله دستور داد آن را خراب و کاخی عالی به جای آن احداث نماید.<sup>۳۸۳</sup>

### ● نقش برجسته فتحعلی شاه و سرسره کوه طبرک

بر دامنه جنوبی کوه طبرک در شهر ری نقش برجسته فتحعلی شاه قاجار در حالی که نیزه بلندی به گردن شیر فرو می‌نماید حجاری گردیده است و در کنار مهتابی جلو نقش

۳۸۲. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۲۵۸.

۳۸۳. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، بخش تاریخ شمال تهران و مضافات، ص. ۸۱.

هم محلی برای سر خوردن تعبیه نموده‌اند و به همین جهت کوه طبرک را کوه سرسره نیز خوانده‌اند.

تفنن سر خوردن و سرسره درست کردن فتحعلی شاه قاجار مانند بسیاری از ظرایف و کارهای هنری زمان این شهریار، از آثار زندیه در شیراز اقتباس شده است.

بر بالای نقش برجسته فتحعلی شاه لوحه صاف و بدون نقش دیده می‌شود که با توجه به نوشته سیاحان خارجی به طور یقین می‌توان آن را محل نقیشتن برجسته ناتمام و غیرمهمی از عهد ساسانیان دانست و از قرار معلوم هنگام حجاری تصویر فتحعلی شاه نقش ساسانی را که به نظر اثر زبنده و مهمی نمی‌آمده صاف کرده‌اند.<sup>۳۸۴</sup> جکسون استاد و محقق بزرگ آمریکایی با ذکر این که نقش فتحعلی شاه ارزش تاریخی ندارد در شرح نقش محو شده ساسانی چنین نوشته است:

خوشبختانه موریه، پرایس و سرویلیام اوزلی تصاویر و طرحهایی از آن برداشته‌اند و کربورتر نیز آن را وصف کرده است؛ ... و من در اینجا تصویری را که اوزلی کشیده است به علت ارزش باستان‌شناسی آن نقل می‌کنم. حجاری سواری جنگی را نشان می‌دهد که با سرعت تمام در حال تاختن است و نیزه‌ای را به طرف رقیب و مبارز خود، که سر اسبش به صورت محو در روی سنگ دیده می‌شود، پایین آورده است. شخصی که نیزه در دست دارد بدون تردید یکی از شاهنشاهان ساسانی است.<sup>۳۸۵</sup>

مرحوم استاد مصطفوی به نقل از خانم بیانی موزه‌دار موزه ایران باستان که کلاه این نقش را با سکه‌ها و شکل تاجهای شاهنشاهان ساسانی مقایسه نموده است می‌نویسد:

احتمال می‌رود نقش مزبور مربوط به یکی از سه شهریار ساسانی (اردشیر اول، شاپور اول، بهرام گور یا بهرام پنجم) باشد و چون گچبرهای مشتمل بر تصویر بهرام گور در حفاریهای شهری به دست آمده احتمال بیشتر آن است که نقش برجسته ناتمام کوه طبرک نیز تصویر بهرام گور بوده است که آن را ناتمام و ناقص گذارده بودند و توجه نکردن حجار و استاد زمان فتحعلی شاه

۳۸۴. محمدتقی مصطفوی، ص. ۱۴۱-۱۴۲.

۳۸۵. آبراهام ولتاین و ویلیامز جکسون، سفرنامه جکسون، (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر

امیری، فریدون بدره‌ای (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲)، ص. ۴۹۲-۴۹۳.



نقوش برجسته ناتمام ساسانی و فتحعلی‌شاه قاجار  
تصویر از کتاب سفرنامه جکسون



به کیفیت تاریخی این نقش باعث از میان رفتن آن شده است.  
نقش برجسته فتحعلی شاه آن طور که از اشعار کنار لوحه و نوشته های آن  
برمی آید در سال ۱۲۴۶ ه. ق.<sup>۳۸۶</sup> یعنی یک سال پیش از فوت فتحعلی شاه  
به طراحی عالی جاه عبدالله خان معمارباشی و نقاش باشی و به حجاری  
آقا محمد قاسم حجاریباشی اتمام یافته است.<sup>۳۸۷</sup>

### ● نقش برجسته چشمه علی

بر دامنه تپه سنگی چشمه علی شهر ری نیز نقش برجسته دیگری از این پادشاه  
موجود است. این نقش به سال ۱۲۴۸ ه. ق. به دستور فتحعلی شاه از مراسم جلوس او و  
صف سلام شاهزادگان و بزرگان قاجار در این محل حجاری شده است.

### مرگ فتحعلی شاه

چون حسینعلی میرزا فرمانفرما پنجمین پسر فتحعلی شاه که والی فارس بود از  
پرداخت مالیات آن ایالت خودداری می کرد. شاه تصمیم گرفت برای وصول مالیات به  
شیراز سفر کنند. به رسم معمول هنگام لباس پوشیدن، مشتری خانم مشغول خواندن شد و  
این بیت را خواند:  
تو سفر کردی و خوبان همه گیسو کردند

از فراق تو عجب سلسله ها برهم خورد  
شاه مضمون بیت را به فال بد گرفته متغیر شد و بی اختیار عبارت انا لله و انا الیه  
راجعون<sup>۳۸۸</sup> را بر زبانش جاری شد.<sup>۳۸۹</sup> با این وجود از تهران به سوی جنوب حرکت  
کرد. در فین کاشان حسینعلی میرزا به خدمت پدر رسید ولی به جای بدهی خود که پولی

۳۸۶. باتوجه به توضیح مرحوم مصطفوی مبنی بر این که این نقش یک سال پیش از مرگ فتحعلی شاه  
حجاری شده است، بنابراین تاریخ درست سال اتمام آن ۱۲۴۹ ه. ق. می باشد.

۳۸۷. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، ص. ۱۴۳.

۳۸۸. ما به فرمان خدا آمده ایم و باز به سوی او رجوع خواهیم کرد؛ بخشی از آیه ۱۵۶ سوره بقره.

۳۸۹. ر.ک: احمد میرزا قاجار، ص. ۴۱.

هنگفت بود، مبلغی کمتر تقدیم داشت. مزاج شاه که از چندی پیش علیل شده بود بیشتر دچار ضعف گردید و فرمان داد تا حسینعلی میرزا را به زندان افکندند. چون به اصفهان رسید در نوزدهم جمادی الاخر سال ۱۲۵۰ ه.ق. در ۶۸ سالگی پس از ۳۷ سال سلطنت جهان را بدرود گفت. جسدش را به قم برده و در آستانه حضرت معصومه (ع) به خاک سپردند. در موقع مرگ از او ۵۷ پسر و ۴۶ دختر و ۲۹۶ نوه پسر و ۲۹۲ نوه دختری باقی ماند. ۳۹۰

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

## ۳. تهران در عهد محمدشاه قاجار

## الف. جلوس محمدشاه در تبریز

پس از درگذشت فتحعلی شاه، شاهزاده محمدرضامیرزا<sup>۱</sup> متخلص به افسر، محض اظهار خدمت به ولیعهد به سرعت به سوی تبریز حرکت کرد تا او را از قضیه آگاهی دهد. رضاقلی میرزا<sup>۲</sup> پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما در شرح این خبر نوشته است:

بعد از فوت خاقان خلدآشیان، محمدشاه در تبریز به خدمات محوله به خود مشغول. محمدرضا میرزای شاهزاده که پیوسته در هوای رضای محمدشاه پرواز می نمود. بعد از این واقعه بئه و اسباب خود را در اصفهان سپرده خود به چاپاری چهارده روزه به تبریز رفته و بیان واقعه را نموده، محمدشاه از عدم رضایت اهل آذربایجان و نرسیدن یک سال موجب نوکر و نداشتن دیناری نقد و جواهر، استطاعت سلطنت را در خود ندیده و هوس این امر را نداشته عاقبت به اصرار قائم مقام و ایلچیان انگریز<sup>۳</sup> [انگلیس] و روس<sup>۴</sup> در دوشنبه هفدهم شهر رجب المرجب<sup>۵</sup> جلوس نموده سکه تبریز را به اسم خود زده خطبه سلطنت را به اسم خود خواندند.<sup>۶</sup>

۱. پسر سیزدهم فتحعلی شاه از مریم خانم گرجی متولد سوم ذی القعدة ۱۲۱۱ ه. ق. بود.
۲. ملقب به نایب الایاله در سال ۱۲۲۰ ه. ق. در شیراز متولد شد. پس از مرگ فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ ه. ق. چون پدرش سلطنت محمدشاه برادرزاده خود را شناخت و برای خود اعلام سلطنت کرد، حکومت فارس را به رضاقلی میرزا واگذار نمود. حسینعلی میرزا در جنگ با نیروی محمدشاه شکست خورد و دستگیر و به تهران اعزام گردید. رضاقلی میرزا یکروز پیش از دستگیری پدرش با زن و مادر و دو برادر خود نجفقلی میرزا و تیمورمیرزا با نقدینه و جواهر زیاد از شیراز فرار کرده و در سال ۱۲۵۱ ه. ق. وارد لندن شد. پس از آن که دولت انگلستان برای او و برادرانش حقوق ماهیانه ای تعیین کرد به بغداد رفت.
- در سال ۱۲۷۹ ه. ق. هنگام رفتن به زیارت مشهد در سن ۵۰ سالگی در کرمانشاه درگذشت و جسدش را به نجف حمل و در حرم حضرت علی (ع) به خاک سپردند. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۵، ص. ۱۰۰.
۳. سرجان کامپل.

۴. سیمونو بیچ.

۵. محمدتقی بن محمدعلی سپهر در ناسخ التواریخ، تاریخ قاجاریه به اهتمام جمشید کیانفر (تهران: اساطیر، ۱۳۷۷)، ج. ۲، ص. ۶۰۹ تاریخ جلوس محمدشاه را شب یکشنبه هفتم رجب سال ۱۲۵۰ ه. ق. ضبط کرده و نوشته است: شش ساعت و پنج دقیقه از شب گذشته به طالع شانزدهم درجه اسد شاهنشاه غازی سَلَب سیاه را از بر دور کرده جامه سلطانی درپوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بارعام داد.
۶. رضاقلی میرزا قاجار، سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلی شاه، به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶)، ص. ۶ - ۷.

## ب. جلوس علی میرزا ظل السلطان در تهران

علی میرزا<sup>۷</sup> ظل السلطان که با عباس میرزا از یک مادر بود و به هنگام مرگ پدر حکومت تهران را به عهده داشت به محض اطلاع از درگذشت پدر به هوای سلطنت افتاد و دستور داد دروازه‌های پایتخت را بستند. از طرفی علینقی میرزا<sup>۸</sup> رکن الدوله که در التزام رکاب شاه بود پس از مشورت با الله یار خان آصف الدوله بعد از چهار روز اردوی پادشاهی را از اصفهان حرکت داد. بقیه ماجرا را به روایت رضاقلی میرزا پی می‌گیریم:

روز چهارم بعد از وفات خاقان مرحوم اردوی سلطانی به قانون هنگام حیات خاقانی حرکت کردند از اصفهان و توپخانه در جلو، سرباز نظام بسته عقب توپخانه، اهالی حرم عقب سرباز، نعش خاقان مرحوم در تخت روان مرصع عقب حرم، رکن الدوله و امراء عقب تخت. کشیکچی باشی<sup>۹</sup> با سایر شاهزادگان و لشکریان در تیپ سواره به آیین هرچه تماثر به همین قسم منزل به منزل طی مسافت کرده تا ورود به معصومه قم نمودند. همگی شاهزادگان و امراء قاجار لباس سیاه پوشیده سینه را چاک کرده سرها برهنه خاک بر سرکنان پای بر خاک و گریبان چاک در جلو تخت می‌آمدند تا روضه مقدسه.

... آن گوهر پاک را در آن خاک و تربت پاک سپرده و روی آن حضرت را نیز به تربت جناب خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء (ع) که در حیات خود خاقان مغفور به قدر یکصدمن تبریز ذخیره کرده و جمع نموده پوشانیدند و در دخمه کردند.

... آصف الدوله که از سرکار علی شاه ظل السلطان مخوف بود و همواره هواخواه دولت محمد میرزای پسر نایب السلطنه می‌بود. از تشویش ظل السلطان همراهی به شاهزادگان نکرد و در معصومه قم بر سر تربت خاقان مغفور مجاور، ظاهر به تلاوت قرآن و باطن به فساد کار ظل السلطان

۷. پسر دهم فتحعلی شاه از آسیه خانم دختر فتحعلی خان دولوی قاجار از زنان معقوده فتحعلی شاه در ۶ شعبان ۱۲۱۰ ه. ق. متولد شد.

۸. هشتمین پسر فتحعلی شاه از بیگم جان خانم دختر حاجی صادق قزوینی در ۱۹ شوال ۱۲۰۷ ه. ق. متولد شد. در زمان پدر از سن ۱۶ سالگی تا فوت فتحعلی شاه به استثنای یکی دو سال حاکم قزوین بود.

۹. امام ویردی میرزا پسر دوازدهم فتحعلی شاه.

مشغول گشته، رکن الدوله و سایر شاهزادگان و امراء با جواهر و خزاین و اسباب سلطنت بالتمام وارد دارالخلافة، جمیع جواهر و اسباب سلطنت به ره گذار و نثار ظل السلطان، از مشاهده کوه نور<sup>۱۰</sup> و تاج ماه و نورالعین ظل السلطان ظل سلطنت را در خود مشاهده، لوای سلطنت را برافروخت و در یوم سه شنبه ۱۴ شهر رجب المرجب ساعت سعد تعیین نموده بر تخت طاووس نشست. با رعام در داده شاهزادگان دارالخلافة و امراء قاجار و سرکردگان لشکر پادشاهی و نوکر عراقی و مازندرانی جمله بالتمام سرفروند آورده تهنیت سلطنت گفتند و سکه دارالخلافة به اسم ایشان زدند و خطبه سلطنت را به اسم ایشان خواندند و حضرت ظل السلطان دست سخاوت و بخشش به آن مال فراوان گشاده هر یک از شاهزادگان و امراء و سرکردگان لشکریان را و اهالی طهران را انعام و احسان فراخور حال خود نموده چنانچه در عرض چهل روز دو کروار از آن دولت خداداد را به مردم داد و دهش نمود. کمال حسن سلوک را درباره شاهزادگان و عیال خاقان جنت مکان و سایر اعیان و اهالی ایران مرعی داشت و کوس سلطنت به نام نامی ایشان بلند آوازه گردید و به هر یک از شاهزادگان و اسباط خاقان جنت مکان اطراف مملکت ایران فرمانی مرعی داشته نصایح مشفقانه در حفظ سلطنت و در رعایت صله رحم که ودیعه پروردگار است مرقوم و به دلجویی مردم و تربیت سپاه مشغول، خزانه را بیرون ریخته از هر جهت ساز لشکر و سپاه و توپخانه نمود.<sup>۱۱</sup>

پس از جلوس، ظل السلطان خود را علیشاه و عادلشاه خواند و پسرش سیف الملوک میرزا را ولیعهد خویش ساخت.<sup>۱۲</sup> ابتدا مهرش را چنین قرار داد: السلطان علیشاه قاجار سنه ۱۲۵۰ و پس از تاجگذاری این سجع مهر را برگزید:

شکر لله که علی خان شه شد      ظل السلطان بدو ظل الله شد<sup>۱۳</sup>

۱۰. دریای نور صحیح است.

۱۱. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۴ - ۶.

۱۲. رک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۳۹.

۱۳. احمد میرزا قاجار، ص. ۲۱۴.

## پ. یک کشور و دو پادشاه

بعد از جلوس بر تخت طاووس، به علی شاه اطلاع رسید که محمد میرزا برادرزاده اش در تبریز بر تخت نشست و خود را محمد شاه خوانده است. از آن جهت در صدد برآمد با اعزام رکن الدوله به تبریز از ولیعهد پدرش استمالت نموده و به جهت مصالحه، حکومت آذربایجان و خراسان را به او واگذارد. شاهزاده رضاقلی میرزا در این باره چنین نوشته است:

این خبر که به ظل السلطان علی شاه رسید بنا به رعایتی که مهتران را بر کهرتان و زیردستان است خواست که ناصحی را نزد او فرستاده که او را به نصایح مشفقانه به راه آورده خیالات بیهوده را از سر او بیرون کند. رکن الدوله متعهد این خدمت شده خلعتی فاخر مشحون به جواهرآلات نفیسه و لآلی قیمتی به جهت محمد شاه آراستند و فرمانی در غایت مهربانی و دلجویی مشعر بر نصایح و اندرز نوشته به مضمون این که بیهوده اختلال در دولت کردن چه صورت دارد، از میان پنج هزار ذریه و احفاد خاقان مغفور لازم است که یکی متقلد امر سلطنت گشته سایر اطاعت او را به جهت حفظ مال و عیال خود کنند. اینک به اعتبار اجماع شاهزادگان و امراء قاجار و سرکردگان لشکر و اکثر اهالی مملکت من ادعای این امر را کرده و سایر شاهزادگان نیز می باشند که هر یک در این امر بر تو اولویت دارند، چنانچه تصورات باطله را از خود رفع کرده سر اطاعت را پیش آوری، به قانون سابق منصب ولیعهدی و مملکت آذربایجان و خراسان را به تو و اولاد نایب السلطنه مرحوم واگذار نموده دولت خداداد و مملکت اجداد را با هم خواهیم خورد، و الا آماده حرب و جدال باش که اینک لشکر بی پایان بر سر تو خواهم فرستاد. و مبلغ سیصد هزار تومان انعام به رکن الدوله دادند و او را مأمور به آذربایجان نموده.

بعد از ورود رکن الدوله به تبریز، ابتدا کمال رعایت را از او منظور داشته بعد به اشاره قائم مقام نواب معزی الیه را با همراهان او بالتمام در حلقه محاصره انداخته که احدی از آنجا خبر بیرون نیاورد.<sup>۱۴</sup>

آن‌گاه محمدشاه در حالی که فرماندهی سپاه او را کاپیتان لیندسی<sup>۱۵</sup> به عهده داشت به همراهی سفیران انگلیس و روسیه به سوی تهران رهسپار شد. رضاقلی میرزا شرح بقیه ماجرا را چنین ضبط کرده است:

در همان روز به هوای تسخیر دارالخلافه از تبریز حرکت نموده و هفت عراده توپ بی‌اوضاع و هفت هزار سوار و سرباز بی‌با را مصحوب خود گردانیده سپاه و لشکریانش به علت سفر زمستان و آنگهی مملکت آذربایجان قدرت حرکت از آذربایجان را نداشته مستمسک به بعضی از معاذیر شدند. قائم مقام به تدابیر چند که در حقیقت منظور و رای پادشاه بر آن بود مبلغ یکصد هزار تومان<sup>۱۶</sup> از ایلچی انگریز و روس قرض کرده و ایشان را به جهت رد تنخواه استقراضی همراه آورده و تنخواه را قرار داده که بعد از ورود به دارالخلافه رد نموده لشکر حرکت داد.<sup>۱۷</sup>

محمدشاه پس از آن که به اردبیل وارد شد از سوی خسرومیرزا و جهانگیرمیرزا برادرانش که در آن شهر تحت نظر بودند استقبال شد و آن دو برادر کمال خدمت را به او به ظهور رسانیدند. از آنجا که ماجرای توقیف شاهزادگان در اردبیل و پی آمدهای بعد آن از وقایع مهم و حساس دوره سلطنت محمدشاه به شمار می‌رود بی‌مناسبت نیست روایت مهدی بامداد را در این خصوص نقل نمایم:

خسرومیرزا به واسطه توجهی که پدرش عباس میرزا به وی داشت غروری به وی دست داده و زیاد از برادر بزرگ خود محمدمیرزا تمکین و اطاعت نمی‌نمود و محمدمیرزا هم احتیاط را نسبت به وی از دست نمی‌داد. جریان

#### 15. Lindsay

۱۶. به طوری که سپهر نوشته است وزیر مختار انگلیس در پاسخ قائم مقام سخن به لیت و لعل می‌افکند و کار به ماطله و تسویف می‌انداخت. قائم مقام برآشفته و با او گفت اگر در دادن زر و بسیج سفر تقاعدی ورزی در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کتابی از جعبه اسباب تحریر خود بیرون کرده بدو داد که میرزای بزرگ پدرش از سرگور او زلی ایلچی انگلیس گرفته بود بدین شرح که بر ذمت کارداران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلی شاه و لیمعهد دولت و نایب السلطنه او را چندانکه سیم و زر به کار باشد و بسیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود به دارالخلافه استرداد نمایند. چون وزیر مختار این عهدنامه را بدید جای سخن بر او نماند معادل ۳۰۰۰۰ تومان زر مسکوک از بازرگانان تبریز به وام گرفته تسلیم کارداران حضرت کرد... ر.ک: محمدتقی سپهر، ج. ۲، ص. ۶۰۹ - ۶۱۰.

۱۷. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۸.

کار بین دو برادر در حیات پدر در یک حدودی در صلح و صفا می‌گذشت تا این که نایب‌السلطنه در اواسط سال ۱۲۴۹ ه. ق. در مشهد درگذشت و کدورت بین دو برادر تشدید گردید.

به طوری که جهانگیرمیرزا می‌نویسد مُفَتَّن و محرک اصلی در این قضایا میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده است. در سال ۱۲۴۹ ه. ق. که [خسرومیرزا] در آق در بند<sup>۱۸</sup> با ترکمنان جنگ کرد و بر آنها غالب شد و در این باب چندان تشویقی از طرف محمدمیرزا والی خراسان نسبت به وی به عمل نیامد، خسرومیرزا معترضاً بی‌اذن و بدون اجازه برادر از مشهد رهسپار تهران گردید. فتحعلی‌شاه که از موضوع باخبر شد از این عمل وی چندان خوشش نیامد و خسرومیرزا را مورد قهر و سرزنش خود قرار داد و قرار شد زیرنظر باشد و در خانه عم خود ظل‌السلطان اقامت گزینند.

... فتحعلی‌شاه پس از ولیعهد شدن محمدمیرزا دستور داد که خسرومیرزا را به نزد محمدمیرزا برده تا این که کدورت به صفا مبدل شود و ضمناً با او به آذربایجان برود. خسرومیرزا به همراه محمدمیرزا ولیعهد به آذربایجان رفت، پس از ورود به تبریز محمدمیرزا نسبت به چهار برادر صلبی<sup>۱۹</sup> خود بدگمان شده آنان را از تبریز به قلعه اردبیل فرستاد و در آنجا زندانی نمود. ... قریب چهارماه یعنی تا مرگ فتحعلی‌شاه (دو برادر، جهانگیرمیرزا و خسرومیرزا) با داشتن چشم زندانی بودند.<sup>۲۰</sup>

در رابطه با شاهزادگان زندانی در اردبیل، درّه خانم مادر جهانگیرمیرزا و خسرومیرزا نامه‌ای خطاب به قائم مقام نوشته است که در جزو اسناد وزارت خارجه ایران موجود است. در این نامه این مادر رنج‌دیده گاهی به تنندی و گاهی به نرمی و ملایمت، از قائم مقام خواسته است که از آزار درباره پسران عباس میرزای ولیعهد خودداری کند و بالاخره پیش‌بینی کرده است که قائم مقام از این همه زمینه‌سازیها و توطئه‌گریها و سنگدلیها طرفی نمی‌بندد. بلکه خود نیز سر در این راه می‌نهد.<sup>۲۱</sup>

۱۸. از روستاهای دهستان شورپیچه شهرستان سرخس.

۱۹. جهانگیرمیرزا، خسرومیرزا، احمدمیرزا و مصطفی‌قلی میرزا.

۲۰. مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۴۸۵ - ۴۸۶.

۲۱. ر. ک: احمدمیرزا قاجار، ص. ۲۸۰.



متن نامه چنین است:

جناب اتاب اعظم نورچشمی جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا به اعتقاد شما مقصّر و مورد حبس بودند که بعضی را در خوی و ارومی<sup>۲۲</sup> با ذلت تمام بردند به اردبیل. آن جناب را به نان و نمک نایب السلطنه<sup>۲۳</sup> انارالله مضجع می سپارم که دو نفر جوان را مثل پسران مسلم در کدام مذهب رواست که بگیرند و مثل غلام حبس کنند. ان شاء الله به زودی زود آن جناب را خواهد گرفت. هرگاه درباره نورچشمان قراری بگذارد، این جانب چه تقصیر دارد که ایل افشار نگذارند پا به خارج بگذارد و تبریز بیاید با نورچشمی ولیعهد دو سه فقره گفتگو نماید و زیاده از نورچشمان این جانب را به حبس اندازند.<sup>۲۴</sup> معلوم است حبس ما بدون اذن شما نیست. و الا ایل افشار این جرأت را ندارند که اهل و عیال نایب السلطنه را به این مرتبه بی حرمتی کنند. هرگاه آن جناب حق نان و نمک نایب السلطنه را می دانست، به این گونه امور به هیچ وجه من الوجوه راضی نمی شد که سی سال نمک بخورد و نداند. معلوم است به زودی خواهد گرفت و این مصیبت را بر سر او خواهد آورد. فرضاً آن جناب دانست که جهانگیر میرزا و خسرو میرزا از سر تا پا مقصّر، بلکه خون هم کرده بودند، اولاً به در خانه نورچشمی ولیعهد پناه آوردند. کسی که پناه آورد این گونه با او رفتار می کنند؟ ثانیاً کسی که مثل آن جناب در خانه باشد، هرگز این طور راضی نمی شد. بلکه اخراج بلد می نمودند. باری توقعی که دارم این است به زودی جواب مراسله این جانب را بنویس که تبریز آمده با ولیعهد گفتگو نماید که اسیران این جانب را از حبس خلاص کند و به دست این جانب بسپارد که به جایی دیگر ببرد. اولاد نایب السلطنه از اولاد حضرت یعقوب نیستند بلکه نوکر آنها هستند. به آنها این طور رفتار ننمودند. باری به التماس بیگلربیگی دو سه روز آمدن خود را به تأخیر انداخت. هرگاه جواب زود نرسید فيها و الا بدون معجّر<sup>۲۵</sup> خواهم آمد. به خدا خوش نمی آید که بعد از مرحوم نایب السلطنه به اولاد او این طور بگذرد. دنیا فانی است. شما را قسم می دهم

۲۲. احمد میرزا را در خوی و مصطفی قلی میرزا را در ارومیه که محل حکومتشان بود دستگیر کردند.

۲۳. عباس میرزا.

۲۴. ظاهراً به دستور قائم مقام درّه خانم تحت نظر بوده و از رفتن او به تبریز نیز جلوگیری می شده.

۲۵. روسری، چارقد.

به سر ولیعهد هنوز که اینجانب نرسیده است به جای من با ولیعهد گفتگو نمایید. بنایی گذارید. خوب اسم و رسم می‌گذاری، در این پنجاه ساله که نزدیک است دختر محمدقلی میرزا بمیرد. خودش سهل است بلکه کسی را هم ضایع کند. ان شاءالله قبل از آمدن این جانب بنایی خواهید گذاشت.

مهر پشت کاغذ: کنیز فاطمه، دژه. ۲۶

ظاهراً التماس و پرخاشهای مادر شاهزادگان در قائم مقام مؤثر نیافتاده بلکه به این دلیل که مادر آنها از اهل آذربایجان بوده و اهل آذربایجان به سبب ایلیت، بسیار راغب و مایل آن دو شاهزاده بوده‌اند و میان آن دو برادر با محمدشاه چندان الفتی نبود محمد میرزا را بیش از پیش بر علیه آنها تحریک نموده است، به طوری که شاه جوان به هنگام ترک آذربایجان و عزیمت به پایتخت از بیم توطئه‌های بعدی آنها دستور داد که جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را از هر دو چشم کور و در اردبیل با دو برادر دیگر خود مانند پیش زندانی نمایند. اسماعیل خان قراچه داغی فراش‌باشی به اتفاق چند دژخیم به اردبیل رفته و دستور شاه را اجرا نمودند. قائم مقام علی‌رغم مرحمت‌های عباس میرزا چنین ملامتی بزرگ را از خرد و بزرگ بر خود گذاشت. ۲۷

در زنجان شاهزاده فتح‌الله میرزا<sup>۲۸</sup> شعاع السلطنه حاکم آن ولایت گزیر از خدمت ندید سرانقیاد پیش آورد و به پیشواز برادرزاده خود رفت. محمدشاه در آن شهر دستور داد جمیع اسباب و دَوَاب فتح‌الله میرزا را ضبط و مزید بر اسباب سلطنت نمایند ولی او را به عنوان حکمران خمسه تثبیت کرد. آن‌گاه اردوی پادشاهی متوجه قزوین گردید. نرسیده به این شهر منوچهرخان گرجی که از جانب خاقان مرحوم به حکومت رشت و گیلان و منصب معتمدالدوله سرافراز بود با پانصد سوار و پنجاه هزار تومان پیشکش وارد اردوی محمدشاه شد و ملحق به اردو گردید و مورد التفات قرار گرفت. ۲۹

۲۶. احمد میرزا قاجار، ص. ۲۸۰ - ۲۸۲.

۲۷. رک: رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۸ - ۹؛ مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۴۸۶.

۲۸. سی و پنجمین پسر فتح‌علی‌شاه متولد ۹ رجب سال ۱۲۲۶ ه. ق.

۲۹. مهدی بامداد، سواران منوچهرخان را دو هزار نفر و رقم پیشکش را چهل هزار تومان ضبط کرده

است. رک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۱۶۰.

الله یار خان آصف الدوله که به تزویر و حیل در آستانه حضرت معصومه خزیده بود، بعد از این که از حرکت لشکر محمدشاه اطلاع یافت علم هواخواهی برافراشت و با جمع آوری قریب به دو هزار سرباز و سوار به اردوی خواهرزاده خود ملحق شد. با پیوستن منوچهرخان و آصف الدوله به اردوی محمدشاه ناتمامی سلطنت تمام گشته و قوتی در امر سلطنت پدید آمد و اردوی شاهنشاهی حرکت خود را به سوی پایتخت سرعت بخشید و در خارج از قزوین توقف کرد. در آن هنگام نوکر قزوینی دسته دسته به اردو ملحق می شدند.<sup>۳۰</sup>

در آن وقت این شعر میرزا عباس هزار جریبی معروف به نشاطی خان، شاعر هجاگوی دربار فتحعلی شاه بر سر زبانها افتاد:

با وجود ملک آرا<sup>۳۱</sup> ظل السلطان شاه نیست

لیک او هم مرد میدان محمدشاه نیست

قائم مقام به محمدباقرخان بیگلریگی دایی محمدشاه شرحی نوشت که مبادا ظل السلطان فرار اختیار نماید. ظاهراً با شاهزاده پادشاه شده مماشات کن. باطناً قبله عالم او را به شخص شما سپرده است. بیگلریگی کامل در جواب به همین یک بیت اکتفا کرد:

شاه بیدار بخت را همه شب      ما نگهبان افسر و گُلْهیم<sup>۳۲</sup>

ظل السلطان به محض اطلاع از حرکت اردوی محمدشاه به جانب دارالخلافه در صدد مقابله برآمد، رضاقلی میرزا چگونگی اقدامات عموی خویش را چنین روایت کرده است:

این خبر که به دارالخلافه و عرض ظل السلطان رسید لشکر خود را سان دیده سی هزار سواره و پیاده به سرداری امام و یردی میرزا سرکشیکچی باشی شاه

۳۰. ر.ک: رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۹ - ۱۰.

۳۱. محمدقلی میرزا دومین پسر فتحعلی شاه متولد در ۲۲ رمضان ۱۲۰۳ ه.ق. در قریه نوا و متوفی در ۱۲۸۹ ه.ق. در تهران.

۳۲. ر.ک: احمد میرزا قاجار، ص. ۱۰۴.

مرحوم، در مقدمه الجیش به استقبال محمدشاه فرستاد. سهراب خان گرجی<sup>۳۳</sup> را نیز با دو هزار سوار و بیست عراده توپ متعاقب سرکشیکچی باشی روانه کرد. کیومرث میرزای ملقب به ابوالملوک<sup>۳۴</sup> را با سه هزار جمعیت دیگر متعاقب فرستاده و یک یک آن لشکر و سپاه را به نفسه خود سان دیده و موجب سال گذشته را تمام و کمال با موجب سال آینده به علاوه، سواری بیست تومان و پیاده ای ده تومان انعام به دست خود در دست ایشان گذارده و سرکردگان سپاه را هر یک فراخور احوال اسب و اسلحه و یراق و انعامات فرموده اسبهای توپخانه را هر یک پنجاه تومان، چهل تومان اتباع کرده با اسبانی بزرگ و تهیه ای عظیم چنین لشکری را که هرگز در ایران به این آراستگی مهیا نشده بود سان دیده روانه نمودند و خود ظل السلطان در شهر با جمعی از شاهزادگان دارالخلافة و محمدباقرخان قلعه بیگی برادر آصف الدوله توقف نموده، امام و یردی میرزا منزل به منزل می آمد تا نزدیک قزوین رسید.

از این که رکن الدوله برادر او در قراول بود هر روز تهدید به او می نمودند که اگر برادر تو با ما کج نزاع کند چشمتای تو را خواهیم کند. از این طرف هم رکن الدوله به برادرش نوشته جات نوشته منع در نزاع و جدال می کرد و ترغیب در خدمت محمدشاه می نمود. آن نمک ناشناس مجنون نیز به نوشته جات برادر فریفته شده شب هنگام بدون اطلاع سرکردگان و امیران لشکر، ده دوازده هزار سوار برداشته رو به اردوی محمدشاه روان و در چادر ایلچی روس پناهند.

بعد از اطلاع محمدشاه بر وصول کشیکچی باشی، لنجی صاحب<sup>۳۵</sup> انگریز توپچی باشی خود را با چهار عراده توپ مأمور کرد. لنجی بدون اطلاع چهار عراده توپ را آورده به حواله اردوی بی صاحب. اهل اردو به جهت سردی هوا در دره نزول نموده، لنجی توپها را ساچمه پر کرده بالا دست اردو بر سر بلندی استوار نمود و دهن توپ را به اهل اردو کرده صبح که اهل اردو برخاسته سرهای توپ را روی بر خود دیده و سردار را ندیده، آواز لنج بلند شد که سردار شما دیشب ملحق به اردوی ما شده خدمت در اطاعت

۳۳. همسر فرزانه بیگم دختر فتحعلی شاه.

۳۴. پسر سی و دوم فتحعلی شاه، متولد ۲۵ جمادی الثانی ۱۲۲۴ هـ.ق.

۳۵. منظور کایتان لیندسی، می باشد.

محمدشاه نمود. شما هر یک که سر اطاعت دارید بسم الله شرفیاب خدمت شوید و هر یک که به تهران می‌روید رفته باشید و هر کدام که به خانه خود می‌روید بروید. اگر صدا درآورد و بخواهید نزاع کنید چهار توپ ساچمه را یک دفعه آتش می‌دهم دژیاری از شما باقی نخواهد ماند.

لشکریان بی‌سردار و صاحب ناچار شده بعضی به خدمت محمدشاه رفته، برخی به خانه‌های خود رفته و پاره‌ای کف عیال در دارالخلافه داشتند رو به تهران روان گشتند. در لحظه‌ای لشکریان به آن استعداد و آراستگی چون بنات النعش متفرق و هر کدام به طرفی روان گردیدند.

محمدشاه بعد از افتتاحی چنین بدون نزاع سرعت در حرکت داده از قزوین متوجه دارالخلافه گردید. سهراب‌خان و ابوالملوک هر یک در آن منزل که بودند به محض استماع این خبر توقف کرده، عریضه ارسال داشتند که ما منتظر موکب همایونی می‌باشیم. نزدیک به دارالخلافه محمدشاه و آصف‌الدوله در خفیه نوشتجات به محمدباقرخان قلعه‌بیگی نوشتند که به ورود موکب فیروزی کوکب باید ظل‌السلطان و شاهزادگانی که سرکش می‌باشند مقید و محبوس نموده نگذاری که به طرفی بیرون رفته باشند.

این خبر وحشت‌انگیز که به ظل‌السلطان رسید از این که تمام سرکردگان و یاران خود را به استقبال محمدشاه فرستاده بود، کسی را نداشت که یاری و مددکاری به او نماید، با محمدباقرخان مشورت نمود. محمدباقرخان از راه ملعنت آن شاه ساده‌لوح را فریفته گفت قلعه تهران حصنی است حصین، دو سه هزار تفنگچی مستعد بالفعل در تصرف من می‌باشد که یکدل و یک جهت با من می‌باشند. به قدر یک دو ماه می‌توانیم با همین استعداد خود را نگاه داشت و دارالخلافه را به تصرف آنها نداد. عریضه‌ای خدمت سرکار فرمانفرما نوشته، شجاع‌السلطنه<sup>۳۶</sup> را با لشکر و توپخانه استدعا خواهیم کرد. البته سرکار فرمانفرما شجاع‌السلطنه را مأمور خواهند فرمود. ایشان نیز به علت عدم سیورسات و مخارج ناچار شده کاری از پیش نخواهند برد و سرکار فرمانفرما به فریاد ما خواهند رسید. بیچاره ظل‌السلطان به سخنان آن شیطان فریفته شده عزم رحیلش به اقامت تبدیل یافت.<sup>۳۷</sup>

۳۶. حسنعلی میرزا ششمین پسر فتحعلی‌شاه متولد اول ذی‌الحجه ۱۲۰۴ ه. ق. برادر تنی حسینعلی

میرزا فرمانفرما.

۳۷. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۱۰ - ۱۳.

## ت. آخرین شب سلطنت علیشاه

با نزدیک شدن اردوی محمدشاه به تهران در شب چهارشنبه بیست و یکم شعبان ۱۲۵۰ ه.ق. محمدباقرخان بیگلربیگی دانست که موقع اجرای مقصود است. احمد میرزا قاجار وقایع آن شب را چنین روایت کرده است:

علیشاه اندک یأسی حاصل کرده می‌خواست محمدباقرخان را میانجی قرار بدهد که مملکت آذربایجان از آن ولعهد یعنی شاه مرحوم باشد و ابداً ذکر از باب سلطنت ننموده ماجرای گذشته را مَضی ما مَضی<sup>۳۸</sup> گوید. در بین صحبت، قاجاریه دولو، اولاد جان محمدخان<sup>۳۹</sup> و مهدیقلی خان<sup>۴۰</sup> و سایر نزدیکان بیگلربیگی، ظل‌السلطان را به کلاه فرنگی برده جمعی از مستحفظین به دور آن حلقه زدند. این خبر به حرمخانه خاقان مغفور رسیده پردگیان حرم سلطنت، از اعلیٰ و آدنی بی‌پرده به باغ دولتی درآمد. از قرار مذکور فریاد و فغان آنها تا سبزه میدان می‌رفته است. حکماً و حتماً ظل‌السلطان را، از کلاه فرنگی به عمارت فخرالدوله<sup>۴۱</sup> که مسافتی فی مابین نبود بردند و هر یک از خادمان حرم که در بیرون حرمخانه منزل داشتند با تمام بنات سلطنت، چون دختران نعش به پیراهن جَدی به دور علیشاه احاطه کردند. زبان حال و مقال ایشان این که تا تمام ماها کشته نشویم، ظل‌السلطان را از دست نمی‌دهیم.<sup>۴۲</sup>

رضاقلی میرزا نیز وقایع ارگ سلطنتی تهران را در آخرین شب سلطنت علیشاه ظل‌السلطان چنین ضبط کرده است:

... چهار ساعت از شب گذشته در حالی که ظل‌السلطان در اندرون حرم مقدمه خواب و استراحت را داشته، محمدباقرخان قلعه‌بیگی جمعیت خود را مکمل آراسته ابتدا به درب خانه در باغ مرحوم خاقان به عمارت بلور آمده

۳۸. گذشت آنچه گذشت.

۳۹. جد اعلای علیخان ظهیرالدوله (صفاعلیشاه).

۴۰. مهدیقلی خان قاجار دولو فرزند محمدزمان خان و خواهرزاده مصطفی خان سردار معروف آقامحمدخان قاجار.

۴۱. فخر جهان خانم دختر فتحعلی‌شاه از فاطمه خانم مشهور به سنبل باجی مادر شاهزاده فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه.

۴۲. احمد میرزا قاجار، ص. ۱۰۴ - ۱۰۵.

محمدجعفرخان کاشی را که سابقاً در نزد علیشاه و در این اوقات مشارالیه و مدار علیه می بود گرفتار زنجیر غلفت ساخته بعد از انجام کار وزیر به سلطان پرداخت. آن بی حیای نمک ناشناس سرزده در اندرون رفته علیشاه را در بستر راحت مقید ساخته جمعیت خود را به دور او قراول کرد.<sup>۴۳</sup>

### ث. محمدشاه در تهران

بامداد روز بیست و دوم شعبان ۱۲۵۰ ه. ق. دروازه های دارالخلافه تهران گشوده شد و از موکب شهریاری در بیرون شهر استقبال به عمل آمد. رضاقلی میرزا در اشاره به اقدامات محمدباقرخان بیگلریگی در این خصوص نوشته است:

صبح بسیار زود دروازه شهر را گشود، صلاهی حضور شهریاری را دستور داد. هر یک به مضمون [و] السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ<sup>۴۴</sup> در شرفیابی حضور محمدشاه برخاسته گوی مسابقت از خود ربوده باشند، سبقت بر یکدیگر می گرفتند. شاهزادگان و امراء و اهالی مملکت فوج فوج دسته دسته هر یک به دست آویزی خود را به استقبال رسانیده به زبانی تهنیت سلطنت می گفتند و هر یک به وسیله [ای] از وسایل تقرّب جسته در آن سرکار خود را جلوه خدمت می دادند. محمدباقرخان صندلی مرصع خاقان مغفور را با اسباب سلطنت و فروش و ظروف و آوانی طلا و نقره با اسباب جلالت و عظمت قدغن نمود که به باغ نگارستان برده از هر جهت آرایش به باغ دهند. اهالی شهر باغ را از حلویات و مأكولات و انواع خوردنیها مملو کرده تدارکی عظیم و شایان و بساطی بزرگ و نمایان پیراستند.

محمدشاه در یوم بیست و دوم شهر شعبان به آیین نمایان وارد نگارستان شد. بر صندلی مرصع خاقان مرحوم نشسته جمیع شاهزادگان و امریان [کذا] و لشکریان سرفروود آورده تهنیت سلطنت گفتند.<sup>۴۵</sup>

۴۳. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۱۳ - ۱۴.

۴۴. آنان که در ایمان بر همه پیشی گرفتند، آنان به حقیقت مقربان درگاهند. آیات ده و یازده از سوره واقعه.

۴۵. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۱۴.

## ج. ظل‌السلطان در حضور محمدشاه

احمد میرزا قاجار در شرح چگونگی شرفیابی ظل‌السلطان به حضور محمدشاه

چنین نوشته است:

پادشاه جمجه به نگارستان نزول اجلال فرموده تا دو روز ابداً داستان ظل‌السلطان را به زبان نیاوردند تا مخدّرات شَرادق سلطنت اندک آسوده خیال شدند. پس از آن آصف‌الدوله به خانه فخرالدوله رفت و اظهار مکارم ملوکانه را بیان نموده احضار ظل‌السلطان را ابلاغ کرد که حضرت شاهنشاه میل به ملاقات عم گرام خود فرموده‌اند. پردگیان حرم سلطنتی گفتند جواب عرض کنید که شاهنشاه اجازه فرمایند که چند نفر از ما همراه ظل‌السلطان بیاییم. او را تنها نخواهیم گذارد. شهریار تاجدار حسب‌الاستدعای آنها خازن‌الدوله و سنبل خانم والده شعاع‌السلطنه را با فخرالدوله و ضیاء‌السلطنه احضار به نگارستان فرمود. ساعتی از شب گذشته، این چند نفر مخدّرات حرم با ظل‌السلطان، روانه نگارستان شدند. شاهزاده محمدولی میرزا<sup>۴۶</sup> هم که در آن هنگام به بعضی توهّمات در خانه محمدباقرخان بیگلربیگی متحصّن بود، خود را داخل این اجماع نمود. به حضور پادشاهی مشرف شدند. والده شعاع‌السلطنه که همه حرمخانه در آن وقت به ملاحظه احترامی که حاصل کرده بود او را خانم می‌گفتند روایت می‌کرد: وقتی که به باغ نگارستان رسیدیم، حاجی علی‌اصغر خواجه<sup>۴۷</sup> و حاجی میرزا علی‌رضا و آغابهرام برحسب امر شهریار انتظار ما را داشتند و ما را با کمال احترام به تالار بزرگ صف سلام نگارستان بردند. شاهنشاه تاجدار در عمارت وسط باغ بود. قدری گذشت و آصف‌الدوله آمد و به ظل‌السلطان و شاهزاده محمدولی میرزا صحبت کرد و رفت. بعد از لمحهای در خدمت شاهنشاه وارد اطاق شدند. من بنابر عالم مادر و فرزند دست به گردن شهریار انداخته بوسیدم و بی‌اختیار به گریه افتادم. سایرین هم به همین قسم رفتار نمودند و شاهنشاه را گریه گرفت. بعد که بنای نشستن شد، پادشاه با احترام

۴۶. پسر سوم فتح‌علی‌شاه متولد اول شوال ۱۲۰۳ ه. ق.

۴۷. آغا‌علی‌اصغر خواجه مازندرانی از خواجه‌های فتح‌علی‌شاه بود که تنظیف تالارهای سلطانی و افروختن چراغها را به عهده داشت و در زمان محمدشاه معتبرتر از زمان فتح‌علی‌شاه بود. پس از این که محمدشاه عمو و عموزادگان خود را برای استحکام پادشاهی خویش در قلعه اردبیل زندانی کرد، نگهبانی آنان را زیرنظر داشت. ر. ک: مهدی بامداد، ج. ۶، ص. ۱۶۴.



تعارف به عمومی خود کرد که مقدم بنشیند. فوراً من و همراهان دستهای مبارک شاهنشاه را گرفته مقدم نشانیدیم. ظل السلطان با نهایت ادب حریمی هم قرار گذارد و نشست. محمدولی میرزا نشست. بلکه ایستاده شروع به دعا و ثنا نمود. شاهنشاه اصرار فرمود او نیز نشست. آصف الدوله هم روبه روی پادشاه که محل نشیمن وزرا می باشد نشست. به آن طورهایی که می دانستیم تهنیت عرض کردیم. شاهنشاه تعزیت را اظهار لطف فرموده و مجلس خاموش شد. نه ماها می توانستیم اظهار برائت ذمه ظل السلطان و گذشت و اغماض ملوکانه را از او به میان بیاوریم و نه پادشاه جمجاه فرمایش می فرمود. بالاخره ضیاء السلطنه عرض کرد:

شکرانه بازوی توانا آزادی صید ناتوان است

امیدواریم عفو و رحمت قبله عالم از تقصیر برادرم ظل السلطان هزار درجه بیش و پیشی داشته باشد. فخرالدوله عرض کرد استدعا داریم در همین مجلس قبله عالم قرآنی مهر بفرمایند و ما ظل السلطان را مطمئناً ببریم به خانه خودش. فوراً خازن الدوله یک جلد قرآن کوچک از بغل بیرون آورده روبه روی حضرت شاهنشاه گذاشت. حضرت شاهانه قرآن را برداشته گشودند و فرمودند این قرآن از خطوط بسیار خوب آقاابراهیم است و معلوم می شود که از جمله قرآنهای بسیار ممتاز خزانه می باشد. ما شنیدیم که به خزانه های نقدی دست درازی شده و به خزانه های دیگر تصرفی نشده.

خازن الدوله از این فرمایش اندکی مشوش گشت و عرض کرد به سایر خزانه ها هم دست زده شده. ولی هرکس آمده و هرچه برده و به هرکس داده شده به اسم و رسم، قلم به قلم می دانم. می گویم و می آیمش از عهده برون. شاهنشاه با نهایت شرم حضور صحبت را تغییر داده فرمودند: تاج الدوله این چه سجع مهری است که بعد از خاقان مغفور اختیار کرده و این مهر را بر کاغذ من زده بود:

«خاک غم ریخت فلک بر سر تاج»

از بابت افسردگی خودش حق دارد. اما من نمی خواهم این مهر را بر کاغذی بزنند. شما به اصفهان به تاج الدوله بنویسید. برای همه شماها وفات مرحوم خاقان، با وجود حیات من، باید ابداً مؤثر نباشد. آن وقت زن با احترام پادشاه بودید، حالا جدّه محترمه پادشاه هستید. به آقابهرام فرمودند برو قائم مقام را بگو بیاید.

قائم مقام به پای ارسی آمد. از پشت پنجره آغابهرام عرض کرد قائم مقام حاضر است. فرمودند قائم مقام بیا بالا میان اطاق. قائم مقام عرض کرد: وقتی در رکاب خاقان مرحوم به سلطانیه روانه بودم. در بین راه به قدر نیم فرسنگ از جاده دور بودم دیدم خواجه سرایان و غلامان حرم تاخت آوردند. فریاد دور شوید. کور شوید بلند شد. چاکر بلا آن که کور بودم رو به فرار نهادم و پرسیدم چه هنگام است. گفتند حرم محترم سلطنت می آید و می باید هیچ چشمی به لباس و چادر آنها برنخورد. نمی دانم چه شد که به این زودی امثال ما چاکران دولت حق احترام خانواده سلطنت را می خواهیم به شدتی برداریم که در یک اطاق با چند نفر بانوان حرمخانه و بنات محترمات خاقان مغفور زانو به زانو بنشینیم و در حیرتم که اعلیحضرت شهریاری چگونه کیفر این طور سلوک و رفتار جسورانه ما را بدهند. مرد اجنبی فراهانی از کجا به همچو مجلسی وارد شود.

از خدا خواهیم تسو فیک ادب بی ادب محروم ماند از فیض رب در این نطق قائم مقام، تمام نکات و تعریضات راجع به آصف الدوله بود. شاهنشاه سکوت فرمودند. ضیاء السلطنه در جواب گفت: قائم مقام! مقام این سخنان نیست. شب گذشت و ما زیاده مصدع اوقات مبارک شدیم. خداوند شما و آصف الدوله را به ما محرم نموده. اجنبی یعنی چه. دو همشیره ما در خانه آصف الدوله و شما هستند.<sup>۴۸</sup> ما دو خواهر زن و آن دو مادر زن شما هستند. قدم بالا بنه و بلای تشویش ظل السلطان را برحسب فرمان سلطان زمان رفع و جمعی را آسوده کن. قائم مقام گفت چون تحریرات شاهزاده ضیاء السلطنه را خیلی دیده ام از این تقریر چنان می نماید که فرمایش کننده ایشان هستند و به اطاق آمده در اول ورود به حضور مبارک، این قسم عرض کرد:

إِزْحَمْ مِنْ رَأْسِ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ<sup>۴۹</sup> وَ جُنُودُهُ النَّسَاءُ.

بعد فخرالدوله مطلب سابق را به میان آورده استدعای خط امان و مهر به قرآن را کرد. قائم مقام قرآن را گرفت و قلمدان را گشود.

۴۸. مریم خانم از مادر محمد تقی میرزا حسام السلطنه همسر الله یار خان آصف الدوله گوهر ملک خانم از آسیه خانم مادر عباس میرزا و ظل السلطان همسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام بودند.

۴۹. رحم کن بر کسی که سرمایه اش امید و اسلحه اش گریه است. فرازی از دعای کمیل است و قائم مقام به مناسبت، کلمات و گروه زنان را بر آن افزوده است.

... بالجمله [بعد] از نطقی که قائم مقام کرد، در حضور شاهنشاه به مقام دلجویی ظل السلطان برآمده گفت این شاهنشاه مهربان ابداً خیال بدی به جان و مال شما ندارد. قسم و قسامه لازم نیست. مقصود شما از خاک پای مبارک چیست؟ ظل السلطان گفت می خواهم در خانه خود آسوده و محترم بمانم و تدارک سفر مکه کنم که موسم حج باشد. اجازه فرمایند به مکه مشرف شوم. قائم مقام از جانب اعلیحضرت پادشاهی این مستدعیات را مقبول داشته به اتفاق ظل السلطان و شاهزاده محمدولی میرزا - که او هم در این مجلس آسوده خاطر باشد - و مقصودش آن بود که تنخواهی، که در زمان فترت از خزانه به او داده بودند، استرداد نشود. با آصف الدوله از حضور مبارک مرخص شدند. اهل حرم، با نهایت تشکر از مهربانی و التفاتهای شاهانه، به خانه های خود رفتند.<sup>۵۰</sup>

به هر تقدیر ظل السلطان تاج کیانی از سر برداشت و آن را با جواهرات نفیسه سلطنتی به دست نیاز گرفته تقدیم محمدشاه کرد. این شعر وصف حال اوست:

زتأکیدات رکن الدوله نزتایید یزدانی

ورامین تا کرج زیر نگین ظل السلطان شد

بسی پرداخت گنج و رنجها برد و ولی آخر

نشد ظل الله و خود ظل السلطان بود، نی آن شد<sup>۵۱</sup>

سلطنت علیشاه جمعاً چهل روز با تزلزل دوام یافت.

#### چ. عاقبت محمدجعفرخان کاشی وزیر علیشاه

محمدجعفرخان کاشی پس از دستگیری همچنان در زندان بسر می برد. به قراری که نوشته اند صدراعظم چهل روزه در این مدت اموال و پول زیادی برای خویش جمع آوری کرده بود و با برهم خوردن اوضاع آنها را در چهل بار بسته بندی کرده و به حضرت عبدالعظیم انتقال داده بود و نظرش این بود که به هنگام مقتضی از دربار گریخته و آنها را

۵۰. احمد میرزا قاجار، ص. ۱۰۵ - ۱۱۳.

۵۱. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۱۴ - ۱۵.

با خود برده و در جای مطمئنی پنهان نماید تا اوضاع آرام شود. اما پس از توقیف او اموال او را نیز دوباره به تهران برگردانده و در یکی از سراهای سلطنتی روی هم انباشتند. این اموال را در آن تاریخ در حدود یکصد هزار تومان برآورد کردند.<sup>۵۲</sup> رضاقلی میرزای نویسد: محمدباقرخان قلعه بیگی، محمدجعفرخان کاشی را در زنجیر کشیده به حضور محمدشاه حاضر نمود و محمدشاه در ازاء خدمت، محمدجعفرخان را به محمدباقرخان با خانه و اموال و اوضاع بخشیده<sup>۵۳</sup> بیگلربیگی پس از ضبط اموال محمدجعفرخان مدتی او را در خانه خود زندانی کرد. چندی نیز در خانه حسینعلی خان معیرالممالک و سپس به قاسم خان سرتیپ فوج خاصه سپرده شد تا او را تحت نظر خویش نگهدارد. محمدشاه در سال ۱۲۵۶ ه. ق. به وساطت حاج میرزا آقاسی صدراعظم او را بخشید و از این تاریخ به کلی آزاد گردید و چندی نگذشت که دوباره خود را وارد خدمت دربار نمود.<sup>۵۴</sup>

### ح. جلوس محمدشاه بر تخت طاووس و سرانجام ظل السلطان

محمدشاه پس از هفت روز توقف در باغ نگارستان در عید فطر سال ۱۲۵۰ ه. ق. به ارگ سلطنتی وارد شد و مجدداً بر تخت طاووس جلوس کرد.<sup>۵۵</sup> احمد میرزا قاجار گزارش مختصر جلوس شاه را چنین ضبط کرده است:

روز جلوس شاهنشاه در تخت مرمر به امر همایون و تدبیرات قائم مقام که پادشاه معزول را سفرای دولتن بهتین روس و انگلیس نیز ببینند، خفتان<sup>۵۶</sup> مرصع خاقان مرحوم که روی ماهوت گلی دوخته شده بود و از ملبوس خاص شاه شهید بود و اکثر اوقات ظل السلطان در سلام رسمی به اجازه سلطنت او را می پوشید و جیقه مرصع که مختص خودش بود به سر می گذارد، در آن روز خفتان و جیقه را زیب سر و برکرد و در سلام عام، به

۵۲. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۳۲۸ - ۳۲۹.

۵۳. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۱۵.

۵۴. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۳۲۹.

۵۵. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۱۶.

۵۶. نوعی جامه ابریشمی که در قدیم هنگام جنگ می پوشیدند.

همان و تیره که در خدمت پدر بزرگوار می‌ایستاد، در حضور برادرزاده تاجدارش ایستاد و پس از چند روز، با کمال احترام روانه زیارت مکه متبرکه شد. صد غلام و قره تقی یوزباشی حسب الامر تا یک منزلی همدان در رکابش بودند. از آق بلاغ سه فرسنگی همدان، ظل السلطان را به مراغه و از آنجا به اردبیل بردند.

وقتی که خواستند شاهزاده ظل السلطان را به مراغه ببرند و معاینه دید که قضیه برعکس مقصود و مقصد گفته او تبدیل به ترکستان یافت، یک جعبه مقفلی را در میان تنور اطاقی که منزل داشت گذاشته به صاحب خانه گفت این امانت به دست تو سپرده باشد. اگر وقتی شنیدی که من در جایی هستم و دست تو به من می‌رسد رد امانت نمای. بعد از پنج سال که ظل السلطان به عربستان آمد، آن مرد دهقان متدین جعبه را بدون عیب و نقص برد و به صاحبش رسانید. آلات جواهر و بعضی اسباب نفیسه که میان جعبه بود از قسمت ظل السلطان خارج نشده بود.<sup>۵۷</sup>

ظل السلطان مدت دو سال در قلعه اردبیل زندانی بود، تا این که علینقی میرزا رکن الدوله، آغا علی اصغر خواجه مازندرانی حکمران اردبیل را اغفال کرده و از نقبی که قبلاً کنده شده بود ظل السلطان، امام ویردی میرزا و نصرالله میرزا را فرار داد.<sup>۵۸</sup> شاهزادگان بلافاصله به سمت روسیه گریختند. بامدان که خواجه از فرار آنان آگاه شد خود به اتفاق علیمردانخان سرهنگ فرمانده پادگان قلعه و چند سوار باشتاب هرچه تمامتر برای دستگیر کردن آنها رهسپار شدند و متعاقب آنان خود را به مرز روسیه رسانیدند و هر قدر حاج علی اصغر به خیال خودش گریه و زاری راه انداخت و التماس کرد و آنان را برای بازگشت به زندان اندرز داد نتیجه و ثمری نبخشید و به ناچار به اردبیل بازگشت و شاهزادگان نیز راه خود را گرفته و به عثمانی، مصر و عربستان و از آنجا به بغداد آمده موظف و مقیم گردیدند. علی میرزا ظل السلطان در سال ۱۲۷۱ ه. ق. در کربلا در سن ۶۲ سالگی درگذشت.<sup>۵۹</sup>

۵۷. احمد میرزا قاجار، ص. ۱۱۲ - ۱۱۳.

۵۸. ۶ ربیع الاول ۱۲۵۳ ه. ق.

۵۹. ر. ک: مهدی بامداد، ج. ۶، ص. ۱۶۵.

## خ. قائم مقام، سلطان بی تاج و تخت

پس از آن که محمدشاه با تدبیر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، و مساعدت و همراهی سفیران روس و انگلیس در تهران بر اریکه شاهنشاهی ایران جلوس کرد، وزارت خود را به پیشکارش میرزا ابوالقاسم قائم مقام واگذار کرد. از آن تاریخ عملاً زمام امور کشور در کف کفایت قائم مقام که در جمیع علوم و کمالات آراسته بود قرار گرفت، و محمدشاه جوان را که مردی ضعیف النفس بود به نقش سکه و تشریفات سلام و تاج کیانی و تخت طاووس دل خوش بود. به عبارتی محمدشاه تاج بسیر داشت و کلیه امور چه از نظر سیاست خارجی و چه از لحاظ سیاست داخلی، از جمله عزل و نصب حکام و تقسیم مشاغل و وضع مقررات با قائم مقام بود که در حقیقت سلطان بی تاج و تخت ایران به شمار می‌رفت.<sup>۶۰</sup>

شاهزاده رضاقلی میرزا علی‌رغم صدمات و لطماتی که قائم مقام به پدر و خاندان او وارد آورده است در کمال انصاف و صداقت به تعریف و تمجید از قائم مقام پرداخته و در بیان شمه‌ای از محاسن او نوشته است:

از عهد کیومرث که بنای سلطنت در ایران شد چنان وزیری باتدبیر و دستوری بی نظیر به نظر ارباب بصیرت نرسیده. الحق که از جمیع علوم و کمالات آراسته. در علم عربیت و حکمت الهی استاد و در علم ریاضی رایش میدان بلاغت و استحضار عروض و قافیه‌اش در غایت فصاحت، اشعار دری و تازیش در شاهوار و در و گوهر از افکار آبکارش پیوسته در کنار.

گویند که پنجاه هزار شعر عربی با معنی و ترجمه از حفظ داشت. باری با وجود کثرت مشاغل نهایت غرابت را دارد که شخصی به این قسم بتواند از هر علمی از علوم بایهره باشد. بجز قدرت پروردگار در این آفرینش چیزی دیگر متحقق نمی‌شود.<sup>۶۱</sup>

همچنین در اشاره به سختگیرها و نفوذ بیش از حد او بر شاه جوان که سرانجام موجبات تحریک و توطئه علیه او را فراهم آورد می‌نویسد:

۶۰. ر.ک: احمد میرزا قاجار، ص. ۲۵۷.

۶۱. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۳۱.

خلاصه از هنگام حرکت محمدشاه از آذربایجان تا پنجماء توقف در دارالخلافه طهران قائم مقام به اقتدار گذرانیده به طریقی که احدی بدون اذن وی قدرت رفتن خدمت محمدشاه را نداشته و محمدشاه بدون اذن او دیناری به کسی نداده چنانچه اگر هم مایل به بخشش بود هر آینه موجب ملامت قائم مقام می گردید. درین موارد که گرفت و گیر قائم مقام از حد اعتدلال گذشت جمعی دوستان بدو گفتند که این قدر بر پادشاه تنگ گرفتن و قدغن نمودن که هیچکس نزد او آمد و رفت نکند و پادشاه معاشرت با احدی ننماید درست نیست. عاقبت به توکم مرحمت خواهد شد. در جواب گفته بود که این امور سلطنت را پادشاه درست مطلع نیست چون که اول دولت است می ترسم غافل شوم و غفلتی بهمرسد و کارهای پخته خاک گردد. دلم به جهت زحمتهای خودم خواهد سوخت. باری پادشاه را از رفتار قائم مقام کینه در دل بهمرسیده روز به روز کینه می افزود و او به رفتار خود برقرار بود.<sup>۶۲</sup>

یکی دیگر از ایراداتی که بر قائم مقام وارد آورده اند واگذاری مشاغل حساس کشور به فرزندان و بستگان نزدیک بود. عبدالوهاب حسینی فراهانی قائم مقامی فرزند علی محمدخان سیدالوزراء و نوه میرزا علی فرزند میرزا ابوالقاسم نوشته است:

وزارت داخله را به میرزا محمد ولد ارشد خود و وزارت امور خارجه را به میرزا علی ولد دیگر و حکومت آذربایجان را به میرزا اسحق ولد میرزا حسن برادرزاده خود واگذار نمود.<sup>۶۳</sup>

سرانجام درباریان و اطرافیان شاه که او را سد راه خود می دیدند در نزد شاه به سعایت از او پرداختند. عبدالوهاب قائم مقامی می نویسد:

از آنجایی که روزگار همیشه داناگش و جاهل پرور است فرصت نداده که این وزیر دانشمند روزی چند عهده دار امر وزارت ایران گردد تا شاید خرابیهای گذشتگان را آبادان نماید بنابراین جمعی از بی دولتان و حسودان را بر ضد قائم مقام برانگیخت و تا آن مرحوم را به قتل نرسانیدند از پای ننشستند. چنان که ذکر خواهد شد.

۶۲. همان، ص. ۳۲.

۶۳. ابوالقاسم بن عیسی قائم مقام، ص. ۵۰.

بعد از جلوس محمدشاه و استقرار سلطنت و تنظیم مملکت و اطاعت سرکشان به اقدام قائم مقام دشمنان و معاندان آن مرحوم که در اطراف محمدشاه بودند به واسطه سوء رفتار و بدی اخلاق و عدم قابلیت طرف توجه قائم مقام واقع نمی گردیدند و ارجاع خدمتی به آنها نمی شد زیرا عقیده آن مرحوم براین بود که ارجاع خدمت و دادن انعام و مواجب به اشخاص کاردان و کارآمد که مشغول خدمت می باشند باید بشود نه به آنها که بیکاره و نالایق و در خانه خود خوابیده اند.

... بدین جهات که مذکور گردید درباریان و اطرافیان و نوگرهای مخصوص شاه که به امیدهای زیاد بودند در صدد عزل و دفع و قتل آن مرحوم برآمده و چون قائم مقام را سرگرم تنظیم امور مملکت دیده لهذا فرصت یافته و در نزد شاه مشغول سعایت شدند. بالاخره سر دسته این حزب و سلسله جنبان این فتنه و فساد میرزا نظر علی حکیمباشی مخصوص و آقارحیم پیشخدمت شاهی و یک نفر از خواجه سرایان مخصوص که با یکدیگر در عزل و قتل قائم مقام هم پیمان بودند حاج میرزا آقاسی را که معلم محمدشاه و مراد و مرشد او و از دشمنان قدیمی قائم مقام به واسطه بی علمی بود با خود همدست و هم خیال نمودند.<sup>۶۴</sup>

به طوری که رضاقلی میرزا نوشته است مراتب ارادت و اخلاص شاه نسبت به حاج میرزا آقاسی چنین بود:

در نهایت ارادت، به هر حال، در خدمت جناب میرزا کوتاهی و تغافل نمی نمود. در این وقت که فیض پروردگار و الطاف حضرت جبّاری اسباب و سبب من حیث لایحتمسب اورنگ خسروی و دیهیم فرماندهی و قسمت دارایی را محول به او داشته، بیشتر باعث اعتقاد شاه درباره آن مرشد گمراه گشته، این عطیه را نیز از انقباس کثیر الانجاس مولانا دانسته ولی از خوف قائم مقام نمی توانست که ارادت خود را نسبت به وی ظاهر سازد و دست بوسیش در خفیه دست به هم می داد و زیانش را در ثناخوانی پنهانی می گشاد. عاقبت وفور ارادت و کثرت نیاز، شاه را برآن داشته که در حق مولانا خدمتی شود. مستوفیان را روزی امر فرمود که رقم سیصد تومان وظیفه به اسم جناب میرزا از دفترخانه گذرد و رقم را نوشته به نظر قائم مقام که رسید مهر رقم برداشته



رقم را پاره کرده گفت با سیصد تومانی که به میرزا آقاسی دیوانه می‌دهم می‌توان سی نفر سرباز گرفت که مبلغی به کار نوکری آید.  
این کیفیت که به عرض شاه رسید مزید علت شده و میرزا آقاسی نیز محرک گردید.<sup>۶۵</sup>

جهانگیر میرزا برادر محمدشاه با اشاره به موردی دیگری از اقدامات قائم مقام سخن از توطئه بر علیه شاه به میان آورده می‌نویسد:

قائم مقام چون مملکت ایران را از همه گردنکشان خالی و جمیع اولاد خاقان را در قبضه اختیار خود یافت به انجام خیال محالی که در سر داشت پرداخت از جمله خواست فوج خاصه را که به سرتیپی قاسم خان آلان برآغوشی که از نوکرهای قدیم حضرت نایب السلطنه مرحوم بود و به کشیک درب خانه و سرای سلطنتی مقرر شده بود تغییر کشیک داده و کشیک درب خانه را به عهده سرهنگی از دست‌پروردگان خود موکول دارد.<sup>۶۶</sup>

#### د. عزل و قتل قائم مقام در تهران

دیدنی آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود سرانجام شاه تحت تأثیر مخالفین قائم مقام، علی‌رغم سوگندی که یاد کرده بود در صدد قتل قائم مقام برآمد،<sup>۶۷</sup> و در این باره با حاج میرزا آقاسی، قاسم خان قوللر آقاسی، میرزا

۶۵. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۳۲ - ۳۳.

۶۶. جهانگیر میرزا، تاریخ نو، نقل در ابوالقاسم بن عیسی قائم مقام، ص. ۲۸.

۶۷. عبدالوهاب قائم مقامی به نقل از پدرش می‌نویسد: در هنگامی که قائم مقام با محمد میرزا می‌خواست به سمت هرات حرکت نماید نایب السلطنه قائم مقام را طلبیده و مشغول وصیت گردید. از جمله وصایای او این بود که من خواهم مرد و محمد میرزا را به تو و تو را به خدا سپردم باید او را به سلطنت برسانی. قائم مقام در جواب نایب السلطنه اظهار داشت که من این خدمت را انجام خواهم داد ولی محمد میرزا را دل با من نیست و با من خوب رفتار نخواهد کرد، بلکه در صدد قتل من هم برخواید آمد (این مطلب را مرحوم حاج ملارضای همدانی مرشد و پیشوای قائم مقام به آن مرحوم فرموده بود).

نایب السلطنه بعد از شنیدن این جمله محمد میرزا را خواسته و دست او را در دست قائم مقام گذاشته و آنها را به حرم محترم امام رضا (ع) فرستاد که در آنجا مراسم تحلیف به جای آورند که با یکدیگر خیانت نکنند. محمد میرزا در حرم مطهر قسم یاد کرد که به قائم مقام خیانت نکند و تیغ بر وی حرام است، یعنی خون او را نریزد. قائم مقام هم تعهد نمود که در خدمت به او کوتاهی نکرده و خیانت نورزد. ر.ک: ابوالقاسم بن عیسی قائم مقام، ص. ۴۴.

نصرالله صدرالممالک،<sup>۶۸</sup> محمدحسین خان زنگنه،<sup>۶۹</sup> ایشیک آقاسی باشی، الله وردی بیک مهرداد، آقارحیم پیشخدمت مخصوص و چند نفر از نوکرهای مخصوص خود به مشورت پرداخت و چون آنها را با خود هم خیال دید به قتل قائم مقام اقدام کرد.<sup>۷۰</sup> درخصوص چگونگی قتل صدراعظم محمدشاه در تهران روایات مختلف است. عبدالوهاب قائم مقامی ماجرای قتل جد خود را چنین روایت کرده است:

در غروب روز یکشنبه بیست و چهارم شهر صفر ۱۲۵۱ ه. ق. ۲۱ ژوئن ۱۸۵۳ م. قائم مقام را از باغ لاله زار به باغ نگارستان از قول شاه احضار کردند. چون به واسطه گرمی هوای شهر شاه در باغ نگارستان و مرحوم قائم مقام هم در باغ لاله زار برای رفتن به بیلاق در خدمت شاه نقل مکان نموده بودند، قائم مقام در آن روز با میرزاتقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاده بود که برای تسلیت به منزل میرزا محمد ولد میرزا احمد کاشانی بروند. ناگاه در آن وقت مأموری از طرف شاه رسید و قائم مقام را به باغ نگارستان احضار نمود.

از مرحوم پدرم شنیدم که گفت: در این وقت کربلایی محمدقربان [پدر میرزا تقی خان امیرکبیر که قبلاً آشپز قائم مقام و در آن وقت به واسطه پیری قاپوچی و دربان بود] جلو قائم مقام را گرفت و اظهار داشت که آقا کجا می خواهی بروی؟ قائم مقام با خنده گفت: ها پیرمرد شاه احضار کرده اند، مگر چه خبر است؟ کربلایی محمدقربان گفت: آقا قربانت بروم امشب از منزل بیرون مرو زیرا که من خواب دیده ام برای شما اتفاقی روی خواهد داد. قائم مقام به طور مزاح و شوخی با او صحبت نموده و سوار شده به باغ نگارستان رفت.

خلاصه وقتی که قائم مقام به باغ نگارستان رسید پیرمرد شاه کجا می باشد؟

۶۸. میرزا نصرالله اردبیلی (نصرتعلی) مردی فاضل، خوش بیان، عارف و شاعر و با این که دم از درویشی می زده و مریدانی هم داشته مرد بسیار جاه طلبی نیز بوده است. چندی معلم محمدمیرزا بوده و توقعات زیادی از قبیل وزارت و صدارت را از وی داشته است. پس از قتل قائم مقام وزارت و وظایف اوقاف و عنوان صدرالممالکی به وی اعطاء شد. رک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۳۳۶.

۶۹. او نیز پس از قائم مقام از مدعیان صدارت بود اما به ناخوشی و با درگذشت. رک: مهدی بامداد، ج.

۳، ص. ۳۷۶.

۷۰. رک: ابوالقاسم بن عیسی قائم مقام، ص. ۵۴.

کسانی که مواظب آمدن قائم مقام بودند اظهار داشتند که در بالاخانه سردر تشریف دارد.

چون قائم مقام به بالاخانه بر شد کسی را در آنجا ندید، سؤال نمود پس شاه کجا می باشد؟ مستحفظان جواب دادند که پایین تشریف برده اند، فرموده اند شما اینجا تشریف داشته باشید تا اطلاع داده شود و شما را بخواهند.

قائم مقام گفت پس در اینجا مشغول نماز می شوم تا شاه بیاید یا مرا بخواهد و مشغول نماز شد. پس از اتمام نماز نه شاه آمد و نه کسی او را به حضور شاه دعوت نمود.

قائم مقام سؤال کرد پس شاه چه شد و مرا چرا معطل کرده اند، اگر فرمایشی ندارند من باید بروم منزل دوستی و جمعی منتظرم هستند و خواست خارج شود، آقارحیم پیشخدمت و الله وردی بیک مهردار که به نگاهبانی آن مرحوم تعیین شده بودند و اجازه به آنها داده شده بود که اگر قائم مقام خواست عتفاً خارج شود او را به قتل برسانند، اظهار داشتند که شاه فرموده چون کار لازمی با شما دارم از اینجا خارج نشوید تا من شما را به حضور بخواهم.

قائم مقام فرمود پس من خسته ام قدری در اینجا استراحت می کنم تا شاه تشریف بیاورند، سپس شال کمر خود را باز کرده و در زیر سر گذاشت و جبهه خود را بر سر کشید و اندکی به خواب رفت. بعد از بیدار شدن مجدداً سؤال کرد که پس شاه چه شد و خواست خارج شود مستحفظان ممانعت نموده و گفتند شاه فرموده اند که از اینجا نباید خارج بشوید تا من شما را بخواهم، قائم مقام به طور شوخی گفت: پس از این قرار ما اینجا محبوسیم؟ موکلان گفتند شاید چنین باشد. آن وقت قائم مقام ملتفت مطلب شد که گرفتار است. خلاصه قائم مقام از شب بیست و چهارم الی شب بیست و نهم یا شب سلخ صفر مطابق بیست و یکم الی بیست و هفتم ژوئن، در بالاخانه سردر باغ نگارستان توقیف بوده است و در دیوار بالاخانه مذکور با ناخن نوشته بود: روزگار است آن که گه عزت دهد گه خار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد  
در ظرف این چند روز هر چند قائم مقام خواست محمد شاه را ملاقات نماید معاندان مانع ملاقات آنها شدند. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در تاریخ مرآت البلدان اشاره به مطلب فوق کرده است:

و از همان شب اول قلمدان را به اسم شاه از او جدا کردند و بدین واسطه ممکن نشد چیزی هم به شاه بنویسد، شاید تذکر ایام گذشته و عهد و پیمان را بدهد، زیرا اثری در منشآت و قلم آن مرحوم بود که ممکن نبود کسی مراسله او را بخواند و مطیع او نشود، بدین لحاظ از عریضه نوشتن به شاه هم ممانعت به عمل آمد، در صورتی که چندین مرتبه تقاضای قلمدان و کاغذ نمود که کاغذی به شاه بنویسد.

بالاخره در شب آخر صفر قائم مقام را به عنوان این که شاه شما را خواسته از بالاخانه سر در به عمارت حوضخانه بردند و در هنگام عبور از دالان حوضخانه که جای تاریکی بود غفلتاً اسمعیل خان قراچه داغی<sup>۷۱</sup> سرهنگ فراش خانه، میر غضب باشی با چند نفر میر غضب بر سر قائم مقام ریخته و او را به زمین انداخته و چون محمدشاه قسم خورده بود که خون او را نریزد دستمالی در حلق او فرو برده و او را از زندگانی نومید ساخت. ولی از قرار تقریر مرحوم حاج سید آقابزرگ که اسم او بعد ذکر خواهد شد و در موقع دفن جسد آن مرحوم را مشاهده کرده بود بازوان قائم مقام خون آلوده بوده است و نیز معروف است که در این چند روزه غذا را از قائم مقام بریده بودند تا این که از گرسنگی تلف گردید.

پس از قتل آن مرحوم فرزندان و بستگان او را مخصوصاً میرزا مهدی ملک الکتاب و میرزا اسحق وزیر آذربایجان را توقیف کردند.

دیگر خبری از قائم مقام معلوم نیست جز این که مرحوم پدرم از گفته مرحوم حاج سید آقابزرگ متولی باشی حضرت عبدالعظیم (ع) روایت کرد که گفته بود: در شب آخر صفر من در خواب دیدم که کسی به من گفت برخیز فرزندم ابوالقاسم می آید. چون بیدار شدم دیدم اذان می گویند، برای نماز برخاسته و بیرون آمدم دیدم در صحن مطهر را می زنند، چون هنوز کسی از خدمه بیدار نبود شخصاً برای گشودن در رفتم، دیدم چهار نفر غلام سوار کشیک خانه شاهی و یک نفر صاحب منصب نعشی را در گلیم پیچیده بر روی قاطری بسته و آورده اند که امر شاه است این را دفن کنید.

۷۱. همان کسی که هفت ماه پیش از آن تاریخ به دستور قائم مقام به اردبیل رفته و جهانگیر میرزا و خسرو میرزا برادران شاه را از نعمت بینایی محروم نمود. اسماعیل خان قراچه داغی چون در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در توطئه ای بر علیه میرزاتقی خان امیرکبیر دست داشت از سمت خود برکنار و اموالش مصادره و سپس به اردبیل تبعید گردید. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۶۴.

من خواستم درصدد تهیه اسباب غسل و دفن و کفن برایم آنها اظهار داشتند که امر شاه است و مجال نیست، هر طور هست دفن نمایید. لهذا او را همان طور با لباس خود بدون غسل در جنب مقبره مرحوم شیخ ابوالفتح رازی خود آنها دفن نمودند. در موقعی که غلامان مشغول دفن بودند، من از صاحب منصب پرسیدم که این جسد از آن کیست؟ گفت قائم مقام است. این نتیجه چندین سال خدمت به دولت قاجاریه و شخص محمدشاه که عاید مرحوم قائم مقام گردید.<sup>۷۲</sup>

با آن که اکثر مورخین دوره قاجاریه تاریخ قتل قائم مقام را در شب آخر صفر ۱۲۵۱ ه. ق. ضبط کرده اند اما رضاقلی میرزا قاجار با ذکر تاریخی متفاوت چگونگی قتل او را به گونه ای دیگر روایت کرده است که با گفته حاج سید آقابزرگ متولی باشی حرم حضرت عبدالعظیم که جسد قائم مقام را پیش از دفن دیده است بیشتر مطابقت دارد:

در یوم یکشنبه نهم شهر صفرالمظفر - صبحگاهی محمدشاه به تماشای باغ نگارستان محفل آرا و از اسباب و جلالت و دستگاه سلطنت در آن گلزار رشک افزا از هر نوع بساط خسروی آراسته صلاهی عام در داد. شاهزادگان و امرای ایران به پایه سریر سلطنت حاضر شدند. قائم مقام بیچاره به عادت هر روزه با کوبه و جلال در کمال استقلال آمده و گفتگویی که باید و عریضی که شاید نمود و مرخص شد و بعد از ساعت دیگر دوباره او را در خلوت احضار و به دست آویزی چند شاه را باوی بنای پرخاش و مؤآخذ شد و از فحوای کلام مکنون ضمیر شاه را قائم مقام درک نمود. عرض کرد می دانم که چه می خواهی کرده باشی.

معلوم است که با مثل منی که بنای بی رحمتی شد اکتفای به هتک حرمت نمی شود و مرا خواهی کشت و بعد پشیمان می شوی و من چنان نوکری بودم که با وجود تنفر اهل مملکت آذربایجان و توهم خلق ایران و عدم دیناری در خزانه و نداشتن سرباز و توپخانه و با کثرت شاهزادگان و سلطنت ظل السلطان و سرکار فرمانفرما در مملکت فارس و کرمان، تو را آورده و بر تخت طاووس نشانیدم و چنین سلطنتی عظیم به تو ارزانی داشته اکنون بی سبب و جهت خود را مورد ملامت مکن و خون مرا به بی گناهی مریز که

باعث دوری خلق از تو خواهد شد و من روزی که از مملکت آذربایجان حرکت کردم یک دسته کاغذ سفید در بازار خریدم و ثلث آنرا به مصرف رسانیده مملکت ایران را با وجود این همه دشمن به جهت تو مسخر کردم و خیال من چنین بود که ثلثی از آن دسته را به مصرف روم و ترکستان و ثلثی را به مصرف فرنگ و هندوستان رسانم، این قدر شاه مهلت دهد که خدمات را به تقدیم رسانم حسرتی عظیم را به خاک نبرده باشم.

از آنجایی که تغیر شاه نسبت به او بسیار بود خود از جای جسته دست به خنجر برده و به سوی او دویده خنجری به شانه او زده فرمود او را گرفتند و در سردابه حبس نمودند و جمعی را تعیین به شهر کرد که خانه او را ضبط کرده متعلقان و پسرانش را گرفته به سیاست رسانیدند. به فرموده شاه دقیقه‌ای خانواده او را برچیدند، نه مالی و نه کاشانه‌ای از او باقی نماند و خود او را در همان شب در سردابه، کرباس بسیار به حلقش کردند و به ضرب سنبه تنگ زدند تا نفسش قطع شد و نعش او را در شب به تخت روانی گذاشته و در شاهزاده عبدالعظیم مدفون گردید.<sup>۷۳</sup>

سمیوئل گرین ویلر بنجامین در شرحی که درباره باغ و عمارت نگارستان نوشته است، به چگونگی قتل قائم مقام اشاره کرده و می‌نویسد:

در این عمارت است که قائم مقام بزرگ که صدراعظم محمدشاه بود قبل از اجل خود، فوت شد. این پادشاه که در سلسله قاجار، پادشاه سیم بود، مانند سلاطین شرقی، بیرحم نبوده، ولی به واسطه حالت خود، سوءظن به هم رسانده بود. قائم مقام نه تنها شاعر قابلی شمرده می‌شد، بلکه وزیر مدبر و باکفایتی بود، و در اداره امور دولتی مداخله تامی می‌نمود، این همه هنر، اسباب حسد، بلکه مخالفت محمدشاه گردید، و حال آن که هیچ سزاوار نبود که یک روز خوش بعد از ظهر، وقتی که آن وزیر، در باغ نگارستان نشسته بود، و به طور آرامی جای می‌نوشید، میرغضب آمد و به او حکم شاه را اظهار کرد و گفت که بیشتر از پنج دقیقه زنده نخواهی بود. وزیر با کمال آرامی حکم شاه را شنید و در همانجا دو مصرع شعر، که در تمام ایران مشهور است، انشاد کرد و آن این است:

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

بعد از پنج دقیقه، لحافی به دهن گذارده، او را خفه کردند، اما شخص دیگری

که اهل آن زمان است به من گفت که او را با طناب خفه کردند.<sup>۷۴</sup>

### ن. تهران بعد از قتل قائم مقام

چنان مقدّر بود که در دوره‌ای حساس از تاریخ کشور ما پس از حدود هشت ماه، صدارت عظمی ایران از کف کفایت سیاستمداری دانا و آگاه خارج شده و علی‌رغم نظر مأمورین سیاسی روسیه و انگلستان که کوشش می‌کردند یکی از طرفداران خود را به محمدشاه تحمیل کنند،<sup>۷۵</sup> این سمت به حاج ملاعباس ایروانی معروف به حاج میرزا آقاسی معلم و مرشد محمدشاه تفویض گردد و آن آخوند ایروانی نیز با تظاهر به این که منصب صدارت را دون شأن خود می‌داند اما در اجرای اوامر شاه اسلام پناه که ولی امرالله است تعلل جایز نیست، روزی چند مأموریت محوله را انجام خواهد داد تا دیگری برای این کار تعیین و زمامدار امور مملکت شود؛<sup>۷۶</sup> از اول ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۵۱ ه.ق. زمام امور کشور را به دست گرفت. اما شروع کار او با ناآرامیها و تشنج در پایتخت همراه بود. رضاقلی میرزا در این باره چنین روایت کرده است:

مذکور گردید که در شب گرفتاری قائم مقام جمعی را معین نمودند که به خانه وی رفته متعلقان و مخلفات وی را ضبط کنند. آن جماعت که روان شدند به شهر که رسیدند به جهت اخذ و عمل خود، هرکسی راهی با قائم مقام داشت او را متهم کرده، دست اندازی می‌کردند. اکثر لشکر محمدشاهی بسته به قائم مقام و اهل شهر و بازاری به علت این که مرجع عام بود اغلب به علت تردد با او در توهّم بودند و اهالی دارالخلافه نیز در مقام بهانه می‌بودند. به این علتها آشوبی در شهر به هم رسیده، در شب تفنگ بسیاری در شهر بلند گردید. هرکس به جهت محارست و محافظت خود در بالای بام خانه برآمده

۷۴. سمیوئل گرین ویلرینجامین، ص. ۱۳۱.

۷۵. دولت روسیه از میرزا محمدخان امیرنظام زنگنه و دولت انگلیس از اللهیارخان آصف‌الدوله حمایت می‌کرد.

۷۶. ر.ک: حسین سعادت نوری، «حاج میرزا آقاسی»، یغما، ۱۶ (۸) آبان ۱۳۴۲، ص. ۳۵۷.

سنگری مرتب ساخته آغاز تفنگ انداختن نمود. محمدشاه در نگارستان خائف شده توهم کرد که شاهزادگانی که در شهر هستند آغاز فتنه و فساد کرده، آن هم توپخانه را که در بیرون بود و قریب پنجاه عراده توپ مستعد با توپچی و اسباب امر فرمود که به حصار شهر بستند و بنای توپ انداختن نمودند و یک طرف بدنه شهر را به ضرب توپ خراب کردند.

در آن شب تا روز، غوغای عظیمی خود به خود در شهر واقع گشته ولیکن چون مؤسس نداشت و خود به خود بهمرسیده بود، خود به خود نیز دفع گردید. صبح مردم آرام گرفتند. از این مقدمه محمدشاه از شاهزادگان خائف گردید. اگرچه قبل از این هم منظورش بر احتباس و اتلاف ایشان می بود ولی این مقدمه بیشتر باعث بر این مرحله گردید.

مقارن این حال وبایی در شهر تهران و آن نواحی واقع و خلقی هر روزه به واسطه این ناخوشی تلف می شدند و شاه به سبب ناخوشی اراده نقل و حرکت از دارالخلافه تهران و مصمم بود لیکن به علت وجود شاهزادگان در تهران جرأت بر حرکت و خروج را نداشت. عاقبت در یوم پنجشنبه پانزدهم شهر صفرالمظفر به تحریک و ترغیب میرزا آقاسی بعد از صرف نهار روز، در پنهانی دویست نفر سوار و پانصد سرباز با قاطرهای بی افسار آماده در میدان درب خانه نمودند و به یک دفعه هشت نفر از شاهزادگان را سیاه کرده بدون لباس سواری با کفش مأمور اردبیل نمودند.<sup>۷۷</sup> هر قدر از ایشان جزع و فزع به ظهور رسید مفید نیفتاد. خواهی نخواهی ایشان را کشیده بر قاطرهای برهنه سوار کرده بدون نوکر و خدمتکار روانه کردند، اسامی ایشان بدین ترتیب بود: علی نقی میرزای رکن الدوله، امام و یردی میرزای سرکشیکچی باشی، محمدتقی میرزای حسام السلطنه، شیخ علی میرزای ملقب به شیخ الملوک، محمدحسین میرزای حشمت الدوله، اسماعیل میرزای حاکم بسطام و دامغان، دیگر محمود میرزا و سرکار شجاع السلطنه که هر دو چشم جهان بینش را بیرون آورده در برج بیرون شهر محبوس بود. آن وقت در تخت روانی نشانیده و به آن حالت به اتفاق شاهزادگان روانه اردبیل که از بناهای مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه است فرمودند.<sup>۷۸</sup>

۷۷. به شرحی که در پیش گذشت تاریخ قتل قائم مقام و روی کارآمدن حاج میرزا آقاسی در سفرنامه رضاقلی میرزا درست نیست. این شاهزادگان در روز ۴ ربیع الاول از تهران به اردبیل تبعید شدند. ر.ک: محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۲، ص. ۶۴۹.

۷۸. رضاقلی میرزا قاجار، ص. ۳۵ - ۳۷.



## ر. حاج میرزا آقاسی برمسند قدرت

ملاعباس ایروانی که مدعی بود فقط چند روزی امور محوله را انجام خواهد داد تا دیگری زمامدار امور مملکت شود پس از نشستن روی پتوی آبی کرمانی که مخصوص شخص اول کشور بود جاکش کرد و تا ششم شوال ۱۲۶۴ ه.ق. بیش از سیزده سال بدون قبول عنوان صدارت عظمی اداره امور کشور را به دست گرفت. درباره چگونگی زمامداری او عقاید و نظریات متضادی ابراز شده است. گروهی او را فردی نالایق و بی اطلاع از اوضاع زمانه معرفی کرده اند و بعضی به دفاع از او پرداخته و اقداماتش را ستوده اند. حسین سعادت نوری که در پژوهشی جامع به بررسی عقاید و نظریات مورخان و رجال داخلی و خارجی درباره او پرداخته است می نویسد:

نویسندگان دوره قاجاریه کم و بیش از حاج میرزا آقاسی به نیکی یاد کرده و فضایل و کمالات او را ستوده و فقط گاهی آیین مملکت داری وی را نکوهش نموده اند. از بعد از استقرار مشروطه که دگرگونیهای عمده ای در کلیه شئون و مظاهر اجتماعی مردم ایران به وجود آمده حاجی مورد ریشخند و تمسخر ارباب قلم قرار گرفته است. ناگفته نماند که از مدتی پیش به این طرف رسم بر این جاری گردیده که اغلب نویسندگان در موقع اشاره به شرح حالات مثلاً میرزا ابوالقاسم قائم مقام و یا میرزاتقی خان امیرکبیر نقاط ضعف و احوالات معایب اخلاقی و خطبهای سیاسی رجال مورد ترجمه را نادیده بگیرند و آنان را آئینه تمام نمای یک قهرمان ملی بی عیب و نقص وانمود و هر یک را جامع جمیع کمالات انسانی معرفی کنند.

... برخی ظاهراً مُتَعَبِد بوده اند هر مضمونی که شوخ طبعان و لطیفه گویان برای زمامداران وقت کُوک کرده و در افواه انداخته اند به وسایل گوناگون آن لطایف و ظرایف را به معلم و مراد محمدشاه قاجار پسر عباس میرزا نسبت دهند و با اعمال و رفتار او منطبق نمایند.<sup>۷۹</sup>

عبدالله مستوفی در مقام دفاع از حاج میرزا آقاسی در شرح نسبتاً مبسوطی کارنامه دوره صدارت او را چنین ارزیابی کرده است:

بی کفایتی و سادگی حاجی میرزا آقاسی خیلی در افواه منتشر و حتی

قائنی<sup>۸۰</sup> در قصیده‌ای که در مدح میرزاتقی خان اتابک اعظم سروده حاجی را ظالم شقی هم خوانده است.<sup>۸۱</sup>

باید گفت شاعر به جهت ایراد صنعت طباق و تضاد و رعایت سجع عادل تقی (مقصود امیرنظام است) با ظالم شقی این گناه را مرتکب شده این مرد خیرخواه را به ظلم و شقاوت معرفی کرده است.

ادیب‌الممالک<sup>۸۲</sup> در چکامه‌ای که در دوره مشروطه سروده و کارهای دولت وقت را نقادی کرده است به کنایه حاجی میرزا آقاسی را ابله و جاهل قلمداد می‌کند. بر او هم ایرادی نیست زیرا حاجی به جای عمومی او، قائم مقام نشسته است و قائم مقامی حق داشته است کارهای او را نپسندد. حاجی ابراهیم کلانتر شیراز و میرزا شفیع مازندرانی و حاجی محمدحسین خان اصفهانی، حتی قائم مقام قبل از حاجی میرزا آقاسی و میرزا آقاخان نوری و میرزا محمدخان قاجار و میرزا یوسف آشتیانی و امین‌السلطان بعد از او برای ایران چه زری به سیم یافته‌اند که او یا از راه ظلم و شقاوت یا از راه بُله و سفاقت نبافته است؟ یا به قول مرحوم سیدحسن مدرس: «آنها که اسب عربی بوده‌اند چه کره‌ای انداخته‌اند که این نینداخته است.»

۸۰. میرزا حبیب‌الله بن محمدعلی متخلص به قائنی به سال ۱۲۲۲ ه. ق. در شیراز متولد شد. او از معروفترین شاعران قصیده‌سرای دوره قاجاریه است. علاوه بر دیوان اشعار او که بیشتر در مدح شاهان و بزرگان سروده شده، کتابی نیز به نام پریشان به نثر دارد که آن را به سبک گلستان سعدی نگاشته است. وی اولین شاعر ایرانی است که زبان فرانسوی را آموخته است. ر.ک: زهرای خانلری (کیا) فرهنگ ادبیات فارسی دری (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸)، ص. ۳۸۹.

۸۱. به جای ظالمی شقی نشسته عادل تقی که مسومنان مستقی کنند افتخارها جالب توجه این که همین قائنی در دوره صدارت و قدرت حاجی میرزا آقاسی قصاید بسیاری در مدح او سروده و در یکی از آنها گفته است:

تو عین عدلی آخر چه خواهی از درهم      تو محض فضلی آخر چه جویی از دینار  
زمان عمر تو باد از شمار و حصر برون      چنانکه جود ترا نیست در زمانه شمار

نوشته‌اند میرزاتقی خان امیرکبیر چون ستایش قائنی از خود و نکوهش حاج میرزا آقاسی را شنید از قائنی مؤاخذه کرد و او را توبیخ نمود که چرا از وزیر بزرگی که چهارده سال صدارت کرده است بد می‌گویی و به زشتی ذکر او می‌کنی؟ قائنی چون این سخن شنید دم درکشید و معذرت خواست. ر.ک: محمدحسین بن محمد مهدی فروغی، ...، ص. ۲۲۷؛ عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۴۷.

۸۲. محمدصادق بن حسین ادیب‌الممالک از آزادیخواهان عصر مشروطیت بود. از اینرو اشعار فراوانی در انتقاد اوضاع زمان و اجتماع خود دارد.

البته نباید انتظار داشت حاجی ملاعباس ایروانی در آن دوره در سیاست مثل مترنیخ اتریشی و تالیران<sup>۸۳</sup> فرانسوی باشد یا بتواند لشکر مشق کرده و نظام ناپلئونی را در ایران تدارک کند، مگر امروز وزرای ما به چرچیل<sup>۸۴</sup> و گوبلز<sup>۸۵</sup> و سرلشگران ما به رومل<sup>۸۶</sup> و تیمور و چنگیز می‌رسند؟ یا بهتر بگویم وسیله و زمینه خودنمایی به قدر آنها دارند؟

حاجی میرزا آقاسی بعد از مراجعت محمدشاه از هرات<sup>۸۷</sup> دانست که دیر یا زود دولت ایران باید بر سر تصرف هرات بجنجد. امروز شاه ناخوش است. فردا شاه جوانی به تخت خواهد نشست. جمع آوری و مشق دادن قشون چریک چه فایده‌ای داشت؟ باید تا ممکن است اسلحه و مهمات تدارک کند و نان قشون را تأمین نماید. به این قصد تا توانست برای دولت ملک خرید و تفنگ و توپ در انبارهای دولتی ذخیره کرد و باروت و کاغذ تدارک دید و برای تهیه این خواربار و مهمات از بذل هیچگونه سعی و جدّ و جهد کوتاه نیامد. هرجا ملک لم‌یزرعی پیدا می‌کرد می‌خرید و قنات آن را آباد می‌نمود و به راه می‌انداخت و در هر نقطه زمین بایری می‌یافت به وسیله حفر نهر به نزدیک‌ترین رودخانه، آب برای آن فکر می‌کرد و هرجا آهن و سرب و قلع و روی گیر می‌آورد جمع می‌نمود و از آنها توپ می‌ریخت و برای سوراخ کردن آن از قوه گاو میش استفاده می‌کرد.

... قسمتی از باروتهایی که در دوره ناصرالدین‌شاه صرف جنگ هرات و مرو و توپها و زنبورکهای شلیک اعیاد و ساختن آتش‌بازی می‌شده از باروتهای حاجی میرزا آقاسی و همچنین کاغذی که در دفترخانه دولتی به مصرف می‌رسیده کاغذ قورخانه معروف و از همان ذخیره‌های او بوده است. آخرین خمره‌های باروتی که این شخص ذخیره کرده‌اند آنهاست بود که در یکی از

۸۳. او در ابتدا کشیش بود، سپس از کسوت روحانیت دست کشید و وارد سیاست شد. وی مردی خودخواه، طنزگو و باهوش بود، به همه رژیمها خدمت کرد و به همه آنها خیانت ورزید.

۸۴. نخست‌وزیر مشهور انگلیس در جنگ دوم جهانی.

۸۵. سیاستمدار معروف آلمانی و مسئول تبلیغات حزب نازی که در حمله متفقین به برلین به اتفاق اعضاء خانواده‌اش خودکشی کرد.

۸۶. مارشال آلمانی در جنگ دوم جهانی که در آفریقا و جبهه نرماندی فتوحات درخشان نصیب او شد. چون با هیتلر در اداره امور کشور هم‌عقیده نبود به امر او انتحار کرد.

۸۷. محمدشاه در پاییز ۱۲۵۳ ه. ق. هرات را محاصره کرد و در مدت ده ماه که این شهر را در محاصره داشت به تسخیر آن قادر نشد. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۴۲.

سربازخانه‌های تبریز فراموش شده دست نخورده مانده بود وقتی که قشون روسها در اواخر استبداد صغیر،<sup>۸۸</sup> به آنجا آمد و شهر را اشغال کرد به واسطه عدم توجه و به وسیله آتش سیگار سالداتها منفجر شد و بیست و سه نفر از مهمانهای زورکی را به دیار عدم فرستاد.

تفنگهای ذخیره‌ای او به قدری بود که از ته مانده آن ایوان و بالاخانه‌ها و دوره حوض میدان توپخانه را تنگ درز طارمی کردند. آن تفنگها و توپها را نباید بی قدر دانست زیرا تفنگ فرانسه هم در آن عهد شباسیو بوده است.

خلاصه این که حاجی میرزا آقاسی در ایام صدر ارض پانصد ششصد پارچه ده،<sup>۸۹</sup> دویست سیصد هزار تفنگ، سیصد چهارصد توپ و شاید همین اندازه خمه باروت و پانصد ششصد خروار کاغذ برای دولت تدارک دید. اسلحه آن روز هم همینها، و توپ و تفنگ خان‌دار و دورزن هنوز اختراع نشده بود. اگر آنها (غیر از امیر نظام و میرزا حسین خان مشیرالدوله) که بعد از او به صدارت رسیدند به قدر او به فکر توانا کردن دولت برای مقابله با هر پیشامدی بودند کار کشور ما خیلی بهتر از اینها بود.

این که می‌گویند حاجی میرزا آقاسی بعد از محمدشاه ناچار شده املاک خود را به دولت وا گذاشته است نیز خلاف حقیقت است. زیرا من قبالتی که در آن تمام املاک تا آن تاریخ خود را به محمدشاه وا گذاشته و تصریح کرده است که من آنچه خریده‌ام از پول دولت برای دولت بوده است، دیده‌ام. منتهی چون بعد از واگذاری باز هم املاکی دست و پا کرده بوده است، وقتی که ناصرالدین‌شاه به سلطنت رسیده آنچه در سابق وا گذاشته و آنچه بعداً خریداری کرده بود حتی خانه نشیمن خود را در یک مجلس به دولت وا گذاشته و با یک عبا به بغداد رفته است.

اکثر خالصجات تهران که در دوره‌های بعد وسیله تأمین نان این شهر بود از خالصجات حاجی میرزا آقاسی است.

۸۸. سرکوبی آزادخواهان در سال ۱۳۲۶ ه. ق. به روزگار محمدعلی شاه قاجار.

۸۹. اعتمادالسلطنه درباره دارایی و املاک وی چنین نوشته است: «هم در این سال (۱۲۶۳ ه. ق.) هزار و چهارصد و سی و هشت قریه‌هایی که خود آباد کرده بود و تقریباً دو‌کروار قیمت داشت به شخص همایون شهریار غازی هیبه و پیشکش نمود...»

بیشتر خالصجات مرغوب اطراف تهران املاک شخصی حاج میرزا آقاسی بوده است. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، منتظم ناصری (تهران: ۱۳۰۰ ه. ق.)، ج. ۳، نقل در مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۲۰۷.

اما سبب نقادی مردم از او چند چیز است: یکی این که حاجی چون خودش ساده زندگی می‌کرده و صرفه‌جویی معمول ترکی را داشته و کم‌خرج بوده است توقع داشته است که همه مثل او باشند به این جهت در عطاء و بخشش کوتاه می‌آمده و چندان پا پی رسیدن حقوق مستخدمین نبوده است.<sup>۹۰</sup>

برخلاف نظر بسیاری از نویسندگان ایرانی اعضاء هیأت‌های نمایندگی خارجی که در دوره محمدشاه و بعد از او به ایران آمده‌اند در نوشته‌های خود به انتقاد از او پرداخته‌اند. کنت دوسرسی سفیر فوق‌العاده کشور فرانسه به دو بار محمدشاه که در اصفهان موفق به دیدار حاج میرزا آقاسی شده در این باره نوشته است:

حاجی میرزا آقاسی مرد سالخورده‌ای است که تمام قدرت را همراه با بی‌قدرتی حکومتش در دست دارد. اربابش به او اعتماد کامل دارد و این اعتماد از سنین کودکی در او به وجود آمده است. می‌گویند برای خوش‌آمد شاگردانش به هر کدام از آنها می‌گفت که او روزی شاه ایران خواهد شد. محمد جوان، مانند دیگر برادرانش از این پیشگویی شاد بود و وقتی که به تخت پادشاهی نشست معلم قدیمش را که پادشاهیش را پیش‌بینی کرده بود فراموش نکرد...

هنگامی که محمدشاه به تخت نشست مرد با تدبیری مقام صدارت را در دست داشت. محمدشاه در نتیجه تحریک مشاورانش دستور داد او را خفه کردند و حاجی را به جای او نشاند.

از آن زمان حاجی میرزا آقاسی حکومت ایران را در دست داشت و شاگردش به هیچ وجه در کارهای او مداخله نمی‌کرد. هیچ چیزی در آن کشور بدون اراده او انجام نمی‌گیرد و متأسفانه غالباً افکار غریب و عجیبی در مغز این وزیر خطور می‌کند. این مرد که در سنین بالا وارد سیاست شده، با وجود درایتش، کوچکترین اطلاعی در اداره امور مملکت ندارد. تنها کاری که از او برمی‌آید بی‌اعتدالی مفرط است و معلوم نیست حسن‌نیتی هم در او وجود داشته باشد. می‌گویند او مطیع اراده روسیه است.

وقتی برای ملاقات او می‌رفتم می‌دیدم در اطاقی مسکن دارد که بسیار کثیف است و همه را در آنجا می‌پذیرد. پنجره‌ها شیشه نداشتند و اطاقش به طرف باغ باز می‌شد به طوری که هرچه در آن اطاق صحبت می‌شد ممکن بود به

گوش همه برسد. هیچ چیزی جالب تر از این نبود که این مرد مقتدر را ببینید که چطور نظریاتش را با سادگی ولی با اطمینان خاطر ارائه می دهد. روزی به من گفت که از تقاضاهای بی مورد انگلستان ناراضی است و تصمیم دارد قشونی به کلکته بفرستد تا ملکه ویکتوریا را دستگیر کنند و او را در میدان عمومی در اختیار سربازان قرار خواهد داد. روز دیگری گفت کشتیهایی اعزام خواهد داشت تا تجارت انگلستان را از بین ببرند. به هر حال این خیالبافیهای بدون مرز به جایی می رسید که با هیچ نوع منطقی مطابقت نداشت.<sup>۹۱</sup>

اوژن فلاندن نیز که به همراه کنت دوسرسی در اصفهان بوده و موفق به دیدار حاجی و یا به عبارتی شخص اول کشور شده است در توصیف دقیقتری از او نوشته است:

در حقیقت باید بگویم که محمدشاه در هیچ کاری دخالت نمی کند و تمام قوای کشوری و لشکری و دولتی به دست حاجی میرزا آقاسی است. این شخص دارای بینی دراز و خمیده است و دهانی بدون دندان دارد. چند موی بدرنگ سبیلش را تشکیل می دهد. پلک یک چشمش خوابیده اما تیز و خیره است. حالتش ظریف ولیکن بسیار زیرک و یک ایرانی حقیقی است. گرچه طبعش حاضر نبود تفوق اروپاییان را قبول کند ولیکن چنین وانمود می کرد که علاقه تام به اروپاییان دارد. نمی خواست نفوذ دول اروپایی را که با تهدید یا تحفه پایش می گذاشتند قبول بنماید و از عموم اعمالی که مربوط به خارج از ایران است بی اطلاع می باشد. تقدسش خشک و بمانند زائری که از مکه بیاید پیوسته خود را به عبادت وامی دارد و هیچ به فکر سیاست و حکمرانی نبوده خودفروشی و تکبرش بنظر عموم رسید و یکی از بلندپروازیهایش این است که خود را توپچی ماهری می داند.

ناچار با وزیر که هیچیک از صفاتش مطبوع به نظر نمی آید داخل مذاکره شدیم. به راستی باید بگویم که زندگی، مصاحبت، تدبیر هیچکدام در وی طبیعی به نظر نمی آمد. هر دفعه که می خواست جملاتی فصیح بگوید از ادایش عاجز و کم سوادیش معلوم می گردید. اما از جنب و جوش، اعمال مضحک و لال بازی چنین درمی یافتیم که خوب نقش خود را بازی می کند. سرانجام می گویم که عظمت و ابهت پیشوایی را به کلی از بین برده است. از

۹۱. [ادوارد] دوسرسی، ایران در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ م، ترجمه احسان اشراقی (تهران: مرکز نشر

دانشگاهی، ۱۳۶۲)، ص. ۱۸۷ - ۱۸۸.

خنده روده بر می‌شدیم وقتی می‌دیدیم عمامه<sup>۹۲</sup> را با ضرب مشت به یک طرف و سپس به طرف دیگر می‌برد خلاصه تا توانست مکاری نمود و با زور، چای، قهوه و نان قندی به ما خورانید.<sup>۹۳</sup>

ادوارد براون خاورشناس معروف انگلیسی نیز در شمار انتقادکنندگان از حاج میرزا آقاسی قرار دارد. او بدون توجه به حقایق تاریخی و رعایت انصاف در اشاره به موافقت او با اجازه ورود به کشتیهای جنگی روسیه به می‌دایب انزلی می‌نویسد:

حاجی میرزا آقاسی بین ایرانی‌ها یک صدراعظم خیلی نالایق و بدون اطلاع شناخته شده و هم اوست که حق بحرپیمایی<sup>۹۴</sup> انحصاری در بحر خزر را به روسها وا گذاشت و با بی‌اطلاعی هرچه تمامتر گفت ما آب شور بحر خزر را چه می‌خواهیم بکنیم.<sup>۹۴</sup> ما که مرغابی نیستیم که احتیاجی به آب شور داشته باشیم، و وقتی که از او پرسیدند که چرا بحر خزر را به روسها واگذار کرد؟ گفت: برای مشت آب شور نمی‌شود کام دوست را تلخ کرد.<sup>۹۵</sup>

براون رباعی زیر را نیز که در نکوهش اعمال حاجی میرزا آقاسی سروده شده ضبط کرده است:<sup>۹۶</sup>

«نگذاشت به ملک شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی  
نه مزرع دوست را از آن آب نمی نه... خصم را از آن توپ غمی»<sup>۹۷</sup>

۹۲. حاجی میرزا آقاسی عمامه بر سر نمی‌گذاشت و از کلاه بلند تیزی استفاده می‌کرد.

۹۳. اوژن ناپلئون فلاندن، ص. ۱۳۷.

۹۴. لازم به ذکر است که به موجب فصل پنجم معاهده گلستان و فصل هشتم معاهده ترکمانچای کشتیهای جنگی روسیه حق سیر در بحر خزر را داشتند و به غیر از دولت روسیه دولت دیگری حق نداشت سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد. ر.ک: محمود محمود، ج. ۱، ص. ۱۲۸، ۲۱۱ - ۲۱۲؛ حسین سعادت نوری، یغما، ۱۸ (۴) تیر ۱۳۴۴، ص. ۲۰۲ - ۲۰۷.

۹۵. ادوارد گرانویل براون، یکسال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح‌الله منصوری (تهران: کانون معرفت، بی تا)، ص. ۱۲۳.

۹۶. همان، ص. ۱۲۱.

۹۷. غلامحسین افضل‌الملک در افضل‌التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص. ۲۵۰، شعر را از محمدرضامیرزا پسر سیزدهم فتح‌علی‌شاه متخلص به افسر دانسته است؛ عباس اقبال آشتیانی در میرزاتقی‌خان امیرکبیر، به اهتمام ایرج افشار (تهران: توس، ۱۳۵۵)، ص. ۱۹۲، سراینده شعر را محمدعلی سروش اصفهانی (شمس‌الشعراء) ذکر کرده است.

## ز. اقدامات دورهٔ صدارت حاج میرزا آقاسی

## ● دستور منع اذیت و شکنجهٔ متهمان

یکی از ارزنده‌ترین اقدامات حاج میرزا آقاسی صدور فرمان متروک ساختن شیوه شکنجه و آزار متهمان بود. در ماه ربیع‌الثانی ۱۲۶۲ ه.ق. فرمان زیر به جمیع ایالات و ولایات صادر گردید:

هو. مقرر شده است که گویا حکام ولایات در باب اسناد تقصیراتی که به پاره‌ای آدمها داده می‌شود به همان اسنادات مدعی و عرضچی آنها پیش حکام به شکایت می‌رود. بی آن که در باب آن اسنادها و ادعا تحقیق کامل از طرف حاکم به عمل آید، تقصیر و عدم تقصیر آن شخص، و صدق و کذب حرف مدعی به صحت و صراحت برسد، حکم به زجر و شکنجه آن شخص می‌کنند. و به خلاف شرع و مقتضای عدل و انصاف، اذیت به مردم می‌رسانند. مراتب مزبور خلاف رأی بیضا ضیای اقدس گشته، مقرر فرموده‌اند که قدغن بفرماییم کسی از حاکم و مباشر او بی تحقیق و تدقیق جرأت به اذیت بندگان خدا ننمایند.

هر کدام از ادعا که از قبیل قتل نفس و دزدی مال معتدبه، و ارتکاب عملهای شنیعه و قبیحه باشد، به عالم شرع امین و متدین رجوع کرده، از قرار فتوای عمل نمایند. و هر کدام که از قبیل جزییات است باز به تحقیق کامل، به طور عدالت و انصاف بگذرانند و به متضلمین رضامندی بدهند. و به هیچ وجه من الوجوه در صدد اذیت مردم بر نیایند که خلاف رأی اقدس اعلی و موجب سیاست و تنبیه خواهد بود. البته آن عالیجاه در این باب به طوری که امر و مقرر شده است کمال دقت و اهتمام کرده، در اجرای حکم اقدس همایون پادشاهی سعی تمام بعمل آورد و دقیقه‌ای اهمال و کوتاهی جایز ندانسته، تخلف و تمرد را باعث بازخواست عظیم داند و در عهده شناسد. تحریراً فی شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۶۲. ۹۸



## ● انتشار اولین روزنامه در تهران

در عهد محمدشاه به سال ۱۲۵۳ ه. ق/ ۱۸۳۷ م. اولین بار در تهران روزنامه‌ای دولتی انتشار یافت و این روزنامه ماهیانه بود. اولین شماره آن دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳ ه. ق./ اول ماه مه ۱۸۳۷ م. منتشر شد. این روزنامه با چاپ سنگی به قطع یک ورق بزرگ از کاغذ خان‌بالغ<sup>۹۹</sup> چاپ می‌شد و چاپ آن چندان عالی نبود. روزنامه مزبور نام مخصوصی نداشت، فقط در آخر صفحه اول آن نشان دولتی ایران دیده می‌شد. همین روزنامه است که پس از تغییرات محسوس به صورت روزنامه وقایع اتفاقیه روزنامه رسمی تهران درآمده است.<sup>۱۰۰</sup>

از این بیان صریحاً معلوم می‌شود که تاریخ انشاء روزنامه بی‌نام که توسط میرزا صالح شیرازی منتشر شده دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳ ه. ق. سال چهارم سلطنت محمدشاه است و برخلاف نظر بعضی از نویسندگان اواخر سلطنت فتح‌علی شاه تأسیس نیافته است. این روزنامه لااقل تا قریب به سه سال از تاریخ انشاء یعنی تا سال ۱۲۵۵ ه. ق. باقی بوده است.<sup>۱۰۱</sup>

## ● احداث قورخانه در تهران

قور کلمه‌ای ترکی به معنای مهمات جنگی و سلاح و قورخانه کارخانه اسلحه‌سازی را می‌گویند. حاج میرزا آقاسی در ایام صدارت خود در احداث قورخانه و توپ‌ریزی خیلی اهتمام داشت، از آن جمله قورخانه تهران را بنیاد نهاد و در زمانی که قشون ایران در هرات می‌جنگید حکم کرد چهار توپ ۷۲ پوندی که هر پوندی ۹۶ مثقال است ریختند،<sup>۱۰۲</sup> و از کوره درآوردند و آن توپها نظیر توپ مشهور مروارید بود. مهندسین

۹۹. نوعی کاغذ که اصل آن از شهر خان بالغ یا پکن امروز بود.

۱۰۰. ادموند دو تامپل، قاجاریه (پاریس: ۱۸۷۳ م.) نقل در عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی خان امیرکبیر،

ص. ۱۴۲.

۱۰۱. ر. ک: همانجا

۱۰۲. وزن گلوله آن توپها ۳۲/۴ کیلو بود.

روسی، انگلیسی، فرانسوی و اطریشی که این توپها را دیدند حیرت کردند که با کمی امکانات چطور این کار صورت گرفت.<sup>۱۰۳</sup>

به طوری که نوشته‌اند حاج میرزا آقاسی به اندازه‌ای قورخانه خود را گرامی و عزیز می‌داشت که آرزو می‌کرد پس از مرگش در کارخانه اسلحه‌سازیش به خاک سپرده شود.<sup>۱۰۴</sup>

لسان‌الملک سپهر در شرح صنایع عهد محمدشاه و هزینه‌های اخذات قورخانه و توپخانه توسط حاج میرزا آقاسی می‌نویسد:

و در زمان سلطنت او چندان صنایع و بدایع به دست استادان چرب دست به انجام شد که حکمای دول خارجه در ملاحظه هر یک تحسینی جدا و تحیتی جداگانه فرستادند. به اندازه نیم شهری جبّاخانه و قورخانه بنیان شد و به فرمان شهریار یک هزار توپ قلعه کوب از نو بریختند و بسفتند و بر عراده‌ها سوار کردند و لایق این اعداد خمپاره و گلوله با شل و گلوله توپ و تفنگ سربازان و فیشنگ جنگیان و قورخانه آماده کردند. و حاتم‌خان جبّاداریاشی که در ساختن فیشنگ جدی وافی به کار برد ملقب به شهاب‌الملک گشت. وقتی حاجی میرزا آقاسی بر زبان داشت که در مدت سلطنت شاهنشاه غازی ۳۰ کرورتومان زرمسکوک به کار توپخانه و قورخانه رفته‌است دبیران حضرت برحسب فرمان فحوص این حال کردند، معادل ۱۰ کرورتومان برآمد.<sup>۱۰۵</sup>

### ● کفش آهنی برای پای شتران

غلامحسین افضل‌الملک با این که از حاج میرزا آقاسی به عنوان شخصی باسواد و عارف مسلک و خوش‌نیت و آدمی که بسی کارهای نیکو داشته یاد کرده؛ اما به سبب بسی خبط‌ها و حرکات زشت او را برای صدارت ایران فرد لایق ندانسته است.<sup>۱۰۶</sup> وی در ذکر مواردی از خطاهای حاجی چنین نوشته است:

۱۰۳. صدرالتواریخ نقل در حسین سعادت نوری، یغما، ۱۷ (۱۱) بهمن ۱۳۴۳، ص. ۵۲۱.

۱۰۴. رک: همان، ص. ۵۲۲.

۱۰۵. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۲، ص. ۹۲۱ - ۹۲۲.

۱۰۶. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۲۵۲.

حاجی در توپ‌ریزی و اجراء قنوت اصرار وافر داشت؛ ولی مال دولت را غالباً بیهوده خرج می‌کرد و بر آن ضررها، از بی‌علمی، آثار و فوایدی مترتب نبود مثلاً در ریختگری و آهن‌کاری به جهت آلات و ادوات توپ‌ریزی و اردوکشی وقتی گفت: «از برای بارکشی اردوی نظامی قاطر و یابو کفایت نمی‌کند، باید شتران را هم به زیر بار آورد که حمل سیورسات و آذوقه کنند.» و چون پای شتران در سنگلاخ و دماغه‌های کوه می‌لغزد و به واسطه نداشتن سم مجروح می‌شود و بار را به منزل نمی‌رسانند؛ لهذا، از برای پای شتران، مثل سم قاطران از آهن کفشی ساخت و در پای آنها به پیچ و مهره استوار کرد، تا در سنگزارها نلغزند و بار را به منزل رسانند. به همین سوء خیال امر کرد که در قورخانه، کفشهای آهنین برای پای شتران به قدر چهل هزار پا ساختند و آماده کردند. وقتی که این کفشها را در مقام امتحان به پای شتران استوار کردند و آنها را راه بردند، آهن فشار سختی به پای شتران داده، آنها را از راه انداخت. آن‌گاه دانستند که مبالغی خطیر به دولت ضرر خورده و حاصلی نبرده‌اند. این قضیه را آیندگان غریب می‌شمارند؛ لکن، الان هنوز در قورخانه و انبار ذخیره ایران، از آن کفشهای آهن موجود است که تَلّی انباشته شده و به مصرفی دیگر نرسیده است.<sup>۱۰۷</sup> و سرکردگان و رؤسای قورخانه در این دوره به دیدن و بودن آن کفشها شهادت می‌دهند.<sup>۱۰۸</sup>

### ● اساتید معارف اسلامی در تهران

در عهد محمدشاه به دعوت حاج میرزا آقاسی بسیاری از مجتهدین و اساتید معارف اسلامی که در نقاط مختلف کشور سکونت داشتند برای تدریس و نشر علم و معرفت به تهران آمدند و در این شهر رحل اقامت افکندند.<sup>۱۰۹</sup> اعتمادالسلطنه در شرح دعوت یکی از مجتهدین چنین نوشته است:

۱۰۷. لازم به ذکر است که افضل‌الملک این مورد را در ذکر وقایع سال ۱۳۱۶ ه. ق. یعنی ۵۲ سال بعد صدارت حاج میرزا آقاسی ضبط کرده است.

۱۰۸. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۲۵۱.

۱۰۹. ر. ک: حسین سعادت نوری، یغما، ۱۷ (۲) اردیبهشت ۱۳۴۳، ص. ۶۶.

ملا محمد تقی اردکانی مدرس فخریه دارالخلافة طهران و از بزرگان و مجتهدین و مشایخ اسلام و مسلمین بود. در سال یکهزار و دوست و پنجاه و هفت وقتی که غالب علماء ممالک محروسه را حاج میرزا آقاسی صدراعظم محترماً به طهران حرکت می داد او را نیز از یزد آوردند و مدرسه مزبور را به وی تفویض کردند.<sup>۱۱۰</sup>

پیشکش "راد" به تبرستان  
www.tabarestan.info

### ● قهر حاج میرزا آقاسی

به طوری که نوشته اند علی رغم نهایت اخلاص و ارادت محمدشاه نسبت به حاج میرزا آقاسی مراد و مرشدش چهار تن از بستگان اندرون سلطنتی نسبت به حاج میرزا آقاسی رعایت احترام و ادب نمی کردند و به همین جهت حاجی اخراج آنان را از شاه تقاضا کرد ولی در این مورد با تقاضای او موافقت به عمل نیامد. حاجی هم به عنوان اعتراض چهارده روز سر خدمت حاضر نشد و به یکی از عمارات ییلاقی خود رفت. شاه ناچار شد برای استمالت معلم و صدراعظم خود به خانه او برود. اما حاجی پیش از ورود شاه به منزل دیگری نقل مکان کرد. محمدشاه یک هفته تمام در منزل او توقف نمود لیکن حاجی نفوذناپذیر ماند و از قهر دست برنداشت تا سرانجام شاه با تقاضای او موافقت کرد.<sup>۱۱۱</sup>

### ● مراسم جشن عروسی ولیعهد و کرامت حاج میرزا آقاسی

محمد تقی خان سپهر در چگونگی برگزاری مجلس سور و سرور ولیعهد در باغ نگارستان و اظهار کرامت حاجی میرزا آقاسی چنین نوشته است:

و هم در این سال [۱۲۶۱ ه. ق.] شاهنشاه غازی فرمان کرد که چراغ خاندان شرافت و خورشید آسمان خلافت، ولیعهد گردون مهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه را مجلسی سور و سرور گسترده کنند و ماهی که چنین شاهی را لایق باشد به رواق آرند و زینت و ثاق سازند. به صوابدید حاجی

۱۱۰. محمد حسن بن علی اعتماد السلطنة، المآثر والآثار، ص. ۱۴۵.

۱۱۱. رک: رابرت گرانث واتسون، ص. ۳۱۹.

میرزا آقاسی، میرزا نبی خان امیر دیوان را که از حکومت فارس معزول و دُمُتش با مَنال دیوانی مشغول بود، حکم رفت که اگر این خدمت را نیکو به پای برد از زاویه حُمُول به معارج قبول ارتقا جوید و خراج دیوانی را سَمَاحت پادشاه در وجه او اِبَاحت فرماید.

لاجرم میرزا نبی خان دامن برزد و آستین برچید. بر یک سوی باغ نگارستان ساحتی را که نیم شهری به مساحت بود به دست نجاران صنعتگر و حمل درختان تناور، ایوانهای شاهانه و رواقهای بلند آسمانه بنیان کرد و تمامت این ابنیه به دیباهای زریفت و زرتار و بافته‌های کشمیر و قندهار محفوف و ملحوف داشت و سرپرده‌های خسروانی چندلشکرگامی افروخته کرد و از ادات عیش و طرب و آلات لهو لعب و قبایل سرودگویان و طوایف پای کوبان انجمنی بزرگ ساخت، آن‌گاه عریضه [ای] نگار داده، به حضرت شهریار فرستاد که کار این عیش و عُرس به برگ و ساز آمد، اکنون وقت آن است که شاه و شاهزاده فراز شوند و بساط سور و سرور به ساز کنند.

و این هنگام شاهنشاه غازی در قرای ییلاق طهران جای داشت و از سَوَرَت گرما و جِدَّت هوا در حوزه دارالخلافة به مدد آتش و انگشت بیضه ماکیان نیم برشت می‌شد. لاجرم بر شاهنشاه غازی در نفس با حورا<sup>۱۱۲</sup> و ناف تابستان سفر طهران صعب می‌نمود و چون از نخست‌روز حاجی میرزا آقاسی را یک تن از مردان مستجاب‌الدعوه شناخته بود خطی بدو نوشت که اگر توانی از خداوند قادر جبار خواستار باش تا این هوای تفته سرد و بُرد شود و سفر ما به طهران سهل و آسان گردد.

پیشخدمتی از حضرت پادشاه این خط بیاورد و به حاجی میرزا آقاسی سپرد، او برگشود و نظاره بکرد و در جواب او بگفت که در حضرت شهریار معروض دار که انشاءالله چنین خواهد بود. چون پیشخدمت از مجلس بدر شد روی با مجلسیان کرد و گفت:

همانا پادشاه شما مرا سلیمان دانسته است و نسیم صبا را در تحت فرمان من فهمیده است که می‌فرماید هوا سرد و برد کنم. من مردی فقیر بیش نیستم از این‌گونه کار کی توانم کرد.

این بگفت و لیکن روز دیگر که شاهنشاه غازی و پرده‌گیان سرای سلطنت به شهر درآمدند، مدت هفته که در شهر اقامت داشت چنان بادی خنک بوزید

که مردم را پرودت هوا زحمت می‌کرد و آن روز که مجلس سور به پای رفت و شاهنشاه بیرون شتافت باز تنور گرما تفته گشت.

مع‌القصة به ساعتی که ستاره‌شناسان اختیار کردند به فرمان شاهنشاه غازی در عمارت خورشید هنگام نماز دیگر روز شنبه هشتم جمادی‌الآخر دختر شاهزاده احمد علی میرزا را از برای ولیعهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه عقد بستند.<sup>۱۱۳</sup> و شب بیست و هفتم جمادی‌الآخر شاهنشاه به دارالخلافه آمد و میدای نشاط و زینت بساط گشت و یک هفته همه بزم میهمانی و بذل خِلاع خسروانی و انفاق درهم و دینار و افصال جواهر شاهوار بود.

شب جمعه پنجم رجب جماعت شاهزادگان و تمامی بزرگان به اتفاق برادر کهنتر ولیعهد دولت عباس میرزا به سرای عروس رفته با هودج زرین و محمل گویا آگینش به حضرت ولیعهد گردون مهد آوردند و در سرای سلطانی و اریکه خاقانی جای دادند.<sup>۱۱۴</sup>

### ● پیشگویی حاج میرزا آقاسی

لسان‌الملک سپهر در روایت یکی از پیشگوییهای حاج میرزا آقاسی در مورد عسرت و پریشان‌حالی عزت نساء خانم همسرش پا را از دایره انصاف بیرون نهاده و با نسبت کلمه‌ای زشت به میرزا تقی خان از قول حاج میرزا آقاسی گناهی نابخشودنی مرتکب شده است. چرا که باتوجه به اسناد و مدارک موجود می‌دانیم که حاج میرزا آقاسی نسبت به افرادی که در انجام وظایف محوله دلبستگی و حسن خدمت به خرج می‌دادند از هیچگونه تشویق و مساعدت و احترام فروگذار نمی‌نمود؛ در این میان میرزا تقی خان وزیر نظام جای خاص داشت و اغلب در مکاتبات وی را فرزند ارجمند، فرزند و فرزندجانب خطاب می‌کرد و خدمات صادقانه او را می‌ستود.<sup>۱۱۵</sup> در هر حال سپهر در

۱۱۳. این دختر گلین خانم نام داشت و ناصرالدین شاه چهارده ساله بود که او را به عقد خود درآورد. از او صاحب سه فرزند شد: یک پسر موسوم به سلطان محمود میرزا که ولیعهد بود و در دو سالگی درگذشت و دو دختر به نامهای افسرالدوله و فخرالملوک. ر.ک: احمد میرزا قاجار، ص. ۲۰۱؛ دوستعلی معبرالممالک، یادداشتهایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه، ص. ۱۶.

۱۱۴. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۲، ص. ۸۴۹ - ۸۵۱.

۱۱۵. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۱۱۶ - ۱۱۷.

شرح آخرین روز صدارت امیر به این پیشگویی اشاره کرده و می‌نویسد:

... به پای خاست و طریق خانه خویش پیش داشت. و این خانه همان بود که حاجی میرزا آقاسی عمارت کرد و سالها او را دارامارات بود و از قضا در این وقت حاجی شاهزاده دختر شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه که در حباله نکاح حاجی میرزا آقاسی بود برای حاجتی به نزدیک میرزاتقی [!] شتافته در ایوان او جای داشت. مرا از او حدیث آمد که بعد از ورود میرزاتقی خان به خانه خویش، اظهار حاجت همی کردم و از پریشانی کار و آشفته‌گی روزگار خود سخنی چند بگفتم و او به پاسخ من سر در نمی‌آورد و مرا وقعی و مکاتی نمی‌گذاشت و من از این روی سخت رنجیده خاطر و محزون بودم و به خاطر آوردم وقتی را که حاجی میرزا آقاسی با من اندرز می‌کرد و می‌گفت معاینه می‌کنم، روزی را که در این سرای به نزد ناکسی [!] آمده اظهار حاجت می‌کنی و مسئول توبه اجابت مقرون نگردد. ۱۱۶

#### ● چوب خوردن و تبعید میرزا آقاخان نوری از تهران

میرزا نصرالله خان نوری ملقب به میرزا آقاخان که در سال ۱۲۴۲ ه. ق. بعد از درگذشت پدرش ابتدا لشکرنویس و بعد لشکرنویس‌باشی و بالاخره وزیر لشکر شد از رجال باهوش و با استعداد اما موقع شناس و پشت هم‌انداز بود. چون فردی جاه طلب بود با حاج میرزا آقاسی درافتاد و به دلگرمی مهدعلیا همسر شاه نسبت به حاجی به دسیسه چینی و تحریک پرداخت اما با وجود حمایت مهدعلیا نتوانست به حاجی گزندی وارد آورد و بالاخره پس از چوب خوردن و مفتضح شدن از تهران تبعید شد. خان ملک ساسانی شرح ماجرا را چنین روایت کرده است:

در زمانی که محمدشاه ناخوش و علیل بوده میرزا آقاخان با جهان خانم مهدعلیا روابط سری پیدا می‌کند. حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت از روابط او با خانم مطلع می‌گردد و برای آن که صورت ظاهر پرده عفاف حرم شاه را ندرد منتظر فرصت شده است.

روزی به حاجی میرزا آقاسی خبر می‌دهند که میرزا آقاخان شبها بعد از نصف

شب با لباس مبدل از سفارت انگلیس بیرون می‌آید. حاجی جمعی را در دوروبر سفارت برای توقیف او مأمور می‌کند. یک شب همین که از سفارت بیرون می‌آید دستگیرش می‌کنند و با همان لباس عوضی به منزل جناب حاجی می‌کشاندش.

منزلهای حاجی میرزا آقاسی درست در همین نقطه‌ای است که امروز کاخ دادگستری بنا شده است. خانه‌های مزبور که عبارت از بیرونی و اندرونی - تکیه بزرگ دو طبقه برای عزاداری<sup>۱۱۷</sup> - اصطبلهای مفصل برای اسب و قاطر و شتر<sup>۱۱۸</sup> - انبارهای علیق و غله بود تا زمان مظفرالدین‌شاه دست نخورده باقی مانده بود.

حاجی میرزا آقاسی میرزا آقاخان را در طولیه محبوس و فردای آن روز در حضور امناء و ارکان دولت پاهایش را به جرم جاسوسی فلک می‌کنند، چوب مفصلی می‌زنند و به کاشان تبعیدش می‌نمایند.<sup>۱۱۹</sup> این واقعه در سال ۱۲۶۱ ه. ق. بوده است. تا محمدشاه در حیات بود و حاجی بر مسند صدارت نشسته بود میرزا آقاخان در کاشان می‌زیست.<sup>۱۲۰</sup>

### ژ. بیماری محمدشاه و توطئه تغییر سلطنت

از سال ۱۲۶۱ ه. ق. که بیماری محمدشاه شدت گرفت دسته‌بندیها و اقداماتی برای تغییر سلطنت در تهران صورت گرفت. جمعی هواخواه ناصرالدین میرزا و لیعهد بودند و گروهی هواخواه بهمن میرزا والی آذربایجان<sup>۱۲۱</sup> برادر تنی محمدشاه و پسر چهارم عباس

۱۱۷. این تکیه که به تکیه حاج میرزا آقاسی شهرت داشت در نقشه تهران ترسیم کرشش به نام تکیه دولت نام برده شده است که البته آن را با تکیه دولت که در عهد ناصرالدین‌شاه احداث شد نباید اشتباه کرد.

۱۱۸. اصطبلهای یادشده نیز در نقشه تهران ۱۲۷۵ ه. ق. مشخص شده است.

۱۱۹. به نوشته مهدی بامداد علاوه بر آن او را ده هزار تومان نیز جریمه کردند. ر.ک: ج. ۴، ص. ۳۴۵؛ عباس اقبال میزان این جریمه را دوازده هزار تومان ضبط کرده است. ر.ک: میرزا تقی‌خان امیرکبیر، ص. ۸۷.

۱۲۰. احمدخان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار (تهران: هدایت، بی‌تا)، ص. ۱۳ - ۱۵.

۱۲۱. وی مردی دانشمند و دانش‌پرور بود. با الله یارخان آصف‌الدوله دایی خود بندوبست کرد که پس از تصرف تهران به دست حسن‌خان سالار و سپاه خراسان وی در حیات یا در ممات برادر برتخت سلطنت نشیند. اما حاجی میرزا آقاسی بدین توطئه پی برد و علی‌رغم این که محمدشاه به برادر امان داد از ترس حاجی به سفارت روس پناه برد و تحت حمایت قزاقان روسی از ایران خارج شد. ر.ک: احمدمیرزا قاجار،



میرزای نایب‌السلطنه و جمعی دیگر هواخواه سلطنت الله قلی خان ایلخانی.

الله قلی خان ایلخانی پسر موسی خان فرزند حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه از عزت نساء خانم دختر فتحعلی شاه بود که بعد از مرگ شوهرش به عقد حاج میرزا آقاسی شخص اول ایران درآمده بود. به همین جهت گاهی او را الله قلی میرزا نیز می‌گفتند و همین امر نیز عامل مهمی در بلندپروازیه‌ها و سلطنت‌طلبی وی بوده است. مردی سخت عیاش و خوشگذران بود که نه از مردان ساده می‌گذشت نه زنان ماهرو. همیشه دستی بر جام و دستی بر کمر دلارام داشت. با این حال در سر سودای سلطنت می‌پخت و تفنگ و باروت جمع می‌کرد.<sup>۱۲۲</sup>

الله قلی خان به علت نزدیکی به حاج میرزا آقاسی پروبال زیادی پیدا کرد و به اصطلاح یک‌ه‌تاز میدان عملیات شد و شاهزادگان و درباریان و دیگر بزرگان قوم از او حساب می‌بردند و در تمام امور دولتی دخالت می‌نمود. دستگاه بسیار عالی برای خود ترتیب داده بود. در حقیقت اسم با حاجی میرزا آقاسی بود و رسم با ایلخانی. محمدشاه به احترام حاجی راجع به ایلخانی حرفی نمی‌زد و به روی خود نمی‌آورد و چون خواست که حرفهایی که ایلخانی در تهران می‌زد بیشتر از این شنیده نشود و گوشزد مردم نگردد و کمتر به اموری که مربوط و محول به او نیست دخالت بی‌جا نکند پانزده هزار تومان از او به عنوان پیشکشی گرفته او را به حکومت بروجرد فرستاد.<sup>۱۲۳</sup>

ایلخانی تا پایان سال را در محل مأموریت بسر برد و چون در همین اوقات شاه به بستر بیماری افتاده بود به بهانه حلول سال نو و تقبل سده سلطنت کفالت امور را به میرزا محمدخان عموی خود واگذار کرد و به عجله روانه تهران شد. پس از ورود به تهران چون بیماری شاه شدت کرد الله قلی خان از ارگ سلطنتی که نشیمنگاه او بود به باغ خود نقل مکان کرد<sup>۱۲۴</sup> و راز درون را با یارانی که به خیال وی با او همدل و همقدم بودند به میان

۱۲۲. ر.ک: همان، ص. ۲۰۵.

۱۲۳. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۱۴۸ - ۱۴۹.

۱۲۴. محل کنونی بانک ملی خیابان فردوسی.

گذاشت. الله قلی خان قصد داشت که به محض درگذشت محمدشاه تاج و تخت را تصاحب و دست ولیعهد را از سلطنت کوتاه کند. تردیدی نیست که همسر ایلخانی هم که دختر علینقی میرزا رکن الدوله بود چون نسبت به محمدشاه کینه و خصومت داشت شوهرش را به انجام این امر تشویق می نمود.

میرزا آقاخان وزیر کشور که از مخالفان سرسخت حاجی بود پس از بهبود شاه داستان فتنه جوئی الله قلی خان و شرح عملیات ناهنجار او را با شاخ و برگ به عرض رسانید و وخامت اوضاع را به او خاطر نشان ساخت. شاه باز هم به احترام حاجی شدت عمل به خرج نداد و فقط به صدراعظم توصیه کرد که ایلخانی را هرچه زودتر به مقر مأموریت بفرستد. ۱۲۵

ایلخانی در سال ۱۲۶۲ ه. ق. دوباره به هوای سلطنت افتاد و هر قدر وزیر و پیشکارش محمودخان پسر محمدحسین خان ملک الشعراى کاشانی او را اندرز داد مثرثمر واقع نشد و به هیچ وجه در او اثر ننمود. وی از هرج و مرج اوضاع مملکتی و مرکز، سوء استفاده کرده با عده ای سوار مسلح عازم تهران گردید. شاه که از این حرکت او آگاه شد دستخطی صادر کرد و مأموری به جلو او فرستاد و او را از بین راه برگردانید. چند روز بعد شاه به تقاضای حاج میرزا آقاسی به کیومرث میرزا پسر قهرمان میرزا ۱۲۶ مأموریت داد که او را به همراه خود برده و در عتبات تبعید نماید. کیومرث میرزا پس از رساندن او به عراق به تهران مراجعت نمود. ایلخانی ۲۶ سال در خارج از ایران می زیست و چندسالی مشغول به سیاحت شد و بالاخره در اسلامبول مقیم و مستقر گردید و در ایامی که میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود الله قلی خان با او خیلی مربوط و مأنوس شده بود. در سال ۱۲۸۸ ه. ق. که مشیرالدوله به صدارت رسید با اجازه شاه او را از تبعید فراخواند و به حکومت قزوین فرستاد. ۱۲۷

۱۲۵. حسین سعادت نوری، یغما، ۱۶ (۱۲) اسفند ۱۳۴۲، ص. ۵۳۳.

۱۲۶. پسر هشتم عباس میرزا

۱۲۷. ر. ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۱۴۹.

## س. املاک حاج میرزا آقاسی در تهران

به طوری که در پیش اشاره شد تعداد املاک حاجی میرزا آقاسی را ۱۴۳۸ قریه و دیه و مزرعه نوشته‌اند.<sup>۱۲۸</sup> بدون تردید رسیدگی به امور این املاک نظم و نسق خاصی را می‌طلبیده است. محقق گرامی ایرج افشار در معرفی کتابچه املاک حاجی میرزا آقاسی می‌نویسد:

در جزء نسخه‌های خطی کتابخانه استاد ما آقای سعید نفیسی کتابچه‌ای در ۶۸ ورق به قطع رقعی به نام «کتابچه املاک جناب آقای سلیمه‌الله تعالی از بابت آذربایجان و عراق» دیده شد که به اجازت ایشان عکسی برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران فراهم آمد.

گرچه در این کتابچه، مطلقاً و صراحتاً نامی از حاج میرزا آقاسی برده نمی‌شود اما به دلیل قراین مسطور در متن کتابچه واضح است که این کتابچه صورت املاک حاجی است و سندی مهم و ارزنده درخصوص میزان عشق و شوق حاجی در آبادانی و نیز مدرکی مفید در باب وضع اجاره و مقدار عایدی و طرز اجاره‌بندی و ترتیب وضع اخراجات و عوامل و محتوی برنامه عده‌ای از اماکن و قنوت و دهات و عماراتی است که اکنون نشانی از آنها به جای نمانده است.

اصل این کتابچه به خط کاتبی خوش‌نویس تحریر شده و خود حاجی عباراتی متعدد و در بعض موارد مفصل مربوط به تصرفات و تغییرات هر رقبه الحاق کرده است. حاجی در اواخر این کتابچه صفحاتی چند را به ثبت نظرات خود در باب تخمین مخارج و تصرفاتی را که در املاک برای سالهای بعد در نظر داشته مندرج ساخته است.

متن اصلی کتابچه اصولاً در دو قسمت است: قسمت املاک آذربایجان و قسمت املاک عراق. اصل این متن در سال ۱۲۶۲ صورت انعقاد پذیرفته و صورت املاک و اجاره‌بندیهای حاجی میان سالهای ۱۲۳۵ الی ۱۲۶۴ را دربردارد...

صورت رقباتی که به تدریج به تملک حاجی درآمده بعداً بر متن الحاق شده است، از جمله در ورق ۴ ب به خط حاجی در حاشیه آمده است که :

۱۲۸. حاج میرزا آقاسی این املاک را در سال ۱۲۶۳ ه. ق. به محمدشاه قاجار هبه و پیشکش کرد.

«در ثانی الحال عالیجاه میرزاصادق برادر مصطفی بگ الله لواسانی آن را قباله کرد از برای اطمینان سیصد تومان دادم باز ابتیاع نمودم احتیاطاً، به تاریخ شهر شوال ۱۲۶۳ قوی ثیل.» از این عبارت درجه صحت معاملات حاجی نیز استنباط می‌شود.

... فصل رقبات عراق از ورق ۹ ب شروع می‌شود و ابتدا صورت املاک تهران و صورت جزء شهرها و باغات و آسیاها و یخچالها و کاروانسراها و حمامها ذکر شده است.

در حاشیه ورق ۲۰ ب به خط خود او دیده می‌شود که: «به تاریخ یوم سه‌شنبه ۲۸ شهر ربیع‌الاول ۱۲۶۳ تشخیص باغات دایر و بایر شد دویت و پنجاه قطعه می‌باشد.»

در ذیل جمع رقبات تهران مطلبی به خط حاجی مندرج است که میزان مخارج خانه و دستگاه او به دست می‌افتد و آن این عبارت است: «شش هزار تومان از منافع این املاک به خانه باید برسد، اگر زیاد شد اضافه را به من بدهند و اگر کم آورد من از جای دیگر می‌رسانم، ان شاء الله تعالی.»

از لحاظ فواید مربوط به جغرافیای تاریخی شهر تهران و اطراف آن اطلاعات سودمندی به دست می‌افتد که اجمالاً به بعضی از آنها در اینجا اشارت می‌رود. از جمله آن که در تهران محله‌ای به نام محله شمیران<sup>۱۲۹</sup> بوده و حاجی در آنجا عمارتی از نواب الله‌قلی میرزای ایلخانی خریده بوده است... از قنات حوالی تهران و شمیران که اکنون کمتر نامی از آنها می‌شنویم این چند را برمی‌شمارم: قنات عین‌الحیات که آبش به شهر تهران می‌آمده، قنات گل‌مان دره، قنات زرافشان در بالای باغ صبا، قنات ارغوانیه، قنات قلقله و نک.

... مطالب دیگری در این کتابچه مضبوط است از جمله عبارت زیر:  
نهر دیگر از رودخانه کرج برداشتم و به بالای طهران جاری ساختم و به قدر سی چهل سنگ آب می‌کشد. طهران و حوالی آن آباد شد. و نجف‌آباد معمور و دایر گشت.<sup>۱۳۰</sup>

۱۲۹. به شرح نقشه تهران ۱۲۷۵ ه.ق. این محله دروازه شمیران نام داشته است.

۱۳۰. ایرج افشار «کتابچه املاک حاجی میرزا آقاسی» یغما ۱۷ (۵)، مرداد ۱۳۴۳، ص. ۲۲۹ - ۲۳۶.

### ش. مرگ محمدشاه و پایان کار حاج میرزا آقاسی

با مرگ محمدشاه در دو ساعت و کسری از شب سه‌شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ ه.ق. دوره قدرت و شوکت حاج میرزا آقاسی نیز به سر آمد. اما در مورد چگونگی انتقال قدرت روایتهای متفاوت است. برخی از گزارشها حاکی از آن است که حاجی میرزا آقاسی سه روز قبل از مرگ شاه چون مرض را لاعلاج دید، چاهار به تبریز فرستاد و ناصرالدین میرزا ولیعهد را به تهران فراخواند. پس از مرگ شاه بعضی از فتنه‌جویان و مفسدان او را مِتُوْهَم کردند که رجال دولت خیال مخالفت با تو و قصد دستگیری و حبس تو را دارند. حاجی از این سخن متوحش شد و بدون این که بر سر نعل پادشاه بیاید به حضرت عبدالعظیم فرار کرد و تا ورود ناصرالدین شاه در آنجا بست نشست.<sup>۱۳۱</sup> به روایت عباس اقبال حاج میرزا آقاسی به فکر ترک قدرت نبوده و ناگزیر از کناره‌گیری شده است:

حاجی میرزا آقاسی که در تمام دورهٔ صدارت با بدگویی و استبداد و بی‌کفایتی و خرابکاری همهٔ مردم را از عالی تا دانی از خود رنجانده و در حفظ مقام جز شخص محمدشاه پشت و پناهی نداشت،<sup>۱۳۲</sup> در روزهای آخر حیات محمدشاه از ترس جرأت آن که از قلعه عباس‌آباد بیرون آید نکرد. حتی در مراسم تکفین شاه نیز حاضر نشد. با این احوال باز از خیال جاه‌طلبی و ریاست‌خواهی دست برنداشته بود. چنانکه از همان ایام که محمدشاه در حال احتضار سر می‌کرد چند مراسله به رضاقلی میرزا هدایت که لله‌باشی عباس میرزا<sup>۱۳۳</sup> برادر کوچکتر ناصرالدین میرزا ولیعهد بود نوشت و از او جداً خواست که عباس میرزا را پیش حاجی ببرد. غرض او این بود که عباس میرزا را تا ورود ولیعهد در تهران نایب‌السلطنه قرار دهد و خود ظاهراً تحت حمایت و به نام او کماکان زمامدار باشد و باطناً پادشاهی کند. اما

۱۳۱. در حجرهٔ مدرسه جنب صحن منزل کرد. می‌گویند وقتی وارد حجره مدرسه شد و چشمش به

حصیر فرش حجره افتاد یادی از ایام پیش از صدارتش کرد و گفت: «به عجب خواب درازی دیدم.»

۱۳۲. حاجی میرزا آقاسی مردی تندخو و آتشین مزاج بود. به طوری که کسانی که به مجلس او می‌رفتند

چنان بود که بر بیشهٔ هلاهل (جانور افسانه‌ای که می‌گویند زهر کشنده‌ای دارد) عبور می‌کردند.

۱۳۳. پسر دوم محمدشاه که در ماه رجب ۱۲۵۵ ه.ق. متولد شد. حدود ۸ سال از ناصرالدین شاه

کوچکتر بود. مادر او خدیجه خانم نام داشت و خواهر یحیی خان کرد چهریقی (از توابع سلماس آذربایجان غربی) بود. یحیی خان مدعی بود نسبش به خلفای عباسی می‌رسد.

رضاقلی خان لله‌باشی از ترس مهدعلیا مادر ناصرالدین میرزا که دشمن عباس میرزا و مادر او بود و به ملاحظه مخالفت سخت رجال دولت با حاجی میرزا آقاسی تکلیف او را نپذیرفت و عباس میرزا را پیش حاجی نبرد. بعد از یأس از این مقدمه حاجی به خواهش و تمنا اعیان دریاری را به عباس آباد پیش خود خواست. نه ایشان به عباس آباد رفتند نه حاجی به قصر محمدیه آمد. از طرفی دیگر جمعی از صاحب‌منصبان ماکویی و ایروانی که همشهریان و بستگان حاجی بودند و به قدرت و اسم او به مردم تعدیات بسیار کرده و به این وسیله مقتدر و متنفذ شده بودند به هواخواهی او قیام نمودند و تا چندی تهران در دست ایشان بود و مردم آذو وحشت و اضطراب سر می‌کردند.<sup>۱۳۴</sup>

امرا و منتفذین دولت مثل میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا محمدخان کشیکچی‌باشی و عباس قلی‌خان والی و محمدحسن خان سردار ایروانی بالاخره شبانه از قصر محمدیه خود را از راه کوچه باغها به محل ییلاقی سفارت انگلیس در تجریش<sup>۱۳۵</sup> رساندند و به اولیای سفارت گفتند که ایشان حاضرند که تا ورود ولیعهد زمام امور دولتی را در دست بگیرند و پس از ورود ولیعهد خدمتگزار صمیمی او باشند، ولی به هیچ وجه حاضر نیستند زیربار امر حاجی میرزا آقاسی بروند حتی حاضرند که با سلاح و جنگ به مقابله و مقاتله با او اقدام نمایند. کاردار سفارت انگلیس به ایشان گفت که در این قضیه البته باید نظر وزیر روسیه را نیز جلب کرد. به همین جهت امرای دریاری روز بعد با دالگورکی هم ملاقاتی کردند و در نتیجه کاغذی به امضاء رساندند که ایشان نسبت به ناصرالدین میرزاشاه جدید صدیق و وفادار بمانند، اما حاجی میرزا آقاسی باید به کلی از کارها کناره بگیرد و نظامیانی را که گرد خود جمع نموده متفرق سازد. دالگورکی و کلنل فرانت<sup>۱۳۶</sup> پس از گرفتن این کاغذ قول دادند که حاجی را

۱۳۴. به نوشته صدرالتواریخ سربازان ماکویی به پشت‌گرمی حاج میرزا آقاسی شبها علناً به دزدی می‌رفتند و حتی گاهی به زنها و اطفال بی‌سرپرست تجاوز می‌کردند. حاجی هم در جواب شاکسانی که برای تظلم نزد او می‌رفتند به زبان ترکی می‌گفت: «گویا مردم انتظار دارند ترک‌زبانهای ماکویی مرا مورد تعرض قرار دهند». رک: حسین سعادت نوری، یغما، ۱۷ (۱) فروردین ۱۳۴۳، ص. ۳۶.

۱۳۵. محل ییلاقی سفارت انگلیس در قلهک واقع است.

و اداری کنند که در قلعه عباس آباد آسوده بنشینند و از تحریک و تشبیه دست بردارد. چون این قرارنامه به اطلاع مهدعلیا مادر ولیعهد و علیقلی میرزا (همان اعتضادالسلطنه عم محمدشاه) رسید مهدعلیا دستخطی دایر بر عزل حاجی از صدارت صادر کرد و حاجی به کلی از این بابت مأیوس گردید. روز بعد از افشای این قرارنامه حاجی غفلتاً از عباس آباد به خانه خود در ارگ تهران فرود آمد و قریب هزار و دویست نفر از همان اتباع ماکویی و ایروانی خود را گرد خویش فراهم ساخت، دروازه‌ها را بست و روابط شهر را با خارج قطع نمود. اما مردم تهران بر ایشان قیام نمودند و برای کشیدن انتقام از آن جماعت متعددی ستمگر به مخالفت و زدوخورد با آنان پرداختند و به سهولت آن عده را متفرق و فراری ساختند.<sup>۱۳۷</sup> حاجی چون چنین دید به عزم آذربایجان از تهران عازم قریه یافت آباد که ملک خود او بود شد، اما در آنجا هم رعایا به تخفیف و توهین او برخاستند و چون دریافت که به این وضع هرگز نخواهد توانست خود را به آذربایجان رساند فراراً به حضرت عبدالعظیم آمد و در آنجا متحصن گردید.

تمام این حوادث در مدت سه روز از ششم شوال تا نهم این ماه اتفاق افتاد. پس از آن که خاطر امرا از بابت حاجی و اتباع او مطمئن شد به کار نقل نعش محمدشاه از قصر محمدیه به باغ لاله‌زار و ترتیب امور دولتی پرداختند. مهدعلیا زمام کارها را به عنوان نیابت از پسرش ناصرالدین میرزا در دست گرفت و میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی معلم سابق محمدشاه را که دم از عرفان و ادب می‌زد و در شعر نصرت تخلص می‌کرد و با حاجی دشمنی و عنادی تمام داشت به صدارت برداشته شد. امرا کارها را به مشورت می‌گذراندند و احکام دولتی را به توسط شاهزاده علیقلی میرزا به صحه مهدعلیا می‌رساندند. اما اوضاع سخت قرین هرج و مرج بود. چه هر یک از امرای درباری رأی خود را از آراء دیگران صائب‌تر می‌شمرد و به میل

۱۳۷. به طوری که سپهر می‌نویسد: با این که نزدیک به ۱۰۰۰ تن در شهر طهران جای داشتند و هر یک خود را در جلالت و شجاعت مرد ۱۰۰۰ تن می‌پنداشتند، این وقت چندی از مردم بازاری به قصد ایشان بیرون تاختند و هر ۲۰ تن و ۳۰ تن از آن جماعت را یک مرد گمنام از دنبال به تک‌تاز می‌آمد و شمشیر و خنجر از کمرگاه ایشان باز می‌کرد و بعد از اخذ ثروت و سلب به انواع زحمت و تعب با سنگ و چوب سرو مغز ایشان را می‌کوفت و عریان و عطشان از دروازه شهر بیرون شدن می‌فرمود. رک: محمدتقی‌بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۹۳۵.

شخصی در امضای امور دستور می‌داد و هیچ‌یک نیز خود را برای صدارت در دستگاه پادشاه جدید از دیگران نالایقتر نمی‌پنداشتند. راه‌های اطراف تهران به هیچ‌وجه امنیت نداشت و مردم شهر در بی‌تکلیفی و بیم و هراس سر می‌کردند. تنها کفایت و لیاقت مهدعلیا فی‌الواقع نظم و آرامش را حفظ می‌کرد و به کارها سروصورتی ظاهری می‌داد.<sup>۱۳۸</sup>

www.tabarestan.info  
"راد" به تبرستان

### ص. میرزا آقاخان از قصر خورشید تا تحصن در سفارت انگلیس

در پی مرگ محمدشاه و حذف حاج میرزا آقاسی از صحنه سیاسی کشور میرزا آقاخان به پشت‌گرمی به مراجع جهان خانم بی‌خبر از کاشان به تهران وارد شد. عباس اقبال چگونگی این اقدام را چنین روایت کرده است:

میرزا آقاخان نوری که مدت این دو سال و کسری با برادر خود میرزا فضل‌الله در کاشان در حال تبعید به سر می‌برد دائماً برای برگشتن به تهران و مداخله در کارهای دولتی دست و پا می‌کرد و با این که از مدتی قبل خود را به سفارت انگلیس بسته و تحت حمایت آن دولت می‌زیست تا تاریخ فوت محمدشاه به علت نفوذ فوق‌العاده حاجی میرزا آقاسی در مزاج شاه و بستگی کلی او به سفارت روس نتوانسته بود راهی برای مراجعت به تهران به دست بیاورد. اما قبل از حرکت از تهران به کاشان به ناصرالدین میرزا ولیعهد توسل جسته و دستخطی نیز از ولیعهد دریافت داشته بود که چون او به سلطنت برسد میرزا آقاخان را به وزارت لشکر برگرداند. پس از وصول خبر مرگ محمدشاه به کاشان میرزا آقاخان به استناد همان دستخط ولیعهد بدون اجازه دولتی خود را به عجله به تهران رساند و در شنبه بیستم شوال ۱۲۶۲ به تهران رسید. ولی از دم دروازه به کاردار سفارت انگلیس ورود خود را اطلاع داد و اجازه دخول گرفت.<sup>۱۳۹</sup> مهدعلیا که از پیش با میرزا آقاخان سابقه الفت داشت از ورود او بسیار مسرور شد و امر کرد که جمعی از او استقبال کردند و او را در قصر خورشید منزل داد و دستخطی به او سپرد که چون

۱۳۸. عباس اقبال، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، ص. ۸۳ - ۸۷.

۱۳۹. سپهر در این رابطه نوشته است: «پس چنان صواب شمرد که اول شارژ دافر دولت انگلیز را دیدار کند و از آنجا به دربار شود تا امرای بدانند اگر با او طریق مخالفت سپرند دولت انگلیز به خصمی ایشان جنبش خواهد کرد.» ر.ک: محمدتقی‌بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۹۴۲ - ۹۴۳.



پدران وزیر لشکر به پادشاهان قاجاریه خدمت کرده‌اند ناصرالدین‌شاه نیز او را منظور نظر قرار خواهد داد.<sup>۱۴۰</sup>

امرای درباری و صاحب‌منصبان لشکری برای آن که پس از ورود و لیعهد چه کسی را به مقام صدارت بردارند به دو دسته متقسم بودند. یک دسته طرفداران میرزا ناصرالله نصرالممالک اردبیلی که بیشتر از مردم آذربایجان بودند. دسته دیگر طرفداران اللهیارخان آصف‌الدوله دولوخال محمدشاه که از ۱۲۳۹ تا ۱۲۴۴ ه.ق. صدارت فتحعلی‌شاه را داشت و اقتضاحات او در طی جنگهای دوم روس و ایران مشهور است. میرزا آقاخان باوجود حمایت سفارت انگلیس و تملق مهدعلیا که از طرفداران صدرالممالک بیمناک و متنفر بود به علت تبعید و دوری بالنسبه طویل از تهران به ناچار خود را در سلک اتباع آصف‌الدوله کشید. میرزایوسف مستوفی‌الممالک هم چون بسیار جوان و سنش قریب به بیست و هفت بود هیچ‌گونه ادعایی برای این مقام نداشت. این بود اوضاع تهران.<sup>۱۴۱</sup>

اما برخلاف پیش‌بینی این سیاستمدار سرسپرده بریتانیای کبیر، ماجرای ورود او به تهران مشکل‌آفرین شد و برگ دیگری بر پرونده وابستگی او به بیگانه افزود. مهدی بامداد در این باره چنین نوشته است:

میرزاتقی‌خان امیرکبیر که از تبریز با شاه با سمت صدارت به پایتخت وارد شد از میرزا آقاخان مؤاخذه کرد که چرا بدون اجازه از کاشان به تهران آمده است و امر کرد که به کاشان برگردد.

میرزا آقاخان در سفارت انگلیس در قلهک متحصن شد و هر قدر سفارت وساطت او را در نزد میرزاتقی‌خان نمود که به کاشان برنگردد مورد قبول واقع نشد و امیرکبیر فشار آورد و گفت که بایستی حتماً به کاشان برگردد. وقتی کار به اینجا کشید، وزیر مختار انگلستان اظهار داشت که میرزا آقاخان تبعه انگلستان است و ورقه تابعیت دارد و از این تاریخ باید مانند سایر اتباع انگلستان در خانه خود مصون و محفوظ بماند. پس از ارائه ورقه تابعیت، قرار شد که از این تاریخ به بعد میرزا آقاخان را به عنوان یک نفر تبعه انگلیس

۱۴۰. درباره روابط نامشروع این زن روایت‌های بسیاری موجود است که عفت قلم حتی اجازه اشاره به آنها را هم نمی‌دهد. به نوشته عباس میرزا ملک‌آرا به علت هرزگیهای بسیار مطلقه شده بود. ر.ک: عباس میرزا قاجار (ملک‌آرا)، شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، به کوشش عبدالحسین نوائی (تهران: بابک، ۱۳۵۵)، ص. ۴۳.

۱۴۱. عباس اقبال، میرزاتقی‌خان امیرکبیر، ص. ۸۸ - ۸۹.

تلقی کرده و در خانه خود اقامت نماید و به هیچ وجه با کسی ملاقات و  
مراوده نداشته باشد. ۱۴۲

### ض. شیخ چغندر در دربار محمدشاه

یکی از عرفای مجذوب معاصر محمدشاه قاجار شیخ چغندر یا ملاچغندر است.  
دکتر خلیل ثقفی در معرفی او چنین نوشته است:

شیخ چغندر یا ملاچغندر اسم اصلیش خالو (خالو) ابراهیم و از الوار و نزد  
فتحعلی شاه بسیار مقرب و در زمان ولیعهدی محمدشاه مرشد او بوده است.  
می‌گویند به مناسبت آن که سروصورتی سرخ مانند لبو یا چغندرپخته داشته  
به این اسم موسوم شده. تقرب وی در دستگاه سلطنتی به حدی بوده که  
بدون اجازه وارد اندرون‌ها شده متها درجه تکریم و احترام را نسبت به وی  
مرعی می‌داشتند. حاجی میرزا معصوم نایب‌الصدر شیرازی از قول حاج  
الله‌قلی خان ایلخانی چنین می‌نویسد:

شیخ چغندر حکایت کرده می‌گفت در جوانی من دزد سرگردنه و  
قطاع‌الطریق بوده رفیقی داشتم که در راهزنی شریک من بوده و هر دو قوی و  
زورمند و چنان بودیم که قافله زیاد را کم می‌شمردیم تا آن که یکی از ایام و  
لیالی در کمین نشسته بودیم، درویشی را دیدیم بر درازگوشی سوار و  
کشکول و تاج و سایر مایحتاج در نهایت ظرافت و نظافت و خادمی که در  
رکاب او است در کمال لطافت. آن رفیق شریک من اشارتی نمود که خوب  
لقمه چربی است. من به زبان لری گفتم او دبریش است. گفت خودش را  
کاری نداریم اگر دست در نیاورد و اما کلاه و لباس و حمارش دبریش نیست.  
مختصراً و سوسه نمود تا راضی شدم برخاستیم او از پیش‌رو و من از پشت  
سر به وی حمله نمودیم. درویش در کمال متانت و هیبت نگاهی بر من  
نمود و گفت که ترا برای این کار نیافریده‌اند! گویی که مرا از هفت آسمان به  
زمین زدند و بعد که به حال آدم عرض کردم قربان پس مرا برای چه  
آفریده‌اند؟ گفت بیا تا من به تو بگویم و به دنبال او رفتم و هر جا منزل نمود  
خدمتش نمودم. راهی فرمود که از آن به بعد در آن کار می‌کنم. ۱۴۳

۱۴۲. رک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۳۶۶.

۱۴۳. محمد معصوم بن زین‌العابدین معصوم علیشاه، طرایق الحقایق، (تهران: کتابخانه بارانی، ۱۳۳۹)،

ج. ۳، نقل در خلیل ثقفی، مقالات گوناگون (تهران: بی‌نا، ۱۳۲۲)، ص. ۱۰۱ - ۱۰۳.

مرحوم حجت بلاغی در مورد شهرت او به شیخ چغندر در روایت دیگری چنین

نوشته است:

وجه تسمیه او به شیخ چغندر این است که در حضور محمدشاه چغندر پخته‌ای در ظرف بوده و در مجلس، سخن از کیمیا به میان آمده و گفته شده که قلب ماهیت محال و کیمیا دروغ است. یکی از حاضرین گفته: قلب ماهیت ممکن نیست حتی از طرف خدا زیرا قدرت به امر محال تعلق نمی‌گیرد. شیخ سکوت را جایز ندانسته و فرمود: شما می‌گوی قلب ماهیت محال است و چون قدرت به امر محال تعلق نمی‌گیرد پس خدا هم نمی‌تواند قلب ماهیت کند، من که کوچکترین بندگان خدا هستم الآن قلب ماهیت می‌کنم، شیخ چغندر را از ظرف برداشت و بلند کرد و قطراتی که از چغندر می‌ریخت، طلای مذاب می‌شد. ۱۴۴

شیخ چغندر را بعد از فوت در قسمت جنوب غربی حرم امامزاده سید ناصرالدین (سید نصرالدین) به خاک سپردند. بر سنگ مزار آن مرحوم که تاریخ فوت او را نیز مشخص نمی‌کند چنین نوشته شده است:

«هذا المرقد المنور للشيخ المشايخ المدعو شيخ چغندر طاب ثراه»

و در زیر آن نوشته شده: اسم مرحوم شیخ چغندر حالو ابراهیم است. در یکی از تابلوهای رنگ و روغن میرزا بابا نقاش مشهور دربار قاجاریه که در اواخر سلطنت فتحعلی شاه از محمد میرزا ولیعهد و ناصرالدین میرزا کشیده است شیخ چغندر در پشت سر محمدشاه دیده می‌شود. ۱۴۵

#### ط . سیاحتگران خارجی در تهران عهد محمدشاه قاجار

در دوره سلطنت محمدشاه قاجار دیدار سیاحتگران خارجی، با انگیزه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی از ایران ادامه یافت. لرد کرزن از شمار آنان نام و سال ورود سیاحتگران زیر را ضبط کرده است: ۱۴۶

۱۴۴. حجت بلاغی، ج. ۲، ص. ۲۱۷.

۱۴۵. عکس این تابلو در کتاب مقالات گوناگون خلیل ثقفی، مقابل صفحه ۱۰۱ به چاپ رسیده است.

۱۴۶. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۴ - ۴۵.

|                        |         |                       |
|------------------------|---------|-----------------------|
| W. Stuart              | ۱۸۳۵-۶  | سرهننگ دبلیو. استوارت |
| Aucher Eloy            | ۱۸۳۵-۷  | اوکر. الوی            |
| Alex. Chodzko          | ۱۸۳۵-۴۰ | الکس چودزکو           |
| F. R. Chesney          | ۱۸۳۵-۷  | جنرال الف. آر. چسنی   |
| W. H. Ainsworth        | ۱۸۳۵-۴۰ | دبلیو. اچ. اینس ورث   |
| V. Fontanier           | ۱۸۳۵-۸  | وی. فوتتانیه          |
| Major D'Arcy Todd      | ۱۸۳۶-۷  | سرگرد دارسی تود       |
| J. Mc Neill            | ۱۸۳۶-۸  | ج. مک نیل             |
| Sir Justin, Lady Sheil | ۱۸۳۶-۵۳ | سریوستین و بانو شیل   |
| R. Wilbraham           | ۱۸۳۷    | سروان آر. ویلبرام     |
| Eugène Boré            | ۱۸۳۸-۴۰ | اوژن بوره             |
|                        | ۱۸۳۸    | حاجی عبدالنبی         |
| Lemm                   | ۱۸۳۸-۹  | سروان لم              |
| A. Soltykoff           | ۱۸۳۸-۹  | پرنس آ. سولتی کف      |
| E. Conolly             | ۱۸۳۹    | سروان ای. کونولی      |
| Ch. Texier             | ۱۸۳۹-۴۰ | تکسیه                 |
| E. Flandin, P. Coste   | ۱۸۳۹-۴۱ | ای. فلاندن و پی کوست  |
| Dr. A. Grant           | ۱۸۴۰    | دکتر آ. گرنت          |
| Baron C. De Bode       | ۱۸۴۰-۱  | بارن سی. دوبود        |
| Sir A. H. Layard       | ۱۸۴۰-۲  | سرای. اچ. لیارد       |
| A. L. Mitford          | ۱۸۴۰    | ای. ال. میتفرد        |
| Conte de Sercey        | ۱۸۳۹-۴۰ | کنت دو سرسی           |
| F. Forbes              | ۱۸۴۱    | دکتر اف. فوربز        |
| G. Osculati            | ۱۸۴۱-۲  | جی. اسکولاتی          |

|                   |        |                     |
|-------------------|--------|---------------------|
| W. B. Selby       | ۱۸۴۱-۲ | ستوان دبلیو بی سلبی |
| G. P. Badger      | ۱۸۴۲   | دکتر جی. پی. باجر   |
| W. R. Holmes      | ۱۸۴۳-۴ | وی. آر. همس         |
| N. L. Westergaard | ۱۸۴۳   | ان. ال. وسترگارد    |
| M. Wagner         | ۱۸۴۳   | م. واگنر            |
| R. Leech          | ۱۸۴۳   | ستوان آر. لیچ       |
| J. F. Jones       | ۱۸۴۴-۷ | جی. اف. جونز        |
| J. P. Ferrier     | ۱۸۴۵   | جی. پی. فریه        |
| H. de Hell        | ۱۸۴۶-۸ | اچ. دو هل           |

### ● سالتیکف در تهران

شاهزاده الکسی دمتری یویچ سالتیکف نقاش و سیاح روسی در نیمه اول قرن نوزدهم می زیسته است. او در سال ۱۸۳۸ م. / ۱۲۵۴ ه. ق. به ایران آمد. وی طی اقامت خود در تهران موفق شد به حضور محمدشاه شرفیاب شده و به حاج میرزا آقاسی صدراعظم شاه معرفی شود. او همچنین در تهران از جواهرات سلطنتی دیدن کرد و تصاویری از شاه، ولیعهد، صدراعظم، عباس میرزا نایب السلطنه و شهر تهران ترسیم کرد او در بازگشت به روسیه از مشاهدات خود کتاب مسافرت به ایران را فراهم آورد. سالتیکف در شرح مختصری اقامتگاه خویش را در تهران چنین توصیف کرده است:

در محله ای که آن را دروازه قزوین می نامند با شش تومان در ماه (دوازده فرانک و پنجاه سانتیم فرانسه) یکی از منازل را که می توان در این شهر یافت اجاره کرده بودیم. در حقیقت هوا در آن خانه به آزادی خیابان حرکت می کرد. اما آب و هوای تهران به اندازه ای ملایم و خوب بود که ایرادی بر آن وارد نمی آمد. خانه، از دو طبقه با چندین اطاق تشکیل می شد. هر طبقه دو ایوان داشت. اطاقهای بالا مسلط به شهر بود. شهری که با وجود منظره ملال انگیز آن خالی از جنبش نیست. دو ردیف پنجره که پایینی ها دارای لنگه های چوبی و

بالایها مزین از جامهای رنگین بود، اطاق اصلی خانه را که دیوارهای آن مانند برف سفید بود، روشن می‌کرد.<sup>۱۴۷</sup>

### ● سفیر فوق‌العاده فرانسه در تهران

سی سال بعد از سفارت ناموفق ژنرال گاردان که فراتر از دیگر روابط ممتدی با ایران نداشت، در سال ۱۸۳۹ م. / ۱۲۵۵ ه. ق. کنت دوسرسی به عنوان سفیر فوق‌العاده فرانسه در رأس هیأتی عازم ایران شد.<sup>۱۴۸</sup> این هیأت روز یکشنبه اول مارس ۱۸۴۰ م. / ۲۷ ذیحجه سال ۱۲۵۶ ه. ق. وارد تهران شد. در آن هنگام به سبب طغیان اشزار و اوباش اصفهان، و این که اهل صلاح و فلاح را آسوده نمی‌گذاشتند و از هیچگونه جنایت و هتک حرمت خانواده‌ها خودداری نمی‌کردند؛ محمدشاه و حاج میرزا آقاسی برای فرونشاندن آن شورش به آن شهر رفته بودند. هیأت فرانسوی نیز پس از ۲۲ روز توقف در تهران برای شرفیابی به حضور محمدشاه به اصفهان رفت. کنت دوسرسی در شرح چگونگی ورود خود به تهران چنین نوشته است:

بالاخره ما به دروازه تهران رسیدیم و در آنجا آن‌قدر جمعیت برای دیدن ما آمده بود که مشاهده کردم که چند نفر که محو تماشای ما شده بودند در خندقی افتادند که شهر را دور می‌زد و خوشبختانه چندان عمیق نبود. در دو طرف خیابانهای کثیف و پرپیچ و خم، سربازان صف کشیده بودند. و این کوچه‌ها مانند تمام کوچه‌های شهرهای اسلامی به دو دیوار بلند خشتی

۱۴۷. الکسی دمتری یویچ سالتیکف، مسافرت به ایران، ترجمه محسن صبا (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۶)، ص. ۱۸۳ - ۱۸۴.

۱۴۸. هیأت سفارت بسیار اشرافی بود. علاوه بر سفیر شش نفر از اشراف فرانسوی او را همراهی می‌کردند. اگرچه از آن گروه اشرافی نفعی حاصل نشد اما از اجزای سفارت که هشت نفر بودند بعدها سه نفر در میان ایرانیها از احترام فراوان برخوردار شدند. کازیمیرسکی بویژشتین یکی از مترجمین هیأت برای بار نخست دیوان منوچهری را تصحیح و چاپ کرد و همچنین دست به ترجمه قرآن مجید زد. فلاندن نقاش و کُست معمار عضو هیأت نیز پس از بازگشت هیأت به فرانسه در ایران ماندند و به بررسی در آثار باستانی پرداختند و حاصل کار آنان بسیار عظیم و ارزنده بود. علاوه بر اطلاعات جامع درباره معماری ایران، تهیه ۸۶ نقش از حجارها و ۳۵ کپی از کتیبه‌های میخی و پهلوی و کوفی بر اهمیت کار بزرگ آنها افزوده است.

محدود شده بود. خدا می‌داند با چه رضایت خاطری وارد خانه‌ای شدم که برایمان مهیا کرده بودند. من با شتاب از اسب پیاده شدم و با عجله از در کوتاه و پستی وارد حیاطی شدم که در آن درختهایی کاشته شده بود و در اطرافش اطاقهایی قرار داشت.

در اینجا مواجه با مرد کاملاً برهنه‌ای شدم که گفتند دلک درباری است و به من نیز شیری را نشان دادند که گفتند شیر پادشاه است. من به طور شایسته آن دو صاحب‌منصب محبوب درباری را که لطف‌نموده برای خوش‌آمد من آمده بودند پاداش دادم و پس از این که آنها و همراهانشان را مرخص کردم خودم را بسیار خوشحال یافتم از این که بالاخره با کسانی که وابسته به من بودند سالم به پایتخت کشور شاهنشاهی که نزد او مأموریت یافته بودم رسیده‌ام. بدون شک اگر ما در فکر این بودیم تا به مکانی برسیم که خستگیهای این سه ماه اخیر و محرومیت‌های آن را جبران کنیم این مکان همان شهر تهران بود. این شهر پایتخت سلسله قاجاریه است که شنیده بودیم جانشین شهر پرافتخار و شکوه اصفهان شده است و سلسله قاجار آن را مقر حکومت خود قرار داده. ولی افسوس ما هنوز در پایان رنجهایمان نبودیم و با وجود اطمینان خاطری که مقامات شهر به ما دادند. گذشته از وقتی که برای استراحت پیدا کرده بودیم، از هیچیک از وسایل راحتی شایسته که تصور می‌کردیم در دسترس ما قرار داده خواهد شد برخوردار نبودیم.

خانه‌ای که برای اقامت سفارت مشخص شده بود آن قدر غیرقابل سکونت بود که ناچار شدیم بیشتر همراهانمان را در خانه‌های دیگر که بیش یا کم با ما فاصله داشت منزل دهیم. با این که از چند روز پیش به من گفته بودند که مشغول مرتب کردن عمارتهایی هستند که ما باید در آن منزل کنیم. هیچ دستگاهی برای اقامت ما به طور صحیح مرتب نشده بود. کف اطاقها همگی از خاک کوبیده بود، بیشتر شیشه‌های پنجره‌ها شکسته بود و در مجموع اطاقهایی که در اختیار ما قرار داده بودند حتی یک میل وجود نداشت. پس از مذاکرات مفصل و بی‌پایان بالاخره ناچار شدیم در آن خانه همان‌طور منزل کنیم که اگر می‌خواستیم در بیابانی زیرچادری به سر ببریم...

در اینجا هیچ‌گونه اثر از عادت و رسوم اروپایی وجود نداشت، و ما حتی نتوانستیم آن را با خانه‌های راحتی که در تبریز به ما داده بودند مقایسه کنیم. ولی تدریجاً وسایل مورد احتیاجمان را کسب کردیم. برایمان چند قالی کهنه

آوردند که روی کف اطاق انداختیم و با استفاده از تختخوابهای سفری و صندلیهای تاشو و میزهای سبک که همراهمان آورده بودیم خانه ما تقریباً قابل سکونت شد. ولی آنچه که ما را عذاب می داد فقدان آتش در اطاقها بود. زیرا هنوز هوا سرد بود و اطاقها بخاری نداشت. در کشوری که چوب تا این اندازه کمیاب است و هوا نسبتاً مساعد است، ساکنانش بیش از ما به این محرومیتها عادت کرده اند.

ولی به هرحال پس از ناراحتی اولیه خوشحالی و بی فکری ما بر رنج و عذابمان پیروز شد و ما صادقانه از این شاد بودیم که بالاخره بدون دردسر زیاد به پایان مسافرتمان رسیده ایم، زیرا به ما اطمینان می دادند که شاه به زودی به پایتخت مراجعت خواهد کرد. این احساس شادی هنگامی تقویت شد که صبح زود مشاهده کردیم که آفتاب بر دو باغچه گلی که زیر پنجره هایمان قرار داشت تابیده بود و اشعه سوزانش غنچه های گل سرخ و یاسی را که در برابرمان قرار داشت می شکفت. فکر این که دیگر راه دراز و یکنواخت و ساکنی در پیش نداریم بیش از همه چیز موجب شادی ما شده بود. این واقعاً برایمان مانند روز عید بود، روز شادی و خوشحالی.

هنگامی که هر یک از ما کوشش داشت وسایل استقرارش را فراهم نماید و همان طور که عادت مسافران و جهانگردان است، هر کس می خواست نقاطی را که برای نخستین بار می بیند با دقت بیشتری بررسی کند، من وظایف دیگری نیز برعهده داشتم که وقتم را منحصرأ مصروف می داشت. دید و بازدیدهای رسمی در روزهای اول مرا در خانه میخکوب کرده بود. اعضای سفارت روس، چند نفر از خارجیان مقیم تهران و مقامات رسمی شهر به نوبت برای خوش آمد گفتن به ملاقاتم آمدند. پیش از همه ملاقات ژنرال دو هامل<sup>۱۴۹</sup> سفیر روسیه مرا شاد کرد و در تمام مدتی که در ایران اقامت داشتم از مهربانیهای این مرد با ادب و خوش برخورد مستفیض بودم...

حاکم شهر و باباخان که شاه پیش از حرکتش به اصفهان اختیارات مطلق به او تفویض کرده بود نیز بی نهایت نسبت به من مهربانی کردند. رفتار من هنگام رسیدن به دروازه شهر موجب شده بود که آنها می ترسیدند من به شاه از آنها شکایت کنم و برای جبران این بی توجهی هر قدر می توانستند نسبت به من مهربانی می کردند. هر روز برایم غزالها و بز کوهی را که شکارچیان نشان



صید کرده بودند می‌فرستادند و چندین بار به افتخار من جشنهایی برپا کردند. بین اشخاص برجسته‌ای که من در تهران ملاقات کردم، یکی از برادران شاه بود که به دیدارش رفتم و مانند تمام شاهزادگان ایران زیبایی قابل توجهی داشت. او به من تعارفات بسیار کرد و اظهار داشت که بسیار خوشوقت خواهد شد که به ملاقاتش بروم. این شاهزاده در عمارت کوچکی در کاخ سلطنتی منزل داشت و برای دیدار او ناچار شدم از قسمتهای مهمی از شهر عبور کنم. تهران به نظرم مانند تمام شهرهای دیگر آمد که از آنجا عبور کرده بودم. کوچه‌ها گل‌آلود و سنگ‌فرششان خراب بود. دیوارها بلند و فاقد پنجره بود و تنها از در کوچکی به داخل خانه‌ها راه می‌یافت. در بازارها جمعیت زیاد بود. در کوچه‌ها رفت و آمد اندک بود. گاهی به شاهزاده‌ای برمی‌خوردم که سوار بر اسب بود و در اطرافش مردان ژنده‌پوشی فریاد می‌زدند تا راه را برایش باز کنند. زن‌ها چادر بر سر داشتند، خر‌ها بار می‌بردند، مردها چپق می‌کشیدند، اسب‌ها چرت می‌زدند، و این تقریباً تمام چیزهایی است که در بیشتر شهرهای آسیای مرکزی دیده می‌شود. پس از عبور از چند کوچه که به همین طریق به صورت یکنواخت به چشم می‌خورد از خندق عریضی عبور کردیم تا وارد محوطه‌ای شویم که به اصطلاح قلعه‌ای بود که کاخهای سلطنتی در آن محصور می‌شد. در میان فضای وسیعی که کاخ پادشاه در آن بود توپ بزرگی در میان دو توپ معمولی قرار داشت. اینجا پناهگاهی برای جنایتکاران است که موفق شوند خود را در داخل در آن محوطه کنند و دیده نشده است که هر قدر هم گناهشان شدید باشد به زور آنها را از آنجا بیرون کرده، به مرگ محکومشان کرده باشند. ما در برابر در پستی از اسب پیاده شدیم و وارد دالان تاریک و تنگی شدیم که به حیاط مربع بزرگی راه داشت که پر از درخت و گل بود و از داخل حوضها فواره‌های آب بیرون می‌آمدند... از پلکان باریکی بالا رفتیم و وارد اطاق کوچکی شدیم که با نهایت هنرمندی زینت شده، آینه‌کاریها و طلاکاریهای زیبا دیوارهایش را آرایش داده بود. در آنجا شاهزاده جوان فتح‌الله میرزا روی مبل عریضی نشسته بود و جامه کشمیری زیبایی بر تن داشت. او مرا در کنارش نشاند و با من به ملاطفت و مهربانی رفتار کرد، همان‌طور که شاهزادگان دیگر رفتار کرده بودند. با من از مادرش سخن گفت و افزود که بسیار مایل بود مرا ملاقات کند ولی بنا بر

رسوم آن کشور در سرای است و نمی‌تواند خارج شود.<sup>۱۵۰</sup> معاشرت دایمی این شاهزادگان با سفرای انگلستان و روسیه آنها را بیش یا کم از آداب و رسوم اروپا آگاه ساخته است و من استنباط کردم که مطالبی که از اروپا به آنها می‌رسد بدون این که به صورت واضح و روشن در آنها اثر گذارد، تا اندازه‌ای آنها را از تمدن ما آگاهی می‌دهد. من نمی‌توانم بگویم که سهمی که نسبت به شایستگی ما فرانسوی‌ها در نظر آنها مجسم شده کاملاً رضایت‌بخش باشد ولی نام فرانسه با افتخارات به گوششان رسیده است. آنها از پروژه‌های ما آگاهی یافته‌اند و می‌دانند که روزی لشکریان فرانسه پایتخت این ملت نفرین شده را که امروز آنها را تحت فشار قرار داده است در تصرف خویش درآورده بودند.<sup>۱۵۱</sup> من بارها شنیده بودم که می‌گفتند: «فرانسویها دوستان ما هستند، زیرا لااقل آنها به دیگران اجازه می‌دهند که در صلح و بنابر آرزوهایشان زندگی کنند.»

پس از ترک منزل فتح‌الله میرزا، من از همان راهی که آمده بودم به خانه مراجعت نمودم. وقتی که از حصار کاخهای سلطنتی بیرون می‌آمدم در میدانی که در برابر این حصار بود به تعداد زیادی مردم برخورد کردم که با فریاد میوه و سبزی و محصولات دیگرشان را به خریداران معرفی می‌کردند.<sup>۱۵۲</sup> در میان این انبوه جمعیت میله بلندی قرار داشت که منتهی به یک نوع سینی چوبی می‌شد و روی آن چیزی قرار داده بودند که من در اولین نگاه نتوانستم خوب تشخیص دهم. از میهماندار باوفایم سؤال کردم و گفت این سر محکومی است که در آنجا قرار داده‌اند تا همه مردم آنرا ببینند. این عادی در کشورهای اسلامی است که بدن مجرم یا قسمتی از آنرا که با شکنجه کشته‌اند

۱۵۰. سنبل خانم مادر شاهزاده فتح‌الله میرزا از اسرای کرمانی بود. در خدمت خاقان مرحوم خیلی بااحترام و در حرمخانه مبارکه منشاء آثار بزرگی بود. فتح‌علی شاه و تمام شاهزادگان او را خانم می‌گفتند. واسطه عرایض مردم به حضور خاقانی می‌شد و وساطت می‌نمود. از بس نیک‌محضر و خوش‌قلب بود، مکرر عرایض رعایای خمسه را که از شعاع السلطنه پسر خودش تظلم کرده بودند به حضرت خاقانی می‌داد و می‌گفت نمی‌خواهم کسی مظلوم واقع شود و از شاه عالم پناه شکایت نماید. اگرچه پسر خودم مصدر ظلم شده باشد باید معزول شود. رک: احمد میرزا قاجار، ص. ۲۰.

۱۵۱. در سال ۱۸۱۲ م. ناپلئون بناپارت به روسیه لشکرکشی کرد و تا مسکو پیش رفت ولی بر اثر کمبود مواد غذایی و وجود سرمای شدید روسیه شکست خورد و عقب‌نشینی کرد.

۱۵۲. سبزه میدان

در انتظار قرار می‌دهند و من به‌خاطر دارم که در چند سال پیش در صربستان ۱۵۳ همین عمل را انجام می‌دادند و احتمالاً در آنجا نیز در نتیجه نفوذ ترکهای عثمانی این عادت مرسوم شده بود...

همواره از خود این سؤال را کرده‌ام که آیا امکان دارد این نوع اعمال اثر مطلوبی در مردم داشته باشد. گاهی این‌طور تصور می‌کردم که دیدن این نوع فجایع آن‌چنان در عادات مردم رسوخ کرده که دیگر توجهی به آن ندارند.

این تنها برخورد ناراحت‌کننده‌ای نیست که انسان در کوچه‌های تهران با آن مواجه می‌شود. کوچه‌ها بسیار تنگ و کثیف و پر از سنگهای ولگرد است. فروشندگان در بازار برای فروش کالاهایشان فریاد می‌زنند، و تمام اینها موجب می‌شود که عبور از این کوچه‌ها زیاد دلیسند نباشد. حتی به این هم نمی‌ارزد که انسان با چیزهای تازه‌ای آشنایی پیدا کند. تعداد مسجدها زیاد است ولی از نظر ساختمانی جالب نیست. خانه‌ها از نظر راحتی و زیبایی از حد معمول هم پایین‌تر است. ولی در خارج شهر باغهای زیبایی وجود دارد و غالباً در داخل این باغها ساختمانهای مجللی دیده می‌شود. تعداد این ساختمانها زیاد نیست. وجود یک دربار طماع و پراختیار موجب شده است که مردم ثروت خود را در داخل خانه‌ها پنهان کنند و خارج خانه‌ها را به صورت مفلوکی واگذارند. بازرگانی در این شهر تقریباً در درجه صفر است. در تمام کشور سازمانهایی که به دست ملت و برای ملت کار کند وجود ندارد. با این حال پادشاه کنونی دست به ساختن کارگاهی برای توپهایی زده است و آن کارگاهها را نیز چند توپچی روسی اداره می‌کنند. من در آنجا توپهایی دیدم که بعضی از آنها قابل استفاده بود، و به هر حال بیشتر این توپها را دولت امپراطوری روسیه به ایران واگذار کرده است. زرادخانه نیز در جوار همین کارگاه است و مقداری باروت و سلاحهای مختلف در آن دیده می‌شود. ولی من تصور نمی‌کنم که در تهران صنعتگری باشد که بتواند تفنگی بسازد، یا حتی یک تفنگ شکاری را تعمیر کند. بیشتر سلاحهای آتشی که دولت ایران از کشورهای اروپایی خریده یا اکنون غیرقابل استفاده‌اند و یا به زودی غیرقابل استفاده خواهند شد، زیرا کسی از آنها نگهداری نمی‌کند، و حتی آنها را تمیز نمی‌کنند. به همین سبب است که من غالباً سربازانی را که دولت به

وجودشان افتخار می‌کنند مشاهده نمودم که تفنگشان حتی چخماق<sup>۱۵۴</sup> ندارد و فاقد سرنیزه است. عدم توجه و عدم اطلاع افسرانی که این سربازان را راهنمایی می‌کنند از حد تصور خارج است.

در کنار این کارگاهها ضرابخانه قرار دارد. هیچ کاری از آنچه در این ضرابخانه می‌شود ساده‌تر نیست. در آنجا چند اطاق خالی هست که در آن چند کارگر روی زمین به صورت چمباتمه نشسته‌اند و قطعات نقره یا طلا را بریده در قالبهایی می‌ریزند و به این طریق سکه‌هایی را که در تمام کشور جریان دارد می‌سازند. البته این کار را با سرعت انجام می‌دهند، ولی این فکر برای من پیش آمد که تا چه اندازه ممکن است کشوری از نظر وجوه برای معاملات فقیر باشد، و آیا این مقدار سکه‌ای که در این چند اطاق زده می‌شود احتیاج تمام مردم کشور را رفع می‌کند. به همین سبب است که پرارزش‌ترین سکه‌ای که در ایران رواج پیدا کرده دوکای هلندی است.

می‌گویند جمعیت تهران به ۶۰۰۰۰ نفر می‌رسد. ممکن است هنگامی که پادشاه در پایتخت اقامت دارد جمعیت آن به این حدود برسد. این مطلب را فراموش نکنیم که شهرهای ایران بیشتر به اردوهای شباهت دارند که به جای خیمه و چادر از گل ساخته شده است. همین که شاه از شهر بیرون می‌رود همراهان متعددی با افسران، سربازان، خدمتگزاران و تعداد زیادی صنعتگران و غیره با او به راه می‌افتند و هرجا اقامت کند برایش به سرعت شهری مرکب از خیمه‌ها می‌سازند. شاه مانند دیگران فقط احتیاج به اسبی، سلاحی، یک قالیچه و حرمش دارد. همین که به راه افتاد تمام اینها دوروبر او را می‌گیرند. عده‌ای جلو او می‌روند و عده دیگر در عقبش حرکت می‌کنند. به محض این که در مکانی توقف کرد خیمه‌اش به سرعت برپا می‌شود و خیمه حرمش نیز در کنارش قرار می‌گیرد. این طرز رفتار موجب می‌شود که مردم پایتخت که بیشتر وابسته به شخص پادشاهند، هر ساعت به گوشه‌ای از این مملکت عزیمت نمایند.

قزوین، شیراز، اصفهان و غیره به سبب هوس‌گذرانی شاهزادگان به ویرانه‌هایی مبدل شده است. تهران زودتر از آنها ویران خواهد شد، زیرا در آنجا نه تجارتی، نه ساختمانی وجود دارد و نه یادگاری از افتخارات گذشته! ... وضع جغرافیایی این شهر جالب نیست. حتی آب که در کشور یکی از

۱۵۴. چخماق، آلتی است در تفنگ که وقتی به ته فشنگ می‌خورد گلوله محترق می‌شود.

لوازم اولیه زندگی است در این شهر به قدری بد است که کسانی که برایشان امکان داشته باشد آب را از خارج شهر به خانه‌هایشان می‌آورند. تنها مزیتی که دارد این است که به سبب جبال مرتفع البرز که در کنارش قرار دارد از بادهای سرد شمال درامان است. دامنه جنوبی این کوهها که تا دروازه‌های تهران ادامه دارد به کلی خشک است و حتی یک درخت در آن دیده نمی‌شود. ولی شیب شمالی این جبال پیرعکس از قراری که می‌گویند، خصوصاً مازندران جنگلهای انبوهی دارد.<sup>۱۵۵</sup>

بیشتر  
www.tabarestan

### ● فلاندن جهانگرد هنرمند در تهران

اوژن ناپلئون فلاندن از همراهان هیأت کنت دوسرسی حاصل دوسال مسافرت و بررسیهایش را طی سالهای ۴۱ - ۱۸۴۰ م. ۵۷/ - ۱۲۵۶ ه. ق. در ایران در سفرنامه‌ای گردآورده است که از تزیینی و صاحب‌نظری و مراتب دانش و بینش این جهانگرد هنرمند در آن زمان حکایت می‌کند. او در شرح ورود خود به تهران توصیف دقیقتری از کنت دوسرسی به دست داده است:

دو ساعت بعد از ظهر روز اول مارس در حالی که غرش توپ طنین‌انداز بود و پیوسته مردم در ازدحام و به تماشای ما می‌آمدند وارد تهران شدیم، دو صف سرباز در طرفین خیابانها ایستاده بودند. رعد شروع به غرش نمود و چند قطره باران باریدن گرفت خوشبختانه بخت با ما یاری کرد از این رو به ایرانی‌ها گفتم خدا ما را یاری نمود. خیلی خوشوقت شدیم که ورود ما با بارش توأم بود زیرا از ابتدای عزیمت تا اینجا فقط برف دیده بودیم. مانند توقفگاههای دیگری که در شهرستانها فرستادگان بیگلریگی و امرای بلند مقام تشریفات می‌گرفتند در اینجا نیز روی قالیها پراز قدحهای شربت و میوه گشت.

قصری که جهت سفیر معین شد بزرگ لیکن تمام ما در آن جا نمی‌گرفتیم لذا چندین منزل مجاورش را هم به ما اختصاص دادند. اغنیا به فراشان پولی داده رفع این غایله را می‌نمودند ولی خسیسان و فقرا از ترس چوبی که همیشه بالای سرشان چرخ می‌خورد خانه خود را تسلیم می‌نمودند.

سرانجام منازلی خوب و آبرومند تهیه شد. فردا وزیر روسیه<sup>۱۵۶</sup> ژنرال دوهامل با کلیه اعضای سفارت روس به ملاقات سفیر آمد. ژنرال نقل نمود که به هنگام ورود سفیر فرانسه و در موقع عزیمت شاه به اصفهان اظهاراتی شد که پایتخت در خطر است و شاه جواب داد اصفهان را که برای پایتخت بودن بر تهران برتری دارد برگزیده‌ام. پس از رفتن وزیر روسیه سردار رییس کل قزاقی نظامی تهران که باباخان نام دارد و برادرخوانده مهربان شاه است به قصر سفیر آمد. روز بعد هم بیگلریگی به دیدار سفیر آمد... پس از بیگلریگی وزیر ترکیه صارم افندی که دو سال بعد وزیر امور خارجه قسطنطنیه شد به دیدار سفیر آمد...

بر خود لازم دیدیم که به ملاقات ژنرال دوهامل برویم، قصرش شایان تمجید و مناسب مقامش می‌باشد.<sup>۱۵۷</sup> ظاهرش بسیار زیبا و در جلو حیاطی وسیع دارد، در آن درختانی کاشته شده است از پذیرایی سفیر روس و بستگانش بسیار خوشوقت گشتیم.

وسعت تهران کم و بیش از چهار پنج کیلومتر محیط ندارد. حصار شهر مانند سایر شهرها بروچی است که به دورشان خندق حفر کرده‌اند. شش دروازه دارد که از کاشیهایی با الوان مختلف تزین شده‌اند. بعضی از این دروازه‌ها نوعی قلعه کوچک دارد که دورش خندقی کنده و به یکصد متر جلوی دیوارهای حصار قرار دارند، همه رو به خرابی رفته و هیچیک نمی‌توانند در مقابل حملات شدید مقاومت کنند.

اهمیت این شهر به اندازه تبریز و اصفهان نیست. کلیه جمعیتش که در داخل چهار دیوار است یکصد هزار می‌باشد. در اولین وهله منظره‌اش جز دیواری طولانی از آجرهای زردرنگ که از رویش چند گنبد مسجد و کلاه فرنگیهای قصر شاه مشاهده می‌شود چیز دیگری ندارد.

شش هفت مسجد، سه چهار مدرسه، یکصد حمام و قریب یکصد کاروانسرا دارد که هیچیک قابل توجه نیستند. بازارها بدهیست و کشیف و ساختمانهایشان بسیار بد است.

برای پایتخت بودن صلاحیت ندارد و تنها پادشاهان قاجاریه آنرا پایتخت

۱۵۶. مقصود وزیر مختار روسیه است.

۱۵۷. قصری را که فلاندن از آن نام می‌برد به شرح نقشه تهران ۱۲۷۵ ه. ق. در ضلع غربی مسجد مهدعلیا در ارگ سلطنتی تهران قرار داشت.

قرار داده‌اند، آن هم تنها بدین منظور که با شاهان صفوی رقابت کرده باشند اما هنوز پایتخت حقیقی ایران اصفهان است که ابنیه نفیس دارد. اهمیت تهران به واسطه پایتخت بودن و اقامت سفراء و امرای بزرگ دولت است. تنها قسمت قابل توجه شهر ارگ است که در مرکز شهر قرار گرفته و از سایر محال به واسطه دیواری مستحکم و خندقهایی که هر یک بررویش پلی دستی زده شده جدا می‌گردد. در این محل است که شاه قصری ساخته و خود و اقوام نزدیک و امرای بزرگ درباری و مستحفظینش زندگی می‌نمایند.

درب عمده ارگ به سمت جنوب، در وسط تهران و به دم بازارها می‌باشد، پس از طی خندق به دالانی دراز و تاریک می‌رسند که محل سربازان و قلیانچی‌هاست. از اینجا به میدان شاه می‌رسند، دور میدان دیواری با برجهای چند است که محل توپها یا اطاق استراحت سربازان است.

در وسط این میدان یک مهابی است که از سطح زمین یکمتر ارتفاع دارد. در رویش توپی قرار داده‌اند که علت گذاشتن آن معلوم نیست. روزی مردی را دیدم که در زیر پایه شکسته آن نشسته گدایی می‌کند. به من گفتند این شخص آدم کشته و بست نشسته، چه مقصری که بدینجا آید مصون می‌ماند. بست دیگری هم در مسجد شاه است. در میدان شاه چند قطعه توپ دیگر از کارافتاده نیز دیده می‌شود که در کنار دربهای قصر قرار دارند، بعضی فاقد چرخ، پایه و چنین بنظر می‌آید که علایمی معین از قصر شاهند و از نزدیک شدن به قصر دفاع می‌نمایند.

درون قصر از چندین بنا یا کلاه فرنگی تشکیل شده که هر یک باغی بزرگ با درخت و حوض دارد و دری که از میدان شاه به قصر وارد می‌شود درب سعادت نامیده می‌شود. بالای این سردر سالی ساخته شده که محل نشیمن شاه در موقع تماشای حرکات نظامی یا اعیاد است. در سمت راستش باغهای متعددی است که درختان بلند قامت دارند. در بالای این سالن یک برج و چند رفته پنجره دار و یک گالری ساخته شده. این کلاه فرنگی محل نشیمن زنهایست که بدان آمده تمام قسمتهای خارج تهران و سایر جاهایی که به دور قصرند بدون این که دیده شوند تماشا نمایند.

داخل قصر پس از طی دالانی دراز که در دو طرفش منازل سربازان، افسران، رؤسای تشریفات، غلامها، یساولها، و مستحفظین ویژه است دیده می‌شود. منازل مخصوص مانند سایر خانه‌هایی است که در بیشتر ایران دیدیم. به ندرت چند از آنها کفشان از سطح زمین بلندتر ساخته شده، چه وضع و

مصلحی که ایرانی‌ها در ساختمان به کار می‌برند. بدانها اجازه داده نمی‌شود بنا را از سطح زمین مرتفع‌تر سازند.

در واقع خشتهایی که با آن عمارت را می‌سازند دوامی ندارند، چنان که به شخصه آزمون کردم. هوا کمی منقلب شد و چهار روز پی‌درپی باران می‌بارید. پس از این مدت دیوار اغلب خانه‌ها را خراب دیدم. در همه جا دیده شد که بتاها مشغول تعمیر ساختمانند. چیزی که مختص ایرانی‌هاست فرزی و کم‌خرجی است که تا ساختمانی روبه خرابی رفت به فوری مرمتش می‌نمایند. دو روز بعد هوا خوب شد و فقط ورقه‌ای گل می‌ماند.

چرا ایرانی‌ها که این قدر ماهر و باهوشند به علاوه در بیشتر جاها سنگ و آهک به حد وفور دارند عمارات را با خشت می‌سازند؟ وقتی که تهران پایتخت کشور است در اثر بارانی بسیار خانه‌ها سرنگون می‌گردد، آیا شهرستانها و دهستانها چه حالی دارند؟

وضع طبیعی تهران را مشکل می‌توان تشخیص داد. در دشت پستی به دامنه شمیران قرار گرفته و از بادهای شمالی استفاده می‌نماید. آبش بارانی است که در چشمه‌ها جمع می‌شود. مدت شش ماه سال را گرمای خیلی شدید دارد و باد جنوبی آن سوزان است، نداشتن آب کافی او را به خطر می‌اندازد وضع داخلی شهر هم ناسازگار است.

از کوچه‌ها و بازارها که حرارت آفتاب تابستان بدانها می‌تابد در اثر داشتن آبهای متعفن بخارات نامطبوع متصاعد می‌شود که تولید تب و بیماریهای خطرناک می‌نماید.

بدین لحاظ از ماه مه دربار، اغنیا و تمام اشخاصی که با شهرکاری ندارند فرار کرده به دامنه کوهی که مجاور تهران است مسکن می‌گزینند، تمام دامنه کوه شمیران را دهاتی چند با باغات زیاد فرا گرفته و اهالی تهران مدت شش ماه به چادرهایی که در این سرزمین می‌زنند به سر می‌برند.<sup>۱۵۸</sup>

اوژن فلاندن پس از بیست و دو روز اقامت در تهران در روز ۲۳ مارس ۱۸۴۰ م. ۱۹/ محرم ۱۲۵۶ ه. ق. به همراه پاسکال گُست همسفر معمارش برای دیدار از آثار و ابنیه و جاذبه‌های جهانگردی متنوع ایران پایتخت محمدشاه را ترک کرد و مدت یک سال شهرهای ساوه، قم، کاشان، اصفهان، همدان، کنگاور، کرمانشاه، شوشتر، بروجرد،



گلپایگان، خوانسار، قمشه، شیراز، بوشهر، فیروزآباد و... را سیاحت کرد و در بیستم مارس ۱۸۴۱ م. ۲۶/ محرم ۱۲۵۷ ه. ق. به تهران بازگشت و تا ۲۴ آوریل همان سال برابر با دوم ربیع الاول ۱۲۵۷ ه. ق. نیز در تهران اقامت داشت. در این مدت موفق شد در سلام نوروزی سال ۱۲۵۷ ه. ق. حضور یابد و حتی توانست با محمدشاه هم ملاقات نماید. فلانیدن خاطرات خود را از این اقامت سی و چهار روزه در تهران چنین ثبت کرده است: بهتر دانستم در مدت اقامت خود در تهران تا حد امکان استفاده نمایم، با چند نفر ایرانی آشنا و معاشر گشتم و به کمکشان یادبودهایم را تکمیل تر کرده آداب و رسومی که ویژه این کشور است به دست آورم. در بینشان با دو نفر شاهزاده، بسیار دوست گشتم. یکی از آنها شاهزاده سیف الدوله میرزا<sup>۱۵۹</sup> است که چندی پیش بیگلریگی اصفهان را داشت. دیگری خسرو میرزا<sup>۱۶۰</sup> است که با سیف الدوله دوست صمیمی بودند. این دو شاهزاده والامقام، پرعاطفه و بزرگوار از زمره بزرگان و رجال ایران به شمار می‌روند. عاشق شعر و نقاشی هستند و مدام به نقاشی و شعرسرای مشغولند. چنان با هم رفیق گشتیم که هر روز مدتی را با هم به سر می‌بردیم. در حق من از هیچ‌گونه خدمت دریغ نداشتند. چند قسم لباس ایرانی را که ندیده بودند و من با زحمات زیاد گرد آورده بودم بنظرشان رسانده و استفاده کامل بردند. بیشتر به زیر چادر بزرگی که در باغی زده شده بود رفته دور میزی جمع می‌شدیم. هر کس کاری می‌کرد و گاهی از اروپا و زمانی از ایران و مدتی از موسیقی و شعر صحبت می‌شد. عده‌ای نقاشی می‌کردند، بعضی از شاهنامه، گلستان سعدی و غزلیات حافظ صحبت می‌داشتند.

سیف الدوله و خسرو میرزا بیشتر نقاشی می‌کردند، یا گلها و حیواناتی ترسیم می‌نمودند به علاوه صنعت دیگری هم داشتند که مرا سخت به تعجب گذاشتند. روزی مقداری سنگهای کوچک نرم از جنس عقیق یا سماق نشان دادند که رویش را تصاویری از حیوانات یا نهالها تراشیده بودند. برایم تعریف کردند که چگونه بدین صورت درمی‌آوردند و گفتند بر روی سنگ با جسمی سخت که آن را هم به ما نشان دادند ترسیم می‌کنیم و سپس تمام قسمتهای مریی نقشه را با همین ماده می‌پوشانیم. من دانستم که در اثر

۱۵۹. سلطان محمد میرزا پسر فتحعلی‌شاه.

۱۶۰. فرزند محمود میرزا پسر چهاردهم فتحعلی‌شاه.

اسید سولفوریک قسمتهای برهنه سنگ خورده می‌شود و نقشه اصلی برجسته می‌گردد.

شاهزاده سیف‌الدوله در اثر رفاقت یک صفحه نقاشی ایرانی را به من نشان داد. در آن تصویر فتحعلی‌شاه پدر شاه حاضر<sup>۱۶۱</sup> مُرَسَم گشته. این تابلو یکی از شاهکارهای پر قیمت ایرانی است و می‌توانم بگویم هیچ اروپایی نیست منکر قلمش گردد و آن را تمجید و تحسین ننماید. می‌گفت این مینیاتور به قلم نقاش‌باشی شاه مرحوم و قیمتش بسیار گزاف است.<sup>۱۶۲</sup>

فلاندن چند روز بعد از عید نوروز، به اتفاق وزیر مختار روسیه در ایران به دیدار

محمدشاه رفت. شرح این ملاقات را چنین نوشته است:

منزلی که شاه را ملاقات کردیم بسیار ساده است، محمدشاه به روی زمین در گوشه‌ای مقابل پنجره نشسته بود. به دورش چند کتاب داشت که از بین آنها تاریخ ناپلئون را که موسیو سرسی، تقدیمش نموده بود بشناختم. سکه‌های طلا و ساعت بزرگ برنجی مطلا را که سفیر فرانسه پیشکش داده بود بدیدیم. لباس شاه بسیار ساده به طوری که ابتدا تصور نمی‌کردم این پادشاه باشد. محمدشاه بسیار پرحرف ولیکن با نزاکت صحبت می‌کند. چندین بار به من خطابانه گفت آیا از سفر خود به ایران رضایت داری یا نه؟ از تخت جمشید، نقش رستم و شاپور صحبت نمود و گفت بسیار مایلم آنچه را از این امکنه گردآورده‌ای به من نشان دهی.

چون از فرمان شاهی نمی‌توان سرپیچی کرد دو سه روز بعد به آستانه‌اش حضور یافتم، این دفعه تنها رفته با اسب به حیاطی که افسران درباری سکونت دارند فرود آمدم. فراشان مرا به باغی راهنمایی کردند که ایچ آقاسی یا رئیس تشریفات انتظار مرا می‌کشید، مرا به همراه خود برد. به باغ که وارد شدم به فوری شاه را در جلوی پنجره مقابل دیدم، دو سه سلام و تعظیم غرا کرده به سویش روان گشتم.

شاه از من سؤال کرد برای چه می‌خواهی از ایران بیرون بروی، جوابش را گفتم، چند سؤال بی‌مناسبت دیگر هم کرد که به هر یک جوابی مُقنِع دادم، عاقبت گفت لابد نقشه‌هایت را همراه آورده‌ای کارتن حاوی نقشه‌ها را که

۱۶۱. پدر بزرگ شاه حاضر صحیح است.

۱۶۲. اوژن ناپلئون فلاندن، ص. ۴۲۸.

یکی از افسران دریاری به همراهم آورد بدو نشان دادم. محمدشاه به رییس تشریفاتش امر کرد مرا به قصر هدایت کند، از پلکانی کوچک بالا رفته پاپوشهایم را بکنم. رییس تشریفات پرده را بالا کرد. به حضور اعلیحضرت تشریف حاصل نمودم. شاه بر روی تشکی قرمز ملیله دوزی شده نشسته بود و به ناز بالشهایی پشت می داد به گوشه های قالی یک نوع علامت کوچک از سنگ مرمر با نقوش و حجاریهای زیبا دیده می شد. این سنگها علایمی هستند که اجازه نمی دهند رییس تشریفات یا هیچیک از وزراء جلوتر رود و به سوی شاه نزدیک شود. وقتی این علامت را دیدم نقوش تخت جمشید را به خاطر آوردم چه آنها نیز علایمی شبیه به دو سنگ بالا را حاوی می باشند. پس دانستم این عادت از زمان قدیمست و نباید از حدی که معین شده کسی جلوتر برود.

من هم مجبور شدم از رییس تشریفات و دیگران متابعت کرده پا از گلیم خود بیرون نگذارم. شاه روبه من کرده مرا نزدیک خود بخواند تا بهتر از مطالب یادبویها و نقشه ها استفسار شود.

مدت اقامت من طولانی گشت زیرا شاه میل داشت استفاداتی نماید، محمدشاه به نقاشی و تصاویر رغبت تمام داشت و چون در کارتن من چیزهایی قابل توجه دید به بررسی پرداخت.

در اول کمی احتیاط می کردم که مبدا شاه حوصله اش سر رود، ولی چون راغبش دیدم از سفر و حضر، رنج، اکتشافات، بررسیها هرچه بود و نبود به عرضش رسانیدم. از قدیم گفته اند همیشه باید مطابق ذوق و میل پادشاهان صحبت داشت به این لحاظ من بیشتر سعی می کردم کلمه ای مخالف میل اعلیحضرت صحبت ننمایم، پیوسته شاه کلمات ماشاءالله و بارک الله، خیلی خوب و به به و بسیار کلماتی که در مواقع تعریف و تمجید به کسی می گوید به رخ من می کشید. از او خواش کردم چهار تابلو از مناظر اصفهان را به رسم پیشکش از من بپذیرد. خواش مرا پذیرفته تابلوهای نقاشی را قبول کرد. سرانجام اجازه رخصت گرفتم، در موقع بازگشت اظهار داشتم، نمی دانم با چه زبانی تشکرات قلبی خود را تقدیم جهان مطاع دارم که مرا به خوبی پذیرفته فرامینی صادر فرمودند و توانستیم به سهولت نواحی ایران را سیروسیاحت بکنیم. ۱۶۳

## ● افسران فرانسوی در تهران

در دوره محمدشاه تعدادی افسر فرانسوی که برای آموزش سپاهیان ایران در تهران اقامت داشتند در شرایط بسیار ناگواری به سر می بردند، فلاندن وضع و حال آنها را این گونه توصیف کرده است:

در موقع اقامتشان به تهران کلیه افسران جزء فرانسوی را جمع دیدم. تماماً بدون پول و بیکاره و برای موجب خود به این در و آن در زده تملق هزاران کس را می گفتند. هر ماه مجبوراً پانزده روزی را برای دریافت موجب خود از کار بیکار می ماندند، همگی مأیوس و از ایرانیان نفرت داشتند. به من گفتند ساعیان کارهایی نموده تا ما را نزد شاه بدنام کرده و به او فهمانده اند وجود ما لازم نیست و استخدام ما بی مورد است.

ایرانیان که بسیار بی قیدند و تنها صورت ظاهر را خوش دارند نتوانستند چند نفر افسر فرانسوی را که منظورشان تنها تعلیم و تصحیح سربازان ایرانی است بر سر کار ببینند به این جهت از همان روزهای اول بنای بد رفتاری را با اینان گذاشتند تا به جایی که این افسران لایق را از خود بیخود ساختند و رنجش اینان را فراهم آوردند. اکنون به خیال بازگشتند و چند ماه بعد پس از سه سال که در ایران اقامت گزیدند و کوچکترین کاری در نتیجه مخالفت از پیش نبردند به وطن خود مراجعت کردند.<sup>۱۶۴</sup>

## ● زنان فرانسوی در تهران

فلاندن در شرح خاطرات خود به ایران به حضور چند زن فرانسوی در تهران اشاره کرده و نوشته است:

وقتی از تهران بیرون آمدم خانم پیر فرانسوی را که سی سال پیش با شوهرش موسیو مارینیر به ایران آمده و شوهرش پس از چندی وفات کرده بود ملاقات نمودیم. بیچاره بدون همسر و بی ثروت و مدتی است در ایران باقی مانده و هیچ گونه وسایل حرکتش به فرانسه میسر نشده است. وی توانست جلب توجه فتحعلی شاه و عباس میرزا پسرش را نموده که هر دو اندرون خود را به رویش گشوده شاهزادگان را به او سپارند تا زبان فرانسه را بدانها یاد بدهد.

یکی از شاگردانش شاهزاده ملک قاسم میرزا است<sup>۱۶۵</sup>، که بیش از دیگران به او کمک می‌کند، این زن اکنون شصت سال دارد. اگرچه این زن فرانسوی از بذل فتحعلی‌شاه محروم شد. لیکن هنوز امید دارد که ملکه زنده است و به او کمک می‌نماید.

از دیدن ما بسیار خوشحال شد چه می‌گفت مدت مدیدی است کسی را از هموطنانش ندیده، سفیر او را مورد توجه قرار داد و به او اطمینان داد که از حکومت فرانسه برایش اعانه خواهد گرفت تا دیگر دستش را جلوی ایرانیها دراز ننماید و از نمک‌ناشناسی آنها در زحمت نباشد. این زن تیره‌بخت پس از چندی در شیراز در اثر تبهای تابستانی وفات کرد.

همچنین زن جوان دیگری را با همین وضع دیدیم که میهنش اورلئان<sup>۱۶۶</sup> بود. کاملاً مسلمان و ایرانی شده به طوری که زبان اصلیش را تقریباً فراموش نموده است. زبان فرانسه را می‌فهمد لیکن صحیحاً نمی‌توانست صحبت بنماید. از تقدیر خود کاملاً رضایت داشت، از شوهرش تعریف می‌کرد که پیوسته رعایت احترامش را دارد و هرگز نمی‌خواهد آداب کشورش را بدو تحمیل بنماید یا زن دیگر هم به خانه‌اش آورد.<sup>۱۶۷</sup>

از آنجا که این زن اورلئانی در دربار قاجار طرف توجه قرار گرفته و به شهرت رسیده است بی‌متناسب نیست با او بیشتر آشنا شویم.

## ● مادام عباس گل‌ساز

مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقاله مادام حاجی عباس گل‌ساز در شرح احوال این خانم سرشناس فرانسوی چنین نوشته است:

۱۶۵. پسر بیست و چهارم فتحعلی‌شاه.

۱۶۶. پایتخت قدیم اورلئان و مرکز دپارتمان لواره در ساحل رود لوآر، یکی از ۹۶ دپارتمان (ولایت) تشکیل‌دهنده جمهوری فرانسه. ژاندارک قهرمان ملی فرانسه که مدعی بود الهامات غیبی از جانب قدیس میشل و کاترین بدو می‌شود و وی را برای نجات فرانسه از سلطه انگلیسی‌ها به قیام وامی‌دارد از این شهر بود. او موفق شد با عده‌ای اندک، انگلیسی‌ها را مجبور به ترک اورلئان کند. سرانجام در جنگ مجروح و اسیر شد و در محاکمه‌ای که انگلیسی‌ها برایش تشکیل دادند به جرم کفر و الحاد و فساد عقیده محکوم به مرگ شد و در سال ۱۴۳۱ م. در سن ۱۹ سالگی وی را زنده در آتش سوزاندند.

۱۶۷. اوژن ناپلئون فلاندن، ص. ۱۱۵ - ۱۱۶.

هنگامی که محمدمیرزا فرزند ارشد عباس میرزا در پیش پدر خود در تبریز بود، یکی از تجار فرنگی مقداری گل مصنوعی (کاغذی و پارچه‌ای) به ایران آورد. چند دسته از این گلها هم به حرمسرای محمدمیرزا رسید و چون نخستین بار بود که زنان حرم چنین مصنوعات ظریف و زیبایی را می‌دیدند همگی شیفته و خواهان شدند و از آنجا که تهیه آن مقدار گل مصنوعی که هوس زنان حرم را فرونشاند غیر ممکن بوده بر آن شدند که کسی را برای یادگرفتن این صنعت به فرنگ بفرستند. محمدمیرزا یکی از نقاشان دستگاه خود را به نام حاجی عباس شیرازی برای این منظور به فرانسه گسیل داشت. حاجی عباس شیرازی در سال ۱۲۳۵ ه. ق. به پاریس رسید و در کارگاههای گل‌سازی شروع به کار کرد و پیش‌زنانی که بدین صنعت تخصص داشتند به شاگردی نشست. اما با این که بسیار کوشید کمتر گل‌سازی یاد گرفت. زیرا هرچند او می‌توانست با قلم‌مو و رنگ، نقوش زیبا و صحنه‌های دلفریب بیافریند ولی دستهای زمخت و مردانه او نمی‌توانست گل‌کاغذی بسازد. چه این کار انگشتان ظریف و شکیبایی و حوصله فراوان می‌خواست و خلاصه کاری بود زنانه نه مردانه. بالاخره حاجی عباس با اجازه محمدمیرزا یکی از آن زنان گل‌ساز را به ایران آورد. این خانم از اهالی اورلئان بود و با حقوق سالی هشت‌هزار فرانک به ایران آمد. در بین راه حاجی عباس متوجه شد که خانم فرانسوی به چندین هنر آراسته است. خوب می‌خواند و خوب می‌رقصد و خوب قلابدوزی و خیاطی می‌کند و در آشپزی هم دستی توانا دارد و از همه این هنرها گذشته زیبا و به رسوم دلبری آشناست. حاجی ضمناً این نکته را نیز متوجه شد که چنین زنی با این همه هنرها مسلماً در دربار قاجاری به خوبی گل می‌کند. این بود که به خانم پیشنهاد ازدواج داد تا از همه مزایای مصاحبت و لذایذ زناشویی گذشته وسیله تقریبی به دربار گردون مدار قاجار داشته باشد. خانم هم که دید مرد هنرمندی برخوردار از ثروت و شهرت و نفوذ از وی خواستگاری می‌کند، چندان ناز نکرد و پیشنهاد حاجی عباس را به جان و دل پذیرا شد و حتی به دین اسلام درآمد. وی در رسیدن به ایران چادر به سر کرد و پیچه زد و روبند انداخت و قلیان کشید و زیر کرسی نشست و خیلی زود زبان‌فارسی را یاد گرفت و در حرم محمدمیرزا آرایشگری کرد و برای وی حکایتها از شاهان فرنگ و داستانها از تاریخ فرانسه و اروپا گفت و کاری کرد که نه تنها خودش را در دل مهدعلیا جا نمود بلکه محمدمیرزا را نیز شیفته خود ساخت. به طوری که اندک اندک خانم

فرانسوی در قضایای خانوادگی و حتی مسایل سیاسی مورد شور و مشورت قرار می‌گرفت و مهدعلیا هم که زنی چون خود او تیزهوش و زیرک و دسیسه‌کار و توطئه‌باز بود تربیت دو فرزند خود ناصرالدین میرزا و ملک‌زاده خانم (عزةالدوله) را به او سپرد و او بدین دو طفل فرزند خطاب می‌کرد. ده سال پس از ورود به تهران حاجی عباس درگذشت و مادام حاجی عباس که آنک چهل ساله بود و فرزندى هم نیاورده بود همچنان در دربار ماند. تقرب وی به دربار قاجاری چنان بود که وقتی ناصرالدین میرزا به سن ازدواج رسید، محمدشاه در سال ۱۲۶۱ مادام عباس را مأموریت داد که از اندرون شاهزادگان دختری مناسب برای ناصرالدین میرزا پیدا کند. مادام هم چهار تن از دختران شاهزادگان قاجاری را به محمدشاه معرفی کرد و شاه قاجار هم از میان آنان خجسته‌خانم<sup>۱۶۸</sup> دختر احمدعلی میرزا پسر نوزدهم فتحعلی‌شاه را برای پسر خود برگزید.

می‌دانیم که ملک‌جهان خانم مورد عنایت محمدشاه نبود بلکه به قولی او را طلاق داده بود. لذا نگرانی عظیم مهدعلیا از این بابت بود که مبادا پس از مرگ محمدشاه پسر دیگرش عباس میرزا ملقب به نایب‌السلطنه بر مسند سلطنت قرار گیرد. اما در این لحظات تنهایی و وحشت، مادام حاجی عباس مشاور و راهنمای وی بود. وی در سال ۱۲۹۵ ه. ق. کمی قبل از فوت برای خانم کارلا سرنّا<sup>۱۶۹</sup> ایتالیایی که به سیاحت به ایران آمده بود نقل کرده که وی در هنگامی که محمدشاه در بستر بیماری افتاده بود، مهدعلیا را برای در دست گرفتن زمام امور مهیا می‌کرده و جهت او تاریخ بعضی از ملکه‌های اروپا را که پس از مرگ شوهر تا هنگام رشد پسران خود سلطنت کرده و اختیار کشور را در دست داشته‌اند نقل می‌کرده و به او می‌آموخته که پس از مرگ محمدشاه، او نیز با عزم و اراده خود محکم به نام مادر شاه، تا رسیدن پسرش از تبریز، مقام صدارت را محفوظ خود بداند و با وزرای روس و انگلیس مذاکره کند. مسلماً بر اثر همین تلقینات و تعلیمات مادام حاجی عباس بوده که به محض خاموش شدن چراغ عمر محمدشاه، مهدعلیا که در تهران بود کارها را قبضه کرد و با کفایت تمام به رتق و فتق امور کشور

۱۶۸. خجسته‌خانم ملقب به تاج‌الدوله دختر سیف‌الله میرزا چهل و دومین پسر فتحعلی‌شاه بود که ناصرالدین‌شاه پس از استقرار در سلطنت وی را به عقد خود درآورد. ر.ک: دوستعلی معیرالممالک، ص. ۱۶.

مبادرت نمود و با سفرای روس و انگلیس به گفتگو نشست و با زبانی گرم و بیانی نرم از یاری آنان در استقرار ناصرالدین میرزا بر تخت سلطنت سپاسگزاری نمود و از نفوذ و قدرت آنان در تحکیم کار فرزند خود استفاده کرد و مادام فرانسوی هم به همین جهات، در همین سال ۱۲۶۴ «به شغل مترجمی خادمان حرم جلالت» برقرار گردید.

به یقین قسمت اعظم بلکه تمام اقدامات زشت مهدعلیا و پسرش ناصرالدین شاه، دربارهٔ رقیبان خویش یعنی خدیجه خانم چهارمقی زن سوگلی محمدشاه و پسرش عباس میرزا نایب السلطنه نتیجهٔ وسوسه‌ها و تلقینات این زن دسیسه‌گر حيله‌باز فرصت‌طلب بوده است.

مادام حاجی عباس عمری دراز یافت و پنجاه سال بعد از مرگ شوهر خود و پنج سال پس از مرگ شاگرد دسیسه‌کار و با استعداد خویش مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه درگذشت. شایان توجه است که ناصرالدین شاه وقتی او را به سمت مترجم‌اندرون برگزید ماهی هزار فرانک حقوق برای او معین نمود.<sup>۱۷۰</sup>

#### ● تهیه نقشه تهران

در سال ۱۸۴۲ م. / ۱۲۵۸ ه. ق. الیانیکولایوویچ برزین<sup>۱۷۱</sup> جهانگرد و شرق‌شناس روسی از تهران دیدن کرد. او در توصیف عمارت درب‌خانه<sup>۱۷۲</sup> شرح مفصلی نگاشته و جزئیات عمارت مزبور را با چهار حیاط و ساختمانهای متعدد آن از قبیل دولت‌خانه، دفترخانه، کلاه‌فرنگی، صندوق‌خانه، زرگرخانه، عمارت شیر و خورشید، سروستان و گلستان نقل کرده است. وی نقشه‌ای نیز از عمارت مزبور و شهر تهران رسم نمود که از لحاظ تاریخی بسیار معتبر و سودمند است.<sup>۱۷۳</sup> این نقشه به سال ۱۸۵۲ م. / ۱۲۶۹ ه. ق. در مسکو منتشر شد.<sup>۱۷۴</sup>

۱۷۰. عباس اقبال آشتیانی، «مادام حاجی عباس میرزا گل‌ساز» یادگار ۳ (۶ - ۷) بهمن و اسفند ۱۳۲۵ نقل در عبدالحسین نوائی، ج. ۲، ص. ۴۸۴ - ۴۸۷.

171. Iliya Nikolayevitch Berezin

۱۷۲. ارگ سلطنتی تهران

۱۷۳. ولادیمیر فدوروویچ مینورسکی، ص. ۲۲.

۱۷۴. ر.ک: محمدرضا مقتدر در تهران دویست‌ساله، ص. ۳۹.



اطراف نقشه دارای نقوش تزیینی است و در قسمت فوقانی آن نقش شیر و خورشید نشسته،<sup>۱۷۵</sup> رسم شده که در سمت راست آن جمله «دارالخلافة طهران پای تخت پادشاه عالم پناه» و در سمت چپ آن جمله «نصرالدین شاه ابن محمد شاه»<sup>۱۷۶</sup> به چشم می خورد. در قسمت پایین نقشه این جمله به چاپ رسیده است: «بسمی کمترین بندگان الیاس بره زین منقش شد».

نقشه دارای علایم کوچه، تکیه، کاروانسرا، بازار، میدان، باغ، حوض، چاله و خرابه است.

در آن زمان منطقه محاط در داخل دیوارهای شهر به ابعاد تقریبی ۳۸۰۰ آرشین<sup>۱۷۷</sup> از شرق به غرب و ۱۹۰۰ الی ۲۴۵۰ آرشین از شمال به جنوب و مساحت آن کمی بیش از ۸ کیلومتر بود<sup>۱۷۸</sup>. در بررسی این نقشه چند نکته قابل ذکر است:

الف. با آن که محدوده شهر تهران در نقشه ترسیمی برزین مشخص و گویای آن است که در تهیه آن دقت کافی به عمل آمده است اما داخل حصار به طور کامل ترسیم نشده و اسامی محله ها و گذرها ذکر نگردیده است.

۱۷۵. در عهد محمدشاه این نقش به صورت شیری به حالت ایستاده و نیمرخ با شمشیری در دست و خورشیدی پشت آن بود. در اوایل دوره ناصرالدین شاه فرقی میان شیر نشسته و شیر ایستاده در دوره محمدشاه، در امور لشکری و کشوری قایل شدند، بدین معنی که شیر ایستاده مربوط به امور نظامی و در امور غیر نظامی نقش خورشید و شیر نشسته رسم گردید. ر.ک: ابراهیم مکلا، «شیر و خورشید: نشان رسمی دولت ایران»، نشریه وزارت امور خارجه ۳ (۲) اسفند ۱۳۴۴، ص. ۱۱۸ - ۱۱۹.

۱۷۶. درخصوص نگارش نصرالدین شاه به جای ناصرالدین شاه ذکر این نکته را ضروری می داند: در ادب فارسی اصلی است با عنوان خطان لا یتقاسان: خط العروض و خط القرآن - و آنها را با قوانین خط نمی سنجند - بنابراین کتابت واژه ناصرالدین برحسب قانون کتابت قرآن صحیح است.

۱۷۷. واحد مقیاس طول در روسیه برابر ۷۱ سانتیمتر، محمد معین، ج. ۱، ص. ۴۳؛ لازم به ذکر است مترجم محترم مقاله مینورسکی، آرشین را با ذرع برابر دانسته که ۱/۰۴ متر است و بر این اساس مؤلف مقاله «شهر تهران» در اطلس فرهنگی شهر تهران ابعاد ذکر شده را برابر ذرع و ناصر تکمیل همایون در تاریخ اجتماعی تهران، ج. ۱، ص. ۱۱۹ این ابعاد را معادل متر ذکر کرده اند. در حالی که ابعاد صحیح به متر چنین است: ۲۶۹۸ متر از شرق به غرب و ۱۳۴۹ الی ۱۷۳۹/۵ متر از شمال به جنوب.

۱۷۸. والدیمیر فدوروویچ مینورسکی، ص. ۲۲.

ب. برخی از اسامی متفاوت با نامهای مشهور بناهای شهر ضبط شده که از آن جمله است: مسجد پادشاه (مسجد شاه)، مسجد حاکم (مسجد حکیم) و دروازه اسدالدوله (دروازه دولت).

پ. در این نقشه محل سفارت روس در ارگ سلطنتی تهران با نام سرای اوروس مشخص گردیده است.

ت. در این نقشه گذرهای تنگ بخش قدیمی شهر در اطراف محله بازار که فعالترین بخش شهر را تشکیل می داد به خوبی نشان داده شده است.

ث. بخشهای شمال شرقی، شرق و جنوب شرقی و همچنین غرب و جنوب غربی شهر را باغها و زمینهای مزروعی تشکیل می داده است.

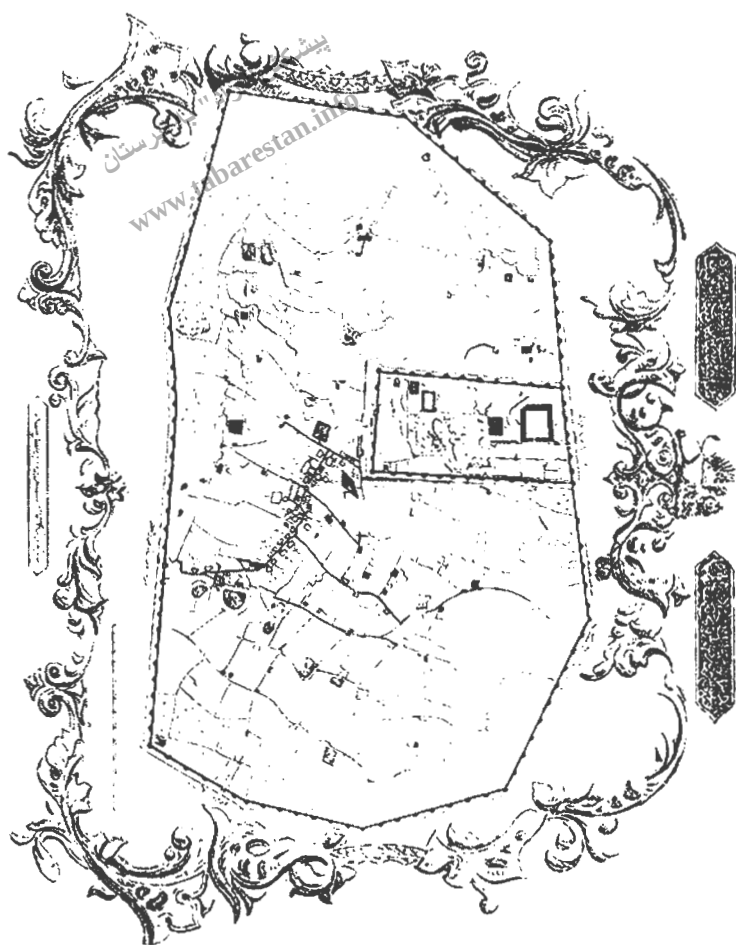
ج. میدان شاه در ارگ سلطنتی تهران با محل توپ مروارید و فضای سبزه میدان بدون ذکر نام آن محل به روی نقشه مشخص شده است.

از آنجایی که مقایسه این نقشه با نقشه ترسیمی کرشش از نظر چگونگی رشد و توسعه تهران در فاصله سالهای ۱۲۵۷ - ۱۲۷۵ ه. ق. حایز اهمیت بسیار است، در جای خود به بررسی دقیق آن خواهیم پرداخت.

#### ● ریشارخان یا میرزارضاخان

ژول ریشار از فرانسویانی است که در عهد محمدشاه به قصد سیاحت به تهران آمد و چون اوضاع و احوال را برای تحقق بلندپروازی و ثروت اندوزیهای خود مساعد دید در ایران ماندگار شد.

اما به سبب اعمال ناشایست با خطر مرگ روبه رو گردید و ناگزیر مسلمان شد. در اوایل افتتاح دارالفنون از معلمین دارالفنون بوده و بعد جزء کارمندان وزارت انطباعات و دارالترجمه دولتی و مترجم زبان فرانسوی و انگلیسی و غیره بود. از وی یادداشتهای تاریخی مفیدی باقی مانده است که قسمتی از آن در مقالات گوناگون تألیف دکتر خلیل ثقفی (اعلم الدوله) ضبط شده است. او در شرح ورودش به تهران و چگونگی راه یافتن به دربار قاجار چنین نوشته است:



نقشه تهران در عهد قاجاریه

بیست و نهم اکتبر [۱۸۴۴ م. ۱۶/ شوال ۱۲۶۰ ه. ق.] به تهران رسیدم. در تهران به تاریخ ۲۱ نوامبر یک خانه اجاره کردم که مادام عباس هم در آن خانه منزل دارد. مادام عباس فرانسوی است قریب بیست سال است به ایران آمده و مسلمان شده. شوهرش تاجری است شیرازی که در فرانسه این عیال را گرفته و تا چهار سال قبل از این در شیراز بودند. حالا چهار سال است که به تهران آمده و مادام عباس فعلاً جزو کلفتهای حرمخانه شاهی است. پنجم دسامبر [۲۵ ذیقعدة] به توسط مادام عباس پیش ولیعهد رفتم تا عکس او را روی صفحهٔ نقره بیندازم.

دو دستگاه اسباب عکاسی در روی صفحات فلزی برای شاه آورده‌اند یکی را ملکهٔ انگلیس هدیه فرستاده و دیگری را امپراطور روس. اما باوجود آن که شرح اعمال این عکاسی در کتابچه‌های مُنصَّبه فرستاده شده است تاکنون احدی از فرنگی و ایرانی نتوانسته است آنها را به کار انداخته عکس بردارد و چون دانستند که این کار از عهدۀ من ساخته است به من رجوع نموده اول مرا برای برداشتن عکس ولیعهد و خواهر ولیعهد احضار نمودند. ولیعهد سیزده چهارده سال دارد. بیشتر موزی به نظر می‌آید تا محجوب. خیلی کم حرف می‌زند اما صدای خود را مخصوصاً درشت و خشن می‌کند و اعمال خود را بدون تأمل و متانت و بدون طمأنینه بلکه با یک نوع به خود بستگی و حرکات دفعی و ناگهانی انجام می‌دهد. کوچک اندام است و چهرۀ او چندان بدترکیب نیست. خواهر او را (عزت‌الدوله) که از او کوچکتر است دیدم. خوشگل اما خیلی سبزه است، ابروهای کشیده کمانی شکلی دارد. گشاده‌روتر و زیان‌آورتر از ولیعهد است. مادام عباس که معلمۀ قلابدوزی او است با ما و مترجم ما بود و مادامی که من آنجا بودم زنهای خوشگل بودند که پشت سر هم بی‌سروصدا آمده گوشه پرده اطاق را پس زده فرنگی را تماشا می‌کردند. امروز بیست و یکم دسامبر عید قربان است. من غنیمت شمرده چندجا بدیدن بعضی از اعیان و رجال رفتم. با ژنرال سمینو<sup>۱۷۹</sup> که مستخدم دولت ایران است اول به منزل صدراعظم حاجی میرزا آقاسی رفتم. جمعیت بسیار زیادی در اطاق او بود و ما به زحمت توانستیم خود را نزدیک او برسانیم. چون چشمش به من افتاد و فرنگی تازه‌واردی را دید به ژنرال سمینو<sup>۱۸۰</sup>

179. Semino

۱۸۰. او که از پدری ایتالیایی و مادری فرانسوی زاده شده بود در سال ۱۸۲۴ م. ۱۲۳۹/ ه. ق. به ایران

گفت: ها باز این هم یکی از آن کشیشهای خودتان است که برای تغییر دادن مذهب ما به ایران سوقات آورده‌اید؟ ژنرال گفت: خیر این یک نفر مسافر و سیاح فرانسوی است که امروز برای تبریک عید خدمت جنابعالی شرفیاب شده است.

از آنجا رفتیم پیش ولیعهد که پشت پنجره‌های اُرسی اطاق بزرگ نشسته و ما در حیاط روبه‌روی او چند دقیقه ایستادیم، ولیعهد گاه‌گاه به طرف ما نظر می‌انداخت اما هیچ حرف نمی‌زد. <sup>۱۸۱</sup> به تیرماه ۱۲۶۰

یکساعت بعد سلام شاه بود به باغ بزرگ، عمارت سلطنتی رفتیم. وقتی که سلام شروع شد شلیک توپ کردند و پرده‌های جلوتالار را به یک سو نموده شاه ظاهر گشت. در روی تخت مرصعش نشسته و سرتاپای خود را جواهر زده بود. <sup>۱۸۱</sup>

#### ● ریشارخان در حضور محمدشاه

این فرانسوی موقع شناس و زیرک در طی پنج‌ماه اقامت خود در تهران، آن‌چنان در جلب نظر مقامات کوشید که چون شخصیتی سیاسی توسط وزیر خارجه به حضور شاه معرفی شد:

امروز که هشتم مارس است [سال ۱۸۴۵ م. / ۲۸ صفر ۱۲۶۱ ه. ق.] به اتفاق وزیر امور خارجه میرزا ابوالحسن خان رفتیم تا به حضور شاه معرفی بشویم. نزدیک قصر سلطنتی چون رسیدیم دیدم قریب صد عدد کله آدم بر سر نیزه‌ها کرده با دو نفر اسیر پیش شاه می‌بردند که سر آن دو نفر را نیز در حضور شاه ببرند. اینها سرهای دزدهای بلوچ بودند که حاکم محل برای شاه پیش‌کش فرستاده بود. و چون به مذاق من درست در نمی‌آمد که با این‌گونه طمطراق و

---

→ آمد. در جنگهای دوره دوم ایران و روس شرکت کرد و از خود کفایت و رشادت نشان داد. در سفر سیاسی خسرومیرزا به روسیه از اعضاء هیأت بود. در بازگشت با درجه سرهنگی به سمت آجودان مخصوص عباس میرزا منصوب شد. در سال ۱۲۷۰ ه. ق. مسلمان شد و نام ذوالفقارخان بر خود نهاد و دولت ایران بدو لقب مباشرالملک و درجه میربچی داد. وی سرانجام در ایران درگذشت و در ابن‌بابویه مدفون شد. ظاهراً نخستین حمام دوش را او در تهران ساخته است. حمام دوش او در خیابان لُختی (سعدی کنونی) شهرتی فراوان داشت. ر.ک: عبدالحسین نوائی، ج. ۲، ص. ۴۹۳ - ۵۰۰.

۱۸۱. خلیل ثقفی، ص. ۱۱۳ - ۱۱۵.

این قبیل همراهان به حضور شاه رفته معرفی بشوم لهذا شرفیابی را به روز دیگر محول کرده و به منزل رجعت نمودم. روز بعد حسب‌القرار دو ساعت به ظهر مانده رفتم به دربار. وزیر امور خارجه که آنجا بود مرا به حضور شاه برد. شاه خیلی اظهار مهربانی کرد و از سن من جويا شد. پرسید آیا من فرانسوی هستم؟ و برای آمدن به ایران از چه مملکتها عبور نموده و کجاها را دیده‌ام. بعد به من گفت باید اسبابهای عکاسی او را کاملاً به راه انداخته عکسهای خوب از او بردارم و بالاخره از من پرسید که آیا می‌توانم یک بالون برای او درست بکنم.

گفتم از آن بالونهای بزرگ که در فرانسه درست می‌کنند و آدم با آن هوا می‌رود اگر خواسته باشید ممکن نیست، اما اگر از این بالونهای دستی کوچک که فانوس هوایی می‌نامند بخواهید می‌توانم درست بکنم مشروط بر آن که کاغذی را که برای این کار لازم است به دست آورده باشم. شاه خیلی خوشحال شد و سفارش داد هر قسم شده است از آن کاغذها برای من پیدا کنند. بعد رو به میرزا ابوالحسن خان کرده از او پرسید که آیا در موقع اقامتش در پاریس از آن بالونهای بزرگ که آدم را به هوا می‌برد دیده است؟ میرزا ابوالحسن خان گفت: بلی مخصوصاً لویی هیجدهم پادشاه فرانسه در دعوتی که از من کرده بود یک بالون هم محض تشریفات من گفت به هوا کردند. وقتی که از پیش شاه بیرون آمدم حاجی عباس که برای مترجمی با من آمده بود گفت این حکایت بالون لویی هیجدهم که وزیر امور خارجه گفت دروغ صرف است، من آن وقت در پاریس بودم و در موقع جشن عمومی مثل تمام مردم پنج فرانک حق‌الورود داده به باغ طویلری<sup>۱۸۲</sup> که در آنجا یک بالون هم هوا می‌کردند رفتم، میرزا ابوالحسن خان هم همین کار را کرده بود.<sup>۱۸۳</sup>

### ● سوغات فرنگ

ریشارخان بعد از آن که چندین مرتبه عکس شاه و صدراعظم را برداشت به استخدام دولت ایران درآمد و فرمانی نیز برای او صادر شد. آن وقت به خیال آن افتاد که

۱۸۲. از کاخهای سلطنتی فرانسه در شهر پاریس.

۱۸۳. خلیل ثقفی، ص. ۱۱۶ - ۱۱۸.

یک سفری به فرنگستان کرده و دوباره به تهران مراجعت کند. محمدشاه هم هفتصد تومان به او داد که بعضی چیزها برای او خریده همراه بیاورد.

ریشارخان در روز دهم ژوئن سال ۱۸۴۵ م. / چهارم جمادی الاخر ۱۲۶۱ ه. ق. تهران را ترک کرد و تقریباً هشت ماه بعد در روز بیست و هفتم ژانویه ۱۸۴۶ م. / ۱۲۶۲ ه. ق. به تهران مراجعت نمود و خاطرات آن دوره از اقامت خود را چنین به ثبت رسانید:

بیست و هشتم ژانویه با نایب سفارت به دیدن حاجی میرزا آقاسی رفتم. مثل همیشه در یک گوشه شاه‌نشین تالار پشت پنجره‌ها نشسته منقل بزرگی پر از آتش در جلوی او بود و جمعی از اعیان اطراف او را گرفته همگی رنگ‌پریده و ساکت نشسته به واسطه واقعات اخیری که روی داده بود آثار ترس و هراس شدیدی در سیمای تمامی آنها ظاهر بود. وقایع اخیر این بود که صدراعظم چند نفر از اعیان را حبس یا اخراج بلد کرده و اموال آنها را ضبط نموده بود. خود حاجی میرزا آقاسی با ریش کم‌پشتی که سابقاً حنا بسته و اکنون مدتی بود آن را به دست طبیعت واگذار نموده از طرف ریشه سفید شده بود، مانند بره بیگانه و گوسفند بی‌آزاری در میان یک جمعی از گرگهای به زنجیر کشیده شده ساکت نشسته، چون چشمش به من افتاد آثار بشاشت در او ظاهر گشته خوش‌آمد گفت مخصوصاً وقتی که شنید قریب صدجور تخم گل و سبزی از جمله گوجه‌فرنگی همراه آورده‌ام بسیار خوشحال شد در این بین‌ها سفیر لاهور به حضور او آمده ما موقع را غنیمت شمرده مرخص شدیم.

در شرفیابی حضور شاه اول سئوالی که از من کرد این بود که: ها بالون برای من آوردی؟ گفتم بالونهای بزرگ که آدم را به هوا می‌برد خیلی گران بود و لااقل هر کدام هزار تومان قیمت داشت، علاوه بر این آوردن و راه‌انداختن آنها در ایران بسیار مشکل است در عوض کاغذهای مخصوصی که برای ساختن فانوسهای هوایی است خریده همراه آورده‌ام.

شاه خوشحال شد و گفت بسیار خوب همین بالونهای کوچک که برای من درست خواهی کرد کافی است. از تخم گل و سبزی هم بسیار خشنود شد پیشتر<sup>۱۸۴</sup> و سایر اسبابهایی را که سفارش داده بود همه را آورده بودم و بعد

۱۸۴. رولور لوله بلند، تپانچه. گویا تحریف شده همان کلمه پیستوله فرانسوی یا ایتالیایی است، یا شاید مأخوذ از پیستوا است که شهری در ایتالیا که این نوع اسلحه را در آنجا می‌ساختند. ر. ک: محمد معین، ج. ۱، ص. ۹۲۰.

آنها را در اطاق مخصوصی چیده به نظر او رسانیدم. بیست و یکم ژوئیه که شاه در نیاوران بود مرا برای هواکردن فانوس احضار نمودند و برای این کار شب را تهیه آتشبازی مفصلی دیده بودند. بالون به قدری بالا رفت که از نظرها ناپدید شد و از قراری که بعد نقل کردند در یک دهی به فاصله سه فرسخی پایین آمده اهالی آن ده که نمی دانستند تفصیل از چه قرار است تنگنها بر سر دست درآورده به بجانب آن شلیک کرده بودند. آن شب را شاه یک مجموعه شام که کفایت خوراک ده نفر را می کرد برای من فرستاد و یک طاقه شال هم به من خلعت دادند.<sup>۱۸۵</sup>

### ● شیوع وبا در تهران

ریشارخان درباره وبای سال ۱۲۶۲ ه. ق. که تعداد بسیاری از ساکنین پایتخت را از پای درآورد می نویسد:

بیست و چهارم ژوئیه [دهم شعبان ۱۲۶۱ ه. ق.] که من به شهر آمده بودم شاه به واسطه وبایی که بروز نموده بود از نیاوران کوچ کرده توی کوهها رفت. شنیدم بعضی از مغرضین به عوام الناس گفته بودند این وبایی که در مملکت ظهور نموده به واسطه هواکردن بالون بوده ولی عقلا بدیهی است به این تزهات گوش نمی دهند.

سی و یکم ژوئیه امروز در آن کوچه که منزل دارم یکصد و بیست نعش وبایی را شمردم که به قبرستان می بردند. گاهی دو سه تا توی یک تابوت گذاشته حمل و نقل می کردند.

چهارم اوت خود من مبتلا به وبا شدم. احدی نزدیک به و بازندگان نمی آمد. ولی من به واسطه سعی و اهتماماتی که مادام عباس نمود از این مرض با آن که چندین مرتبه مشرف به مرگ شده بودم خلاصی جسته پس از هشت نه روز شفا یافتم.<sup>۱۸۶</sup>

۱۸۵. خلیل ثقفی، ص. ۴۵ - ۴۶.

۱۸۶. همان، ص. ۴۷.



## ● دسته گل ریشارخان و تشرف به دین اسلام

به طوری که قبلاً اشاره کردیم ریشارخان مسلمان شد اما چگونگی اسلام آوردن او داستانی دارد که شنیدنی است. میرزامهدی خان ممتحن الدوله شقاقی در خاطرات خود چنین نوشته است:

... برای خدمت خود و رفع فراش دخترکی کردستانی از دلال خریداری نمود و در آن زمان معمول بود که از کردستان زن را خریداری کرده در پایتخت به معرض بیع و فروش می آوردند، مسیو ریشارد یکی از آنها را خریداری نموده و لباس مردانه به او می پوشانید. روزها نوکر و شبها خدمت رختخواب می نمود. زکی خان پسر محمودخان کلانتر و کسان او ملتفت شدند که نوکر موسیو ریشارد شکمش بالا آمده، او را گرفتند و موسیو ریشارد به حضرت عبدالعظیم فرار کرد و بستی شد. چندی بعد که به ملاقاتش رفتند گفت که ختنه کردم و «عروسک» زن من است! و همان زن مادر مؤدب الملک<sup>۱۸۷</sup> حالیه و سه اولاد دیگر او گشت.<sup>۱۸۸</sup>

مادام کارلاسرنا ضمن شرح علل حضور اروپاییان در تهران به ماجرای مسلمان شدن ریشارخان نیز اشاره کرده و نوشته است:

هرچند که در سالهای اخیر تعداد مسیحیان به طور محسوسی در ایران افزایش یافته است، اما تعصب مذهبی شیعیان زیاد فرق نکرده است. به این جهت پیشامدی که در حدود بیست سال پیش بر سر یک فرانسوی آمد،<sup>۱۸۹</sup> ممکن است در حال حاضر نیز در مورد خارجیانی دیگر تکرار گردد.

در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه عده زیادی از اروپاییان به تهران آمدند. اغلب آنان چون در موطن خود پول و پله ای نداشتند و چیزی هم گیرشان نمی آمد، در جستجوی مرغ تخم طلا راهی ایران شده بودند و آنها افرادی نبودند که دارای شایستگی و ارزش خاصی باشند، تنها از آنجایی که در شهر کوران یک

۱۸۷. یوسف ریشارخان مدتها معلم زبان فرانسه در مدرسه دارالفنون بود. کلکسیون بسیار مشهوری از مسکوکات ایران جمع آوری کرد. وی در سال ۱۲۸۵ ه. ق. متولد و در سال ۱۳۵۴ ه. ق. فوت کرده است. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۴۴.

۱۸۸. مهدی بن رضاقلی ممتحن الدوله، خاطرات ممتحن الدوله، به کوشش حسینقلی خانشقاقی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳)، ص. ۴۵.

۱۸۹. براساس نوشته کارلاسرنا ماجرای مسلمان شدن ریشارخان در سال ۱۲۷۴ ه. ق. اتفاق افتاده است.

چشمی پادشاه است، این فرنگیهای تازه به ایران رسیده هم هر کدام به طریقی در جامعه برای خود جایی باز کردند. عده زیادی از آنان برای این که در چشم متعصبان، ناجور جلوه نکنند، همچنین به امید جلب منفعت، سفت و سخت به مذهب رایج کشور چسبیدند. عده‌ای از ترس جان، مذهب خود را عوض کردند، چون آنان بی احتیاطی را به جایی رسانده بودند که با زنان مسلمان ارتباط برقرار می‌کردند. جرمی که مجازات هر دو طرف مرگ است، ولو آن که زن صغیر و یا در قبال عملی که انجام یافته غیرمستول باشد. معذلک، یکی از این اروپاییان، جرأت به خرج داده بود که هم مسیحی بماند و هم با یک زن ایرانی، در یک خانه زندگی کند.

او اصلاً فرانسوی بود و دل به عشق زنی روستایی از اهالی اطراف تهران می‌سپارد و به مصداق جمله‌ای که می‌گوید «عشق آدمی را باهوش و کاردان می‌کند» برای این که بتواند بدون دردسر زندگی کند، بر معشوقه لباس مردانه پوشانیده و به همه او را نوکر جوان خود قلمداد می‌کند. مدتی این حيله به خوبی گرفته و ارباب و نوکر یا اگر درست‌تر بگوییم عاشق و معشوق دور از چشم دیگران زندگی شیرینی داشتند اما از بخت بد روزی، راز عاشقان در شهر فاش می‌شود، چون بعضی از مردان قدرت آن را ندارند که کسی را که دوست می‌دارند، لااقل پیش چشم دیگران او را نوازش نکنند. اما بعضی دیگر آن قدر تودار و به ظاهر سرد هستند که هیچکس به اسرار درونی آنان پی نمی‌برد. عاشق دختر روستایی که لابد از زمره مردان دسته اول بود، لو رفته و متهم می‌شود که قوانین قرآن را زیر پا گذاشته است.

آن زن جوان هم که خود را با پوشیدن لباس عوضی به شکل مرد درآورده بود، به دنبال این ماجرا، توقیف و به مرگ محکوم می‌شود. اما مرد فرانسوی عاشق به مقامات قول می‌دهد اگر از کشتن معشوقه او صرف‌نظر کنند، به دین اسلام درخواهد آمد و مطابق قوانین قرآن با وی ازدواج خواهد کرد. زن عجالتاً در خانه مجتهدی تحت نظر قرار گرفته و مرد نیز از ترس خشم مسلمانان، فکر کرده بود بهتر است به مکان مقدسی پناه ببرد و بست نشیند، روی این اصل خود را به مسجد الشجره در شاه عبدالعظیم، رسانده و به آنجا پناهنده شده بود. مرد فرانسوی که خود را در چنان پناهگاه امن می‌دید - چون خشم شیعیان به کسانی که در جایی بست نشسته باشند آسیب نمی‌رساند - سه سال در آنجا اقامت گزید. اروپاییان مسیحی، که در آن زمان تعدادشان در

تهران انگشت شمار بود با مرتد شدن یکی از هم‌کیشان خود موافق نبودند. به این جهت مذاکراتی با مقامات ایرانی در این باره آغاز و مشکلات تازه‌ای مطرح شد. از سویی، آنها اصرار می‌کردند که این مرد مسیحی از آیین و معتقدات قبلی خود دست نکشد، و از دیگر سو، ایرانیان از مشاهده یک جدیدالاسلام به وجد آمده بودند. خلاصه، بعد از مذاکرات مفصل آنها نتوانستند با همدیگر به توافق برسند و بالاخره مرد فرانسوی به منظور ازدواج با معشوقه شیرین‌زبان خود، به دین محمدی درآمد و پناهگاه خود را ترک گفت.

این مرد از دین آباء و اجدادی خود دست برداشته و از آن زمان تاکنون در تهران ماندگار شده است و از انکار مذهب نیاکان خود هرگز اظهار پشیمانی نمی‌کند و ایرانیان نیز به همین خاطر و گرایشش به اسلام، خوب او را تروخشک می‌کنند...<sup>۱۹۰</sup>

#### ● مناظری از تهران عهد محمدشاه در نقاشیهای ژول لورانس

در ماههای ربیع‌الثانی و جمادی‌الاول ۱۲۶۴ ه.ق. / مارس و آوریل ۱۸۴۸ م. حدود پنج ماه قبل از فوت محمدشاه، نقاشی فرانسوی به نام ژول لورانس به تهران آمد و طرحهای ارزنده‌ای از آثار و بناهای پایتخت ایران ترسیم نمود. اصل این نقاشیها در کتابخانه مدرسه ملی هنرهای زیبای پاریس موجود است. روانشاد سیدمحمدتقی مصطفوی با استفاده از دو نمونه نقاشیهای این هنرمند به مقایسه دو گوشه از تهران سال ۱۲۶۴ ه.ق. / ۱۸۴۷ م.، با تهران سال ۱۳۷۳ ه.ق. / ۱۹۵۳ م. پرداخته و درباره تغییرات به وجود آمده چنین نوشته است:

بازاری که در خیابان مولوی نزدیک چهارراه سیروس [مصطفی خمینی] واقع گشته و به طرف بقعه سید اسماعیل و بازار نجارها و بازارهای دیگر آن حدود می‌رود، به نام بازار دروازه خوانده می‌شود. محل این بازار و حول و حوش آن از هنگامی که شهر تهران را به پایتختی ایران برگزیده‌اند همیشه یکی از بارونق‌ترین و پرجمعیت‌ترین نقاط شهر بوده است و امروز هم نه

تنها قسمتهای مجاور بازار مزبور در خیابان سیروس و خیابان مولوی با دکانها و قهوه‌خانه‌های بزرگ و پرجمعیت خود از رونق همیشگی این محل حکایت می‌کند بلکه به اقتضای افزایش جمعیت و داد و ستد روزافزون تمام قسمتهای شهر آبادی و رواج کار بازار مزبور هم ازدیاد پیدا کرده است و برای کسانی که طالب مشاهده مناظر زندگی طبقه پرکار و فعال و در عین حال ساده‌دل و بی‌تکلف شهر تهران باشند و بخواهند احتیاجات پوشاکی و خوراکی و اغذیه متعدد پخت بازار و سایر نیازمندیهای مختلف روزمره توده واقعی مردم این شهر را از نزدیک درک نمایند و احیاناً تحت تأثیر مشهودات خود قرار گیرند عبور از بازار مزبور و حول و حوش آن از جمله محوطه معروف به میدان سوخت و میدان کاه‌فروشا که دهانه شمالی بازار نامبرده در آنجا باز می‌شود دارای فایده بسیار است.

پیش از آن که شهر تهران در عهد ناصرالدین شاه قاجار (به سال ۱۲۸۴ ه. ق.) به وضع اساسی توسعه یابد و دروازه‌های شهر به مسافتی دورتر از دروازه‌های سابق بنیان گردد به جای مدخل جنوبی بازار فوق‌الذکر یعنی همان محلی که اکنون از سمت خیابان مولوی داخل این بازار می‌گردند، دروازه قدیم حضرت عبدالعظیم (ع) قرار داشت و به همین جهت هم بازار مزبور به نام بازار دروازه خوانده می‌شد و در اراضی بیرون دروازه هم باراندازها و سراها و ابنیه دیگری که از قدیم‌الایام در کنار شهر و پشت دروازه‌ها به فراخور احتیاجات طبیعی و عمومی هر شهر لازم می‌آمده است احداث گشته بود و پس از آن که دروازه جدید حضرت عبدالعظیم (ع) در محل کنونی میدان شوش بنیاد گردید دروازه قدیمی، متروک و ویران گشت و اثری از آن برج نماند و ابنیه بیرون شهر قدیم هم درون شهر جدید واقع گشت و از جمله آنها مسجد کوچکی به نام مسجد بهشتی و قسمتهایی از کاروانسراهی چند که ضمن ادامه خیابان سیروس تا میدان امین‌السلطان از میان نرفته هنوز باقی و مورد استفاده است.

از جمله مناظری که نقاش فرانسوی ژول لورانس ترسیم نموده است منظر شهر تهران از بیرون دروازه سابق‌الذکر یعنی دروازه قدیمی حضرت عبدالعظیم (ع) می‌باشد.

با مشاهده نقاشی مزبور معلوم می‌گردد که در کنار یکی از برجهای ۱۱۴ گانه حصار شهر تهران، دیوار و برجی افزوده دروازه شهر را وسط این دیوار قرار



منظره شهر تهران از بیرون دروازه حضرت عبدالعظیم  
طرح از: ذول لورنس

داده بودند و عقب دیوار احداثی مزبور هم دروازه اصلی بر باروی قدیمی قرار داشته است، ضمناً قسمتی از جبهه جنوبی باروی تهران از آثار شاه طهماسب صفوی در همین نقاشی نموده شده است.

لازم به توضیح نیست که در موقع ترسیم این نقاشی هنوز بازار دروازه ساخته نشده بود و پس از عبور از دروازه و ورود به شهر از فضای باز و آزاد و از میان گردوغبار و راههای کج و معوج داخل شهر را می‌پیمودند و به بازارهای محدود و غیرمنظم آن موقع تهران می‌رسیده‌اند.<sup>۱۹۱</sup>

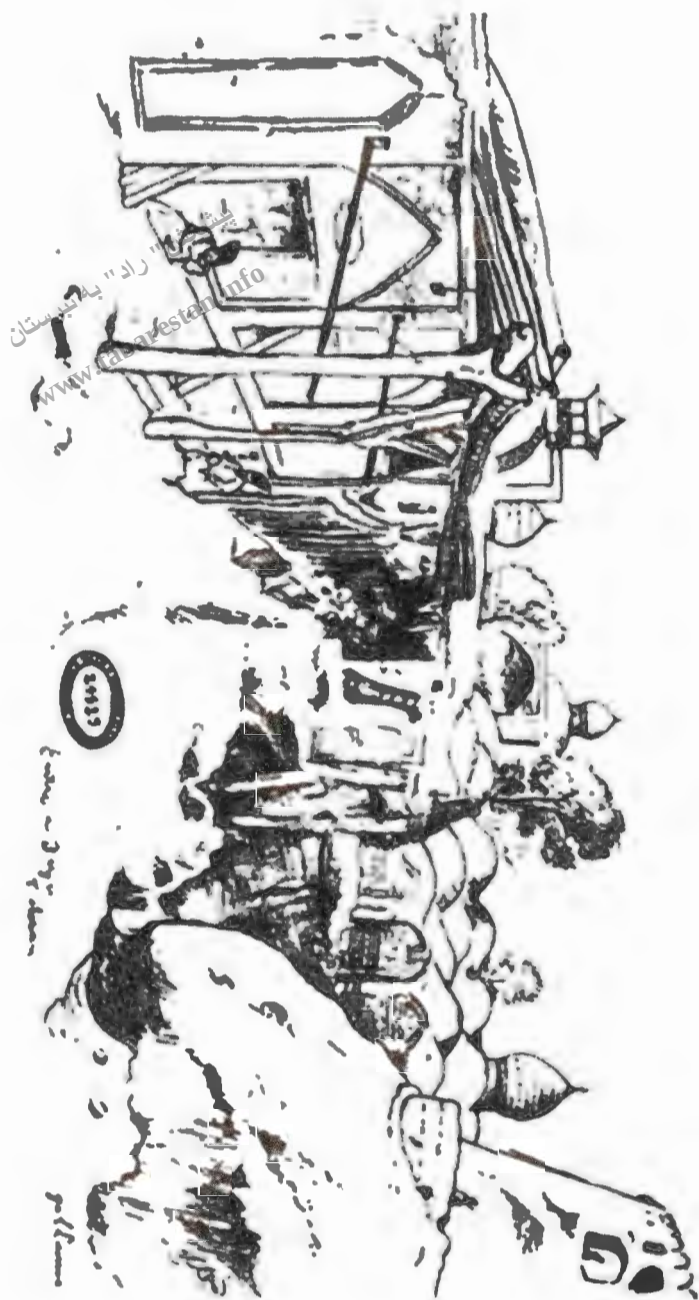
طرح دیگر ژول لورانس نقاشی منظره کنار خندق در گوشه جنوب شرقی ارگ تهران و مدخل بازار و مسجدشاه [امام خمینی] در سال ۱۲۶۴ ه. ق. است. مرحوم مصطفوی در بررسی این طرح چنین نوشته است:

بسیاری از اهالی محترم تهران به خاطر دارند که از میدان مقابل شمس‌العماره تا مسجد شاه: بازاری به نام بازار کنار خندق وجود داشت که ضمن عریض کردن خیابان ناصریه (ناصرخسرو کنونی) از میان رفت و تیمچه صدراعظم و دکانهای ضلع غربی بازار مزبور در کنار جبهه جدیدالاحداث خیابان اخیرالذکر قرار گرفت.

نام بازار کنار خندق به مناسبت خندق اطراف ارگ تهران بود که در یک گوشه آن هم این بازار را ساختند و موقعی که نقاش فرانسوی در تهران مناظری ترسیم می‌نمود بازار کنار خندق ساخته نشده بود و در ذیل نقاشی‌ای که از این محل تهیه نموده آن را به نام مدخل بازار تهران معرفی کرده است.

خندق شرقی ارگ تهران در سال ۱۲۸۱ ه. ق. انباشته شد و به جای آن خیابان فعلی ناصرخسرو احداث گشت و با توجه به این که نقاشی مورد ذکر در سال ۱۲۶۴ ه. ق. ترسیم شده است معلوم می‌گردد بازار کنار خندق بین سالهای ۱۲۶۴ تا ۱۲۸۱ ه. ق. و به احتمال قوی به فاصله کوتاهی بعد از بازار امیر (از مستحدثات امیرکبیر مربوط به اوایل سلطنت ناصرالدین شاه) ساخته شده و به شرح بالا پس از هشتاد سال از میان رفته است.

در نقاشی ژول لورانس دو مناره طرفین ایوان شمالی مسجدشاه دیده نمی‌شود... گنبد امامزاده زید (ع) و گنبد مسجد سیدعزیزالله که هر دو از آثار زمان فتحعلی شاه قاجار است در نقاشی مزبور مشهود می‌باشد و ضمناً



منظره کنار خندق در گوشه جنوب شرقی ارگ تهران

طرح از: ذوالحورنس

علاوه بر آن که گوشه‌ای از خندق جنوب شرقی ارگ تهران در این نقاشی نموده شده است، برج ارگ در همان گوشه و نگهبان برج نیز به نظر می‌رسد.<sup>۱۹۲</sup>

### ظ. آثار و بناهای دوره محمدشاه در تهران

در مدت چهارده سال و سه ماه سلطنت محمدشاه قاجار تغییرات عمده‌ای در بناهای ارگ سلطنتی تهران داده نشد، اما در داخل حصار شهر و خارج از آن عمارتهایی احداث شد که بسیاری از آنها به خاطر بدی مصالح ساختمانی و عدم استحکام بناها خیلی زود روبه ویرانی گذاشتند. علاوه بر این در این دوره نفوذ فرهنگ اروپایی هنر معماری اصیل ایرانی را تحت تأثیر قرار داد و دگرگونیهای همه‌جانبه‌ای در آن برجای گذاشت.

#### ۱. بناهای داخل ارگ سلطنتی تهران

بناهای محمدشاه در ارگ سلطنتی منحصر به چند باب ساختمان در اندرون یا حرمخانه بود آنها را هم به نوشته اعتمادالسلطنه به سبب عدم اطمینان به استحکام ساختمان در سال ۱۳۰۰ ه.ق. همراه با ابنیه فتحعلی شاهی خراب کردند.<sup>۱۹۳</sup> اقدام دیگر محمدشاه در کاخ گلستان نصب پرده نقاشی فتح قلعه غوریان کار احمد نقاش معاصر او در سال ۱۲۶۰ ه.ق. در طاقنمای سمت چپ داخل شاه‌نشین ایوان تخت مرمر بود.

در این پرده نقاشی، شبیه سواره محمدشاه با لباس و کلاه جواهرنشان و حاجی میرزا آقاسی و بعضی از شاهزادگان و سرداران سوار بر اسب در اطراف او نقاشی شده‌اند و همچنین در صفوف لشگریان که با جامه‌ها و اسلحه آن روزی نمایش داده شده‌اند جابه‌جا تصویر چند درفش پیدا است که از نظر بررسی انواع درفشهای ایران قابل دقت و مطالعه است.<sup>۱۹۴</sup>

۱۹۲. همان، ص. ۱۱۱ - ۱۱۲.

۱۹۳. ر.ک: یحیی ذکاء، ص. ۲۴۹.

۱۹۴. ر.ک: همان، ص. ۱۰۳ - ۱۰۴.



در سالهای اخیر این پرده نقاشی و چند پرده دیگر از جمله شکارگاه شاه اسماعیل کار محمدباقر و پرتره‌های فتحعلی شاه از محل خود بیرون آورده شده و در نگارخانه کاخ گلستان که در محل تالار طبقه همکف سالن تاجگذاری و تالار سلام دایر گردیده به نمایش گذاشته شده است.

پیشکش "راد" به تهرستان  
www.tabarestan.info

## ۲. بناهای دوره محمدشاه در داخل شهر

### ● کلیسای گئورک

این کلیسا در محله قدیمی سنگلج و در محدوده حصار شاه طهماسبی قرار گرفته است. برای بازدید از آن می‌توان از خیابان پانزده خرداد (بوزرجمهری غربی) به کوچه در خانگاه و از آنجا به کوچه کلیسا رفت و یا آن که از خیابان وحدت اسلامی (شاهپور سابق) از طریق کوچه فرزین (وزیر دفتر سابق) به کوچه درخانگاه و کلیسای گئورک رسید. مرحوم استاد سیدمحمدتقی مصطفوی در یکی از برنامه‌های رادیویی خود درباره هنر معماری در ایران این کلیسا را چنین معرفی کرده است:

معماری کلیسای گئورک خیلی از کلیسای طاطاوس مجلل تر است. نمازخانه آن دارای طاق بلند، ردیف ستونها، یک دهانه طاق چشمه در وسط و دو دهانه در طرفین آن، درست نقشه کلیساهای دوره ساسانی است با این اختلاف که کلیساهای آن دوره دارای طاقهای نیم‌گرد بود و این کلیسا به پیروی از معماری دوران اسلامی دارای طاقهای زاویه‌دار است.

کلیسای گئورک خیلی معمور و آباد است و شخص احتمال نمی‌دهد که این کلیسا در این نقطه تهران تا این اندازه پررونق باشد...

بررسیها نشان می‌دهد که این کلیسا مربوط به دوره قاجاریه است. مدرکی که در این خصوص وجود دارد سنگ قبر زیبای حجاری و نقاشی شده‌ای است که روی حجاری آن تصویر صاحب‌قبر با لباس زمان محمدشاه قاجار با همان کلاه‌بلند و لباس دوران قاجار بارنگ نموده شده و تاریخ ۱۲۵۲/۱۸۳۵ م. ق. لابلای خطوط ارمنی روی سنگ قبر دیده می‌شود.

از نکات قابل توجه در این کلیسا این است که تعداد زیادی سنگهای قبر مجلل و عالی و خوشتراش، خوش‌طرح و خوش‌خط با ظاهر خوب به



کلیسای گنرک

دیوارهای بیرون نمازخانه به طور قائم نصب شده و این طور معلوم می‌شود که این محل قبل از این که کلیسا بشود قبرستان آرامنه بوده است. در آن گوشه جنوب غربی تهران قدیم، در اوایل سلطنت محمدشاه قاجار آمده‌اند در آن گورستان این بنای خیلی زیبا را ساخته‌اند.

نکته‌ای که از نظر اجتماعی و فرهنگ مردم قابل توجه است این که اشخاصی که به اوضاع اجتماعی آشنا هستند می‌دانند در شهرهای مختلف ایران همیشه بین محله‌ها یک رقابتها و کشمکشها و مرافعه‌هایی بوده و داستان کشمکش و اختلاف بین مردم محله سنگلج با محله چالمیدان خیلی قدیمی است. گذشته از درگیریهای ماه محرم و زردی‌خوردیهای خونین دوره ناصرالدین‌شاه وجود این کلیسا در محله قدیمی سنگلج که از حیث زمان احداث اختلاف زیادی با کلیسای طاطا ووس واقع در چالمیدان<sup>۱۹۵</sup> ندارد باز این فکر را به نظر می‌آورد که وقتی در محله چالمیدان کلیسایی در زمان فتحعلی‌شاه ساخته شده، در محله سنگلج هم به فاصله چندسال کلیسای مجلل‌تر و عالیت‌ر و آبادتری بنیاد نهادند و نخواستند از این بابت هم نسبت به محله چالمیدان عقب‌ماندگی و محرومیتی داشته باشند.<sup>۱۹۶</sup>

هر سال در روز گئورک مقدس و روز قربانی جمعیت زیادی از آرامنه به این کلیسا می‌روند و با قربانی کردن گوسفند نذر خود را اداء می‌کنند.

جای تعجب است با آن که نام اکثر بناهای مهم تهران قدیم در نقشه‌های کرکش و نجم‌الدوله ضبط شده و محل دقیق آن نیز مشخص گردیده در این دو نقشه از کلیساهای قدیمی تهران نامی برده نشده است.

### ● مدرسه و مسجد حاج رجبعلی

این مدرسه و مسجد که از بناهای تاریخی تهران است به مساحت پانصد متر مربع در بازارچه درخانگاه واقع شده و در سال ۱۲۵۲ ه.ق. توسط فرد خیری به نام حاج رجبعلی

۱۹۵. به شرح آمار دارالخلافه تهران سال ۱۲۶۹ ه.ق. محله آرامنه بخشی از محله بازار تهران بوده است.  
ر.ک: سیروس سعدوندیان...، ص. ۲۴۵.

۱۹۶. نقل از هنر معماری در ایران، سخنرانی محمدتقی مصطفوی، رادیو ایران (برنامه دوم) «برنامه فرهنگ ایران زمین»، ۲۵ دی ۱۳۵۵.

وقف گردیده است. نصرت‌الله مشکوتی در معرفی آن چنین نوشته است:

این مسجد دارای صحن بالنسبه وسیع و شبستان تابستانی و زمستانی و ایوان و مدرس زیبایی است.

ایوان مدرسه و شبستان قدیمی مسجد از لحاظ سبک ساختمان و اسلوب کاشیکاری و کتیبه خط ثلث که بر سه بدنه ایوان رفیع نصب شده بسیار جالب و ارزنده است.

طاقنماهای جنبین ایوان و دو گوشوار فوقانی آن دارای طاق بندی و کاشیکاری ممتاز می باشد. در این قسمت بنا دو کتیبه به خط ثلث سفید رنگ بر متن خشتهای کاشی لاجوردی نصب شده که می رساند این مسجد مرمت گردیده است.

طاقنماهای صحن مسجد عموماً مزین به کاشیکاری گره خوش طرح و الوان می باشد. در وسط قطعات کاشی به سبک دوران صفوی و مدرسه شاه سلطان حسین صفوی در اصفهان با کاشی و رسم الخط کوفی کلمات الله و علی ساخته اند.

در عقب این ایوان رفیع شبستان و محراب مسجد واقع شده، این شبستان از نظر هنر معماری و تزیینات کاشیکاری دوران قاجار بی نهایت زیبا و حایز اهمیت است. بالاخص از لحاظ نقوش بسیار جالب و رنگ آمیزی در عداد هنرهای ظریف و ممتاز می باشد، در وسط دایره کاشی ایوان نام کاشیکار و استاد بنا بدین ترتیب ثبت شده است:

**«عمل کمترین استاد محمدقلی شیرازی سنه ۱۲۶۲»**

شبستان قدیمی مسجد و گوشوارهای داخل آن و مقرنس کاری درون محراب و خطوط زیبای کتیبه آن که با سایر تزیینات کاشیکاری اختلاط حاصل نموده اند، منظری بس زیبا به این قسمت از بنای مسجد داده است. ۱۹۷

بر یکی از کاشیهای ستون ایوان جنوبی مسجد این اشعار منقوش است:

**هو الله**

از بسکه در زمانه یکی اهل درد نیست

اظهار درد خویش به دیوار می کنم

غرض نقشی است کز ما بازماند

که هستی را نمی بینم بقای



مسجد حاج رجبعلی  
عکس از: کتاب آثار تاریخی طهران

طلب مغفرت نمود اقل عباد علی اصغر خلف مرحوم شیخ علی خان اغچندی  
مشهور به شیرازی در یوم جمعه بیست و هفتم ماه شعبان سنه ۱۲۶۲» ۱۹۸

این مسجد و مدرسه سابقاً دارای دو در بوده است. در سالهای اخیر ورودی مسجد  
از داخل بازارچه به مغازه لباسشویی و خشکشویی تبدیل شده و ورودی مسجد به در  
واقع در کوچه درخانگاه منحصر شده است.

پیشکش "راد" به تیرستان  
www.tabarestan.info

### ● خانه قوام الدوله

یکی از بناهای بازمانده از دوره محمدشاه قاجار خانه میرزا محمد آشتیانی قوام الدوله  
است که در کوچه میرزا محمود وزیر در جنوب خیابان امیرکبیر حد فاصل چهار راه  
سرچشمه و سه راه امین حضور واقع شده و از بهترین نمونه های خانه های قدیمی تهران  
است. سید محمد تقی مصطفوی این بنا را چنین معرفی کرده است:

این بنا در سال ۱۲۵۳ ه. ق. مطابق با سومین سال سلطنت محمدشاه  
احداث گردیده است. دارای دو تالار بزرگ پیوسته، زیرزمین و بادگیر و دو  
حیاط جنوبی و شمالی می باشد.

در تالار بزرگ روبه جنوب این خانه صحنه های نقاشی زیبایی از گل و  
بوته به چشم می خورد، به طوری که اگر شخص نداند که در تهران است  
قضاوت می کند که این خانه در شیراز و متعلق به دوران کریم خان زند است.  
این امر حاکی از آن است که در آن دوره شیوه معماری زندیه الگوی کارهای  
معماران تهران بوده است. به فراخور آب و هوای تهران دو بادگیر نیز بر فراز  
بام تالار آن ساخته شده است. ۱۹۹

خانه قوام الدوله که از جاذبه های تاریخی جالب توجه شهر تهران است در سالهای  
قبل از انقلاب توسط انجمن آثار ملی خریداری و به سازمان ملی حفاظت آثار باستانی  
واگذار شد و آن سازمان نیز چند برابر قیمتی که برای خرید خانه پرداخته شده بود صرف  
تعمیر بنا کرد و آن را به بهترین وجهی مرمت نمود.

۱۹۸. ر. ک: حجت بلاغی، ج. ۱ ص. (م) ۱۶۳.

۱۹۹. نقل از هنر معماری در ایران، سخنرانی محمد تقی مصطفوی، رادیو ایران (برنامه دوم) «برنامه

فرهنگ ایران زمین»، ۲۶ تیر ۱۳۵۵.



خانۀ قوام‌الدوله

در سال ۱۳۶۱ به دنبال انفجار بمب در خیابان ناصرخسرو و نزدیک میدان امام خمینی (سپه سابق) تالار آینه این خانه آسیب دید و قسمتی از آئینه‌های آن ریزش کرد و خود بنا نیز ترک خورد که از سوی سازمان میراث فرهنگی کشور تعمیر گردید.

شیوا ضیغم در مقاله‌ای که به بررسی خصوصیات معماری این بنا پرداخته است در معرفی آن می‌نویسد:

هنگام مشاهده این بنا، نخستین عاملی که نظر بازدیدکننده را به خود معطوف می‌دارد نظم و تقارنی است که توسط آجر و چوب در نمای ساختمان به وجود آمده است. داشتن هفت دری در این بنا از جمله مهمترین عوامل زیبایی آن محسوب می‌شود. هفت دری جزو عنصرهای معماری است که از گذشته‌های بسیار دور اجرا می‌شده که با نزدیکتر شدن به زمان حال، اجرای آن روبه زوال می‌رود.

پس از عبور از در ورودی بنا به حیاط بیرونی وارد می‌شویم. در این حیاط یک حوض و چند باغچه تعبیه شده است. قرینه این حیاط نیز، حیاط دیگری است که حیاط اندرونی محسوب می‌شود. آن حیاط هم دارای باغچه و حوض است...

این دو حیاط توسط چند راهرو به همدیگر مرتبط می‌شوند. عامل دیگری که جلب نظر می‌کند وجود دو بادگیر و یک شیروانی در بام بنا است که بی‌اختیار انسان را برای رفتن به طبقات بالا برمی‌انگیزد.

ورود به قسمت داخل ساختمان از حیاط بیرونی و حیاط درونی از طریق دو راه‌پله انجام می‌شود. پله‌هایی با ازاره‌های سنگی که نقوشی روی آن حک شده است...

طبقه اول را روی هم دو تالار بزرگ به نامهای آینه و تنبی یا سفره‌خانه، دو راهرو و سه اطاق کوچک تشکیل می‌دهند.

در طبقه دوم دو راهرو و شش اطاق وجود دارد که یک راهرو و سه اطاق در ضلع غربی و راهرو و سه اطاق دیگر در ضلع شرقی بنا شده است...

زیرزمین ساختمان در قسمت زیرین تالار آینه و تنبی قرار گرفته که تنها از حیاط اندرونی و توسط دو در می‌توان به آن وارد شد. آرایش درها از نوع گره‌سازی با چوب است. نور طبیعی زیرزمین در دو ضلع شمال و جنوب، از طریق آجرهای لعاب‌دار آبی‌رنگ موسوم به پاچنگ تأمین می‌شود.



مصالحي که در اين ساختمان به کار گرفته شده است نيز متناسب با مصالح زمان قاجاريه است. ديوارها از خشت و سقف از تيرچه ساخته شده است. تزيیناتی که در اين بنا به کار رفته است عبارتند از: آينه کاری، نقاشی گل و مرغی روی گچ، مقرنسکاری و گچبری. کف اطاقها با کاشیهای ابر و باد پوشانده شده است. بيشترين تزيینات بنا را مقرنسکاریهای زیبا تشکیل می دهد.

در ابتدا نقاشیهای بنا، به طور کامل ایرانی بوده است ولی با بازسازیهای مجدد تزيینات و نقاشیها فرنگی شد. به طوری که در تالار آينه کارت پستالهایی از تصاویر دختران فرنگی به چشم می خورد.<sup>۲۰۰</sup> به غیر از تالار آينه و تنبی، تزيینات در قسمت شرقی بنا به صورت نقاشی، مقرنسکاری و غیره می باشد و در قسمت غربی بنا به علت بازسازی کلیه تزيینات در زیر لایه ای از گچ پنهان شده است.

در تالار جنوبی که درها و ديوارهای آن تماماً به سبک نقاشی روی قلمدان با ظرافت از گل و بوته تزيین شده است در گوشه ای از ديوار اين عبارت به چشم می خورد: «کمترین ملازمان لطفعلی شیرازی نقش نمود سنه ۱۲۵۳ قمری.» نوشته دیگری که بر روی ديوار اين تالار به چشم می خورد حاکی از آن است که اين بنا یک بار در سال ۱۳۱۷ ش. تعمیر شده است.

این بنا دارای درشکه خانه ای در شمال حیاط بیرونی بوده که بعدها آن را تفکیک کرده اند. در مجاور این خانه حمام قوام الدوله واقع گردیده که سابقاً از این خانه دری نیز به حمام باز می شده است.

از آنجا که میرزا محمد قوام الدوله در تاریخ ایران به عنوان عامل شکست مرو معرفی شده است بی مناسبت نیست به اختصار به شرح احوال او بپردازیم. وی پسر میرزا محمد تقی آشتیانی قوام الدوله است. مانند پدر وارد خدمات دیوانی شد و به شغل استیفاء رسید. با دختر فرهاد میرزا معتمد الدوله عموی ناصرالدین شاه پیوند زناشویی

۲۰۰. ر.ک: شیوا ضیغم، «سرای وثوق الدوله نمادی از معماری قاجار» در کتاب تهران، ج. ۶ - ۵، ص.

بست. در سال ۱۲۶۵ ه. ق. که حمزه میرزا پسر بیست و یکم عباس میرزا نایب السلطنه به حکومت آذربایجان فرستاده شد به سمت پیشکار او تعیین شد و سه سال بعد لقب قوام‌الدوله گرفت.

در سال ۱۲۷۲ ه. ق. به پیشکاری خراسان تعیین شد و در سال ۱۲۷۳ ه. ق. با سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه در فتح هرات شرکت داشت. در سال ۱۲۷۵ ه. ق. که حمزه میرزا حشمت‌الدوله به حکومت خراسان منصوب شد نیز در سمت خود ابقاء گردید. در سال ۱۲۷۷ ه. ق. که ترکمن‌های آخال و تکه، مرو را برای خود مرکز قرار داده و هرچند یکبار به حدود خراسان حمله می‌کردند. ناصرالدین‌شاه فرمان سرکوبی آنها را صادر کرد و چند افسر جنگ آزموده را با چند فوج سرباز و مقداری مهمات و جنگ‌افزار به خراسان فرستاد. حشمت‌الدوله به فرماندهی نیرو و قوام‌الدوله به فرماندهی دوم نیرو برگزیده شدند.

در اوایل سال ۱۲۷۷ ه. ق. شاهزاده و قوام‌الدوله با شصت هزار سواره و پیاده و توپچی به سمت مرو حرکت کردند. در این جنگ بین حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله کار نفاق بالا گرفت. حشمت‌الدوله در عقب اردو ماند و قوام‌الدوله را پیشاپیش اردو روانه کرد، در حالی که وی سابقه خدمات نظامی و سپاهیگری نداشت.

در نخستین حمله قوای دولتی، ترکمن‌ها به ظاهر شکست خورده عقب‌نشینی کردند و قوای دولتی در بیابانهایی که راه‌گریز از آنها را نمی‌دانست به تعقیب آنان پرداخت. در اثر بی‌تدبیری قوام‌الدوله هزاران سرباز دولتی در صحرای خشک و سوزان راه‌گم کردند و بین چهل تا پنجاه هزار نفر آنان کشته و یا اسیر شدند.<sup>۲۰۱</sup> از جمله اسرای این جنگ عکاسی فرانسوی بود به نام بلوکویل<sup>۲۰۲</sup> که ناصرالدین‌شاه او را برای عکسبرداری و نقاشی از میدان نبرد همراه اردو فرستاده بود. وی مدت هجده ماه اسیر ترکمن‌ها بود. با

۲۰۱. ر. ک: ژوزف آرتور گوینو، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصوری (تهران: نشر فرخی، بی‌تا)، ص. ۱۶؛ لازم به ذکر است که اعتمادالسلطنه تعداد تلفات و اسیران این جنگ را قریب سی هزار از افواج ایرانی ذکر کرده است. ر. ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ص. ۴۶.

عقب‌نشینی باقی‌مانده قوای دولتی به سمت سرخس آذوقه و توپخانه و مهمات آنها به دست ترکمن‌ها افتاد و شهر مرو زادگاه ابومسلم خراسانی نیز به تصرف آنان درآمد.<sup>۲۰۳</sup> در پی این شکست حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله هر دو برکنار و به تهران احضار گردیدند و قوام‌الدوله مسئول اصلی شکست شناخته شد.

### مجازات قوام‌الدوله

عبدالله مستوفی چگونگی ورود قوام‌الدوله به تهران و مجازات وی را چنین روایت کرده است.

روز ورود قوام‌الدوله به تهران به امر شاه رحیم‌کن گن<sup>۲۰۴</sup> مأمور پذیرایی جناب وزیر شد. نایب رحیم کلاه نمدی بر سر او گذاشت و قبای کرباسی پت و پاره و زیرجامه مندرسی در بر او و گیوه تخت کلفت فرسوده‌ای به پایش کرد و به یابوی پالانی<sup>۲۰۵</sup> سوارش نمود و با این هیئت مئکر او را به شهر درآورد و تا دربار با فراشان غضب خود او را مشایعت کرد. قوام‌الدوله داماد فرهادمیرزا عموی شاه بود. مصاهرت خانواده سلطنت میان جاننش رسید ولی به قول معروف «حمام بی عرقش نمی‌شود»<sup>۲۰۶</sup> در مقابل، به مقداری از نقدینه و جواهر و اندوخته خود و پدرش میرزاتقی که سالیان دراز در وزارت‌ها و مأموریت‌های خودگرد آورده بود سر خود را خرید و به کنج خانه خزید.<sup>۲۰۷</sup>

۲۰۳. این شکست بعدها باعث پیشروی قوای روسیه در آسیای مرکزی شد. آنها ابتدا شهر خوقند (شهری در ازبکستان در کنار شعبه‌ای از رود سیحون) و بعد شهرهای بخارا و خیوه را تسخیر کردند. روسیه در سال ۱۲۹۸ ه. ق. با تسخیر مرو مرز مشترک خود را با ایران به ناحیه ذوالفقار یعنی نقطه‌ای که مرز ایران و افغانستان آغاز می‌شود رساند و ایران نه تنها از طرف شمال غربی بلکه از شمال شرقی نیز با روس‌ها همسایه شد.

۲۰۴. به طوری که مستوفی نوشته است: کن گن ترکی و به معنای مقنی است و معلوم می‌شود نایب رحیم شغل قبل از فراشیش مقنی‌گری بوده است.

۲۰۵. اسب‌گندرو غیراصلی که لایق پالان باشد نه زین.

۲۰۶. به نوشته مستوفی کنایه از دادن چیزی به منظور عفو تقصیر یا رشوه‌ای در برابر انجام کار است.

۲۰۷. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۹۵.

مهدی فرخ معتمد السلطنه به نقل از مرحوم صاحب اختیار این ماجرا را این چنین ضبط کرده است:

میرزا محمد قوام الدوله متعمداً خود فرماندهی قشون را در حرکت به مرو دست گرفت و آنچه گفته‌اند من به طور قطع نمی‌توانم بیان کنم. بعضی این پیش‌آمد را در اثر سوء سیاست و بی‌تدبیری و بی‌اطلاعی قوام الدوله ذکر می‌کنند و برخی نسبت خیانت به او داده و این شکست را عمدی و برای دشمنی با حشمت الدوله می‌گویند. در هر حال چون حشمت الدوله در این واقعه حاضر نبوده و در دستورات شرکتی نداشته مسئولیتش متوجه او نبود و به همین جهت اگرچه مورد بی‌رحمتی ناصرالدین شاه واقع شد ولی از تنبیه و مجازات سهمی به او نرسید ولی قوام الدوله در مراجعت از خراسان در حضرت عبدالعظیم دچار پذیرایی رحیم‌کن شد و مشارالیه به دستور و اوامر شاه قوام الدوله را با لباس خیلی کثیف و پاره سوار قاطر پالانی کرده زنجیر به گردش گذارده و پاها را زیر شکم قاطر به زنجیر بسته و کلاه کاغذی سرش گذاشته از وسط شهر او را به سمت سلطنت‌آباد که تازه بنای عمارت آن تمام شده بود می‌برند، به محض این که شاه چشمش به قوام الدوله افتاد میرغضب خواست و امر کرد شکمش را پاره کند، میرغضب زنجیر از پای قوام الدوله باز کرده او را به زمین کشید. مرحوم میرزایوسف مستوفی‌الممالک که حاضر بود روی پای شاه افتاد و استدعای عفو کرد و دوست هزار تومان شکم قوام الدوله را خرید. پس از قبول این استدعا شاه چوب خواست و قوام الدوله را فلک کرده چوب کاملی خورد و با زنجیر به حبسش بردند. دوست هزار تومان قیمت شکم آقای وزیر را یکصد و چهل هزار تومان خود قوام الدوله پرداخت و شصت هزار تومان مرحوم مستوفی‌الممالک و سایر آشتیانیها سرشکن کرده و کسر مبلغ را پرداخته و پس از مدتی قوام الدوله مرخص شد.<sup>۲۰۸</sup>

قوام الدوله دو سال خانه‌نشین بود تا آن که با دادن پیشکش و وساطت میرزایوسف مستوفی‌الممالک به پیشکاری اصفهان فرستاده شد. در سال ۱۲۸۰ ه.ق. به پیشکاری و وزارت ظل‌السلطان حاکم فارس منصوب گردید و دو سال بعد معزول و به تهران احضار

۲۰۸. مهدی فرخ، خاطرات سیاسی فرخ، به اهتمام و تحریر پرویز لوشانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷)،

شد. در سال ۱۲۸۳ ه. ق. وزیر گمرکات، و در سال ۱۲۸۸ ه. ق. عضو دارالشورای کبری و در همین سال وزیر محاسبات شد. قوام‌الدوله در سال ۱۲۹۰ ه. ق. در تهران به مرض مُحرَقه<sup>۲۰۹</sup> درگذشت. حسن وثوق و ثوق‌الدوله و احمد قوام قوام‌السلطنه فرزندان میرزا ابراهیم خان معتمدالسلطنه پسر محمدخان قوام‌الدوله بودند.<sup>۲۱۰</sup>

### ● باغ و عمارت معیر

یکی از باغها و عمارت‌های زیبا و ارزشمند تاریخی تهران که علی‌رغم آثار هنری‌اش از کلنگ تخریب در امان نماند باغ و عمارت شهری معیر است که با مساحتی حدود سی هکتار در جنوب غربی تهران دوره محمدشاه واقع شده بود. به طوری که در نقشه ترسیمی برزین از تهران ملاحظه می‌شود این باغ دارای دو عمارت نیز بوده است. محمدعلی معیری فرزند دوستعلی خان معیرالممالک در شرحی درباره باغ و عمارت مسکونی اجدادی خود در تهران چنین نوشته‌اند:

باغ معیر به دست حسینعلی خان معیرالممالک<sup>۲۱۱</sup> پدر دوستعلی خان<sup>۲۱۲</sup> احداث و تا اندازه‌ای آباد گردید. باغ مزبور که در امتداد بازارچه قوام‌الدوله و بازارچه معیر شروع و به سمت جنوب کشیده می‌شد دارای دو اندرونی هریک شامل دو دستگاه بنای دوطبقه بود که یکی را به اصطلاح آن زمان کلاه‌فرنگی می‌نامیدند. قسمت بیرونی باغی بود با حدود سیصد هزار متر وسعت که در قسمت غربی آن عمارتی بزرگ و دوطبقه با تالارها و اطاق‌های بسیار و حوضخانه‌ای زیبا و پر نقش و نگار با سقف مقرنس‌کاری خودنمایی می‌کرد. از این باغ دری نیز به خیابان جنوبی باغ که به خیابان باغ معیرالممالک شهرت داشت و بعدها توسعه پیدا کرد و قسمتی از خیابان مولوی فعلی را تشکیل داد باز می‌شد.<sup>۲۱۳</sup>

۲۰۹. بیماری تیفوس را به علت تب شدید و سوزان آن سابقاً محرقه می‌گفتند.

۲۱۰. رک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۲۷۱ - ۲۷۲.

۲۱۱. وی که داماد فتحعلی‌شاه بود در اواخر سلطنت او به منصب خزانه‌داری و لقب معیرالممالکی منصوب شد و در سال ۱۲۷۴ ه. ق. درگذشت.

۲۱۲. پس از درگذشت حسینعلی خان معیرالممالک عنوان و منصبش به دوستعلی خان واگذار شد. وی که در نزد ناصرالدین‌شاه تقریبی بسزا داشت در روز ۱۸ صفر ۱۲۹۰ ه. ق. در سن ۵۴ سالگی درگذشت.

۲۱۳. رک: نقشه دارالخلافه ناصری ترسیم نجم‌الدوله ۱۳۰۹ ه. ق.

ناگفته نماند که بناهای یادشده جمله از حسین علی خان نبود و پس از او پسرش دوستعلی خان نظام الدوله معیرالممالک بر آنچه از پدر بود دو چندان افزود. اندرونی سمت شرقی را بنا نهاد و در بهتر و زیباتر ساختن دیگر ساختمانها و باغ به جان کوشید و بالاخره دوست محمدخان معیرالممالک فرزند نظام الدوله آبادی باغ و آراستین بیرون و درون عمارتها را به نهایت رسانید. ضمناً قسمت وسیعی از جبهه جنوبی باغ را به بستگان همسرش عصمت الدوله دختر ناصرالدین شاه واگذار نمود تا در جوارش مسکن گزینند.<sup>۲۱۴</sup>

مقداری از زمینهای سمت شرقی را نیز به فلانزندش دوستعلی خان معیرالممالک اخیر بخشید تا در آن خانه‌ای جداگانه بسازد و پس از اختیار همسر در آن زندگی کند. با گذشت روزگار و پیش آمدهای گوناگون ناگوار باقی مانده زمینهای باغ به تدریج فروخته شد تا این که تنها نیمی از اندرونی شرقی به جا ماند، این قسمت دارای ده اطاق بزرگ و زیرزمین و یک تالار آینه بود. سقفها و بدنه دیوارها و ستونها با نقشهای زیبا و کمال ظرافت و سلیقه گچبری و با طلا و لاجورد و شنجرف رنگ آمیزی شده بود. تالار آینه در ضلعهای شمالی و جنوبی دو شاه نشین ناقرینه داشت. سقف و نیمی از بدنه اش آینه کاری بود که بر متن آن به دست استادان کار گچبریهای بس ظریف نقش بسته بود. برگیلویی<sup>۲۱۵</sup> پهنی که سقف ضربی را از دیوارها جدا می ساخت، بیست و شش مجلس زیبا به قلم استاد بهرام نقاش معروف دوران ناصری بر گچ درون قابهای آینه کاری در نهایت اصالت جلوه گری می کرد و بسیاری از دسته گلهای گچبری سقف نیز به دست نقاش مزبور به سبکی بدیع رنگ آمیزی شده بود. چهار تصویر از زنان زیبا بر پشت شیشه‌های محدب درون قابهای مطلای بیضی شکل و شش دورنمای رنگ و روغن اثر قلم استادان اروپایی مربوط به اوایل و اواسط قرن گذشته میان بساط خیره کننده آینه‌ها و رنگها ستاره وار می درخشیدند و بدین گونه مجموعه‌ای گیرا و گرانبها از هنرهای زیبا و تزیینی دوران گذشته به یکجا گرد آمده بود که اکنون هر ذره اش جایی افتاده و کسی را از آن خبر نیست.<sup>۲۱۶</sup>

۲۱۴. عصمت الدوله از خجسته خانم نخستین زن عقدی ناصرالدین شاه پس از استقرار به سلطنت بود.

۲۱۵. حاشیه‌ای است منحنی شکل واقع در سطحی که بین دیوار و سقف پدید می آید و بخشی از آن

روی دیوار و بخشی دیگر روی سقف است.

۲۱۶. محمدعلی معیری، «شمس العماره و باغ معیر»، یغما ۲۶ (۱۱) بهمن ۱۳۵۲، ص. ۶۵۰ - ۶۵۱.



عمارت باغ معیر

## ناصرالدین شاه در باغ معیر

به طوری که نوشته‌اند ناصرالدین شاه هر یک یا چندسال یکبار به منزل شاهزادگان و اعیان و حتی خدمتگزاران جزء می‌رفت و آنها را سرافراز می‌کرد. مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک جریان تشریف‌فرمایی شاه و اهل حرم او را در اواسط بهار سال ۱۳۰۷ ه.ق. به باغ معیر چنین ثبت کرده است:

روز مزبور دو ساعت از آفتاب برآمده شاهزادگان و وزراء و اعیان پیایی فرا رسیدند. معیر در آستانه در بزرگ باغ برای پیایی و عرض خوش‌آمد ایستاده بود. پس از زمانی کالسکه‌های چهار اسبه و شش اسبه حرمخانه با فواشان سرخ‌پوش و یساوان چماق نقره و خواجه‌سرایان پیایی رسیدند و بعد از ساعتی کالسکه سلطنتی نمایان شده یکسر تا اندرون آمد. شاه با تلنگری مخصوص به خود از آن به زیر آمد و وارد اندرون شد.

به محض ورود به تماشای پرده‌های نقاشی و گراورهای قدیمی که در دالان ورودی آویخته شده بود زمانی ایستاد و پس از دقت بسیار به اعتمادالحرم گفت تا یکی از پرده‌ها را پایین آورده به دیوانخانه بفرستد. پرده مزبور دورنمای بند بوشهر بود و به قلم یکی از دورنماسازان زبردست انگلستان که در دوران فرمانروایی محمدشاه در ایران می‌زیست ترسیم یافته بود. پس از ورود به فضای اندرون شاه نظری به چپ و راست افکند و به طرف عصمت‌الدوله که با انیس‌الدوله و گروهی از بانوان در برابر در انتظار مقدم خسروانه را می‌بردند آمد و گونه‌اش را بوسیده گفت: «اکنون دانستم که چرا کمتر به خانه پدرت می‌آیی.» آن‌گاه در تالار آینه به استراحت نشست و کس فرستاد تا معیر را از بیرون به حضور بیاورد. چون پدرم آمد به وی گفت: حیوانها و پرندگانی را که از فرنگستان آورده‌ای به ما بنما. و پس از تماشای نژادهای مختلف سگ و میمون و مرغ و خروس و کبوتر و اردک و قناری و مانند آنها به سر سفره رفت و برخلاف عادت که هرگز جز از غذای مخصوص به خود نمی‌خورد از مطبخ‌خانه تناول کرد.

... پس از نوشیدن چای شاه به اطاق بانوان رفت و ساعتی آنجا درنگ نمود، آنگاه به قصد تفرج در باغ به راه افتاد. قسمتهای مختلف باغ و عمارتها را تماشا کرد و خواست در تالار بزرگ به خوردن عصرانه بنشینند که



مجدالدوله<sup>۲۱۷</sup> بنابر گستاخی که در حضور داشت گفت اعلیحضرت همه جا را دیدند مگر اطاق خواب معیر را که بسیار تماشایی است. پدرم معیر از این سخن درهم شد ولی چاره‌ای نداشت و شاه و همراهانش را به اطاق مزبور راهنمایی کرد. شاه را وضع و زینت اطاق سخت پسند افتاد و گفت تا همانجا به بازی نرد بنشینند. پس از ساعتی برای خوردن عصرانه به کنار استخر رفت.

رسم چنین بود که چون شاه به خانه کسی می‌رفت حاجب‌الدوله فراشباشی چادر آفتاب‌گردان مخصوص را همراه می‌برد و غصیرگاهان آنرا در جایی مصفا افراشته شاه درون آن به خوردن عصرانه می‌نشست. آن‌روز نیز فراشها در چمنی سبز و خرم که بین قسمت جنگلی باغ و استخر بود به کوبیدن میخها پرداختند. شاه که از بالای ایوان عمارت این حال را می‌دید فریاد برآورد: مکوب! مکوب! زود برچین، فراشان دست از کار کشیدند و چون شاه از ایوان به زیر آمد گفت: چگونه راضی شدید که چمنی بدین شادابی و طراوت را پایمال کنید. در این وقت علی‌خان امین‌حضور که مردی ادیب و سخنور بود پیش آمده چند بیت مناسب از قآنی در وصف بهار و باغ خواند که شاه را خوش آمده گره از ابروان گشود و چون کنار استخر آمد به چندتن از پیشخدمت‌ها گفت تا به کرجی‌هایی که پیوسته برای تفرج روی آب کنار استخر بود سوار شده و پارو بزنند. بعضی که از فن پاروزدن بهره‌ای داشتند به هنرنمایی پرداختند و برخی که بی‌بهره بودند به گرداب اندر افتاده حرکات خنده‌آور از آنها سر می‌زد.

پس از عصرانه ناصرالدین‌شاه در باغهای اندرونی و بیرونی به تفرج پرداخت. از گلها و بته درختهای زینتی که پدرم از اروپا آورده بود دیدن کرد و به اشاره عصا از میانشان گلدانی چند برگزید و گفت تا آنها را به باغ سلطنتی ببرند. آن‌گاه برابر درختان توسکا، لیکلی، آزاد، زیتون و بلوط به تماشا ایستاد. از آنجا که کس را گمان نمی‌رفت درختان شمالی در تهران پا گیرند شاه در شگفت شد و پدرم را آفرین گفت.<sup>۲۱۸</sup>

۲۱۷. مهدقلی‌خان پسر عیسی‌خان والی اعتمادالدوله قاجار قوانلو و دایی‌زاده ناصرالدین‌شاه بوده است. در سال ۱۲۹۹ ه. ق. به لقب مجدالدوله ملقب و در سال ۱۳۰۰ ه. ق. با فخرالدوله (تومان آغا) دختر هفتم ناصرالدین‌شاه ازدواج کرد. وی در سال ۱۳۵۷ ه. ق. / ۱۳۱۶ ش. در سن نودواندی در تهران درگذشت. ر. ک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۱۷۸ - ۱۸۴.

۲۱۸. دوستعلی معیرالممالک، یادداشتهایی از زندگی خصوصی ناصرالدین‌شاه، ص. ۹۸ - ۹۹.

دوستعلی خان معیرالممالک در نقل خاطره‌ای دیگر در رابطه با باغ معیر می‌نویسد: در اواسط بهار سال ۱۳۱۱ ه.ق. مادرم از بانوان حرم شاهی و اهل اندرون نایب السلطنه و زنهای شاهزادگان و بزرگان از صبح دعوت کرد. باغ شهر راکه در این فصل از صفا و سرسبزی گوشه‌ای از بهشت برین بود قرق کردند. بانوان گروه‌گروه با کالسکه‌ها می‌رسیدند و پس از تعویض چادر در اندرون با جامه‌های اطلس و پرند و پرنیان رنگارنگ و گلدار قدم در صحن باغ نهادند در میان گلها بسان دسته‌های گل خنده‌زنان و دامن‌کشان می‌خرامیدند و به فراخور سن و سال نغمه‌ها می‌سرودند و بذله‌ها می‌گفتند.

علاوه بر بساط طبع که در کارخانه (آن زمان آشپزخانه) را چنین می‌نامیدند) برپا بود بنا به درخواست مهمانها دیگهای بزرگ آش رشته را در قسمتی از باغ بر اجاقهای فراخ بارگذارده بودند و بانوان گردشان جمع شده اظهارنظرها می‌کردند و دستورها می‌دادند. دیده به هر سو می‌نگریست جنب و جوشی دلنشین می‌دید و نسیم از هر طرف می‌وزید و بویی دل‌آویز و آوازی جانفزا می‌آورد. حوروشان ناهار را بر سر سفره‌ای که در فضای بین عمارت و استخر روی چمن گسترده بودند با حالی بیرون از نیروی بیان خوردند و همین که از کنار سفره برخاستند در دامن گلها گرد بساط چای نشستند. عصرگاه پس از خوردن عصرانه بانوان هوس قایق‌سواری کردند و چون جز من کسی به پارو زدن آشنا نبود و به حکم محرمیت حضورم در حلقه خو برویان حرم خسروانی بلامانع بود، خواجه‌سرایی از پیم فرستادند و احضارم کردند. من نیز کمر خدمت بر میان بستم و در قایق نشسته بانوان را دسته‌دسته بر روی آب گرداندم. فریادهای ترس و شادی قایق‌نشسته‌ها و شوخیهای سبکبازان ساحل درهم آمیخته و غوغایی برپا ساخته بود. بازوهایم از پارو زدن بسیار سخت بدرد آمده بود و هر آن بیم آن می‌رفت که از رفتار بازماند ولی غرور جوانی بود و دوران نیرومندی، با همه خستگی دمی از کار باز نایستادم و تا غروب پری‌پیکران را روی آب گردش دادم.<sup>۲۱۹</sup>

در ملاقاتی که در روز یکشنبه نوزدهم بهمن ۱۳۶۵ با آقای محمدعلی معیری در منزل ایشان دست داد از ایشان در خصوص علت و چگونگی فروش و تخریب عمارت شهری معیر سؤال شد، چنین پاسخ دادند:

۲۱۹. دوستعلی معیرالممالک، «هشتاد و پنج سال زندگی» یغما ۱۲ (۲) اردیبهشت ۱۳۳۸، ص. ۸۰.

بعد از ازدواج دوستمحمدخان معیرالممالک با عصمتالدوله دختر ناصرالدینشاه، به تقاضای او مرحوم دوستمحمدخان نیمی از زمینهای قسمت جنوبی باغ را در اختیار بستگان عروس می‌گذارد تا برای خود عمارتی ساخته و در جوار خانم عصمتالدوله باشند. برای مثال مقداری زمین به شاهزاده جهانگیرمیرزا دایی شاهزاده عصمتالدوله می‌دهند که بعد از او به پسرش امان‌الله میرزا و پس از او نیز به نصرت‌الله میرزا (امان‌الله میرزا جهانبانی بعد) و حبیب‌الله میرزا سردار منتخب و عبدالله میرزا می‌رسد. این قسمت در آن دوره کوچه شاهزاده‌ها معروف بود. بعدها اولاد آنها زمینها را تقسیم کرده و به فروش رساندند و به جای آن تعداد زیادی خانه ساخته شد. آخرین بازمانده این شاهزادگان مرحوم شهاب‌الدوله شمس ملک‌آرا بودند که عمارت ایشان در کوچه شهاب‌الدوله منشعب از خیابان مولوی قرار داشت و با تخریب آن تعدادی خانه کوچک جای عمارت و ملحقات آن را گرفت.

بخش شمالی باغ معیر نیز به مرور واگذار شد. در اواخر عمارتهای قدیمی و حدود شش هزار مترمربع از زمینها در تملک مرحوم دوستعلی خان قرار داشت و بعد از فوت ایشان به فرزندانشان رسید.<sup>۲۲۰</sup> بعد برادران معیری باغ و عمارت را نزد بانک اصناف وقت به گرو گذاشتند تا وام موردنیاز چندتن از بستگان را که فعالیت تجاری داشتند تأمین نمایند و قرار بر این بود تا پس از رفع نیاز، وام بانک یکجا پرداخت و عمارت و باغ از گرو خارج شود. چندی می‌گذرد اما تسویه حساب با بانک خبری نمی‌شود تا این که روزی اخطاریه‌ای از بانک می‌رسد که به علت عدم پرداخت اقساط وام، بانک در نظر دارد عمارت و باغ را حراج کند. برای روشن شدن قضیه به بانک مراجعه شد و خوشبختانه یکی از اعضاء هیأت مدیره از دوستان مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک بودند و پس از اطلاع از جریان امر گفتند موضوع را در هیأت

۲۲۰. دوستعلی خان معیرالممالک در سال ۱۲۹۳ ه. ق. / ۱۲۵۴ ه. ش. در باغ فردوس شمیران دیده به جهان گشود و در تاریخ بیستم بهمن ۱۳۴۵ ه. ش. در باغ معیر تهران چشم از جهان فرو بست. وی آزادمردی صفاپیشه و سرشار از ذوق بود و از ریا و خودستایی به دور، فروتن، خوش‌محضر، شیرین‌سخن، پاک‌نهاد و روشندل بود. در هنرهای قلمی یعنی نقاشی و نویسندگی دستی چیره داشت. در میان مردم از احترام خاص برخوردار بود. ر. ک: یقما ۱۹ (۹) آذر ۱۳۴۵، ص. ۴۹۶ - ۴۹۹.

مدیره مطرح و نظر آنها را جلب خواهند کرد تا بانک آگهی حراج را منتشر نکند و فرصتی در نظر بگیرد تا مالکین خودشان باغ و عمارت را به فروش رسانند و بدهی بانک را بپردازند، زیرا اگر باغ و عمارت حراج می شد دیگر چیزی به مالکین تعلق نمی گرفت. در این فاصله با مقامات تماس گرفته شد تا لاقل این بنای تاریخی توسط آنها خریداری و حفظ شود اما متأسفانه با وجودی که می توانستند به سادگی این کار را انجام دهند کوتاهی کردند و مالکین نیز ناگزیر در سال ۱۳۵۱ خورشیدی برای ادای دین باغ و عمارت را به مبلغی بیش از ده میلیون ریال فروختند و خریداران هم بدون اطلاع از ارزش این بنای تاریخی آن را ویران کرده و به جای آن چندین دستگاه خانه کوچک بنا کردند.

#### ● بقعه سید اسماعیل

این بقعه در محله قدیمی چالمیدان، شمال بازار حضرتی و شرق خیابان مصطفی خمینی (سیروس سابق) واقع شده است. کتیبه های موجود در داخل سردر و درون ایوان و داخل حرم که به خط نستعلیق سفیدرنگ بر متن کاشی خشتی لاجوردی نقش شده حکایت از آن دارد که بنای کنونی بقعه، ایوان و دو گلدسته بلند سردر در زمان محمدشاه و به سال ۱۲۶۲ ه.ق. به اهتمام عیسی خان بیگلریگی پسر دوازدهم حاج محمدباقرخان بیگلریگی قاجار دولو که پس از پدرش بیگلریگی تهران شد ساخته شده است.

در ایوان بقعه یک رشته مقرنس کاری گچبری و دولوچه خشت کاشی برجسته زیبا موجود است. پس از ایوان رواق بقعه با دو گوشواره دو طبقه که مزین به مقرنس و گچبری است مشاهده می شود.

اثر بسیار قدیم تر این بقعه در مثبت عتیقه ای است که در ضلع غربی حرم قرار گرفته و به مسجد کوچکی باز می شود. این در چوبی قدیمی با نقش و نگار آلت و لغد<sup>۲۲۱</sup> برجسته و کتیبه های تاریخی که به روی آن حک شده، گذشته از نفاست و هنر حکاکی

۲۲۱. نوعی از کارهای تزینی چوبی که بیشتر در تزین ارسبها و منبرهای چوبی به کار برده می شود.



بقعة امامزاده سيد اسماعيل

دارای قدیم‌ترین تاریخ در بناهای شهر تهران می‌باشد. کتیبه قدیمی روی قسمت اصلی یعنی وسط هر دو لنگه که مربوط به قرن نهم هجری است چنین است:

«سید اسماعیل علیه التحیه والسلام. به تاریخ غره جمیدالاول سنه سته وثمانین و ثمانمانه (ماه جمادی‌الاول سال ۸۸۶ ه. ق.) صاحب خیر هذالباب مزار متبرکه. استاد حسین پیرعلی حداد طهرانی.»

کتیبه دیگری نیز روی این دو لنگه در دیده می‌شود که قسمتی به خط نستعلیق برجسته و قسمتی دیگر به خط ثلث است:

«تعمیر در بقعه متبرکه سید جلیل امامزاده اسماعیل در عهد دولت سلطان عادل و خاقان‌الباذل السلطان بن سلطان و الخاقان بن الخاقان السلطان محمدشاه غازی خلدالله ملکه واید شوکته الی یوم عمل استاد حسین ابن حسن نجار القاشانی.»

بنابراین باید قسمتی از بقعه امامزاده سید اسماعیل را متعلق به قرن نهم و بقیه را مربوط به دوره محمدشاه قاجار به حساب آورد. ۲۲۲

### ● دروازه محمدیه

این دروازه در سال ۱۲۶۳ ه. ق. مصادف با آخرین سال سلطنت محمدشاه قاجار در روی باروی قدیم شاه طهماسبی ساخته شد، و در آن تاریخ شهر تهران دارای دروازه جدیدی شد که دروازه نو و یا به مناسبت نام محمدشاه دروازه محمدیه نام گرفت.

این دروازه در جنوب محله‌ای به نام دروازه نو در نزدیکی میدان فعلی خیام (پای قاپوق/اعدام) احداث شد.

بنای اصلی شامل یک طاق بزرگ در وسط و دو طاق کوچکتر در طرفین آن بوده است. مناره‌های آن با کاشی فیروزه‌ای پوشیده شده بود و کاشیهای بالای دروازه صحنه نبرد رستم و دیو سفید را نشان می‌داد و در وسط حاشیه پایین نقش، نام سازنده آن «استاد محمدقلی کاشی‌پز شیرازی و سنه ۱۲۶۳» مذکور بود.



دروازه مسجدیه

متأسفانه با گذشت ایام در ساختمان این دروازه تصرفاتی به عمل آمد و طاقهای کوچک اطراف آن به دکان تبدیل شد و دروازه از شکل و فرم قدیمی اش خارج گردید. کاشیهای صحنه نیز در رستم و دیو سفید را که بسیار ماهرانه ساخته شده است جمع آوری و به موزه ایران باستان سپردند و در سالهای اواخر قبل از انقلاب قرار بود که با هزینه شهرداری تهران این تنها دروازه قدیمی شهر را به صورت سابق احیاء نمایند. هم‌زمان با احداث این دروازه محله عباس آباد در جنوب بازار و محله محمدیه (دروازه نو) نیز ساخته شد. در محله عباس آباد گروهی از ایرانیان که در اثر جنگهای روسیه تزاری با ایران و اشغال قفقاز ناگزیر به جلای از شهر و دیارشان شده بودند اسکان داده شدند.<sup>۲۲۳</sup>

### ● انتقال آب رودخانه کرج برای رفع کم آبی تهران

در سال ۱۲۵۹ ه.ق. با افزایش جمعیت و توسعه شهر در داخل حصار، آب قناتهای تهران تکافوی شرب اهالی و آبیاری باغها و بستانهای شهر را نمی‌کرد بدین جهت به فرمان محمدشاه قاجار برآن شدند تا با انتقال نهری از رودخانه کرج به تهران به این دشواری خاتمه دهند اما در این کار موفقیتی حاصل نشد تا سرانجام به دستور حاج میرزا آقاسی این مهم صورت انجام پذیرفت و آب رودخانه کرج در شهر تهران روان شد. رضاقلی خان هدایت در شرح چگونگی انتقال آب رودخانه کرج و اقدام شایان تحسین حاج میرزا آقاسی چنین نوشته است:

چون دارالخلافه تهران از بدو دولت ابد مدت حضرت آقامحمدشاه سعید شهید نورالله مَصْبُحَه<sup>۲۲۴</sup> دارالملک و تختگاه خواتین کامکار و سلاطین نامدار قاجاریه کثرهم الله و مکنهم گردید و روز به روز در ظلال<sup>۲۲۵</sup>

۲۲۳. ر.ک: حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، ص. ۲۱۱ - ۲۱۲.

۲۲۴. آرامگاه

۲۲۵. جمع ظل به معنی سایه‌ها



پادشاهان با عظمت به جلیه<sup>۲۲۶</sup> آبادی و معموریت<sup>۲۲۷</sup> متحلی<sup>۲۲۸</sup> شد، از کثرت اجتماع خلائق و احداث عمارات و خواتق و اکثار بساطین و حدایق سواد اعظم بلاد ایران آمد. به حکم علیکم به سوادالاعظم طبقات امم در آن شهر جنت بهر تمدن و تمکن جستند آب قنوات سالفه<sup>۲۲۹</sup> ساکنین و قاطنین<sup>۲۳۰</sup> این شهر را مکفی نبود. برای بیضااضیای راحت فزای شاهنشاه عهد ابدالله دولته به اجرای آنها و احداث آنها<sup>۲۳۱</sup> مصمم گشت تا به سهولت معاش و وسعت وجوه انتعاش عموم خلائق افزوده حکم سلطانی که نازل منزله تقریر آسمانی است جریان یافت که از رود کرج که تا شهر به هفت فرسنگ مسافت واقع است نهری بریده آب به شهر جاری کنند. مهندسین آگاه و معماران درگاه به امضای آن حکم قضا مضایقه مسابقه و مطابقه پیشه کردند. پس از شانزده هزار تومان مخارج در این کار با شاهد یأس و حرمان هم آغوش شدند که از نهر قریه و سمنار که اصل آن رود کرج است نهری بریده به شهر رسانند و چنین کردند. چون وسعت آن را وسعتی چندان نبود و آب آن کفایت نمی نمود دیگر باره به دستورالعمل جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی پیشکار ایران، عباسقلی خان ایروانی و معمارباشی مأمور شدند که از اصل رودخانه کرج نهری جدا کرده از خاک و سنگ و معابر سخت و تنگ گذرانیده به شهر رسانند. <sup>۲۳۲</sup> قریب دو سال در این خدمت مشقت و رنج بردند و دوازده هزار تومان به مخارج آن مصروف داشتند و از رودخانه نهری بزرگ بریده از بالای باغ نگارستان گذرانیدند که از دروازه شمیران به شهر می نشست و به قرای خارجه سودمند بود لهذا به حکم حضرت شاهنشاهی بر لب نهر شاهی سراپرده حشمت و اردوی شوکت سر

۲۲۶. زیور، زینت

۲۲۷. آبادانی

۲۲۸. آراسته

۲۲۹. پیشین

۲۳۰. مقیمان و باشندگان

۲۳۱. چاهها

۲۳۲. حاج میرزا آقاسی این نهر را توسط سربازهای فوج خلیج قم کنده است و آب همین نهر بعدها موجب آبادی کلاک و گرم دره و میان جوب و عده زیادی از دهات دیگر گردید. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۵۱.



به ثریا فروخت. جشنی برپا کردند و شیلانی<sup>۲۳۳</sup> شاهانه کشیدند و طویی<sup>۲۳۴</sup> بزرگ برآراستند. بار سلام عام دادند خطبه و منقبت رانده شد و تاریخ و تهنیت خوانده آمد. من بنده نیز به اشارت شاهنشاه دانش‌پناه نظامی ترتیب کرده در خلوت معروض داشتم که از آن جمله است:

خدایگان ملوک جهان محمدشاه

که قهر مملکت و فخر دودۀ قاجار  
زهر محمد بعد از محمد مهدی

به استغاثۀ منم به غیر از محمد مختار  
چو خشکسالی در ری بدید و کم‌آبی

فسزود همت اندر فزایش انهار  
زکوه و سنگ یکی رود ساختن فرمود

بر آن گماشته چندین مهندس و معمار  
به چند سال و به چندین هزار تومان زر

ز سنگ رودی بپریده شد به صد تیمار  
زهفت فرسنگ آن نهر را به شهر آورد

چنانکه خیره در آن دیدۀ اولوالابصار  
به سالی آمد این کار طرفه کز هجرت

دوصد برفته و دو سی و یک ز بعد هزار<sup>۲۳۵</sup>  
۱۲۶۲ ه. ق.

از دیگر آثار و ابنیه باقی مانده از دوره محمدشاه در تهران می‌توان شبستان ضلع جنوبی مسجد جامع، بازار بین‌الحرمین که به واسطه دایر شدن نخستین کتابفروشیها و لوازم‌التحریر فروشیها در آن به بازار دارالعلم نیز مشهور شد نام برد.

۲۳۳. سفره امرا و بزرگان

۲۳۴. جشنی

۲۳۵. رضاقلی بن محمد هادی هدایت، تاریخ روضه الصفا (تهران: مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۴۰)، ج. ۱، ص. ۲۹۱-۲۹۳.

## ۳. بناهای دوره محمدشاه در خارج حصار تهران

در دوره سلطنت محمدشاه، تهران در خارج از حصار از جانب شمال به آرامی روبه توسعه گذاشت و شاه و بزرگان و رجال در دامنه‌های توجال به احداث باغ و عمارتهای بیلاقی اقدام نمودند. مهمترین آنها به قرار زیر است:

## ● باغ ایلخانی

این باغ را الله‌قلی خان ایلخانی در بیرون حصار تهران احداث کرد و در آن دستگاہی بسیار عالی برای خود ترتیب داد. این باغ که در اصل عیش‌گاه ایلخانی بود در ابتدا باغ بهارستان نامیده می‌شد. لسان‌الملک سپهر در شرح آغاز فتنه‌گریهای او در سال ۱۲۶۱ ه.ق. بر علیه محمدشاه به این باغ اشاره کرده و می‌نویسد:

... این هنگام از میان ارگ دارالخلافه بیرون شده در باغ بهارستان که ظاهر قلعه طهران خود بنا کرده بود، جای کرد و از قورخانه پادشاهی هر روز خطی فرستاد و مقداری سرب و باروت به باغ بهارستان حمل داد... ۲۳۶

ظاهراً پس از تبعید ایلخانی به عتبات عالیات این باغ به دستور محمدشاه ضبط و جزو باغهای دیوانی شده و از آن پس به باغ ایلخانی معروف گردیده است. به طوری که در گزارش روزنامه دولت علیه ایران آمده است ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۷۸ ه.ق. این باغ را به فرخ‌خان غفاری امین‌الدوله واگذار کرده است:

... باغ ایلخانی که خارج دروازه دولت و متعلق به دیوان اعلی بود چندی قبل به امین‌الدوله به ملکیت و اربابی مرحمت و واگذار گردید. چون لازمه اهتمام در نزاهت و صفا و طراوت آن باغ از امین‌الدوله ظاهر شده بود، روز چهارشنبه پانزدهم سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی تشریف‌فرمای باغ مزبور گردیده صرف نهار و عصرانه در آن باغ فرمودند. اهتماماتی که امین‌الدوله در تنقیح و نظیف و تعمیر باغ به عمل آورده و هم تشریفاتی که در روز تشریف‌فرمایی اعلیحضرت شاهنشاهی مرعی داشت در نظر مبارک پسندیده و مطبوع افتاد. ۲۳۷

۲۳۶. محدث‌نقی‌بن محمدعلی سپهر، ج. ۲، ص. ۸۵۳.

۲۳۷. روزنامه دولت علیه ایران، ش. ۵۰۹، ۱۶ جمادی‌الآخر ۱۲۷۸ ه.ق.

باغ ایلخانی تا سال ۱۲۸۸ ه.ق. در تملک فرخ‌خان امین‌الدوله بود و با درگذشت او در این سال مجدداً به تملک دیوان اعلی در آمد. روزنامه ایران در گزارش واگذاری رسیدگی امور آبیاری باغهای سلطنتی تهران به امین‌حضور خازن صرف جیب همایون به این باغ نیز اشاره کرده است:

... و همچنین نظم نهر جدید کرج را که مخصوصاً برای شرب باغات دارالخلافه حفر شده و قنات محمدعلی سلطانی و قاسم‌خان را که خاصه باغ لاله‌زار و نگارستان و باغ ایلخانی است به عهده‌اش تمام و مراقبت معزی‌الیه و اگذار فرمودند و دستخط مبارک شرف‌صدر یافت که معزی‌الیه نگذارد میاه نهر مزبور و قنات مذکوره به مصارف متفرقه برسد.<sup>۲۳۸</sup>

پس از توسعه تهران در عهد ناصرالدین‌شاه این باغ داخل شهر قرار گرفت. موقعیت آن به شرح نقشه تهران سال ۱۳۰۹ ه.ق. چنین بود: شمال باغچه جلouxان واقع در ضلع جنوبی خیابان بی‌نام (نادری سابق و جمهوری فعلی)، جنوب خانه دکتر تولوزان واقع در ضلع جنوبی کوچه میرشکار (بانک ملی کنونی)، شرق خیابان باغ ایلخانی (فردوسی)، غرب خیابان بی‌نام (کندری کنونی). هم‌زمان با اعطای امتیاز تنباکو به کمپانی انگلیسی، امین‌السلطان باغ ایلخانی را به مبلغ بیست هزار تومان از شاه خریداری کرد و پس از فروش وسایل آن به طور جداگانه خود باغ را نیز به مبلغ چهل و چهار هزار تومان به کمپانی تنباکو فروخت. مرحوم حجت بلاغی به نقل از شیخ‌رضا زنجانی مؤلف کتاب تحریم تنباکو درباره ادامه داستان باغ چنین می‌نویسد:

کمپانی امتیاز برای شروع بکار، نخستین نقطه حساس و مرغوبی را در حوالی ارگ تهران که معروف به باغ ایلخانی بود به معادل چهل و چهار هزار تومان خرید و به معادل یکصد و پنجاه هزار تومان علاوه نیز ساختمانی عالی بنا کرد. ... یکی از علماء در جواب دولت ایران که دادن این امتیاز را موجه می‌دانست نگاشته:

... مستاجر تنباکو چرا به اسم تنباکو در نقطه باغ ایلخانی که مشرف بر تمام ارگ و نقاط پایتخت است دیوار از گچ و آجر به عرض چهار ذرع ساخته که توپ روی دیوار گردش می‌کند، یا این که ممکن بود سرای امین‌الملک خالی

از اغیار را اجاره کند، از کجا به اشاره دولت مزبور نباشد؛ بلکه مظنون این است که تمام این مخارج گزاف را دولت او داده است.<sup>۲۳۹</sup>

پس از لغو امتیاز تنباکو و به هنگام جبران خسارتهای کمپانی بار دیگر باغ ایلخانی به دولت ایران بازپس داده شد اما به بهایی گزاف، اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات چهارشنبه نهم جمادی الاول سال ۱۳۱۰ ه.ق. چنین روایت می‌کند:

... شب دربخانه احضار شدم. سرشاه بی مقدمه به من فرمودند صدوسی هزار لیره چند تومان می‌شود. عرض کردم قریب یک کروڑ. فرمودند کمپانی تمباکو به صد هزار لیره باغ ایلخانی را با مخلفات که تحویل داده بود به ما رد کرد. عرض کردم به چه قیمت؟ فرمودند باغ ایلخانی را به هفتاد هزار تومان. گفتم. این باغ که بیش از بیست هزار تومان که قیمت ندارد، دیگر چه؟ فرمودند شصت هزار تومان هم اسباب‌خانه. عرض کردم در حرم‌خانه و دیوانخانه مبارکه شما شصت هزار تومان فرش و پرده و چهل چراغ ندارید، چگونه در عمارت باغ ایلخانی شصت هزار تومان «مبل» هست. بهتر این بود که این یک کروڑ را عوض پولی که قرض کرده‌اید به خودشان می‌دادید. هم قرض سبکتر می‌شد و هم مغبون نمی‌شدید و یقین دارم همین حرف را به امین‌السلطان همان شبانه رساندند، عداوت بر عداوت افزوده شد.<sup>۲۴۰</sup>

استاد و محقق ارجمند آقای سیدعبدالله انوار درباره ادامه سرنوشت این باغ چنین نوشته است:

... بر اثر قرضهای مظفرالدین شاه آن به دست بانک استقراضی روسها افتاد که به مراتب چپاولگرتر از شرکت تنباکو بود و مدتها در کف این بانک قرار داشت تا آن که در انقلاب بلشویکی روسیه لنین از آن و سایر طلبهای روسیه تزاری صرفنظر کرد و باز این باغ به دست دولت ایران افتاد و در اوایل حکومت پهلوی اول خوشبختانه آن به بانک ملی سپرده شد و از شر فروش به این و آن نجات یافت و در دوره پهلوی دوم بنای بانک مرکزی در شمال آن به سایر ابنیه آن اضافه گشت. اکنون این باغ با فقدان ابنیه قدیمی آن با بناهای جدید یکی از بزرگترین مؤسسات اقتصادی ایران می‌باشد.<sup>۲۴۱</sup>

۲۳۹. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۱۳ - ۲۱۴.

۲۴۰. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص. ۸۴۲.

۲۴۱. عبدالله انوار، «غرب خیابان فردوسی جنوبی» در کتاب تهران، ج. ۵ - ۶، ص. ۱۰۰ - ۱۰۱.

## ● عباس آباد

از جمله اقدامات عمرانی حاج میرزا آقاسی در حومه تهران آن عهد احداث باغ یا قریه عباس بود. مرحوم عبدالله مستوفی درباره این باغ می نویسد:

... باغ عباس آباد در سه چهار کیلومتری بیرون دروازه دولت<sup>۲۴۲</sup> آباد کرده اوست که اکثر اوقات به این باغ می رفته و با لباس مُحَقِّف به عملیات سرکشی می کرده و بعضی از کارکنان دولت را هم گاهی با همان لباس می پذیرفته و راجع به کارهای دولتی با آنها مذاکره می نموده است.<sup>۲۴۳</sup>

به طوری که از نوشته مورخین دوره قاجاریه مستفاد می شود عباس آباد منحصر به یک باغ نبوده، بلکه قریه ای بوده است دارای قلعه و خانه های رعیتی و همچنین عمارت اربابی و مستحذات دیگر که از هر نظر برای سکونت حاج میرزا آقاسی و پذیرایی از میهمانانش دارای امکانات لازم بوده است.

## عباس آباد پس از حاج میرزا آقاسی

از آنجا که حاج میرزا آقاسی در سال ۱۲۶۳ ه. ق. کلیه املاکش را به محمدشاه بخشیده بود پس از ترک قدرت این قریه نیز مانند دیگر املاک او به تصرف شاه درآمد. دکتر ستوده به استناد اسناد کتابخانه دکتر اصغر مهدوی درباره چگونگی مالکیت عباس آباد پس از حاج میرزا آقاسی چنین نوشته است:

... پس از رفتن حاجی میرزا آقاسی عباس آباد خالصه شد. سپس میرزایوسف مستوفی الممالک خرید و پس از فوتش به میرزا حسن خان مستوفی منتقل شد و در سال ۱۳۲۱ ه. ق. به آقاغلامحسین هراتی منتقل شد. آقاغلامحسین هراتی پس از ورشکستگی فوت شد. املاک او را برای تأدیه دیون او به معرض فروش گذاشتند، از طلبکاران بانک روس بود که بر اثر فشار بانک به حاج حسین آقای امین الضرب<sup>۲۴۴</sup>، نامبرده املاک او را قبول می کند و دیون مردم

۲۴۲. این دروازه در محل تلاقی خیابانهای سعدی شمالی، انقلاب (شاهرضای سابق) و مفتح (روزولت سابق) قرار داشت.

۲۴۳. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۵۰.

۲۴۴. حاج محمدحسین (امین الضرب ثانی محرم ۱۲۸۹ - شعبان ۱۳۵۱ ه. ق.) فرزند حاج محمدحسن تاجر اصفهانی امین الضرب است. برای آگاهی از شرح احوال او ر. ک: ضمیمه یغما ۱۵ (۵) مرداد ۱۳۴۱.

و بانک روس را می‌دهد. بدین ترتیب ملکیت آن منتقل به حاجی حسین آقا امین‌الضرب می‌شود.

در این وقت قلعه عباس‌آباد شامل باغ بالا، باغ سرپه، باغچه اندرون، دوباب باغ زیرقلعه و در طرف شرق و غرب قلعه دو کفتر خون بزرگ بود که دور آنها طوقه گچی داشت تا مار نتواند برای خوردن جوجه کبوترها از آنها بالا برود. زیر قنات بالا استخر بود که هنوز (سال ۱۳۶۵ ش.م.) هست. جاده عباس‌آباد با مسیر امروزی برقرار بود.

در چهاردهم جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ ه.ق. قراردادی با حاجی حسین آقا امین‌الضرب منعقد می‌شود که راه شوسه‌ای از جنب خیابان عباس‌آباد که پشت قلعه است تا خیابان دولتی (جاده قدیم شمیران) که جنب استخر و قهوه‌خانه معزالملک است بسازد. از شرایط قرارداد این که عرض جاده ده ذرع و دو نهر در دو طرف آن باشد، عمق نهر نیم ذرع تا سه چارک و عرض هر نهر یک ذرع. منظور از ساختن این جاده این بود که ترن رونارد به شمیران برود. رودخانه عباس‌آباد این جاده را قطع می‌کرد و برای عبور جاده پلی آجری بر روی رودخانه زده بودند.

در سال ۱۳۳۲ ه.ق. حاجی حسین آقا امین‌الضرب عباس‌آباد را به اجاره واگذار کرده و در اجاره‌نامه قید شده است که یک شبانه‌روز از هشت شبانه‌روز قنات عباس‌آباد باید صرف اشجار خیابان و دور قلعه و قلمستان شود و متصالحین، باغ میان و عمارات را به کسی به اجاره ندهند. در سال ۱۳۳۵ ه.ق. نیز این قلعه به اجاره داده شد و شرایط آن همانند اجاره‌نامه‌ی سال ۱۳۳۷ است که ذیلاً نوشته می‌شود.

در سال ۱۳۳۷ ه.ق. عباس‌آباد با شرایط و مستثنیات ذیل به اجاره داده شده است:

ششدانگ قریه عباس‌آباد من قراء شمیران با قنات، به استثناء اراضی جنب خیابان شمیران که مشهدی کریم قهوه‌چی اجاره کرده و به استثنای ده هزار ذرع زمین که مالک در جنب قلعه به دکتر محمدخان واگذار نموده و به استثناء عمارات باغ به سالی ۶۵۰ تومان.

در ضمن‌العقد شرط شد که بیل‌زنی نهرهای خیابان از زیر استخر عباس‌آباد الی دروازه تهران و کودریزی تمام باغات به انضمام غرس اشجار در هر جا که لازم باشد، برف‌روبی حمام و مسجد و طویله به عهده مستأجر است. دو نفر باغبان باغ بالا و پایین که هر یک ماهی ده تومان می‌گیرند مستأجر بپردازد.



مستأجر از اشجار و سردرختی نمی‌تواند استفاده کند و متعلق به مالک است.<sup>۲۴۵</sup>

اراضی عباس‌آباد که بین زمینهای قصر قاجار و یوسف‌آباد از شرق به غرب و زمینهای داودیه و قلعهک از شمال و زمینهای باغ صبا از جنوب واقع شده بود بعدها در اختیار ارتش قرار گرفت و در آنجا تأسیسات نظامی احداث شد. در سالهای بعد از انقلاب در اجرای طرح انتقال مراکز نظامی به خارج از شهر بخش عمده‌ای از تأسیسات نظامی از این محل منتقل شده و در این اراضی مصلی بزرگ تهران و ساختمان تعدادی از سازمانهای دولتی و نهادها ساخته شده و یا در دست احداث است. تپه‌های عباس‌آباد نیز جنگلکاری شده است.

### ● قصر یا قلعه محمدیه

محمدشاه تابستانها ابتدا به باغ نگارستان می‌رفت و با گرمتر شدن هوا در قصر قاجار اقامت می‌کرد و هنگام شدت گرما نیز در نیاوران به سر می‌برد.

لسان‌الملک سپهر در سبب احداث قصر محمدیه چنین نوشته است:

این هنگام [۱۲۶۴ ق. ه.] به صوابدید حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت که بر فراز قریه تجریش بنیان قلعه‌ای استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر ییلاق بدانجا سفر کند و اقامت جوید. لاجرم بنایان از سنگ و ساروج دیواری عظیم و عریض بنیان کردند و بر برج و باره استوار نهادند و با این که بنا بر سنگ خاره بود، خندقی عمیق بر سنگ خاره حفر کردند و بعضی دور و قصور در میان قلعه پرداختند. با این که یک نیمه کار قلعه هنوز راست نبود، معادل صدهزار تومان زر مسکوک به کار رفت و چون هنگام تابستان برسد شاهنشاه غازی بدانجا کوچ داد و همچنان بنایان و دیوارگران در عمارت قلعه به کار بودند.<sup>۲۴۶</sup>

۲۴۵. منوچهر سنوده، جغرافیای تاریخی شمیران (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،

۱۳۷۱)، ج. ۱، ص. ۵۹۳-۵۹۵.

۲۴۶. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۲، ص. ۹۱۶-۹۱۷.

رضاقلی خان هدایت در گزارش دقیقتری از چگونگی احداث قصر محمدیه می‌نویسد: و در این ایام هوای تهران به گرمی مایل گردید و نزدیک به ایام حرکت بیلاقات شمیران شد. چون شاهنشاه جمجاه را همه ساله توقف در قریه نیاوران شمیران بود و هوایی خوش و آبی گوارا نداشت، مقرر فرمود که مهندسین اقلیدس اندیشه و معماران بنیادپیشه هم در اراضی و بقاع دامان البرز و سامان شمیران محلی مرتفع و مکانی منتخب معین نمایند و در آن بقعه قصبه‌ای خسروی و عمارتی قوی طرح ریزند. حسب الامر اقدس روزی چند تفرس و تفحص گردیدند و در حوالی اسدآباد و باغ فردوس متعلق به مقرب الخاقان حسینعلی خان معین‌الممالک که به تجربش قریب است، زمینی قابل ابنیه و عمارات شاهانه معین کردند و بنیاد قصری عالی نهادند و عمارات متعالی، شایسته نزول پادشاه و خدمه حرم محترمه و مقربان درگاه ساختن گرفتند و در روز جمعه بیستم جمادی‌الثانی ۱۲۶۴ شروع در بنیاد آن قصبه و قصر کردند.

در این ایام محنت فرجام که اعلیحضرت شاهنشاه ایران در باغ نگارستان خارج شهر بند طهران نزول اجلال داشت، کارکنان قضا و قدر به سرانجام زمان مهلت و اتمام ایام دولت می‌کوشیدند، ولی معامله با روزگار و محاسبه فذلک شمار را از دیده خلاق به حکم حکمت خالق همی پوشیدند. چندین هزار عمله و مزدور به پرداختن و ساختن قصر جدید سلطانی از یکدیگر قصب‌السبق می‌ربودند. جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی و امنای دولت همه‌روزه در ایام هفته بر سر کار آن قلعه و قصر رفته لوازم تأکید و توطید در اتمام و انجام آن قصوربی قصور مُشیدمشید به ظهور می‌آوردند، انعام و خلع به معمار و تبع همی دادند. باری دو سه نیز شهریار والا جایگاه به تماشای آن قصر و کاخ گردون پایگاه رفته، مباشرین آن خدمت را بنواخته، مورد احسان و الطاف و اشفاق و اعطاف فرمود.

بیوتات و عمارات درونی و گرمابه‌ها و مساجد و مسالک و معابر در آن برپای داشتند و طول آن قلعه سیصد ذرع و عرض آن یکصد ذرع فسحت و وسعت یافت و بر بروج و خندق و فصیل<sup>۲۴۷</sup> و دو دروازه بزرگ طویل اشتمال داشت و چندین هزار تومان به مصارف و مخارج اجرت مزدوران و

کارکنان آن حصار ناستوار پرداخته آمد و همچنان هنوز صورت اتمام نیافته، هوای معتدل نگارستان به حرارت افزود و خسرو ایران برحسب تقدیر رُبّ قدیر قصد آن قصر جدید و بنیاد مشید فرمود و در نوزدهم شهر رجب المرجب خیمه بر فراز بام عمارت فوقانی سر در آن حصار افراختند و حضرت شهریار در آن چادر شاهانه نزول گزید و امنای دولت به تهنیت ورود مسعود پیشکشها آوردند و پای اندازها گسترده و اهالی حرم محترم هم در نیاوران و اسداباد بماندند تا بعد از اتمام عمارات بیرونی و اندرونی، به قصر جدید مذکور تحویل جویند و غالباً مقربان حضرت در تجریش و دیگر قرای قریبه قصر جدید منزل گزیدند.<sup>۲۴۸</sup>

دوستعلی خان معبرالممالک نیز درخصوص چگونگی احداث قصر محمدیه توسط محمدشاه در شرح مفیدی چنین نوشته است:

... زمینهای بایر واقع در سمت شمالی جاده قدیم اوین را برگزید و در آن قلعه محمدیه را بنا نهاد. این قلعه مساحتی حدود پانصد هزار متر داشت و نسبت به وسعت خود کم عرض و پر طول بود. دودستگاه بنای مفصل و مزین قسمتهای بیرونی و اندرونی را مجزا می داشت. آب قلعه از اسداباد و ولنجک به زحمت تأمین می شد و با وجود کم آبی، ساحت باغ از درختهای گوناگون و گل‌های رنگارنگ آراسته بود. در بلندترین قسمت قلعه استخری فراخ خودنمایی می کرد که آبها در آن ذخیره می شد و به کار آبیاری باغ می آمد.<sup>۲۴۹</sup>

تقدیر چنین بود که اقامت شاه بیمار در قصر نو بنیاد بیش از هفتاد و هفت روز نباید و در آن سرای همایون پیک اجل را پذیرا شود. فرهاد میرزا معتمدالدوله در اشاره به مرگ محمدشاه در قصر محمدیه چنین سروده است:

به سال شصت و چهار از پی هزار و دویت

شب سه شنبه ششم هم از مه سوال

به قصر نو شه ایران زمین محمدشاه

اجل پیاله عمرش نمود مالامال

۲۴۸. رضاقلی بن محمد هادی هدایت، ج. ۱۰، ص. ۳۴۸ - ۳۴۹.

۲۴۹. دوستعلی معبرالممالک، «باغ فردوس»، یغما ۲۶ (۹) آذر ۱۳۵۲، ص. ۵۳۰.

با مرگ محمدشاه عمر محمدیه نیز دیری نپایید و بیوتات و عمارات و گرمابه‌ها و مساجد متروک شد. روایت دوستعلی خان معیرالممالک در این مورد چنین است: پس از درگذشت محمدشاه در قلعه مورد گفتگو و نشستن ناصرالدین شاه به جای پدر، قلعه متروک ماند، چه شاه جوان را زیستن در جایی که پدر در آن جان سپرده بود و نیز قلعه‌نشینان را گم‌آبی آنجا آزردہ می‌داشت خوش نیامد. ۲۵۰

مرحوم عبدالله مستوفی در شرحی که درباره محمودیه نوشته است به اشتباه آن محل را با قلعه محمدیه برابر دانسته است،<sup>۲۵۱</sup> در حالی که محمودیه در ابتدا عباسیه نام داشته است که شرح آن در پی خواهد آمد.

#### ● عباسیه

علاوه بر قریه عباس آباد حاج میرزا آقاسی به هنگامی که قصر محمدیه را جهت عمارت بیلاقی محمدشاه بنا می‌کردند در نزدیکی قصر محمدیه قلعه عباسیه را احداث کرد. رضاقلی خان هدایت در این باره نوشته است:

... و خاص جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی را در حوالی این قصر، بنیاد سرایی مشید به سنگ و شید برنهادند و به زودی مسکون کردند. او نیز با اهالی خارج و داخل خود در آن عمارت مستحکم متوقف گردید. ۲۵۲

لسان‌الملک سپهر نیز در اشاره به احداث این عمارت می‌نویسد: و نیز به یک تیر پرتاب دورتر از این قلعه حاجی میرزا آقاسی از بهر سکون خویش قلعه‌ای دیگر بنیاد کرد و مقعلی متین برآورد و آن را به نام او عباسیه خواندند. ۲۵۳

قلعه عباسیه بعد از حاجی میرزا آقاسی در شمار املاک خالصه درآمد و پس از

۲۵۰. همانجا

۲۵۱. ر.ک: عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۵۱.

۲۵۲. رضاقلی بن محمد هادی هدایت، ص. ۳۴۹.

۲۵۳. محمدتقی بن محمد علی سپهر، ج. ۲، ص. ۹۱۷.

چندی به محمدرحیم خان علاءالدوله امیرنظام از بزرگان قاجار دولو منتقل شد.<sup>۲۵۴</sup> او قلعه عباسیه را به نام پسرش محمودخان<sup>۲۵۵</sup>، محمودیه نامید. احتشام السلطنه درباره محمودیه ییلاق تابستانی، چنین نوشته است:

تابستانها، پدرم در رکاب شاه به ییلاقات پشت کوه می‌رفت و ماها را به ییلاق خصوصی که از تأسیسات خود او بود و چند دست عمارت برای پدرم و هر یک از ماها در آنجا ساخته بودند، می‌فرستاد.

این ییلاق را پدرم احداث و به نام من محمودیه موسوم کرده بود، آبش گوارا و هوایش خیلی خوب نبود ولی حسنی که داشت این بود که همسایه نداشت و برای سکونت آرام و بی سروصدا بود.

بعد از فوت پدرم<sup>۲۵۶</sup> چون ییلاق مزبور به نام من معروف شده بود سهم سایر اخوان را که طبق وصیت‌نامه در محمودیه شریک من بودند (آقایان علاءالدوله<sup>۲۵۷</sup> و معین‌الدوله<sup>۲۵۸</sup>) از ایشان خریداری کردم و تماماً متعلق به من شد، ولی بدبختانه به ملاحظه این که هر سال مبلغی خرج داشت و دخلی نداشت و بر اثر وسوسه اطرافیان در سال ۱۳۰۶ ه. ق. که به حکومت خمره منصوب شده بودم، آنجا را به میرزا فتحعلی صاحب‌دیوان شیرازی به مبلغ شش هزار تومان به علاوه یک باغ نزدیک صاحب‌قرائیه فروختم.<sup>۲۵۹</sup>

دکتر ستوده به نقل از حاجی غلامحسین بذرافشان از مطلعین منطقه در مورد مالکین بعدی محمودیه چنین نوشته است:

۲۵۴. ر. ک: محمدحسن بن علی اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص. ۱۰۹۱.

۲۵۵. در سال ۱۲۷۷ ه. ق. متولد شد. مادرش سلطان‌خانم دختر شاهزاده ملک ایرج میرزا پسر بیست و هفتم فتحعلی‌شاه بود. مشاغل اداری را از ریاست غلامان شاهی در دربار ناصری گرفته تا حکومت ایالات، سرکنسولی ایران در عراق، وزیر مختاری ایران در آلمان، نمایندگی و ریاست اولین دوره مجلس شورای ملی به مدت هفت ماه، نمایندگی دوره سوم مجلس و وزارت کشور طی کرد و در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۱۴ ش. در سن ۷۷ سالگی در تهران درگذشت. ر. ک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۳۳-۳۴.

۲۵۶. در آخر ذی‌القعده سال ۱۲۹۹ ه. ق. در ارومیه سکنه کرد و درگذشت.

۲۵۷. احمدخان علاءالدوله ثانی.

۲۵۸. حسینعلی خان

۲۵۹. محمود احتشام السلطنه، خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش محمد مهدی موسوی (تهران: زوار،



احتشام السلطنه

در گذشته محمودیه جزء اراضی اوین بود. میرزارضا - برادر میرزاموسی وزیر - به حاجی حسین اوینی فروخت و حاجی حسین اوینی آن را به حاجی محمد حسین امین‌الضرب واگذار کرد.<sup>۲۶۰</sup>

دکتر ستوده همچنین به نقل از اسناد دکتر اصغر مهدوی درباره وضعیت محمودیه در دوره مالکیت حاج حسین آقای امین‌الضرب می‌نویسد:

عمارت عباسیه که متعلق به حاجی میرزا آقاسی بوده است در زمان حاجی حسین آقای امین‌الضرب با حمام آن آرمینان رفته است. این بنا در مغرب قلعه عباسیه بوده است...

در ربیع‌الاول سال ۱۳۲۵ ه. ق. حاجی حسین آقا امین‌الضرب قلعه محمودیه را با شرایط زیر به اجاره داده است:

شش دانگ قلعه محمودیه از محصول سردرختی و از زمین مزروعی و غیره به انضمام دو رشته قنات واقع در محمودیه (یکی از قناتها به نام قنات علی‌آباد بوده است) سالی ۲۵۰ تومان به اجاره رفته است و شرط کرده‌اند تا زمانی که باغ آب لازم دارد آب را به صحرا نبرند. گوسفند و خر و گاو در باغ راه ندهند. از مستأجر نیز سلب حق ریشه شده است. از منافع دو رشته قنات پس از ماه قوس متصالح حق ندارد...

بابت مالیات محمودیه سالی پنج تومان به دولت می‌دادند.<sup>۲۶۱</sup>

دوستعلی خان معیرالممالک در یادداشت پنجمین ۲۲ شعبان ۱۳۲۹ ه. ق. در اشاره به محمودیه نوشته است:

«... به محمودیه رسیدیم که دیگر ویران و به کلی خراب شده است. غروب گذشته بود. دلچسپ<sup>۲۶۲</sup> زیاد بر چنارهای اطراف استخر نشسته بود.<sup>۲۶۳</sup>»

با برهم خوردن اوضاع مالی و فشار طلبکاران امین‌الضرب محمودیه را نزد بانک شاهنشاهی گرو گذاشت و چون نتوانست اقساط وام را در موعد مقرر پرداخت نماید،

۲۶۰. منوچهر ستوده، ج. ۲، ص. ۷۵۵.

۲۶۱. همان، ص. ۷۵۵ - ۷۵۸.

۲۶۲. پرنده‌ای است شکاری به جنه قرقی که قورباغه، موش، مارمولک و امثال آن را شکار می‌کند.

۲۶۳. دوستعلی معیرالممالک، وقایع الزمان (خاطرات شکاریه) (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص.

بانک محمودیه را به حراج گذاشت و دکتر اشتمپ،<sup>۲۶۴</sup> دندانپزشک احمدشاه قاجار آن را خریداری کرد. پس از فوت اشتمپ، بیست هزار متر از آن به همسرش رسید و بقیه اراضی را ورثه فروختند.

### ● باغ فردوس

یکی از بناهای معروف دوره محمدشاه در حومه تهران باغ فردوس شمیران است که بخشی از ابنیه آن نیز تاکنون دایر است.

مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک شرح احداث باغ و عمارت‌های آن را چنین روایت کرده است:

چون حسینعلی خان معیرالممالک وزیر مالیه و خزانه سلطنتی بود و علاوه بر خدمات نمایان به دولت در تهیه لوازم و تجهیزات آمدن محمدشاه از تبریز به تهران جانفشانی کرده و سخت مورد توجه و رضامندی سلطان بود و می‌بایست گاه و بیگاه در حضرت باشد لازم دید محلی مناسب نزدیک قلعه محمدیه برای خود و کسانش تأمین نماید. بنابراین چند خانه رعیتی و مقداری اراضی زراعی و بایر را از صاحبانش خریداری نمود و به ایجاد ساختمان و خیابان‌بندی و درختکاری همت گماشت.<sup>۲۶۵</sup> عمارتی دوطبقه به سبک آن دوران که فیل‌گوش نامیده می‌شد بنا نهاد و آنجا را باغ فردوس نام گذاشت. پس از آن که حسینعلی خان معیرالممالک چهره در نقاب خاک کشید مناصب وی به فرزندش دوستعلی خان معیرالممالک که در حیات پدر ملقب به نظام‌الدوله بود محول گردید. دوستعلی خان دنباله کارهای آبادانی باغ فردوس را رها نکرد و هر روز در بهتر و زیباتر ساختن آن بیشتر کوشید. عمارتی که هنوز در اندک مساحتی از زمینهای باغ فردوس خودنمایی می‌کند از بناهای دوستعلی خان معیرالممالک است ولی از عمارت فیل‌گوش

۲۶۴. ابوالقاسم کحال‌زاده در دیده‌ها و شنیده‌ها به کوشش مرتضی کامران (تهران: نشر فرهنگ، ۱۳۶۳)، پانویس صفحه ۲۲۴ ملیت وی را سوییسی و عبدالله مستوفی در ج. ۱، ص. ۵۲۹ وی را آلمانی ذکر کرده است.

۲۶۵. به شرحی که در پیش‌گذاشت به نوشته رضاقلی خان هدایت باغ فردوس نسبت به قصر محمدیه قدمت داشته و احتمالاً به هنگام احداث محمدیه باغی دایر بوده است.



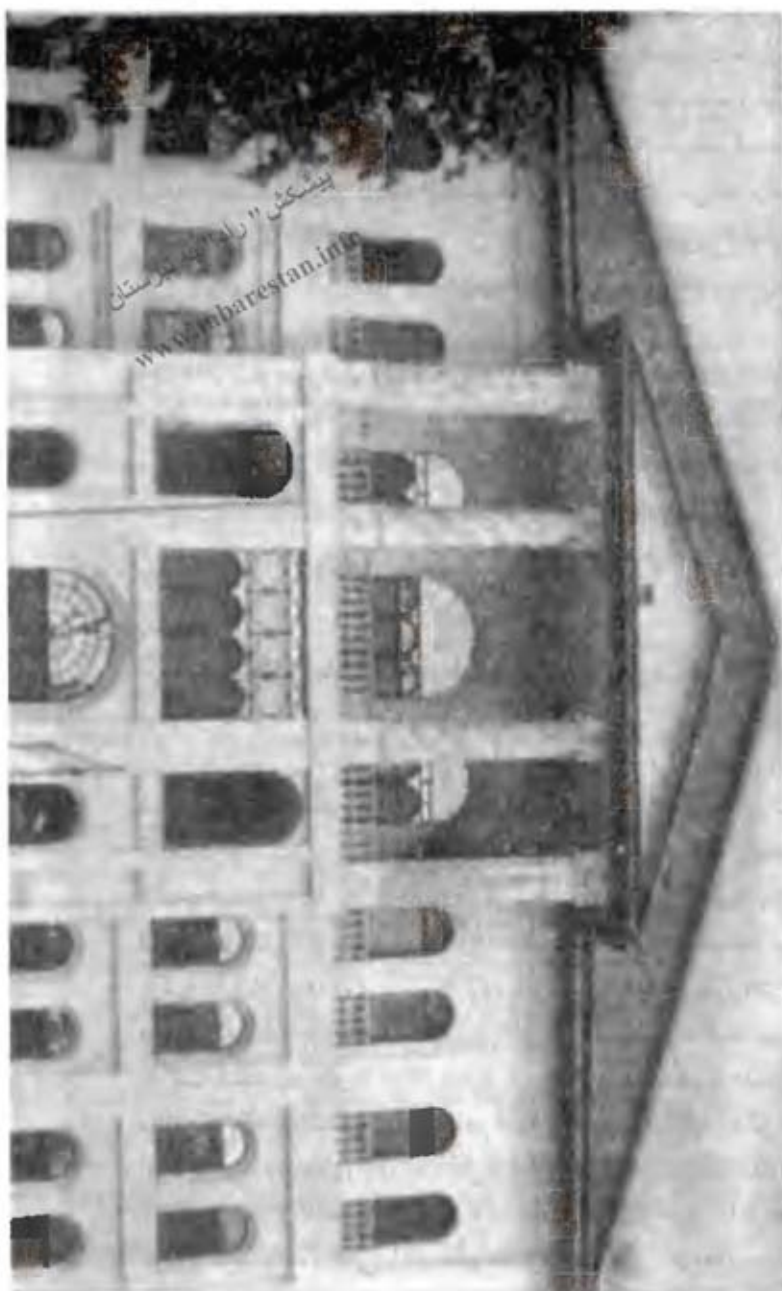
پایه‌ای برپا و اثری برجای نیست. برابر نمای جنوبی عمارت کنونی زمینی وسیع و سرآشیب بود که آن را با ساختن سنگ‌چینها به صورت هفت قطعه مسطح درآوردند که هر یک را با دیگری چندمتر اختلاف سطح و مساحت بود. آن‌گاه روی هریک از قسمت‌ها استخری با فواره ایجاد نمودند. استخرها به نسبت وسعت زمین و فاصله از عمارت بزرگ و بزرگتر می‌شد و جهش فواره‌ها از ایوان طبقه دوم منظری بس دلگشا داشت. اندرونی باغ فردوس که آن را شرحی جداگانه باید، در سمت جنوب غربی باغ واقع بود و رشک بهشت نامیده می‌شد.

ناصرالدین‌شاه سالی یک‌روز با حرمخانه و خواص خدمتگزار از ناهار به باغ فردوس می‌آمد. بساط عصرانه در ایوان مشرف به استخرهای هفتگانه آماده می‌شد و شاه پس از خوردن عصرانه قلیان مخصوص می‌طلبید و برای تماشای زیباییهای منظر و جهش فواره‌ها به صفا می‌نشست.<sup>۲۶۶</sup>

داماد دیولافوا که در ماه ژوئن ۱۸۸۱ م. / شعبان ۱۲۹۹ ه. ق. از باغ فردوس دیدن کرده درباره آن می‌نویسد:

در اطراف تجریش باغها و عمارت زیادی وجود دارد. یکی از آنها باغ فردوس است که به داماد شاه تعلق دارد. در وسط این باغ بزرگ که پر از چنارهای قطور و بلند است قصر ناتمامی دیده می‌شود که در شرف خراب شدن است. یک نقاش مبتدی ایتالیایی دیوارهای آن را به عوض نقاشی کثیف کرده است. در بدنه دیوارها مجالس رقص اروپایی و اشکال مضحکی کشیده است. در یک زاویه عقب که گویا خوابگاه باشد تصویر یک مرد اروپایی را کشیده که شلواری از پارچه نخودی رنگ و نیم‌تنه خاکستری پوشیده و شاپوی مدوری بر سر دارد که روی گوشه‌ها افتاده و سواره در جلوی دختری که وضع بدی دارد ایستاده و با او راز و نیازی دارد. البته این نقاش خواسته است نمونه‌ای از اخلاق اروپاییان را به ایرانیان نشان بدهد.

در این کاخ که جلالت و مسکنت باهم آمیخته شده می‌توان به زندگی اعیانی ایران پی برد. هزاره‌های تالار به شکل نوارهای عقیق مانند رنگ شده و درها از چوب سدر و با عاج خاتم‌کاری شده است. اما کف اطاقها را با خاک پر کرده و کوبیده‌اند، و حتی با آجرهای معمولی هم فرش نکرده‌اند.



نمای شرقی ساختمان باغ فردوس

این بنا به واسطه بی مواظبتی در شرف انهدام است. ده سال دیگر بامها خراب و بیست سال دیگر قصر مبدل به تپه خاکی خواهد شد.

چنارهای باغ فردوس به بلندی و قطوری چنارهای باغهای دولتی که در شهر دیدیم نیستند. ۲۶۷

بنجامین سفیر ایالات متحده آمریکا نیز که در فاصله سالهای ۸۵-۱۸۸۳ م. ۱۳۰۱-۳/ق. در ایران بوده است در شرح مبسوطی به توصیف این باغ که به گفته او باجلاترین و باسلیقه‌ترین مکان شمیران بوده پرداخته و چنین نوشته است:

این باغ را پدر معیرالممالک بنا کرده، خود او به اتمام رسانده است... وقتی که معیرالممالک در فرنگ بود، باغ خالی مانده، طرف بی‌اعتنایی واقع شده، به واسطه بی‌دوامی مصالح، هر بنایی که اندک مدتی خالی بماند، به زودی رو به خرابی می‌گذارد.

وسعت این باغ گویا چهارصد جریب باشد. ۲۶۸ در طرف تحتانی آن، جنگل انبوهی از چنار واقع است و به طوری این درختها را مرتب کاشته‌اند که وقتی شخصی از عمارت نظری بر آن بیندازد سطحی مخملی مانند می‌بیند. در میان این درختها عمارت وسیعی است مزین به باغچه‌های گل. این مکان باغ فردوس، برای مناظر دشتهای ایران، زمینه بسیار خوبی است و چشم‌انداز از اینجا خیلی خوشایند است، تپه‌های سرخ‌رنگ از طرف جنوب دیده می‌شوند و در وقت ظهر مانند سراب به نظر می‌آید. در عقب عمارت، اراضی وسیع هست؛ و چنارهای عالی مانند ستون بالا کشیده و بر این اراضی سایه می‌افکنند. در اینجا برخلاف سایر امکنه ایران، نه حوضی هست و نه جویی. ۲۶۹ و در یک طرف آن در زیر درختها آخورهای آجری برای اسب ساخته‌اند، مسلماً اسبها در بهتر از این جایی بسته نشده‌اند. درختهای چنار به قد صد پا ارتفاع می‌رسد و مکانی است با چشم‌انداز دل‌غریب. در وسط این باغات و اراضی با عظمت، خود عمارت - که در واقع کمتر از

۲۶۷. ژان دیولافوا، ص. ۱۶۰.

۲۶۸. معادل ده هزار مترمربع

۲۶۹. باتوجه به روایت مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک یکی از ویژگیهای باغ فردوس استخرهای هفتگانه آن بوده است و قابل قبول نمی‌باشد که چنین باغی با آن وسعت و آن درختکاری که بنجامین نام برده است فاقد نهر و جوی جهت آبیاری درختان باشد.

یک عمارت ملوکانه نیست - واقع شده. چیزی که در وهله اول جاذب نظر می شود وسعت و بزرگی ابنیه است، اگرچه در دور بنا چنارهای بسیار بلند از بالای بامها کشیده، مع هذا، خود بنا به قدری بلند و عالی است که در مقابل اشجار مرتفع به حالت حقارت نیست. و به عقیده من کوشش داشته اند که میان بنا و اطراف آن تناسبی در کار باشد؛ و تزیینات را در مرکز بنا جمع کرده و برای مزید جلوه، حول و حوش آن را سازه قرار داده اند، و به همین قصد. در جلو خانه های عمارت، در عوض ستونهای کوچک زیاد، چهار ستون ضخیم بزرگ، نصب نموده اند؛ و از طرز بنای این ستونها معلوم می شود که معماری ایران، اکنون در کار تغییر و تبدیل است. اگر این ستونهای ضخیم، خالی و ساده می بود، یک نوع ناهمواری می نمود؛ ولی به طرز نمو نقشهای قشنگ، در دور آن پیچیده بالا می رود؛ و در بالای آنها، سر ستونهای بسیار عالی و ظریف ساخته اند. حتی در سر ستونها و سر دیوار، همین نقشها را امتداد داده، به طوری که آن ستونها به تنه های اشجار اطراف، مشابهت به هم رسانده است.

به واسطه حرارت هوا، مابین بنای مرکزی و ابنیه دست راست و دست چپ، دالانهای عریض قرار داده اند تا هوا از یک طرف آن، به یک طرف دیگر جاری باشد. نیز در پیچه های بام شیروانی را باز گذارده اند، که سقف اطاق بادگیر بشود. و در اغلب ییلاقهای ایرانی، خانه را همین طور ساخته اند.

تالار پذیرایی به قدر تمام عرض بنا، طول دارد. درها را منبت نموده اند و در هر قسمت تالار، ارسی بزرگی - که از زمین اطاق به سقف و از یک سمت اطاق به سمت دیگر می رسد - قرار داده شده. هر یک از این ارسیها از شبکه های باپیچ و خم مشبک به شیشه های الوان، مزین است. دیوارهای اطاق را تا طاقچه، از سنگ مرمر صاف صیقلی ساخته اند. و بر روی دیوار، صورتهای دخترها، در حالت رقص، کشیده شده، گذشته از این تالار پذیرایی باشکوه، اطاقهای متعدد دیگر موجود است، که شخص از تماشای هر یک مبهوت و متحیر می گردد. و دالان طرف شمال - که به سمت تهران، چشم انداز دارد - به قدری با عظمت و جلال است که من مافوق آن را ندیده ام. وقتی شخص می بیند که قوه تحیر و تعجب او تمام شده، گمان می کند که بالاتر از آنچه دیده است نخواهد دید، که به یکی از جاهای بسیار معتبر این قصر حوریه راهنمایی شده، اول داخل می شود به یک دالان بسیار مزین

که از آنجا، از یک طرف می‌تواند بر مناظر اطراف چشم بیندازد، بعد از آنجا پیچ زده، به یک مکانی که طاق آن از قطعانی قندیل مانند مستور است می‌رسد. از آنجا به مرتبه بالا رفته، شخص طاق بسیار خوبی مشاهده می‌کند. فی الحقیقه، منتهای مهارت و سلیقه ایرانیها از همین بنا پیدا است. عمل گچبری که در هیچ جا به خوبی مشرق‌زمین ساخته نشده، در این بنا به منتهای تکمیل رسیده است. شخص بعد از تماشا و حفظ از تماشای نقشهای عجیب و غریب گچبری ایران، به فکر تحقیق جهات آن عمل و قشنگی و تزیینات نمی‌افتد. مع‌هذا، باید دانست که برای ساختن تمام این نقشهای ظریف بنای ایرانی، جز قالب آهنی چیزی نداشته است.<sup>۲۷۰</sup>

بنجامین در بخش دیگری از سفرنامه خود به توصیف هنرهای تزیینی و معماری

ایران پرداخته و نوشته است:

محض فهمیدن این که در منازل قشنگ تهران، چه قدر تزیینات به کار برده می‌شود، همین قدر کافی است که شخص بر جلو خان باغ فردوس نظری بیندازد. این باغ به معیرالممالک تعلق دارد، از بدبختی، از وقت غیبت این شخص، ناتمام مانده است. تمام داخل این بنای باشکوه به همین جلوه و در همین مقام است، و شخص از اختراعات صنعتی و ظرایف بنایی آن مات و متحیر می‌ماند. نیز باید دانست که نقشه تزیینات باغ فردوس، نیمه‌فرنگی است و قدری شباهت به نقشه‌های زمان رنسانس دارد.<sup>۲۷۱</sup> اما، مثل این که یک معماری از آن زمان، قوانین سخت صنعت خود را کنار گذارد، به طور دلخواه، کمال آزادی را در طرح‌ریزی اختیار کرده باشد. همین امر، دلیل بر آن است که صنایع ایران در حال تبدیل و تغییر می‌باشد، و معین است که در این تزیینات باشکوه، قدری از معماری جلوخان - از بناهای زمان ساسانی پیروی نموده است... بهترین ابنیه تهران را سعی می‌کنند به طرز فرنگیها بنا کنند، ولی نباید گمان کرد، به کلی، تعبیت معماری فرنگی را اختیار

۲۷۰. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، ص. ۱۶۸ - ۱۷۳.

۲۷۱. در پایان قرن ۱۵ و نیمه اول قرن ۱۶ م. صنایع و ادبیات را در اروپا رونق شگفت‌آوری پدید آمد. این شکفتگی را که در عالم هنر و ادب روی داد «رنسانس» می‌خوانند و مراد از آن بازگشت عهد هنر و ادب است. در این دوره هنرمندان شاهکارهایی به وجود آوردند که تا امروز از آنها عالیتر و نیکوتر اثری پیدا نشده است. ر.ک: محمد معین، ج. ۵، ص. ۶۱۲.

می‌نمایند. این طور نیست، بلکه فقط محسنات معماری فرنگ را با معماری ایرانی ممزوج می‌سازند.

تا زمانی که پیروی و تبعیت به این حد محدود باشد، ضرری ندارد، اما اگر در اینجا نیز مانند سایر جاها بخواهند به عینه ابنیه را شبیه به بناهای فرنگی بنمایند، حیف است و از روی اشتباه، زیرا که حسن عمده معماری این است که در هر مملکتی مطابق آب و هوا و موافق رسوم و عادات اهالی آن مملکت باشد؛ پس اگر، در ابنیه ایران، پیروی ابنیه فرنگ را بنمایند، ملتفت این نکته نخواهند بود و در جمیع قرون و زمین، ایرانیها از خارج تحصیل سرمشق کرده، در جمیع شعب صنایع ملی خود معمول داشته‌اند؛ ولی هیچ وقت به قدری تبعیت نکرده‌اند که سلیقه شخصی خود را از دست بدهند، و حالات خاص صنایع ایران را منسوخ سازند.

یکی از جاهای باتماشای باغ فردوس، حوضخانه مغاره ماندی است. این حوضخانه، به قدر شصت پا طول و چهل پا عرض دارد، به واسطه تخته نمد - که مخصوصاً به اندازه این اطاق، در یزد ساخته شده مفروش است.

تزیینات این حوضخانه - که ذکر شد - به کلی مباین تزیینات سابق‌الذکر باغ فردوس است. تزییناتی را که در ایران از گچ مرتب می‌سازند، گچبری می‌گویند. ولی گچبری این حوضخانه، طرز خاصی دارد که مقرنس نامند. اشخاصی که از علم معماری بهره دارند، می‌دانند که اینجا، تزیین طاق، به سلیقه اعراب است. در قصر الحمراء و سایر ابنیه مشهوره مشرق زمینی، همین تزیینات به کار برده شده، آن را به رنگهای درخشان نقاشی یا مطلا کرده‌اند. ولی، کمتر شخصی می‌داند که این تزیینات قشنگ ایرانیها از کجا اخذ شده است. چنان که ملل خارجه، تزیینات دیگر نیز از این ملت اخذ نموده‌اند.

... چند نفر از معمارهای تهران هستند که استاد می‌باشند، و امتیاز و برتری کاملی بر معماران متوسط دارند، از آن جمله یکی استاد حسین معمار باغ فردوس - و دیگری استاد علی معمار ارگ است.<sup>۲۷۲</sup>

به طوری که اعتمادالسلطنه می‌نویسد ناصرالدین شاه در غیاب دوست محمدخان معیرالممالک در نظر داشته است باغ فردوس را خریداری کند و او شاه را از این فکر



منصرف کرده است. در حالی که اگر باغ فردوس خریداری می شد و به مجموعه بیوتات سلطنتی می پیوست شاید امروز در وضعیت بهتری قرار داشت. یادداشت اعتمادالسلطنه چنین است:

۱۹ رجب ۱۳۰۲ سر ناهار شاه فرمودند، می خواهم باغ فردوس را بیست هزار تومان بخرم. من عرض کردم که شاه مرحوم در قصر محمدیه نزدیک باغ فردوس مرحوم شد، من دلم بد آنکه آنجا را ابتیاع نفرمایید، عجب این حرف مؤثر شد فی الفور به هم خورد. ۲۷۳

دوستعلی خان معیرالممالک خاطره ای را از شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله ۲۷۴ برادر ناصرالدین شاه در رابطه با باغ فردوس نقل کرده است که ذکر آن را بی مناسبت نمی داند:

هر تابستان یکبار از عمارت ییلاقی خود به دیدن پدرم به باغ فردوس می آمد. در آن زمان گوجه فرنگی را در ایران نمی شناختند و در اغذیه به کار نمی بردند. پدرم که در سالهای ۱۳۰۳ - ۱۳۰۰ ه. ق. در اروپا می زیست مقداری تخم سبزی از جمله گوجه فرنگی فرستاده و در نامه خود سفارش کرده بود که در کشت و ازدیاد آن بکوشند. در تابستان ۱۳۰۲ که بنا به رسم هر سال شاهزاده عزالدوله به باغ فردوس آمده بود ضمن گردش در باغ چشمش به قطعه بزرگ گوجه فرنگی افتاد و بسیار تعجب کرد، بالاخره وقتی دانست که کسی آن را نمی خورد تعجبش بیشتر شد به باغبانها گفت تا مقداری از آن چیده به عمارت بیاورند. آن گاه خود در کمال شغف نزد مادرم آمده مدتی به تعریف و تمجید این سبزی پرداخت و آشپز را خواسته و به او دستور داد که آب آن را گرفته در چند خوراک مناسب که برای ناهار همان روز تهیه شده بود به کار بردند. در سر سفره اول به اغذیه سفارشی خود دست برد و دیگران را به خوردن تشویق و ترغیب نمود. حضار که تا آن روز از خوردن گوجه فرنگی خودداری می کردند چون دیدند که شاهزاده با منتهای میل مشغول خوردن

۲۷۳. محمدحسین بن علی اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ص. ۴۰۵.

۲۷۴. وی پسر سوم محمدشاه قاجار بود که در سال ۱۲۶۱ ه. ق. متولد شد. مادرش از ترکمانهای طایفه سالور بود. در ده ناصری چند بار به حکومتهای درجه دوم و سوم رفت. او مردی بود متمول، خیلی منظم و مرتب، باعقل معاش و صرفه جو و زبان انگلیسی و فرانسوی را خوب می دانست و در سال ۱۳۴۸ ه. ق. ۱۳۰۸ ش. در سن ۷۸ سالگی در تهران درگذشت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۲۶۸ - ۲۷۰.

است و بدون شک قصد مسموم ساختن خود را نیز ندارد دست به خوردن زدند و پس از چند دقیقه زمزمه تحسین و تمجید از اطراف سفره برخاست... فردای آن روز به دستور مادرم باغبانها تفتهای بزرگ از گوجه‌فرنگی ترتیب داده برای شاهزاده بردند.<sup>۲۷۵</sup>

اعتمادالسلطنه در یادداشت جمعه ۱۷ رمضان ۱۳۰۴ ه.ق. خود نیز خبری از خرابی بیشتر باغ فردوس را ضبط کرده است:

... هجده سال بود این باغ را ندیده بودم. تمام درختها افتاده، عمارت خراب شده، در حقیقت وادی برهوت. آن وقتی که نظام‌الدوله معیرالممالک در این باغ بود، سجده‌گاه مردم بود.<sup>۲۷۶</sup>

علی‌اکبر بن عبدالجلیل چابارباشی که در حدود سال ۱۳۱۹ ه.ق. سمت نیابت سفارت ایران را در روسیه به عهده داشته در مقاله‌ای که درباره جغرافیای شمیران نوشته است باغ فردوس را در سالهای حدود ۱۳۰۳ - ۱۳۰۵ ه.ق. چنین توصیف کرده است:

باغ فردوس معیری که معیرالممالک مرحوم نظام‌الدوله کرورها خرج عمارت و باغ آن کرد و حقیقتاً حکم فردوس طهران را داشت در این دو سال نه تنها از بی‌مبالاتی و ناقص‌العقلی و لجاجت فرزند ناخلفش معیرالممالک ثانی به کل از جلیه آبادی افتاد بلکه پارسال و امسال هر روز صد نفر عمه هر یک روزانه صد تومان ضرر فاحش زده به حکم آن ناخلف پسر تمام آن عمارت را کوبیده و درختان قوی هیکل آنجا را که هر یک در رفعت و بلندی با چرخ برین همسری می‌نمود از بیخ و بن بریده به سوخت مطبخ و کارخانه تماماً آتش زده بسوخت. باغ به آن ظرافت که در ۲۰ سال قبل محل حسد و حیرت مردمان هوسکار بود امروز مسکن دزد و دام‌گردیده ضرب‌المثل و محل عبرت هر ناظر و بیننده است.<sup>۲۷۷</sup>

سرانجام باغ فردوس به سبب اسرافهای دوست محمدخان معیرالممالک به گرو گرفت و از تملک خانواده معیر خارج شد. روایت دوست‌علی خان معیرالممالک در این مورد چنین است:

۲۷۵. دوست‌علی معیرالممالک، رجال عصر ناصری (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص. ۲۰ - ۲۲.  
 ۲۷۶. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ص. ۵۶۹.  
 ۲۷۷. علی‌اکبر بن عبدالجلیل چابارباشی، «جغرافیای شمیران» یغما ۱۹ (۱۰) دی‌ماه ۱۳۴۵، ص. ۵۵۲.



پدرم دوستمحمدخان معیرالممالک در فرنگستان از گوهرفروشی به نام هرس جواهر بسیار خریداری نمود و چون پول نقد به مقدار کافی در اختیار نداشت پرداخت باقی مانده وجه به پس از بازگشتن به تهران موکول گردید. چون در سفر اروپا از سویی در خرج راه اسراف پیموده بوده و از سوی دیگر می خواست به جبران اعتماد جواهر فروش هرچه زودتر طلب او را بپردازد با شتاب تمام باغ فردوس را نزد سپهسالار ولی خان تنکابنی به بیست هزار تومان گروگان نهاد. پس از قتل پدرم،<sup>۲۷۸</sup> بمن به اعتبار عالم مودتی که از دیرباز با سپهسالار در میان بود با وی قرار گذاردم که به مرور بدهکاری گذشته را پرداخته باغ فردوس را از گرو آزاد سازم. از این بابت هشت هزارواند تومان به تدریج پرداخته بودم که نغمه توقیف سپهسالار و مصادره داراییش برخاست. ناگزیر چگونگی را حضوراً به عرض اعلیحضرت رضاشاه فقید رساندم و استدعای دادخواهی نمودم. شاهنشاه استدعایم را به طیب خاطر پذیرفتند و تنی از بستگانم را که آن زمان در رأس یکی از دستگاههای خسّاس ارتشی قرار داشت امر به رسیدگی و احقاق حق نمودند. متأسفانه بخت یاری نکرد و در کشاکش جریان طولانی اقدامات هم سپهسالار خودکشی کرد،<sup>۲۷۹</sup> و هم واسطه امر از مقام خویش برکنار شد. با دگرگونی احوال دیگر کاری از پیش نرفت و کار باغ فردوس بد آنجا انجامید که امروزیان برابر دیده دارند و از گذشته آن نزهتگاه بهشت آیین هیچ خبر ندارند...<sup>۲۸۰</sup>

مرحوم حجت بلاغی به نقل از مقاله خانم بدری صابری در سالنامه سال ۱۳۲۵ ش. دبیرستان شاپور تجریش روایت دیگری را از مالکین باغ فردوس ذکر کرده است با این یادآوری که نویسنده مقاله در ذکر نام فرزند دوستعلی خان نظام الدوله نیز دچار اشتباه شده است. به ذکر خلاصه ای از آن می پردازیم:

نظام الدوله معیرالممالک در موقع اقتدارش باغ مورد بحث را خرید و توسعه داد و آب قنات قصر محمدیه را به آنجا روان ساخت و اسم آن را باغ فردوس گذاشت. و عمارتی طرح کرد به توسط استادان اصفهانی و یزدی، و سنگهای

۲۷۸. دوستمحمدخان معیرالممالک در سال ۱۳۳۱ ه. ق. که برای بار سوم در سفر اروپا در بندر ادسا از شهرهای جمهوری اوکراین واقع در کرانه دریای سیاه بود سخت بیمار شد و در سن ۵۸ سالگی درگذشت. ۲۷۹. سال ۱۳۰۸ ش.

۲۸۰. دوستعلی معیرالممالک، «باغ فردوس»، ص. ۵۳۱.

مرمر اعلای یزد را در آن عمارت به کار برد با بلورآلات و تزیینات لازمه. پس از نظام‌الدوله این باغ به پسرش دوستعلی خان<sup>۲۸۱</sup> معیرالممالک ثانی داماد ناصرالدین‌شاه رسید وی توجهی به این باغ نکرد و دیوارها و عمارت روبه خرابی گذارد و مرمرها نصیب باغ و عمارت امیریه تهران (مدرسه نظام) گردید.

حاج میرزا حسین تاجر شیرازی پسر حاج میرزا خلیل که در سرای امیر تهران بازرگانی داشت خانه مجللی در سهره امین حضور ساخت که بعداً حاج امین‌الضرب خریداری کرد. و نیز تاجر شیرازی مزبور باغ فردوس را خرید و دیوار و عمارت باغ را تعمیرات کرد.

بعد از رفتن تاجر شیرازی به دعوت پدر خود به شیراز (زیرا سرمایه تاجر مزبور در معرض هدر افتاده بود) باغ روبه ویرانی گذارد. در حدود سال ۱۳۰۸ ه. ق. میرزا اسماعیل خان امین‌الملک برادر امین‌السلطان اتابک آنجا را خرید و تعمیرات کلی در باغ نمود.

پس از فوت امین‌الملک چون ورثه از عهده نگاهداری باغ برنیامدند باز باغ روبه خرابی گذارد. بعداً محمدولی خان سپهسالار خلعتبری از ورثه امین‌الملک به قیمت نازلی خرید<sup>۲۸۲</sup> و عمارت و باغ را آباد کرد و یک سردر عالی جلو میدانگاهی ساخت و چند استخر با فواره‌های مختلف بر آن افزود (این استخر چون آب جاری نداشت به حدی پشه تولید کرد که مالکین و مستأجرین مجاور مستأصل و فراری شدند) لذا سپهسالار از این باغ رنجیده شد و رفته‌رفته خرابی شروع و استخرها خشک و درختها بریده شد و به دست ورثه افتاد.

در سال ۱۳۱۶ شمسی (۱۳۵۶ ه. ق.) باغ فردوس به وزارت فرهنگ وقت انتقال یافت...<sup>۲۸۳</sup>

در رابطه با روایت فوق درخصوص مالکیت مرحوم امین‌الملک در ملاقات روز یکشنبه نوزدهم بهمن هزار و سیصد و شصت و پنج از آقای محمدعلی معیری فرزند دوستعلی خان معیرالممالک پرسش شد، پاسخ ایشان چنین بود:

۲۸۱. نظام‌الدوله لقب دوستعلی خان بود و فرد موردنظر نیز دوست محمد خان معیرالممالک است.

۲۸۲. ۱۸ هزار تومان

۲۸۳. رک: حجت بلاغی، ج. ۱، بخش تاریخ شمال تهران، ص. ۱۶.

بعد از ازدواج دوستعلی خان معیرالممالک با دختر میرزا علی اصغر خان اتابک؛ دو باغ مجاور را در کوچه فردوس شمیران خریداری و عمارتی در آن احداث کرد که آن باغ به محل بیلاقی خانم اختصاص داشت.<sup>۲۸۴</sup> بعدها این باغ بود که توسط امین‌الملک برادر اتابک خریداری شد و اصولاً مرحوم امین‌الملک هیچوقت مالک باغ فردوس نبوده است.

باغ فردوس به شرحی که مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک نیز در یادداشتها و خاطرات خود آورده‌اند به بیست هزار تومان نزد محمدولی خان سپهسالار تنکابنی گرو بود و تا بیش از هشت هزار تومان آن را نیز مرحوم دوستعلی خان به سپهسالار پرداخته بود که مسئله توقیف سپهسالار و خودکشی ایشان و تملک باغ توسط دولت پیش آمد و با آن که مرحوم معیرالممالک مسئله را نزد رضاشاه مطرح و او نیز مرحوم اسان‌الله میرزا جهانبانی را که در آن هنگام ریاست ارکان حرب قشون را داشتند و ضمناً منسوب معیرالممالک نیز بودند مأمور رسیدگی کرد اما تعلل مرحوم جهانبانی سبب شد تا زمان بگذرد و اقدامی هم صورت نگیرد. بعد از چندی مرحوم جهانبانی از پست خود کنار رفت و بار دیگر مرحوم معیرالممالک به مناسبتی موضوع را نزد رضاشاه مطرح کردند که این بار توجه چندانی به آن نشد و بالاخره باغ فردوس از تملک خانواده معیرالممالک خارج شد.

اندرونی باغ فردوس رشک بهشت نام داشت و بیرونی باغ فردوس بود. حمام مرمر زیبایی نیز توسط دوست محمدخان معیرالممالک در این باغ ساخته شد که ناصرالدین شاه پس از شنیدن وصف آن روزی برای استحمام به آنجا می‌رود.

در هرحال باغ فردوس پس از آن که به تصرف دولت درآمد بخشی از آن به کارمندان منتقل شد<sup>۲۸۵</sup> و از سال ۱۳۱۶ ه. ش. در عمارت اصلی باغ که دارای هزار متر مربع زیر بنا

۲۸۴. مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک در شرح خاطرات خود اشاره دارد به این که پس از جدایی از همسر اول خود اعظم السلطنه دختر اتابک، با دستی لباس که بر تن داشتیم خانه خود را ترک گفتیم و آن را با هرچه درونش داشتیم به همسر بی‌خبر خویش وا گذاشتیم. سرایی بزرگ واقع در بازار کفاشها که بعدها اولادش به حاج اسدالله شکروی تاجر فروختند با دو باغ تجریش و مستغل بسیار نیز به او بخشیده بودم. اعظم السلطنه سه فرزند آورد به نامهای نیراعظم، نورمحمد و حسینعلی که با مادر ماندند و با او پرورش یافتند. ر.ک: یغما ۱۲ (۸) آبان ۱۳۳۸، ص. ۳۵۳.

۲۸۵. قسمت ساختمان اندرونی و باغ اطراف آن را که حدود شش هزار مترمربع بود دکتر محمود افشار

در سه طبقه: طبقه اول یک تالار بزرگ در وسط و هشت اتاق در دو طرف قرینه یکدیگر. طبقه دوم: هشت اتاق و دو ایوان در در دو طرف شاه‌نشین و وسط اتاقها تالار. طبقه سوم: یک تالار بزرگ و دو ایوان شمالی و جنوبی، که بعدها یکی از ایوانها نیز به تالار تبدیل شد و دبیرستان شاهپور در آنجا دایر گردید.

در سال ۱۳۳۶ ه.ش. باغ فردوس بین وزارت فرهنگ و شهرداری تقسیم شد. سپس در حدود سال ۱۳۵۰ ه.ش. باغ فردوس و عمارت آن در اختیار وزارت فرهنگ و هنر قرار گرفت و اکنون نیز در اختیار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است.

براساس مدارک موجود در تعمیراتی که در سال ۱۳۶۳ در عمارت باغ فردوس انجام شده رعایت ضوابط و معیارهای مرمت بناهای تاریخی نگردیده، در گزارش دفتر فنی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی در تهران به شماره ۱/۱۵۶۱ مورخ ۶۳/۱۰/۲۷ در مورد کلاسهای احداثی دو سالن جنبی طبقه فوقانی عمارت چنین اعلام نظر شده است: با نهایت تأسف بایستی گفته شود که این بخش از طرح پیشنهادی دچار دگرگونی فراوانی شده و باوجود توضیح عناصر انتخابی و طرح سازه [استخوان‌بندی بنا] تقریباً اثری از طرح سازه پیشنهادی مشاهده نمی‌شود. در این بخش موارد زیر قابل ذکر می‌باشد:

۱. قسمت اصلی طرح سازه برای تقسیم نیروها بر روی دیوار ضخیم زیر سالن و بدنه تالار مرکزی به صورت پاجلاقی<sup>۲۸۶</sup> مطابق طرح اجرا شده است.
۲. به دلیل تغییر طرح، نوع تیریزی نیز به گونه‌ای دیگر انجام شده است.
۳. به جای عناصر سبک توصیه شده، از مصالح بنایی مانند آجر و سیمان استفاده شده است. بادر نظر گرفتن آنچه که اجرا شده امکان ادامه کار بر طبق طرح پیشنهادی وجود نداشته و این طرح به طور کلی اجرا نشده تلقی

→ خرید و به تدریج با خریداری قطعات اطراف مساحت آن را به دوازده هزار متر رسانید. عمارت قدیمی به سبب شکستگی بنا تخریب شد و ساختمانهای جدیدی جایگزین آن گردید. این بخش از باغ فردوس و عمارتهای آن در سال ۱۳۳۷ توسط مرحوم دکتر افشار وقف شد و در سال ۱۳۵۲ قسمتی از آن برای استقرار سازمان لغتنامه دهخدا و مؤسسه باستانشناسی دانشگاه تهران در نظر گرفته شد. رک: منوچهر ستوده، «باغ فردوس»، نامواره دکتر افشار (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۶۵)، ج. ۲، ص. ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳.

می‌گردد. برای رسیدن به یک راه‌حل منطقی، شیوه درست برخورد پس از ارائه طرح پیشنهادی قاعده می‌بایستی به شکل زیر تداوم می‌یافت:

۱. برقراری جلسه‌ای با حضور کارشناسان سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران - مسئولین اجرایی طرح از سوی مرکز آموزش فیلمسازی برای بحث و گفتگو در مورد طرح و نحوه اجرای آن.

۲. نظارت کامل مرحله به مرحله بر اجرای درست طرح از سوی کارشناسان سازمان.

ولی در نهایت مشاهده شد با این که در آخرین بازدید قبل از ارائه طرح تذکری مبنی بر مطلع ساختن سازمان پس از تهیه تفصیحات داده شده هیچیک از دو اصل فوق از سوی آن مرکز مراعات نشده و بدون در نظر گرفتن ارزشهای مطرح شده در طرح، آن مرکز به تنهایی و بدون در جریان قرار دادن این سازمان رأساً اقدام به اجرای طرح دیگری نموده است. در آخر به این سوال باید پاسخ گفت:

چنان که شیوه برخورد مراکز فرهنگی، علمی و هنری مبتنی بر عدم رعایت ضوابط فیما بین و عدم توجه به ارزشهای ویژه هر بخش باشد چگونه می‌توان به رشد ارزشها و معیارها امید داشت؟<sup>۲۸۷</sup>

### گچیریهای باغ فردوس

به شرحی که گذشت عمارت باغ فردوس از نظر تزیینات گچبری، مقرنس‌کاری، آینه کاری، کارهای چوبی و شیشه‌های رنگی حایز اهمیت بسیار است. باتوجه به ویژگیهای گچیریهای این عمارت سه نفر از دانشجویان دانشکده معماری دانشگاه شهید بهشتی با بررسی و مشاهده آثار گچبری و استفاده از اطلاعات و تجربیات دو استاد گچبر در رساله‌ای به معرفی این گچیریها پرداخته‌اند که در زیر به قسمتهایی از آن اشاره می‌شود. قسمت اعظم گچیریها از بین رفته اما سپس براساس طرحهای اولیه مرمت و بازسازی شده است.

گچیریهای خارجی بنا بیشتر در ایوانهای شمالی و جنوبی به کار رفته‌اند و گچیریهای داخلی تقریباً در همه فضاها با تنوع فراوان و در عین حال با

وحدت کامل، حضور دارند.

فضاهای داخلی که گچبری آنها مورد مطالعه قرار گرفته عبارتند از: دو شاه‌نشین طبقه اول و دوم، تالار طبقه اول و سیزده اطاق در طبقات اول و دوم و سوم.

ایوان شمالی - این ایوان که از سه طرف نیاز است، تنها به وسیله دست‌اندازی کوتاه و چهار ستون در سمت شمال مسدود می‌شود. علاوه بر ضلع جنوبی آن که دیوار شمالی بنابه حساب می‌آید، ستونها و کتیبه‌های بیرونی سقف و حاشیه‌ای از زیر سقف آن که بین ستونها قرار دارد گچبری شده‌اند. حاشیه سطح مثلثی که بین سقف شیروانی و سقف ایوان محصور شده نیز گچبری دارد.

این حاشیه از سه نوار مختلف تشکیل شده که هر یک دارای نقشمایه<sup>۲۸۸</sup> جداگانه‌ای است و در سراسر آن یکسان تکرار شده و در گوشه‌ها نیز به خوبی جای گرفته است.

لبه بیرونی سقف ایوان با دو نوار که در اصطلاح به آنها دندان موشی و قلوهای می‌گویند گچبری شده است.

ایوان شمالی دارای چهار ستون در قسمت جلو است که پایه ستونها گچبری مشابه هم دارد، اما بدنه دو ستون وسط با بدنه دو ستون کناری متفاوت تزیین شده است. مقطع پایه همه ستونها مربع شکل است که به وسیله کشویی چند ابزار بر روی آنها گچبری شده و در همه وجوه آنها یک گل مینای بزرگ شانزده پر قرار دارد.

روی بدنه ستونهای وسط که دارای مقطع دایره است، سه نوار به صورت مارپیچ مشابه هم گچبری شده است. در وسط این نوارها یک تسمه و در میان تسمه، مروارید قرار گرفته که محور اصلی نوارهای گچبری است. در دو طرف تسمه گلها، شاخه‌ها و برگها قرار دارند.

مقطع ستونهای کناری مربع کامل نیست و گوشه‌های آن با ربع دایره فرو رفته‌اند. در نتیجه، هشت سطح به وجود آمده که به طرز مجزا گچبری شده‌اند. در هر یک از چهار وجه اصلی ستونها نقش واحدی که عبارت از یک گلدان پایه‌دار است تکرار شده، و از آن یک رشته گل تازی بر سقف و کمی

۲۸۸. عنصر عمده موجود در یک نقش و در مواردی در گچبری، عنصر و نقش اتصال‌دهنده دو طرح.



روی ابزار زیر آن بالا رفته است.

نقش سرستونها همه مشابه هم است و از دو ردیف بزرگ تشکیل شده و در بالای هر وجه از آنها پیچک بزرگی قرار دارد.

تنها نقشمایه مشترک بین ستون، سرستون و پایه ستون گل میناست.

زیر سقف ایوان در حداثصل ستونها نیز به صورت نواری گچبری شده است. در این قسمت نقشمایه واحدی به صورت قرینه، نسبت به محور میان هر ستون، اجرا شده است.

سقف ایوان در گذشته گچبری بسیاری داشته اما در حال حاضر فقط گیلویی آن باقی است. این حاشیه نیز یک نقشمایه کلی دارد که در طول تکرار می شود. در گنجه ها نیز همین نقشمایه به صورت کوچکتر اجرا گردیده است. نقشمایه های فرعی عبارتند از گل مینا، گل رز و برگ و غیره در دیوار جنوبی ایوان، همچنین ستون نماهایی مانند ستونهای اصلی، و با همان شیوه و طرح در بعضی جاها گچبری شده اند.

در حداثصل ستون نماها و در زیر هر سه پنجره سطوحی قرار دارد که بوتو گچبری<sup>۲۸۹</sup> شده، و با نوارهایی از تسمه و مروارید تمام سطح به صورت شبکه موربی از مربعها درآمده اند.

در و پنجره ها را سه حاشیه گچبری احاطه کرده اند و نقشمایه های به کار رفته همانند دیگر قسمتها از انواع تسمه و مروارید و گل مینا است.

لازم به ذکر است که گچبریهای ایوان جنوبی نیز به طور کلی مشابه ایوان شمالی است.

شاه نشین طبقه اول - این فضا مربع شکل و سقف آن نیم استوانه است. دو بدنه آن از ارتفاع هشتاد سانتیمتری به همراه سقف بوتو گچبری شده اند و طرح آنها دارای تقارن دوماحوری است. در لبه بیرونی آن که مجاور تالار است، یک نوار پهن که قوس شاه نشین را دور می زند، گچبری شده است.

سطح داخل شاه نشین نیز دارای یک حاشیه سراسری است که هم لبه های پایین بدنه ها و هم کناره های قوس را در دو طرف احاطه کرده است.

نقشمایه های به کار رفته در این حاشیه ها نیز در سطح اصلی داخل عبارتند از

گلدان، گل مینا، گل رز و برگهای مختلف. گچبریهای این فضا، هم یک گچ<sup>۲۹۰</sup> و هم چندگچ<sup>۲۹۱</sup> است.

نقوش به کار رفته در شاهنشین، نسبت به فضاهاى دیگر برجسته تر و بزرگتر است و از این طریق به این فضا اهمیت بیشتری داده است.

تالار - سقف تالار با مقرنس آویزدار پوشیده شده است. این آویزها در جایی که به دیوار می‌رسند، طاقهایی نیم دایره تشکیل می‌دهند که سطح آنها گچبری شده است. این نیم دایره‌ها در هر ضلع طولی تالار سه بار تکرار شده‌اند. یک حاشیه گچبری شده قوس نیم دایره را پوشانده است و به قسمت باقی مانده، یک دایره کامل که سطح آن عاری از گچبری و جای عکس و یا آینه است قرار دارد. سطوح باقیمانده نیم دایره، حداثصل حاشیه و دایره میانی، کاملاً گچبری شده و نقش آن نسبت به محور قائم دایره قرینه است.

حاشیه دور نیم دایره، مشابه حاشیه شاهنشین است و در داخل نیم دایره گل مینا، گل رز و انواع برگ دیده می‌شود.

گچبری این سطوح که چندگچ و دارای ضخامت زیاد است، با مقرنس حجیم بالای آن هماهنگی دارد.

شاهنشین طبقه دوم - این شاهنشین مشرف به تالار طبقه اول است و سراسر ضلع جنوبی آن پنجره‌ای است که به باغ گشوده می‌شود.

از ارتفاع هشتاد سانتیمتری به بالا، تمام سطوح دیوارهای شمالی، شرقی و غربی گچبری شده‌اند و شامل چهار حاشیه و سطحنند.

اولین آنها سطح دیوار است که خود شامل دو حاشیه در بالا و پایین و سطح اصلی میان آنهاست و سراسر گچبری شده و دور درها و قوس ضلع شمالی را فرا گرفته‌اند و از آنجا که تمام سطوح و قوسها را دور می‌زنند، گلهای ظریف‌تری نسبت به بقیه جاها دارند.

حاشیه دوم گیلویی است و حاشیه سوم و چهارم بر روی سقفند و در فواصل همه آنها ابزار وجود دارد.

گیلویی وقتی به سطح جنوبی می‌رسد، چون پنجره تا زیرسقف ادامه دارد، قطع می‌شود.

۲۹۰. سطح گچبری که دارای یک ضخامت است و با یک لایه گچ، گچبری صورت پذیرفته است.

۲۹۱. اضافه کردن چند لایه گچ در سطوحی که باید ضخامت بیشتری داشته باشد.





نمای جنوبی ساختمان باغ فردوس

گچبری سطح اصلی دیوار از تکرار یک نقشمایه اصلی تشکیل شده و دارای یک تسمه حلقه‌ای شامل ردیفی از مرواریدها است و درون طبقه یک گلدان و گل‌های مینا قرار دارد.

نقوش گیلویی از تکرار نقش دو گلدان و دسته گل به وجود می‌آیند. حاشیه سوم و چهارم نیز که روی سقف قرار گرفته‌اند، دارای نقشمایه‌های عمومی گچبری در این عمارت، یعنی گل مینا، گل رز، مروارید و انواع برگ است. تنها سطحی که در این فضا یک گچ اجرا شده دیوار است و ولی حاشیه‌ها و گیلویی‌ها دوگچه‌اند.

اطاقها - همه اطاقهای اصلی این عمارت که بیش از بیست باب است، کم یا بیش گچبری شده‌اند.

در اطاقهای طبقه اول گچبری عموماً از روی گیلویی شروع می‌شود و حاشیه نسبتاً پهنی را در زیر سقف می‌پوشاند. سقفهای این طبقه عموماً گهواره‌ای‌اند و به تناسب در دو وجه عرضی اطاق سطوح پادور<sup>۲۹۲</sup> نیز قرار دارند که بوتو گچبری شده‌اند.

سطح زیر سقفها نیز با نقوشی که بی‌شباهت به طرح قالیهای کاشان نیست گچبری شده‌اند. به این ترتیب که پس از نوار گیلویی، حاشیه سقف را دور می‌زنند و به وسیله ابزار<sup>۲۹۳</sup> از گیلویی جدا می‌شوند.

در گوشه‌های سقف، لچکیهایی قرار دارند که نقش آنها نسبت به محورهای طولی و عرضی سقف قرینه است. در مرکز سقف نیز نقش نسبتاً بزرگی گچبری شده است. در این حاشیه‌ها و سطوح گچبری انواع نقشمایه‌های گل مینا، گل رز و انواع برگ به کار رفته‌اند. بیشتر این گچبرها دوگچه و دارای ضخامت زیاد است.

اطاقهای طبقه دوم کمتر گچبری شده‌اند. سقف آنها صاف است و با چوب و تخته پوشانده و تزئین شده است. گچبری در این اطاقها عموماً منحصر به گیلویی است و همان نقوش عمومی در آنها به کار رفته است.<sup>۲۹۴</sup>

۲۹۲. سطح حدفاسل گیلویی و سقف در پوششهای ضربی یا آهنگ.

۲۹۳. تقسیمات به وجود آمده اولیه و تعیین سطوحی که باید روی آن گچبری شود.

۲۹۴. رک: پری منوچهری پور، فریبا تفنگچی، شیرین نیر «گچبریه‌های باغ فردوس» صفحه ۱ (۱) تابستان



حاجی میرزا آقاسی با مدهای از دریاریان  
(نقاشی از پرنس سولتی کف)



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی



تصویر زمان نوجوانی عباس میرزا نایب السلطنه

(اصل تصویر در موزه کالوه در شهر اوینیون فرانسه نگهداری می شود)





میرزا صالح شیرازی  
(اولین ناشر روزنامه چاهی در تهران)